

آلاترا

کتاب آلترا کتاب کلیدی آناستازیا نوویخ است که دانش بنیادی در مورد جهان و انسان را بیان می کند. اصل این اثر و همچنین کتاب های دیگر آناستازیا نوویخ به زبان روسی نوشته شده است. باید درک کرد که هر چیزی که در معرض ترجمه این کتاب ها به زبان های دیگر باشد، دیگر اصل نیست. اینها بیشتر ترجمه معانی و درک افرادی است که این ترجمه ها را در تلاش برای انتقال این اطلاعات به دیگران انجام می دهند. کسانی که واقعاً آگاه هستند، کتاب آلترا را فقط به صورت اصلی می خوانند تا نه تنها معنای اولیه آن را درک کنند، بلکه قدرت تأثیرگذار و روح حقیقت این کتاب را نیز درک کنند

تمامی حقوق محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب قابل تکثیر یا استفاده نیست

به هر شکل یا به هر وسیله، الکترونیکی یا مکانیکی،

بدون اجازه قبلی کتبی از

A. نوویخ و "آلترا" LLC.

© A. Novykh, 2013

© A. Novykh, book design, 2013

© «□□□□□□» LLC, 2013

English version © «□□□□□□» LLC, 2017

گریه یک فرشته در لباس، یا رنج های یک مرد با فرشته به جای روح

این سطرها را برای چه کسی و چرا می نویسم؟ به احتمال زیاد برای خودم من که سالها در مکان مقدسی سکونت داشتم، فقط دو بار شناخته شدم، و آن هم فقط توسط مردمی که روحشان به خواست خدا آزاد از ذهن است. ذهن انسان یک سنگ سکندری است، شاید یک صخره کامل رو به روی روح. می توان دور آن رفت یا از روی آن بپرد. برای بالا رفتن از سنگ های تیز، ناخن های خود را بتراشید تا خونریزی کنند و از روی تاقچه های لغزنده بیفتند که از ذهن شیرین است. سپس دوباره بلند شدن، با به دست آوردن قدرت معنوی، و دوباره خزیدن... برای همه مناسب نیست. زیرا در پای صخره بسیار دوست داشتنی، دنج، شیرین و گرم است. ذهن لباس های ضعیف، هر چیزی را که آرزو می کنید، توهم ایجاد می کند. تا زمانی که به آرزو کردن ادامه دهید. آرزوی عشق زمینی با آتش سوزی، برای فرزندانی که قبیله شما را طولانی کنند، برای ثروت، برای شهرت - همه چیز یکسان است. تا زمانی که به آرزو کردن ادامه دهید. آرزو، آرزو، و همه داده خواهد شد. در این یا آن توهم، تا زمانی که به آرزو کردن ادامه دهید، مهم نیست. با آرزوی! با آرزوی زمینی..

"اما خیلی سخته!" خیلی ها گریه کن نه اینطور نیست. بارها لباس را پوشیدم. من فقط با یک عصا در جاده ای بی پایان پرسه زدم و فقط با چیزی که پیدا کردم به گوشت غذا می دادم. من یک پادشاه بودم و برای مدت طولانی بر مردمان بیشمار حکومت کردم. و هر بار که لباس خیلی تنگ میشد، مانع زندگی ام می شد. از ترس میلرزید و مریض می شد و مثل بقیه در ابتدا آرزوی زیادی داشت تا اینکه رامش کردم. آن جانور وحشی که همه لباس ها از آن بافته شده است، فقط از اربابش میترسه، فقط از روح. اما بسیاری از روح بیشتر از وحش می ترسند. روحی که مانع زندگی آنها می شود، همانطور که لباس مانع زندگی من می شود. من نمی توانم چنین افرادی را درک کنم. برای معامله تمام ابدیت فقط برای یک لحظه؟ نکته اینجا چیست؟ رنج کشیدن در آغوش پوست وحش، خدمت به لباس های پوسیده روز به روز. آیا زندگی در این است؟ زندگی بی نهایت است! رنجی ندارد، پاره نمی شود، زیرا فرسودگی روح غیرممکن است. لباس خانه ندارد. فقط یک کمد وجود دارد که برای مدت کوتاهی در آن نگهداری می شود. فقط روح یک خانه واقعی دارد. و این روح است که با اشتیاق برای ابدیت، این حس از خانه را ایجاد می کند، که انسان تمام زندگی خود را برای آن جستجو می کند

ریگدن جاپو



در طول سال‌هایی که گذشت، پس از انتشار اولین کتاب‌ها، اتفاقات در طول سال‌هایی که گذشت، پس از انتشار اولین کتاب‌ها، اتفاقات زیادی رخ داد که من را یک بار دیگر متقاعد کرد که میل خالصانه یک فرد مجرد برای کمک به مردم، همراه با اعمال واقعی و کمال خود، وجود دارد. میوه شگفت انگیز شگفت انگیز و حتی در مورد کتاب‌ها به عنوان خواندن مهم نیست، بلکه در مورد درک و به کار بردن دانش داده شده در آنها به عمل می‌آید. کتاب وسیله‌ای برای انتقال دانش است. دانش نه به معنای "مالکیت" یا "نتیجه‌گیری خود" بلکه به عنوان حکمتی از بالا که در طول قرن‌ها می‌گذرد. حکمتی مانند دروازه‌ای باز برای ورود به آن وضعیت عالی معنویت، که از طریق آن بصیرت از آن کسی می‌آید که همه چیز را آفرید. حکمتی که همیشه بوده، هست و خواهد بود، حتی زمانی که یاد‌هادیان انسانی‌اش در غبار اعصار محو شود

این حکمت است که مانند بذری اصیل نهال‌های نیکو را در انسان می‌بخشد و به او کمک می‌کند تا ذهن خود را از طاقچه ترس‌های انسانی و طاق‌های تاریکی توهمات رها کند و بر استحکام تفکر مادی غلبه کند و کشف کند. قلمرو بی‌کران شناخت حقیقت به او کمک می‌کند تا از خود زمینی خود بالاتر برود و جهان را از اوج نگاه معنوی بدون تعصب و کورهای مادی ببیند. حکمت به

انسان صداقت و هدفمندی می بخشد، او را با ادراک غنی می سازد و سطح مسئولیت او را در قبال کیفیت معنوی زندگی اش بالا می برد

این حکمت ابدی برای یک فرد روحانی مانند آب زنده کننده برای خوشه گندم رسیده از یک دانه خوب است. این به شخص اجازه می دهد تا ریشه مشکلات انسانی را دریابد و فضای زندگی معنوی خود را بهبود بخشد. کلیدهای اصلی درک واقعیت پیچیده یک انسان و جهان را می دهد و به عنوان منبع ایجاد شرایط منحصر به فرد برای انسان برای شکل دادن به یک جامعه معنوی در دنیای بی رحمانه ذهن مادی حیوانات عمل می کند. حکمت ابدی به انسان این امکان را می دهد که خود را از نظر روحی متحول کند و جوهر پنهان حوادث گذشته و آینده را بشناسد. این حکمت دقیقاً همان اصل سازنده ای است که توسط او ایجاد شده است که برای هر فردی که آن را پذیرفته است، راه ابدیت او را می گشاید



ریگدن: بین کسانی که از ذهن سؤال می‌پرسند و کسانی که عطش جستجوی حقیقت را هدایت می‌کنند، تفاوت اساسی وجود دارد. در دنیا فقط عقل و حافظه و دانشی را می‌آموزند که از منطق سرچشمه می‌گیرد. در حالی که هنگام شناخت حقیقت، شخص باید به مرحله رفیع کمال خود، آگاهی و درک عمیق ترین احساسات معنوی که از روح سرچشمه می‌گیرد، تسلط یابد. از این گذشته، تجربه معنوی فراتر از مرزهای ذهن است...

آناستازیا: بله، قبلاً به این موضوع اشاره کرده اید. با این حال، تنها اکنون، پس از سال‌ها کار روزانه بر روی خودم، زمانی که شروع به احساس و درک اطلاعات به صورت جامع کردم، در عمل متوجه شدم که این تجربه معنوی که فراتر از ذهن است چیست. درک معنوی جهان و خود من در این امر به من کمک زیادی کرد، به لطف دانش منحصر به فردی که از طریق شما وارد جهان شده است.

سال‌ها از انتشار اولین کتاب‌هایی که دانه‌های معنوی حکمت با مردم در میان گذاشته شده است، نگذشته است. مردم از این کتاب‌ها بیش از سپاسگزاری استقبال کردند. با مواجهه با این حکمت، روح بسیاری از آنها، مانند یک ریسمان کنده شده، صدای پیروزمندانه ای غیر قابل

شنیدن می دهد. حتی بیشتر از آن، این کتاب‌ها حتی افرادی را در انتخاب خود مردد می‌کنند که طبیعت حیوانی در آگاهی آنها غالب است. مردم با جدیت بیشتری روی خودشان کار کردند و سعی کردند کنترل کنند افکار آنها را درک کنند تا مسیر رشد و ماهیت نیازهای روحی خود را درک کنند و دانه‌های ابدی را در باورهای سنتی ببینند. خوانندگان این کتاب‌ها فقط بیدار نشدند، بلکه از نظر معنوی نیز رشد کردند. و این را می‌توان با تکامل سؤالات آنها ردیابی کرد. اولین سوالی که معمولاً اکثریت با عجله از ذهن انسان‌شان پرسیده می‌شود این است که آیا شخصیت‌های اصلی کتاب‌ها واقعاً وجود دارند یا خیر و آیا آنها تخیلی هستند یا حقیقت، به ویژه شخصیت اصلی سنسی؟ (ریگدن به شکلی دوستانه لبخند زد.) دیگران، با احساس شادی قلبی درونی، عجله می‌کنند تا یک سوال در قالب الگوی تفکر مصرف‌کننده پرسند: "من آخرین کتاب را خوانده‌ام، کتاب بعدی کی منتشر می‌شود؟" برخی دیگر تلاش می‌کنند تا اعمال معنوی شرح داده شده در کتاب‌ها را انجام دهند، در واقع، بدون تغییر اولویت‌های مادی خود، بنابراین دائماً در حال مجادله با خود هستند. و سؤالاتی که از آنها می‌آیند از همین ماهیت هستند: "من تمرینات معنوی انجام می‌دهم، اما هیچ معجزه‌ای اتفاق نمی‌افتد و هیچ چیز در زندگی من تغییر نمی‌کند."

ریگدن: انسان ذاتاً دوگانه است. ذهن انسان می‌تواند به راحتی از یک افراط به افراط دیگر تغییر کند و در نتیجه هرج و مرج و بی‌ثباتی ایجاد کند. بیرون فقط بازتابی از درون است.

آناستازیا: اما کسانی هستند که با عمق دانش آغشته شدند. این به شدت زندگی آنها را تغییر داده است. آنها به هیچ دلیلی برای اثبات غلبه معنوی بر منطق ذهن نیاز ندارند. آنها در انتخاب زندگی خود

محکم هستند. چنین افرادی در روح خود پاک هستند و آگاهی آنها در الگوهای رفتاری خود محوری جهانی و تردیدهای شخصی رفتار نشده است. آنها مانند گل های نیلوفر آبی هستند: هنگامی که با پرتوهای خورشید روشن می شوند، به سمت نور می روند. به همین دلیل است که کیفیت سؤالات آنها در مورد باطن کاملاً متفاوت است. سؤالات آنها نه از منطق و نه از ذهن انسان سرچشمه می گیرد، بلکه از عمیق ترین احساسات ناشی می شود که گویی ارتباط نامرئی بین روح ها در جریان است.

ریگدن: عمیق ترین احساسات دقیقاً زبان خاصی است که با زبان انسانی متفاوت است. زمانی که فرد بر پایین ترین پست های درون خود غلبه می کند، هر روز روی خود کار می کند، خود را از نظر روحی به عنوان یک انسان تکامل می بخشد و متحول می کند، روشن می شود. وقتی فرد از نظر روحی تکامل می یابد، با سؤالاتی از ذهن خود مواجه می شود. تجربه در اعمال معنوی او را متوجه این حقیقت می کند که مغز مادی او در ادراک محدود است و جزئی از بدن است. بدن فاسد شدنی و متناهی است. در مورد روح ساکن در درون او، نامرئی و در عین حال ابدی است. او درک می کند که بیان دقیق تجربه احساسات خود در کلمات ذهن غیرممکن است. از این گذشته، اعمال معنوی تنها ابزارهایی هستند که به آشکار کردن، شناختن و آشکار شدن عمیق ترین احساسات انسانی کمک می کنند، که از طریق آنها ارتباط او با برتران از ماوراء به زبان آنها، زبان عمیق ترین احساسات، صورت می گیرد. به همین دلیل است که نمی توان مستقیماً از امر الهی صحبت کرد زیرا هر فکری فقط یک تمثیل است. زیرا زبان الهی زبانی متفاوت است، زبانی نه ذهن، بلکه عمیق ترین احساسات، که توسط روح هر

شخصی قابل درک است. این زبان جهانی روح انسان است. این دقیقاً زبان حقیقت است.

آناستازیا: بله، چنین تجربه ای در واقع با تمرین به دست می آید. من فهمیدم که بین تداعی ذهن و درک به ویژه با عمیق ترین احساسات تفاوت معناداری وجود دارد. به اشتراک گذاشتن تجربه خود با کلمات دشوار است. اگرچه افرادی که با شما در یک طول موج معنوی هستند شما را بدون هیچ کلمه ای درک می کنند.

ریگدن: این سوال که چگونه می توان تجربه معنوی خود را به اشتراک گذاشت و واقعیت واقعی را برای مردم توضیح داد، همیشه کسانی را که حقیقت را می شناسند، آزار می دهد. انتقال ماهیت تجربه معنوی شخصی با کلمات دشوار است زیرا تجربه ای از شناخت دنیایی کاملاً متفاوت است که بر خلاف دنیای مادی است. به عبارت دیگر، هر آنچه شما می گوئید با تفکر مادی از منشور تجربه این جهان تفسیر می شود و در نتیجه یا دچار سوء تفاهم می شود یا در ادراک محدود می شود. علاوه بر این، از هزاران از بین شنوندگان، فقط تعداد کمی واقعاً می شنوند. بقیه از این کار سودی نخواهند برد. **از این گذشته، وجوه واقعیت را فقط کسی می داند که چشمش آن را مشاهده می کند.**

آناستازیا: خوانندگانی نیز با تجربه زندگی غنی هستند. با معیارهای انسانی، آنها در بسیاری از چیزها در زندگی خود موفق بوده اند، به موفقیت های زیادی دست یافته اند و این فرصت را به دست آورده اند که در دنیای اطراف خود تغییرات زیادی کنند. دانش روح آنها را لمس کرده است، اما طنین ناشی از دانش آنها به آنها آرامش نمی دهد.

و اگرچه آنها بر اساس تجربیات زندگی خود از منطق سؤال می کنند، اما جوهر سؤالات آنها از روحیات آنها ناشی می شود. احساس می شود که چنین افرادی می خواهند پاسخ را بدانند، نه به خاطر یک مغز بیکار، بلکه به این دلیل که می خواهند دنیا را برای بهتر شدن تغییر دهند. من یکی از این سؤالات را به اندازه کافی مهم و ضروری دانستم که بتوانم آن را به شما بپردازم، زیرا پاسخ به آن ممکن است اساساً جهان بینی مردم را تغییر دهد و بر انتخاب جهانی تمدن تأثیر بگذارد. سؤال به این شرح است: «آیا چنین دانشی وجود دارد که مردم نتوانند از آن برای مقاصد نظامی استفاده کنند، اما بتواند علوم رسمی را متزلزل کند و ذهن کنجکاو را به اثبات علمی مستقیم منشأ مواد سوق دهد. جهان از عالم روحانی، یعنی خلقت جهان توسط خداوند؟»

ریگدن: بله، من این سوال را می بینم که از طرف شخصی می آید که مشتاق حقیقت است... خوب، اگر مردم قبلاً چنین سؤالی را می پرسند، به این معنی است که وقت آن رسیده است که پاسخ آن را فاش کنیم. بله، چنین دانشی وجود دارد. این به شاخه ای از نجوم، یا بهتر است بگوییم، علم اخترفیزیک مربوط می شود که پدیده های موجود در فضای بیرونی و همچنین تکامل و فعل و انفعالات اجرام سماوی و منظومه های آنها را مطالعه می کند. با توجه به اینکه اخترفیزیک در مرحله کنونی توسعه خود از اکتشافات جدید در فیزیک مدرن و همچنین آخرین دستاوردهای پیشرفت های علمی و فنی استفاده می کند، اطلاعاتی که آن را غنی می کند در نتیجه از بسیاری جهات به توسعه خود فیزیک کمک می کند. به عنوان علمی که الگوهای کلی پدیده های طبیعی را مطالعه می کند. و اگر مردم قوانین فیزیک را عمیقاً درک کنند، متوجه خواهند شد می تواند به وسیله علم به اثبات واقعی برسد که جهان معنوی اولیه و جهان مادی ثانوی است. در نتیجه این

امر کیفیت و معنای زندگی انسان را تغییر می دهد و راه دیگری را برای دستیابی به حقیقت، یعنی علم، باز می کند.

آناستازیا: این دانش واقعاً به موقع خواهد بود. تا آنجا که من میدانم، اختر فیزیکدانان تلاش کرده اند در مورد مسائل تکامل تحقیق کنند و به سؤالات همیشگی "چه چیزی بود؟" پاسخ دهند. و "چه خواهد شد؟" با این حال، با وجود جهش فعلی در علم، انجام این کار برای مردم بسیار دشوار است. و دلایل زیادی برای آن وجود دارد. شناخته شده است که امروزه دانش در مورد ستارگان، از بسیاری جهات، مبتنی بر تجربه و تحلیل طیفی تابش الکترومغناطیسی اجرام سماوی است. یعنی بر اساس اطلاعات دریافتی به لطف مطالعه جریان های ضعیف امواج الکترومغناطیسی که از اجرام آسمانی به زمین می آیند. و همه اینها علاوه بر نور مرئی، از جمله امواج رادیویی، مادون قرمز، فرابنفش، اشعه ایکس و تابش گاما، امواج الکترومغناطیسی با طول موج متفاوت هستند که یا کوتاهتر یا بلندتر از پرتوهایی هستند که برای چشم انسان قابل مشاهده است. به طور کلی، هر ابزاری که مردم اختراع کرده اند، به لطف آخرین پیشرفت های علمی، همان چیزی است که دیده اند.

ریگدن: در میان اقیانوس کیهانی انبوهی از امواج از انواع مختلف طبیعت، این امواج الکترومغناطیسی، که برای علم امروزی شناخته شده اند، از نظر طیف فقط فاصله کمی از تابش را اشغال می کنند.

آناستازیا: مشکل همین است. به هر حال، کار فیزیکدانان مدرن شبیه به کسی است که با نگاه کردن به شکافی باریک، که فقط یک منطقه محدود را نشان می دهد، تلاش می کند بفهمد کل جهان کنونی چگونه است، و سپس فقط از گذشته های دور و نه اکنون. ، به آینده اشاره

نکنیم. اگر از خود پرسید که نور چیست، طبق علم امروزی، پاسخ این خواهد بود که، در یک مفهوم محدود از این مفهوم، نور امواج الکترومغناطیسی در محدوده فرکانسی است که توسط چشم انسان درک می شود. در معنای گسترده تر، تابش نوری است. با توجه به سرعت نور شناخته شده برای دانشمندان، جای تعجب نیست که آنها بسیاری از پدیده های مربوط به ستارگان را به عنوان چیزی که مدت ها پیش اتفاق افتاده می بینند. بنابراین، در واقع، آنها فرآیندهایی را مشاهده می کنند که میلیون ها سال پیش رخ داده است...

ریگدن (خندان): واقعاً... زمانی که گونه های هومو ساپینس هنوز روی این سیاره وجود نداشتند.

آناستازیا: جالب است... دانشمندان بر این باورند که انسان های امروزی تا 40000 سال پیش ظاهر شدند و اولین هومو ساپینس "اصیل" به عنوان نماینده نژاد انسان روی زمین حدود 2 میلیون سال پیش ظاهر شد. و اگر در نظر بگیریم که بیش از 2 میلیون سال طول می کشد تا نور سحابی بزرگ آندرومدا به عنوان یکی از کهکشان های همسایه به ما برسد، واقعاً معلوم می شود که ما نه آنچه اکنون وجود دارد، بلکه آنچه را می بینیم. زمانی وجود داشت که حتی اشاره ای به حضور انسان روی زمین وجود نداشت.

ریدن: کاملاً درست است. و در مورد اجرام دور کهکشانی دوردست چه می توان گفت؟ مردم آنها را همانطور که میلیارد ها سال پیش بودند می بینند. ستاره ها، حتی آنهایی که کمترین عمر را دارند، در مقایسه با تمدن بشری بسیار طولانی تر هستند. من حتی در مورد یک فرد معمولی به عنوان یک "فرد باهوش" صحبت نمی کنم که در طول زندگی

زودگذر خود اغلب به هدف واقعی خود پی نمی برد، چه رسد به چیزی بزرگتر. زندگی او مانند بخار برای لحظه ای ظاهر می شود و در یک لحظه ناپدید می شود...

علاوه بر این، خود بشر متعلق به تمدن هایی است که به سرعت از بین می روند. گرچه گهگاه به مردم دانش داده می شود، اما در بسیاری از موارد، به محض اینکه چنین دانشی در جهان ظاهر می شود، بلافاصله برای کسب قدرت بر دیگران استفاده می شود. این در واقع انتخاب انسان نسبت به طبیعت حیوانی است. فقط تعداد کمی از آنها زمان کافی برای استفاده از دانش برای رشد معنوی خود دارند. **نتیجه انتخاب مانند آب است که شکل این یا آن ظرف را به خود می گیرد.**

آناستازیا: متأسفانه این را می توان در تمدن کنونی نیز مشاهده کرد، جایی که انسان اسیر احساسات شوم خود است. در اینجا یک مثال اخیر وجود دارد: مردم تقریباً بلافاصله پس از اختراع موشک بالستیک و بمب اتمی شروع به کاوش در فضای نزدیک به زمین کردند.

ریگدن: اگر بشریت اولویت های خود را در اندیشیدن به امر معنوی تغییر ندهد، سرنوشت غم انگیزی در انتظار تمدن است. به عنوان یک قاعده، چنین تمدن هایی کوتاه مدت هستند و برای مدت زمان نسبتاً کوتاهی وجود دارند، زیرا خود را در جنگ ها نابود می کنند.

آناستازیا: هوم... صد سال، درست مثل هزار سال، چیزی در مقیاس کیهان نیست. البته مشاهدات عملی اجرام فضای بیرونی برای یک انسان فانی قابل بحث نیست.

ریگدن: زندگی انسان زودگذر است، این درست است. اما انسان خیلی بیشتر از یک بدن است. به همین دلیل است که در ابتدا، قبل از هر چیز، در مورد پدیده هایی که با چشم انسان نامرئی هستند، دانش زیادی به مردم داده شد. بنابراین از قدیم الایام، مردم از ساختار جهان و جهان و چند بعدی بودن انسان، جوهر و رسالت او آگاهی داشتند. سؤال دیگر این است که چگونه چنین دانشی توسط نفس انسانی غصب شد، ذهن محدود به ماده آن را فراتر از تشخیص پیچید و به چه شکلی تا به امروز حفظ شده است.

آناستازیا: افسوس که انگار از روی عمد، امروزه همه این دانش باستانی مردم جهان به عنوان اسطوره و "باورهای بدوی" باستانی به مردم ارائه می شود. و "حقایق ناخوشایند" گواهی بر دانش مردم باستان، که حتی برای علم امروزی تا همین اواخر ناشناخته بوده است، اظهار نظر نمی شود. همچنین، کل علم صرفاً مبتنی بر تفکر مادی است. به عنوان مثال، در اخترفیزیک، برای مطالعه رویدادهای نجومی، اغلب از روش های تحلیلی برای ساخت مدل ها و نظریه ها و پیش بینی ها استفاده می شود.

ریگدن (پوزخندی زد): در گاری خش خش جهان بینی صرفاً مادی، در علم واقعی راه دوری نخواهید رفت. با این حال، دیر یا زود، یک دانشمند واقعی به چنین افق های علمی می رسد که در آن امکان استفاده از پشتیبان های موجود، که کل زنجیره استدلال انسان بر آن استوار است، نخواهد بود. امروزه مردم اغلب سعی می کنند نامرئی را بر حسب مرئی توضیح دهند. بنابراین ما "وای از شوخ طبعی" داریم: در بسیاری از موارد، نظریه ها و حقایق تصادفی کشف شده با هم مطابقت ندارند. به عنوان مثال، دانشمندان هنوز درک روشنی از اینکه مثلاً

جریان الکتریکی چیست، گرانش یا سیاهچاله دقیقاً چیست، ندارند. و با این وجود، آنها با این مفاهیم عمل می کنند. با این حال، برای درک همه جانبه و کنکاش در ماهیت این گونه پدیده ها، لازم است جهان بینی اساساً متفاوتی داشته باشیم که از نظر کیفی با جهان بینی مادی متفاوت است.

آناستازیا: درک پدیده های دنیای معنوی؟

ریدن: دقیقاً.

آناستازیا: یک بار گفتی: "کیهان آنقدر وسیع است که نمی تواند در آگاهی انسان جا بیفتد. اما هیچ جایی در آن نیست که بتوان باریک ترین سوزن طبی را بدون اینکه نوک آن روی چیزی قرار گیرد یا چیزی را لمس کند، چسباند.

ریدن: واقعا همینطور است. و در پاسخ به این سوال، تنها به چند موضوع بسیار مهم اخترفیزیک اشاره خواهم کرد. به طور طبیعی، به شکلی قابل دسترس برای تفکر انسان. **با این حال، درک ماهیت آنچه گفته خواهد شد می تواند به اهالی علم دیدگاهی کاملاً متفاوت از ساختار جهان بدهد.**

من با نظریه و فرض مدرن، که برای ذهن تحصیلکرده مدرن کلیشه ای است، درباره انفجار بزرگ که، همانطور که دانشمندان معتقدند، در زمان تولد کیهان اتفاق افتاد، شروع خواهم کرد. آنها این نظریه فرضی رایج را با قوانین ترمودینامیک اثبات می کنند. بر اساس فرضی که داده شد،

جهان تا یک نقطه فشرده شد و پس از انفجار، اجرام با جرم حدود یک میلیارد تن و اندازه یک پروتون ظاهر شدند.

آناستازیا: همانطور که می‌گویند، چیزی که در حال حاضر می‌دانند این است که آن را با چه چیزی اثبات می‌کنند. دانشمندان فکر می‌کنند که به اندازه کافی این شاخه از فیزیک را که مربوط به قوانین تعادل حرارتی و تبدیل گرما به انواع دیگر انرژی است، مطالعه کرده‌اند. حتی خود اصطلاح ترمودینامیک، وقتی از یونانی ترجمه می‌شود، بحث‌های آنها را در جامعه علمی به خوبی توصیف می‌کند: "therme" به معنای گرما، گرما و "dynamikos" به معنای قدرتمند است. به راستی که هر یک از منازعات آنها پر از حرارت و شور است.

ریگدن: گفتار پرشور هنوز آموختنی نیست. یک طوفان هنوز فصل باران نیست. کسی که در نزاع قوی باشد از پیروزی یک نفر لذت می‌برد و کسی که می‌داند هزاران نفر را پیروز می‌کند.

آناستازیا: تا آنجا که من می‌دانم، نسبت «قدرتمند» به «صلاحیت» در علم مدرن فاجعه آمیز است به این معنا که اولی زیاد است در حالی که دومی بسیار کمتر است. یک فرد آگاه برای هر تیم تحقیقاتی ارزشمند است. او مانند یک پروتون است (ترجمه شده از یونانی به معنای "پروتئوس"، اولین)، مانند این ذره بنیادی که همیشه دارای بار مثبت است و تمام هسته‌های اتمی را تشکیل می‌دهد. همچنین یک فرد آگاه است که می‌توان گفت از تمام تحقیقات این تیم حمایت می‌کند.

ریدن: این درست است. امیدوارم دانشی که مردم به دست می‌آورند، نه تنها در علم، بلکه در جامعه به طور کلی بر تعداد دانه‌ها افزوده

و درک جهان از جمله مبدأ جهان را تغییر دهد. همانطور که قبلاً گفتیم، امروزه مردم با عشق باور دارند که جهان تا یک نقطه فشرده شده است، و پس از "بیگ بنگ" آن، اجسامی با جرم حدود یک میلیارد تن و به اندازه یک پروتون ظاهر شدند. علاوه بر این، این باور اشتباه ذهن می گوید که چنین اجسامی چیزی جز سیاهچاله های میکروسکوپی نیستند. افسوس، من باید "نظریه پردازان" پرشور را ناامید کنم: چنین اشیایی با اندازه از یک پروتون و با جرم حدود یک میلیارد تن وجود ندارند.

با این حال، پدیده زیر در ماهیت فضا وجود دارد: اجسامی هستند که از خوشه های اطلاعاتی (انباشتگی) در هنگام تخلیه اطلاعات از ماده زمانی که ماده به ناحیه سیاهچاله می رسد، تشکیل می شوند. بزرگترین و «سنگین ترین» ترکیباتی که خوشه های اطلاعاتی می توانند تشکیل دهند، اجسامی هستند که اندازه آن ها کمی بزرگتر از پروتون و با جرم کمی کمتر از یک گرم یا به عبارت دقیق تر 0.8 گرم است. این اشیاء کوتاه مدت هستند، یعنی فقط برای کسری از ثانیه وجود دارند و سپس به "بلوک های سازنده" منفرد تجزیه می شوند. تشکیل چنین اجسامی در واقع به طور مستقیم با آنچه مردم سیاهچاله در جهان می نامند مرتبط است.

آناستازیا: اجسام کمی بزرگتر از پروتون هستند؟ طبق آخرین تحقیقات، شعاع پروتون 0.84184 فمتومتر (10^{-15} متر) است. اگر آنچه شما گفتید را در نظر بگیریم که جرم چنین اجسامی کمی کمتر از یک گرم است، آنها واقعاً اجسام "سنگین" برای عالم کوچک هستند. این اطلاعات فوق العاده جالب است. با توجه به این موضوع، افراد ممکن است حداقل سه سوال داشته باشند. خوشه های اطلاعاتی،

"بلوک های سازنده" چیست؟ تخلیه اطلاعات از ماده چیست؟ و چگونه تشکیل چنین ذراتی با سیاهچاله های جهان مرتبط است؟

ریدن: در این دنیای مادی، همه چیز، از جمله آنچه در حال حاضر برای مردم شناخته شده است، از ذرات زیر اتمی گرفته تا اتم ها، از ذرات غبار روی کفش های شما تا تجمع کهکشان ها در اعماق فضا، همه چیز به لطف اطلاعات ساختار یافته وجود دارد. این اطلاعات ساختاری است که ماده را ایجاد می کند و خواص، حجم، شکل، جرم و سایر خصوصیات آن را تعیین می کند. توجه شما را به این واقعیت جلب می کنم که ما اکنون در مورد مفهوم «اطلاعات» که برای مغز انسان آشناست صحبت نمی کنیم، بلکه از جلوه ای متفاوت از آن صحبت می کنیم. اگرچه حتی در درک معمول، کلمه "اطلاعات" معانی مختلفی دارد از جمله: «اندیشیدن، آموزش دادن، تفسیر کردن» و «شکل دادن، شکل دادن، ایجاد کردن».

برای سهولت درک، اجازه دهید این اطلاعات ساختار یافته را «بلوک های ساختمان اطلاعات» بنامیم. بلوک های سازنده اطلاعات در عمل چیست؟ شاید، من این را با یک مثال تداعی توضیح دهم که به راحتی قابل درک است. تصور کنید که تصمیم گرفته اید یک نوع آزمایش داشته باشید. برای این کار به آب، یک آکواریوم شیشه ای و بلوک های کوچک ساختمانی برای ساختن اشکال نیاز دارید. آنها مانند پلاستیک فوم سبک هستند و رنگ آنها، فرض کنید، سفید معمولی نیست بلکه شفاف است. اقدامات شما: در یک آکواریوم شیشه ای خالی، یک قلعه زیبا می سازید، با استفاده از بلوک های ساختمانی شفاف فوم پلاستیکی (مانند مجموعه ساخت اسباب بازی کودک)، با تعداد زیادی اتاق، برج و غیره. وقتی یک بلوک ساختمانی شفاف را به

بلوک دیگر وصل می کنید. ، رنگ خاصی ظاهر می شود که برای چشم شما قابل مشاهده است. به عبارت دیگر، شما نقشه ای در سر دارید که چگونه یک قلعه بسازید، اراده ای برای ایجاد آن و زور دارید که با به کار بردن آن با این متزیال غیرعادی می سازید. در مرحله بعد، شما قلعه ای را ساخته اید که به لطف چنین ارتباطاتی قابل مشاهده است و اکنون می توانید زیبایی، حجم و پیچیدگی معماری آن را تحسین کنید.

سپس در ادامه آزمایش، آکواریوم را پر از آب می کنید. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فرض کنید آب با چنان نیرو (فشاری) آکواریوم را پر می کند که قلعه ای را که شما ساخته اید نابود می کند. در آن زمان، بلوک های ساختمانی پلاستیکی فوم، که زمانی دیوارها، سقف ها و عناصر قلعه شما بودند، اکنون شروع به شناور شدن به سطح آب می کنند: برخی جداگانه، دوباره نامرئی می شوند، و برخی دیگر در گروه ها شناور می شوند - خوشه هایی که هنوز از آنجایی که آنها به یکدیگر متصل هستند برای چشم قابل مشاهده هستند. در نهایت، کل ساختار شما تحت فشار آب به بلوک های ساختمانی جداگانه تبدیل می شود که دوباره شفاف می شوند. بنابراین، همانطور که می گویند، حتی یک اثر از قلعه شما باقی نمی ماند. اگر تمام آب را از آکواریوم بردارید، بلوک های ساختمانی فوم پلاستیکی به پایین فرو می روند. خود بلوک ها، بدون برنامه، اراده و اعمال زور شما، هرگز به شکل یک قلعه منظم در نمی آیند. این به سادگی یک مشت پر هرج و مرج خواهد بود بلوک های ساختمانی پلاستیکی فوم شفاف که با چشم قابل مشاهده نیست. ممکن است آکواریوم خود را تا زمانی که می خواهید تکان دهید، حتی تا ابد، آنها را به هم بزنید، اما تا زمانی که دوباره آن را نسازید، هرگز به قلعه تبدیل نمی شوند.

بنابراین، این بلوک‌های ساختمانی شفاف مشروط، مقایسه‌ای تصویری با اطلاعاتی هستند که ماده را ایجاد می‌کنند، پارامترهای خاصی، شکل، حجم، جرم و غیره را برای آن تنظیم می‌کنند. و قلعه مرئی در حال حاضر یکی از محصولات مادی اطلاعات سفارش شده است که ذرات فرعی ابتدایی را تشکیل می‌دهد که اتم‌ها، مولکول‌ها، ترکیبات شیمیایی و غیره را می‌سازند. یعنی موضوع جهان هستی. و بالاخره اراده، طرح ساخت و نیروی اعمال، نیروهای سازنده اصلی عالم معنوی هستند که خود را در این جهان نشان می‌دهند.

آناستازیا: شما می‌گویید اساس همه امور، اطلاعات است.

ریدن: درست است. به عنوان مثال، اتم از ذرات فرعی بنیادی تشکیل شده است که به نوبه خود از تعداد معینی بلوک اطلاعاتی تشکیل شده است. همین امر برای همه چیز در کیهان صادق است. با این حال، هنگامی که اطلاعات حذف شد، پس از خوردن آن چیزی که ما ماده می‌نامیم مانند سوراخ یک دونات ناپدید می‌شود.

آناستازیا: به عبارت دیگر، در اینجا یک دیدگاه اساسی از رویداد وجود دارد: تا زمانی که یک دونات وجود دارد، سوراخ وجود دارد، اما زمانی که دونات خورده شود، سوراخ نیز ناپدید می‌شود. آیا ماده نیز اینگونه ناپدید می‌شود؟ اگر اطلاعاتی وجود نداشته باشد، هیچ تجلی ماده وجود ندارد؟

ریدن: کاملاً درست است. به هر حال، در اینجا یک واقعیت جالب وجود دارد: مقدار ماده در کیهان دائماً در حال تغییر است و این

نوسانات، هم به سمت افزایش یا کاهش آن، می تواند بسیار قابل توجه باشد. در ضمن، **مقدار اطلاعات همیشه ثابت است، به همین دلیل جرم کلی کیهان از روز خلقت تاکنون حتی یک میلیارد گرم تغییر نکرده است.**

آناستازیا: بله، این چیزی است که باید در مورد آن فکر کرد.

ریگدن: بنابراین مقدار اطلاعات در جهان از روز خلقت آن ثابت بوده است. با این حال، اگر تنها یک واحد اطلاعاتی ناپدید می شد، کل جهان نیز ناپدید می شد.

آناستازیا: اگر بخشی ناپدید شود، کل نیز ناپدید می شود. اکنون شروع به درک می کنم که پایان داستان انبساط کیهان چه خواهد بود.

ریدن: جهان به سادگی به اندازه خاصی منبسط می شود و ناپدید می شود. همه چیز مبتکرانه مثل همیشه ساده است... این اجزای سازنده اطلاعات کیهان هرگز در هیچ کجا ناپدید نمی شوند، یعنی هرگز از مرزهای کیهان (در مثال ما، آکوارיום) خارج نمی شوند و به صورت کاملاً منظم در آن وجود دارند. اجازه دهید تاکید کنم که به خودی خود، بدون برنامه ساخت و ساز مشخص و اراده سازنده، آنها به سادگی یک توده نامنظم (آشوب در کف آکوارיום) خواهند بود. در مورد دنیای مادی کیهان، همین بلوک های سازنده اطلاعات، در میان سایر ویژگی های تشکیل ماده، همانطور که قبلاً گفتم، پارامترهای جرم آن را تعیین می کنند. **آنها مکان خاصی را در جهان برای ماده ایجاد شده تعیین می کنند. این اطلاعات سفارشی است، همان بلوک های ساختمان اطلاعاتی که دقیقاً در مکان های خود قرار**

دارند، که یک کوارک را از یک کوازار متمایز می‌کند. بگذارید اینطور بیان کنیم: این نظم اطلاعات بر اساس «طرح اصلی» است که جهان را زنده می‌کند.

آناستازیا: به عبارت دیگر، شما می‌گویید که همه چیز در این دنیا کاملاً منظم است و طبق یک برنامه مشخص، اراده و نیروی سازنده وجود دارد. اما این ثابت می‌کند که جهان ما به طور مصنوعی ایجاد شده است و آن طور که فرض می‌شود به خودی خود به طور آشفته شکل نگرفته است!

ریدن: قطعاً. و اثبات علمی آن کاملاً ممکن است! اگر به مسیری که در کتاب‌های قبلی شما اشاره شده است بروید و آن را با اطلاعات ارائه شده در اینجا و همچنین با آخرین اطلاعات علمی خلاصه کنید، چندان دشوار نیست اکتشافات... حیات کیهان خود را در تبادل مداوم اطلاعات نشان می‌دهد که ماده را به حرکت در می‌آورد. در تعامل با خود، باعث واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی اولیه می‌شود. در نتیجه، فرآیندهای مختلفی رخ می‌دهد: به عنوان مثال، انفجار ستارگان عظیم، تولد ستاره‌های جدید و غیره.

آناستازیا: اتفاقاً صحبت از انفجار ستارگان پرچرم شد... می‌دانید، من به ستاره‌شناسی و علوم وابسته بلافاصله پس از اینکه گفتید در طول زندگی و فعالیت فعال آگاپیت پچرسک، به ویژه در تابستان 1054، یک ستاره درخشان علاقه مند شدم. در آسمان ظاهر شد که حتی در طول روز نیز قابل مشاهده بود. شما همچنین اشاره کردید که این نور پس از انفجار یک ابرنواختر واقع در صورت فلکی ثور در کهکشان ما به زمین رسیده است. من خواندم که بقایای

ابرنواختر اکنون به صورت سحابی خرچنگ در حال انبساط با یک ستاره نوترونی (یک تپ اختر) در مرکز آن مشاهده می شود که ستاره منفجر شده به آن تبدیل شده است. جالب اینجاست که پرتو موج رادیویی این تپ اختر همچنان در امتداد زمین می لغزد، درست مانند پرتوی از فانوس دریایی در حال چرخش که در امتداد سطح دریا به عنوان سیگنالی برای کشتی ها می لغزد.

با کمال تعجب، این اولین ستاره نوترونی در کیهان بود که دانشمندان شروع به ارتباط با بقایای ابرنواختر کردند. من از این واقعیت شگفت زده شدم که اندازه این ستاره تنها 25 کیلومتر فرض شده است. یعنی در واقع ستاره ای به اندازه یک شهر است، اما سحابی عظیم خرچنگ را نیرو می دهد. ستاره نوترونی بسیار متراکم است. جالب ترین چیز این است که اخیراً آنها شروع به مشاهده گسیل های غیرمنتظره پرتوهای گاما کرده اند که از این تپ اختر در سحابی خرچنگ می آیند.

ریگدن: اخیراً اتفاقات جالب زیادی نه تنها در این سیاره بلکه در فضا نیز رخ داده است.

آناستازیا: بله، روند تولد ستاره های جدید بسیار جالب و آموزنده است...

ریگدن (لبخند): بدون شک اینطور است، اما این روند برای بسیاری از نظریه های معاصر نیز کاملاً مخرب است... حقیقت این است که فرآیند قابل مشاهده تشکیل ستاره، که امروزه توسط دانشمندان قابل مشاهده است، با تشکیل به اصطلاح "هسته پیش ستاره ای" آغاز می شود. به عبارت دیگر، با وجود تجهیزات مدرن، ستاره شناسان فقط

در مرحله تشکیل ابرهای متراکم گاز و غبار قادر به "کشف" (دیدن، مشاهده) تولد یک ستاره جدید هستند. یعنی زمانی که ماده در نتیجه تعامل، شروع به تابش انرژی می کند، به ویژه چیزی که مردم آن را "نور" می نامند. و تنها پس از مطالعه طیف ها، که به وضوح نشان دهنده فشرده سازی بخش های جداگانه در ابرهای گازی است، در مورد تولد یک ستاره جدید نتیجه گیری می کنند. با این حال، ستاره شناسان نمی توانند به این سوال پاسخ دهند که این ابرها چگونه برهم کنش می کنند و چه چیزی باعث انقباض آنها می شود. آنها همچنین نمی توانند بگویند که این ابرهای گاز و غبار از کجا می آیند، چرا ظاهر می شوند، و از همه بیشتر، چرا و چگونه نه تنها ستارگان منزوی، بلکه گاهی اوقات، کل خوشه های ستاره ای از مقدار کمی ماده موجود در آن تشکیل می شوند. این ابرها

مشکل این است که همه نظریه های مدرن، از نظریه نسبیت عام اینشتین گرفته تا قوانین ترمودینامیک، مبتنی بر فعل و انفعالات «ماده مرئی» یا بر رفتار منطقی قابل پیش بینی آن هستند. اگرچه در اینجا نیز چیزهای عجیب و غریب زیادی وجود دارد. برای مثال، سیاهچاله های کیهان را در نظر می گیریم - این اجرام مرموز که توسط علم معاصر کشف نشده اند و ماده را جذب می کنند. با این حال، قبل از بررسی این موارد و همچنین روشن کردن موضوع اجسامی که تشکیل آنها مستقیماً با سیاهچاله ها مرتبط است، ابتدا از شما می پرسم: درباره سیاهچاله ها چه می دانید؟

آناستازیا: خوب، نه آنقدر که من دوست دارم... سیاهچاله ها برای ناظر بیرونی نامرئی هستند، زیرا هم نور و هم هر تشعشع دیگری که علم شناخته شده است و هم اشیا را از فرار جلوگیری می کنند. در

حال حاضر، تلاش هایی برای شناسایی سیاهچاله ها تنها با استفاده از علائم غیر مستقیم، با مطالعه برهمکنش آنها با ماده اطراف انجام می شود... اعتقاد بر این است که سیاهچاله هندسه فضا و زمان را به دور خود خم می کند.

در مرحله کنونی توسعه اخترفیزیک، فرض بر این است که سیاهچاله یک ناحیه محلی از بیرون فضایی که توسط فشردگی گرانشی نامحدود اجرام آسمانی عظیم تشکیل شده است. همانطور که می دانم، این چیزی شبیه یک قبر گرانشی است که همه چیز به محض ورود به داخل آن ناپدید می شود. مرز چنین ناحیه ای را افق رویداد و شعاع آن شعاع گرانشی می نامند. در نظر گرفته می شود که دومی مستقیماً به مقدار ماده کشیده شده به سوراخ بستگی دارد. با افزایش جرم سیاهچاله، اندازه آن نیز به صورت خطی افزایش می یابد، یعنی شعاع آن افزایش می یابد. اندازه این شی ممکن است متفاوت باشد...

نظریه مدرن تکامل ستارگان تشکیل سیاهچاله ها را نتیجه فروپاشی ستارگان پر جرم و پر جرم می داند. همانطور که فهمیدم، وقتی سوخت هسته ای کم می شود و واکنش های گرما هسته ای درون یک ستاره خاتمه می یابند، دما و فشار بالا که از انقباض ستاره جلوگیری می کرد، اکنون تحت تأثیر گرانش خود کاهش می یابد. اگر جرم یک ستاره کمتر از سه جرم خورشید باشد، ستاره به سیاهچاله تبدیل نمی شود، فقط به یک ستاره نوترونی یا یک ستاره کوتوله سفید تبدیل می شود. و اگر جرم ستاره بیش از سه جرم خورشید باشد، دانشمندان بر این باورند که یک فروپاشی فاجعه بار اجتناب ناپذیر است. کل ماده آن به سرعت از افق رویداد عبور می کند و ستاره تبدیل به سیاهچاله می شود...

بر اساس نظریه مدرن تکامل ستارگان، در نظر گرفته شده است که از 100 میلیارد ستاره حداقل باید 100 میلیون سیاهچاله وجود داشته باشد. درست در کهکشان ما، هزاران سیاهچاله ظاهراً در حال پوسه زدن هستند و تمام ابرهای گاز و غبار و ستارگانی را که «ناخواسته» در مسیر سیاهچاله‌ها قرار می‌گیرند، کاملاً جذب می‌کنند. فرضیاتی وجود دارد که سیاهچاله‌های کلان جرم با جرم میلیاردها خورشید ممکن است در مرکز کهکشان ما قرار داشته باشند.

ریدن: خب، این بد نیست. شما این ایده کلی را دریافت می‌کنید که چگونه علم جهانی در حال حاضر زمان را مشخص می‌کند و در یک دایره باطل از بحث‌های بیهوده گرفتار می‌شود.

آناستازیا: من ممکن است کاملاً از جزئیات بحث‌های آنها آگاه نباشم، اما همانطور که می‌گویند، من یک ایده کلی دارم... در ضمن یه چیز دیگه توجهم رو جلب کرد. فرض بر این است که در سیاهچاله، زمان و مکان به طور قابل توجهی به دلیل گرانش عظیم تحریف شده است. هندسه رایج اقلیدسی ممکن است در آنجا درست نباشد، زیرا خطوط موازی ممکن است به خوبی قطع شوند و غیره... برخی حتی عقیده دارند که هر چیزی در سیاهچاله اصولاً باید در مرکز آن قرار گیرد، جایی که بعداً ماده ستاره‌ای ممکن است تا حدی فشرده شود که در نهایت آن را فشرده کند. به نقطه‌ای با چگالی بی‌نهایت تبدیل می‌شود، یعنی ممکن است تکینگی ایجاد شود.

ریگدن: این فقط نظریه پردازانی است که سعی می‌کنند نتیجه‌گیری‌های ذهنی خود را با نظریه دور از ذهن بیگ بنگ تطبیق دهند. همانطور که آنها معتقدند، انفجار از یک نقطه بی‌نهایت متراکم ظاهر شد که

ظاهراً کل ماده جهان در آن متمرکز و متركز شده بود. و هنگامی که چیزی در داخل این "نقطه" انفجار بزرگ را برانگیخت، ماده در همه جهات از هم جدا شد و روند انبساط کیهان آغاز شد. از آنجا که سؤالات متعددی مطرح می شود که دانشمندان قادر به یافتن پاسخ آنها از منظر جهان بینی مادی نیستند، چنین نظریه های گیج کننده مدرن ظاهر می شوند. نویسندگان به سادگی یکدیگر را به یک کوچه کور هدایت می کنند. آنها سعی میکنند با استفاده از پایگاه داده ای که قبلاً برای آنها شناخته شده است، پدیده ها را توضیح دهند. در نتیجه، در حالی که نظریه ای درباره منشأ کیهان یا مثلاً سیاهچاله ها توسعه می دهند، خود را در موقعیتی شبیه به افسانه ای در مورد یک فیل می بینند. یعنی به جای پرداختن به این سوال که فیل از کجا ظاهر شده است، چرا حرکت می کند و می خواهد غذا بخورد، مسیر حرکت فیل ها در ساوانای آفریقا را مطالعه می کنند، احتمال اینکه فیل ها ممکن است در راه خود چه نوع گیاهانی بخورند، در دسترس بودن گیاهان در محل و اینکه این گیاهان دارای چه کیفیتی هستند. در مورد دانشمندان هم همین طور است: آنچه را که می بینند همان چیزی است که بحث می کنند، در حالی که آنچه را که نمی بینند و با جهان بینی آنها مطابقت ندارد، اصولاً برایشان وجود ندارد.

آناستازیا: اما، شاید خنده دارترین چیز در مورد این نظریه مدرن، به نظر من، به اصطلاح "سیاهچاله های اولیه" باشد. طبق فرضیات دانشمندان، چنین سیاهچاله هایی ظاهراً دقیقاً پس از انفجار بزرگ ظاهر شده اند در حدود 14 میلیارد سال پیش زمانی که انبساط کیهان آغاز شد. این عقیده وجود دارد که سیاهچاله همیشه آماده است تا هر تشعشع یا ماده ای را جذب کند و در نتیجه جرم خود را افزایش دهد. به طور فرضی، طبق تصور دانشمندان، اندازه سیاهچاله ها ممکن

است از یک سیاهچاله فوق العاده کوچک (با جرم تنها 1015 گرم، که ظاهراً ممکن است در جایی در جهان باز تاکنون دست نخورده باقی مانده باشد) تا یک ابرغول و فوق العاده متفاوت باشد. بزرگ که به طور فرضی در مرکز کهکشان قرار دارد.

حتی اگر فرض کنیم که پس از انفجار بزرگ، ماده به مدت یک میلیون سال با حداکثر سرعت ممکن از هم جدا می‌شد و تنها پس از آن یک سیاهچاله فوق العاده کوچک با جرم تنها 1015 گرم تشکیل شد، اما دارای یک «غذا شناسی تیز» سیری ناپذیر است. اشتها، به این معنی است که اکنون به جای کیهان، یک سیاهچاله غول پیکر وجود خواهد داشت.

ریگدن: خوشحالم که این را فهمیدی. با یک سناریوی نظری مانند این، جهان حداقل پنج میلیارد سال پیش وجود نداشت.

آناستازیا: این یک نظر کاملاً منصفانه است. بنابراین، به طور کلی، سیاهچاله‌ها موضوعی بسیار جالب و گیرا هستند، مخصوصاً وقتی مقالات تحقیقاتی افرادی را می‌خوانید که به دنبال شناخت و کشف اسرار جهان هستند و برای مردم می‌نویسند. از سوی دیگر، حقیقتاً، مقالات زیادی وجود دارد که در آنها آشکارا نویسندگان از روی بی حوصلگی درباره سیاهچاله‌ها بحث می‌کنند. بدیهی است که آنها روی کاغذهای خود درست مانند یک ضرب المثل روسی کار می‌کردند: «هر جا که عطسه می‌کردم، کاما می‌گذاشتم. جایی که سکسکه کردم، کولون گذاشتم، و جایی که بو کشیدم، نقطه گذاشتم...» بنابراین، به عنوان یک ناظر بیرونی از پیچش‌ها و چرخش‌های مختلف در علم، برداشت من از سیاهچاله‌ها

مانند یک جوک رایج است: «آنچه علم می‌داند. در این موضوع این است که چیزی نمی‌داند».

ریدن: بله، همین چیزی. بسیاری از دانشمندان زمانی که تلاش خود را متمرکز می‌کنند اشتباه می‌کنند و گاهی اوقات حتی زندگی خود را برای ایجاد یک نظریه بن بست تلف می‌کنند. مردم به سادگی فاقد اصول اولیه هستند: دانش و راهنمایی در جهت درست تحقیق. با داشتن اینها می‌توان نه تنها در علم، بلکه در توسعه جامعه نیز به یک پیشرفت انقلابی دست یافت. من مطمئن هستم که اطلاعاتی که قبلاً به اشتراک گذاشته‌ام و بیشتر به اشتراک خواهم گذاشت تا حد زیادی به این امر کمک می‌کند، اگر مردم آن را انتخاب کنند.

آناستازیا: اما سیاهچاله در واقعیت چیست؟

ریگدن: در حقیقت، آنچه مردم در مقیاس کیهان سیاهچاله می‌نامند، یک پدیده گذرا است که خود جرمی ندارد. ظهور و ناپدید شدن هر تعداد سیاهچاله در کیهان، قانون ثبات جرم کل کیهان را نقض نمی‌کند. حتی غول‌پیکرترین سیاهچاله، در واقع، برای مدت زمان نسبتاً کوتاهی وجود دارد و جرم آن برابر با صفر است. با این حال، نقش فوق العاده‌ای در دگرگونی‌های اخت‌فیزیکی جهان ایفا می‌کند.

از نظر تداعی، من سیاهچاله را با یک فکر مقایسه می‌کنم. بالاخره یک فکر دیده نمی‌شود. نمی‌توان آن را وزن کرد یا لمس کرد، اما از زمانی که در آگاهی ما ظاهر شده وجود دارد. فکر حجم دارد (حداقل از نظر اطلاعات). در وجود خود گذرا است زیرا به سرعت افکار دیگر

را دنبال می کند. فکر جرم ندارد، اما می تواند عواقب عظیمی در جهان مادی داشته باشد. در واقع، هیچ چیز نیست.

آناستازیا: هیچی؟! برای درک بشر امروزی، هیچ چیز در بهترین حالت خلاء نیست.

ریدن: صحبت از آن: این خلاء خالی از لطف نیست. در اینجا یک مثال ساده است. در فضای بین ستاره ای به اصطلاح خلاء زیاد حاکم است. چگالی متوسط آن کمتر از 1 مولکول در سانتی متر مکعب است. اگر برای مقایسه، کمیاب ترین خلاء ایجاد شده توسط مردم را در نظر بگیریم، حدود 100000 مولکول در هر سانتی متر مکعب دارد. دانشمندان قبلاً درک کرده اند که حتی خلاء مطلق، که در آن ذرات به طور کامل وجود ندارند، یک «خلا مطلق» عاری از هر گونه خاصیت نیست. حتی در حال حاضر، فیزیک مدرن قبلاً به نظریه خلاء فیزیکی (خلاء کامل - یادداشت مترجم) نزدیک شده است زیرا دانشمندان پایین ترین حالت انرژی میدان های کوانتومی را نام گذاری کرده اند. خلاء فیزیکی در نظریه مذکور با عدم وجود ذرات واقعی مشخص می شود، اما در عین حال، شامل انواع ذرات مجازی است. با این حال، نظریه دیگری وجود دارد (اگرچه به طور مداوم توسط "علم رسمی" به رسمیت شناخته نشده است) که در آن ذرات و پادذرات (شش طبقه) به دلیل لایه برداری آن در امتداد چرخش با ظهور راست و چپ به عنوان منشاء خلاء اولیه در نظر گرفته می شوند. میدان های پیچشی - نوعی کاتالیزور که باعث تولید ماده خام می شود.

زمان قطعاً قضاوت خواهد کرد که چه کسی به حقیقت نزدیکتر است. مشکل این است که در حقیقت بسیاری از دانشمندان که می خواهند

حقیقت را درک کنند، با انعکاس نادرست آن در آگاهی خود مواجه می شوند. آنها عجله دارند تا تئوری هایی را که برایشان مناسب تر است را اعلام کنند و از "حق" این نظریه ها برای مدت طولانی دفاع کنند و سال ها از عمر خود را تلف کنند و اعصاب خود و دیگران را تحت فشار قرار دهند و حتی به عمیق تر آن فکر نکنند. دلایل اینکه چرا چنین وارونگی در آگاهی آنها رخ می دهد. در حقیقت، مردم هنوز از بسیاری از چیزها در مورد دنیای نامرئی آگاه نیستند، از اینکه ذهن حیوانات در این جهان چقدر قدرتمند است، و چقدر اهمیت دارد که هر فردی مراقب خلوص معنوی خود باشد. زیرا این دومی است که حقیقت ماوراء را در ماهیت اولیه اش آشکار می کند.

آناستازیا: بله، داشتم این طرح نظری تولید ذرات و ضد ذرات را به خاطر می آوردم. شگفت آور است که همه چیز در آنجا نیز با طرح صلیب مورب است... یک بار شما یک مقایسه بسیار واضح و تداعی کننده جهان را با اقیانوسی انجام دادید که همه چیز در آن پُر شده است. و اگر با استفاده از این مقایسه تصویری با اقیانوس به آن نگاه کنیم، سیاهچاله در کیهان چیست؟

ریگدن: سیاهچاله در کیهان، به طور نسبی، مانند یک حباب هوا در آب های اقیانوس به نظر می رسد. با این حال، فقط شبیه یک حباب است، اما با آن مطابقت ندارد، زیرا یک حباب در آب های اقیانوس پُر از هوا است، در حالی که سیاه چاله در وسعت کیهان اصلاً با چیزی پُر نشده است، حداقل در درک بشر. از این پدیده

آناستازیا: به عبارت دیگر، سیاهچاله مانند چیزی است، یک گنجاندن خارجی که نمونه ای از جهان مادی نیست؟

ریگدن: بله، می توانید این را بگویید.

آناستازیا: شما اشاره کردید که نقش سیاهچاله در دگرگونی های اختفیزیکی کیهان بسیار زیاد است. لطفاً حداقل با استفاده از مثال های مرتبط، در مورد این و در مورد عملکردهای اصلی سیاهچاله به ما بگویید.

ریگدن: خوب، عملکرد سیاهچاله را می توان به طور مشروط با پاسخ ایمنی و به عبارت دقیق تر، با سلول های ایمنی بدن انسان مقایسه کرد که از ارگانیسم در برابر عوامل ایجاد کننده مختلف بیماری ها محافظت می کند و این بیماری را شناسایی و از بین می برد. یا سلول های دژنره شده ارگانیسم (سلول های تومور) و غیره.

اگر یک عامل خارجی مانند ویروس یا میکروب های بیماری زا وارد ارگانیسم شود، سلول های ایمنی ما آن را پیدا کرده و از بین می برند. اگر یک سلول یا گروهی از سلول ها معیوب شوند یا به درستی کار نکنند و مثلاً شروع به تقسیم غیرقابل کنترل کنند، سلول های ایمنی در اینجا نیز با از بین بردن چنین سلول های «سرکش» اوضاع را مرتب می کنند. با این حال، چنین مقایسه ای در مورد سیاهچاله های کیهان نیز کاملاً دقیق نخواهد بود، زیرا سلول های ایمنی به طور مداوم در وسعت ارگانیسم ما در جستجوی «تجاوزگران» از محدودیت های مجاز پرتاب می شوند.

از سوی دیگر، سیاهچاله ها بلافاصله در جهان از ناکجاآباد و تنها در جایی که هست ظاهر می شوند لازم است، و بعداً دوباره در هیچ جا ناپدید می شوند. در آن زمان، آنها فوراً

ناپدید می شوند، اغلب (اما نه همیشه) پس از خود در دنیای مادی، خوشه های کاملی از قطعات ستاره و ابرهای عظیمی از غبار و گاز را به جای می گذارند که تشخیص آنها با تجهیزات مدرن نسبتاً آسان است. این ماده باقیمانده پس از از بین بردن ماده اصلی "بیماری زا" شبیه زباله هایی است که از نوار نقاله در سنگ شکنی و پردازش سنگ افتاده است.

توضیح اینکه چگونه چیزی از ناکجاآباد ظاهر می شود، گاهی اوقات کل خوشه های ستاره ای را از بین می برد و سپس در هیچ کجا ناپدید می شود، دشوار است. **در عین حال، سیاهچاله به طور قابل توجهی فضا و زمان اطراف خود را منحرف می کند و کشش گرانشی فوق العاده ای دارد که بر ماده اطراف تاثیر می گذارد.** سیاهچاله تنها چیزی است که می توان آن را خلاً واقعی یا هیچ نامید زیرا هیچ چیز مادی در درک انسان در آنجا وجود ندارد.

آناستازیا: بله، درک این موضوع برای ماتریالیست های علمی دشوار خواهد بود. از این گذشته، با در نظر گرفتن اطلاعات ذکر شده در بالا، این سوال مطرح می شود: چه کسی این روند را از هیچ کجا کنترل می کند؟ چه کسی چنین نقص هایی را در کیهان تشخیص می دهد و آغازگر پیدایش و ناپدید شدن سیاهچاله ها دقیقاً در آن مناطق است؟

ریگدن: برای درک این فرآیندها، و نه تبدیل آنها به فرمول، باید جهان بینی اساساً متفاوتی داشت.

آناستازیا: شما اشاره کردید که جرم سیاهچاله برابر با صفر است. و ماده ای که جذب می کند چگونه پردازش می شود؟ شما گفتید که

تشکیل سنگین ترین ریز اجرام در کیهان به طور مستقیم به سیاهچاله ها مربوط می شود. آیا این بدان معناست که بالاخره باید مقداری توده وجود داشته باشد؟

ریگدن: من معتقدم زمانی که اصل "عملکرد" سیاهچاله را درک کنید، چنین سوالاتی خود به خود ناپدید خواهند شد. بنابراین سیاهچاله چگونه ماده را به داخل می کشد و پس از آن کجا ناپدید می شود؟ فرض کنید سیاهچاله یک ناحیه غیر عادی است. به عنوان یک ساختار غیر مادی، در آن بخش هایی از کیهان ظاهر می شود که در آن آشفتگی خاصی از میدان ها وجود دارد. هدف آن از بین بردن ماده ای است که باعث این آشفتگی ها می شود. وجود سیاهچاله در بخشی از کیهان باعث تغییر شکل فضا-زمان می شود. به عبارت دیگر، خود سیاهچاله باعث ایجاد اعوجاج در جریان هموار زمان در یک منطقه معین از فضا می شود. این منجر به فعل و انفعالات خاصی می شود که منجر به گرانش فوق العاده ای می شود که شروع به کشیدن در ساختار مواد می کند. آیا این واضح است؟

آناستازیا: بله.

ریگدن: پس اجازه دهید ادامه دهیم. به عنوان مثال، وقتی ماده جذب می شود، قطعاتی به اندازه ماه، به دلیل نیروی گرانش بسیار زیاد، با نزدیک شدن به چنین منطقه غیرعادی شروع به تغییر شکل می کنند. و هنگامی که ماده شروع به ورود به منطقه بر افزایش می کند، قوی ترین میدان گرانشی ایجاد می شود و ماده تکه تکه می شود. مانند یک دستگاه چرخ کردن می شود.

آناستازیا: لطفاً مشخص کنید که آیا اصطلاح "منطقه برافزایش" در اینجا به همان معنایی که دانشمندان معاصر فهمیده‌اند استفاده می‌شود یا خیر. منظور شما از قرص برافزایشی به عنوان منبع قدرتمند تشعشع است که به دور سیاهچاله می‌چرخد و در حین سقوط (برافزایش) ماده ستاره همسایه یا گاز بین ستاره ای روی این جرم تحت تاثیر میدان گرانشی آن تشکیل می‌شود؟ آیا این درست است؟ به عبارت دیگر، آیا ماده پس از برخورد با سیاهچاله شروع به چرخش به دور آن می‌کند و این دیسک به سرعت در حال چرخش را تشکیل می‌دهد؟

ریدن: بله. یک پیشرفت بسیار مهم در طول چنین "ساختن ماده" اتفاق می‌افتد. این نیرو در اینجا به گونه ای است که به سادگی بلوک های سازنده اطلاعات را از یکدیگر دور می‌کند تا دیگر نتوانند در موقعیت مشخص شده خود باقی بمانند و به همین دلیل است که از نظم اطلاعاتی خود جدا می‌شوند. به محض ناپدید شدن نظم اطلاعاتی که به لطف آن ماده ایجاد شده است، اطلاعات از ساختار ماده خارج می‌شود و ماده ناپدید می‌شود در اینجا یک تناقض وجود دارد زیرا خود سیاهچاله بر بلوک های ساختمان اطلاعات تأثیر نمی‌گذارد، اما مستقیماً بر ماده تأثیر می‌گذارد. دومی با نیروی زیادی کشیده می‌شود و بلوک های سازنده اطلاعات از یکدیگر دور می‌شوند و در نتیجه ماده ناپدید می‌شود.

آناستازیا: یعنی اطلاعات از بین نمی‌روند. ماده بر اساس اطلاعات ایجاد می‌شود و به محض تخلیه اطلاعات، ماده از بین می‌رود.

ریگدن: درسته اگر کل این فرآیند را با استفاده از مثال انجمنی آزمایش شرطی خود توصیف کنیم، موارد زیر را خواهیم داشت. تصور کنید

که قلعه ای از بلوک های ساختمانی فوم نامرئی ساخته اید و به این ترتیب آن را قابل مشاهده می کنید. در مرحله بعد، آن را با دقت بالا می آورید و به سادگی آن را داخل آکواریوم پر از آب می اندازید. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به طور طبیعی، پس از برخورد با آب، قلعه به اجزای کوچک تبدیل می شود. در مورد ما، به حالت دیگری تغییر می کند: ماده ناپدید می شود و فقط اطلاعات به شکل بلوک های ساختمانی پلاستیکی فوم نامرئی اولیه باقی می ماند که روی سطح آب شناور می مانند. سوال این است: "خود قلعه (مهم) به کجا ناپدید می شود؟ واضح است که چرا سوال من لبخند به لب شما می آورد. شما می گوئید: "به همان جایی که وقتی دونات را می خورید سوراخ دونات ناپدید می شود". و کاملاً حق با شما خواهد بود.

حالا تصور کنید آکواریوم کمی بزرگتر است و حداقل ده نفر مثل شما بالای آن با قلعه در دست ایستاده اند. و همه شما، تقریباً به طور همزمان، قلعه های خود را به آکواریوم پرتاب می کنید. وقتی قلعه های شما با آب تماس پیدا می کنند، بلوک های ساختمانی پلاستیکی فوم (بلوک های سازنده اطلاعات فردی یا بلوک های متصل به صورت خوشه ای) روی سطح آب شناور نمی مانند، بلکه بلافاصله از سطح آب می پرند (گویی از چیزی فوق چگال) مانند یک توپ تنیس. از آسفالت آیا این را تصور کرده اید؟ خوب، این دقیقاً، اگرچه به شیوه ای کمی تحریف شده، نحوه عملکرد یک سیاهچاله است.

آناستازیا: و چه اتفاقی برای بلوک های سازنده اطلاعات، این خوشه ها می افتد؟ آنها نشان دهنده کوچکترین موضوع هستند، اما با این وجود هنوز قابل مشاهده است. آنها هنوز به بلوک های سازنده اطلاعات نامرئی تفکیک نشده اند، درست است؟

ریگدن (با لبخند): آفرین، می بینم که وضعیت را دنبال می کنی... شکل سیاهچاله کروی است. وقتی اطلاعات از ماده تخلیه می شود، وقتی بلوک های سازنده اطلاعات از ماده پردازش شده جدا می شوند، بخش خاصی از آنها به صورت گروه ها، خوشه ها جدا می شوند. این خوشه ها هستند که تبدیل به اجسام کوتاه مدت با جرم 0.8 گرم می شوند که مستقیماً از "قطب های" این کره به عنوان تابش پس زمینه می آیند. و مفهوم "قطب" در این حوزه نسبی است زیرا آنچه در اینجا اهمیت دارد موقعیت ناظر و تجمع ماده پردازش شده در رابطه با این کره است.

آناستازیا: به نظر می رسد فرآیندی که با ماده نزدیک سیاهچاله انجام می شود ممکن است با قالب بندی دیگری از یک دیسک کامپیوتر مقایسه شود، زمانی که تمام اطلاعات روی دیسک حذف می شود. چرا این اشیاء عمر کوتاهی دارند و چرا فقط برای کسری از ثانیه وجود دارند؟

ریگدن: چون هیچ برنامه زندگی ندارند. آنها به سادگی به بلوک های سازنده اطلاعات جداگانه تقسیم می شوند. پارادوکس این است که بلوک های ساختمان اطلاعات به طور همزمان در دو حالت وجود دارند: به عنوان انرژی و به عنوان ماده (به شکل خوشه ای از این بلوک های سازنده اطلاعات هنگامی که ذره مادی را تشکیل می دهند). به عبارت دیگر، آنها به نوعی وجود ندارند و به طور همزمان وجود دارند. بلوک های سازنده اطلاعات فردی جرم ندارند، اما اطلاعاتی هستند که با جرم و همچنین فضا، گرانش و زمان، ماده را ایجاد می کنند. و اطلاعات توسط کسی که همه چیز را آفریده کنترل می کند. او

اطلاعات را به عنوان نیرویی خلق کرد که قادر به تولید انرژی هایی است که ماده را تشکیل می دهند (در درک انسان).

اتفاقاً، این بلوک های سازنده اطلاعات، با تشکیل ذرات اطلاعات کمی (نوترینو و غیره)، تا حد زیادی نظریه نسبیت «خوب ترکیب» انیشتین را تحریف می کنند. مسئله این است که برخی از این ذرات، به دلیل "سادگی" ساختار آنها، با ذرات دیگر در کیهان فقط تا حد کمی تعامل دارند، حداقل در بعد ما، که به آنها اجازه می دهد تا در وسعت وسیع کیهان با سرعتی که به طور قابل توجهی از سرعت آن بیشتر است حرکت کنند. سبک.

آناستازیا: سرعتی که از سرعت نور بیشتر است؟ در این صورت، حقیقت وجود چنین ذرات، مردم را وادار می کند که نه تنها در نظریه انیشتین، بلکه در بسیاری از جنبه های دیگر فیزیک معاصر نیز تجدید نظر کنند.

ریگدن: بدون شک باید در موردی تجدید نظر کرد. اما از سوی دیگر، این به طور قابل توجهی درک مردم را از فرایندهای تعامل ماده در جهان عمیق تر می کند. و، شاید، بشر را به شناخت چنین تجلی فیزیکی زمان مانند فضا نزدیک تر کند... بنابراین، سریع ترین و سنگین ترین ریز اشیاء این جهان مانند هر چیز دیگری از بلوک های سازنده اطلاعات ساخته شده اند.

آناستازیا: و اگر فرضاً تصور کنیم، مثلاً... یک ستاره نوترونی که از چنین اجرام سنگین و کوتاه مدتی تشکیل شده باشد. این بدان معنی است که اندازه آن صدها برابر کاهش می یابد و جرم آن افزایش می

یابد، بنابراین انقباض گرانشی ستاره نیز افزایش می یابد. به طور تقریبی، در این مورد، آیا چنین ستاره ای می تواند دچار یک فروپاشی گرانشی کامل و انتقال به وضعیت سیاهچاله شود؟

ریگدن: به طور فرضی، ما می توانیم هر چیزی را که دوست داریم تصور کنیم، البته. با این حال، آنچه شما توضیح دادید در واقعیت غیرممکن است، زیرا با ماهیت ساختار مادی ناسازگار است. هر ساختار مادی به سادگی تحت چنین نیرویی فرو می ریزد، یعنی به عنوان ماده وجود ندارد زیرا، در طی چنین فرآیندی، شرایط خاصی ایجاد می شود که به ناچار بلوک های سازنده اطلاعات را از هم جدا می کند. همچنین نیروهای گرانشی محدودیت هایی دارند، بنابراین چنین چیزی به سادگی غیرممکن است. برای مثال، فرایندهایی را که در نزدیکی سیاه چاله اتفاق می افتند، در نظر بگیرید. اشیای کوتاه مدتی که به شما گفتم از هم میپاشند به سرعت به بلوک های سازنده اطلاعات فردی تبدیل می شود، به محض اینکه انرژی که آنها را به هم متصل می کند شروع به کاهش می کند.

درک این فرآیندها با ذهنی که به نفع درک مادی صرف از جهان است دشوار است. به هر حال، دیر یا زود، هر فردی در رشد معنوی خود با مرزهای چنین درک محدودی روبرو خواهد شد که دنیایی کاملاً متفاوت و قوانین کاملاً متفاوتی را در خود پنهان می کند. مهم نیست که یک ستاره چقدر بزرگ باشد و چه تعداد جرم خورشیدی در آن وجود دارد، هرگز نمی تواند به یک سیاهچاله به معنای امروزی تبدیل شود، زیرا ماده هرگز نمی تواند دچار فروپاشی گرانشی کامل شود. ماده متشکل از بلوک های سازنده اطلاعات است، و بلوک های سازنده اطلاعات

غیر قابل تخریب هستند، نه می‌توان آن‌ها را از بین برد و نه تغییر داد، و از نظر کمی در جهان ثابت هستند.

آناستازیا: حالا می‌بینم چرا جرم خود سیاهچاله صفر است. سیاهچاله، به عنوان یک شی از جهان غیر مادی، به سادگی شرایطی را ایجاد می‌کند، نیرویی که عمل اصلی در نزدیکی آن انجام می‌شود، یعنی به طور کلی، ماده غیر ضروری بازیافت می‌شود. این تقریباً مانند یک پاک کن (لاستیک) است که سطح کاغذ کتیبه‌ها را تمیز می‌کند. ماده به طور کامل ناپدید می‌شود، بدون اینکه وارد خود سیاهچاله شود. و اندازه سیاهچاله به چه چیزی بستگی دارد؟

ریگدن: اندازه سیاهچاله به مقدار مثلاً ماده «آسیب‌شناختی» بستگی دارد (غیر ممکن است جنین ماده‌ای را غیرممکن بدانیم)، که در معرض نابودی در ناحیه‌ای از کیهان است. سیاهچاله ممکن است در هر اندازه‌ای باشد: بزرگ و کوچک. برای درک بهتر این فرآیندها در فضای بیرونی، شاید باید یک مثال ارتباطی بسیار مشروط در رابطه با فعالیت انسان ارائه کنم. تصور کنید که شخصی نیاز به کندن علف‌های هرز در قسمت خاصی از پاکسازی دارد. او این پاکسازی را می‌بیند و محاسبه می‌کند که چقدر نیرو باید اعمال کند و این کار چقدر زمان می‌برد. و بعداً یک روز صبح خوب، او در پاکسازی ظاهر می‌شود و کار برنامه ریزی شده را انجام می‌دهد، که، اجازه دهید با آن روبرو شویم، کاملاً غیرمنتظره برای علف‌های هرز اتفاق می‌افتد. وقتی یک مزرعه کامل از این گونه علف‌های هرز وجود دارد، موضوع متفاوت است. در این صورت برای از بین بردن چنین حجم عظیمی، فرد از ظرفیت‌های بزرگتری مانند تجهیزات، مشارکت نیروی انسانی اضافی و

غیره استفاده می کند. یعنی نقطه اعمال نیرو به ناحیه «آسیب شناسی» و روش اعمال نیرو به حجم بار کاری خاص بستگی دارد.

آناستازیا: این یک مثال خوب است... به طور کلی، مسئله منشأ جرم به عنوان مثال هنوز در فیزیک معاصر باز است. علاوه بر این، خود دانشمندان این موضوع را به عنوان یکی از موارد اساسی برجسته می کنند. با وجود انبوهی از نظریه ها و فرضیات موجود، مشخص نشده است که چرا برخی از ذرات جرم دارند در حالی که برخی دیگر فاقد جرم هستند. پیش از این، قبل از اینکه بیشتر به این موضوع علاقه مند شوم، جرم را نیز به عنوان ویژگی خاصی از هر شی مادی بدیهی می دانستم. همه می دانند که فیل از مگس سنگین تر است، بنابراین جرم فیل بزرگتر است. با این حال، مشخص شد که وقتی در عالم صغیر شیرجه می زنیم، اینجا همه چیز روان نیست. دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که ذراتی وجود دارند که آنها را "بنیادی" با جرم صفر می نامند. یکی از نمایندگان چنین ذرات بدون جرم (در حالت استراحت) فوتون شناخته شده برای همه، یک کوانتوم نور است.

ریگدن: در واقع، علم هنوز نمی تواند به این سؤال پاسخ دهد، زیرا فقط با مرزهای نظریه های پیشنهادی محدود شده است. و این نظریه ها، علی رغم تمایل به پیچیده تر شدن، هنوز نمی توانند پاسخ های قابل اعتمادی به سؤالات مهم در رابطه با درک عمیق تر عملکرد کیهان ارائه دهند، به عنوان مثال: «دقیقاً چه چیزی به این یا آن نوع ذرات جرم می دهد؟» "چرا جرم ذرات با هم متفاوت است؟"

تصور می شود که جرم بدن مستقیماً به ماده ای که در آن وجود دارد و از اتم تشکیل شده است بستگی دارد. اما اساس اتم ها چیست؟

بر اساس تصورات مدرن، اتم‌ها از الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده‌اند. فرض بر این است که پروتون‌ها و نوترون‌ها از کوارک‌ها تشکیل شده‌اند. و این الکترون‌ها و کوارک‌ها هستند که توسط مردم به عنوان ذرات بنیادی در نظر گرفته می‌شوند...

آناستازیا: بله، فرض کردن، دور انداختن نیست. این همان بازی منطقی ابدی "من باور دارم - باور نمی‌کنم" ساکن فضای سه بعدی است: چیزی که من نمی‌توانم با تجهیزات موجود در حال حاضر ببینم در اصل وجود ندارد.

ریگدن: هر فردی راه خاص خود را برای شناخت حقیقت دارد، گاهی اوقات از طریق غلبه بر آزمون‌ها و خطاهای متعدد. با این حال، خلوص افکار و انعطاف پذیری ذهن به یک دانشمند واقعی اجازه می‌دهد که دید وسیع‌تری به جهان داشته باشد و الگوهای احتمالی را حذف کند. سؤال در دانش نیست، بلکه در ادراک انسان است.

آناستازیا: خنده دارترین چیز این است که وقتی بی طرفانه به توصیفات نظری رفتار ذرات بنیادی که در طول صد سال گذشته ارائه شده است نگاه میکنید، این تصاویر را به دست می‌آورید که هر نظریه‌ای که در ادامه می‌آید سعی دارد شکاف‌هایی را بپوشاند که سلف خود نشان داده است. کرک در نتیجه آخرین اکتشافات تجربی. شاید رویکردی کاملاً متفاوت برای این سؤال مورد نیاز باشد... لطفاً می‌توانید به ما بگویید که جرم در مقیاس جهانی چه چیزی را نشان می‌دهد؟

ریگدن: همه چیز در واقع ساده تر از آن چیزی است که مردم فکر می کنند. مقدار ماده (حجم، چگالی و غیره) و همچنین حضور آن در جهان، بر جرم کل کیهان تأثیری ندارد. مردم عادت دارند ماده با جرم ذاتی را صرفاً از منظر فضای سه بعدی درک کنند. با این حال، برای درک عمیق تر از موضوع، لازم است در مورد چند بعدی بودن کیهان بدانیم. حجم، چگالی و سایر ویژگی های ماده مرئی که مردم با آن ها آشنا هستند، با همه تنوع آنها (از جمله ذرات به اصطلاح "بنیادی")، در حال حاضر در بعد پنجم تغییر می کنند. با این حال، جرم بدون تغییر باقی می ماند، زیرا بخشی از اطلاعات کلی در مورد "زندگی" این ماده تا بعد ششم را شامل می شود. **جرم ماده فقط اطلاعاتی درباره برهمکنش یک ماده با ماده دیگر در شرایط خاص است.** همانطور که قبلاً گفتیم، اطلاعات مرتب شده، ماده را ایجاد می کند و ویژگی های آن، از جمله جرم را نیز تعیین می کند. **با توجه به چند بعدی بودن جهان مادی، جرم آن همیشه برابر با صفر است.** جرم کل ماده در کیهان فقط برای ناظران از بعد سوم، چهارم و پنجم بسیار زیاد خواهد بود.

آناستازیا: جرم کیهان برابر با صفر است؟ اما این ماهیت توهمی جهان را نشان می دهد که در بسیاری از افسانه های باستانی مردم جهان ذکر شده است.

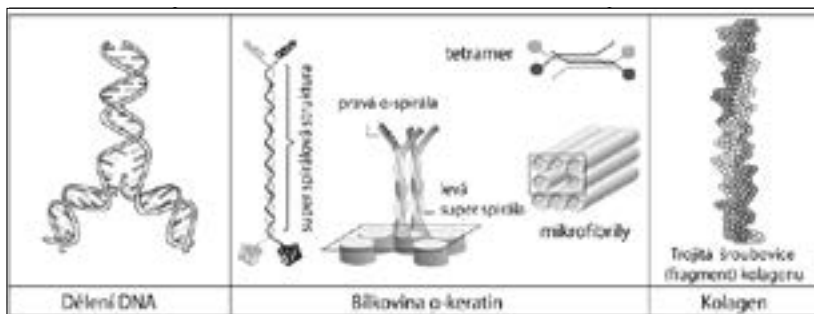
ریگدن: علم آینده، اگر راهی را انتخاب کند که در کتاب های شما ذکر شده است، می تواند به سؤالات منشأ جهان و خلقت مصنوعی آن پاسخ دهد.

آناستازیا: یک سوال دیگر وجود دارد. در علم مدرن فرضیاتی وجود دارد که سیاهچاله های بسیار پر جرم در هسته تقریباً همه کهکشان های بزرگ وجود دارند. آیا این درست است؟

ریگدن: نه. این فرض در میان دانشمندان ظاهر شد زیرا کهکشان های فعال تشعشعات بسیار قدرتمندی از خود ساطع می کنند و ستارگان در اطراف این مراکز به گونه ای حرکت می کنند که گویی توسط چیزی جذب می شوند که برای تجهیزات مدرن نامرئی است، اما بسیار عظیم است. با این حال، هیچ سیاهچاله ای در هسته های کهکشانی وجود ندارد. فقط قوانین تا حدودی متفاوتی در آنجا وجود دارد.

آناستازیا: کهکشان های ماریچی یکی از اولین کهکشان هایی بودند که کشف شدند. آیا شکل ماریچی نقش خاصی در عالم خرد و کلان کیهان دارد؟

ریگدن: بله، این کار را انجام می دهد و به حرکت ساختاریافته انرژی ها و همچنین به ذخیره و تبادل اطلاعات مربوط می شود، یعنی به فیزیک پیشرفته. اگر این موضوع را با دقت مطالعه کنید، خواهید فهمید **که بسیاری از چیزها در دنیای مادی به شکل ماریچی چیده شده اند** یا به صورت ماریچی حرکت می کنند، از اجسام خرد گرفته تا اجسام کلان. به عنوان مثال، بیابید ریز اشیاء جهانمان را در نظر بگیریم، مانند اسکلت سلولی سلول های یوکاریوتی. همانطور که تعریف زیست شناسی را به خاطر دارید، یوکاریوت ها موجوداتی هستند که سلول های آنها دارای یک هسته مشخص هستند.



3

2

1

شکل 1. ساختارهای حلزونی:

(1) تقسیم DNA؛ (2) پروتئین α -کراتین.

(3) مارپیچ کلاژن سه گانه. کلاژن.

آناستازیا: جرم کیهان برابر با صفر است؟ اما این ماهیت توهمی جهان را نشان می دهد که در بسیاری از افسانه های باستانی مردم جهان ذکر شده است.

ریگدن: درسته در داخل اسکلت سلولی آنها، یک مارپیچ پیچ خورده خطی، یک مارپیچ دوتایی، و همچنین یک ساختار ابرمارپیچ را خواهید دید.

آناستازیا: دقیقا! از این گذشته، سلول های آنها دارای هسته محصور در غشاها و کروموزوم های ساختار مارپیچ حاوی پلیمر زیستی هستند که بخشی از موجودات زنده، یعنی مولکول DNA دو رشته ای است. در اکثر موارد، DNA ساختار مارپیچ دوگانه را دارد! حتی باکتری های خاصی که پروکاریوتی هستند (ارگانیسم هایی با هسته های تمایز نیافته)

دارای یک مولکول DNA دو رشته ای هستند که به شکل یک زنجیره دایره ای شکل است.

ریگدن: کاملاً درسته. همچنین ممکن است فرآیند تقسیم سلولی و مشارکت کروموزوم سلول‌های زن و کروموزوم‌های سلول‌های مردانه در آن را به خاطر بیاورید... در تمام مراحل چرخه سلولی، کروموسومات اساس کروموزوم است.

آناستازیا: بله... این ساختارهای نخ مانند.

ریگدن: به موارد زیر توجه کنید: در یک سلول غیرقابل تقسیم، آنها پیچ خورده نیستند، مثلاً ناامید شده اند، در حالی که در طول تقسیم سلولی آنها به صورت مارپیچی محکم می پیچند، به طور مجازی به شکل دو مار در هم تنیده... و بنابراین، ممکن است به یاد داشته باشید. که عملکردهای DNA شامل ذخیره سازی اطلاعات، انتقال آن و اجرای برنامه ژنتیکی توسعه است.

به طور کلی، اگر بیوشیمی جانوران از جمله انسان را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم، می توان انواع مارپیچ ها (مارپیچ چپ دست، مارپیچ راست دست، مارپیچ سه رشته ای و غیره) را پیدا کرد. به عنوان مثال، مولکول کلاژن معمولی از سه زنجیره پلی پپتیدی از انواع مختلف (آ-مارپیچ) تشکیل شده است. آنها معمولاً به شکل مارپیچ سه گانه سمت راست پیچیده می شوند. با این حال، کلاژن چیست؟ این گسترده ترین پروتئین نخ مانند در موجودات حیوانی است که تقریباً 25٪ از کل پروتئین را تشکیل می دهد. اساس الیاف بافت همبند کلاژنی را تشکیل می دهد و استحکام و انعطاف پذیری آن را تضمین می کند.

بنابراین استخوان ها (شامل جمجمه، ستون فقرات و غیره)، غضروف ها و تاندون ها از آن تشکیل شده است.

در اینجا یک مثال دیگر است. مو و ناخن انسان و پر و چنگال و لنگ و موی حیوانات چیست؟ تمام این ساختارها بیشتر از کراتین (ماده شاخ) تشکیل شده است. کراتین که یک پروتئین ساختاری است، همچنین عمدتاً به شکل ماریچ ساخته می شود، مانند پروتئین ساختاری مو یا کراتین خز. طولانی ترین قسمت زنجیره پپتیدی آن در ماریچ راست دست پیچ خورده است. و دو زنجیره پپتیدی یک ماریچ فوق العاده چپ دست را تشکیل می دهند. به بیان تصویری، این یک ماریچ در هم تنیده به شکل دو مار است. سوپر ماریچ ها به نوبه خود به تترامر ها ترکیب می شوند و دومی در ساختار پیچیده تری ترکیب می شوند. هشت مورد از چنین ساختارهای پیچیده ای یک میکروفیبریل از مو یا خز را تشکیل می دهند. اینها به سادگی فرآیندهایی هستند که در جهان مادی قابل مشاهده هستند و در سطح انرژی نامرئی سازمان ماده شکل می گیرند.

ساختار ماریچ یکی از راحت ترین اشکال ذخیره سازی اطلاعات بلند مدت است. امروزه علم تنها اکنون به این درک نزدیکتر شده است. به عنوان مثال، به لطف روش های آزمایش DNA موجود، می توان بسیاری از چیزها را در مورد انسان کشف کرد و همچنین آزمایش ژنتیکی را برای تعیین یک رابطه بیولوژیکی انجام داد. قبلاً از خون برای آنالیز DNA استفاده می شد. اکنون برای چنین تحلیلی از بزاق، مو و ناخن فرد استفاده می شود. در علم پزشکی قانونی، پزشکان می توانند سن و جنسیت فرد را با استفاده از یک مو مشخص کنند. آنها همچنین می توانند تعیین کنند که چه مواد و ریز عناصری در موهای فرد وجود

دارد، در کدام دوره از زندگی فرد تعداد آنها در ارگانسیم او کمتر یا بیشتر بوده است. چنین داده هایی به نوبه خود به سبک زندگی فرد اشاره می کند: چه داروهایی مصرف کرده، چه خورده است، و غیره. تجزیه و تحلیل DNA مو، اگر آن را با نمونه های دیگر مقایسه کنید، به کارشناسان اجازه می دهد تا "صاحب" آن را شناسایی کنند. این روش همچنین توسط باستان شناسان برای مطالعه مکان های مختلف تدفین و مقبره های باستانی استفاده می شود زیرا مو حتی بهتر از استخوان ها حفظ می شود.

حقیقت این است که این از حد دانش دور است. در حال حاضر، علم دقیقاً در آستانه درک اسرار ساختار ماریپیچی (که به وفور در انسان نیز وجود دارد) و ارتباط متقابل ماده و انرژی ایستاده است. به هر حال، آگاهی از همه اینها در دوران باستان وجود داشته است که نشانه ها و نمادهای مردم باستان را نشان می دهد که به عنوان کتیبه بر روی اشیاء آیینی، سنگ ها، آثار باستانی از تدفین ها یا بر روی اقلام نمادین معماری و همچنین در پژواک ها به جا مانده است. آیین های جادویی که تقریباً در سراسر جهان در بین مردمان مختلف رایج است. به هر حال، تصادفی نیست که آیین ها با مو، ناخن و استخوان، به عبارت دیگر، با ساختارهای ماریپیچی که قادر به ذخیره و انتقال قدرت (اطلاعات) بودند، پیوند خوردند. اطلاعات یا همان طور که قبلاً آن را «قدرت خفته» می نامیدند، با افسون، یعنی ارتعاشات صوتی خاص یا با تمرکز قدرت فکر یا توجه، فعال می شد (بیدار می شد). مردم از این دانش هم در راه های مثبت و هم منفی استفاده می کردند. مسلماً امروز نیز آیین های مشابهی باقی مانده است، اما عمدتاً به شکلی پوچ تحریف شده است. این یک تقلید توخالی است، معنایش گم شده است.

آناستازیا: بسیاری از مردم خرافات متفاوتی دارند، حتی تابلوهایی که در ارتباط با مو و ناخن است. به عنوان مثال، تصور می شود که موها و ناخن های کوتاه شده نباید پراکنده شوند، زیرا آنها اطلاعات انرژی خاصی در مورد صاحب 67د دارند و ممکن است به دست یک بدخواه بیفتند که قادر است آنها را به غایت بد برساند. حتی در برخی از مردم تابوی تف کردن وجود دارد: نباید تف به چپ و راست کرد، زیرا تصور می شود که ساحر ممکن است آب دهان را تصاحب کند تا این شخص را نفرین کند. چه می شد اگر این تابو تف برای ساکنان شهری معرفی می شد. در این صورت ممکن است فرهنگ ما بهبود یابد، خیابان ها تمیزتر شوند و شاید مردم کمتر دچار اختلالات و بیماری های مختلف با منشا ناشناخته شوند...

ریگدن: البته فرهنگ هرگز به درد نمی خورد. اما بحث سلامتی و تابو و جادوگر و خرافات نیست. همه اینها بیرونی است، اما از درون خود انسان نشات می گیرد. این یک مسئله عادت است، غلبه تفکر خاص فرد و انتخاب روزمره. اگر انسان ذهن خود را از هرج و مرج ایدئولوژیک پاک کند و اولویت های معنوی خلقت را وارد زندگی خود کند، هیچ جادوگری با خرافات خود مانعی ندارد.

آناستازیا: من کاملاً با شما موافقم... جای تعجب نیست که نمونه هایی از تأثیر منفی از طریق چنین ساختارهای ماریج تقریباً در هر مرحله در ادبیات رایج جامعه معاصر توصیف می شود. با این حال، اگر نمونه های منفی وجود دارد، باید موارد مثبت نیز وجود داشته باشد. شما اشاره کردید که از این دانش به صورت مثبت نیز استفاده شد.

ریگدن: بیایید بگوییم که در ابتدا این دانش دقیقاً به صورت مثبت به مردم داده می شد.

برای مثال، بیایید مو را در نظر بگیریم. مو اطلاعاتی را در مورد یک فرد و ارتباط با ساختارهای فیزیکی و انرژی او حفظ می کند. در زمان های قدیم، مردم در مورد چنین ارتباط مو با ساختار انرژی می دانستند که علم مدرن هنوز آن را درک نکرده است. اکنون شما می توانید فقط پژواک های این را بیایید. به عنوان مثال، اسلاوهای باستان، درست مانند سایر ملل، معتقد بودند که موهای ریخته به یک زن قدرت جادویی می بخشد یا اینکه یک دسته کوچک از موهای سرشانه مرد (جنگجو) که دقیقاً از تاج سر او گرفته شده است، قدرت جادویی نیز دارد. همه اینها پژواک دانش قبلی در مورد ساختار انرژی انسان و امکان استفاده صحیح از آن در زندگی برای کمک به سفر معنوی است.

حتی یک دسته از موهای کوتاه شده ارتباط خود را با یک شخص حفظ می کند. پیش از این، زمانی که شخصی از یک کمون برای یک هدف خاص به یک سفر طولانی فرستاده می شد، این شخص یک دسته از موهای خود را به کمون می گذاشت. زمانی که او در ماموریت بود، کمون گهگاه به صورت دایره ای می نشست و این موها را در مرکز قرار می داد و کاری را انجام می داد که امروز آن را مدیتیشن، دعا می نامیم. به عبارت دیگر، افراد کمون در حالی که در حالت آگاهی تغییر یافته (در مدیتیشن) بودند، از طریق تار مو به این شخص قدرت معنوی بیشتری می دادند تا از او در انجام ماموریتش حمایت کنند.

به هر حال، پیش از این، زمانی که یک کمون قصد حمایت معنوی از یک فرد خاص را داشت، تارهای موهای او را از ابتدا در سه مکان

برای این منظور کوتاه کرده بودند و این مکان ها به نوعی نماد مثلثی بالای سر او بود: روی شقیقه هایش (نزدیکتر به نقطه بالای گوش او) و در پشت سر او. و سپس کمون، به اصطلاح، روی آن موهای کوتاه شده مراقبه کرد. این برای کمک به او برای جلوگیری از حالت منفی (مربوط به گذشته فرد) و سرکوب موج های طبیعت حیوانی او مورد استفاده قرار گرفت. مو هرگز از پیشانی کوتاه نمی شد زیرا قسمت جلوی انسان و فضای جلوی او به عنوان ارتباطی با جهت معنوی، با راه رو به جلو در نظر گرفته می شد.

در واقع، یک تأثیر بسیار واقعی، هرچند ضعیف و کوتاه مدت، از طریق موهای فرد بر روی او اعمال می شود. با این حال، چنین تأثیری تنها می تواند آنچه را که قبلاً در چنین شخصیتی غالب است، تقویت کند. به عبارت دیگر، از طریق موهای یک فرد خوب، با تأثیرگذاری با عمیق ترین احساسات درونی، یک فرد خوب دیگر می تواند انرژی مثبت را منتقل کند و برای مدت معینی نیروهای مثبت را در درون خود تقویت کند. اما البته، کار اصلی روی خود هنوز به شخصیت بستگی دارد.

جالب اینجاست که در زمان های قدیم، دانش چنین قدرت اضافی در آیین های جادویی صرفاً برای کمک معنوی به شخص مورد استفاده قرار می گرفت، در حالی که اکنون این دانش یا تحریف شده است یا به صورت منفی استفاده می شود. به نوعی مردم فراموش کرده اند که این دانش به منظور کمک به یکدیگر به آنها داده شده است.

آناستازیا: در برخی از ادیان مدرن، آداب کوتاه کردن مو وجود دارد. به عنوان مثال: نذر رهبانی در مسیحیت، تراشیدن مو در میان مسلمانانی که به زیارت مکه می روند، تراشیدن سر در جوامع صومعه ای بودایی

یا تراشیدن قسمت جلوی سر در میان چینی ها، منچوری ها یا آینهوا به عنوان قربانی. خداوند. این آداب و رسوم بر چه اساس است؟

ریگدن: همه آنها قبلاً اقدامات کاملاً نمادین هستند که در ادیان به عنوان جدایی نهایی یک شخص از تمام گذشته خود و تصمیم او برای خدمت به دین داده شده که به عنوان "قربانی برای خدا" تلقی می شود تعبیر می شود. در حقیقت، اگر فردی از بیرون موهای خود را کوتاه یا بتراشد اما کیفیت درونی آن تغییر نکند، همه اینها همچنان نمادی خالص باقی می ماند. باز هم می گویم: این صفات، لباس یا هر ظواهر متمایز ظاهری مهم نیست، بلکه جزء درونی انسان است. به عنوان مثال، کوتاه کردن صلیبی مو یا تراشیدن تاج سر یا پیشانی - این قبلاً انتقال دانش تحریف شده است، تفسیری توسط خود مردم، یک نمایش بیرونی صرفاً نمادین توسط یک شخص از ارتباط خود با خدا، از او. حرکت در مسیر معنوی و وابستگی او به این یا آن دین.

آناستازیا: پس بی دلیل نیست که مردم می گویند نباید شخص را از روی ظاهر قضاوت کرد... با بازگشت به موضوع اشکال مارییچ در عالم خرد و کلان، به یاد می آورم که حرکت الکترون در میدان مغناطیسی که ثابت در زمان، همچنین مارییچ است.

ریگدن: بسیاری از پدیده های طبیعی با چنین حرکتی مرتبط هستند. به پدیده های طبیعی در مقیاس بزرگ، مانند طوفان های هوا، پادسیکلون ها، گرداب های غول پیکر اقیانوسی (به اصطلاح حلقه هایی که مرکز آنها ممکن است ده ها متر زیر سطح اقیانوس قرار داشته باشد)، مناطق تلاطم مارییچی، نسل های مختلف توجه کنید. به عنوان مثال، امواج مارییچی و غیره، ساختار مارییچ و حرکت اجرام کلان، مانند کهکشان ها.

من حتی بیشتر در مورد شکل ماریچی در جهان کلان خواهم گفت، یعنی چیزی که امروزه برای علم ناشناخته است، اما در افسانه‌های خلقت باستانی مردمان مختلف منعکس شده است. اتفاقاً، افراد باهوش باید به سؤالات زیر فکر کنند: چرا، با وجود تنوع آشکار تصاویر ممکن از جهان، اطلاعات اصلی افراد مختلف به طرز شگفت‌آوری مشابه است؟ علاوه بر این، تنها در موارد معدودی، چنین «تصادفی» را می‌توان با تماس بین فرهنگ‌ها توضیح داد. مردم باستان چگونه می‌دانستند که کیهان و زندگی در آن چگونه شکل گرفته است یا اینکه اصول کیهانی قطبی چیزی مشترک دارند؟ چرا مردم باستان جهان را به عنوان یک شکل‌گیری ابدی و چیزهای موجود در آن را به عنوان ثمره مبارزه درک می‌کردند؟ آنها چگونه از وجود "فضاهای" مختلف پیرجمعیت با "خدایان و ارواح مختلف" (3، 7، 9 و بیشتر "آسمان‌ها"، "سرزمین‌ها"، "سرزمین‌های بهشتی"، و غیره) در مورد "چندین" اطلاع داشتند. —جهان مرحله‌ای»، مفهوم اصل بنیادی واحد جهان است که شکل، ویژگی‌ها و ویژگی‌هایی را به جهان اختصاص می‌دهد، اما خود فاقد همه این ویژگی‌ها است؟

چرا شباهت‌های کمی و کیفی عناصر در اسطوره‌ها یافت می‌شود و چرا بیشتر از چهار عنصر آب، آتش، هوا و خاک صحبت می‌کنند؟ چرا در اکثر موارد پنجمین عنصر مرکزی این چهار عنصر را متحد می‌کند و همه اینها با هم به اساس مادی جهان گره می‌خورد؟ به عنوان مثال، چینی‌های باستان پنج عنصر اساسی جهان را با عبارت «u-sin» مشخص می‌کردند (u به معنای «پنج» است، در حالی که هیروگلیف «sin» به معنای «عمل کردن، حرکت کردن» است)، به عبارت دیگر، "پنج عنصر در حرکت ابدی هستند."

آنها توسعه جهان را دوباره به عنوان تعامل دو اصل کیهانی متضاد - بین و یانگ تعریف کردند. در نوشته‌های هند باستان، علاوه بر عناصر چهارگانه، نقش مهمی در جهان به روح (آتمان)، ذهن (ماناس) و همچنین زمان (کالا)، فضا (دیک) و مفهومی مانند «آکاشا» اختصاص داده شده است. ماده "آکاشا" به عنوان چیزی غیر قابل تقسیم و فراگیر نشان داده شد. فقط یک ویژگی مشخصه به آن نسبت داده شد - صدا. این آکاشا بود که، طبق توصیف هندی، همه مواد ذکر شده در بالا را به هم متصل کرد. یعنی چهار مادی و چهار غیر مادی. بسیاری از افسانه‌های مقدس مردمان جهان این دانش را حفظ کرده اند که انسان از پنج بخش اساسی تشکیل شده است.

به هر حال، عقاید مردم باستان در مورد زندگی و مرگ کاملاً متفاوت از جهان بینی معاصر بود. مرگ، بر اساس جهان بینی آنها، نابودی نهایی انسان نبود. مرگ و زندگی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مکمل یکدیگر هستند. مرگ در افسانه‌ها به عنوان گذار به شکلی متفاوت از وجود تلقی می‌شود. اما این گذار به کیفیت معنوی زندگی انسان بستگی دارد و به همین دلیل گفته شد که زندگی زاینده مرگ است و مرگ - زندگی. مردن به معنای تولد دوباره بر اساس شایستگی یا رفتن به دنیای بهتر است. علاوه بر این، این انتقال به دنیای متفاوت با تغییر شکل انسان و همچنین عبور از "آب‌های کیهانی" (طبق افسانه‌های مختلف - با قایق، روی یک پرنده، یک اسب، یک مار یا یک موجود خارق‌العاده) مرتبط است.

و بنابراین، البته، افسانه‌های مردم جهان توصیف می‌کنند که چگونه جهان دقیقاً نابود خواهد شد. افراد باهوش باید به این سوال فکر کنند که چگونه مردم باستان می‌توانستند همه اینها را بدانند و در این دسته

بندی های بزرگ فکر کنند. به هر حال، مردم گذشته باستان، در بیشتر موارد، هرگز چیزی غیر از محل زندگی خود، نه از فضای بیرونی، چه رسد به تولد و نابودی کیهان، ندیده اند.

با این وجود، دانش در مورد جهان وجود داشت! و جوهر کلی که تمام اسطوره های کیهان شناختی مردمان جهان بر آن استوار بود، با زبان مدرن صحبت می کردند، به شرح زیر بود. از دنیای خدا (که در افسانه های مختلف نام های مختلفی دارد - آب های جهانی، اقیانوس جهانی، جهان ازلی، خالق)، صدای اولیه پدید آمد (پرنده اسطوره ای، صدا، اولین لوگوس، کلام خدا). گاهی در افسانه ها ذکر می شود که جهان از هرج و مرج خلق شده است. در ضمن باید بفهمیم که کلمه یونانی chaos به معنی شکاف از ریشه و کلمه زنجیر، به معنی خمیازه کشیدن، باز کردن گسترده است. بنابراین، هرج و مرج در اساطیر به معنای «خمیازه کشیدن»، «فضای شکاف» و «کشش خالی» است.

آناستازیا: تقریباً مانند آغاز کتاب مقدس است که در مورد خلقت جهان می گوید: "زمین بی شکل و خالی بود، تاریکی بر سطح پرتگاه بود و روح خدا بر روی آب ها معلق بود".

ریگدن: تنها اکنون است که ترجمه سینودال کتاب مقدس به ورطه افتاده است. در اصل، در متن باستانی بین النهرین، که کشیشان عبری کیهان شناسی سومری و بابلی را از آن وام گرفتند، آن را "آب های جهانی اولیه"، "دریا" نامیدند. و اگر به معنی فعل معلق در اصل که ترجمه از آن انجام شده است نگاه کنید، متوجه میشوید که همین فعل در مورد مرغ زاده که جوجه های خود را در لانه بیرون می آورد نیز اطلاق شده

است. و اصطلاح «روح خدا» (روح الوهیم در رونویسی انگلیسی) از ریشه سامی باستان گرفته شده و با «رخ» عربی مرتبط است. از این ریشه نام پرنده غول پیکر اساطیری رخ شکل گرفت و این پرنده هنوز در داستان های کهن عربی آمده است.

آناستازیا: شما می گوید که این داستان کتاب مقدس بر اساس اسطوره های قبلی مردمان دیگر است که توضیح می دهد چگونه جهان توسط یک پرنده بزرگ که بر فراز اقیانوس جهانی اولیه شناور بود ایجاد شده است؟ به طور کلی، بله. از این گذشته، موتیف بیرون کشیدن زمین از آبهای اولیه به طور خاص توسط یک پرنده یک افسانه نسبتاً گسترده در بین مردمان جهان است. معلوم می شود که تمام موضوع در اینجا در حرکت و عمل و خلقت از بالای این جهان است.

ریدن: کاملاً درست است. بنابراین، صدای اولیه جهان را به شکل یک کره (تخم جهانی، کیهانی، جنین طلایی، دانه اولیه) به دنیا آورد. در سطح کره، تحت تاثیر نیروهای آلات (انرژی اولیه که باعث حرکت حیات می شود) ماده شروع به شکل گیری کرد (بخشی از انرژی شروع به تبدیل شدن به ماده کرد). بار دیگر به لطف نیروهای آلات (در اساطیر - مادر همه چیز، اصل زنانه الهی خلقت، اصل خالق و قابل دوام، پرنده مادر، اراده خدا، قدرت اندیشه خدا) اهمیت دارد. شروع به تعامل با یکدیگر کردند. قبلاً، من قبلاً با جزئیات بیشتری توضیح داده بودم که چگونه دقیقاً کیهان تشکیل شده است و همچنین آنچه که آلات، زمان، مکان و گرانش واقعاً هستند.

آناستازیا: بله، من این اطلاعات را در کتاب های سنسی 4- و شامبالا آورده ام.

ریگدن: خوب، این بدان معناست که اکنون واضح تر از چه فرآیندهایی صحبت می کنیم. بنابراین، در مکان‌هایی که بیشترین تمرکز و فعالیت نیروهای آلات در سطح آن حالت کروی اولیه کیهان وجود داشت، ماده در صورت‌های خاصی شروع به تجمع کرد. کهکشان‌های آخری به «پیشگان» کهکشان‌های آینده تبدیل شدند، که حیات در آنها سرچشمه گرفت. (افسانه‌های مختلف این را در تصاویر ظاهر اولین شخص عظیم توصیف می کنند، غول ها، اجدادی که جهان را با بدن خود تشکیل دادند و متعاقباً پس از مرگ به قطعات جدا شده و تشکیلات دیگری به دنیا آمدند). به هر حال، در درون آن انباشته‌های اولیه، کانون‌هایی از تشعشعات حرارتی ظاهر شد که حتی اکنون نیز در محدوده مایکروویو باقی مانده‌اند. آنها در حال حاضر توسط علم به عنوان تشعشعات پس زمینه مایکروویو کیهانی شناخته می شوند (تابش یادگاری). این دقیقاً تجلی اولین تأثیر قوای آلات در هنگام ایجاد جهان مادی است. در واقع باید توجه داشت که به برکت آلات است که امر زندگی را آغاز کرد و نظم بخشیدن به آنچه هست آغاز شد.

و در اینجا جنبه بسیار مهم دیگری از شکل‌گیری جهان وجود دارد که درک درستی از آنچه که جهان اکنون نشان می دهد می دهد. حرکت نیروی آلات برای شکل منسجم یکپارچه (به سوی خدا) حرکت جهان را «از درون به بیرون» کرد و شروع به چرخش آن در مارییچ راست، یعنی به سمت انبساط کرد. به این ترتیب تابع ایجاد تنظیم شد. (مردم از دوران پارینه سنگی بالایی به طور نمادین این حرکت «از درون به بیرون» را به عنوان صلیب شکسته صحیح ☩ (صلیب شکسته «مستقیم»، «راست»)، به عبارت دیگر، به عنوان یک صلیب با لبه‌های خمیده به چپ به تصویر می کشند. یک صلیب شکسته نماد حرکت عقربه‌های ساعت - در جهت درست است. به هر حال، ترجمه از

سانسکریت، کلمه هندی باستانی "swastika" از کلمه "su" به معنای "همراه با خیر" است، یعنی "su-asti" به معنای «زیبا وجود دارد»، «وجود خوب».

همزمان با چرخاندن جهان در مارییچ صحیح، نیروی آلات نیروی مخالف را به وجود آورد که به صورت مارییچی معکوس در داخل کیهان شروع به چرخش کرد، در جهت مخالف جهت اصلی الات- "از بیرون". به درون»، ماده را در یک ذهن مادی واحد (ذهن حیوانی) گرد هم می آورد. بدین ترتیب، کارکرد تخریب، مخالفت با نیروهای الات تعیین شد. (مردم به طور نمادین این حرکت "از بیرون به داخل" را به عنوان یک صلیب شکسته نادرست، تهاجمی، معکوس،卐 یعنی به صورت صلیب با لبه های خم شده به سمت راست به تصویر کشیدند. چنین صلیب شکسته نماد حرکت خلاف جهت عقربه های ساعت - در جهت چپ است. در اساطیر. ، ظهور نیروی مخالف در تصویر ظهور آتش از آب منعکس شده است).

آناستازیا: قبلاً به من کمک کرد: اگر در یک فنجان چای "گرداب" (قیف) را در جهت عقربه های ساعت با قاشق بچرخانید، می توان امواجی از شکل صحیح سواستیکا را در امتداد لبه ها مشاهده کرد. و اگر این مایع را در خلاف جهت عقربه های ساعت بچرخانید، امواج سواستیکا معکوس مشاهده می شود.

ریگدن: درست است، این واضح ترین مثالی است که یک فرد روزانه با آن مواجه می شود. بنابراین، اینگونه است که دو نیروی مستقیماً متضاد در جهان ظاهر می شوند: نیروی بزرگتر که جهان را به بیرون می چرخاند و نیروی کوچکتر که با آن در خود کیهان مخالف است. پس از

تجلی این دو نیرو، کیهان شکل کروی خود را از دست داد و تحت تأثیر آنها صاف شد، یعنی فشرده شده، صاف تر شد. این نکته در افسانه های کیهانی مردمان جهان به صورت شکستن تخم دنیا و تقسیم آن به دو نیمه ثبت شده است که از آن بهشت و زمین ایجاد شده و بین آنها تقسیمات (فضا) و آب قرار گرفته است. افسانه های دیگر می گویند که اجزایی که پس از ترک خوردن تخم باقی مانده اند، منبسط شده و به جهان تبدیل شده اند. در قسمت های دیگر نیز به تقسیم جهان به دو عنصر یا دو خدا با عملکردهای مستقیماً متضاد، یعنی ایجاد یک جفت نامرئی اشاره می شود.

خود ماریچها در اسطوره ها به عنوان اولین جفت خدایان با کارکردهای متضاد (یکی دارای ذات الهی و دیگری دارای ذات اهریمنی) در اسطوره ها نمایش داده می شوند که خدایان دیگر بعداً از آنها نازل شدند. در نسخه دیگری از افسانه ها، آنها به صورت نیمه انسان و نیمه مار به تصویر کشیده می شدند (در این میان، خالقان خدایان آب بودند، بدن هایی با رنگ سبز متمایز داشتند). در نسخه سوم، شخصیت هایی وجود داشتند که نظم، آب حیات، باروری و نور را تجسم می کردند. در مقابل، بی نظمی، مرگ، تاریکی، موجودی جفت نشده (مثلاً طبق افسانه های آفریقایی، شغالی که می خواست ارباب کیهان شود) را به تصویر می کشید. پس اینگونه بود که خلقت جهان در اسطوره ها منعکس شد. فقط این است که مردم مدرن درک جنبه معنوی موضوع را از دست داده اند و همه چیز به سطح درک مادی داستان های کهن تقلیل یافته است.

آناستازیا: پس این بدان معناست که اکنون جهان در اثر حرکت آلات به صورت ماریچی در حال انبساط است، درست است؟

ریگدن: بله، و در هر پیچ بعدی، سرعت آن افزایش می یابد در حالی که زمان عبور از پیچ ها ثابت می ماند. بنابراین، حرکت کلی ماده در کیهان، از جمله حرکت کلی کهکشان ها، به صورت مارپیچی رخ می دهد.

آناستازیا: این اطلاعات واقعاً مهمی است و دیدی از جهان را از منظری کاملاً متفاوت باز می کند.

ریگدن: به هر حال، کلمه "مارپیچ" از کلمه لاتین "اسپیرا" به معنای "فر، یک منحنی"، "خم شدن مار" گرفته شده است. این نام خانوادگی از شرق آمده است که در آن مار به عنوان یک حیوان مقدس در نظر گرفته می شد و بسیاری از چیزهای مربوط به فرآیندهای نامرئی جهان در آن زمان در نمونه های روشن جهان مرئی برای مردم توضیح داده شد. به عنوان مثال، حرکت مارپیچی از طریق مثال بصری پیچ خوردن مار توضیح داده شد.

در اعمال معنوی، بسیاری از چیزها نیز با حرکت مارپیچی انرژی مرتبط است. به عنوان مثال، در شرق، در هند باستان، قدرت بالقوه پنهان و عظیم انسان با انرژی کندالینی، که مخزن آن در پایه ستون فقرات قرار دارد، نمادین است. از زمان های قدیم، این انرژی به عنوان نماد یک مار خفته که در یک مارپیچ 3 و نیم بار پیچیده شده بود به تصویر کشیده می شد. به هر حال، کلمه "کندالینی" از سانسکریت به عنوان "(قدرت) پیچ خورده در یک مارپیچ"، "پیچیده شده به شکل مار" ترجمه شده است. بیدار شدن "مار کوندالینی" خفته و فعال شدن آن یکی از بالاترین دستاوردها در اعمال معنوی محسوب می شود. اما در واقع،

همانطور که می دانید، این تنها مرحله دیگری از رشد معنوی است، فقط یک مرحله دیگر، نه بیشتر از آن.

لازم به ذکر است که در اسطوره های مردمان مختلف جهان، نماد مار با باروری، با قدرت آفرینش زنانه، با زمین، هوا، آب، آتش (به ویژه آتش آسمانی) و همچنین با حکمت همراه بوده است. اکنون، این را با اطلاعاتی که قبلاً می دانید مقایسه کنید، مثلاً در مورد تقسیم سلولی، حرکت الکترون، سیکلون های هوا، پاد سیکلون ها و گرداب ها. یا با عملکرد ساختارهای مارپیچی (مثلاً DNA) که به ذخیره سازی و انتقال طولانی مدت اطلاعات مرتبط است. در آنجا نمادی از خرد دارید. با این حال، این تنها بخش کوچکی از آنچه امروزه شناخته شده است است. به عنوان مثال، دانش زیادی در مورد زمین، فضای بیرونی، و کهکشان ها وجود دارد که مردم تاکنون آن ها را با «اسطوره شناسی بدوی» مرتبط کرده اند، زیرا علم مدرن هنوز پدیده هایی را که در آن به زبان تداعی توصیف می شود درک نکرده است. نمی توانم بگویم که این دانش در اسطوره ها به شکل اولیه اش حفظ شده است، اما اگر کسی جوهر فرآیندهای فیزیکی جهانی را بداند، هنوز می توان آن را حتی با لمس های موجود فانتزی بشر درک کرد.

آناستازیا: در صورت امکان، لطفاً مثالی از چنین دانشی ارائه دهید.

ریدن: خیلی خب. به عنوان مثال، اسطوره های کیهانی اروپا، آسیا، آفریقا یا آمریکا را در نظر بگیریم. بسیاری از آنها با تصویر مار پیچ خورده مرتبط هستند. به طور خاص، اگر به هسته حداقل افسانه های هند باستان که با آنها آشنا هستید، مثلاً در مورد مار هزار سر (یا به تعبیر دیگر هفت سر) شیشا، برسید، می توانید متوجه شوید. مقدار زیادی

از این گذشته، طبق افسانه های باستانی، او نه تنها از زمین پشتیبانی می کند، بلکه به لطف کوپل های بی شمارش، به عنوان بستری برای خدای ویشنو نیز عمل می کند. علاوه بر این، افسانه ها توصیف می کنند که او با دهان های بی شمارش دائماً مشغول خواندن جلال و نام خدای ویشنو است.

آناستازیا: بله، ویشنو یکی از عالی ترین خدایان در اساطیر هندو است. برهما، شیوا و ویشنو سه گانه الهی را تشکیل می دهند - "تری مورتی"، یعنی "سه شکل" در سانسکریت. نام ویشنو در سنت هندی به عنوان "همه چیز" و "نفوذ در همه چیز" به عنوان اصل احیا کننده جهانی تعبیر می شود.

ریدن: درست است. طبق این افسانه، اعتقاد بر این است که در پایان هر چرخه جهانی، مار شیشا آتش سمی را بیرون می اندازد که جهان را نابود می کند. سپس ویشنو به خواب می رود و بر آن مار که در اقیانوس علی جهان شناور است، استراحت می کند. وقتی خدای ویشنو از خواب بیدار می شود، در حالی که روی کلاف های مار شیشا تکیه داده است، به خلقت جدیدی فکر می کند. سپس یک نیلوفر از ناف ویشنو رشد می کند. از نیلوفر آبی، برهما، که جهان را می آفریند، خود را نشان می دهد. و یک چرخه جهانی جدید از راه می رسد... جالب اینجاست که لقب دائمی مار شیشا، ان انت به معنای "بی نهایت" است.

آناستازیا: مار شخصیت بی نهایت... آنانتا نماد بی نهایت است. تعجب می کنم اگر فرض کنیم که سیم پیچ های مار به معنای حرکت مارپیچی انرژی است چه؟

ریگدن (لبخند زد): حتی بیشتر می گویم: در برخی از اسطوره ها، مار ششا به عنوان توهم ویشنو در نظر گرفته می شود، در حالی که در برخی دیگر، به عنوان بخشی از ویشنو... کافی است اسطوره های "پایین" را بیشتر بخوانید، مانند مثلاً مار مصری ماهنتا که زمین را احاطه کرده است یا در مورد مار میدگارد اسکاندیناویایی جورمونگانگ که طبق افسانه ها در اقیانوس زندگی می کند و کل زمین را احاطه کرده است... یا اسطوره مردمان غرب آفریقا را در نظر بگیرید. به عنوان مثال، از دوگون. آنها اشاره می کنند که زمین، مانند یک لبه، توسط فضا با آب شور احاطه شده است. همه اینها توسط یک مار عظیم الجثه در هم تنیده شده است که دم خود را گاز می گیرد. در مرکز زمین، یک ستون آهنی وجود دارد و دیسک زمین در طول روز حول محور آهنی خود می چرخد. یا نگاهی به افسانه های سرخپوستان بخش مرکزی آمریکای جنوبی بیندازید که بر اساس آن زمان هایی وجود داشته که آسمان به زمین می افتد و تنها مار که دور آسمان و زمین می پیچد می تواند آنها را از هم جدا کند. اعتقاد بر این است که او هنوز آنها را از هم جدا نگه می دارد.

آناستازیا: به عبارت دیگر، ممکن است نوعی میدان نیرو با ساختار مارپیچی باشد که دو محیط را در تعادل نگه می دارد؟

ریگدن (خندان): و سرخپوستان حوضه آمازون افسانه ای را حفظ کرده اند که مار بویوسو در روز به صورت رنگین کمان (به عنوان استاد باران که آب بهشتی را می نوشد) به دنیا نشان می دهد، در حالی که در شب. خود را به صورت سیاه چاله ای در کهکشان راه شیری نشان می دهد.

آناستازیا: سیاهچاله؟ حیرت آور!

ریگدن: دانش وجود دارد، اما برای درک آن، نیاز به درک کیفی متفاوتی از جهان است. بنابراین به گفتگوی خود در مورد فضای بیرونی بازگردیم. سیاهچاله یک پدیده منحصر به فرد در این جهان است. ماده را به سمت خود می کشد و آن را از بین می برد در حالی که اطلاعاتی را که ماده را تشکیل می دهد را از بین می برد (و در نتیجه حفظ می کند). و این همان چیزی است که افراد باهوش باید در مورد آن فکر کنند، زیرا درک این فرآیند به سؤال در مورد خلقت جهان و نه تنها به آن پاسخی واقعی خواهد داد. این پاسخ به کلی تصور تحریف شده بشر را در مورد پدیده های کیهان کلان و جهان خرد تغییر خواهد داد. سپس مشخص خواهد شد که چرا اطلاعات هرگز در هیچ کجا ناپدید نمی شوند و چرا وقتی توسط سیاهچاله دور می شوند، در مناطق خاصی از کیهان متمرکز می شوند. چه چیزی باعث می شود که این بلوک های اطلاعاتی شکل های منظمی را تشکیل دهند و از هیچ، ماده ایجاد کنند؟ چرا ابرهای مولکولی در وسعت کیهان به گونه ای ظاهر می شوند که گویی از ناکجا آباد ظاهر می شوند و چگونه میدان الکترومغناطیسی درون چنین ابرهایی تشکیل می شود؟ چه چیزی باعث می شود که مولکول ها در اجسام کلان، به عنوان مثال، در ستاره های غول پیکر متحد شوند؟ و سرانجام، چه چیزی زندگی را به وجود می آورد، و نه تنها زندگی، بلکه گاهی اوقات، زندگی هوشمند را؟ در نگاه اول، این سوالات دشوار به نظر می رسد. با این حال، اگر یک ذهن انسان کنجکاو تمام دانش قبلی ارائه شده در کتاب های شما را با آنچه که من گفتم مقایسه کند و از "بلوک های ساختمانی پلاستیکی فوم" مغز خود کمی استفاده کند، بسیاری از چیزها حداقل در زندگی مردم می توانند تغییر کنند...

از طرف دیگر، من چیز جدیدی نگفته‌ام. همه اینها زمانی برای بشر شناخته شده بود.

آناستازیا: بنابراین مردم در مورد وجود اطلاعاتی که ماده را ایجاد می‌کند می‌دانستند.

ریدن: تا حدی. به عنوان مثال، در مصر باستان، این دانش بر روی لوح‌های طلایی به عنوان میراثی برای فرزندان ثبت می‌شد. بعدها، مردم چنین میراثی را کتاب‌های توث نامیدند، اگرچه الواح در نهایت نابود شدند، یا دقیق‌تر ذوب شدند، زیرا اغلب مردم همیشه برای طلا بیشتر از دانش ارزش قائل بوده‌اند. با این وجود، نسخه‌هایی از الواح که دوباره بر روی صفحات پاپیروس نوشته شده‌اند، یا حداقل بخشی از آنها، حفظ شده است. متأسفانه، چنین نسخه‌هایی به طرز دیوانه‌وار توسط کشیش‌ها در زمان‌های مختلف بدون توجه به جایی که پیدا شده‌اند، نابود شده‌اند، زیرا اطلاعات موجود در آنها به معنای واقعی کلمه قدرت کشیش‌ها را بر مردم تضعیف می‌کند. با این وجود، چیزی باقی ماند و این چیزی که در کوه‌های کرواسی نجات یافت و دوباره پنهان شد، دو دانشمند برجسته را در نیمه دوم قرن نوزدهم به دنیا داد. اما زمانی که آن چیزی در سال 1936 به دست افراد نادرست افتاد، عواقب جبران‌ناپذیری را به همراه داشت که آغاز آن بعدها توسط ساکنان صلح‌آمیز هیروشیما و ناکازاکی مشاهده شد.

آناستازیا: بله، انتخاب ضرب المثل انسان.

ریگدن: بنابراین، در مجموع، اگرچه چنین اطلاعاتی برای آینده مهم است، اما بیشترین خشم را برانگیخته است... بگذارید اینطور بگوییم، «کشیشان علم» معاصر.

آناستازیا: "کشیشان از علم"؟

ریگدن: بله، منظور من کسانی است که آرزوهایشان نه در جهت پیشرفت علم، بلکه بیشتر به سمت حفظ «تاج» بر سر است و معتقدند که نظرشان در علم تزلزل ناپذیر است. یقیناً، در ملاء عام، در حالی که سعی می‌کنند این دانش را لینچ کنند، به خشم می‌روند و با خنده احمقانه به حقیقت، ترس خود را از آن پنهان می‌کنند.

آناستازیا: با این حال، دانشمندان واقعی در جهان هستند که مشتاق دانستن حقیقت به خاطر خود حقیقت هستند، که آگاهی آنها توسط چنین نظراتی از "مقامات" کور نمی‌شود.

ریگدن: بدون شک، این دانش در نهایت کسانی را خواهد یافت که واقعاً دانشمندان واقعی هستند. مردم شروع به تأیید این اطلاعات، مقایسه آن می‌کنند و در پایان به حقیقت خواهند رسید. یک ذهن کنجکاو، با دیدن جهت و دانش از قبل موجود، می‌تواند هر آنچه را که من عمداً ناگفته گذاشته‌ام، به تنهایی کشف کند، بنابراین راه خود را برای شناخت حقیقت باز می‌کند. در مورد «مرجعان»، هیچ مرجعی نمی‌تواند در علم واقعی وجود داشته باشد. **علم واقعی فرآیند شناخت حقیقت است نه وسیله ای برای رسیدن به قدرت.**

هنگامی که این اطلاعات در مورد سیاهچاله و در مورد سنگین ترین ریز اجرام در جهان مادی ما تأیید شد (این کار را می توان حتی با تجهیزات مدرن انجام داد)، این اکتشافات نه تنها پاسخی به سؤالات حل نشده متعدد علم مدرن خواهند داد، که با شروع منشأ کیهان و با تبدیل ذرات در عالم کوچک به پایان می رسد. درک کل ساختار جهان، از جمله همه چیز، از اشیاء خرد گرفته تا کلان و پدیده هایی که آنها را تشکیل می دهند، به طور اساسی تغییر خواهد داد. این ماهیت اولیه اطلاعات (مولفه معنوی) را تأیید می کند. همه چیز اطلاعات است. ماده به این صورت وجود ندارد، ثانویه است. اولیه چیست؟ اطلاعات. درک این موضوع بسیار تغییر خواهد کرد. باعث ایجاد گرایش های جدید در علم خواهد شد. اما نکته اصلی این است که مردم به سوال ساختار واقعی انسان پاسخ خواهند داد. از این گذشته، دانش در مورد جوهر انسان و ساختار کلی انرژی، که با بدن فیزیکی متفاوت است، هنوز مخفی نگه داشته می شود. چنین درکی به نوبه خود، جهان بینی بسیاری از مردم را از مادی به معنوی تغییر اساسی خواهد داد.

آناستازیا: بله، این در واقع می تواند مسیر تمدن بشری را به سمت توسعه معنوی واقعی تغییر دهد.

ریگدن (با لبخند): اگر مردم صدای شما را می شنیدند.

آناستازیا: من دوست دارم باور کنم که مردم واقعاً این را خواهند شنید. به هر حال، این دانش بسیار منحصر به فرد است...

ریگدن: این دانش تنها زمانی برای یک فرد منحصر به فرد است که او قبلاً چیزهای زیادی فراتر از الگوهای جهان مادی درک کرده باشد و

زمانی که روح او در آرزوی فراتر رفتن از افق رویدادها باشد. اما بسیاری از مردم... بارها دانش در زمان های مختلف داده شده است. مردم تمایل دارند با گذشت زمان آن را از دست بدهند. و چرا؟ زیرا ذهن انسان آنقدر ساده را پیچیده می کند که دیگر قادر به دیدن حقیقت نیست.

همانطور که اتفاق می افتد، یک **تمثیل هندی باستان در** این رابطه وجود دارد. قدمت آن به زمانی برمی گردد که زنان نه تنها از حقوق برابر با مردان برخوردار بودند، بلکه حکمت معنوی آنها بسیار مورد احترام بود... «روزی روزگاری زنی زندگی می کرد - معشوقه ای به نام ویدیا (ترجمه شده از سانسکریت، این نام به معنای «دانش» است). او شاگردی داشت که نامش امریت ("جاودانه") بود. وقتی شاگرد بزرگ شد، معشوقه ویدیا به او گفت: «تو بزرگ شدی، حالا می توانی افکار و احساسات را کنترل کنی و خشم خود را فرو کنی. حالا برو و دنیا را ببین. شما آماده اید تا بذر واحد حقیقت را بیابید و بشناسید.» امریت پرسید: "خام ویدیا، من از شما به خاطر سخنان خردمندانه و اعمال خوب شما سپاسگزارم. آنها به من چیزهای زیادی یاد داده اند. اما حداقل یک اشاره به من بدهید که کجا به دنبال تک نطفه حقیقت باشم.» معشوقه ویدیا فقط لبخند زد و پاسخ داد: "به روح خود گوش دهید، او شما را به مسیر درست هدایت می کند."

به محض اینکه امریت به یک شهر بزرگ رسید، این خبر را شنید که امپراتور سرزمین شورای بزرگی از حکیمان را برای بحث در مورد معنای زندگی بشر تشکیل می دهد. به برنده جایزه بزرگی تعلق می گیرد - صد گاو که شاخ هایشان با طلا تزئین شده است. امریت به این شورا رفت، به این امید که پاسخی برای سوال خود در مورد اینکه بذر منفرد حقیقت را از کجا می توان یافت. اما اتفاقی غیر منتظره افتاد.

وقتی از حکیمان پرسیدند «معنای زندگی چیست؟» هر کدام به شیوه خود پاسخ دادند. زنی از حکیمان گفت: این دنیا برای مردم منزل موقتی بیش نیست. انسان با مشتهای گره کرده به دنیا می آید و در تلاش برای تسخیر آن است. اما او با کف دست های باز می میرد و یک ذره خاک از دنیا نمی برد. معنای زندگی در تولد خواسته های انسان است که سرنوشت او را در آخرت رقم می زند. مردی از حکیمان بحث را ادامه داد: آرزوهای انسان مانند شن های دریا بی شمار است. اما اعمال او مانند سنگ های گرانیت کمیاب است. اعمال انسان زندگی او را می سازد. بدی یا نیکی او بدل یا بدبختی او می شود. معنای زندگی انسان از کارهایی است که هر بار «اینجا و اکنون» انجام می دهد. زن دیگری از حکیمان به او پاسخ داد: «اعمال صرفاً پیامد افکار انسان است. اگر انسان با افکار شیطانی رفتار کند، رنج او را دنبال می کند، مانند چرخ گاری که به دنبال پاهای گاو می آید. اگر انسان با اندیشه نیک رفتار کند، شادی مانند سایه ای از خورشید درخشان او را دنبال می کند. معنای زندگی انسان در افکار او نهفته است.»

بنابراین بحث تا ظهر ادامه یافت. سرانجام یکی از مرشدهای معروف آن زمان که در دربار به خاطر آموختن مشهور بود، گفت: «افکار از احساسات می ترکد، مانند آتشی که از رعد و برق فوران می کند. مرد دیروز با فرد فردا فرق دارد. آموختن از زندگی یعنی دو بار زندگی کردن. معنای زندگی در تغییرات ناشی از زحمت و نگرانی است.» سکوت به دنبال این سخنان آمد. وقتی هیچ یک از حکیمان دیگر پاسخی ندادند، امریت که در میان مردم عادی ایستاده بود تصمیم گرفت در بحث شرکت کند و گفت: زندگی انسان مانند یک رویا می گذرد. برای درک معنای آن، باید از خواب بیدار شد. تغییرات بیرونی فقط در صورتی مفید است که از دنیای درونی یک فرد نشأت گرفته

باشد. تمام آنچه در این جهان وجود دارد و وجود ندارد، اینجاست - در روح انسان. دانستن این حقیقت معنای زندگی است.» مردم عادی پس از این سخنان شادی کردند و حکیمان با تکان دادن سر به تایید با حکمتی که از این جوان ناشناس آمده بود، موافق بودند. جایزه امپراطور به امریت داده شد و بنابراین او در یک روز ناگهان ثروتمند و مشهور شد.

پس از پایان شورا، گورو معروفی که تا آن زمان از همه مخالفان خود در مناظره برتری یافته بود و این مرد جوان به طور غیرمنتظره ای پیروزی را از او گرفته بود، به امریت نزدیک شد. او از امریت پرسید که چرا به این سرزمین آمده است. و پس از اطلاع یافتن از جستجوی امریت برای تک دانه حقیقت، خوشحال شد: "اوه، مرد جوان! شما غیرقابل توصیف خوش شانس هستید! امروز شما نه تنها ثروت و شهرت، بلکه یک دوست واقعی و یک معلم دانا به دست آورده اید - خودم. من در این سرزمین شناخته شده ام. من علوم مختلفی را تدریس می کنم که بذره‌های زیادی از حقیقت در آنها نهفته است.» پس از این گفتگو با مرشد معروف، امریت تصمیم گرفت شاگرد او شود و تمام پول خود را صرف یادگیری علوم دنیوی از او کرد. به زودی با تسلط بر بسیاری از زبان ها و آموختن تمام علوم آن زمان یکی از بهترین شاگردان او شد.

امریت پر از غرور به خاطر دستاوردهایش به خانه حکمت بازگشت. معشوقه ویدیا در باغ بود. امریت که از دیدن او خوشحال شد، شروع به گفتن او درباره سفرهایش کرد: «وقتی خانه ویزدام را ترک کردم، اتفاقی غیرمنتظره افتاد. در آن روز امپراطور کشور مجلس بزرگی از حکیمان را تشکیل داد. به امید اینکه جواب سوالم را بگیرم به آنجا رفتم. معنای زندگی انسان در شورا مطرح شد. نظرم را گفتم و ناگهان

جایزه امپراطور را دریافت کردم. فقط در یک روز ثروتمند و مشهور شدم. برای شناختن تنها بذر حقیقت، تصمیم گرفتم تمام پول را صرف درس‌هایی از یک استاد معروف کنم. اکنون من دانش زیادی در بسیاری از علوم به دست آورده‌ام و می‌توانم در مورد بسیاری از بذرهای حقیقت در هر یک از آنها به شما بگویم...» بنابراین آمریت شروع به بازگویی آموخته‌هایش کرد. با این حال، معشوقه ویدیا، پس از شنیدن داستان آمریت در مورد دستاوردهایش و دانشی که به دست آورده بود، فقط لبخند زد و گفت:

"شما آموخته‌های خود را نشان دادید. تمام آنچه در دنیا آموخته‌اید دانشی از ذهن است. این بدان معنا نیست که شما تنها بذر حقیقت را یافته‌اید و یاد گرفته‌اید. کثرت از کل زاده می‌شود. برای نفوذ به ذات مقدس، به توانایی احساس و همچنین آگاهی و درک نیاز دارید." معشوقه ویدیا میوه‌ای از نزدیکترین درخت از زمین برداشت و به آمریت نشان داد: "تو مطالعه کرده‌ای که جهان مادی از چه چیزی بافته شده است، اما از آنچه که از آن آفریده شده و دلیل وجود آن را فراموش کرده‌ای." معشوقه ویدیا میوه را به نصف تقسیم کرد. پس از بیرون آوردن دانه، آن را به نصف تقسیم کرد و خمیر درون دانه را به آمریت نشان داد. "با ذهن خود، هسته مرئی دانه را که از آن درخت بزرگی رشد می‌کند، شناختی. اما تنها از طریق توانایی احساس می‌توانید نامرئی را بشناسید، آن پوچی حیات بخش که از آن درختی بزرگ می‌روید. دانه فقط ظرفی است برای ایجاد پوچی. پوچی حیات بخش از دانه‌ی حقیقت بافته شده است که همه چیز از آن زاده شد و همه چیز دوباره در آن حل خواهد شد.

وقتی در مسیر قدم گذاشتید، قبلاً این دانش را در اختیار داشتید. به لطف آن، ثروت و شهرت به دست آوردید. اما شما از ثروت برای ذهن استفاده کردید در حالی که ثروت برای درک مسئولیت داده می شود. ثروت های دنیا از آن دنیاست که در آن همه چیز گذرا و در معرض مرگ است. اگر از ثروت به نفع مردم استفاده می کردی، بذر حقیقت را می یافتی و می شناختی که بخشی از آن در تو نیز هست.» "اما الان باید چیکار کنم؟" امریت عصبی زمزمه کرد. "من دیگر ثروتی برای اصلاح اشتباهم ندارم." که میستر ویدیا پاسخ داد: "از نقطه ای که توقف کردید به راه خود ادامه دهید. راه خود را ادامه دهید و بر تجربیاتی که در حال حاضر دارید بنا کنید. شما دانش دنیوی را به دست آورده اید که مردم برای آن ارزش قائل هستند و بدین ترتیب جهان مرئی را درک می کنند. بروید و این دانش را به مردم بیاموزید و نه تنها به آنها نشان دهید که جهان مرئی از چه چیزی بافته شده است، بلکه به آنها نشان دهید که از چه چیزی تشکیل شده است و چرا همه وجود دارد.»

امریت تعجب کرد: "چگونه چیزی را که خودم نمی دانم به مردم نشان دهم؟" معشوقه ویدیا لبخند زد: "کسی شو که نمیشناسی. خودت باش، زیرا بخشی از بذر حقیقت را در خود داری. انسان فقط ظرفی برای روح است - منبع جوهر او. آن یکی را پیدا کنید و آن را درک کنید. این مهمترین چیز است. هنگامی که بذر واحد حقیقت را درک کردید، خود را خواهید شناخت." امریت پرسید: "اما چگونه این کار را انجام دهم؟" معشوقه ویدیا پاسخ داد: "از ذهن خود به نفع مردم استفاده کنید و تجربه کسب کنید. **وقتی اعمال شما که از احساسات به خاطر حقیقت است، از تعداد کلماتی که به خاطر نفسی که از ذهن شما می آیند، بیشتر شود، آن گاه بذر واحد حقیقت را درک خواهید کرد.**"

آناستازیا: این یک تمثیل جالب است و همیشه مرتبط است.

ریگدن: مشکل بشریت مدرن این است که خودپرستی دانش را چنان کاملاً در هم شکسته است که معنای واحد، یعنی هدف این دانش از بین رفته است. به همین دلیل است که امروزه اختریف یکداندان، به عنوان مثال، ترجیح می دهند فقط به ستاره ها نگاه کنند و نظریه های باورنکردنی، برای مثال، درباره سیاهچاله ها ایجاد کنند. و باستان شناسان و قوم شناسان ترجیح می دهند فقط به پایین نگاه کنند، در دوران باستان غواصی کنند و حدس های خود را در مورد گذشته بیان کنند...

آناستازیا: در مجموع، هیچ وحدتی در شناخت چندجانبه کل واحد وجود ندارد، هیچ وسعت بخشیدن به افق وجود ندارد، و مهمتر از همه - دانش انسان در مورد خود، در مورد جوهر واقعی خود.

ریدن: متأسفانه اینطور است. مثال جالب دیگری در این زمینه می زخم. همانطور که قبلاً اشاره کردم، قبیله ای از مردم دوگون در غرب آفریقا وجود دارد. در پایان قرن نوزدهم، زمانی که کشورهای پیشرو اروپایی شروع به تقسیم آفریقا به مستعمرات خود کردند، قلمروی که این قبیله در آن زندگی می کردند، درست مانند همسایگان خود، تحت سلطه فرانسه قرار گرفت. در آن زمان تجارت فعال برده از قاره آفریقا وجود داشت. با این وجود، دوگون تحت تأثیر قرار نگرفت زیرا آنها در مناطق غیرقابل دسترس زندگی می کردند. بنابراین اولین کسی که از وجود آنها مطلع شد یکی از مقامات نیروهای استعماری بود که فهرستی از قبایل "وحشی" تهیه می کرد. نگرش او نسبت به این مردم با الگوی ایجاد شده توسط سیاستمداران کشورش مطابقت داشت. به عبارت دیگر «وحشی

ها انسان هم نیستند». فرهنگ این مردم (البته فقط برای دایره باریکی از متخصصان اروپا) توسط قوم شناس آفریقایی فرانسوی مارسل گریول کشف شد. او قبل از هر چیز به جنبه معنوی زندگی دوگون علاقه مند بود و به همین دلیل بود که کشیش های این ملت در نهایت بزرگترین راز خود را برای او فاش کردند.

آناستازیا: "دانش مخفی به شخصی با قلب خوب و افکار پاک آشکار می شود" ...

ریگدن: کاملاً درست است... با این حال، جهان در مورد سیستم کیهانی دوگون نه از آثار این قوم شناس، بلکه از آثار یک ستاره شناس که به باستان شناسی و قوم نگاری نیز علاقه مند بود و توانست همه این دانش را با هم مقایسه کند، آموخت. بنابراین، دوگون و قوم بامبارا از جمله معدود مردمی هستند که اطلاعات اصلی را عملاً با حداقل تحریف حفظ کردند، اغلب حتی بدون اینکه معنای این اطلاعات را درک کنند. و دومی به گونه ای است که بسیار جلوتر از تمام دستاوردهای علمی مدرن است.

آناستازیا: جالبه...

ریگدن: در کیهان شناسی دوگون و بامبارا، اطلاعاتی در مورد نقش اصلی ارتعاش و حرکت ماریچی در ایجاد جهان وجود دارد.

آناستازیا: داگون در مورد حرکت ماریچی کیهان آگاهی دارد؟!

ریدن: بله. در اساطیر دوگون، یک خدای برتر وجود دارد - خدای خالق به نام آما. یکی از اسطوره های دوگون می گوید که جهان از کلمه "آما" سرچشمه گرفته است.

آناستازیا: جالب است که دوگون در آفریقا "آما" دارند، در حالی که طبق افسانه های هندی، جهان از ارتعاش صدای مقدس "Om" سرچشمه گرفته است. در وداها نیز این صدا به عنوان نمادی از نزدیک شدن روح به جهان خدا در نظر گرفته شده است و با علامت خاصی مشخص می شود.

ریگدن: مطمئناً همه این افسانه ها در یک زمان یک پایه و یک دانش داشتند. بنابراین، طبق اساطیر دوگون، جهان از کلمه "Amma" برخاسته است. چیزی جز این کلمه نبود. اولین کلمه باعث بوجود آمدن یک عنصر اساسی بی نهایت کوچک از جهان شد که دوگون آن را "کیزه یوزی" می نامند (این نیز دانه ارزن پو است). با ارتعاش درونی، "کیزه اوزی" به "تخم مرغ جهان" تبدیل شد. در اسطوره های دوگون، آما لقب «گرداب چرخان» را دارد و اشاره شده است که حرکت آن به صورت مارپیچی حرکت می کند. علاوه بر این، آفریده های عما و هفت جهان خورشید و ماه ذکر شده است. به ویژه اینکه خورشید توسط یک مارپیچ از هشت سیم پیچ مس قرمز احاطه شده است. ماه توسط همان مارپیچ اما از مس سفید احاطه شده است. با کمال تعجب، فیزیک مدرن هنوز به سطح درک علمی این سؤالات نرسیده است. اما این جالب ترین چیز نیست. برگردیم به خلقت جهان... پس از خلقت "دانه پو" و شروع حرکت به صورت مارپیچی، "اما نامرئی" شروع به ایجاد نشانه هایی کرد که همه چیز را در این جهان تعیین می کند: دو "نشانه راهنما" که متعلق به اما و هشت «اصلی» است...

آناستازیا: نشانه ها؟ با توجه به اینکه شامبالا نیز با نشانه‌ها ارتباط برقرار می‌کند و رویدادها را خلق می‌کند... نشانه‌ها اساساً موضوع خاصی هستند. در رابطه با افسانه فوق، خوانندگان ممکن است بپرسند: «نشانه‌های راهنما و اصلی» یعنی چه؟

ریگدن: خب، اول از همه، خود این واقعیت که دوگون چنین دانشی را در اختیار داشتند، گواه این واقعیت است که اجدادشان آن را از طریق تماس دیرینه دریافت کرده‌اند. دو «نشانه راهنما» نشانه‌هایی هستند که تنها کسی که او را «اما» در اسطوره‌های خود می‌خواند می‌تواند استفاده کند. هشت «نشانه اصلی» نشانه‌های ایجادکننده‌ای هستند که وقتی قدرت خاصی را به آنها اعمال می‌کنید، به‌طور مجازی، مانند کلید یک قفل، امکانات خاصی را برای مدیریت فرآیندهای خلقت و نابودی باز می‌کنند. بسیار نادر است اما اتفاق می‌افتد که "نشانه‌های اصلی" در دسترس انسان قرار می‌گیرد.

آناستازیا: به ندرت در دسترس انسان قرار می‌گیرد... اما جام همین است! من این دانش را در کتاب Sensei 4 ثبت کردم. زمانی، شما اشاره کردید که جام شامل دوازده نشانه است و اسطوره دوگون، هشت مورد از آنها را ذکر می‌کند، به استثنای آن دو که اصولاً برای مردم در دسترس نیستند، تا آنجا که من می‌دانم. بنابراین، دوگون یا اطلاعات ناقصی داشت، یا با گذشت زمان تا حدی از بین رفت، یا از دست محققان اروپایی که اسطوره‌های خود را نوشتند، پنهان ماند. اما این واقعیت که جام متشکل از "نشانه‌های اصلی" است که ممکن است جهان به میل خود با آنها طراحی و تنظیم شود، به‌طور غیر مستقیم در بسیاری از افسانه‌های مردمان مختلف ذکر شده است.

ریگدن: کاملاً درست است... چنین «مقدس»، برای این یا آن ملت، دانش تقریباً هرگز به طور کامل توسط کشیش‌های قبیله، به‌ویژه برای افراد تصادفی آشکار نمی‌شود. در مورد جام، باید به یاد داشته باشید که زمانی که پنهان شد، تصادفی نبود که 12 علامت به چهار قسمت با سه علامت در هر قسمت تقسیم شدند. این به طور قابل توجهی روند تنظیم علائم و فعال کردن جام توسط صدا را پیچیده کرد. نشانه‌های جام در یک توالی معین مانند یک شکل هستند، مانند کلید قفلی که با اعمال قدرت معین (فرمول صوتی صدای اولیه)، احتمالات ماورایی را برای انسان باز می‌کند.

آناستازیا: چهار قسمت با سه علامت در هر قسمت...

ریگدن: اتفاقاً این اقوام باستانی اسنادی را حفظ کرده اند که عدد چهار مظهر اصل زنانه، عدد سه اصل مذکر و مجموع آنها برابر با هفت است که اساس وجود انسان (اصل حیات جاودان) و کمال است.

آناستازیا: چهار مظهر اصل زنانه است... بنابراین از آنجایی که جام با استفاده از چهار بخش کنار هم قرار گرفت، به این معنی است که این به طور غیرمستقیم به ارتباط با یک قدرت الهی از اصل زنانه - آلات اشاره می‌کند.

ریگدن (با پوزخند): چرا غیر مستقیم؟ به هر حال، صحبت از آلات، در اسطوره‌های کیهانی قوم بامبارا که از مرحله بی زمان اولیه آفرینش جهان حکایت می‌کند، ذکر شده است که جهان از خلأ مملو از حرکت - "گلا" سرچشمه گرفته است. "گلا" به نوبه خود یک دوقلو به دنیا آورد. در نتیجه، یک جفت ظاهر شد - "gla gla". به طور کلی، پس

از تعدادی تبدیل و تبدیل، به لطف ارتعاش، "علائمی" ظاهر شد که قرار بود بر روی اجسامی که هنوز ایجاد نشده بودند قرار داده شوند تا آنها را علامت گذاری کنند. در حین آفرینش، روح یو (که اولین نیروهای قدرتمند پمبو و فارو از او فرود آمدند و در خلقت جهان شرکت داشتند)، 22 عنصر اساسی و 22 سیم پیچ ماریچی ظاهر شد. ذکر شده است که وقتی این کویل‌های ماریچی یو را به هم می‌زدند، در نتیجه نور، صدا، همه اعمال، همه موجودات و همه احساسات ظاهر می‌شد... افسانه‌ها اشاره می‌کنند که پمبو در یک گرداب در فضا حرکت کرد و او چیزی را به سمت بالا پرتاب کرد که بعدها فارو نام گرفت. فارو به نوبه خود هفت بهشت و روح هوا را آفرید و زندگی را به صورت آب در زمین ریخت. او همه جا حاضر است و از همه آب‌ها بازدید می‌کند. در اصل، فارو به خلقت جهان ادامه داد، او جهان را به نظم درآورد و همه عناصر آن را طبقه بندی کرد، مردم را آفرید و کلمه را به آنها آموخت.

آناستازیا: فارو کیهان را مرتب کرد. اما اینها کارکردهای قوه آفرینش آلات است!

ریگدن: این چیزی است که من در مورد آن صحبت می‌کنم. اتفاقاً در مورد گفتار. در اساطیر دوگون، خدایان آب (دوقلوهای الهی) که به شکل نیمه انسان و نیمه مار بودند، Nommo نامیده می‌شدند. افسانه‌هایی باقی مانده است که وقتی زمین مادر را از آسمان دیدند، برهنه و بی کلام، برای او دامنی از ده رشته از رشته‌های گیاهان بهشتی ساختند. دقیقاً همین رشته‌های مرطوب، پیچ خورده در یک ماریچ، که کلمه را تشکیل می‌دادند، جوهره‌های کامل Nommo بودند که گفتار را به زمین، اولین زبان جهان، منتقل کردند. بنابراین برخی از مردم نباید

مردم دوگون و بامبارا را "بربر" می نامیدند. آن "بربرها" اطلاعات بسیار بیشتری نسبت به "مردم متمدن" برای نسل های آینده حفظ کرده اند. مطمئناً بدون عناصر تحریف آنها نیست، اما هنوز هم این بسیار بهتر از هیچ است.

آناستازیا: بله، بعد از همه چیزهایی که گفتید، یک نفر فقط می خواهد همه چیز را رها کند و به آفریقا برود، زیرا چنین دانشی در آنجا حفظ شده است.

ریگدن (با خنده منفجر شد): هیچ کاری برای انجام دادن وجود ندارد، در آن آفریقا. این مانند رفتن به تبت است. بلافاصله افراد زیادی را خواهید یافت که مایلند «راه درست» را به شما نشان دهند ... به اهریمن، و علاوه بر آن با پول خودتان ... در واقعیت، همه چیز بسیار نزدیکتر از آن چیزی است که یک شخص تصور کند. همه اینها مربوط به رگ دانش و جهان بینی غالب است. به اینجا نگاه کنید، شما جهان را در پرتوی متفاوت از دانش، از منظر جهان بینی معنوی، دیده اید. اطلاعاتی که قبلاً برای شما ضروری نبود، اکنون مهم شده است. دانش تکه تکه شده از فیزیک، اساطیر، و نجوم، مانند یک پازل در جای خود قرار گرفته است، و هر قطعه مکمل دیگری است که گویی جایگاه واقعی خود را گرفته است. حالا تصور کنید افرادی که چنین اطلاعاتی ندارند، مثلاً به چه نشانه هایی فکر می کنند؟ به هر حال، بیشتر مردم معاصر حتی نمی فهمند که واقعاً چه چیزی در اینجا گفته می شود. بر اساس جهان بینی مدرن، نشانه هایی که «جهان را می آفرینند» در بهترین حالت می توانند نمادهایی باشند که جدول عناصر شیمیایی را تشکیل می دهند، نه بیشتر...

با این حال، برای مثال، ماریچ به عنوان نماد از قبل در دوران پارینه سنگی شناخته شده بود. تصاویر آن را می توان در مصر پیش از سلسله، در هند باستان، و چین، در فرهنگ های باستانی کرت و میکنه، و در میان مردمانی که در قاره های مختلف زندگی می کنند - در اروپا، آفریقا و آمریکای پیش از کلمبیا یافت. با این حال، وضعیت امروز چگونه است؟ از دانش گذشته از ساختار ماریچی جهان کلان و جهان نامرئی چه چیزی باقی مانده است؟ کافی است به خیابان بروید و از هر کسی یا به طور خاص متخصصانی که در زمینه علمی مانند فیزیک فعالیت دارند در مورد آنچه که مردم اکنون در مورد ماریچ می دانند بپرسید. در نتیجه، شما در بهترین حالت یک پاسخ استاندارد دریافت خواهید کرد که متأسفانه فقط الگوی معمولی جهان بینی مادی مردم را منعکس می کند، که فراتر از محدوده دانش جهان مرئی نمی رود.

آناستازیا: دقیقاً! برای یافتن چنین نمونه هایی لازم نیست راه دوری بروید، زیرا چندی پیش من خودم به همین عبارات فکر می کردم ... معلوم است که مردم باستان نیز از چنین دانش شگفت انگیزی درباره جهان بی بهره نبوده اند! مهم نیست که دانش به چه شکل ارائه شده است. این ماهیت مهم است که بر جهان بینی یک فرد و در نتیجه بر زندگی او تأثیر می گذارد. از این گذشته، این اطلاعات به درک این نکته کمک می کند که جهان از بالا مدیریت می شود و همه چیز در این جهان به طور مصنوعی سفارش و ایجاد می شود. از اینجا می توان فهمید که این زندگی زودگذر چیست، خود انسان باید چه آرزویی داشته باشد و چگونه از قدرت آن برای رشد معنوی خود استفاده کند.

ریگدن: در این دنیای توهم، همه چیز مانند سرابی در بیابان زودگذر است. بنابراین، هر چیزی که ما در جهان فیزیکی داریم،

ارزشی ندارد، زیرا در حال گذر است. ما باید عجله کنیم تا یاد بگیریم با روح احساس کنیم و زیبایی را درک کنیم زیرا همه چیز در این دنیای مادی، از جمله زندگی انسان، چیزی نیست جز حباب های کف روی شن های دریا.

انسان احساس می کند که فقط یک موجود دو پا نیست، چیزی بسیار بزرگتر در درونش وجود دارد و دنیای درونش با دنیای اطرافش متفاوت است. در درون او روحی وجود دارد - ذره ای از بیرون - از دنیای معنوی. یک بردار حرکت دارد، یک میل واحد. روح در واقع به دنبال فرار از این جهان است. آرزوی رفتن به سوی خدا، به دنیای خودش را دارد. اما در دنیای مادی، این آرزو، این عمیق ترین احساسی که از روح می آید، با آگاهی انسان مواجه می شود. و آگاهی انسان این عمیق ترین انگیزه های قوی را بر اساس دانش و تجربه به دست آمده در این زندگی متفاوت تفسیر می کند. و در اینجا، نقش بسیار مهمی را جهان بینی غالب یک فرد، دانش او از جهان و خودش ایفا می کند. اگر جهان بینی مادی در او مسلط باشد، آگاهی او تنگ شده و فاقد دانش معنوی باشد، جانشینی های متعددی در آگاهی او رخ می دهد. یعنی شخصیت از این قدرت نه برای رشد معنوی، بلکه برای ارضای خواسته های مادی خود استفاده می کند. قدرت احساس معنوی واحد در آگاهی به خواسته های متعدد طبیعت حیوانی تقسیم می شود. در نتیجه، فرد به جای تلاش برای ابدیت، شروع به وحشت و ترس از آن می کند و این دنیای سه بعدی را تنها واقعیت وجودی خود می داند. او قدرت زندگی خود را برای رسیدن به ارضای نفس خود در دنیای مادی، قدرت گرفتن بر هموعان خود و جمع آوری ثروت زمینی هدر می دهد. با این حال، با مرگ بدن، انسان همه اینها را از دست می دهد و از زندگی گذشته خود در سرنوشت پس از مرگ خود، فقط یک بسته

انرژی منفی را پشت سر می گذارد که برای مدت طولانی برای او رنج و اضطراب به همراه خواهد داشت. از سوی دیگر، اگر جهان بینی معنوی در انسان حاکم باشد و صرفاً علم به جهان و خود نداشته باشد، بلکه به طور هدفمند و مناسب از آن استفاده کند و روی خود کار کند، در این صورت کیفیت او تغییر می کند. او به لطف عمیق ترین احساساتی که از روحش سرچشمه می گیرد، در امتداد بردار معنوی زندگی خود حرکت می کند. برای یک فرد بالغ از نظر روحی، مرگ بدن فیزیکی، در اصل، یک رهایی است. این فقط یک گذار به یک وضعیت کیفی متفاوت است - وضعیت آزادی واقعی در ابدیت.

آناستازیا: می دانید، بسیاری از خوانندگان به این نکته اشاره می کنند که با توجه به تنوع ادبیات موجود، یافتن اطلاعات خاصی در مورد روح در واقع دشوار است. علاوه بر این، در جامعه مصرفی مدرن، حتی خود اصطلاح «روح» به طور فزاینده ای با مفاهیمی کاملاً متضاد با روح، مانند «ذهن»، «روان»، «خود» انسان و «خودآگاهی» جایگزین می شود. در بهترین حالت، خوانندگان فلسفه کلی پیدا می کنند، و حتی در آن زمان، معمولاً در پوسته ای از قوم شناسی، یا دین و عرفان، یا روان شناسی و جامعه شناسی مهر و موم می شوند.

از زمان های قدیم اعتقاد بر این بود که یک روح غنی از نظر معنوی گرانباترین دارایی یک انسان واقعی است. به لحاظ نظری، در جامعه انسانی که در جهت معنوی حرکت می کند، باید به مطالعه معنویت اهمیت اساسی داد. از این گذشته، ادراک روح به ادراک هر حقیقت دیگری از جمله حقیقت علمی کمک می کند. طیف وسیعی از نظرات ایده آلیستی و مادی در مورد روح و اظهارات جزمی وجود دارد، از جمله نظرانی که ماهیت نظری دارند. با این حال، همه اینها صرفاً جستجوهای

بسیاری از افراد در زمان های مختلف است که از حکیمان، انبیا و اولیا شروع می شود و به دانشمندان، مربیان، طبیعت شناسان و مردم عادی ختم می شود. منازعات عمدتاً به دلیل کمبود دانش صورت گرفت. با این حال، آنچه قابل توجه است این است که مردم هنوز درک می کنند که اگر دانش سیستماتیک از انسان و قبل از هر چیز از روح داشته باشند، می توانند با هدایت نیازهای روح، آرزوهای خود را کنترل کنند. ذهن آنها با شناخت خود، همه اجزای زندگی خود مانند شهود، افکار، احساسات، عواطف، تمایلات پنهانی، انگیزه های رفتار، پیامدهای اعمال خود و غیره را بهتر درک خواهند کرد. در این صورت، اگر این دانش نه تنها در دسترس قرار گیرد، بلکه توسط اکثریت درک شود، بدون هیچ مشکلی می توان جامعه ای از مهربانی و هماهنگی را در جهان ساخت و تأیید کرد که مردم هزاران سال است که آرزوی آن را داشته اند.

خوانندگانی هستند که به طور طبیعی توانایی احساس کردن مظاهر دنیای نامرئی را کمی بیشتر از مردم عادی دارند. در این حالت، آنها معمولاً توانایی های خود را از دیگران پنهان می کنند. عمدتاً اینها افراد کاملاً باهوشی هستند که قبلاً در درک انسانی "خود را در زندگی تثبیت کرده اند": آنها فرزندان بزرگ کرده اند، به موقعیت اجتماعی خاصی دست یافته اند، در زمینه خود متخصصان برجسته ای شده اند و مدارک علمی دریافت کرده اند. با این حال، آنها معنای اصلی زندگی خود - آنچه را که به طور شهودی در درون خود احساس می کنند - در این دستاوردهای انسانی کشف نکرده اند. و نگران این موضوع هستند. آنها سعی می کنند برای این سوال که برایشان مهم است پاسخی بیابند تا خود و روحشان را درک کنند و در نتیجه جهت بردار اصلی زندگی خود را مشخص کنند. آنها فاقد دانش هستند تا

جوهر خود را درک کنند، چگونه در این دنیا زندگی کنند و چگونه خود را برای زندگی پس از مرگ آماده کنند. از این گذشته، برخی از آنها پس از تجربه مظاهر دنیای نامرئی و کسب تجربه شخصی ارزشمند، قبلاً جهان بینی خود را به طور اساسی تغییر داده اند. **سوال اصلی این افراد این است: "چگونه روح خود را نجات دهم؟"** من فکر می کنم که آنها و حتی نسل های آینده که با این دانش در تماس خواهند بود بسیار سپاسگزار خواهند بود اگر به این سوال اصلی که برای هر انسانی حیاتی است پاسخ دهید.

ریگدن: چگونه روح خود را نجات دهیم؟ در واقع، اگر واقعاً در زندگی روزمره خود برای این کار تلاش کنید، اگر روح خود و در نتیجه دلیل وجود خود را بشناسید و درک کنید، در اینجا هیچ چیز پیچیده ای وجود ندارد. برای این کار، مطمئناً به دانشی در مورد خود و طبیعت خود و همچنین در مورد عمل اصلی در زندگی انسان - کار روی خود - نیاز دارید. بذر جوانه های مختلف ذات او در یک انسان نهفته است اما تنها یکی از آنها صادق است. چرا انسان در حالی که به دنبال معنای آمدن خود به جهان است، تا زمان خروج از آن، این قدر به راز زندگی می پردازد؟ زیرا او با وجود اینکه موقتاً اینجاست، قدرت تغییر ماهیت خود را دارد. منظور از اقامت انسان در این دنیا رشد معنوی است، آرزوی خروج از حالت تحقیر مادی آگاهی برای تعالی معنوی، دگرگونی و اوج گیری به سوی مقصود و شکوفایی هر چه در اوست. وقتی انسان بال های خودسازی را به دست می آورد، او را به اوج درک حقیقت می رساند و ماهیت او را از نظر کیفی دگرگون می کند. شاید در مورد ساختار درونی انسان با جزئیات بیشتری صحبت کنم. این دانش تقریباً در رودخانه زمان گم شده است، اما پژواک آن را هنوز می توان در کرانه های دنیای مدرن یافت.

پس روح چیست؟ همانطور که قبلاً گفتیم، روح پادماده واقعی است، ذره ای از بیرون - از دنیای معنوی، جهان خدا. روح تنها جزء انسان است. این پتانسیل اصلی، پورتال و ارتباط مستقیم هر فرد با دنیای معنوی است. در گیاهان و حیوانات و یا در هیچ ماده دیگری از جمله در ماده هوشمند وجود ندارد. روح در هشتمین روز پس از تولد بدن فیزیکی (نوزاد) وارد ساختار انرژی در حال ظهور انسان می شود. اگر ساختار جسم فیزیکی را در نظر بگیریم، مکان تقریبی روح در ناحیه شبکه خورشیدی، یعنی مرکز واقعی انسان است. با این حال، روح نه شبکه خورشیدی است، نه قلب، و نه هیچ اندام یا سیستم فیزیکی دیگری، از جمله مغز، ذهن، آگاهی، تفکر، عقل یا توانایی های ذهنی. همه چیزهایی که در بالا ذکر شد نه محصول و نه خاصیت روح هستند - همه اینها در مورد جهان مادی صدق می کند. برداشتن جراحی، پیوند اعضای مختلف بدن فیزیکی (مثلاً قلب)، یا انتقال خون هیچ ربطی به روح ندارد. تاکید می کنم که در ساختار انرژی انسان قرار دارد نه در قسمت فیزیکی این ساختار. هر انسانی یک روح دارد. مجرد و غیر قابل تقسیم است. هیچ فرقی بین روح زن و مرد نیست. روح جنسیت ندارد. روح همه مردم در ذات خود یکسان است. و از این نظر می توان گفت که افراد بسیار نزدیک و نزدیک به هم هستند. روح ماده نیست، فرسوده نمی شود. پیر و مریض نمی شود. نسبت به جهان مادی کامل است اما از نظر فردی در رابطه با جهان خدا به اندازه کافی کامل نیست. در نتیجه تناسخ های مکرر در دنیای مادی، روح با کپسول های اطلاعاتی بار می شود.

انسان چیست؟ در طول زندگی، انسان یک شی فضایی چند بعدی را نشان می دهد که در اطراف روح ساخته شده است و شخصیت هوشمند خود را دارد. شکل معمول و ساختار بدن فیزیکی که با چشم

قابل مشاهده است، همراه با فرآیندهای فیزیکی و شیمیایی آن و همچنین سیستم کنترل (از جمله مغز مادی) تنها بخشی از ساختار کلی انسان است که به این سه مربوط می شود. -فضای بعدی به عبارت دیگر، انسان متشکل از یک روح با کپسول های اطلاعاتی، یک شخصیت و ساختاری است که مثلاً از حوزه های مختلفی از ابعاد دیگر (از جمله بدن فیزیکی که در فضای سه بعدی قرار دارد) تشکیل شده است. .

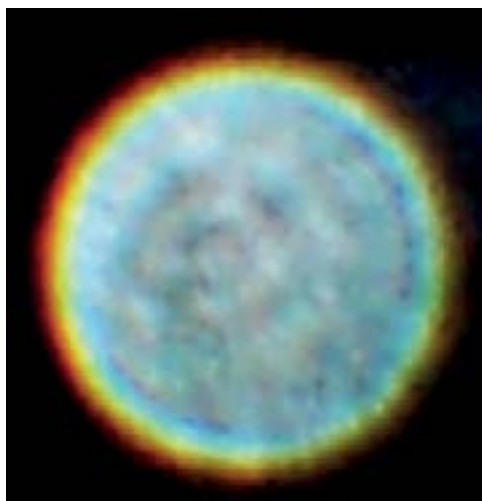
شخصیت باهوش چیست؟ یک شخصیت جدید در یک ساختار جدید، یک بدن جدید شکل می گیرد. شخصیت کسی است که هر فرد در طول زندگی خود را آن گونه تصور می کند، کسی که بین طبیعت معنوی و حیوانی انتخاب می کند، تجزیه و تحلیل می کند، نتیجه می گیرد و توشه های شخصی سلطه های حسی و عاطفی را جمع می کند. اگر انسان در طول زندگی خود به حدی از نظر روحی رشد کند که شخصیت او با روح درآمیزد، موجودی از نظر کیفی جدید و بالغ شکل می گیرد. با انسان فرق می کند و راهی دنیای معنوی می شود. این در واقع همان چیزی است که «رهایی روح از اسارت عالم مادی»، «عبور به نیروانا»، «تحصیل به قداست» و ... نامیده می شود. در غیر این صورت، اگر در طول زندگی انسان چنین ادغامی اتفاق نیفتد، پس از مرگ بدن فیزیکی و از بین رفتن ساختار انرژی، این شخصیت هوشمند همراه با روح به یک تولد مجدد (تناسخ) می رود و تبدیل می شود. به یک شخصیت فرعی (برای راحتی و برای درک اصل، آن را به این ترتیب بنامیم). وقتی جسم فیزیکی می میرد، انسان به وجود خود ادامه می دهد. در حالت گذار دارای فرم کروی با ساختارهای مارپیچی است. روح به همراه کپسول های اطلاعاتی خود در این سازند محصور شده است. کپسول های اطلاعات، شخصیت های فرعی از تجسم های قبلی، از جمله شخصیت زندگی اخیر هستند.

کپسول های اطلاعاتی که در اطراف روح قرار دارند بسته های حسی و عاطفی هستند. به طور خاص، یک ساختار اطلاعاتی هوشمند که می تواند به صورت تداعی با نوعی سحابی مقایسه شود. به بیان ساده، اینها شخصیت های قبلی از تجسم های قبلی هستند. بسته به اینکه فرد چند بار تناسخ پیدا کرده است، می تواند بسیاری از چنین شخصیت های فرعی در نزدیکی روح وجود داشته باشد.

آناستازیا: این بدان معناست که یک زیر_شخصیت ، شخصیتی است درست مانند شما که در تجسمات گذشته روح شما فعال بوده است.

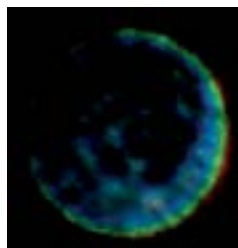
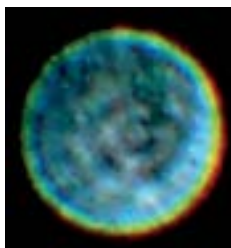
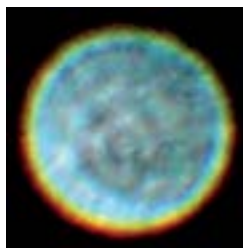
ریدن: بله. به عبارت دیگر، شخصیتی پیشین از زندگی گذشته با تمام توشه های سلطه های حسی و عاطفی (مثبت یا منفی) است که در طول عمر خود جمع کرده است. یعنی با نتیجه انتخابش در طول زندگی.

شخصیت، به عنوان یک قاعده، ارتباط مستقیمی با زیر_شخصیت ها ندارد. بنابراین، فرد زندگی قبلی خود را به یاد نمی آورد و بر این اساس، تجربه و دانش به دست آمده توسط این زیر_شخصیت ها. با این حال، در موارد نادری که شرایط خاصی با هم تداخل دارند، شخصیت ممکن است احساس مبهم دژاوو یا تظاهرات خود به خودی کوتاه مدت فعالیت آخرین زیر_شخصیت (کسی که قبل از تجسم فعلی است) را تجربه کند. این به ویژه برای افراد در اوایل دوران کودکی معمول است.



عکس 1. * روح انسان در حالت گذار پس از مرگ بدن فیزیکی.

در تصویر روح، کپسول لبه را به وضوح می بینید. (هنگامی که به سمت کره عمیق تر می رویم) از رنگ قرمز (باقیمانده انرژی حیات - پرانا) و همچنین از رنگ های زرد و سفید مایل به زرد سایر انرژی ها تشکیل شده است. شکل کروی خود به رنگ آبی آسمانی با سایه های سبز



عکس 2. روح انسان در حال ناپدید شدن از دنیای

مواردی وجود دارد که در مقالات روانپزشکی ثبت شده است که کودکانی که هیچ انحرافی در آنها مشاهده نشده و دارای والدینی سالم هستند، رفتارهای غیرطبیعی کوتاه مدت مشابه اختلال شخصیت مرزی از خود بروز می دهند. یکی از این نمونه ها را می زنم. یک دختر چهار ساله شروع به دیدن یک رویا کرد: در پس زمینه نور، پسری او را صدا می کرد تا به او نزدیک شود، اما او اجازه نمی داد به نور برود. او شروع کرد به شکایت از والدینش در مورد این خواب که او را افسرده می کرد و عصرها شروع به رفتار غیرقابل پیش بینی و پرخاشگرانه کرد که قبلاً برای او غیرعادی بود. او همچنین به طور غیرعادی قوی می شد. دختر چهار ساله با عصبانیت میزها، صندلی ها، میز سنگین کنار تخت را بر می گرداند. مادرش را نمی شناخت، فتنه می کرد و به شکلی متهم آمیز می گفت: «تو مادر من نیستی»، «به هر حال می میری» و غیره. یعنی سخنان و رفتار دختر برای او غیرطبیعی بود اما برای فردی فرعی که تناسخ را پشت سر گذاشته بود و سپس در حالت «جهنم» بود و رنج و درد حیوانی را تجربه می کرد کاملاً طبیعی بود. روز بعد، کودک دوباره عادی می شد و مثل همیشه رفتار می کرد. این یک نمونه معمولی از تجلی کوتاه مدت منفی گراییزیر_شخصیت قبلی است. بهترین کاری که در این مورد می توان انجام داد این است که هوش کودک را به طور فعال توسعه دهیم، افق های او را در شناخت جهان گسترش دهیم و منتظر بمانیم تا موج اولیه رخ دهد و شخصیت جدیدی شکل بگیرد.

موج اولیه، به عنوان یک قاعده، در زمانی که یک فرد 5-7 ساله است اتفاق می افتد. واقعیت این است که در اوایل کودکی، قبل از موج اولیه، چنین فعال سازی کوتاه مدت شخصیت قبلی (فرع شخصیت) واقعاً ممکن است رخ دهد. دومی، در حالی که شخصیت جدیدی در

حال شکل‌گیری است، سعی می‌کند به آگاهی برسد و قدرت را بر شخص به دست گیرد.

با این حال، موارد دیگر تجلی یک زیر_شخصیت بسیار بیشتر است. این زمانی است که کودکان 3-5 ساله (در دوره ای که هنوز زیر_شخصیت جدیدی شکل نگرفته است) از موضع یک فرد بزرگسال و با تجربه شروع به صحبت می‌کنند. در موارد نادر، ممکن است شرح مفصلی از زندگی بزرگسالی قبلی آنها وجود داشته باشد که در واقع در چنین سنی غیرممکن است. با این حال، اغلب، کودک به طور غیرمنتظره ای عاقلانه در مورد چیزی صحبت می‌کند، افکار غیر کودکانه را بیان می‌کند، و گاهی اوقات این امر به طور عرفانی بزرگسالان را می‌ترساند. والدین نباید از چنین تظاهراتی بترسند؛ در عوض، آنها باید به سادگی ماهیت خود را درک کنند. هنگامی که شخصیت کودک شکل گرفت، چنین تظاهراتی از بین می‌رود.

بنابراین هر خرده شخصیتی فردیت آگاهی گذشته خود را در قالب امیال و آرزوهایی که در طول زندگی فعالش بر او مسلط بود حفظ می‌کند. شخصیت، همانطور که قبلاً گفتم، هیچ ارتباط مستقیمی با زیر_شخصیت ها ندارد. یعنی فرد آگاهانه زندگی های قبلی خود را به یاد نمی آورد. با این حال، چنین ارتباطی بین شخصیت و زیر_شخصیت ها در سطح ناخودآگاه حفظ می شود. دومی ممکن است به طور غیرمستقیم بر شخصیت تأثیر بگذارد و او را به سمت اعمال خاصی سوق دهد و او را به سمت تصمیم‌گیری های خاص سوق دهد. این در سطح ناخودآگاه اتفاق می افتد. علاوه بر این، زیر_شخصیت‌های فرعی، به‌طور مجازی، مانند «فیلت‌های نوری مه‌آلود» هستند که به

طور قابل توجهی مانع ارتباط مستقیم روح و شخصیت جدید می‌شوند. بنابراین، بین منبع نور و کسی که به آن نیاز دارد.

آناستازیا: "فیلترهای نور مه آلود"؟ مقایسه بسیار جالبی است

ریگدن: شاید در این مورد با جزئیات بیشتری صحبت کنم. اما درک این نکته ضروری است که همه این فرآیندها در سطح انرژی‌ها اتفاق می‌افتد. بنابراین، برای سهولت درک از مقایسه‌های مجازی استفاده خواهم کرد. بنابراین، زیر_شخصیت‌ها در اطراف روح قرار دارند و می‌توان آنها را به‌عنوان ... سحابی‌های «هوشمند» تصور کرد. از یک طرف، آنها در نزدیکی روح قرار دارند و تأثیر این ساختار قدرتمند ضد مادی را تجربه می‌کنند. بنابراین، نزدیکی «نفخه ابدیت»، «حضور ذره ای از عالم خدا». از سوی دیگر، زیر_شخصیت‌ها تأثیر و فشار قوی ساختارهای متراکم مادی طبیعت حیوانی را تجربه می‌کنند. یعنی زیر_شخصیت بین دو نیروی قدرتمند دنیای معنوی و مادی فشرده می‌شوند. آنها مدام این فشار عظیم را از هر دو طرف احساس می‌کنند. بنابراین، هر شخصیت فرعی به نوعی «فیلتر نور» در طول سفر شخصیت فعلی برای ارتباط با روح تبدیل می‌شود. سطح «کم نور» چنین «فرع شخصیت فیلتر نور» به انتخاب‌ها و ترجیحات زندگی غالب و همچنین اولویت‌های حسی و عاطفی که در زندگی گذشته آن انباشته شده است بستگی دارد.

به عنوان مثال، اگر فردی در زندگی گذشته خود خوب و مهربان بوده و برای رشد روحی خود کارهای زیادی انجام داده باشد اما به اندازه کافی از دنیای مادی فرار نکند، در این صورت این زیر_شخصیت آرامش بیشتری دارد و ارتعاشات کمتری خواهد داشت. این بدان معنی

است که انرژی و تکانه های روح از چنین "فیلتر نوری" بهتر عبور می کند. با این حال، اگر فردی زندگی گذشته خود را در اولویت های ارزش های مادی تلف کرده باشد، چنین "فرهشخصیت فیلتر نور" به دلیل ارتعاشات بالاتر در ساختار خود متراکم تر خواهد بود. به عبارت دیگر، ظرفیت انتقال مثلاً «نور» که از روح بیرون می آید بسیار بدتر خواهد بود. این را می توان با شیشه ای که با دوده آلوده است مقایسه کرد که نور واقعی از طریق آن اعوجاج می یابد یا کمتر نفوذ می کند. به عبارت دیگر، هر چه جنب حیوانی بر انسان در طول زندگی اش تسلط داشته باشد و ارزش های مادی بیشتر شود، پس از آن دوران سخت تری خواهد داشت زیرا حامل سطح بیشتری از تحریف خواهد بود. اگر بسیاری از چنین شخصیت های فرعی با "فیلترهای نور" متراکم وجود داشته باشد، پس برای شخصیتی که اکنون زنده است مبارزه با طبیعت حیوانی خود بسیار دشوار است، دشوار است که از مسیر مسلمان مادی برگردد و روح را احساس کند.

آناستازیا: این بدان معناست که چنین شخصی به نوعی بیشتر در ماده گرفتار شده است و تغییر بردار زندگی به سمت رشد معنوی برای او دشوارتر است؟

ریدن: بله. با این حال، هرگز برای کسی، حتی برای چنین فردی، دیر نیست که اوضاع را برعکس کند، زیرا شخصیت دارای نیروی حیات و حق انتخاب است... وگرنه همان سرنوشتی که فعلاً زیر_شخصیت های او تجربه می کنند، در انتظار اوست. به هر حال، دقیقاً تجربه خرده شخصیت ها است که به طور غیرمستقیم منجر به تظاهرات ترس از مرگ در یک فرد در سطح ناخودآگاه می شود. آنچه زیر_شخصیت ها در یک شخصیت جدید احساس می کنند، در واقع برای آنها یک

«جهنم» واقعی است که به زبان دین صحبت می کنند. پس از مرگ کالبد فیزیکی، شخصیت که تبدیل به یک شخصیت فرعی می شود، تجربه و درک خود را از چیستی جهان مادی، چیستی روح و اهمیت این دومی برای انسان به دست می آورد. اما در ساختار یک بدن جدید، زیر_شخصیت در حال حاضر در موقعیت ناامیدکننده ای از یک ذهن زنجیر شده است که همه چیز را می فهمد، درد شدید حسی و عاطفی را احساس می کند، اما نمی تواند کاری از جمله به اشتراک گذاشتن تجربه اش با شخصیت جدید انجام دهد. این معادل حالتی است که در بدنی محبوس شده اید، اما این بدن به ذهن شما خدمت نمی کند، از شما اطاعت نمی کند و آنچه را که به آن دستور می دهید، انجام نمی دهد. یعنی اصلاً به شما خدمت نمی کند و خودش زندگی می کند. شما از همه اینها آگاه هستید اما نمی توانید کاری در مورد آن انجام دهید - فقط فشار فوق العاده وحشتناک، همان اشتباهات شخصیت جدید را دوباره احساس می کنید و درک ناتوانی خود در تغییر جهت بردار مصرف انرژی زندگی را احساس می کنید. . به هر حال، ترس های انسان، مانند ترس از فضاهای بسته، دقیقاً از همین جا ناشی می شود. ریشه علل اصلی ظهور چنین ادراک فضایی تحریف شده، که عمیق ترین احساس ترس و وحشت را در فرد ایجاد می کند، با بخشی از ساختار انسانی که در آن زیر_شخصیت قرار دارند، مرتبط است.

به عنوان مثال، چرا مردم توسط بسیاری از فرقه ها و مذاهب برای زندگی برای همیشه در بدن جذب می شوند؟ روانشناسان معمولاً این را به میل پنهانی انسان نسبت می دهند که در پاسخ به ترس غیرمنطقی از مرگ (thanatophobia) ایجاد می شود. این فوبیا دارای تظاهرات رفتاری خاصی است که هدف آن اجتناب از موضوع فوبیا و یا کاهش ترس از آن با انجام برخی اقدامات (رعایت به احکام و شعائر دینی و

همچنین افزایش علاقه به اطلاعاتی مانند: به عنوان مثال، "حیات ابدی در بدن" و غیره). یعنی شخص به نوعی در پشت همه اینها از تعارض درونی غیرقابل حل خود که ناشی از ترس غیرمنطقی است که معمولاً با احساس پیشگویی نیز همراه است پنهان می شود. چنین پیش‌بینی‌ها و چنین ترسی از کجا می آیند؟ از ناخودآگاه، و این با حالت حسی و عاطفی ظالمانه خرده‌شخصیت‌هایی مرتبط است که قبلاً درک عملی از مرگ و تناسخ دارند. به بیان تصویری، میل به زندگی «در بدن برای همیشه» به دلیل ترس از دست نیافتن ابدیت به زیر_شخصیت ها که به معنای مرگ اجتناب ناپذیر و نهایی آنهاست، در انسان وجود دارد. این تنها یکی از خواسته های طبیعت حیوانی و جایگزینی آن (در سطح ناخودآگاه) برای آرزوهای روح است.

آناستازیا: اگر فردی در طول زندگی خود بتواند از نظر معنوی به حدی رشد کند که به عنوان یک شخصیت معنوی و بالغ بتواند از چرخه تولد دوباره خارج شود، چه؟ آن وقت تکلیف زیر_شخصیت چه می شود؟

ریگدن: آنها به سادگی نابود می شوند. به هر حال، این صرفاً یک ساختار اطلاعاتی است.

آناستازیا: صرف نظر از اینکه این زیر_شخصیت ها شخصیت های خوب یا بد در زندگی های قبلی بودند؟

ریگدن: به بیان تصویری، اگر شخصیت به یک شخصیت فرعی تبدیل شده باشد، نمی توان زیر_شخصیت های «خوب» (در درک شما) وجود داشت. **شخصیت می تواند آگاهانه از نظر معنوی رشد کند و با ادغام با روح، در یک زندگی مجرد آزاد شود!** در واقعیت، همه

چیز ساده است. اگر فردی در این زندگی سعی کرد در جهت معنوی رشد کند اما به اندازه کافی تلاش نکرد، در زندگی بعدی شخصیت جدید شرایط بهتری خواهد داشت. این فرصت ها را برای رشد معنوی آن گسترش می دهد، اما مقاومت طبیعت حیوانی را نیز افزایش می دهد. باز هم، همه چیز (ادامه یا توقف رنج های زیر_شخصیت ها و همچنین سرنوشت روح و خود شخصیت) به انتخاب فردی شخصیت از قبل جدید بستگی دارد.

آناستازیا: یعنی زیر_شخصیت فقط یک ساختار اطلاعاتی است؟

ریدن: بله. هر موضوعی از جمله انسان فقط یک موج اطلاعاتی است. آنچه پیش روی شماست - مثلاً یک سیاره یا یک باکتری، یک صندلی یا یک انسان - دقیقاً به اطلاعاتی بستگی دارد که در آن قرار داده شده است. اما در درون انسان، روحی وجود دارد که او را از هر موضوع دیگری متمایز می کند.

آناستازیا: آیا روح را می توان یک ذره اطلاعات نامید؟

ریگدن: نه. روح متعلق به جهان مادی نیست. از دنیایی کاملاً متفاوت می آید - دنیای ابدیت... با این حال، انسان از نظر کل ساختار چند بعدی خود در جهان مادی (از جمله طبیعت حیوانی اش) همانطور که قبلاً گفتم دقیقاً یک موج اطلاعاتی است. روح چیزی است که در انسان واقعی است. این جزء اصلی است که کل ساختار بر آن متمرکز شده است! هر چیز دیگری فقط اطلاعات اضافی برای توسعه است. پس از بلوغ شخصیت معنوی، و ادغام شخصیت با روح (رهایی معنوی)،

این اطلاعات به سادگی از بین می رود. یعنی به عنوان یک ساختار سازمان یافته وجود ندارد.

آناستازیا: به زبان ساده، در درک انسان، این موج اطلاعاتی از بین می رود، اما در واقع، به کیفیت متفاوتی تبدیل می شود، زیرا اطلاعات (بلوک های ساختمان اطلاعاتی که همه چیز از آن تشکیل شده است) به این شکل از بین نمی رود.

ریدن: دقیقاً.

آناستازیا: شما یک بار اشاره کردید که یک رسانه به اندازه کافی قدرتمند واقعاً قادر است یک مرده را برای گفتگو احضار کند زیرا در واقع، فرد در سطح اطلاعات نمی میرد.

ریگدن: بله، شخصیت انسانی به وجود خود ادامه می دهد اما به شکل دیگری - به عنوان یک شخصیت فرعی. اگر رسانه ای به اندازه کافی قدرتمند باشد و بتواند بخشی از انرژی زندگی خود (پرانای) را به زیر_شخصیت فرد مرده منتقل کند تا آن را با این انرژی پر کند، آنگاه چنین شخصیت فرعی توانایی موقتی برای برقراری ارتباط با رسانه را به دست می آورد. برای زیر_شخصیت، پرانای یک فرد زنده، به طور نسبی، "غذای شیرین" در "جهنم" است. این فرصتی است که برای مدت کوتاهی خود را نشان دهد. بنابراین، رسانه، همانطور که مردم می گویند، در واقع "روح" یک فرد مرده را برای برقراری ارتباط می خواند. در واقع او با زیر_شخصیت ارتباط اطلاعاتی برقرار می کند. و این تنها در صورتی اتفاق می افتد که فرد قبلاً تناسخ یافته باشد و زیر_شخصیت داده شده در دنیای مادی در ساختار بدن زنده جدید با شخصیت

جدید حضور داشته باشد. در آن زمان، کل تماس برای شخصیت جدید مورد توجه قرار نمی گیرد. و اگر شخصی به نیروانا رفته باشد، هیچ رسانه‌ای نمی تواند او را از آنجا بکشانند تا صحبت کند. همین امر در مورد فردی که در مرحله تولد دوباره (قبل از تجسم جدید در جهان مادی) قرار دارد صادق است. چرا؟ زیرا چنین «تماس‌هایی» از رسانه‌ها یکی از پوشش‌های ذهن حیوانی، مظاهر و ارتباطات آن در جهان مادی است. دنیای معنوی برای ذهن حیوانات غیرقابل دسترس است.

آناستازیا: وای! این بدان معناست که یک رسانه واقعی پرانای خود را خرج می کند (نشت می کند) و همه اینها را برای تغذیه اینزیر_ شخصیت خرج می کند. این یک مبادله نابرابر است: یک فرد انرژی ارزشمندی را که برای رشد معنوی خود در نظر گرفته شده است، برای برخی اطلاعات ناچیز از شخصیت فرعی خرج می کند. بنابراین، چنین "تغذیه" زیر_شخصیت، در واقع، تنها ترفند دیگری از ذهن حیوان است! اکنون می فهمم که چرا ادیان سنتی با اقدامات رسانه ها مخالفت می کنند و افسانه ها در مورد ارواح گرسنه و سیری ناپذیر از کجا سرچشمه می گیرند که مردم زنده سعی می کردند آنها را "طعمه" کنند.

ریگدن: بله، این یکی از ترفندهای ذهن حیوانات است. خوشبختانه، با توجه به ناآگاهی کلی مردم امروز در مورد این مسائل، رسانه های واقعی آنچنان زیاد نیستند. آنها بیشتر مورد تقلید افرادی قرار می گیرند که با ترفندهای صرفاً روانی، عموم مردم را سرگرم می کنند.

آناستازیا: این باور تا به امروز باقی مانده است که مردگان را نباید به طرز بدی به یاد آورد، و اگر به آنها فکر می کنید، فقط به روشی

خوب. اگر مرده ای در خواب بباید، اعتقاد بر این است که "روح او آرام نشده است". چقدر این باورها درست است؟

ریگدن: من تصریح می کنم که اگر به مردگان فکر می کنید، باید این کار را فقط از منظر ماهیت معنوی زندگان انجام دهید، از منظر عشق معنوی که برای زنده ها سازنده است و نه از منظر غم و اندوه برای زندگان. گذشته علاوه بر این، درک فرآیندهایی که در این مورد اتفاق می افتد ضروری است. اولاً، این روح انسان نیست که در همه این موارد به آن اشاره می شود. به عنوان یک قاعده، این نه تنها نزدیکان او بودند که در طول زندگی او چیزی در مورد آن نمی دانستند، بلکه حتی خود شخص نیز چیزی در مورد آن نمی دانستند. در اینجا منظور دقیقاً شخصیت فرد است که جامعه آن را به خوبی می شناخت و پس از مرگ بدن تبدیل به یک شخصیت فرعی شد. خود روح، هنگامی که تناسخ می یابد، به محل «حبس» قبلی خود باز نمی گردد. با این حال، زیر_شخصیت به عنوان یک ساختار اطلاعاتی هوشمند از دنیای مادی، حتی زمانی که در بدن جدیدی «حبس» است، می تواند از انرژی های بدن جدید استفاده کند (عمدتاً زمانی که شخصیت جدید هنوز بالغ نشده است). وقتی برای مدت کوتاهی قدرت پیدا می کند، می تواند به لطف پیش بینی هایش، از آن مکان ها و افرادی که در طول زندگی اش به آن ها وابسته بود، بازدید کند. وقتی افراد زنده شروع به فکر کردن در مورد آن (فرد مرده) می کنند، می تواند فعالیت خود را نشان دهد و به آن قدرت توجه بدهد. این برای یک فرد زنده چه معنایی دارد؟

متأسفانه، من نمی توانم همه جزئیات را در اینجا، همانطور که می گویند، برای عموم مردم فاش کنم، زیرا معروف است که "دانش اندوه را چند برابر می کند". با این حال، برای درک کلی از اصل این فرآیندها، موارد

زیر را بیان می‌کنم. نکته این است که وقتی شخصی شروع به یادآوری یک مرده می‌کند، موارد زیر رخ می‌دهد. فرد زنده با توجه به ترس غیرمحملی و احساسات آستنیک (غم و اندوه، ناامیدی و افسردگی) که در نتیجه اندیشیدن به فرد مرده در این فرآیند به وجود می‌آید، از نظر فیزیک صحبت می‌کند. شارژ» به شخصیت فرعی (قدرت را منتقل می‌کند). به همین دلیل، زیر_شخصیت فعال می‌شود. به عبارت دیگر، فرآیند فراخوانی یک مرده توسط زنده مشابه انتقال آنی «بار» (قدرت) از یک ذره بنیادی به ذره دیگر بدون توجه به زمان یا مکان است. زیر_شخصیت در بدن جدید باقی می‌ماند، اما با انتقال این «بار»، فرافکنی آن فوراً خود را نشان می‌دهد. به طور خاص، با شخصیت شخصی که به آن فکر می‌کند، در تماس است. دومی این ارتباط، چنین تبادل اطلاعات، را با زیر_شخصیت فرد مرده در سطح ناخودآگاه احساس می‌کند. در واقع فرد زنده این تماس را با انرژی زندگی خود تغذیه می‌کند. نباید انتظار خوبی از آن داشت زیرا چنین مبادله ناخودآگاه اطلاعات بازیر_شخصیت فقط موج های طبیعت حیوانی را در فرد تقویت می‌کند.

در نتیجه چنین تماس اطلاعاتی، فرد زنده شروع به احساس مالیخولیا ("سنگینی") و اندوه می‌کند، در حلقه ای از افکار گرفتار می‌شود: "اگر او زنده بود، این اتفاق برای من نمی افتاد" یا "این اتفاق نمی افتاد". اگر او زنده بود، این اتفاق نمی افتاد، "او اجازه نمی داد آنها با من اینطور رفتار کنند" و غیره. در واقعیت، طبیعت حیوانی به سادگی خواسته های مصرف کننده این شخص را پنهان می‌کند (مثلاً میل به احساس مهم بودن) تحت تصور عشق از دست رفته، ایجاد حسرت گذشته در او، ترس از مرگ قریب الوقوع، و غیره.

این هم برای شخصی که به یاد می آورد رنج می برد و افکار غالب از طبیعت حیوانی را در او آشکار می کند و هم برای شخصیت فرعی که او به یاد می آورد. از یک سو، چنین تقاسمی برای زیر_شخصیت، قدرتی حیات بخش است. از سوی دیگر، چنین «بار» زنده ای به آن آگاهی روشنی از موقعیت غیرفعال خود و وضعیت ناامیدی می دهد. و این فقط برای شخصیت سابق (که به یک شخصیت فرعی تبدیل شده است) عذاب می افزاید. علاوه بر این، چنین تحریکی از طبیعت حیوانی علاوه بر این، نه تنها خود زیر_شخصیت، بلکه شخصیت فردی را که در ساختار انرژی او قرار دارد نیز سنگین می کند.

شاید برای سهولت درک اینکه چنین ارتباطی با یک فرد زنده چه معنایی برای زیر_شخصیت دارد، مثالی مجازی می زخم. تصور کنید شخصی در حال قدم زدن در یک صحرای داغ است. او در حال حاضر محکوم به فناست. او تقریباً در آستانه مرگ است. او را از درد و تشنگی شدید عذاب می دهد. و سپس یک قطره کوچک آب از آسمان بر لبانش می ریزد. تشنگی او را سیراب نمی کند، اما از یک سو به او امیدی واهی به زندگی یا بهتر بگوییم خاطراتی از زندگی گذشته اش می دهد. و از سوی دیگر به او درک روشنی از این واقعیت می دهد که مرگ اجتناب ناپذیر است. این درک بیشتر عذاب ها و رنج های فرد محکوم را تقویت می کند.

آناستازیا: بله، واقعاً، ما نمی دانیم داریم چه کار می کنیم. پس به این معناست که با یادآوری آنها در واقع رنجی را برای خویشاوندان سابق خود به ارمغان می آوریم و خود نیز از آن رنج می بریم. و اگر به تاریخ نگاه کنیم چه؟ شخصیت های عمومی تاریخی چقدر باید رنج بکشند، یا بهتر است بگوییم، آنها قبلاً شخصیت های فرعی هستند که مردم زنده

قرن‌ها و حتی هزاره‌ها آنها را به یاد می‌آورند. معلوم می‌شود که چنین خاطره‌های دسته‌جمعی رنج آنها را بیشتر می‌کند.

ریگدن: اگر مردم در حالی که تحت سلطه طبیعت حیوانی هستند، آنها را به خاطر بسپارند و قدرت عاطفی خود را در چنین افکاری به کار گیرند، البته این امر به طور قابل توجهی هم‌زیر_شخصیت‌ها و هم کسانی را که در مورد آنها فکر می‌کنند سنگین می‌کند. اما در آنجا به آنچه که لیاقتشان را داشتند، رسیدند که چگونه در اینجا زندگی می‌کردند.

آناستازیا: خوب، بله، با توجه به این واقعیت که تاریخ نیز در مورد ماهیت معنوی حاکم بر مردم جهان نیست، بلکه در مورد تسلط بر طبیعت حیوانی در نوع بشر نوشته می‌شود: چه کسی بر چه کسی و علیه چه کسی جنگ‌ها به راه افتاده است. ... بسیار خوب، می‌توانید به ما بگویید چگونه می‌توان پدیده‌های زیر را توضیح داد؟ در مقاله‌ای درباره قوم‌شناسی، درباره خرافات و موارد مرتبط با شمن‌های سیری خوانده‌ام. شمن‌های قدرتمند از خویشاوندان خود خواستند که آنها را سه بار پس از مرگشان - هر صد سال یک بار - دفن کنند. مردم این اطلاعات را از نسلی به نسل دیگر منتقل کردند. اگر به دلایلی تدفین انجام نمی‌شد، شمن شروع به "تسخیر" نامرئی نسل زنده فرزندان خود کرد و آنها را با فاجعه تهدید کرد. اگر نسل جدید به این امر پاسخ نمی‌داد، مردم محلی دچار بدبختی‌های مختلفی مانند همه‌گیری، تلفات احشام، بلایای طبیعی و غیره می‌شدند. این مورد در مورد شمن‌های "خوب" و "بد" بود. همچنین ذکر شد که اگر مردم با خاطره شمن‌های "خوب" با احترام رفتار می‌کردند، آنها نیز به نوبه خود از آنها در برابر هرگونه بلا یا بدبختی شخصی محافظت می‌کردند.

ریگدن: ما باید مفاهیم را در اینجا متمایز کنیم. در این جهان، هم نیروهای ذهن حیوانی جهان مادی و هم نیروهای دنیای معنوی در کار هستند. تظاهرات مرتبط با نیروهای طبیعت بیشتر به اعمال ذهن حیوان مربوط می شود. در مورد زیر_شخصیت انسان (که در طول زندگی خود به عنوان یک شخصیت، در حالی که قدرت های ماوراء طبیعی را در خود پرورش می داد، به سطح خاصی از نفوذ بر مردم می رسید)، تنها می تواند موجی از طبیعت حیوانی را در افراد برانگیزد، و آنها را عمدتاً از طریق ناخودآگاه خود تحت تأثیر ابزارها قرار دهد. تبادل اطلاعات هر شخصیت فرعی ایگو، خودشناسی آن را حفظ می کند. تجربه، دانش و مهارت های تأثیرگذاری بر دنیای مادی دارد، اما نیروی حیاتی ندارد. این شمن مرده نیست که بین مردم بلا ایجاد می کند، بلکه اعتقاد خود مردم به این خرافه است. این به قیمت از دست دادن قدرت افراد زنده اتفاق می افتد. علاوه بر این، ما نباید در مورد فعال شدن قدرت، علائمی که شمن در طول زندگی خود با آنها کار می کرد، و ارواح این یا آن منطقه که توسط ذهن حیوان نیز کنترل می شود، فراموش نکنیم. با این حال، این موضوع دیگری است، نه برای این گفتگو.

آناستازیا: این بدان معناست که زیر_شخصیت همه چیز را به خاطر می آورند.

ریدن: بله. آنها ساختارهای هوشمندی هستند. و از تناسخ آینده که از یک طرف عذاب آنها را بیشتر می کند و از طرف دیگر مرگ نهایی را نزدیکتر می کند بسیار ترسیده و عذاب می کشند. به همین دلیل است که برای شخصیت زنده بسیار مهم است که هر کاری ممکن و غیر ممکن را در زندگی انجام دهد تا با روح خود متحد شود. هدف طبیعت حیوانی در طول زندگی شخصیت این است که به هر وسیله ای از طبیعت

معنوی منحرف شود، چه در افکار، خواسته ها، اعمال یا کردار - این مهم نیست، تا زمانی که انسان به مادیات، زمینی و فانی طمع کند. طبیعت حیوانی از هر وسیله ای برای رسیدن به هدف خود استفاده خواهد کرد، از جمله چنین جلوه هایی از شخصیت های فرعی. هیچ خیری در طبیعت حیوانی وجود ندارد! فانی است. به همین دلیل است که هدف آن، درست مانند هر ماده هوشمند، این است که بر ماده دیگر تسلط یابد و از نیروی حیاتی آن برای اهداف خود استفاده کند. طبیعت حیوانی هر کاری که ممکن است انجام می دهد تا جهت بردار زندگی شخصیت را تغییر دهد و آن را از طبیعت معنوی منحرف کند. از استفاده از هیچ وسیله ای، کل «زرادخانه» خود بیزار نیست. و آن اول و مهمتر از همه، تهاجم، حمله است. این جستجو برای نقطه ضعف فرد است، جایی که او می تواند از نظر ذهنی "گزیده" شود و از نظر احساسی "ضربه" شود یا به سادگی با توهم "شیرین" دیگری وسوسه شود. دائماً تنظیمات جدیدی را به شخص تحمیل می کند یا تنظیمات قدیمی را فعال می کند. **طبیعت حیوانی دیکتاتوری مرده است!**

آناستازیا: تو در مورد دیکتاتوری مرده به سرت زدی. همانطور که می گویند زمین برای هر مرده ای تابوت است. هر چیزی که انسان در این دنیای مادی آرزو می کند، گذرا و فانی است...

ریگدن: ترفندهای هوشمندانه طبیعت حیوانات متنوع است. اگر انسان خودش را نفهمد، در این زندگی روزگار سختی دارد و بعد از آن سخت تر. و این مربوط به شرایط بیرونی نیست، بلکه به انتخاب انسان مربوط می شود. زندگی خیلی زود میگذرد و بدترین چیز در مورد وجود انسان، مرگ بدن نیست. بدترین چیز آن است که انسان در فراموشی واهی

این دنیا زندگی خود را سپری کرده باشد و زمانی که شخصیت او در بعد معنوی تکامل نیافته است، چیزی نفهمیده است.

سپس ناگزیری مطلق برای او به وجود می آید: در اینجا، شما در طول زندگی خود رنج کشیدید، در حالی که در آنجا، قرن ها رنج خواهید برد و فرصتی برای تغییر چیزی نخواهید داشت، زیرا دیگر ابزاری برای این کار وجود نخواهد داشت بر خلاف شخصیتی که در بدن است. . از نظر شخصیت فرعی، چنین وضعیتی برابر است با وضعیت اسفبار یک فرد گرسنه که ایستاده است و بدون اینکه بتواند به آن برسد، پشت لیوان انبوهی از غذاهای مختلف را تماشا می کند. غذا خیلی نزدیک به نظر می رسد اما لیوان مانع از خوردن آن می شود. آن وقت است که سوالاتی از خودپرستی زیر_شخصیت سرازیر می شود: «چرا من؟! من خیلی خوب بودم!» **چون به جای ابدیت، لذت های لحظه ای، مادیات را انتخاب می کردی. زیرا در افکار خود پنهانی شهوت قدرت بر دیگران را داشتید، طبیعت حیوانی خود را خشنود می کردید و بر خلاف وجدان خود عمل می کردید. زیرا شما هر روزی را که می گذشت، چه در اعمال و چه در افکار، صرف خودخواهی خود می کردید. و چنین «چون» در تمام روزهای زندگی کوتاه شما به هر کجا که نگاه کنید بسیار زیاد است...**

آناستازیا: بله، این ناراحت کننده است... با این حال، بسیاری از مردم به سادگی نمی توانند زندگی متفاوتی را غیر از نگرانی در مورد ماده تصور کنند. اگرچه مردم خودشان بد نیستند و از یک قید و بند طبیعت حیوانی رنج می برند، اما این رنج ها را به گردن «دلایل» و «پاسخ های» قالبی می اندازند که بر جامعه تحمیل شده است: «همه همین طور زندگی می کنند»، «این ها هستند». زمانی که ما در آن زندگی

می‌کنیم، «سرنوشت من چنین است»، «تو نمی‌توانی از سرنوشتت فرار کنی»، و غیره. یعنی مردم در تغییر خود و سرنوشتشان منفعلانه رفتار می‌کنند. در حالی که دیگران، برعکس، فعال هستند اما در جهت اشتباه هستند. من با افرادی ملاقات کرده‌ام که طبیعتاً می‌توان گفت، ویژگی‌های ذاتی رهبری دارند. آنها عملاً از دوران کودکی خود قدرت درونی را احساس می‌کنند که به لطف آن می‌توانند بر مردم تأثیر بگذارند و رویدادها را پیش‌بینی کنند. به هر حال، چگونه می‌توان چنین قدرت ذاتی را در یک فرد توضیح داد؟ آیا می‌تواند به نحوی با زندگی قبلی فرد مرتبط باشد؟

ریگدن: موارد مطمئناً می‌توانند متفاوت باشند. با این حال، اگر از استعداد ذاتی یک فرد صحبت کنیم، به این معنی است که در تجسم گذشته این روح، شخصیت از نظر معنوی رشد کرده و نتایج خاصی در خودسازی و درک این جهان به دست آورده است. به عبارت دیگر، جهش خوبی در رشد معنوی صورت گرفت، اما برای خروج از نظام اهریمن، برای شکستن چرخه تولد دوباره کافی نبود. با این وجود، در یک زندگی جدید، یک شخصیت جدید با چنین روحی در مقایسه با افراد دیگر مزایای خاصی دارد. انسان با پتانسیل انرژی زیادی متولد می‌شود که اگر به درستی از آن استفاده شود، به رشد معنوی سریعتر شخصیت کمک می‌کند و به او فرصت‌های واقعی برای ادغام با روح و خروج از دایره تولدهای دوباره می‌دهد.

چنین افراد با استعداد زیادی وجود دارند. آنها احساس می‌کنند که با همه فرق دارند. چنین افرادی از دوران کودکی کاملاً اجتماعی هستند، دارای ویژگی‌های رهبری، استعداد ذاتی تأثیرگذاری بر افراد، سطح خاصی از حساسیت به رویدادها و تجلی انرژی‌های ظریف و غیره

هستند. با این حال، دسته دیگری از افراد با پتانسیل بالایی وجود دارند. در دوران کودکی، در نتیجه شرایطی که در آن قرار گرفتند، گوشه گیر و دور از دنیای بیرون بزرگ می شوند. و تنها بعداً، در بزرگسالی، پتانسیل کامل خود را توسعه می دهند.

آناستازیا: بدیهی است که چنین هدیه ای مسئولیت بزرگی است؟

ریگدن: بله و اول از همه برای خود شخص. کسانی که با پتانسیل معنوی بزرگ متولد می شوند باید درک کنند که مخالفت شدیدی از طرف طبیعت حیوانی وجود خواهد داشت و هر کاری انجام می دهد تا از این قدرت برای اهداف خود استفاده کند. اگر دانش تبیین کننده این لحظات در جامعه کم باشد، اگر الگوهای فکری متعددی مانند تله ها در قالب طبیعت حیوانی تنظیم شود، چنین افراد مستعدی با پیروی از اولویت های جامعه، توان منحصر به فرد خود را صرف اجرای برنامه ها می کنند. از طبیعت حیوانی

آنها متوجه می شوند که می توانند برخی از مسائل به ظاهر دشوار را به راحتی حل کنند. آنها درک می کنند که بر دیگران تأثیر دارند. رهبران هر گروهی برای آنها آسان است. اما بدون شناخت درست از خود، به عنوان یک قاعده، آنها شروع به استفاده از موهبت خود می کنند یا برای اهداف خودخواهانه برای اجرای برنامه های طبیعت حیوانی خود یا به طور کلی برای سیستمی که در برنامه ذهن حیوان وجود دارد. بنابراین، آنها جذب ماده می شوند، اغلب آن را انتخاب می کنند و این جهت را در زندگی خود توسعه می دهند. بنابراین ذهن حیوانات آنها را فریب می دهد. طبیعت حیوانی در انسان فعال می شود، جایگزینی ظریف بردار معنوی زندگی به جای مادی رخ می دهد و این قدرت

ذاتی به نفع ذهن حیوانی خرج می شود. در موارد بسیار نادر، چنین افرادی با استعداد، با غلبه بر مخالفت شدید طبیعت حیوانی خود، برای مثال به رهبران معنوی تبدیل می شوند (منظورم کسانی نیستند که دارای قدرت مذهبی بر مردم هستند، بلکه کسانی هستند که واقعاً مسیر معنوی را دنبال می کنند و واقعاً به رشد معنوی دیگران کمک می کنند. و شعورشان را از اسارت ماده رها سازند). اما بیشتر از این موهبت برای ساختن شغلی برای خود، کسب قدرت، جمع آوری دارایی های مادی و غیره استفاده می کنند.

به عنوان یک قاعده، چنین افرادی در جامعه رهبر می شوند: برخی به چهره های عمومی تبدیل می شوند، برخی دیگر تاجر می شوند، برخی دیگر تبدیل به ارباب جنایت می شوند و غیره. گاهی اوقات، آنها به سادگی اطرافیان خود را شگفت زده می کنند که نمی توانند بفهمند که چگونه و چرا این اتفاق در زندگی رخ می دهد. وقتی یک شخص آشکارا «از نظر فکری ضعیف»، به نظر آنها، بدون تحصیلات عالی، یک «امپراتوری» مالی می سازد که تأثیر زیادی دارد؟ در واقع، این شخص صرفاً دارای یک پتانسیل درونی بزرگ و یک آگاهی محدود است که به سمت اولویت های مادی هدایت می شود زیرا طبیعت حیوانی دائماً در او غالب است. اگر چنین شخصی افق دید خود را گسترده می کرد و اولویت های معنوی را در زندگی انتخاب می کرد، یعنی اگر مسیر حرکت درونی خود را به طور اساسی از منفی به مثبت تغییر می داد، در آن صورت می توانست در رشد معنوی خود دستاوردهای زیادی داشته باشد. او که آگاهانه خود را برای بهتر شدن، برای معنویت تغییر می دهد، بیش از یک شانس واقع بینانه برای دستیابی به رهایی معنوی و خروج از دایره تناسخ ها در این زندگی است. اگرچه هر فرد زنده، اتفاقاً، چنین شansı دارد. این یک انتخاب شخصی، هدفمندی،

خودسازی و پشتکار او برای هدف معنوی است که در اینجا نقش تعیین کننده ای دارد. من تأکید می کنم که چنین تغییراتی صرفاً با دگرگونی دنیای درونی یک فرد مرتبط است. اگر فردی سعی کند شرایط بیرونی خود را بدون تغییر درونی تغییر دهد، هیچ فایده ای ندارد.

آناستازیا: حدس می زنم، مثل اکثر مردم وقتی تنها می مانند، چنین افرادی هم هر از گاهی بار ماده و مشکلات روزمره را احساس می کنند. آنها آشکارا می دانند که هر آنچه در مسیر زندگی به دست آورده اند، اصیل نیست، نتیجه ای نیست که «روح» آنها می خواهد، و همه اینها پیش پا افتاده و سطحی است... آیا این اتفاق می افتد که طبیعت حیوانی به طور کامل بر چنین چیزهایی قدرت می گیرد. افراد با استعداد؟

ریدن: این کار را می کند. اما در چنین مواردی، این افراد به جهش یافته های پرخاشگر واقعاً خودخواه تبدیل می شوند - هیچ نام دیگری برای چنین موجوداتی وجود ندارد... اما این فقط ثابت می کند که زیر_شخصیت های فرعی عملاً هیچ تأثیری بر این که شخصیت جدید در طول زندگی کدام بردار رشد خود را انتخاب می کند ندارند. بگذارید اینطور بیان کنیم: حتی اگر زیر_شخصیت فرعی در زمان خود به ارتفاعات معنوی قابل توجهی دست یافته باشد و تنها یک قدم تا نیروانا (فرار نهایی از دایره تولدهای دوباره) کمبود داشته باشد، این بدان معنا نیست که شخصیت بعدی خواهد بود. این مرحله را انجام دهید به عنوان یک قاعده، معمولاً برعکس اتفاق می افتد، زیرا چنین شخصیت هایی (با یک زیر_شخصیت تکامل یافته معنوی) در اوایل کودکی در معرض توجه بیشتری از سوی ذهن حیوانات قرار می گیرند. در نتیجه، این افراد به جای ادامه رشد خود در جهت معنوی و دستیابی به آمیختگی نهایی با روح، یعنی رهایی معنوی (فرار به نیروانا)، موهبت،

قدرت ارزشمند خود را که از شخصیت قبلی "به ارث برده اند" هدر می دهند. ، بر روی توهم تحمیل شده توسط طبیعت حیوانی. در نهایت به جای جهش مورد نظر به جلو به معنای معنوی، فرد به عقب می افتد و در نتیجه شخصیت و روح او را سنگین می کند. طبیعتاً او دوباره به دایره تناسخ می رسد، اما این بار در شرایط بسیار بدتری. و در واقع، این شخصیت باید مرگ را تجربه کند، به یک شخصیت فرعی تبدیل شود و سپس به دلیل "اشتباه مهلک" خود برای مدت طولانی در بدن های جدید رنج بکشد.

آناستازیا: بنابراین آنها این قدرت را نه برای یک جهش به ابدیت، بلکه برای حکومت بر هموعان خود در این "لحظه فانی" که خیلی سریع می گذرد صرف می کنند.

ریدن: بله. احمقانه است که به ماده فانی ترجیح داده شود، در حالی که فقط یک قدم از ابدیت معنوی فاصله دارد. به هر حال جسد می میرد، اما چه چیزی برای شما باقی می ماند؟! ترس ساختار مادی هوشمند از نابودی اجتناب ناپذیر دقیقاً دلیلی است که به دلیل آن مخالفت درونی با خدا و دنیای او که از طبیعت حیوانی سرچشمه می گیرد، در انسان ظاهر می شود. چنین تقابلی در جایی ظاهر می شود که جهان معنوی و مادی با هم برخورد یا تلاقی می کنند. این پدیده در برخی ادیان به عنوان نبرد بین فرشتگان و فرشتگان سقوط کرده توصیف شده است. اما در واقع، اینها تداعی صرف هستند. این بدان معنا نیست که کسی در جایی جنگی آسمانی برای روح انسان به راه انداخته است. همه اینها اینجا و اکنون در درون هر فرد رخ می دهد و میدان جنگ آگاهی، افکار، عواطف و خواسته های اوست. برتری آنها به نفع معنوی یا مادی به معنای پیروزی یا شکست شخصیت در نبرد لحظه ای برای روح و در

نهایت برای حق ادغام با آن و گذار به ابدیت است. از دست دادن یک نبرد ترسناک است اما شکست در جنگ کشنده است.

چرا انسان با عشق ورزیدن به او و سپس متنفر شدن از خدا می ترسد؟ زیرا هر کس به دلیل تناسخ های مکرر روح خود، ناخودآگاه می داند که یک دنیای معنوی وجود دارد، خدا وجود دارد و موجودات روحانی در خدمت او هستند. دومی در افسانه ها در میان مردم "فرشتگان" نامیده می شود. اما آن طور که مردم تصور می کنند در دسته های انجمنی دین به نظر نمی رسند. اینها موجوداتی از بعد دیگری هستند که با جهان سه بعدی متفاوت است. به هر حال، این واقعیت را نمی توان با کلمات توصیف کرد. هر گونه تلاش برای چنین تفسیری از آن جهان، با تفکر بشری به صورت تداعی گرایانه با این جهان پیوند خورده و واقعیت را مخدوش خواهد کرد. و اگر انتقال بعدی این اطلاعات تحت تسلط طبیعت حیوانی انجام شود، خوب، شما خودتان که بارها با آن روبرو شده اید، دیده اید که این "افسانه ها" در نهایت چه شکلی به خود می گیرند و چگونه با جزئیات اضافی شکل می گیرند. ببینید، به عنوان مثال، داستان های "قضاوت خدا" را در نظر بگیرید. در واقع، همه چیز ساده است: هر بار پس از مرگ بدن مادی، یک شخص (یا بهتر است بگوییم شخصیت و روح با شخصیت های فرعی) با نمایندگان دنیای معنوی "ملاقاتی" می کند و به اصطلاح پاسخی می دهد. زندگی سپری شده و پس از آن سرنوشت بعدی انسان تعیین می شود. از این رو، افسانه های مختلفی در میان مردم جهان درباره قضاوت خداوند، سرنوشت اخروی انسان و غیره وجود دارد. با این حال، چگونه همه چیز در همان ادیان و باورهای گوناگون پیچ و تاب می یابد؟!

تمام این سوء تفاهم نیز به این دلیل رخ می دهد که شخصیت در طول زندگی خود به حافظه و تجربه زیر_شخصیت دسترسی ندارد و شخص تمام حقیقت را در مورد خود نمی داند. اگر زندگی یک انسان (شخصیت) هر بار با مسدود شدن خاطره زندگی های گذشته از صفر شروع نمی شد، هیچ شرایطی برای انتخاب وجود نداشت. اگر مردم آگاهانه تمام تناسخ روح خود و رنج غیرقابل تحملی را که زیر_شخصیت هایشان هنوز تجربه می کنند به یاد می آوردند، به شما اطمینان می دهم که همه مردم مدت ها پیش فرشته شده بودند. اما متأسفانه خاطره زندگی های گذشته مسدود شده است. هر بار که یک فرد مجبور است دوباره به این جهان فرو رود تا به بلوغ معنوی آگاهانه مستقل شخصیت خود برسد.

با این حال، چه چیزی در مورد چنین "لوحه پاک" آگاهی شخصیت جدید خوب است؟ اول از همه، با توجه به این واقعیت که اولویت هایی دوباره بر روی آن حک شده است که انتخاب غالب را در طول زندگی شخصیت جدید تعیین می کند، صرف نظر از "شایستگی" قبلی زیر_شخصیت ها. یعنی اگر شخص به شدت بردار زندگی خود را به نفع طبیعت معنوی تغییر دهد، افکار غالب خود را به کانال معنوی هدایت کند و آگاهی خود را منضبط کند، آنگاه او (شخصیت) فرصتی واقعی برای نجات خود و روحش در وجودش خواهد داشت. زندگی از این گذشته، در چنین حالتی، او شروع به تغییر کیفی خود برای بهتر شدن و زندگی در دنیای معنوی می کند. با این حال، اگر انسان (شخصیت) دوباره بخواهد در قید و بندهای تفکر مادی گرفتار شود و افکاری از طبیعت حیوانی همیشه در او غالب باشد، چنین شخصیتی تنها یک مسیر خواهد داشت - تبدیل شدن به یک شخصیت فرعی.

زیرا شخص قدرتی را که برای رهایی روح در نظر گرفته شده است صرف خواسته های پایان ناپذیر دنیای مادی خواهد کرد.

آیا تفاوت اساسی بین زندگی شخصی که در آن مادیات غالب است با کسی که تحت سلطه معنوی است را درک می کنید؟ هنگامی که مواد در آگاهی تسلط پیدا می کند، شخص با دنیای مادی زندگی می کند و فقط گهگاه به روح فکر می کند. گاهی اوقات، او حتی ممکن است سعی کند قرینات معنوی انجام دهد. او معمولاً دومی را به عنوان یکی از سرگرمی های خود یا به عنوان وسیله ای برای کمک به توسعه "ابر قدرت ها" به منظور تقویت نفوذ خود بر مردم و غیره در نظر می گیرد. در ضمن چنین شخصی طبیعتاً زیاد به خود زحمت نمی دهد که روی خود کار کند و طبیعت حیوانی خود را رام کند. اما هنگامی که امر معنوی غالب می شود، شخصیت در کیفیت جدید خود با دنیای معنوی زندگی می کند، با عشقش به خدا و دائماً در آن می ماند. در این حالت، فرد به تمام ترفندهای طبیعت حیوانی با شوخ طبعی نگاه می کند و ماهیت آنها را می شناسد و حملات بعدی و اقدامات بعدی آن را پیش بینی می کند. و آنها دیگر بار شخصیت را بر دوش نمی کشند، زیرا شخص به آنها دل نمی بندد زیرا در افکار و احساسات خود از قبل با دنیای معنوی زندگی می کند. در مورد جهان مادی، او فقط با آن ارتباط برقرار می کند، زیرا در کالبد جسمانی به وجود خود ادامه می دهد و کارهای نیک انجام می دهد.

آناستازیا: بله، در واقع، کسی که عاشق است در خداست و خدا در اوست، زیرا خدا عشق است.

ریگدن: یک انسان واقعا مقدس با این زندگی می کند.

آناستازیا: دانش در مورد زیر_شخصیت ها ارزشمند است، اما ممکن است در فرد این ترس ایجاد شود که در این زندگی زمان کافی برای رسیدن به حالت رهایی معنوی کامل خود و روحش نخواهد داشت و بنابراین، خواهد شد. یک زیر_شخصیت فانی

ریگدن: خب، اول از همه، چنین ترسی فقط می تواند ناشی از خودپرستی باشد، یعنی طبیعت حیوانی. ثانیاً، شما خود شاهد بوده اید که فردی دانش را، به اصطلاح، از ابتدا دریافت می کند، درست مثل بقیه افراد گروه. اما او چنان از آن بذره های حقیقت الهام گرفت و خواست که با عالم روحانی چنان قوی متحد شود که فقط دو سال کار وجدانی روی خودش طول کشید تا دنیای روحانی او را بپذیرد. و این علیرغم همه شرایط نامساعد زندگی او در مقایسه با بقیه گروه. بنابراین، جایی که اراده وجود دارد، راهی وجود دارد! و ثالثاً، وقتی عشق به خدا در زندگی انسان غالب شود، هر ترسی در راه رسیدن به هدف از بین می رود. برای درک اصل اعمال معنوی برای شما مثال مجازی می زنم.

فردی را در حال جنگ تصور کنید که از میهن خود دفاع می کند. او آن را به شدت و عمیقاً دوست دارد که آماده است برای آن با تمام قدرت بجنگد، برای پیروزی در هیچ چیز متوقف نشود و به خاطر یک هدف - برای آزادی سرزمین مادری خود - هر کاری ممکن و غیرممکن را انجام دهد! برای عشق به وطن، او آماده است تا برای آن بمیرد. برای او مهم نیست که چه اتفاقی برای بدنش خواهد افتاد. نکته اصلی برای او احساسی است که او را تجربه می کند که او را به نبرد می کشاند و او را پیروزمندانه می جنگد. و این احساس عشق او را رها نمی کند حتی زمانی که اسیر دشمن می شود و می داند که مقدر است در رنج بمیرد. زیرا او پر از احساس عشق واقعی است که برای **آن زندگی** کرده و

برای آن خواهد مرد. پس همه چیز به شخص بستگی دارد! اگر او پر از عشق واقعی به خدا باشد که هر روز با آن زندگی می کند، دیگر جایی برای هیچ شکی در او باقی نمی ماند. او فقط یک هدف دارد - پیروزی به خاطر آزادی روحش!

آناستازیا: بله، پیروزی به هر قیمتی...

ریگدن: پس نجات روح او عمل اصلی زندگی انسان، هدف اصلی او، معنای وجود اوست. نجات روح خدمت واقعی به عالم روحانی است نه به دنیای مادی. خودتان را نجات دهید و هزاران نفر در اطراف شما نجات خواهند یافت. و تا زمانی که یک آرزو وجود داشته باشد، هیچ چیز دشوار نیست. فرد باید به سادگی از پایه شروع کند - روی خود کار کند. مغز انسان مانند یک کامپیوتر است: خروجی بستگی به چیزی دارد که شما در آن قرار می دهید. در راستای اهدافی که تعیین کرده اید و برنامه هایی که در آن نصب می کنید کار خواهد کرد. در طول زندگی، حافظه آن تجربه احساسات، ادراکات، افکار، احساسات و غیره مختلف را در خود جمع می کند. این تداعی ها بیشتر به برداشت های دریافت شده از دنیای اطراف مرتبط است.

چرا برای انسان امروزی که در مسیر معنوی قدم می گذارد بسیار مهم است که دائماً افق دید خود را گسترش دهد، بیشتر مطالعه کند، با اطلاعات مختلف آشنا شود و دانش پیشینه خود را در زمینه های مختلف غنی کند؟ زیرا در این صورت، فرد تداعی های بیشتری، حافظه بهبود یافته و درک جامعی از جهان خواهد داشت. به هر حال، ناخودآگاه، که از آن تداعی ها ترسیم می شود، شبیه به یک کمد است: چیزی که زمانی در آن قرار می دهید همان چیزی است که بعداً خواهید یافت.

ساختار مادی مغز تصاویر (هولوگرام) را در خود نگه می دارد که در طول زندگی دریافت کرده است. به عنوان مثال، زمانی که فرد اطلاعات جدیدی را از طریق بینایی یا شنوایی دریافت می کند، تحریک نورون ها در ناحیه خاصی از مغز اتفاق می افتد. مغز اطلاعات را پردازش می کند و اگر از دسته بندی هایی که قبلاً برای شما شناخته شده استفاده کنیم، برانگیختگی «بلوک های سازنده اطلاعات» خاصی رخ می دهد. مغز بر اساس دانش و تجربه قبلی "آنچه هست" را تشخیص می دهد. این همه چیز را در بر می گیرد - صدا، احساسات، دانش و غیره. به بیان تصویری، مغز به عنوان یک موتور جستجو در رایانه عمل می کند: به عنوان مثال، اگر کلمه "مهربانی" را تایپ کنید، تمام فایل های حاوی اطلاعات حاوی این کلمه را برمی گرداند. به طور کلی، مغز به دنبال چیزی است که شبیه به تداعی هایی است که در محتویات کمد ناخودآگاه ما وجود دارد. در عین حال، اطلاعات جدید را با ویژگی های خود ذخیره می کند و کمد خود را با آن پر می کند.

اگر فردی برای بهبود دانش و توسعه مهارت های تحلیلی تنبل باشد و خود را فقط به آنچه رسانه های جمعی «آماده» به او ارائه می دهند محدود کند، تبدیل به یک شی ایده آل می شود که باید توسط کشیش ها و سیاستمداران از طریق آگاهی خود کنترل شود. فرد به دلیل تنبلی خود آگاهانه افق دانش خود را محدود می کند. و هنگامی که مغز فرد از معاشرت ها عاری باشد (اکثریت آنها غالباً بر اولویت های مادی حلقه زده اند)، چنین شخصی از نظر روحی ضعیف می شود. کنترل و فریب دادن او و القای دستورالعمل های خاصی در او آسان تر است. در واقع، به همین دلیل است که کشیش ها و سیاستمداران به دنبال این هستند که یک فرد را به حالت آگاهی محدود برسانند. در چنین حالتی، او برای کنترل آنها راحت است. علاوه بر این، کافی است تداعی ها

و الگوهای خاصی را در آگاهی او قرار دهید و شخص به عروسی مطیع در دستان او تبدیل می شود.

آناستازیا: درست است. اگر به کسی نشان دهید که چقدر همه چیز بد است، او چیزهای بد را در افکار خود تکرار می کند و ناخواسته توجه خود را روی آنها متمرکز می کند. او با یادآوری انجمن های مربوطه، موقعیت های منفی را احیا و به فعلیت می رساند. پس از همه، مانند، مانند را جذب می کند. در عین حال، اگر چیزهای خوبی به انسان نشان داده شود، اگر توجه او به جنبه های معنوی زندگی جلب شود، اگر نمونه هایی از مهربانی، اخلاق، فرهنگ، خوش اخلاقی و طرز فکر معنوی بیشتر به او نشان داده شود. ، سپس او جهان بینی خود را در همین راستا شکل خواهد داد.

ریگدن: مردم به طبع خود قابل تلقین هستند و در ابتدا تمایل به تقلید دارند. در عین حال، آنها همیشه برای چیز جدیدی تلاش می کنند، اغلب بدون اینکه بدانند به طور خاص چیست. در ضمن، چرا انسان همیشه چیزی کم دارد و به دنبال چیزهای جدید می گردد و یاد می گیرد؟ زیرا روح او را به جستجوی دنیای معنوی و بومی خود سوق می دهد. اما «فیلترهای نوری» متفاوت در قالبزیر_شخصیت ها و طبیعت حیوانی که در آگاهی انسان غالب است، بردار جستجو را محدود می کند. تعدادی از مشکلات در جستجوی معنوی انسان نیز توسط ادراک انجمنی مغز مادی ایجاد می شود. بالاخره دنیای معنوی با دنیای مادی فرق دارد. و هر آنچه که انسان در اینجا، همانطور که می گویند، با حواس پنج گانه خود درک می کند، تنها ادراک بخش کوچکی از جهان سه بعدی محیط مادی است که علاوه بر این، از طریق منشور تفکر مادی تداعی نگریسته می شود. به عبارت دیگر،

انسان با اندیشیدن در مقوله ها و تداعی های دنیای سه بعدی سعی در درک چیستی جهان معنوی دارد.

آناستازیا: از طریق منشور تفکر مادی؟ خوب گفته شده و ماهیت آن بسیار دقیق بیان شده است.

ریدن: بله. همانطور که می دانید مغز انسان از بدو تولد با فرکانس طبیعت حیوانی تنظیم شده است. اگرچه این بدان معنا نیست که بعداً نمی توان این تنظیمات را تغییر داد. یکنفر میتواند. مغز برای چندین حالت آگاهی برنامه ریزی شده است. اما تغییر تنها از طریق میل و آرزوی شخصی خود انسان امکان پذیر است. در بیشتر موارد، مردم حتی در مورد همه اینها نمی دانند. به همین دلیل است که آنها در طول زندگی خود مانند هر موضوع هوشمند دیگری رفتار می کنند. وقتی انسان با دانشی مواجه می شود که درک او از جهان را گسترش می دهد، اولین چیزی که در او ایجاد می شود طبیعت حیوانی است. به طور کلی، طبیعت حیوانی "پرورش می کند" و اولین رذیله انسانی - غرور را آشکار می کند تا قدرت خود را بر انسان از دست ندهد. فرد فکر می کند که از قبل همه چیز را می داند و می تواند همه آن را انجام دهد. اما هنگامی که او در دانش فرو می رود، می فهمد که این دور از حقیقت است و چنین قضاوت اولیه اشتباه بوده است.

آناستازیا: بله، غرور آفت بسیاری از مردم است و همه به درجات مختلف مستعد آن هستند. من معتقدم که برای هر فردی مهم است که حداقل این دشمن پنهانی را در چهره بشناسد تا خود و ماهیت خود را بهتر درک کند. شما یک بار در یک گفتگو اشاره کردید که غرور جلوه ای از حاکمیت ذهن حیوانی در یک فرد است.

ریدن: این درست است. برای شخص بسیار دشوار است که بفهمد آنچه را که او افکار خود می داند، که «خود» او را تشکیل می دهد، صرفاً نتیجه انتخاب او بین اراده طبیعت روحانی و اراده طبیعت حیوانی است. درک این امر به ویژه برای افرادی که از دوران کودکی خود در جامعه ای با اولویت های مصرف کننده متناظر زندگی کرده اند، مانند، به عنوان مثال، اولویت های روانشناسی مادی و ارزش های مرتبط، دشوار است. برای کسانی که آگاهی آنها توسط یک مفهوم دینی، فلسفی یا مفهومی دیگر بر اساس اصول تسلط بر ارزش های جهان مادی که توسط اصول معنوی پوشانده شده است، محدود شده است، به همان اندازه دشوار است.

این غرور است که انگیزه بسیاری از افکار انسان است. غرور یک احساس است. احساس به عنوان یک نیرو، انرژی است. این مبنایی است که اندیشه غالب بر آن پدید می آید. بسیار مهم است که یک فکر با چه چیزی "رنگ" می شود - خواسته های طبیعت حیوانی یا خواسته های طبیعت معنوی. از این گذشته، این تعیین می کند که آیا احساس مثلاً عزت به غرور و در نتیجه به احساس عشق به خود، تعالی خود بر دیگران تبدیل می شود یا به احساس شرافت و شرافت درونی برای اعمال خود در مورد معنویت. مسیری در آرزوی خد

در اینجا، شاید باید در سرشت انسان، به سرچشمه عمیق ترین آرزوها و فرافکنی های آنها در عالم ماده بپردازیم. در زندگی یک انسان، بسیار مهم است که انسان با انتخاب خود چه نوع احساساتی را در خود ایجاد می کند و در طول زندگی اش انباشته می شود. چرا؟ زیرا با این «توشه»،

با این اطلاعات یا به تعبیر مجازی، با این «خود» (شخصیت)، قرار است پس از مرگ بدن به «فراتر» برود و پاسخگوی این انتخاب خود باشد.

حال اجازه دهید **مکانیسم پیدایش یک احساس را بررسی کنیم.** انگیزه اولیه هر احساسی از عمیق ترین نیروی درونی ناشی از روح ناشی می شود. از آنجایی که روح یک ذره بسیار قدرتمند از دنیای غیر مادی است، همیشه یک بردار حرکت دارد، یک آرزو - فرار از این جهان به دنیای خودش که مردم آن را دنیای معنوی، جهان خدا می نامند. این انگیزه اولیه از روح، اصل اساسی تولید قوی ترین احساسات است. اگر کسی از این نیرو در مسیر معنوی به طور هدفمند استفاده کند، آنگاه برای فرد، صرف نظر از گذشته، کافی است که از چرخه تولد دوباره در طول عمر خود خارج شود.

هنگامی که چنین احساس عمیقی ایجاد می شود، مغز مادی ما شروع به واکنش به آن قدرت می کند و در نتیجه، این احساسات را از طریق آگاهی خود به روش خود تفسیر می کند. به این معنی که فرد با هدایت تداعی های خود شروع به "تفسیر" احساس ناشی از الگوی تفکری می کند که به آن عادت کرده است. در این مرحله این جهان بینی فرد است که نقش بسیار مهمی دارد. این شامل همه چیزهایی است که از دوران کودکی در آگاهی او گذاشته شده است، کل تجربه زندگی انباشته شده، الگوهای رفتاری و تفکر شکل گرفته (از جمله آثایی که توسط رسانه های جمعی شکل گرفته است) که در ناخودآگاه او و همچنین دامنه دانش و توانایی شخصی او ریشه گرفته است. برای کنترل افکار و تمرکز توجه خود. جهان بینی مسلط شخص تعیین می کند که نیروی ناشی از روح چگونه و کجا صرف شود. به هر حال، آگاهی اغلب به

سادگی این نیروی مجرد درونی (عمیق ترین احساس) را از طریق منشور افکار مسلط شکافته و تحریف می کند.

آناستازیا: آیا می توان این فرآیند را برای مثال با نحوه شکست پرتو خورشید در یک منشور شیشه ای مثلی، یعنی با تجزیه پرتو به طیف رنگین کمان چند رنگ مقایسه کرد؟

ریگدن: قطعاً. این فرآیند را می توان به طور مجازی با پراکندگی نور مقایسه کرد که یک موج منفرد به چند موج با طول های مختلف تقسیم می شود. آگاهی با تجربه انباشته از تداعی هایش مانند منشوری است که نیروی واحد را تقسیم می کند و آن را به اجزای کوچک متعدد (افکار) هدایت می کند و رنگ هایی به این نیرو می افزاید. هر آنچه در آگاهی فرد غالب است، سایه افکار چنین است، آرزوها چنین هستند. به لطف این نیرو، افکاری که از طبیعت حیوانی می آیند، خود خواسته ها را به شکلی توهم آمیز رنگارنگ و جذاب می سازند. یعنی در اصل با واقعیت زمانی که محقق شد مطابقت ندارند (چون توخالی هستند). به بیان ساده، افکار غالبی که توجه بر آنها متمرکز می شود، قدرت آن عمیق ترین احساس را به سوی اجرای خواسته های فرد هدایت می کند.

آناستازیا: همانطور که می گویند، زور همیشه زور خواهد بود. این انتخاب شخص و اینکه او این نیرو را به کجا هدایت می کند مهم است.

ریگدن: کاملاً درست است. به عنوان مثال، احساس غرور یا نفرت را در نظر بگیرید. یک ضرب المثل معاصر وجود دارد: "عشق و نفرت فقط یک قدم از هم فاصله دارند". از امروز، دانشمندان علوم اعصاب

قبلاً تأیید کرده اند که وقتی احساس نفرت یا عشق عاشقانه در یک فرد ایجاد می شود، "به دلایلی" یک ناحیه از مغز فعال می شود حتی اگر این احساسات اساساً متفاوت باشند. هنگامی که دانشمندان به درک علمی از نیرویی که در اساس تفکر غالب نهفته است برسند، "چرا" این اتفاق می افتد را خواهند فهمید. در واقع همه چیز ساده است. از این گذشته، موضوع شرایط بیرونی یا این واقعیت نیست که کسی بر غول روی فرد تأثیر گذاشته است، توهین کرده، گفته یا کار اشتباهی انجام داده است. موضوع فقط در مورد احساسات درونی خود شخص "آزار دیده" است. صرفاً این است که طبیعت حیوانی که در آگاهی این شخص غالب است، به سادگی از همان نیروی عمیق ترین احساسات استفاده می کند، فقط با کمک تخیل آن را در افکار دیگر رنگ می کند و همه چیز را به عنوان یک موقعیت منفی نشان می دهد. علاوه بر این، این «داستان طرح دار» ابداع شده با تداعی های مختلفی پر می شود که فرد از الگوی رفتاری که در موقعیت های مشابه به او تحمیل شده است، جمع آوری کرده است. و در آنجا شما موضوع درگیری دارید.

موقعی وجود دارد که طبیعت حیوانی به سادگی تصورات را تحریف یا جایگزین می کند. به عنوان مثال، شخصی شروع به شکایت می کند: "من همه کارها را برای دیگران انجام می دهم اما هیچ کس کاری برای من انجام نمی دهد". این دقیقاً یک جایگزینی است. طبیعت حیوانی مصرف کننده است. فطرت معنوی بخشنده است. اگر ریشه جرم را دنبال کنید، آن را در درون خود خواهید یافت. کینه بیرونی نسبت به کسی نتیجه از دست دادن شما نسبت به طبیعت حیوانی است. رنجش نشان می دهد که شما قبل از هر چیز نسبت به خودتان اشتباه کرده اید. بی اعتمادی به خود و شک از ندانستن حقیقت ناشی می شود.

جهل به حقیقت - از بی میلی به نگاه کردن به درون خود، زیرا حقیقت آنجاست. حقیقت زندگی یا مرگ است.

ترس از حقیقت که از طبیعت حیوانی ناشی می شود، آن را تحریف می کند و سعی در به تعویق انداختن آن دارد. اما حقیقت اجتناب ناپذیر است، صرف نظر از اینکه شخص چه انتخابی می کند. **حتی یک سیاه چال آزادی را از روح نورانی سلب نخواهد کرد و هیچ نیروی زمینی حیوان محکوم به مرگ را آزاد نخواهد کرد.**

آناستازیا: بنابراین، در اصل، به این معنی است که در موقعیت های درگیری، افراد قدرت خود را که برای رشد معنوی در نظر گرفته شده است هدر می دهند؟

ریگدن: و ابلهانه آن را هدر می دهند و طبیعت حیوانی را انتخاب می کنند که متعاقباً باید به آن پاسخ دهند... گذشتگان هنگام توضیح سفر معنوی انسان، بدن را به شکل مجازی به قایق مقایسه می کردند که در آن شخص در اقیانوس توهّمات حرکت می کند و به سمت آن می رود. برای فانوس دریایی روح از سوی دیگر، طبیعت حیوانی و ذهن حیوانی با دشمنی فراگیر مقایسه شد که می خواهد ذهن انسان را با چیزهای موقتی بی اهمیت مشغول کند و از ابدی، از نور فانوس روح، منحرف شود. از این گذشته، تمایل به توهّم ماده، چشم انداز را محدود می کند و ذهن را به مشکلات قایق محدود می کند و از لبه آن بیشتر از یک متر امتداد نمی یابد. اینگونه است که دشمن انسان سعی می کند انسان را از مسیر درست منحرف کند. با این حال، نباید فریب اقیانوس توهّم و اقامت کوتاه مدت در قایق را خورد. هنگامی که انسان سفر خود را تمام می کند، قایق را در ساحل رها می کند، به عنوان چیزی موقتی که

دیگر برای سفر نیازی ندارد و در معرض پوسیدگی و نابودی است. هر چیزی که قابل مشاهده است ناپدید می شود و به هیچ تبدیل می شود، همانطور که یک شمع سوزان ناپدید می شود. فقط کسی که به چیزهای قابل مشاهده وابسته نیست از روح مراقبت می کند. همانطور که خردمندان گفتند: جان خود را حفظ کن، زیرا صیاد آن خواب نیست. مراقب هر ساعت و هر دقیقه باشید و از زندگی خود برای نجات روح خود استفاده کنید.»

آناستازیا: فقط کسی که به چیزهای قابل مشاهده وابسته نیست از روح مراقبت می کند... واقعاً همینطور است. این دقیقاً چیزهای مرئی است که تا حد زیادی افراد را در افکارشان وسوسه می کند. کشف وجوه نامرئی که در آنها وجود دارد و از طریق عمیق ترین احساسات درک می شود، به آنها کمک می کند تا نه تنها دنیای روح را احساس کنند، بلکه بیش از هر چیز در جهان مادی به آن تمایل داشته باشند. من افراد زیادی را ملاقات کرده ام که بدون تسلیم شدن به طبیعت حیوانی خود، مسیر معنوی را طی می کنند. بله، گاهی اوقات آنها در لحظات خاصی به آن می بازند، اما بعد متوجه این موضوع می شوند و تجربه ارزشمندی برای دوری از چنین تله‌هایی کسب می کنند. چنین افرادی اغلب می پرسند که چگونه از خود در برابر حملات طبیعت حیوانی محافظت کنند و چگونه از تظاهرات آنها جلوگیری کنند، چگونه آنها را بشناسند و از ایجاد یک موقعیت منفی در خود جلوگیری کنند.

ریگدن: فرد به سادگی باید مکانیسم حملات طبیعت حیوانی، ماهیت آنها را بشناسد و یاد بگیرد که چگونه خود را کنترل کند. توجه داشته باشید که وقتی فردی روی موج معنوی می ماند، خود را رشد می دهد و تمرینات معنوی انجام می دهد، حالت آگاهی گسترده ای دارد. برای

مثال، در مراقبه ها، او احساس می کند که آگاهی او به نوعی فراتر از جنبه های معمول درک جهان است. و مهمتر از همه، شخص احساس شادی، شادی، **نشأت گرفته از روح را تجربه می کند**. یعنی انگار از درونش، از عمق احساساتش تا دنیای بیرون. این احساسی است که مغز آن را به عنوان احساس شادی، شادی و آزادی بهشتی می شناسد. آگاهی روشن، تیز می شود. همه مشکلات زمینی در مقایسه با این احساس خانه بومی، آرامش بیکران و ابدیت، کوچک به نظر می رسند. بر این اساس، خلق و خوی نیز شاد، بالا رفته و اعمال پر از قدرت می شود. حال بیابید بررسی کنیم که وقتی طبیعت حیوان به او حمله می کند چه اتفاقی برای او می افتد.

حملات ماهیت حیوانی می تواند متفاوت باشد. همانطور که می گویند باید دشمن خود را از روی دید بشناسید. برای شروع، بیابید **حمله خشونت آمیز طبیعت حیوانی را بررسی کنیم که مبتنی بر رنجش، احساس نارضایتی از خود، یا انتقاد بیش از حد از خود است، تحت شعار رایج "زندگی به نتیجه نرسید" ("قربانی موقعیت).** اول از همه، چنین حمله خشونت آمیزی به طبیعت حیوانی را می توان به عنوان یک فشار خارجی توصیف کرد. اگر از منظر ناظر از طبیعت معنوی با دقت نگاه کنید که این فشار از کجا سرچشمه می گیرد، که حتی در سطح فیزیکی قابل احساس است، دقیقاً از بیرون، از بالا به پایین، احساس خواهید کرد که گویی فشار از طرف کنار سر یا از پشت به قفسه سینه.

در نتیجه چنین حمله خشونت آمیزی به طبیعت حیوانی، در مدت کوتاهی، فرد از یک فرد فعال به یک فرد منفعل تبدیل می شود، دچار سردرگمی می شود. به نظر می رسد که او نوعی پایه و اساس

زیر خود را از دست می دهد. تصاویر منفی، افکار و مشکلات دور از ذهن ناگهان ظاهر می شوند و شروع به بازی در هشیاری او می کنند و توجه او را به آنها جلب و متمرکز می کنند... وقتی این اتفاق می افتد، فرد حالتی از نارضایتی و استرس عاطفی را تجربه می کند که عمدتاً در الگوهای استاندارد خود را نشان می دهد. در داخل ناخوشایند و ناراحت کننده می شود، گویی چیزی در داخل سینه فشرده می شود. تمرکز روی هر کاری دشوار است، زیرا افکار اضافی مدام حواس او را پرت می کنند تا روی یک موضوع دردناک فکر کند. رنجش یا به قول آنها "درد عاطفی" بوجود می آید. افکار بد انسان را سنگین می کند، سرزنش خود و عذاب خود برای چیزی شروع می شود. مجموعه ای از افکار، تداعی ها و احساسات منفی ظاهر می شود. به طور کلی توجه معطوف به مشکلی است که طبیعت حیوانی آن را تشدید می کند. آگاهی فرزندد تا حد این مشکل کاهش می یابد. او شروع به دیدن فقط این مشکل می کند و هیچ چیز دیگری. به عنوان مثال، شخصی تلویزیون را روشن می کند و سعی می کند حواس خود را از این افکار منحرف کند. اما آگاهی، گویی عمداً، می چسبد و توجه او را بر آن بخش هایی از برنامه ها متمرکز می کند که مشکل دردناک او را لمس می کنند. در اینجا مثال دیگری وجود دارد: شخصی در این حالت بحثی را با کسی در مورد موضوعات غیر مرتبط شروع می کند. اما در نهایت حتی متوجه نمی شود که آگاهی همچنان ناخواسته مکالمه را وارد کانال همان مشکلات ساختگی می کند... اگر فردی چنین حالتی را تجربه کرد، باید بفهمد که این وسواس فکری منفی و چنین حالت افسرده آگاهی در واقع است. آغاز حمله به طبیعت حیوانی

آناستازیا: به عبارت دیگر، فرد به نوعی به موقعیت یک طرفه واکنش نشان می دهد.

ریگدن: مسلماً، او به سادگی درک کل نگر از تصویر جهان را از دست می دهد. آگاهی او تنگ می شود. یک فرد نسبت به مشکل خاصی دچار وسواس می شود. به بیان تصویری، قبل از این او طیف وسیعی از رنگ‌ها را می‌دید، اما در هنگام حمله به طبیعت حیوانی او فقط روی رنگ سیاه متمرکز می‌شود در حالی که دیگر رنگ‌ها برای او وجود ندارند. به نظر می‌رسد او متوجه آنها نیست.

هدف از این حمله خشونت آمیز به طبیعت حیوانی چیست؟ هدف آن مسدود کردن ارتباط شخصیت با روح است و به همین دلیل نوعی فشار از بیرون به درون وجود دارد. در طول چنین حمله‌ای، به بیان مجازی، سیگنال روح به شکل خالص خود به آگاهی شخصیت نمی‌رسد (همانطور که در اعمال معنوی اتفاق می‌افتد) و به طور قابل توجهی از طریق فعال شدن "فیلترهای آلوده" تحریف می‌شود. دانستن این نکته مهم است که طبیعت حیوانی بیشتر انسان را به ضعف‌های خود می‌کشاند، زیرا از تمام نقاط ضعف شخص، از گذشته و حال او، از تمام رویاهای مخفی او که زمانی توجه خود را روی آنها متمرکز کرده بود آگاه است. برای این یا آن خیر این دنیا برای خود ارزشمندش. و چه این که آرزوهایی که راه معنوی را سنگین می‌کنند، در شخص یا بهتر است بگوییم در شخصیت جدید او از ناکجاآباد ظاهر نمی‌شوند. اینها عمدتاً الگوهای نگرش مادی سنتی هستند که در جامعه اطراف غالب هستند. به همین دلیل است که اکثریت مردم تحت سلطه ویژگی‌هایی از طبیعت حیوانی هستند مانند خود محوری، حسادت، حرص و طمع بی حد و حصر، و ترحم برای خود ارزشمند خود...

آناستازیا: بله، انسان خیلی زود با انگیزه‌های طبیعت حیوانی آلوده می‌شود.

ریگدن: به هر حال، من می خواهم به این نکته اشاره کنم که در هنگام حمله به طبیعت حیوانی، شخص فقط خود را "یک فرد خوب" می بیند. ظاهراً او از همه جهات "فوق العاده" است، و بقیه چیزی کمتر از یک "تفاله خرنده" نیستند. وقتی فردی در چنین وضعیتی قرار دارد، بهتر است مستقیماً به او نگویند که خود او مقصر است زیرا ویژگی های منفی او آشکار شده است. در غیر این صورت، چنین افرادی بلافاصله این همه منفی را به سمت شما نیز هدایت می کنند. طبیعت حیوانی او بلافاصله شروع به دفاع تهاجمی از مواضع خود خواهد کرد. واقعیت این است که در حالی که فرد در چنین حالتی است، آگاهانه توضیحات و مشاهدات شما را در مورد شخصیت خود درک نمی کند. چرا این اتفاق می افتد؟

اولاً به این دلیل که آگاهی فرد در این لحظه تنگ می شود و به این دلیل که او گرفتار خودپرستی خود شده است. در این حالت، هیچ چیز و هیچ کس برای یک شخص به جز «من، خودم و من» در ظاهرهای مختلف وجود ندارد.

آناستازیا: خب، طبیعت حیوانی استاد واقعی مقصر انداختن دیگران و ابداع دلایل بیرونی است، اگر به آن فرصت بدهید. یکی دیگر از تکنیک های مورد علاقه طبیعت حیوانی این است که فکری را به سمت شخصی هدایت کنید که او را به یک دور باطل سوق دهد: "اگر فقط ... می توانست کاملاً متفاوت باشد." به هر حال، خوانندگان اغلب می پرسند که چرا این نوع حلقه زدن افکار اتفاق می افتد. ، حتی اگر یک فرد فقط به این دلیل احساس بدتری داشته باشد؟

ریدن: به دو دلیل. اول از همه، این کار طبیعت حیوانی است. شرایط درونی را برای انتخاب فرد ایجاد می کند. و آنچه را که شخصیت در

عمر کوتاه خود ترجیح می دهد (اراده طبیعت معنوی یا حیوانی، افکار خوب یا بد) حق خود شخصیت است. با این حال، اولویت هایی که فرد روزانه برای سرنوشت پس از مرگ خود انتخاب می کند. ثانیاً، حلقه زدن افکار منفی تنها یکی از فنون طبیعت حیوانی است که با آن توجه انسان را به خود جلب می کند و شخصیت را در خدمت هوس های ذهن حیوان قرار می دهد و در نتیجه انرژی زندگی را صرف امور فانی می کند. واقعیت این است که در خلال چنین حلقه ای از افکار، شخص به سرزنش خود می پردازد، عصبانی می شود و مدام به گذشته فکر می کند. به عبارت ساده، آگاهی او به نقطه عاطفی و یک طرفه ادراک برخی از مشکلات "شخصی" محدود می شود. در عین حال، او حتی نمی فهمد که چه کسی، چرا و برای چه هدفی این مسیر تفکر را در او قرار داده است. و حتی موضوع یک مشکل ساختگی خاص نیست (هنگامی که این مشکل حل شود، مطمئناً مشکل دیگری ظاهر می شود). حقیقت امر این است که باید یاد گرفت که خود را کنترل کرد. در این صورت مشکلات درونی کمتری وجود خواهد داشت، زیرا شرایط بیرونی در زندگی فرد از آن خارج می شود.

آناستازیا: این درست است، وگرنه چنین دویدن در دایره تا پایان زندگی ادامه خواهد داشت. درست مثل ضرب المثل: «تو می کشی و او می کشد. مهم نیست که چه کسی برنده شود، هر دو سقوط خواهند کرد.

ریگدن: گاهی اوقات شخص برای نیمی از عمر خود به دلیل برخی فرصت های از دست رفته تا آنجا که بهبود زندگی اش در دنیای مادی پیش می رود، نق می زند. او رویای چنین "خوشبختی" تحقق نیافته ای را می بیند و آن را فقط در یک نور خوب برای خود می بیند، جایی که اهمیت خودش (مگالومانیا) ارضا می شود و در رویاهایش جایگاه

اول را می گیرد. شخص در نظر نمی گیرد که طبیعت حیوانی به سادگی توهم ایده آل دیگری را برای او ترسیم می کند و این که رویای او پس از تحقق یافتن، کاملاً متفاوت از آنچه تصور می کرد به نظر می رسد. در این حالت، انسان نمی فهمد که اگر همه چیز به گونه ای دیگر اتفاق می افتاد، هیچ کس نمی داند که امروز چه جور آدمی خواهد بود و آیا شرایط و فرصت هایی را که اکنون دارد، خواهد داشت. از آنجایی که هر مرحله از زندگی مستلزم تغییرات و زنجیره ای از رویدادها است که آینده یک فرد را شکل می دهد.

آناستازیا: خوب، تا زمانی که انسان شروع به درک ماهیت خود نکند، برای او دشوار خواهد بود که بفهمد "خوشبختی" واقعی او شامل چه چیزی است...

ریگدن: نوع دیگری از حمله از طبیعت حیوانی وجود دارد - حمله نرم و ظریف، مبتنی بر غرور کاذب. دقیقاً برعکس نوع خشونت آمیز است. در طول چنین حمله ای از طبیعت حیوانی، شخص فکر می کند که همه چیز را تحت کنترل دارد، آنقدر خونسرد است که همه اطرافیان او را تحسین می کنند. اما اگر از منظر ناظر از فطرت معنوی به این وضعیت بنگرید و این لحظات خودستایی را تحلیل کنید، مشخص می شود که همه آنها مبتنی بر خود وسواسی و خودخواهی است. آگاهی انسان نیز به همین ترتیب تنگ می شود، او به همین ترتیب بر خود ارزشمند خود متمرکز می شود، اما این بار در جهت دیگری. به بیان استعاره ای، او مانند یک نرگس، هیچ کس دیگری را در اطراف خود به جز خودش متوجه نمی شود. و فشار دوباره از بیرون به درون احساس می شود، فقط خشونت نیست، بلکه ظریف، دوست داشتنی، رضایت بخش، با حس لذت بردن از بیرون است.

آناستازیا: چه تله های دیگری را می توان از طبیعت حیوان انتظار داشت؟

ریگدن: راه های نفوذ آن متنوع است. به عنوان مثال، شما در حال انجام یک کار مهم هستید که در نهایت بر بسیاری از افراد و زندگی آنها تأثیر خوبی خواهد گذاشت. قبلاً در اولین مراحل اجرای این کار، هیولا (طبیعت حیوان) شروع به کاشت ایده هایی می کند که از شما می خواهد به اندازه کار اصلی برای آنها تلاش و زمان صرف کنید. این ایده ها، که در حال حاضر واقعاً مهم نیستند، با انبوهی از مسائل خود که نیاز به "راه حل فوری" دارند، شروع به منحرف کردن توجه شما می کنند. بنابراین، به سادگی گرفتار این مشکلات خواهید شد و به قول معروف، هیاهوی زیادی در مورد هیچ چیز وجود خواهد داشت. اما در نهایت، اگر میزان کارایی اقدامات خود را ارزیابی کنید، مشخص خواهد شد که اقدامات پیش پا افتاده آنچنان نتیجه قابل توجهی را نشان نداده است که اقدام اولیه که شما آن را رها کرده اید، می توانسته باشد. با این حال، زمان از دست رفته و تلاش ها هدر رفته است. بنابراین این یک جایگزینی ظریف است.

در اینجا نسخه دیگری از حمله به طبیعت حیوانی از جایگزینی مفاهیم است. به عنوان مثال، شما متوجه حمله شده اید و توانسته اید موقعیت خود را حفظ کنید. اما ناگهان، نوعی وحشت در داخل شروع می شود، چیزی شبیه به "کمک! من فوری می خواهم به ابدیت! چه چیز باید انجام شود؟! چگونه می توانم فوراً نجات پیدا کنم؟" این یک جایگزین ظریف دیگر است. متأسفانه، چنین جایگزین های زیادی وجود دارد. این اتفاق می افتد که در حالی که تحت تأثیر طبیعت حیوانی قرار دارد و از کار کردن روی خود زیاد خسته نمی شود، در مقابل دیگران فقط به

«دستاوردهای» رشد معنوی خود می‌بالد. او به اشتباه (از روی غرور) فکر می‌کند که "مراقب" حیوان خود "کاملاً مسلح" است. اما در واقعیت، این وضعیت شبیه به افسانه گرگ و شکارچی است:

«روزی روزگاری، گرگی تصمیم گرفت به تنهایی به یک سورتی پرواز برود تا بعداً بتواند به گله خود ببالد که خودش به شکار انسان رفته است. در همان زمان، مردی تصمیم گرفت به تنهایی به شکار برود تا بعداً بتواند به شکارچیان مباحثات کند که به تنهایی به شکار گرگ رفته است. پس هر دو رفتند، گرگ و مرد، و هر دو ترسیدند و در شب از ترس میلرزیدند. هر دوی آنها در لبه یک جنگل مستقر شدند و به یک "درخت گرم" تکیه داده بودند. پس تا سپیده دم نشستند و از ترس پشت سر هم به هم چسبیدند و فقط با این فکر که چگونه به همنوعان خود ببالند که به تنهایی به شکار رفته اند، خود را آرام می‌کردند. آنها گرم و دنج بودند و هر دو بی‌نهایت خوشحال بودند که سالم و سلامت باقی مانده اند. گرگ خوشحال شد که شکارچی او را نگرفت و شکارچی خوشحال شد که گرگ او را نگرفت.

آناستازیا: خوب گفתי. بسیاری از مردم در مورد کار واقعی روی خودشان زحمتی ندارند. آنها فقط با افکار تملق آمیز خود را آرام می‌کنند. بعداً تعجب می‌کنند که چرا با وجود اینکه بارها به شکار حیوان خود رفته‌اند، هیچ نتیجه قابل توجهی در رشد معنوی خود به دست نیاورده‌اند. تعجب آور است که چقدر جایگزین‌های ظریف وجود دارد. تصور این است که این تنها شما نیستید که بیشتر یاد می‌گیرید، بلکه حیوان نیز نمی‌خواهد، که دائماً در حال بهبود خود در جایی است که می‌تواند شما را بگیرد.

ریدن: درست است. جالب ترین چیز این است که طبیعت حیوانی برنامه های استاندارد و یکسانی دارد. مردم روی یک چنگک پا می گذارند و همه فکر می کنند تنها کسانی هستند که به پیشانی شان ضربه می زنند. هر فردی فکر می کند که بدتر از دیگران این مشکل را دارد و غلبه بر موانع او سخت ترین است. اما این همه تاریکی تله دیگری از طبیعت حیوانی است که باعث می شود یک فرد توجه خود را بر اهداف آن متمرکز کند. اما با دانستن این ترفندها می توان به راحتی حمله دیگری را پیش بینی کرد و از تله دوری کرد. رایج ترین برنامه های طبیعت حیوانی بر اساس غرور، خود محوری و ترس است. این احساسات منفی باعث حسادت، حسادت، اندوه، رنجش، ترحم به خود، میل به کنترل و بحث در مورد دیگران، سرزنش دیگران، ترس از تغییرات، ترس از بیماری، از دست دادن نزدیکان، ترس از تنهایی، از رویکرد می شود. از پیری، مرگ و غیره. در اینجا، همان فرآیندهای باریک شدن آگاهی اتفاق می افتد که قبلاً ذکر کردم.

اما همانطور که در قدیم می گفتند هر که از کوه بلند می رود به **شلوغی روزمره می خندد**. اگر شخصی بخواهد به طور جدی به رشد روحی شخصی خود رسیدگی کند، قبل از هر چیز باید افکار خود را منظم کند. تا آنجا که ممکن است، او باید از احساساتی که تجربه می کند و طرز تفکر خود آگاه باشد، ماهیت آنها و مکانیسم ظهور را تجزیه و تحلیل کند. او باید بتواند فراتر از شرایط و پیش پا افتاده باشد. او باید بتواند جهان را از منظر ناظر از طبیعت معنوی و نه از منظر معمول مشاهده گر از طبیعت حیوانی درک کند.

طبیعت حیوانی دائماً به انسان توهم بزرگی نسبت به چیستی دنیای درونی انسان نشان می دهد و بر منیت شخصیت و دنیای بیرونی که

ظاهراً باید در خدمت این ایگو باشد، در تفسیر آن تأکید می‌کند. از منظر این توهم، نظرات نادرستی را در مورد جهان و افراد دیگر به شخصیت تحمیل می‌کند و در نتیجه فرد را از درک حقیقت دور می‌کند. در واقعیت، همه چیز متفاوت است.

آناستازیا: حق با شماست، می‌توان گفت که همه ما در این دنیا یک توهم هستیم تا زمانی که از نظر روحی روی خودمان کار کنیم. وقتی از نظر معنوی شروع به رشد می‌کنیم، آنگاه می‌فهمیم که این دنیا نیز یک توهم است. با داشتن تجربه عملی از کار روی خودم در هر روز، قبلاً در سطح عمیق‌تری دریافته‌ام که چقدر مهم است که بفهمید چه کسی در شما این دنیا را مشاهده می‌کند و بر اساس آنچه این ناظر نتیجه‌گیری می‌کند.

ریگدن: توجه داشته باشید که مشاهده‌کننده هرگز از مشاهده‌پذیر جدا نمی‌شود، زیرا او مشاهدات را از طریق تجربه خود درک می‌کند. در واقع او جنبه‌هایی از خود را مشاهده خواهد کرد. در حین صحبت از جهان، در واقعیت، شخص بر اساس طرز تفکر و تجربه خود، نظری را درباره تفسیر خود از جهان بیان می‌کند، اما نه از تصویر کامل واقعیت که فقط از منظر ابعاد بالاتر قابل درک است.

آناستازیا: بدیهی است که چنین مشاهداتی در حالت معمول آگاهی توسط شخص با کمک مقایسه، قضاوت در مورد شباهت‌ها و تفاوت اشیاء در رابطه اولاً با خود انجام می‌شود.

ریگدن: کاملاً درسته. مکانیسم‌های مقایسه در طبیعت انسان تعبیه شده است تا او را قادر می‌سازد تا از طریق تقلید و تفکر تداعی‌کننده

سریع‌تر یاد بگیرد، تجربه دریافت و پردازش کند، مهارت‌ها را کسب کند، سبک رفتاری را به عاریت بگیرد. به همین دلیل می‌توان اعمال و الگوهای رفتاری مختلف را به فرد آموزش داد و همچنین می‌تواند دنیای اطراف را خیلی سریع کشف کند. با این حال، همه اینها با شناسایی و تضاد همراه است. به عبارت دیگر با مقایسه بالاخره برای قضاوت باید مقایسه‌ای وجود داشته باشد. و در اینجا، خیلی چیزها بستگی به این دارد که چه چیزی در یک شخصیت به عنوان یک ناظر غالب است - طبیعت معنوی یا طبیعت حیوانی.

هنگامی که طبیعت معنوی غالب است، مقایسه نقش ثانویه ایفا می‌کند. این فقط برای انتقال تجربه معنوی شما از طریق انجمن‌های شناخته شده مورد نیاز است. در یک تمرین معنوی، فرآیند شناخت به دلیل احساس شهود، آگاهی گسترده و درک درونی از تمام فرآیندهایی که برای شخص کاملاً جدید هستند، اتفاق می‌افتد، جایی که نیازی به مقایسه چیزی نیست، جایی که درک ساده وجود دارد. از تمام فرآیندهایی که با منطق قابل توضیح نیستند. شخص احساس می‌کند که بخشی از دنیای معنوی است، بخشی از یک کل بزرگ، از واقعیت واقعی.

وقتی طبیعت حیوانی تسلط پیدا می‌کند، یک شخصیت کاملاً خود را در بازی توهمات دنیای مادی غوطه‌ور می‌کند. **دائماً خود را بر اساس یک ویژگی** (فکری، حرفه‌ای، ظاهر، تیپ شخص) و غیره با کسی مقایسه می‌کند. برای درک بهتر، اجازه دهید یک موقعیت معمولی را بررسی کنیم. وقتی در چنین حالتی، فرد معمولاً در مورد همسایه یا همکار خود در محل کار که حقوقش کمی بیشتر یا موقعیتش کمی بالاتر است، چه فکری می‌کند؟ به عنوان یک قاعده، او آنها را با خودش مقایسه می‌کند. به عنوان مثال، "او دقیقاً مثل من است، من چگونه

بدتر هستم ... " و غیره. غرور کاذب از طبیعت حیوانی نیز مکانیسم حسادت را برمی انگیزد که موجی از پرخاشگری و خشم را برمی انگیزد. فرد اشتباهات درونی خود را به گردن اطرافیان می اندازد یا به انتقاد از خود می پردازد. طبیعت حیوانی تمایل دارد که افکار خودسرکوبی و خودسرکوبی را در فرد تقویت کند، به طوری که او بار دیگر در مقایسه با دیگران، کار اشتباهی انجام می دهد یا از بقیه بدتر است. در این مورد، باید به یاد داشته باشید که این حیوان نیست که منتقد است، بلکه وجدان بهترین کمک شماست.

آناستازیا: دقیقاً چه چیزی یک شخص را به قضاوت در مورد کسی سوق می دهد؟

ریگدن: اول از همه، آن ویژگی های غالب از طبیعت حیوانی که او در درون خود دارد. وقتی چنین افکار قضاوتی ظاهر می شود باید به این توجه کرد.

ثانیاً، بسیاری از توهمات خودخواهانه - الگوهای نگرش و همچنین کار طبیعت حیوانی که باعث موج های عاطفی می شود که فرد را به قضاوت در مورد کسی سوق می دهد. الگوهایی از این دست، به عنوان مثال، مانند "من می توانم بهتر از دیگری انجام دهم"، "نظر من تنها نظر درست است" و غیره. به عبارت دیگر، آنها مبتنی بر خودگرایی هستند، میل به فرمانروایی مخفیانه بر دیگران و دستور دادن به آنها و ساختن "امپراتوری نفوذ" توهم آمیز خود. اساساً همه اینها ابزارهایی هستند که طبیعت حیوانی با آنها یک انسان را کنترل و دستکاری می کند.

ثالثاً، به دلیل تلاش های طبیعت حیوانی برای یافتن و رسیدن به مشکلاتی که در واقعیت وجود ندارند، اما افکاری که در مورد آن ها وجود دارد، فرد را برای مدت طولانی ذهنیت منفی خود را به وجود می آورد، مجبور به قضاوت در مورد کسی می شود. دومی به شکل گیری عادت تفکر منفی شخصیت کمک می کند. به عبارت دیگر، هر چه انسان در مورد آن صحبت کند یا به آن فکر کند، همیشه همه چیز برای او بد و منفی خواهد بود و مهمتر از همه، بی انتها قضاوتش را ادامه خواهد داد.

مملو از چیست؟ این فرآیند برای مدت طولانی توجه فرد را روی این افکار متمرکز می کند و نگه می دارد. و توجه قدرت است، آغاز خلقت. کانون توجه توانایی تمرکز و انباشت انواع خاصی از انرژی ها را دارد که جهش آن ها باعث ایجاد کنش و ایجاد چیزی (احساسات، افکار، اعمال، رویدادها) در جهان مرئی و نامرئی می شود. این امر به نوبه خود سرنوشت انسان را هم در زمان حیات و هم پس از مرگ جسم فیزیکی می سازد. مثبت یا منفی بودن نتیجه این عمل بستگی به انتخاب فرد، اولویت های او، عادت روزمره طرز تفکر او و میزان توانایی او در کنترل و نظم دادن به افکار و احساسات دارد.

آناستازیا: و طبیعت حیوانی از چه راه هایی باعث ایجاد حالت های به اصطلاح پرخاشگری "بی اساس" در فرد می شود؟

ریگدن: حالت های پرخاشگری «بی اساس» به ویژه زمانی اتفاق می افتد که انسان تفکر خود را بر روی غرور کاذب خود حلقه بزند و به مبارزه برای تسلط بر «نظر مقتدر» خود در میان دوستان و افراد نزدیک خود توجه زیادی نشان دهد. طبیعتاً چنین شخصی تحت سلطه طبیعت

حیوانی است که او را به برنامه ها و الگوهای آن وابسته می کند. در این صورت، انسان به راحتی توسط ذهن مادی از طریق سیستم ارزش های مصرف دستکاری می شود، جایی که ارضای نیازهای بی پایان طبیعت حیوانی از اهمیت بالایی برخوردار است.

آناستازیا: چرا مردم اینقدر به نظر دیگران در مورد آنها اهمیت می دهند و فکر می کنند؟

ریگدن: ارزیابی خود و دیگران و مقایسه حاصل در واقع از بخش حیوانی انسان سرچشمه می گیرد. این گزینه باستانی برای "مرد آلفا" یا "مونث آلفا" است. طبیعت حیوانی همیشه در تلاش است تا در چشم حریف بزرگتر و زیباتر به نظر برسد. به همین دلیل است که یک شخص بسیار نگران است و در مورد نظر دیگران درباره او فکر می کند. به طور معمول، این به جای میل به ظاهر محدود می شود. فرد نگران است، "دیگران چه خواهند گفت؟" اما او حتی مکث نمی کند تا به این فکر کند که دقیقاً چه کسی قرار است او را قضاوت کند. ترس انسان از نظر طبیعت حیوانی دیگران ناشی از غرور و غرور کاذب است. چرا؟ زیرا در این مورد، انتقاد شخص دیگری به عنوان کم اهمیت جلوه دادن اهمیت نفس خود تلقی می شود. در عین حال، همه اینها بخشی از یک فرآیند واحد است - مبارزه برای سلطه و قدرت بر افراد دیگر. از این رو، رنجش و همچنین افسردگی و پرخاشگری افزایش می یابد.

آناستازیا: لطفاً به خوانندگان بگویید برای جلوگیری از همه این موقعیت ها چه باید کرد؟

ریگدن: انسان (شخصیت) در بدن قرار دارد و بدن قلمرو خانه طبیعت حیوانی است. اگر از حملات احتمالی اطلاع داشته باشید، همیشه می توانید یک ضدحمله انجام دهید. مثل شناسایی است. اگر مجبور به مقابله با دشمنی هستید که از نظر نیرو بسیار برتر از شماست، دانستن کمیت و کیفیت نیرو، استقرار، تاکتیک ها و تکنیک های اقدامات او برای ایجاد یک مقابله موثر مهم است. سپس شانس شما را برای پیروزی افزایش می دهد.

شما باید فرآیندهای مقایسه را در ذهن خود کنترل کنید. تا جایی که ممکن است، باید از خود سؤالاتی با ماهیت پیرسید، به عنوان مثال، "حسادت از کجا می آید؟"، "من با چه چیزی و چه کسی مقایسه می کنم؟"، "آیا این مقایسه مناسب است؟". افراد نمی توانند "یکسان" باشند - هرکسی از نظر ساختار، ژنتیک، شخصیت، استعداد، سطح سخت کوشی و غیره منحصر به فرد و متفاوت است. افراد نه تنها در ساختار مرئی بلکه در ساختار نامرئی خود ویژگی های خاصی دارند. به عبارت ساده، هر کس متفاوت است، هر کسی خود را دارد، هر کس صلیب خود را حمل می کند، سرنوشت خود را دارد. البته بهتر است زمانی که طبیعت حیوانی خود را نشان می دهد از شعار زیر استفاده کنید: "مقایسه نکنید، مغرور نباشید، و حسادت نکنید!" بهتر است هر موقعیتی را از منظر ناظر از سرشت معنوی بررسی کنیم. به عبارت دیگر جدا از افکار و احساسات طبیعت حیوانی.

شما باید موقعیت ها و افراد را همان طور که هستند بپذیرید زیرا هر موقعیتی و هر فردی در آن به نوعی معلم است. باید بتوانید از هر شرایطی، حتی شرایط منفی، درس های مثبت بگیرید. تا از داشته های راضی باشی. به هر حال ریشه احساس رضایت در دنیای بیرونی

نیست، بلکه در دنیای درونی انسان، در عمیق ترین میل اوست. اگر فردی می خواهد شخصیت معنوی شود، پس تمام آرزوهایش باید در مورد غیرت معنوی باشد.

برای یک انسان مهم است که به یاد داشته باشد که آرزوی به نظر رسیدن به معنای بودن نیست. نکته اصلی این است که به درون، بر آنچه از روح می آید تکیه کنیم. زندگی کردن نه به خاطر نظر سایر "طبیعت های حیوانی". وجدان بهترین قاضی است. با گرفتن یک تصمیم شخصی برای نظارت بر افکار خود، بسیار دشوار است که به خود اجازه دهید که اسکیت کنید. در انسان خلوص وحی باطنی در برابر خودش مهم است، زیرا او هرگز تنها نیست، خداوند همیشه با اوست.

اغلب، زمانی که مردم از تجزیه و تحلیل اعمال خود و همچنین کنترل و انضباط افکار خود خسته نمی شوند، با نصیحت و موعظه شروع به دخالت در زندگی شخصی می کنند. باید به خاطر داشته باشیم که مردم نه در مورد آنچه که همراه مکالمه خود را نگران می کند، بلکه در مورد آنچه که خودشان دوست دارند مرتب کنند صحبت می کنند. همانطور که یک مرد خردمند یک بار گفت: "هنگامی که به کسی آموزش می دهید، خود را بیاموزید و یک روز خواهید فهمید که چه چیزی یاد می دهید." همیشه نباید در زندگی دیگران دخالت کرد. اما همیشه لازم است که حق انتخاب شخصی به هر فردی داده شود. هر کس زندگی را انتخاب می کند که بعداً مسئول آن خواهد بود. سرمشق بودن و مسئولیت پذیری در قبال افکار، گفتار و اعمال خود شایسته انسان است. نصیحت کردن در زمانی که از شما خواسته نمی شود و موعظه در صورت ناخواسته به معنای ارتکاب یک عمل خشونت آمیز است، حتی بر یک شخصیت تنبل و گمراه، اما باز هم یک شخصیت.

زندگی از هر کس به اندازه توانایی هایش می گیرد و به هر کس به اقتضای شایستگی هایش می بخشد و نه بیرونی ها، بلکه درونی ها. هر چه بیشتر دنیای درونی خود را تغییر دهید، خود و ویژگی های شخصی خود را اصلاح کنید، این تغییرات بیشتر به دنیای بیرون نمایش داده می شود. در حالی که انسان در حالت تسلط بر فطرت معنوی، خود را درک می کند، افکار و اعمال خود را در حالتی آرام و روشن تحلیل می کند. هر موقعیت بیرونی و تحریک منفی از جانب دیگران به عنوان سیگنالی برای کار شخصی روی خود، به عنوان کسب تجربه خاصی در کمال خود عمل می کند. از این گذشته، به عنوان یک قاعده، تحریکات ناشی از انگیزه مربوطه است که از خود شخص نشأت می گیرد، بنابراین باید افکار، کلمات و احساسات خود را تحت کنترل داشت. تردیدهای درونی باعث هرج و مرج بیرونی می شود. دانش جامد باعث آرامش و نظم می شود. وقتی انسان یاد بگیرد که خودش را کنترل کند، منتظر فشاری از بیرون برای حرکت نخواهد ماند، خودش راه کمال خود را طی می کند. باید به خاطر داشت: انسان عاقل حتی از دشمنانش هم درس می گیرد.

هدف و اهداف طبیعت حیوانی این است که فرد را با ابزارهای مختلف از چیز اصلی - رشد معنوی منحرف کند و توجه او را در "نقاط ضعیف" جلب کند. روش های حمله به طبیعت حیوانات متفاوت است. اما عناصر مشترکی وجود دارد. همیشه، این تله ها بر اساس خودخواهی به یک شکل است: یا مازوخیسم به عنوان یک خود تازیانه ذهنی و خود ترحمی یا خودشیفتگی، یعنی تحسین خود. اینها دو حالت افراطی اصلی طبیعت حیوانی هستند. همیشه وقتی طبیعت حیوانی حمله می کند، جریان ها از درون به بیرون ناپدید می شوند و فشاری از بیرون ظاهر می شود که در سطح احساسات به وضوح قابل ردیابی

است. اگر شما به عنوان یک شخصیت به دنبال رهایی معنوی هستید، به سادگی چنین تحریکاتی را سرکوب می کنید. و مورد دوم بسیار مهم است زیرا وقتی متوجه یا شروع یک حمله را احساس می کنید، نیمی از نبرد را با طبیعت حیوانی پیروز شده اید. پس از همه، قدرت طبیعت حیوانی در پنهان کاری آن نهفته است. با دانستن این موضوع، همیشه می توانید اقدامات متقابلی انجام دهید.

به بیان تصویری، مانند هنرهای رزمی است. اگر از نظر روحی و جسمی بهتر از حریف خود آماده هستید، اگر روش های مبارزه و همچنین عادات او را بشناسید، اگر کوچک ترین نشانه های حمله را پیش بینی کنید و به موقع به «ضربه های مورد علاقه» او واکنش نشان دهید، آن وقت برای انجام حملات متقابل فرصت دارید و بنابراین، شانس بیشتری برای پیروزی دارند شما باید یک اعتصاب را پیش بینی کنید و به موقع کنار بروید. اما اگر حتی مشکوک نیستید که طبیعت حیوانی حریف شماست، با این تصور که شریک زندگی شماست، خب، البته صحبت در مورد شانس برنده شدن شما فایده ای ندارد. از این گذشته، شما حملات و حملات تهاجمی او را به عنوان حالت طبیعی خود درک خواهید کرد، بدون اینکه بفهمید چرا و به چه دلیل زندگی شما را تا این حد سرزنش می کند، و دائماً درگیر کوچکترین تحریکات آن خواهید بود، بدون اینکه واقعی خود را از خیالی متمایز کنید.

هر چه بیشتر خود را به نظم و انضباط محدود کنید و هر چه بیشتر با افکار طبیعت حیوانی مخالفت کنید، بیشتر بر آن قدرت پیدا می کنید. اینجا، مثل جنگ است - یا شما دشمن را می گیرید یا او شما را می گیرد. وظیفه شما این است که به هر قیمتی برنده شوید، اینجا و اکنون! زمان

زودگذر است، و شما باید سریع باشید تا همه جور خوبی انجام دهید و در نیت خود برای نجات روح استوار باشید.

هنگامی که یک جنگجو مخفیانه در اردوگاه دشمن است، به خوراکی ها، تجملات و سرگرمی ها فکر نمی کند. او روی پیروزی تمرکز خواهد کرد. جنگجو سه برابر بیشتر مراقب است، زیرا در اردوگاه دشمن است. او به این فکر خواهد کرد که چگونه در این لحظه از جنگ پیروز شود. یک جنگجوی واقعی عمیق ترین احساسات خود را از گناهان دنیای مرئی دور نگه می دارد. او با حسادت، جانبداری یا حسادت به چیزهای دیگران نگاه نمی کند. او به تخیل خود که توسط توهمات جهان تحریف شده است، آزادی عمل نمی دهد. زیرا توهمات دنیا اردوگاه دشمن است و وای از وسوسه شدن توسط آنها. جنگجو وقتی در نبرد فعلی شکست می خورد، اختیار خشم را نمی دهد. زیرا در هنگام رویارویی هرچقدر هم که مورد آواز دشمن قرار گیرد، همه به نفع رزمنده خواهد بود، زیرا روحیه او قویتر و عاقلتر می شود و کارهای بعدی او عاقلانه تر می شود.

آناستازیا: و چگونه می توانید وضعیت آگاهی محدودی را که طبیعت حیوانی به شما تحمیل کرده است، باز کنید؟

ریگدن: با درک اینکه تحت حمله طبیعت حیوانی قرار گرفته اید، رفع انسداد این حالت همیشه ممکن و ضروری است، به عبارت دیگر اقدامات زیر را انجام دهید. در واقع، طبیعت حیوانی نیز آسیب پذیری های خود را دارد. از دو چیز می ترسد: **زودگذر بودن زمان و مرگ بدن.** بنابراین اولین کاری که باید در طول حمله انجام دهید این است

که به طور ذهنی از **وابستگی خود به بدن فاصله بگیرید**، از منظر ناظر از طبیعت معنوی، آگاهی گسترش یافته به آن نگاه کنید، گویی که به آن نگاه می کنید. زمین از فضا شما باید بدانید که زمان زودگذر است و همه چیز خیلی سریع می گذرد، که بدن فیزیکی شما مانند تمام خواسته ها و نیازهایش فانی است.

در مرحله بعد، **لازم است درک خود را از جهان گسترش دهید و از زوایای مختلف**، از منظر ناظر از طبیعت معنوی، موقعیت را تحلیل کنید. با استفاده از دانش موجود در مورد انسان و جهان با روشی انتقادی از درون خود به سؤالات درونی خود بپردازید و به خواسته های پنهانی طبیعت حیوانی خود برسید. به عنوان یک قاعده، اساس بسیاری از خواسته های آن در عطش قدرت بر کسی یا چیزی است. صرفاً این میل را با بهانه های ظریف مختلف استتار می کند.

و البته، پس از آن، شما باید مهار نورون های برانگیخته شده توسط چنین پرخاشگری را انجام دهید. **به زبان ساده، شما باید تمرینات معنوی انجام دهید:** به عنوان مثال، "**گل نیلوفر آبی**" که شرح آن در کتاب Sensei آمده است. به لطف این عمل، ادراک کل نگر از جهان احیا می شود، محدودیت آگاهی از بین می رود و عمق احساسات ناشی از روح آشکار می شود. به عبارت دیگر، **موجی از احساسات عمیق از درون به بیرون اتفاق می افتد**. به طور طبیعی، به دنبال چنین تغییری در وضعیت آگاهی، فرد به درک مثبت از جهان روی می آورد. مغز، با رمزگشایی این اطلاعات، مجموعه ای از تداعی ها را با احساسات مثبت رنگ آمیزی می کند.

بنابراین راه برون رفت از حالت تنگ آگاهی با استدلال های متقابل فعال، درک موقتی و فانی ماده، انتخاب مسیر زندگی برای جهت گیری معنوی و استفاده از ابزار مناسب برای تنظیم آن به طول موج مثبت مورد نظر مرتبط است. اغلب، این استدلال اساسی است که مردم فاقد آن هستند - کلماتی برای متقاعد کردن خود برای بیرون آمدن از یک وضعیت محدود آگاهی و دیدن تصویر وسیع تری از جهان. به همین دلیل مهم است که هر روز روی خودتان کار کنید و تمام مسئولیتی که پیش روی خود دارید را درک کنید. لازم به یادآوری است که تا زمانی که آگاهی، یا بهتر است بگوییم یک شخصیت، در انتخاب غالب خود ناپایدار باشد، فرد متزلزل می شود و در تردیدهای خود ساکن می شود. برای اینکه در مسیر معنوی خود ثابت قدم باشید، باید دقیقاً بدانید که می خواهید در زندگی خود به چه چیزی برسید و هدف نهایی شما چیست. اگر هدف نباشد، زندگی وجود ندارد، زیرا زندگی حرکتی هدفمند است.

آناستازیا: برخی از خوانندگان در نامه های خود مشاهده کرده اند که هنگام انجام تمرین های معنوی یا اقامه نماز، گاهی اوقات احساس ترس ناگهانی در آنها ایجاد می شود. چطور می شود این را توضیح داد؟

ریگدن: این بستگی به شخص، نگرش و درک او از فرآیندهایی دارد که در درون او اتفاق می افتد. زیرا زمانی که دقیقاً بدانید چه اتفاقی برای شما می افتد، همیشه می توانید اقدامات کافی را برای غلبه بر هر موقعیتی انجام دهید. خرده شخصیت ها، در بیشتر موارد، به دلیل انتخاب غالب ماده در زندگی گذشته شان، نسبت به روح و جهان آن (جهان خدا) غیر دوستانه هستند. در اعمال معنوی، هنگامی که مراقبه به دنبال اتحاد با روح است، تظاهرات زیر ممکن است رخ دهد. به نظر

می‌رسد که فرد موفق شده است فرآیند فکر را سرکوب کند (توقف کند)، یعنی افکار را حذف کند و خود را با تماس حسی با روح هماهنگ کند، اما ممکن است تظاهرات دیگری از حمله ماهیت حیوانی وجود داشته باشد: بدون دلیل ظاهری، ترس وحشتناک کاملاً غیر قابل توجیه به نظر می‌رسد. فرد شروع به احساس می‌کند که انگار کنترل بدن خود را از دست می‌دهد - کمی بیشتر و او خواهد مرد. ریشه این ترس از کجا می‌آید؟ دقیقاً از این زیر-شخصیت‌ها - فیلترهای نوری که قبل از قدرت روح پر از ترس هستند، زیرا آنها تناسخ را تجربه کرده و عذاب خود را درک می‌کنند، مرگ ناگزیر از هر آنچه مادی است.

آناستازیا: وقتی چنین ترسی به وجود می‌آید چه باید کرد؟

ریگدن: وقتی این اتفاق می‌افتد، برای مثال، در حین مدیتیشن، شما فقط باید بدون توجه به هراس به سمت نور روح بروید و عمیق تر به سطح احساسی تر بروید و وحشت را نادیده بگیرید. سپس این ترس از بین می‌رود. از این گذشته، ترس باعث شک و تردید می‌شود. اما برای رسیدن به ارتفاعات معنوی، به پاکی ایمان خالصانه خود نیاز دارید. اغلب شک و تردید و ترس از جدا شدن از زندگی آشناست که انسان را مهار می‌کند.

در این زمینه یک تمثیل جالب وجود دارد. "یک روز مردی از صخره سقوط کرد. اما در حین سقوط توانست شاخه درخت کوچکی را که از شکاف صخره بیرون آمده بود بگیرد. آویزان در وسط صخره متوجه ناامیدی وضعیت خود شد: صعود به قله غیرممکن بود و فقط تخته سنگ‌هایی در پایین وجود داشت. دست‌هایی که شاخه را گرفته بودند ضعیف تر شدند. مرد فکر کرد: "حالا فقط خدا می‌تواند من را نجات

دهد. من هرگز به او ایمان نداشته ام اما به نظر می رسد که من بودم. اگر الان به او ایمان داشته باشم، در موقعیتم چه چیزی را از دست می دهم؟» و او با تمام صمیمیت خود در دعا شروع به صدا زدن کرد: «خدایا، اگر هستی، مرا نجات بده!» بنابراین او بیش از یک بار صدا کرد. ناگهان صدایی از آسمان آمد: "باور می کنی؟ اوه نه، من افرادی مانند شما را می شناسم." مرد چنان ترسید و متعجب شد که تقریباً شاخه را رها کرد، اما پس از به هوش آمدن بیشتر دعا کرد: «خدایا خواهش می کنم! اراده تو، فقط مرا نجات بده!» اما خدا موافق نبود، بنابراین مرد شروع به دعا کرد و حتی با شور و اشتیاق بیشتری خدا را متقاعد کرد. سرانجام خداوند به او رحم کرد و گفت: «خب، همینطور باشد. من تو را نجات خواهم داد. شاخه را رها کن.» "چی؟ شعبه را آزاد کنیم؟" مرد فریاد زد. "فکر می کنی من دیوانه ام؟" در زندگی هم همینطور است. زندگی انسان در اصل بر فراز پرتگاه معلق است. و با اینکه فناپذیری مقام خود را می فهمد، با هر دو دست خود به شاخه شک در طبیعت حیوانی اش می چسبد و می ترسد آن را از دست بدهد و تسلیم اراده خدا شود.»

بنابراین، هنگامی که پس از مدیتیشن، تداعی ها را تفسیر می کنید، مهم است که تحلیل کنید دقیقاً چه کسی در شما تا این حد از ابدیت می ترسد. روش مشابه خودآزمایی با موضوع "من کیستم؟" و فنون مربوط به آن از دیرباز در مکاتب معنوی و عرفانی اقوام مختلف و در نظام های مختلف مذهبی به کار رفته است. آنها از زمان های قدیم شناخته شده اند و به ویژه در میان بسیاری از مردم هند باستان و کشورهای شرق رایج بوده اند. برای مثال، یوگاها، صوفی ها و شمن های باستانی آنها را قرین می کردند.

همانطور که به یاد دارید، این تکنیک شامل افکار **باز کردن در مورد موضوع "من کیستم؟"** است. در حالت مراقبه که لازم است بعد از هر پاسخ ذهنی خود یک سوال ذهنی جدید از خود بپرسید. و مشاهده کنید که چه افکاری می آیند، ماهیت آنها را احساس کنید و بیشتر از خود بپرسید: "کیست که در من پاسخ می دهد؟" مطلوب است که همه افکار بدون تأمل یا تمرکز زیاد به آرامی جریان داشته باشند. وقتی فکری به ذهنمان می رسد، بلافاصله با یک سوال با آن روبرو می شویم و با اولین پاسخی که به ذهنمان می رسد، آن را می بینیم. اما نکته اصلی این است که بیشتر و بیشتر در خود غوطه ور شوید.

آناستازیا: بله، این یک تکنیک جالب برای تشخیص افکار و احساسات به منظور درک خود و اینکه چه کسی در آگاهی شما تسلط دارد است. این کمک می کند که خود را مرتب کنید، گندم را از کاه جدا کنید. یادم می آید که بچه ها برداشت خود را در مورد این تکنیک به اشتراک گذاشتند. تغییرات زیادی شنیده می شد، آنها راه های زیادی برای گوشه گیری از طبیعت حیوانی خود داشتند. پرسیدند: من کیستم؟ "چه کسی سوال می پرسد؟" "آیا من یک بدن هستم؟" "اما بدن فانی است." "من دانشجو هستم." "اما دانش آموز یک مقام است." "من کسی هستم که در حال یادگیری هستم." اما چه کسی در حال یادگیری است؟ "من یک انسان هستم." اما چه کسی در من مرا یک انسان خطاب می کند و چرا؟ "من انسانی هستم که مردم را دوست دارم." "اما چه کسی در من عاشق است؟" "من بدن دارم." "اما شما که بدن دارید؟" "بدن من نیستم، اما من در آن هستم." "و این من کیستم؟" "به جهنم برو... من هستم، کل و غیرقابل تقسیم." بنابراین طبیعت حیوانی "حس شوخ طبعی" نیز دارد. این یک تمرین بسیار خوب است

که به شما کمک می کند تا به عمیق ترین "من" خود، به ترس ها و مشکلات خود برسید.

ریگدن: بله، طبیعت حیوانی هم مصیبت است و هم مدرسه حکمت. با آگاهی از اینکه چنین افکاری از چه کسی سرچشمه می گیرد، از کجا این یا آن مشکل ظاهر می شود، این یا آن ریشه ترس، متوجه می شوید که چگونه از شر آن خلاص شوید و چگونه وضعیت خود را کنترل کنید. اگر این تکنیک مراقبه خودآزمایی به درستی انجام شود، پس از آن، دقت و وضوح آگاهی ظاهر می شود.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، بین احساسات سطحی ناشی از طبیعت حیوانی و عمیق ترین احساسات ناشی از طبیعت معنوی (احساس واقعی تجلی عالی ترین عشق) تفاوت های چشمگیری وجود دارد. مثلاً برای اینکه در حین تمرین معنوی «گل نیلوفر» در حالت همگرایی با روح غوطه ور شوید و عمیق ترین احساسات را تجربه کنید، اول از همه به اخلاص و گشودگی شما به سوی خدا نیاز است. شما باید به سادگی به سمت نور روح بروید، مهم نیست که چه باشد. در این مراقبه، عمیق ترین احساس عشق به خدا را در خود ایجاد می کنید. به عبارت دیگر، نیرویی که از روح سرچشمه می گیرد برای هدف مورد نظر خود استفاده می شود. توجه داشته باشید که تمرین معنوی اصیل و صحیح کار با عمیق ترین احساسات است نه با افکار. در این لحظات، تنها چیزی که در انسان غالب است، همان میل روحی است که در روح وجود دارد.

آناستازیا: برای شخصیت، تماس با جریان ناب نیرویی است که از روح می آید که مهم است.

ریگدن: البته، این قدرت معنوی بیشتری به شخصیت فعلی می‌دهد. شروع به احساس بیشتر دنیای روح، جهان خدا می‌کند و تفاوت اساسی بین این جهان و آن جهان را درک می‌کند. اتفاقاً این در سطح فیزیکی - در سطح بدن نیز منعکس می‌شود. زیرا هنگامی که در این حالت، انفجار انرژی رخ می‌دهد، افزایش شدید اندورفین و سایر هورمون‌های "شادی" وجود دارد و شرایط جسمی و روانی فرد به طور قابل توجهی بهبود می‌یابد.

این امر به ویژه در طول مراقبه‌های عمیق، زمانی که تمام نقاب‌ها و تصاویر فرد از بین می‌روند و زمانی که تبادل اطلاعات بین شخصیت و روح انجام می‌شود، قابل توجه است. توجه شما را به این واقعیت جلب می‌کنم که این در هر مراقبه‌ای اتفاق نمی‌افتد، بلکه فقط در مواردی اتفاق می‌افتد که در عمیق‌ترین سطح حسی با کار مرتبط هستند و هدفشان بیداری روح است (مثلاً تمرین معنوی "گل نیلوفر آبی"). شخص پر از احساسات دنیای روح، جهان خدا می‌شود. در حالت ایده‌آل، مراقبه‌کننده به دلیل خاموش کردن تمام ادراک شکل فکری خود و انتزاع کامل ذهن خود از تمام افکار، چنان عمیقاً در یک تمرین معنوی در سطح احساسات غوطه‌ور می‌شود که شروع به درک مستقیم جریان‌های نیرو می‌کند. نشات گرفته از روح

در خلال چنین مراقبه‌های عمیقی، شخصیت احساس می‌کند که جهان و فرآیندهایی که مشابهی در جهان مادی ندارند. به همین دلیل است که آن جهان (عالم خدا، عالم روح) با کلمات قابل توصیف نیست، فقط می‌توان آن را حس کرد. در چنین حالت مراقبه‌ای عمیق، فرد شروع به درک و احساس آزادی واقعی می‌کند، او از نظر درونی از اهداف طبیعت حیوانی و از تأثیر تهاجمی دنیای مادی اطراف مستقل می‌شود.

او از نظر روحی قوی‌تر می‌شود و شروع به درک این موضوع می‌کند که این دنیای مادی، دنیای خانه او نیست، که محیطی تهاجمی و خطرناک برای روح او است. اما البته، همه اینها تنها زمانی اتفاق می‌افتد که یک فرد تمرین‌های معنوی را به شیوه‌ای مسئولانه انجام دهد، زمانی که به طور سیستماتیک ماهیت حیوانی خود را زیر نظر داشته باشد، افکار خود را کنترل کند، کارهای خوب در دنیای بیرون انجام دهد. یعنی زمانی که به طور کامل درگیر رشد درونی خود و جمع‌آوری توشه اعمال، افکار و احساسات خوب است. اما به عنوان یک قاعده، چنین افرادی بسیار کم هستند.

اکثر افرادی که سعی در انجام اعمال معنوی دارند با تحریف خاصی مواجه می‌شوند که در سطح مغز مادی یا بهتر است بگوییم آگاهی رخ می‌دهد. این دقیقاً همان چیزی است که قبلاً در مورد آن صحبت کردم. جدا از «فرهشخصیت‌ها» که به عنوان فیلترهای نوری عمل می‌کنند که از طریق آنها جریان اطلاعات از روح عبور می‌کند، به اصطلاح «فیلترهای نوری» ارتباطی مغز نیز وجود دارد. اساساً، این تداعی‌های ما هستند که در کمد حافظه نگهداری می‌شوند که تجربیات زندگی، برداشت‌ها و غیره ما را ذخیره می‌کند. اکثریت قریب به اتفاق آنها به دنیای سه بعدی مربوط می‌شوند. مسئله این است که آگاهی انسان از زمان تولد بدن برای درک این جهان تنظیم شده است، اگرچه برای حالات و حالت‌های مختلف برنامه ریزی شده است. با تغییر وضعیت آگاهی، فرد می‌تواند به سایر برنامه‌های ادراک روی آورد.

بنابراین، تحریف‌های تداعی زمانی رخ می‌دهد که مغز اطلاعات دریافتی در طول مدیتیشن را پردازش می‌کند. اگر فردی در حالت تغییر یافته آگاهی (به دلیل کار معنوی پراکنده این شخصیت، فقط گهگاه) اصلاً

برای چنین ادراک اطلاعات آمادگی نداشته باشد، مغز هنگام تفسیر اطلاعات دریافتی در سطح خروجی می دهد. از تداعی هایی که در حافظه موجود است و از اولویت های اصلی دنیای آشنا. به عبارت دیگر، اطلاعات دریافتی پس از پردازش، توسط انجمن های جهان مادی تحریف می شود. چیزی مشابه، اما با درجه تحریف کمتر، برای کسانی اتفاق می افتد که سعی می کنند به طور سیستماتیک مراقبه کنند، اما تا آنجایی که افکار طبیعت حیوانی را دنبال می کنند، خودسازی کمی انجام می دهند.

آناستازیا: مشکل این است: افرادی که درگیر اعمال معنوی می شوند هنوز دقیقاً نکته اینجا را درک نمی کنند و اینکه چه چیزی شرایطی را برای شادی روحی ایجاد می کند. آنها هنوز در آگاهی خود بین افکار و احساسات تمایز قائل نشده اند: کدام یک از طبیعت حیوانی و کدام یک از طبیعت معنوی است. آنها شادی را که در یک موقعیت خاص در دنیای مادی تجربه می کنند بهتر درک می کنند زیرا تجربه اکتسابی وجود دارد. با این حال، اعمال معنوی که در طی آن تماس شخصیت با دنیای معنوی اتفاق می افتد و درک این که لذت معنوی واقعی چیست، درست مانند هر چیز جدیدی برای شخصیت زنده، قبل از هر چیز نیاز به تمرین فعال از آن و همچنین تلاش و صبر دارد. ، اعتقاد به خود و احساس هدف. به عبارت دیگر، آنها نیازمند کسب تجربه جدید هستند. علاوه بر این، در حالت آگاهی که برای شخص غیرعادی است.

ریگدن: این درست است، به همین دلیل است که برای مبتدیان آسان تر است که اطلاعات اولیه را از طریق مثال های مرتبط، مثل ها و غیره درک کنند. شاید یک بار دیگر تمام آنچه را که در مورد "فیلترهای نوری" گفته ام با استفاده از تصاویر برای درک بهتر توضیح دهم. روح

مانند چشمه زلال، چاه است. وقتی روح را احساس می کنید، وقتی از طریق احساسات با آن ارتباط دائمی برقرار می کنید، مهمترین اعمال معنوی در زندگی، کارهای خوب، کمک به دیگران، طوری اتفاق می افتد که گویی کسی از بالا کمک می کند. همه چیز خوب پیش می رود حتی زمانی که به نظر می رسد شرایط به نفع شما نیست. و مهمتر از همه، شما این حمایت را در عمیق ترین سطح احساس و درک می کنید که گویی از قبل این را می دانید. اما وقتی طبیعت حیوانی شروع به دیکته کردن قوانین بازی خود به شما می کند، معمولاً بی سر و صدا و بدون مزاحمت، ارتباط از طریق احساسات با روح از بین می رود. یا بهتر بگوییم دچار اختلال می شود. به بیان تصویری، هر چه بیشتر توجه شما توسط بازی طبیعت حیوانی جلب شود، سطح این چشمه شفاف که توسط یک پوشش پوشانده می شود، بیشتر می شود. و هر چه عمیق تر در مشکلات روزمره غوطه ور شوید و آنها را از منشور حیوان خود مشاهده کنید، این پوشش ضخیم تر می شود. بر این اساس، دومی ارتباط شخصیت را با روح و طبیعتاً با خدا دشوارتر می کند. شما شروع به داشتن ترس هایی کرده اید که توسط طبیعت حیوان پیشنهاد شده است. هیاهوهای خالی زیادی ظاهر می شود و شما زیر بار مشکلات متعددی می روید. شما از درک اهمیت کار معنوی بر روی خود دست نمی کشید، شروع به سرزنش نا عادلانه یا رنجش افراد اطراف خود می کنید. وقتی متوجه این چیزها شدید، بدانید که این حمله دیگری از طبیعت حیوانی شماست و لازم است اقدامی فوری انجام دهید - برای بازگرداندن ارتباط از دست رفته با روح، شکستن این، به بیان مجازی، ضخامت پوشش ساخته شده. و وقتی به آب تمیز رسیدید، مشکلات ساختگی ناپدید می شوند و مهم ترین چیز را دوباره درک خواهید کرد و هدف اصلی خود را خواهید دید.

شخصیت فقط جنینی از آگاهی فردی از یک موجود روحانی ممکن آینده است. به خودی خود، از نظر معنوی چیزی را نشان نمی دهد. با این حال، روح دارای پتانسیل بالایی است. اما، بدون آمیختگی روح با شخصیت، این پتانسیل می تواند هدر رود. این تنها زمانی است که، به طور نسبی، طنین ارتعاشات، نوعی آمیختگی، "آغشته شدن" روح توسط شخصیت اتفاق می افتد. تنها در این صورت یک موجود معنوی جاودانه جدید با آگاهی فردی و پتانسیل معنوی بزرگ متولد می شود. معنای وجود انسان در این هفته است: یا پیروزی زندگی یا شکست با مرگ.

آناستازیا: بله، برنده کسی نیست که مرگ پشت سرش باشد، بلکه کسی است که زندگی معنوی پشت سرش باشد.

ریدن: قطعاً. **زندگی معنوی چیست؟** زندگی مجموعه ای از وقایع است که در آن هر لحظه حلقه ای از یک زنجیر است، مانند قاب فیلمی از فیلم که تمام افکار و اعمال یک فرد را به تصویر می کشد. گاهی اوقات شما یک فیلم خوب را تماشا می کنید و از آن تأثیرات مثبت می گیرید زیرا اکثر فریم های آن روشن و پر جنب و جوش هستند. و گاهی اوقات فیلم دیگری را تماشا می کنید و حالتی افسرده ایجاد می کند، زیرا اکثر فریم های آن تاریک و تاریک است. بنابراین مهم است که فیلم زندگی شما پر از نور و روشنایی باشد و تا حد امکان فریم های فیلم خوب داشته باشد. و هر فریم لحظه ای است در اینجا و اکنون. کیفیت هر فریم از فیلم زندگی شما تنها به شما بستگی دارد زیرا شما با افکار و اعمال خود زندگی خود را روشن یا تاریک می کنید. هر لحظه ای که توسط تو زندگی می شود نمی تواند پاک شود یا بریده شود و

هیچ برداشت دومی وجود نخواهد داشت. زندگی معنوی دقیقاً اشباع هر قاب از مهربانی، عشق، افکار و اعمال خوب است.

نکته اصلی این است که به وضوح زندگی خود را به سمت طبیعت معنوی سوق دهید، اعمال معنوی انجام دهید، افق های معرفت خود را گسترش دهید، تسلیم تحریکات طبیعت حیوانی نشوید و در خود احساس عشق واقعی به خدا ایجاد کنید. و البته بیشتر کارهای نیک انجام دهید و با وجدان خوب زندگی کنید. این کار روزانه و پیروزی تدریجی بر خود است. همه اینها مسیر شما را می سازد که هیچ کس برای شما قدم نخواهد گذاشت و هیچ کس این کار معنوی را برای شما انجام نخواهد داد.

آناستازیا: بله، یک بار شما کلماتی را گفتید که در حافظه من حک شد: **"هیچ کس روح شما را برای شما حفظ نخواهد کرد و هیچ کس جز شما این کار معنوی را انجام نخواهد داد."** لطفاً به خوانندگان بگویید که اگر فردی صمیمانه آرزوی نجات معنوی خود را دارد، چگونه باید به اعمال معنوی نزدیک شود.

ریگدن: برای شخصی که به دنبال اتحاد با روح خود است، مهم است که با هر مراقبه به عنوان بزرگترین و مهمترین جشن زندگی خود رفتار کند. همچنین، حتی در حین انجام یک مدیتیشن خوب، لازم است حداکثر در آن فرو رفته و هر بار برای رسیدن به سطح جدیدی از شناخت آن تلاش کنید. آنگاه شخص به جای تعیین زمان، رشد خواهد کرد و هر مراقبه برای او در دامنه احساسات جالب و جدید و در شناخت و تسلط بر آن جذاب خواهد بود.

بسیاری از مردم به اشتباه بر این باورند که فقط یادگیری نحوه انجام یک تکنیک مدیتیشن خاص کافی است و تمام - باید یک اتفاق خوب برای آنها مانند یک افسانه بیفتد. نه، این یک اشتباه است. انسان فقط زمانی به سمت بهتر شدن تغییر می کند که خودش آرزوی آن را داشته باشد، زمانی که معنویت را در اولویت زندگی خود قرار دهد، زمانی که افکار خود را در هر ثانیه کنترل می کند، مظاهر طبیعت حیوانی خود را دنبال می کند، تا آنجا که ممکن است کارهای خوب انجام می دهد. تنها با یک هدف اصلی زندگی می کند - رسیدن به خدا به عنوان یک موجود روحانی بالغ. مدیتیشن فقط ابزاری است که باید برای مدتی طولانی با آن تلاش کنید تا از خود چیزی «خوب» بسازید. علاوه بر این، این ابزار چند وجهی است. به عنوان مثال، انسان قادر به درک کامل، یعنی به طور کامل قرین معنوی "گل نیلوفر آبی" نخواهد بود - یک زندگی کامل کافی نخواهد بود. هر مراقبه ای، درست مانند خرد، در شناخت بی حد و حصر است. مدیتیشن فقط برای کسانی کسل کننده است که تنبل هستند یا از سر غرور خود را بالا می برند، "من بر این مراقبه مسلط شده ام - من یکی دیگر را می خواهم." باز هم می گویم که مدیتیشن یک ابزار است و کسی که از صمیم قلب می خواهد به ارتفاعات معنوی برسد و در کار روی خودش تنبلی ندارد، می تواند در این زندگی به حداکثر برسد.

آناستازیا: همه اینها درست است. اما من با افراد زیادی روبرو شدم که به جای اینکه زمان ارزشمند خود را از دست ندهند و برای تغییر خود عجله کنند، به دنبال نمونه ای از یک فرد معنوی در زندگی می گردند. به عبارت دیگر، کسی که قبلاً خود را تغییر داده است. برای آنها مهم است که کسی قبلاً با توجه به قوانین معنوی و طرز تفکر چنین زندگی می کند. و نه در جایی بیرون، بلکه اینجا، با همان شرایطی که

آنها دارند. برای بسیاری، این مهم است. چنین افرادی بر این باورند که اگر چنین نمونه ای را ببینند، به این معنی است که آنها نیز می توانند این گونه زندگی کنند.

ریگدن: قبلاً هم گفتم که تقلید و تفکر تداعی گرایانه برای مردم خاص است. اما مهم‌تر این است که خودتان انسان شوید و وقت ارزشمند خود را برای یافتن کسی که آرزوی انجام همین کار را دارد تلف نکنید. **انسان به عنوان یک شخصیت زمانی که الگوی دیگران شود برای خود و جامعه مفیدتر خواهد بود.** انسان با کار روی مشکلات درونی خود، غلبه بر موانع طبیعت حیوانی خود و در عین حال زندگی برای مردم و به نفع مردم، مسیر خود را هموار می کند. همه چیز در دست مردم است. میل و آرزوی فرد به عوامل بیرونی زندگی بستگی ندارد. به دلایلی، مردم در این توهم زندگی می کنند که یک نفر باید بیاید آنها را رهبری کند، همه کارها را برای آنها انجام دهد و تنها در این صورت است که همه آنها می توانند شاد زندگی کنند. همه منتظر یک رهبر از بیرون هستند. اما فرد، درست مانند جامعه به عنوان یک کل، نباید بر مادیات بیرونی تمرکز کند، بلکه باید توسط معنویات درونی هدایت شود. در این رابطه تمثیلی وجود دارد که داستان شادترین و ثروتمندترین مرد را بیان می کند.

«در یک روستا، مردی زندگی می کرد. او در میان مردم برجسته بود، زیرا اگرچه در فقر زندگی می کرد، اما با شادی زندگی می کرد و همیشه فداکارانه به دیگران کمک می کرد تا کارهای کوچکی را که می توانست انجام دهند - گاهی با یک حرف و گاهی با یک عمل. شایعاتی وجود داشت که وقتی او تنها بود، خدا را ستایش کرد، صمیمانه از او به خاطر هدایای غنی که او را مورد لطف قرار داده بود تشکر کرد. این

شایعات به یک کشیش برجسته رسید. کشیش تصمیم گرفت به دیدار مرد برود تا از او بفهمد که او برای کدام هدایای غنی خدا را ستایش کرده است. کشیش به کلبه ی کهنه ای که این مرد فقیر در آن زندگی می کرد آمد و گفت: روز شما به خیر!

مرد با لبخند پاسخ داد: من واقعا روزی را به خاطر نمی آورم که برای من خوب نبود.

کشیش از این پاسخ تعجب کرد، زیرا هیچ کس تا به حال به او اینگونه پاسخ نداده بود، بنابراین تصمیم گرفت به گونه ای دیگر سلام کند: "فقط امیدوارم خدا به شما خوشبختی بدهد."

مرد نیز تعجب کرد و گفت: اما من هرگز ناراضی نبودم.

کشیش فکر کرد که به مرد بیچاره به سادگی یاد نگرفته است که چگونه یک سخنرانی کوتاه بلند انجام دهد و گفت: "در مورد چه چیزی صحبت می کنی؟" من فقط برای شما آرزو می کنم که در زندگی خوش شانس باشید.

مرد حتی بیشتر تعجب کرد و صادقانه پاسخ داد:

"من هرگز بدبختی نداشته ام، مرد خوب."

کشیش متوجه شد که این مرد فقیر حتی شخص برجسته خود را نمی شناسد و با عجله به تجارت رفت: "بسیار خوب، خوب، هر آنچه برای خود آرزو می کنی برایت آرزو می کنم..."

مرد خندید: «این که برای خودم آرزو کنم؟!» «اما من به چیزی نیاز ندارم. من هر چیزی را که می خواهم دارم.»

«چطور؟!» نوبت به تعجب کشیش رسید. اما تو در فقر زندگی می کنی! حتی افراد ثروتمند به چیزهای زیادی نیاز دارند و آرزوی زیادی دارند، بنابراین فقرا نیاز بیشتری دارند.

مرد گفت: این افراد بدبخت هستند زیرا به دنبال سعادت زمینی هستند و در ترس از دست دادن توهّمات و بدبختی زندگی می کنند. بدبخت کسی است که بخت خود را در توهّمات این دنیا جستجو کند.

از این گذشته، تنها یک خوشبختی واقعی در اینجا وجود دارد - اینکه محکم با خدا متحد شوید و به خواست او زندگی کنید. من به دنبال رفاه موقت نیستم، زیرا برای آنچه دارم، برای آنچه در زندگی از جانب خدا به من عطا شده، سپاسگزارم. من همه چیز را با کمال میل می پذیرم - چه چیزی که مردم آن را بدبختی و چه چیزی که مردم آن را غم و اندوه می نامند. من از او سپاسگزارم که مرا با هدایای غنی مورد لطف قرار داد.»

کشیش با تمسخر گفت: «اما خدا چیزی به شما نداده است. این به این معنی است که شما از او تشکر غیر خالصانه دارید.»

مرد گفت: "خدا مرا می بیند، او همه وسوسه ها و همه فرصت های من را می بیند." او همیشه چیزی را به من می دهد که مرا از نظر روحی کامل می کند.»

کشیش پرسید: پس چگونه زندگی می کنی؟

مرد پاسخ داد: دغدغه من در هر روز فقط این است که محکم با خدا متحد شوم و مطابق خواست او زندگی کنم تا زندگی من کاملاً متحد و همسو با خواست خدا باشد. همینطور روز من میگذرد و هر شب، با رفتن به رختخواب، به سوی خدا می روم.»

"خدا را کجا پیدا کردی؟"

«در جایی که حقیقت را یافته‌ام، وقتی که مانند لباس، همه چیزهای دنیا را بر کرانه‌های شک‌هایم گذاشتم و در پاکی افکار و ضمیر پاکم به آب‌های روشنایی او رفتم.»

کشیش مردد بود، زیرا هرگز مردی به این فقیر را ندیده بود که چنین کلماتی بگوید. به من بگو، آیا از روی اعتقاد خودت اینطور صحبت می کنی؟ آیا اگر خدا روح شما را به جهنم بفرستد، شما هم همینطور فکر می کنید؟

مرد شانه هایش را بالا انداخت و گفت: هر روز با تمام آغوش جدا نشدنی روحم به خدا چنگ می زم. عشق خالصانه من به او بسیار زیاد است. آغوش من آنقدر قوی است و عشق من به او آنقدر بی حد و حصر است که هر جا خدا مرا بفرستد او آنجا با من خواهد بود. و اگر او با من است، چرا باید بترسم؟ زندگی من جایی است که او هست. برای روح من، خارج از بهشت با خدا شیرین تر از بهشت بدون او خواهد بود.

هر کسی که باشم، از زندگیم راضی هستم. و واقعاً من آن را با جان و مال همه حاکمان زمینی عوض نمی‌کنم.

هر انسانی که می‌داند چگونه بر خود مسلط باشد، چگونه بر افکار خود حکومت کند و در آغوش محکم عشق به خدا باشد، ثروتمندترین و شادترین انسان در این جهان است.

بگو ای بیچاره چه کسی به تو چنین حکمتی آموخته است؟

من فقط یک معلم دارم - خدا. هر روز از زندگی ام سعی می‌کنم در این دنیا کار خوبی کنم، دعا می‌کنم، در داشتن افکار درست تمرین می‌کنم. اما در عین حال، من همیشه به یک چیز اهمیت می‌دهم - اینکه محکم با خدا متحد شوم، با عشق بی‌پایان او به من. تنها اتحاد با خدا مرا از نظر روحی کامل می‌کند. این زندگی در عشق خداست که همه چیز را به من می‌آموزد.»

هر فردی شخصیتی است که قبل از هر چیز مسئولیت معنوی هر کاری را که در زندگی انجام می‌دهد و انتخاب می‌کند بر عهده دارد. بیشتر مردم درک می‌کنند که مسئولیت چیست. وقتی مسائل روزمره ایدئولوژیک، خانگی، مالی و غیره را حل می‌کنند، مسئولیت را بر عهده می‌گیرند. اصولاً آنها این تلاش را نه برای خود، بلکه برای خانواده، برای آینده فرزندان و نوه هایشان، برای دوستان، برای عزیزانشان و ... انجام می‌دهند. بنابراین در امر معنوی به عنوان وظیفه اصلی هر فرد، شما باید مسئولیت سرنوشت معنوی خود را بر عهده بگیرید و هر کاری ممکن و غیرممکن را در زندگی خود انجام دهید تا با روح خود متحد شوید و آزادی واقعی را از دنیای مادی بیابید. نیازی نیست منتظر کسی

باشید، باید خودتان عمل کنید و اول از همه از خودتان شروع کنید. خود شما باید الگوی خوبی برای دیگران باشید و آنگاه تغییرات مثبت در شما و جامعه خود را در انتظار نگه نمی دارند.

آناستازیا: بله، حقیقتی در کلمات شما وجود دارد که روح را عمیقاً لمس می کند و به حرکت در می آورد. عشق معنوی که نه اندازه می شناسد و نه حد و مرز، همه را فتح می کند! می دانید، من متوجه شده ام که خوانندگان در هر سنی همین سوال را می پرسند: "عشق واقعی چیست؟" با در نظر گرفتن اطلاعاتی که قبلاً در مورد این سؤال داده بودید، اکنون می فهمم که در جامعه امروزی، این مفهوم به طور قابل توجهی دستکاری شده و در معنا و ماهیت تحریف شده است. به هر کجا که نگاه کنید، کاملاً آشکار می شود که در دنیای امروز، فقدان احساس واقعی عشق را تقریباً همه احساس می کنند - کودکان، نوجوانان، جوانان، سالمندان، افراد مجرد، متاهل و افرادی که مقید نیستند. از طریق ازدواج

ریگدن: من نمی گویم که در جامعه امروزی کلیدهای این مفهوم کاملاً گم شده است. آنها وجود دارند، اما در زیر لایه های سوء تفاهم، زیر زره جهان بینی مادی پنهان شده اند. اما برای یافتن آنها، مردم باید حداقل بدانند که چه شکلی هستند. چیز دیگر این است که در یک جامعه مصرفی همه چیز انجام می شود تا اطمینان حاصل شود که مردم، در اکثر موارد، این کلیدها را پیدا نمی کنند، که آنها بدون این دانش در رنج زندگی می کنند، تنها با هدایت غرایز حیوانی. چرا؟ زیرا عشق واقعی انسان را درون خود آزاد می کند و گرانباترین هدیه را از بهشت می دهد - آزادی واقعی از این دنیای مادی. این یک نیروی بسیار

قدرتمند است که روح را بیدار می کند. این کوتاه ترین راه مستقیم به سوی خداست.

آناستازیا: آیا می توانید در مورد آن، حداقل در مورد چیزهایی که می توان در انظار عمومی و در دسترسی آزاد گفت، بیشتر توضیح دهید؟ از این گذشته، افراد باهوش زیادی وجود دارند که یک اشاره برای آنها کافی است، راهنمایی در مورد جهت جستجو تا بتوانند به طور مستقل به درک اصل این موضوع برسند تا بتوانند کلیدها را پیدا کنند.

ریگدن: البته می توانم وارد جزئیات بیشتر شوم... متأسفانه مردم عشق را هر چیزی می دانند: از گزینه خودخواهانه «مرد آلفا» و «زن آلفا» گرفته تا روابط بین همسران، والدین و فرزندان و... مسئولیت اخلاقی در برابر خویشاوندان، جامعه، کشور و غیره. اما همه اینها قرارداد هستند. عشق واقعی نیروی بسیار قدرتمندی است، بسیار بزرگتر از آن چیزی که مردم تصور می کنند.

می توان گفت که درک فعلی عشق در ذهن اکثر مردم توسط الگوهای کودکی محدود شده است. برای توده ها، این بیشتر یک بازی در چارچوب قراردادهای خاص است، با در نظر گرفتن سنت های محلی. با توجه به این موضوعات، جامعه همواره دارای اطلاعاتی بوده است که هم در دسترس عموم بوده و هم غیرقابل دسترس. اطلاعات قابل دسترس بر دولت و منافع عمومی متمرکز بود. در میان توده ها گسترش یافت تا الگوهای رفتاری خاصی را که برای ساختارهایی که اطلاعات محدود را در اختیار دارند، مطلوب تر تبلیغ کنند. اطلاعات طبقه بندی شده به طور گسترده در ساختارهای مختلف مرتبط با قدرت، به ویژه در جهت مذهبی و غیبی مورد استفاده قرار گرفت. این مبتنی بر دانش خاصی

در مورد جهان نامرئی بود که به دست آوردن قدرت و نفوذ بیشتر بر توده ها امکان پذیر بود.

نقش مهمی در این اطلاعات به یکی از نیرومندترین انرژی ها در بدن انسان داده می شود. به صورت مشروط، اجازه دهید آن را انرژی جنسی بنامیم. اطلاعات قابل دسترس در این زمینه، قاعدتاً یا بر طبیعت حیوانی انسان حلقه زده است یا به نوعی با تابوهایی با توضیحات ابتدایی محدود می شود که مردم را از اصل سؤال دور می کند. در نتیجه، فرد یا دچار شهوت و هوس دیوانه وار می شود یا در جریان انفجار این انرژی دچار انتقاد از خود و محدودیت های بیش از حد می شود. این به این دلیل اتفاق می افتد که فرد ماهیت خود را درک نمی کند و دانش کافی در مورد این قدرت ندارد. در هر دو مورد، او در نهایت به شادی و آرامش روحی درونی که مدت ها انتظارش را می کشید، نمی رسد، اما معمولاً احساس پوچی یا تلاش بیش از حد می کند.

انرژی جنسی یکی از قدرتمندترین نیروهایی است که بر یک فرد تأثیر می گذارد. اگر تفسیر خودآگاه یا ناخودآگاه مربوط به آرزوها را در افکار یک شخص دنبال کنید، می توانید قدرت آن را ببینید. به بیان ساده، اگر مردم در طول روز به همان اندازه که به رابطه جنسی فکر می کنند به نجات روح خود فکر می کردند، همه از مدت ها قبل قدیس شده بودند. قدرت قدرت است و همه چیز بستگی به این دارد که چه کسی و چگونه از آن استفاده کند و توجه خود را روی چه چیزی متمرکز کند. اگر شخصی از آن در زمینه تسلط بر طبیعت حیوانی استفاده کند، تبدیل به یک فرقه خود بزرگ بینی، شهوت، پرخاشگری و شواهدی می شود که شما یک «نر آلفا» یا «زن آلفا» هستید. در جامعه مصرف کننده، همه چیز، مانند بازی های کودکانه، به داشتن بی وقفه ترین

اسباب بازی که همه می خواهند خلاصه می شود. بعد از اینکه یک نفر از این اسباب بازی سیر شد، تعقیب و گریز دیگری برای یک اسباب بازی زیبا دیگر شروع می شود تا زمانی که فرد چیز بهتری را ببیند. چنین آرزوهایی پایانی ندارد. توجه داشته باشید که همین تمایل - داشتن بهترین و جذاب ترین - در زنان و مردان در سایر زمینه ها ظاهر می شود: اتومبیل، آپارتمان، لباس و غیره. ریشه همه اینها طبیعت حیوانی است که همواره در جستجوی قدرت و کسب امر موقت و متناهی و زمینی است. و در یک مفهوم جهانی، برنده ذهن حیوانی است که به این ترتیب، با مجموعه ای از توهّمات، باعث می شود مردم انرژی زندگی را صرف کنند و به جای تمرکز بر نجات معنوی خود، به فانی توجه کنند.

آناستازیا: اساساً مردم به دشمن خود توجه می کنند که در واقع آنها را می کشد.

ریگدن: بله... برای هر فرد باهوشی، منطقی است که فرض کنیم از آنجایی که یک فرد دارای انرژی جنسی است و نه تنها در ارتباط با غریزه تولید مثل ظاهر می شود، بلکه تأثیرات روانی، فیزیولوژیکی و غیره قدرتمندی نیز دارد. او در طول زندگی، به این معنی است که قدرت آفرینش آن جایگاه مهمی در ساختارهای مرئی و نامرئی انسان دارد. بالاخره افزایش هورمون ها چیست؟ این تشکیل ترکیبات شیمیایی است که از کار انرژی ها به دست می آید. یعنی از فیزیک پیشرفته تر. علاوه بر این، فکر فعال کننده است. به هر حال، کلمه هورمون ("horma")، هنگامی که از یونانی ترجمه شده است، دقیقاً به معنای "من برانگیخته می کنم"، "من عمل می کنم". هورمون ها به عنوان مواد فعال بیولوژیکی، شروع به ایجاد تغییرات در ارگانیسم می کنند و بر تمام فرآیندهای حیاتی بدن تأثیر می گذارند. و ما در مورد آنچه قبلاً برای

مردم در سطح فیزیولوژی شناخته شده است صحبت می کنیم ، یعنی جهان مرئی ، ماده مرئی. حال تصور کنید که این نیرو چه چیزی را برای دنیای نامرئی که در آن تأثیرات و دگرگونی های ظریف رخ می دهد و در واقع همه چیز از آن زاده می شود، نشان می دهد. در بعد معنوی، انرژی جنسی، نیرو و رساننده عمیق ترین احساسات، مثلاً به دنیای اسرار حق تعالی است. این دانش خاص به هر شکلی در بسیاری از ادیان و باورهای سنتی مردمان مختلف جهان وجود دارد. و شاید این را با جزئیات بیشتری توضیح دهم.

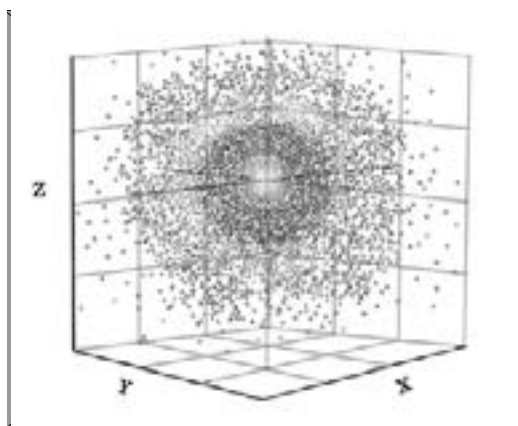
عشق واقعی عمیق ترین احساسات فرد است که نمی توان آن را با کلمات بیان کرد. این قدرت روح، حالت عشق آن به خدا است. عشق واقعی بین مردم زمانی شروع می شود که یک نفر عمیق ترین احساسات عشق به روح شخص دیگر را تجربه کند. وقتی که به قول می گویند، یکی جوهر دیگری را می بیند، وقتی «عجب در سکوت» وجود دارد.

آیا تفاوت را می بینید؟ این حالت بسیار متفاوت از انفجار جنسی معمولی یک انسان است که تحت سلطه طبیعت حیوانی است، زمانی که شخصی می خواهد شخص دیگری را برای اهداف خودخواهانه خود تصاحب کند، تسلط یابد و از آن استفاده کند. این به طور قابل توجهی با یک مفهوم روانشناختی متفاوت است که به عنوان تسلط بر برخی حالات آنی، احساسات متزلزل یا بسیاری از "خواسته های" حریصانه بیان می شود. همه اینها اغلب زمانی اتفاق می افتد که فرد در این توهم است که ظاهراً بر کسی مسلط است، یا همه ی خود را می بخشد، اما احساس متقابلی به او نمی دهد. زمانی که او به نام آرمانی که در واقع ابداع اوست، در رفتار خود عذاب دائمی نشان می دهد. اگرچه او در عمل عشق واقعی فداکارانه را تجربه نمی کند، اما سعی دارد اهمیت

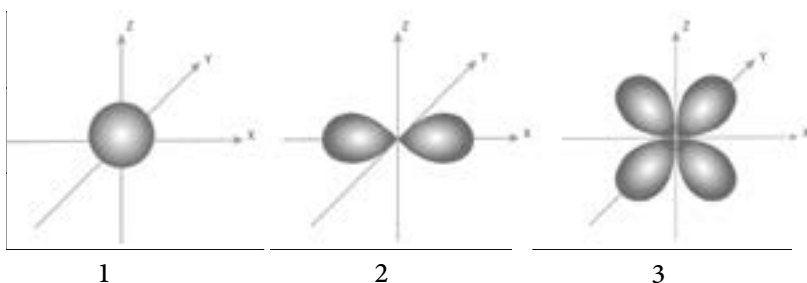
آلفای خود را به خود و دیگران نشان دهد. در روابط، همه اینها دیر یا زود به سوء تفاهم و تنش تبدیل می شود، نفرت و دشمنی ایجاد می کند، زیرا نه بر اساس عمیق ترین احساس بلکه بر اساس خواسته های طبیعت حیوان است. باز هم در چنین حالتی، شخص شروع به سرزنش همه و همه چیز می کند، مگر خودش. با این حال، همه اینها نشان می دهد که او فقط منیت خود را ابراز می کند و در واقع نمی داند چگونه عشق بورزد، بلکه چنین عشقی را برای خود می خواهد. یعنی "جنگ و صلح" اول از همه در آگاهی آغاز می شود. مشکل انسان این است که نمی خواهد روی خودش کار کند، عشق واقعی و معنوی را خودش تولید کند، همان عشقی که روحش نسبت به خدا احساس می کند. از این گذشته، برای رشد سریع معنوی شخصیت - مانند رطوبت زنده برای خوشه ای است که در حال رسیدن است.

عشق واقعی یک هدیه درونی سخاوتمندانه است که یک نفر به دلیل فراوانی عمیق ترین احساسات به دیگری تقدیم می کند. وقتی خودت را فراموش کنی می توان چنین عشقی به او داد. درباره این عشق است که می گویند صبور است، بخشنده است، حسود نیست، مغرور نیست، خودخواه نیست و بد نمی اندیشد.

عشق واقعی بازبایی وحدت روح است. انسان عاشق خویشاوندی را در دیگری و زیبایی روح خود می بیند. وقتی شخصی در حالت عشق واقعی قرار می گیرد، بیشتر زیبایی ظاهری، به عبارت دیگر زیبایی ذهنی یا جسمی شخص دیگری، استعدادها یا توانایی های او را نمی بیند، بلکه زیبایی درونی طبیعت معنوی او را می بیند. در این حالت، او شروع به دیدن شخص دیگری از زاویه ای کاملاً متفاوت می کند. آن شخص نیز دچار دگرگونی قابل توجهی می شود. تصور کنید که دومی رفتاری



شکل 2. ابر الکترونی اتم هیدروژن:
ناحیه ای از فضای سه بعدی اطراف هسته اتم که محتم
تری مکان الکترون را حفظ می کند.



شکل 3. اشکال مختلف اوربیتال های اتمی ("هندسه" شیمی کوانتومی):
(1) اوربیتال s یک اوربیتال اتمی کروی شکل است (علامت دایره).
(2) p-orbital به شکل زنگوله یا دو گلابی است (علامت بی نهایت);
(3) d-orbital به شکل یک گل چهار گلبرگ (نشانه صلیب مورب) است.

پرخاشگرانه نسبت به دنیای خارج داشته باشد. یکدفعه یک نفر در
او نه یک آدم بد، بلکه یک انسان مهربان می بیند. او به جای ویژگی

های بد خود، به خوبی ها توجه می کند. یعنی متوجه زیبایی روحی خود می شود که در او نیز هست، اما در آگاهی او غالب نبود. به لطف این احساس صمیمانه، فرد نه تنها شروع به آشکار شدن می کند، بلکه تغییر برای بهتر شدن را نیز آغاز می کند، با آگاهی او در جام پر از عشق ساکن است. افرادی که می خواهند راه معنوی را طی کنند، نباید وقت خود را در انتظار این باشند که روزی کسی بیاید و صمیمانه او را دوست داشته باشد. آنها باید یاد بگیرند که چگونه عشق را در درون خود آشکار کنند - عشق به خدا، برای روح - و سپس در دنیای اطراف منعکس شود، به آنها اجازه خواهد داد که مردم را از منظر زیبایی معنوی خود ببینند. همه چیز در واقع نزدیک تر از چیزی است که مردم تصور کنند.

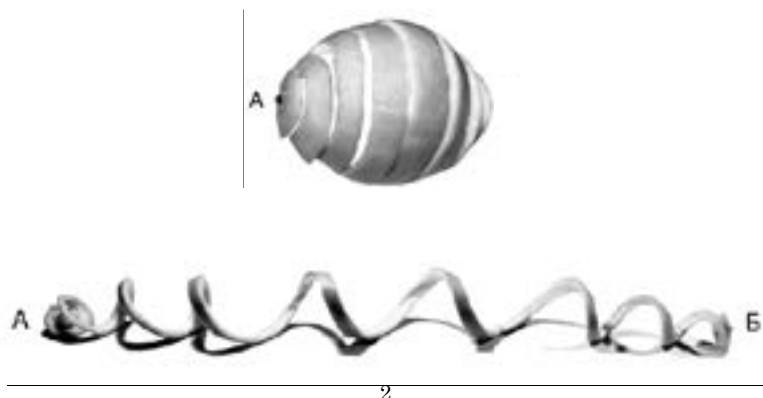
آناستازیا: بله، این تصور وجود دارد که دانش اساسی در مورد عشق واقعی از بین رفته است ... توده ها فقط با سنت ها بدون درک ماهیت باقی مانده اند ... به عنوان مثال، در سنت ارتدکس، هنگام مراسم عروسی، دعایی وجود دارد که از فیض بهشت می خواهد بر زن و مردی که تصمیم گرفتند سرنوشت خود را یکی کنند و روابط انسانی را به روابط بهشتی تبدیل کنند. با توجه به آنچه که شما گفتید، اینها فقط کلمات نیستند.

ریدن: قطعاً. نکته اینجا در اصل است: رمز و راز روح. وقتی دو نفر عشق واقعی را نسبت به یکدیگر نشان می دهند، زمانی که در عمیق ترین حالت خود با هم متحد هستند مارماهی ها، حتی اتحاد فیزیکی ("ارتباط بدنی، ارتباط بدن انسان") همانطور که در ارتدکس می گویند تنها کمک می کند تا راز واقعی را برای آنها آشکار کنیم، که عملی است که مستقیماً از خدا می آید و به او منتهی می شود. این "معجزه ای

است که از همه روابط و حالات طبیعی فراتر می رود". اینجا معنای عمیقی نهفته است و قدرت عظیمی در این راز نهفته است. این روح است که در اینجا اصلی است، نه ماده. ماده فقط یک وسیله اضافی است.

آناستازیا: بله، عشق همه چیز را تسخیر می کند... من باید چندین سوال دیگر از خوانندگان را از شما بپرسم که متأسفانه در حال حاضر هنوز سنتی هستند: "آیا ممکن است انسان مدرن تغییر کند؟"

ریگدن: کاملاً همینطور. فقط این است که یک انسان چیز زیادی در مورد توانایی های خود نمی داند.



شکل 4. یک مثال تصویری از تبدیل الکترون از یک ذره به یک موج:
(1) حالت ذره. (2) حالت موج.

آناستازیا: چه چیزی می تواند فرد را از شناخت باز دارد؟

ریگدن: بیشتر ترس از طبیعت حیوانی - ترس از ناشناخته - است که تخیل را بیشتر تحریک می کند. اما این ترس فقط تا زمانی وجود دارد که ناشناخته شناخته شود. برای شناخت ناشناخته ها باید به آن علاقه مند باشید و دامنه تفکر خود را گسترش دهید. در غیر این صورت، اگر یک فرد فقط چیزهایی را که برایش آشناست جذب می کند و چارچوب های محدودی را برای اطلاعات دریافتی تنظیم می کند، چگونه می تواند چیز جدیدی ببیند؟ تنگ نظری و عدم درک عمیق از جهان نیز باعث ترس در انسان (از طبیعت حیوانی) می شود تا با ابدی تماس پیدا کند و آن موقتی را که اکنون دارد از دست بدهد. به بیان مجازی، همان شاخه ای که آن مرد از مثل به آن چسبیده است، که قبلاً ذکر کردم.

آناستازیا: شما گفتید که برای شناخت چیزی، حداقل باید تلاش کرد تا آن را شروع کرد.

ریدن: بله. به دلیلی است که حکمای قدیم می گفتند برای شناخت جهان باید خود را بشناسی. و برای شناخت خود، باید از الگوهای معمول ادراک دور شوید. به هر حال، دنیای درونی ما بسیار بزرگتر و جالب تر از آن چیزی است که ما عادت کرده ایم فکر کنیم. زیبایی، مقیاس و عمق آن را فقط با ادراک معمول نمی توان شناخت. برای مثال، هنگام انجام تکنیک های مدیتیشن، غواصی در اعماق ناشناخته ها، می تواند آنچه را که همیشه همراه شما بوده و به شما درک جامعی از جهان می دهد، ببیند و احساس کند. عمیق ترین احساسات (یا به اصطلاح حس ششم، حس شهودی که می تواند با تمرینات مراقبه و معنوی خاصی ایجاد شود) به شما امکان می دهد اطلاعات بیشتری نسبت به آگاهی که توسط منطق محدود شده است درک کنید. آنها

یک موقعیت را پیش بینی می کنند و از دیدگاه ناظر از طبیعت معنوی دانش گسترده ای در مورد آن می دهند.

از این گذشته، دنیای واقعی، و نه طیف باریکی که ما می توانیم با بینایی خود ببینیم، آنقدر چند وجهی و متنوع است که مطالعه آن تنها از منظر یک فضای سه بعدی غیرمنطقی است. ساختار چند بعدی انسان، مشاهده گر از طبیعت معنوی را قادر می سازد تا در حالات مختلف آگاهی تغییر یافته کار کند و همزمان در مکان های مختلف باشد. این به نوبه خود امکان قرار گرفتن در حالات و ابعاد مختلف جایگزین را فراهم می کند. به عبارت دیگر، "دیدن" یا داشتن گزینه های متنوع در واقعیت های مختلف. برای یک انسان، این تنوع بالقوه «غیر واقعی» تا زمانی آشکار می شود که او انتخاب خاصی انجام ندهد. دومی یکی از بسیاری از واقعیت های مرتبط با یکدیگر را که مراقبه کننده با آنها تشدید می شود، نشان می دهد. به عبارت دیگر، در حالی که در مدیتیشن، شخص با انتخاب خود از قبل در حال ایجاد تغییراتی در واقعیت داده شده است. مدیتیشن مانند خود زندگی است که در آن انتخاب شخصی این یا آن آینده را ایجاد می کند.

و هیچ چیز شگفت انگیزی در اینجا وجود ندارد. این فقط متفاوت است، تا امروز کاوش نشده، فیزیک. با این حال، تحقیقات در این زمینه در حال حاضر در حال انجام است. درک یا حل برخی از سؤالات علمی حتی تعداد بیشتری از آنها را ایجاد می کند. به عنوان مثال، پاسخ هایی که فیزیک کوانتومی می یابد، سؤالاتی را در زمینه بیوشیمی، بیوفیزیک و غیره از طریق زنجیره پیچیده ای از پیوندها و وابستگی های متقابل این دنیای پیچیده ایجاد می کند. همانطور که معلوم است، عالم کلان

بازتاب عالم صغیر است. برای درک ساختار، کار هماهنگ و امکانات یک شی ماکرو، باید با مطالعه و درک جهان کوچک آن شروع کنید.

آناستازیا: از امروز، آزمایش‌ها ثابت کرده‌اند که انسان به لطف توانایی‌های خارق‌العاده‌اش، می‌تواند قطبش پرتوهای نور، میدان الکترومغناطیسی و خواص آب را تغییر دهد و همچنین پرتو لیزر را منحرف کند، اطلاعات اشیاء دیگر را بخواند و به زودی. یعنی اگر به یک شخص (یا حداقل به توانایی‌های او که امروزه علم می‌تواند ثابت کند) نگاه کنیم، برای درک مکانیسم چنین پدیده‌هایی، لازم است نه تنها چیزهای مرئی، بلکه مهمتر از همه، نادیدنی‌ها را مطالعه کنیم. ساختار انسانی؟

ریدن: قطعاً. هر جسم مادی از مجموعه‌ای از عناصر شیمیایی تشکیل شده است. اگر از یک انسان صحبت کنیم، بدن او کل جدول تناوبی و بسیاری از عناصر شیمیایی کشف نشده دیگر را در خود جای می‌دهد. اما آنچه مهم است این است که اگر در عالم صغیر انسان کاوش کنیم، متوجه می‌شویم که تعداد عناصر شیمیایی کاهش می‌یابد و تعامل آنها پیچیده‌تر می‌شود. به عنوان مثال، اگر به اندازه یک مولکول عمق داشته باشیم، می‌بینیم که تعداد عناصر شیمیایی به تعداد کمی کاهش می‌یابد. با غوطه‌ور شدن بیشتر در عالم کوچک اتم، شیمی ناپدید می‌شود و فیزیک کوانتومی در سطح ذرات بنیادی باقی می‌ماند. ذرات بنیادی ویژگی‌های شرط مرزی را در اینجا نشان می‌دهند: یک ذره می‌تواند در شرایط خاصی ماده (ذره) باشد و همچنین می‌تواند انرژی (موج) باشد. علاوه بر این، تعدادی از ویژگی‌های شگفت‌انگیز پنهان آشکار می‌شوند - برهمکنش ذرات بدون توجه به فاصله و انتقال انرژی، و موارد دیگر. اما می‌توان گفت فیزیک کوانتومی نیز محدود

است: در آستانه دو جهان قرار دارد که ماده (ذره) به انرژی (موج) تبدیل می شود.

با غوطه‌ور شدن بیشتر، فیزیک کوانتومی ناپدید می‌شود و دنیایی کاملاً جدید و در عین حال ناشناخته آغاز می‌شود دنیای چندبعدی انرژی‌ها، و حتی فراتر از آن - دنیای اطلاعات (از بلوک‌های ساختمانی بسیار بنیادی اطلاعاتی که در بالا به آن اشاره شد)، که خود ماده، شکل و زندگی را ایجاد می‌کند.

این پارادوکس وجود دارد، من آن را پارادوکس انسان می‌نامم. به عنوان مثال، یک فرد میانسال را در نظر بگیرید که 70 کیلوگرم وزن و 1 متر و 70 سانتی متر قد دارد. بنابراین، اگر تمام ذرات بنیادی تشکیل دهنده آن فرد را کنار هم بگذاریم، حتی یک بند انگشت کوچک را پر نمی‌کند و وزن آنها کمتر از 1 گرم می‌شود. اما اگر مجدداً ذرات بنیادی را در مکان هایشان با توجه به ساختار اطلاعاتی این شخص در این نقطه از زمان و در یک نقطه مشخص از فضا مرتب کنیم، دوباره به یک فرد میانسال درشت اندام و سنگین خواهیم رسید که وزن آن 70 کیلوگرم است. قد 1 متر و 70 سانتی متر

آناستازیا: این جای تعجب دارد...

ریگدن: سوال این است که حجم و جرم او چه می‌شود؟

آناستازیا: شاید همون اتفاقی که برای سوراخ دونات میفته وقتی پیراشکی خورده میشه... یعنی وزن آدم هم توهم است؟ با این حال، جالب است، پس چه چیزی توهم وزن را ایجاد می‌کند؟

ریگدن: این سوال پاسخی دارد اما فراتر از درک فیزیک مدرن است. اما این مبتنی بر دانش در مورد بلوک های سازنده اطلاعات جهان است که قبلاً در مورد آن صحبت کردم.

بگذارید اینطور بیان کنیم: طبق یک "طرح" خاص، ترکیبات مختلفی از بلوک های اطلاعاتی ایجاد می شود. در نتیجه، اشکال مختلف ماده «زنده» یا «غیر زنده» و غیره از همان عناصر شیمیایی تشکیل می شوند. تنوع گزینه های ترتیب اطلاعات و منشأ اولیه انرژی ها در فرآیند مشاهده توسط، فرض کنید، یک ابر ناظر از طرف دیگر ایجاد می شود. مردم او را خدا، خالق، هوش برتر، کسی که بر اساس اسطوره ها می نامند مردم جهان، جهان را خلق کرده و آن را اداره می کنند. این ابر ناظر است که بستگی به این دارد که چگونه اطلاعات ترکیب شوند و در نتیجه کدام یک از انرژی ها یا اجزای آن به یک ذره بنیادی تبدیل شوند. و سپس بسته به آن، چه چیزی دقیقاً در عالم ماده متجلی و خلق خواهد شد؛ به معنای واقعی کلمه، یک سنگ زیر پای شما یا یک ستاره بالای سر شما. به هر حال، همه چیز در اطراف ما، از جمله خودمان، از یک عنصر واحد تشکیل شده است، اما بر اساس برنامه های مختلف به هم متصل شده اند. و این برنامه های اطلاع رسانی، این انرژی های اولیه، فقط تجلی برنامه ای هستند که همه چیز را آفرید. شکل و ترکیب متفاوت است، اما با وجود این، همه چیز با یکدیگر مرتبط است. همه «زنده» و «غیر زنده» در تعامل هستند. این اراده اوست، این ایده اوست.

انسان ذره ای از آن خدایی که همه چیز را آفریده است. مردم به آن روح می گویند. وجود آن به این شکل (به بردگی در ماده) جزئی از برنامه اوست زیرا خلق چیزی بدون رعایت آن معنا ندارد. همان گونه که مشاهده تحولات روحی برای انسان ارزشمند است، مشاهده ارواح نیز

برای خداوند ارزشمند است. گرانقدر کسی است که به سوی او بازگشته است. در عین حال، آزادی انتخاب با خود انسان باقی می ماند. انسان در انتخاب هر راهی آزاد است. اما همه چیز موقتی و فانی است جز راه ابدیت. دقیقاً این شخصیت است که با رشد معنوی و آمیختگی با روح، ناظری از طبیعت معنوی می شود که می تواند مانند خالق خود، به لطف مشاهده خود، بسیاری از چیزها را در جهان مادی تغییر دهد. به عنوان مثال، نه تنها سرنوشت خود، بلکه سرنوشت افراد دیگر را نیز تغییر دهد و در دنیای اطراف تغییرات ایجاد کند.

آناستازیا: اما آبرور چگونه می تواند با مشاهده خود تغییراتی ایجاد کند؟

ریگدن: برای روشن شدن پاسخ این سوال، اجازه دهید سفری به فیزیک کوانتومی داشته باشیم. هر چه دانشمندان بیشتر سوالات مطرح شده توسط این علم را مطالعه کنند، بیشتر به این نتیجه می رسند که همه چیز در جهان بسیار به هم مرتبط است و به صورت غیر محلی وجود دارد. به عنوان مثال، ذرات بنیادی به هم مرتبط هستند. بر اساس تئوری فیزیک کوانتومی، اگر تشکیل همزمان دو ذره تحریک شود، آنها نه تنها در حالت «ابرجایگزینی» خواهند بود، یعنی در بسیاری از مکان‌ها به طور همزمان. تغییر حالت یک ذره همچنین منجر به تغییر فوری وضعیت ذره دیگر خواهد شد، صرف نظر از اینکه چقدر از آن فاصله داشته باشد، حتی اگر این فاصله از محدوده عمل همه نیروهای طبیعی شناخته شده برای مدرن فراتر رود. بشر.

آناستازیا: راز این ارتباط فوری چیست؟

ریگدن: یک لحظه دیگر توضیح خواهم داد. به عنوان مثال، اجازه دهید نگاهی به الکترون بیندازیم. این شامل بلوک‌های ساختمان اطلاعات (یا همان‌طور که قدیم‌ها آن‌ها را «دانه‌های پو» می‌گفتند) است که ویژگی‌های اساسی آن را تعریف می‌کند و پتانسیل درونی آن را در میان چیزهای دیگر تعیین می‌کند. بر اساس مفاهیم مدرن، الکترون در اطراف هسته اتم به گونه‌ای حرکت می‌کند که گویی در امتداد یک "مدار ثابت" (اوربیتال) است. به بیان دقیق‌تر، حرکت آن در حال حاضر نه به شکل یک نقطه مادی با یک مسیر از پیش تعیین شده، بلکه به شکل ابر الکترونی (تصویر معمولی از الکترون که در کل حجم اتم "آلوده شده" است) ارائه شده است. دارای مناطق ضخیم شدن و تخلیه بار الکتریکی است. ابر الکترونی به عنوان چنین مرزهای مشخصی ندارد. مدار (اوربیتال) نه به عنوان حرکت الکترون در یک خط خاص، بلکه به عنوان بخش معینی از فضا، ناحیه‌ای در اطراف هسته اتم که بیشترین احتمال قرار گرفتن الکترون در اتم را حفظ می‌کند، نامیده می‌شود. اوربیتال اتمی) یا در مولکول (اوربیتال مولکولی).

این تفاوت بین پتانسیل درونی و بار خارجی است که چنین اوربیتال‌هایی را ایجاد می‌کند. کیفیت انرژی درونی (پتانسیل) یک شی مادی را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، با استفاده از زبان علم مدرن، چنین پوسته‌های الکترونی (اوربیتال) اتم‌ها خواص الکتریکی، نوری، مغناطیسی و شیمیایی اتم‌ها و مولکول‌ها و همچنین بیشتر خواص اجسام جامد بسته به تعداد و موقعیت الکترون‌ها بر روی آنها. شکل ابر الکترونی، همان‌طور که از کلاس‌های شیمی در مدرسه به یاد داریم، ممکن است متفاوت باشد.

بنابراین همانطور که مشخص است، الکترون می تواند به طور همزمان در دو حالت در جهان مادی وجود داشته باشد - **به عنوان یک ذره و به عنوان یک موج**. با توجه به فیزیک کوانتومی، می تواند همزمان در مکان های مختلف خود را نشان دهد. الکترون با خروج یا به عبارتی ناپدید شدن از مدار هسته ای خود، فوراً حرکت می کند، یعنی در اینجا ناپدید می شود و در مدار دیگری ظاهر می شود.

اما جالب ترین چیز در اینجا چیزی است که دانشمندان هنوز نمی دانند. برای مثال، الکترون اتم هیدروژن را در نظر بگیرید که عنصری است که بخشی از ترکیب آب، موجودات زنده و منابع طبیعی است. همچنین یکی از رایج ترین عناصر در فضا است. اوربیتال اتمی که هسته اتم هیدروژن را احاطه کرده است کروی شکل است. این چیزی است که علم امروزی می تواند تشخیص دهد. اما دانشمندان هنوز نمی دانند **که خود الکترون به شکل مارپیچی (مارپیچ) پیچ خورده است**. علاوه بر این، بسته به محل شارژ روی آن، این مارپیچ (یک و یکسان) می تواند هم چپ دست و هم راست دست باشد. به لطف این شکل مارپیچی و تغییر مکان غلظت بار است که این الکترون به راحتی از حالت ذره ای به موج و بالعکس تغییر می کند.

در اینجا یک مثال مجازی آورده شده است. تصور کنید که یک پرتقال در دست دارید. با استفاده از یک چاقو با احتیاط تمام پوست را به صورت دایره ای مانند مارپیچ از روی آن جدا می کنید و از یکی از رئوس آن به صورت مشروط می گوئیم از نقطه الف به نقطه ای دیگر - نقطه B. اگر این پوست را از پرتقال جدا کنید، سپس در حالت تا شده معمولی کروی شکل خواهد بود که خطوط نارنجی را بازتاب می دهد. اگر کشیده شود، شبیه یک طناب موج مانند خواهد بود. بنابراین

در مثال تصویری ما، پوست پرتقال نشان دهنده ماریچ الکترونی است که در سطح آن یک بار خارجی در ناحیه نقطه A وجود دارد، در حالی که بار داخلی در ناحیه نقطه B در داخل (روی سفید) است. سمت پوست). هر گونه تغییر خارجی در نقطه A (در سمت نارنجی پوست) منجر به همان تغییر درونی آنی، اما مخالف نیرو و تأثیر، در نقطه واقع در سمت سفید پوست در زیر نقطه B خواهد شد. بار الکترون خارجی کاهش می یابد، ماریچ تحت تأثیر پتانسیل داخلی کشیده می شود و الکترون به حالت موجی تغییر می کند. هنگامی که بار خارجی دوباره ظاهر می شود، که به دلیل برهمکنش امواج با ماده ایجاد می شود، ماریچ فشرده می شود و الکترون دوباره به حالت ذره تبدیل می شود. در حالت ذره ای الکترون دارای بار خارجی منفی و ماریچ چپ و در حالت موج دارای ماریچ راست و بار خارجی مثبت است. و کل دگرگونی به دلیل ezoosmos اتفاق می افتد.

مشاهده گر از منظر یک جهان سه بعدی می تواند در صورت ایجاد شرایط فنی خاصی، الکترون را به عنوان یک ذره ببیند. اما ناظر از منظر ابعاد بالاتر که جهان مادی ما را به صورت انرژی خواهد دید، قادر خواهد بود ساختار دیگری از الکترون را مشاهده کند. به طور خاص، بلوک های ساختمان اطلاعاتی که آن الکترون را تشکیل می دهند، فقط ویژگی های امواج انرژی (ماریچ کشیده) را نشان می دهند. علاوه بر این، این موج در فضا بی نهایت خواهد بود. به بیان ساده، موقعیت الکترون در سیستم کلی واقعیت به گونه ای است که در همه جای جهان مادی قرار خواهد گرفت.

آناستازیا: آیا می توانید بگویید که بدون توجه به اینکه ما آن را به عنوان ناظران یک جهان سه بعدی ببینیم یا نه، وجود خواهد داشت؟

دیدن: بله. برای درک این موضوع، اجازه دهید مثال دیگری را با یک آینه در نظر بگیریم. فرض کنید که چندین بلوک اطلاعات اساسی ساختاری را تشکیل می دهند که یک نقطه محلی، یک شیء را نشان می دهد. آن را در وسط اتاقی قرار می دهیم که در آن انبوهی از آینه ها در یک زاویه مشخص قرار گرفته اند به گونه ای که در هر یک از آنها منعکس می شود. بنابراین، جسم در وسط اتاق است و در هر آینه ای منعکس می شود. همچنین ما آن را می بینیم و بنابراین اطلاعاتی در مورد آن در ذهن ما وجود دارد. به طور خلاصه، اطلاعات مربوط به شیء به طور همزمان در چندین مکان وجود دارد. اگر یکی از آینه ها را برداریم، این شیء را در آن مکان مشاهده نمی کنیم. اما وقتی آینه را برگردانیم، دوباره ظاهر می شود. بنابراین، در واقع، اطلاعات در مورد آن ناپدید نشده است. فقط این است که ما شیء را تحت شرایط خاصی از تجلی اطلاعات می بینیم و وقتی شرایط تغییر کرد، دیگر آن را نمی بینیم. با این حال، به طور عینی، این شیء همچنان از نظر اطلاعات در آن مکان وجود دارد. انعکاس ممکن است یک جریان پیوسته داشته باشد، بنابراین به این معنی است که این جسم در هر نقطه از این اتاق (و اتفاقاً نه تنها اتاق، بلکه در فضای خارج از محدوده اتاق) وجود دارد، صرف نظر از اینکه آن را بینیم یا نه

طبق فیزیک کوانتومی، وجود الکترون در حالت ذره ای به خود عمل اندازه گیری یا مشاهده بستگی دارد. به عبارت دیگر، الکترونی که اندازه گیری نشده و مشاهده نمی شود، نه به صورت ذره، بلکه به صورت موج رفتار می کند. در این مورد، یک میدان احتمالی کامل برای آن وجود دارد، زیرا در اینجا و اکنون در بسیاری از مکان ها به طور همزمان وجود دارد. یعنی در حالت برهم نهی. در این صورت، علیرغم اینکه الکترون چندین موقعیت دارد، یک الکترون و یک موج یکسان خواهد

بود. برهم نمی توانایی وجود همزمان در تمام حالت های جایگزین ممکن است تا زمانی که یک انتخاب انجام شود، تا زمانی که مشاهده گر اندازه گیری (محاسبه شی داده شده) را انجام دهد. به محض اینکه مشاهده گر توجه خود را بر روی رفتار الکترون متمرکز کرد، آن (منظورم الکترون است) بلافاصله به یک ذره فرو می ریزد. یعنی از موج به جسم مادی تبدیل می شود که موقعیت آن می تواند قرار گیرد. به طور خلاصه، پس از اندازه گیری، به اصطلاح، پس از انتخاب ناظر، یک شی فقط در یک مکان وجود خواهد داشت.

آناستازیا: وای، اطلاعات جالبی است! یافته های فیزیک کوانتومی، همانطور که مشخص است، برای کسانی که درگیر کمال شخصی هستند ارزشمند است. این به نوعی توضیح می دهد که چرا یک فرد در مدیتیشن شکست می خورد. از این گذشته، آنچه به اصطلاح به "مادی شدن" فرآیند مراقبه کمک می کند. به عبارت دیگر، چه چیزی به انتقال از حالت موجی به حالت مادی کمک می کند که در آن انرژی بار دیگر خواص ماده را به دست می آورد؟ این مشاهده و کنترل از طبیعت حیوانی است. به عبارت دیگر، مدیتیشن زمانی با شکست مواجه می شود که فرآیندهای ذهنی که نمونه ای از حالت معمول روزانه آگاهی هستند فعال شوند. در این حالت، مغز همیشه در تلاش است تا چیزی را شناسایی کرده و مکان مورد مشاهده را بیابد. این وضعیت زمانی ایجاد می شود که شخصیت به اندازه کافی خود را در یک حالت تغییر یافته از آگاهی در طول مدیتیشن غوطه ور نکند یا زمانی که کنترل خود را بر این حالت از دست بدهد. این به طبیعت حیوان اجازه می دهد تا در فرآیند مشاهده دخالت کند. در نتیجه، تصاویر تداعی ظاهر می شوند و حقیقت از بین می رود. موج به ماده تبدیل می شود. اما به محض اینکه مغز را با فرآیندهای فکری خود «خاموش کنید» و به لطف تجلی

احساسات عمیق خود به طور کامل وارد مراقبه شوید، آنگاه گسترش آگاهی رخ می دهد و موضوع مشاهده شده از طبیعت معنوی به موج تبدیل می شود. شما با واقعیت واقعی جهان ادغام می شوید، با آن یکی می شوید و در عین حال همه تنوع آن را احساس می کنید، مثل اینکه تعداد زیادی از شما وجود دارد و همه جا هستید. این زمانی است که یک مراقبه واقعی به عنوان فرآیند شناخت حقیقت اتفاق می افتد.

ریگدن: قطعاً. جهان طبیعت حیوانی، جهان تسلط ماده و قوانین آن است. دنیای خدا دنیای انرژی های کامل است. وقتی مدیتیشن می کنید، وقتی در وضعیت آگاهی تغییر یافته هستید، بخشی از فرآیند، بخشی از تجلی الهی در اینجا می شوید. به محض اینکه مشاهده گر از طبیعت حیوانی فعال می شود، فکر می کنید که کنترل ماده را به دست می آورید. در واقع، این ماده (ذهن حیوانات) است که کنترل شما را به دست می آورد. در نتیجه، شما تبدیل به یک شیء مادی آشکارتر می شوید. در واقع، شما به یک جسم جسمی از ماده کلی تبدیل می شوید (جسم، از لاتین **corpusculum** به معنای «جسم»، «کوچکترین ذره ماده») و از قوانین آن پیروی می کنید. اگر به حالت موج بروید، بخشی از تجلی الهی در این جهان می شوید، یعنی ناظری از طبیعت روحانی. به همین دلیل است که گفته می شود: هر چه بیشتر در خود داری، همان خواهی بود.

در حالت مراقبه، ادراک معمولی ناپدید می شود. آگاهی یک تمرین کننده با تجربه، به ویژه اگر وضعیت او را در تمرین معنوی «گل نیلوفر آبی» در نظر بگیریم، فراتر از مرزهای دنیای آشنا گسترش می یابد. فرد احساس می کند که به طور همزمان در همه جا حضور دارد. می توان گفت که برهم نهی فیزیک کوانتومی، اکتساب حالت موجی، همان اکتساب در

مدیتیشن از حالت خروج به ابعاد بالاتر است که در آن ماده قبلاً وجود ندارد. برهم نمی در حالت مدیتیشن زمانی است که شما «می بینید» به این معنی که کل جهان و جلوه های متنوع آن را با عمیق ترین احساسات احساس می کنید. اما به محض اینکه مشاهده گر روی یک شی متمرکز می شود، آگاهی او توسط شی مشاهده شده باریک و محدود می شود. یعنی وقتی انتخاب می کنید و روی جزئیات خاصی تمرکز می کنید، موج به ماده تبدیل می شود. به هر حال، وقتی روی جزئیات تمرکز می کنید، درک جامع از بین می رود و فقط جزئیات باقی می ماند. افکار از طبیعت حیوانی نوعی ابزار، نیرویی برای مادی ساختن اشیا هستند، در حالی که احساسات از طبیعت معنوی نیرویی برای گسترش آگاهی و دستیابی به ابعاد بالاتر است.

آناستازیا: بله، این دنیا چقدر پیچیده است و چیزهای ساده چقدر در آن آشکار است.

ریگدن: اکنون در مورد فیزیک کوانتومی... از یک سو، مفهوم مشاهده گر مرزهای دانش علمی را گسترش داده است، اما از سوی دیگر آنها را به بن بست رسانده است. از این گذشته، دیدگاه ابر ناظر ثابت می کند که نیروی عظیمی وجود دارد که می تواند از بیرون جهان، همه اشیا آن و همه فرآیندهایی که در آن اتفاق می افتد تأثیر بگذارد.

آناستازیا: پس در واقع، این راه دیگری برای اثبات علمی وجود خداست؟

ریدن: بله. انسان دارای روح به عنوان بخشی از قدرت الهی است. هر چه او دنیای درونی خود را بیشتر دگرگون کند و شخصیتش بیشتر

با روح آمیخته شود و در برابر خدا آشکار شود، از نظر روحی قوی تر می شود و توانایی تأثیرگذاری بر دنیای فیزیکی از ابعاد بالاتر را به دست می آورد. و هر چه تعداد این افراد بیشتر باشد، این نفوذ بیشتر است. ابر ناظر خدایی است که می تواند بر همه چیز تأثیر بگذارد. انسان به عنوان یک ناظر از ذات معنوی، ناظری است که می تواند در فرآیندهای جهان دخالت کند و آنها را در سطح خرد تغییر دهد. البته دستکاری های خاصی با ماده از منظر ناظر از طبیعت حیوانی برای مردم قابل دسترسی است. اما یک شخص تنها زمانی قدرت نفوذ واقعی را بدست می آورد که ناظر ذات روحانی او فعال شود.

آناستازیا: وقتی تمرینات معنوی انجام می دهید و دید گسترده ای نسبت به واقعیت جهان دارید، متوجه می شوید که این یک واقعیت است. شگفتی های باورنکردنی ساخته شده توسط کسانی که در زمان های مختلف و در قاره های مختلف مقدس شمرده می شدند، دلیلی بر این امر است. زیرا برای آنها متوقف کردن عناصر، تغییر ساختار آب، درمان هر بیماری و حتی زنده کردن مردم از مردگان آسان بود.

ریگدن: البته مردم حتی نمی توانند تصور کنند که چه توانایی هایی در آنها نهفته است. مشاهده اولین قدم برای شناخت اسرار پنهان است. ما بر یک موقعیت خاص، پیامد احتمالی آن، و راه حلی در جهان تأثیر می گذاریم که برای ما نامرئی است، با این واقعیت که از منظر ناظر از طبیعت حیوانی یا از طبیعت معنوی از زمانی که انتخاب می کنیم، فکر می کنیم. هر موقعیتی به نوعی پاسخی است نه تنها به حضور شما در این مکان در اینجا و اکنون، بلکه به این که چگونه دقیقاً خود را در این لحظه مشاهده می کنید.

آناستازیا: در اصل، ما بخشی از خود را در آنچه ما را احاطه کرده است مشاهده می کنیم و این واقعیت جهان نیست که قضاوت می کنیم، بلکه نحوه تفسیر آن بر اساس تجربه و درک خود از جهان است.

ریدن: درست است. با بیان چیزی در مورد جهان، ما اساساً چیزی را در مورد خود بیان می کنیم. یک شنونده خوب همیشه چیزهای بیشتری در مورد گوینده خواهد شنید که او قصد دارد در مورد خودش فاش کند.

آناستازیا: به عبارت دیگر، به هر طریقی، ما جهان خارج را از طریق نوعی "عینک رز رنگ" مشاهده گر از طبیعت حیوانی می بینیم. هر چه کمتر روی تغییر دنیای دروختان کار کنیم، برای ما بدتر است. زیرا آنچه در این مورد بیشتر رشد خواهد کرد، فقط تجربه مربوط به تسلط ناظر از طبیعت حیوانی است که به این معنی است که ما تصویر حتی تحریف شده تری از ادراک جهان به دست خواهیم آورد.

ریدن: بله. اتفاقاً حتی از منظر دانش موجود در مورد مغز، آگاهی، طرز تفکر فرد و نحوه شکل گیری جهان بینی او نیز می توان این موضوع را ردیابی کرد. به عنوان یک قاعده، در یک جامعه مصرفی، نگرش های خاصی از بدو تولد به فرد القا می شود که جهان مادی است و ظاهراً این تنها واقعیت موجود برای انسان است. قبلاً گفتم که مغز ما به گونه ای تنظیم شده است که خیلی سریع با الگوهای رفتاری مختلف سازگار می شود. علاوه بر این، پس از آن بر اساس آنها خواهد بود تا زمانی که فرد موارد جدیدی را انتخاب کند. بنابراین، فرد شروع به ساختن زندگی خود از دوران کودکی می کند، در اصل، بر اساس تنظیمات اشتباه و نگاه یک طرفه به جهان از دیدگاه ناظر از طبیعت حیوانی. او به سادگی هر چیزی را که با الگوهای او و انتخاب شخصی او مطابقت

ندارد نادیده می گیرد. او نوعی محدوده زندگی بسیار باریک از درک جهان و خودش را انتخاب می کند، در حالی که حتی به چیزی بیشتر علاقه ندارد. در نتیجه، افراد از تداعی های «مبتنی» استفاده می کنند و در اعمال و نیات خود کاملاً قابل پیش بینی می شوند.

آن اطلاعات انتخابی از دنیای بیرون، که بخش بزرگی از آن از بینش می آید، چه چیزی را نشان می دهد؟ آنچه می بینیم، طبق همان فیزیک کوانتومی، توهمی است که توسط هندسه فضا ایجاد می شود. در حالت معمول آگاهی، ما جهان را نه از منظر یک ناظر فضایی جدا شده یا یک ناظر دیگر، بلکه از منظر ناظری که در این دنیای سه بعدی غوطه ور است و در مختصات خاصی در یک مکان معین قرار می گیرد، درک می کنیم. نقطه در زمان به همین دلیل است که ما جهان را فقط از این نقطه یک طرفه درک خواهیم کرد و در این مورد تحریفاتی وجود خواهد داشت. ما حتی بدن خود را به عنوان یک تصویر سه بعدی می بینیم که توسط مغزمان درک می شود و با حالتی از آگاهی که برای ما عادی است تنظیم شده است. اگر حالت آگاهی را تغییر دهیم و مثلاً در حالت مدیتیشن به بدن فیزیکی خود نگاه کنیم، هاله و پوسته های مربوط به آن را خواهیم دید - اساساً ساختاری کاملاً متفاوت. در حین انجام مدیتیشن های پیچیده تر مربوط به مشاهده از ابعاد بالاتر، می توانید کل ساختار خود را در مقیاس بزرگتر مشاهده کنید، از جمله قسمت هایی که در ابعاد دیگر قرار دارند. بر این اساس، همه اینها درک ما را از ساختار انرژی یک انسان گسترش می دهد.

علاوه بر این، ما باید در نظر داشته باشیم که مغز در حجمه قرار دارد. به عبارت دیگر کاملاً از محیط بیرونی جدا شده است. هیچ تماس مستقیمی با نور فضای فیزیکی اطراف ندارد. نوری که وارد چشم می

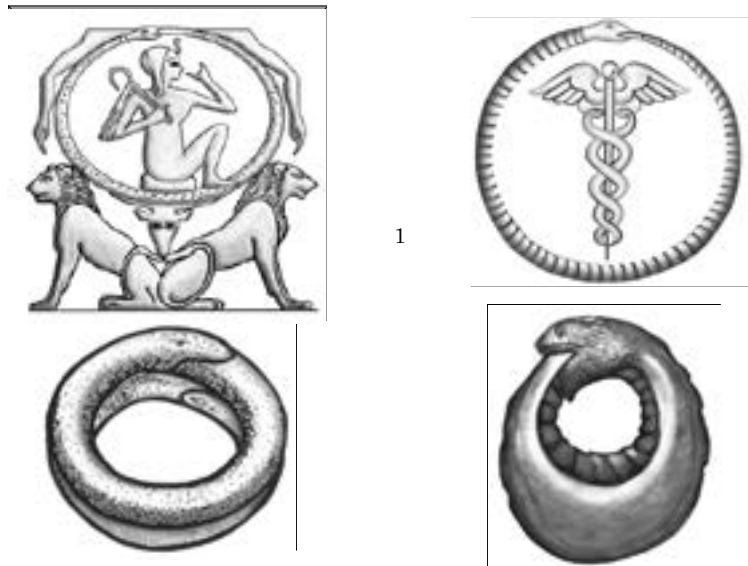
شود به سادگی به سیگنال الکتریکی تبدیل می شود. و این سیگنالی است که مغز آن را تجزیه و تحلیل و رمزگشایی می کند، به عبارتی مجازی در "تاریکی" خود. به عبارت دیگر، مغز ما "تصویر واقعی" (یا بهتر بگوییم توهم هندسه یک فضای معین) را نمی بیند، بلکه فقط سیگنالی را می بیند که از بیرون تبدیل شده است - یک "کپی الکتریکی" از تصویر قابل مشاهده در محدوده محدود. از ادراک

آناستازیا: به طور کلی، این یک "کپی الکتریکی" از وضعیت اجسام مشاهده شده از لحظه ای است که قبلاً سپری شده است. علاوه بر این، این نسخه را نمی توان حتی بخشی از اطلاعات خارج از تنوع دنیای مرئی و البته نامرئی نامید. و انسان همچنان با توهم فکر می کند که این دنیا را می شناسد و می فهمد...

ریگدن: بله، انسان از روی عادت فکر کردن از ذات حیوانی چنین اعتقادی دارد... اما باید از خود این سؤال را پرسد که دقیقاً چه کسی در او فکر می کند و آگاهی چیست؟ مغز در پیچیدگی ساختار و عملکرد خود (از جمله دفاعی) دستگاه زیستی استثنایی است که دارای تعداد نجومی عناصر و اتصالات بین آنهاست و ارتباط مستقیمی با محیط ندارد. مغز بیش از حد فراوان است. به عبارت دیگر، می تواند عملکردهای بسیار پیچیده تری را انجام دهد، مثلاً برای زندگی در سیاره زمین. مغز دائماً در حال کار است - هم شب و هم روز. فقط حالت خود را تغییر می دهد، مثلاً به خواب، بیداری و غیره. این سیستم خود سازماندهی دائمی ذاتی خود را دارد. معمولاً بین 0.5 تا 2.5 ثانیه ثابت می ماند، سپس برخی از پیوندهای متغیر و انعطاف پذیر فعال می شوند، برخی دیگر خاموش می شوند، در حالی که پیوندهای سخت دائماً کار می کنند. مغز به نوعی از یکنواختی "بی حوصله" شده

است. یک فرآیند فکری مداوم وجود دارد. پردازش اطلاعات مختلف در آن به صورت شبانه روزی انجام می شود.

مغز میانجی بین آگاهی و جهان است. این کدها را دریافت کرده و سعی در رمزگشایی می کند. به عبارت دیگر، سیگنال های مختلف، از جمله سیگنال هایی که از حواس پنج گانه می آیند. اما توجه به این



شکل 5. نماد جهان - گاز گرفتن مار دم خودش:

(1) بخش هایی از تصویر در نقش برجسته ها، نقاشی ها در معابد فرهنگ مصر باستان؛ (2) یک حلقه انگشت به شکل مار که دم خود را گاز می گیرد، از یافته های باستان شناسی در دره سند ("تمدن هاراپا" - تمدن اولیه هندی که در هزاره III-II قبل از میلاد وجود داشت). (3) نماد چینی باستان - ماری که دم خود را گاز می گیرد (نماد از نفريت ساخته شده است که در چین به عنوان "سنگ زندگی" در نظر گرفته می شود).

نکته بسیار مهم است که مغز قادر به دریافت بسیاری از سیگنال های دیگر نه تنها از دنیای مرئی بلکه از دنیای نامرئی است. آنچه به عنوان اثبات این امر برای دانشمندان امروزی عمل می کند، آزمایش هایی است که با مشارکت افرادی انجام می شود که در حالی که وضعیت آگاهی خود را تغییر می دهند، به اعمال مراقبه خاصی می پردازند. اینها راهبان بودایی، شمن های سیری، روشن بینان و غیره هستند. علاوه بر این، این گروه آزمایشی شامل افرادی است که توانایی های غیرعادی را به صورت پراکنده و خود به خود بروز داده اند که شامل تله پاتی (انتقال فکر)، پیش بینی آینده، تله کینزیس (توانایی حرکت اجسام فیزیکی و تغییر شکل آن ها توسط فکر) و غیره است. به طور کلی، این توانایی ها در هر فردی وجود دارد، اگر توسعه یابد.

آناستازیا: این در واقع شواهدی است که نشان می دهد فردی که دانش پایه را در اختیار دارد، می تواند با موفقیت جهان را در حالت آگاهی تغییر یافته بدون خروج از اتاقش، با چشمان بسته، و بدون کمک منابع فنی یا حسی شناخته شده کاوش کند. اندام ه

ریگدن: توجه داشته باشید که چنین دانشی بسیار آموزنده تر و غنی تر از دانشی خواهد بود که توسط فردی در حالت معمولی آگاهی به دست می آید. چرا؟ زیرا آگاهی او در حالت دیگری شروع به کار می کند.

شما می توانید ردیابی کنید که چگونه فعالیت مغز خود را در حالت تغییر یافته آگاهی حتی با تجهیزات مدرن سازماندهی مجدد می کند. وقتی انسان در حالت آگاهی معمولی فکر می کند، فعالیت سلول های عصبی در نواحی مختلف مغز شبیه به آسمان پرستاره به نظر می رسد. به عبارت دیگر پراکنده. اما زمانی که فرد در وضعیت آگاهی تغییر یافته قرار دارد،

تصویر کاملاً متفاوتی از فعالیت مغز شکل می گیرد. «ستاره‌ها» به شکل «خوشه‌های ستاره‌ای» عجیب و غریب از یک شکل خاص - کره‌ها، ابرها، نهرها و پرتوهایی با جهت روشن، صف می کشند.

علاوه بر این باید به ساختار (شکل) مجموعه انسان از داخل و بافت های مجاور آن توجه شود. استخوان های پیشانی، آهیانه و پس سری، با تسکین خاص خود، شایسته توجه ویژه هستند. این یک نمونه اولیه بیولوژیکی از آینه های مقعر است که می تواند امواج فرکانس های مختلف را متمرکز، جذب و منعکس کند. این طرح به عنوان یک تشدید کننده خوب عمل می کند (از کلمه لاتین "resono" - "من در پاسخ صدا می کنم"، "پاسخ")؛ به عبارت دیگر قادر به جمع آوری و تمرکز انرژی ارتعاشات و تقویت آن است.

آناستازیا: این اطلاعات بسیار جالب است. همانطور که از مثال مهندسی رادیویی مدرن می دانیم، آینه های مقعر دارای خاصیت دریافت و ارسال آنتن هستند.

ریگدن: کاملاً درسته. بنابراین مغز تا حد زیادی یک دستگاه بیولوژیکی منحصر به فرد است که عملکردهای زیادی را انجام می دهد و به عنوان گیرنده و فرستنده اطلاعات نه تنها از بیرون مرئی بلکه از دنیای نامرئی از جمله دنیای درونی انسان عمل می کند.

هنگامی که شخص شروع به مدیتیشن می کند، دستور ذهنی می دهد که این یا آن چاکران ها را درگیر می کند و انرژی های ظریفی را فعال می کند که مناطق خاصی را در ساختار انرژی فعال می کند. به لطف چنین نظم ذهنی، مغز بدن فیزیکی نیز خود را در حالت عملیاتی حالت تغییر یافته آگاهی تنظیم می کند. می توانیم بگوییم که در مراقبه های عمیق تر یک روند جالب اتفاق می افتد:¹⁹¹ مراقبه عملاً "توقف افکار"

را اجرا می‌کند. و اطلاعات به شکل خالص خود به دلیل نیرویی است که مردم از قدیم الایام آن را حس ششم یا شهود (دانش شهودی) می‌نامیدند. و یادگیری از این طریق بسیار عمیق‌تر، غنی‌تر و متنوع‌تر از درک ظاهری معمول از جهان مرئی است. از این گذشته، ناظر از طبیعت معنوی، فرآیندهای انرژی را با احساسات، به طور کامل و واضح، با تجربه واقعیت واقعی درک می‌کند. به لطف این، پس از مدیتیشن برای او آشکار می‌شود که چه تفاوت معناداری بین آنچه مغز انسان به عنوان «واقعیت» از الگوهای یک دنیای سه بعدی درک می‌کند و آنچه در واقع واقعیتی است که رویدادهای این جهان را شکل می‌دهد، وجود دارد. برای چنین ناظری، استخراج اطلاعاتی که بسیار جلوتر از درک علمی فعلی از فرآیندهای خاص در این جهان است، مشکلی نیست.

بنابراین دنیای بیرونی برای مغز به عنوان یک دستگاه زیستی فقط نسخه‌های متعددی است که مطابق با وظیفه‌ای که مشاهده‌گر به آن محول می‌کند مطابق با دنیای درون و انتخاب ناظر، آن‌ها را درک می‌کند. هر فردی بر اساس انتخاب و ادراک درونی خود واقعیت خود را زندگی می‌کند.

آناستازیا: بله، اکنون درک عمیق‌تری از این موضوع دارم که چرا باید برای زندگی و کسب تجربه دست اول با دیدگاه ناظر از طبیعت معنوی تلاش کنیم. فقط در این صورت است که شانس واقعی وجود دارد که زندگی خود را با تصورات غلط بی‌شمار تلف نکنید و در توهّمات مشاهدات حیوان‌گیر نکنید. طبیعت، برای تغییر سرنوشت شما، و شکل دادن به واقعیت نجات معنوی شما حتی در طول این زندگی. از این

گذشته، آنچه ما به آن فکر می کنیم این است که چه چیزی ایجاد می شود و این یا آن واقعیت را برای ما آشکار می کند.

ریگدن: انسان در شناخت خود تا جایی که باور دارد می تواند پیش برود. هر چه او برای دور شدن از ذهنیت های محدود کننده خود که توسط طبیعت حیوانی شکل گرفته است، پافشاری کند، تأثیر او بر واقعیت آشکارتر خواهد بود. با شکل گیری چشم انداز قوی ناظر از طبیعت معنوی در زندگی، شخص می تواند ارتباط عمیق و تعامل عمیق خود را با کل جهان درک کند.

انسان به عنوان ناظر از طبیعت حیوانی، اشیایی را که برای او مهم هستند در دنیای اطراف ثبت می کند و با قدرت توجه خود اهمیت آنها را برای خود تقویت می کند. اهمیت دادن به این یا آن شی بستگی به دیدگاه شخص، تجربه او در شناخت جهان و خودش دارد. هنگامی که فرد شروع به تکیه بر شرایط بیرونی می کند، حرکتی ایجاد می کند که او را مضطرب می کند و توهّمات متعددی را بروز می دهد که توجه او را بیشتر جلب می کند.

انسان به عنوان ناظر ذات روحانی، بی طرفانه به جهان می نگرد. تکیه گاه او در زندگی و موضوع مهم روح است. به هر حال، شناخت حقیقت ظاهر بدون شناخت حقیقت باطن غیرممکن است، زیرا در این صورت هیچ ناظری وجود ندارد که تمام اسرار جهان در برابر آن آشکار باشد.

آناستازیا: می دانید، نقطه ای در زندگی من وجود داشت که بسیاری از کلمات شما را بیشتر شهودی دریافت کردم تا آگاهانه: آنها الهام بخش

بودند و به من کمک کردند تا زندگی کنم و بر مشکلات انسانی غلبه کنم. اما زمانی که تمرین‌های پیشرفته، به‌ویژه آن‌هایی که به ساختار نامرئی انسان مربوط می‌شد، آغاز شد، این امر محدودیت‌های درک من از جهان را تا حد زیادی گسترش داد و به کسب یک تجربه معنوی خارق‌العاده کمک کرد. فرصتی برای تفکر معنوی و کشف خود در عمیق‌ترین احساسات فراهم کرد. به لطف این تجربه، به ارزش دانشی که به ما می‌دهید پی بردم. در واقع، تجربیات در مراقبه را نمی‌توان در قالب کلمات بیان کرد، اما آن‌ها اساساً نگرش به دنیای اطراف را تغییر می‌دهند، زمانی که شما واقعاً چیزی ارزشمندتر از کل دنیای مادی احساس می‌کنید... جالب‌ترین بخش این است که از این پیشرفت عملی، کیفیت مدیتیشن تغییر کرده است به خصوص، من می‌خواهم به تطبیق‌پذیری مراقبه "گل نیلوفر آبی" در رابطه با کار با عمیق‌ترین احساسات و دانش اساسی عملی شگفت‌انگیز در مورد خود توجه کنم که به فرد امکان می‌دهد ساختار انرژی انسان را در مراقبه "هرم" بشناسد. به هر حال، آیا می‌توان در مورد این مراقبه به دنیا گفت؟ و اگر چنین است، اگر مردم بتوانند مستقیماً از شما درباره این دانش اولیه بیاموزند، از شما بسیار سپاسگزار خواهم بود.

ریدن: البته. "هرم" از حد کمال دور است، اگرچه مراقبه بسیار مؤثری است که به شما کمک می‌کند تا درون واقعی خود را احساس کنید و همچنین ساختار پیچیده انسان را که برای مردم امروزی کمتر شناخته شده است، درک کنید. با این حال، من فکر می‌کنم قبل از صحبت در مورد این مراقبه، ارزش دارد که مردم را با دانش مربوط به ساختار نامرئی انسان بیشتر آشنا کنیم. از زمان‌های قدیم، مردمان مختلف دارای این دانش بوده‌اند. من نمی‌توانم بگویم که امروزه کاملاً از بین رفته است، برخی از ذکرهای آن تا حدی باقی مانده است، اما اینکه به چه شکل

است، سؤال دیگری است. اما دلیلی برای تعجب وجود ندارد، ذهن پیچیده انسان توانایی بسیار بیشتری دارد.

همانطور که قبلاً گفتم، انسان چیزی بسیار بزرگتر از ماده است. در ساختار خود، او نه تنها در سطح فیزیکی بلکه در سطح انرژی نیز بسیار پیچیده است. با مشاهده ساختار فیزیکی انسان، حتی با تجهیزات مدرن، تنها بخشی از ساختار آن را می توان دید که به صورت سه بعدی وجود دارد. علاوه بر این، اگر ساختار کلی یک انسان را در نظر بگیریم که اکثریت ساخت آن مربوط به دنیای نامرئی است، می توان دریافت که در سطح فیزیکی محافظت بسیار ضعیف تری نسبت به سطح انرژی های ظریف دارد.

ساختار کلی انسان به گونه ای طراحی شده است که روح بهتر از بدن محافظت می شود. بدن فقط یک پوسته مادی متحرک اضافی است که برای شرایط خاصی از وجود در کیهان در هندسه فضای سه بعدی ایجاد شده است. موقت و فانی است. این یک نوع ماشین زیستی است که توسط شخصیت کنترل می شود. به عبارت دیگر، توسط کسی که دائماً در حال انتخاب است که در رویدادهای زندگی او و همچنین رشد معنوی او به طور کلی منعکس می شود. تغییر بدن در طول تناسخ مانند تجدید این پوسته خارجی اضافی است. به بیان مجازی، مانند بازسازی پوست در بدن فیزیکی یا تغییر لباس در زندگی روزمره است. به طور طبیعی، یک تعامل بین انرژی و بخش های فیزیکی ساخت انسان، فرآیندهای مختلف تبادل انرژی و اطلاعات رخ می دهد.

همانطور که قبلاً گفتم، همه چیز در جهان به هم مرتبط است. جهان چند بعدی است و شباهت های متفاوتی دارد. **انسان در دنیای نامرئی**

یک موجود اطلاعاتی پیچیده فضا محور است که به طور مداوم در شش بعد به طور همزمان وجود دارد. درک آن برای یک فرد مدرن دشوار است، اما امیدوارم با توسعه فیزیک و بیوفیزیک جدید کیفی، علم نیز این واقعیت را کشف کند. انسان به طور پیوسته و همزمان در شش بعد وجود دارد که پیوسته بر یکدیگر تأثیر می گذارند. اما انسان در طول زندگی خود این فرصت را دارد که شخصیت خود را با روح یکی کند و به بلوغ معنوی برسد و به بعد هفتم (نیروانا، بهشت) بگریزد، یعنی به رهایی روحی دست یابد و حتی اگر بخواهد ابعاد بالاتر را بشناسد. برای مقایسه، بودیساتوا به عنوان یک موجود روحانی، آزادانه در طول تجسم زمینی در ساختار انسانی بدن وجود دارد (به عنوان یک موجود روحانی، بودیساتوا می تواند در هر زمانی به دنیای معنوی برود، بر خلاف روح انسانی که در ساخت به بردگی گرفته شده است) ، به طور پیوسته در 72 بعد به طور همزمان وجود دارد. این تعداد دقیق ابعاد در جهان جهانی است. به طور خلاصه، بودیساتوا به طور موقت در ساختاری وجود دارد که در شش بعد دنیای مادی قرار دارد، درست مانند هر انسان. اما به جای روح انسان، او دارای یک موجود معنوی کامل از عالم خداست که به طور پیوسته و همزمان در 72 بعد وجود دارد و می تواند در آنها تغییراتی ایجاد کند.

آناستازیا: بله، این مثال خوبی است که به درک فرصت های منحصر به فرد یک انسان برای رشد معنوی در طول زندگی اش می دهد و چرا هر لحظه از زندگی آنقدر ارزشمند است. شما اشاره کردید که جهان 72 بعد دارد. من فکر می کنم خوانندگان بسیار علاقه مند خواهند بود بدانند که تعداد ابعاد در جهان محدود است. یادم می آید که قبلاً

در مورد ezoosmos، جهان‌های موازی، پارادوکس موازی، در مورد تفاوت بین مفاهیم "ابعاد موازی" و "جهان‌های موازی" توضیح دادید.

ریگدن: بله، جهان‌های موازی و ابعاد یکسان نیستند. می‌تواند جهان‌های موازی زیادی وجود داشته باشد. به هر حال آنها با ابعاد مختلف در هم تنیده شده‌اند. اما همه اینها در یک جهان جهانی وجود دارد. موازی چیست؟ من با یک مثال مجازی از زندگی مردم توضیح خواهم داد. هر فردی زندگی خود را به گونه‌ای می‌گذراند که گویی در "واقعیت" روزمره خود، در عالم صغیر خود، که برای لحظاتی با برخی "واقعیت‌های" دیگر در زندگی دیگران تلاقی می‌کند. به عبارت دیگر، آگاهی فردی او به طور جداگانه زندگی می‌کند، گویی در موازی خود، اما در جهانی که برای همه مشترک است. افراد دیگر با زندگی و افکار و دنیای درون و محیط بیرونی خود به موازات او زندگی می‌کنند و او حتی از وجود آنها بی‌خبر است. جهان‌های موازی هم همینطور: آنها بسیارند. برخی با یکدیگر در تماس هستند، برخی دیگر به صورت موازی وجود دارند و فردی باقی می‌ماند. اما همه آنها در سیستم 72 بعدی جهان جهانی گنجانده شده‌اند.

این 72 بعد به طور کلی با انرژی‌های ظریف و خام نشان داده می‌شوند که میدان‌های انرژی خاصی را تشکیل می‌دهند و بعد خاصی را تشکیل می‌دهند. هیچ مرز مشخصی بین آنها وجود ندارد. همین انرژی‌ها ممکن است در یک بعد و در بعد دیگر و در بعد سوم وجود داشته باشند. همه ابعاد به هم پیوسته و همزمان جدا هستند. ممکن است بگوییم تفاوت در معماری انرژی هر بعد است. در ابعاد تحت سلطه انرژی‌های ظریف‌تر، حتی کوچک‌ترین تغییر می‌تواند تغییرات جهانی در ابعاد دیگر ایجاد کند که تحت سلطه انرژی‌های ناخالص

(شامل انرژی های ظریف) هستند. بعد 71 یکی از پیچیده ترین ابعاد در ساختار انرژی است. و بعد 72 پیچیده ترین، عالی ترین و جهانی ترین بعد کیهان است. از آن می توانید هر بعد یا موازی را تحت تأثیر قرار دهید و هر گونه تغییری را در آنجا ایجاد کنید. به عبارت دیگر، به طور مستقیم بر روی ezoosmos تأثیر بگذارد. این بالاترین بعد است که یک ذهن معنوی فردی می تواند به لطف رشد آن در این جهان جهان که از طریق صوت الهی آشکار شده است درک کند. اگرچه بعد 72 پیچیده ترین است، اما در عین حال بسیار ساده است. با بعد اول مرتبط است. بعد اول، در اصل، محرک اولیه است، ازواسموس که تمام تغییرات بعدی را به ابعاد دیگر منتقل می کند و بر همه مواد از جمله زمان، مکان، گرانش و غیره تأثیر می گذارد. بدون ezoosmos هیچ حرکتی وجود نداشت و بنابراین زندگی وجود نداشت.

این دانش از زمان های قدیم وجود داشته است، هرچند، در آن اشکال انجمنی که برای مردمان آن زمان قابل درک بود. به عنوان مثال، در هند، چین و مصر باستان، دانش درباره هندسه فضا و ساختار جهان از زمان های قدیم وجود داشته است. نماد مقدس هفتاد و دو بعد، مار نیش زدن دم خود بود. علاوه بر این، بدن آن به شکل 72 حلقه (یا به عبارت بهتر "پیوندهای" بدن) به تصویر کشیده شد که به طور نمادین ابعاد جهان را نشان می دهد. سر مار نماد معماری پیچیده انرژی از بعد 71 است که به بعد 72 تبدیل می شود. نیش دم خود مار نمادی از تبدیل پیچیده به ساده و ارتباط بعد 72 با بعد 1 بود.

آناستازیا: بله، من بارها با این اثر باستانی در آثار باستان شناسی که به فرهنگ و زندگی مردمان مختلف جهان اختصاص دارد، برخورد کرده ام. من معتقدم که خوانندگان علاقه مند به یادگیری یک جزئیات

اساسی خواهند بود، یعنی اینکه سر مار چگونه قرار می گیرد - در جهت عقربه های ساعت یا خلاف جهت عقربه های ساعت؟ به هر حال، در فرهنگ های مختلف، تنوع های متفاوتی وجود دارد.

ریگدن: موقعیت اصلی سر مار دقیقاً در جهت عقربه های ساعت به عنوان نمادی از خلقت و توسعه بود. نمایش شماتیک تعداد ابعاد در قالب ترازو-حلقه به ترتیب از چپ به راست بود. یک دایره (کلاف مار) همچنین نماد ایجاد و حرکت مارپیچی جهان (سواستیکا درست در جهت عقربه های ساعت)، و به عبارت دیگر، حرکت در اساس های اصلی

ب در
کرد،
اعت
چکی
ن) به
افراد
خود
بدند.



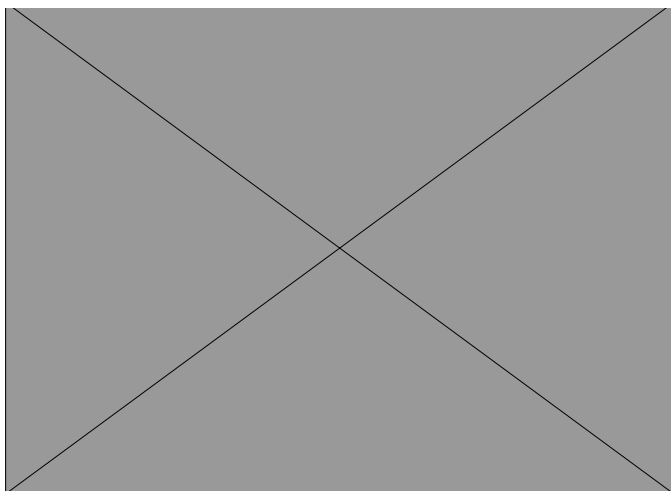
قوا
تزب
اسا
توه
که
سم
ضد
اعا

آنا ریگدن: بارها چنین ماری را دیده ام که سرش خلاف جهت عقربه های ساعت در صحنه های معماری فراماسون ها است.

ریگدن: این پدیده کاملاً رایج بود، به عنوان مثال، در قرون وسطی، در زمان موج کیمیاگری، زمانی که جهت سر این خزنده باستانی اغلب در خلاف جهت عقربه های ساعت به عنوان نمادی از مهار مصنوعی یا پسرفت نشان داده می شد. از سوی دیگر، چنین جزئیاتی تنها در

حلقه های باریک مبتکران شناخته شده بود. توده ها با تفسیر کاملاً قابل قبولی از این مفهوم ارائه شدند، بنابراین مردم عادی توجه کمی به چرخش سر در این یا آن جهت داشتند. و این خیلی بد است زیرا نمادها و نشانه ها نقش مهمی در زندگی یک جامعه ایفا می کنند، حتی زمانی که جامعه به آن شک نداشته باشد.

اما برخی سر مار را در خلاف جهت عقربه های ساعت به تصویر کشیدند، در حالی که برخی دیگر - به دلیل وجود انسان اصلی سردرگمی، از دست دادن دانش، یا کپی برداری نادرست از اطلاعات باستانی، که بر اساس آن طرح داده شده ترسیم شده است. به عنوان مثال، امروز در بازنمایی نمادین جهان در قالب مار افسانه ای هندی باستان، آنانتا، همین امر را می توان دید. طبق اساطیر هندی، کیهان یک مار جهانی غول پیکر است که دم خود را گاز می گیرد و خود را به صورت حلقه ای به دور مخلوق می پیچد. در داخل حلقه، لاک پشت غول پیکری را حمل می کرد که چهار فیل روی پشتش بود که از جهان حمایت می کردند. در مرکز جهان سرزمین مسکونی جامبودیپا قرار داشت که به شکل گل نیلوفر شکوفه با کوه مرو در وسط آن تداعی می شد.



شکل 6. نمادین هند باستان نمایندگی جهان:

تفسیر سنتی تصویر در دایره المعارف ها، طبق اسطوره ها: (1) مار افسانه ای آنانتا (از سانسکریت - "بی نهایت"، "بی پایان") شناور در آب های اقیانوس کیهانی. نام دیگر آن ششه است. افسانه ها ذکر می کنند که خدای ویشنو بر روی حلقه های خود قرار دارد. (2) مثلث بالای هرم کوتاه نشان دهنده قدرت بالاتر نسبت به پایین است. (3) نمایندگی متعارف یک تصویر کوه مرو، در این مورد به شکل یک هرم کوتاه. (4) نماد دنیای فیزیکی قابل مشاهده به شکل یک نیمکره؛ (5) چهار فیل (نماد عناصر) حامی جهان زمینی (فیل نماد عنصر هوا قابل مشاهده نیست). (6) لاک پستی که بر روی حلقه های مار آنانتا شیشا قرار گرفته است - تجسم خدای نگهبان هندی باستان ویشنو (طبیعت زنده جهانی).

تفسیر تصویر از منظر دانش مخفی: نقاشی از منظر درک جهان فراماسون ها با جایگزینی نشانه ها ساخته شده است - جهت گیری مجدد برای جهت تهاجمی جهان، برتری ذهن حیوانات. سر مار عوض شده است - کبری با کلاه باز در خلاف جهت عقربه های ساعت به تصویر کشیده شده است. در مرکز جهان به جای گل نیلوفر آبی، نقاشی دو بعدی و نمادی از کوه مرو وجود دارد. در بعد سوم (بعد انسانی) یک هرم کوتاه با شش پله قابل مشاهده و نماد مربوط به "قدرت زمینی" - راس مثلثی با 13 پرتو، که تصویر آن اغلب توسط فراماسون ها به عنوان "استفاده می شود" قرار داده شده است. علامت متمایز آنها

نماد گاز گرفتن دم توسط مار در زمان های قدیم در بین مردمان مختلف بسیار رایج بود. در اسطوره ها، با تصویر جهان، با عمل آفرینش جهان یا رزق و روزی زمین همراه بود. به عنوان مثال، در اساطیر مردم آفریقا، به ویژه در اساطیر داهومی، این شخصیت باستانی آیدو هودو وجود دارد - مار رنگین کمان. طبق اسطوره، ابتدا ظاهر شد و قبل از همه وجود داشت. این مار با خم شدن و گاز گرفتن دم خود از زمین حمایت کرده است. طبق افسانه دیگری در مورد آفرینش جهان، مار Aido Hwedo به عنوان یک خدمتکار سر پانتئون خدایان Mawu-Lisa را همراهی می کند. همچنین ذکر شده است که این مار در حین آفرینش خدای مذکور را در دهان خود حمل می کند؛ به عبارت دیگر، در فک.

آناستازیا: این بدان معناست که خدای برتر داهومی خلقت جهان را از آرواره های مار پدید آورد. بنابراین این اشاره مستقیم به دانشی است که خداوند در واقع از بعد 72 خلق می کند. دقیقاً در تقاطع ابعاد

72 و 1؟! این شگفت انگیز است! معلوم می شود که مردم دهمی نیز چنین دانشی داشته اند؟

ریگدن: متأسفانه، این ملت غرب آفریقا، مانند بسیاری دیگر، از چنین دانشی برخوردار نیست، بلکه تنها بخشی از اطلاعات را در افسانه‌های خود به زمان ما حفظ کرده است که مدت‌ها پیش به اجدادشان رسیده است. اگرچه در زمان‌های گذشته، چنین دانشی به مردمان مختلف در قاره‌های مختلف داده می شد که از نظر جغرافیایی از یکدیگر جدا بودند.

آناستازیا: بله، نماد مار نیش زدن دم خود را می توان نه تنها در اساطیر مردمان باستانی آفریقا (مردم دوگون، مصریان)، بلکه همچنین در آسیا (چینی‌ها و سومرها)، شمال یافت. آمریکا (آزتک‌ها)، و در اسطوره‌های فرهنگ‌های باستانی دیگر قاره‌ها.

ریگدن: با گذشت زمان، به تعبیر بشری، نماد گاز گرفتن دم مار به معنای وحدت فراگیر، از همه در یک، دست یافت. به نمادی از ابدیت و بی نهایت تبدیل شده است، آغاز و پایان (آلفا و امگا، خلقت و نابودی) و همچنین خود نویسی چرخه‌های طبیعی، چرخه زمان، تولد و مرگ را نشان می دهد. این نماد جهان، که در تصاویر مصر باستان جاودانه شد، بعداً با فنیقی‌ها و یونانی‌ها ظاهر شد که نامی برای آن ایجاد کردند - "ouroboros" که در یونانی به معنای "بلعیدن (جذب) دم آن است. سپس این کلمه مورد استفاده کیمیاگران قرار گرفت و معنای این نماد دستخوش تحریف بیشتر شده است. در دنیای امروز به پیشنهاد کابالیزم‌ها این نماد تحت تعبیر «روانشناسی عمق» قرار گرفت. در این نسخه که توسط ذهن انسان پیچ خورده است، قبلاً

به عنوان یک کهن الگوی اساسی در نظر گرفته می شود که نمادی از وحدت ماقبل تاریخ مردانه و مؤنث است و به عنوان آغاز کار است زمانی که «من» در ناخودآگاه غوطه ور شود، که تجربه هشیار هنوز از آن متمایز نشده است.» به طور کلی، هرچه از دانش اصلی دورتر باشد و غوطه ور شدن در ورطه منطق مادی انسان بیشتر باشد، بیشتر می شود. حقیقت از دست رفته است، اگرچه این بدان معنا نیست که این حقیقت امروز ناشناخته است. کشیش های امروزی را در نظر بگیرید که به دانش باستانی دسترسی دارند: آنها سعی می کنند حقیقت را از توده ها پنهان کنند تا قدرت خود را بر این توده ها حفظ کنند. اما در اصل علم برای همه مردم داده شده است.

آناستازیا: بله، همه چیز در این دنیا ساده است وقتی دانش داشته باشید. در مورد ذکر 72 ... با کمال تعجب در واقع عدد 72 ترکیبی از اعداد است: 12 برابر (دوره) در 6.

ریدن: قطعاً. این عدد از بسیاری جهات جالب است. به عنوان مثال، در مصر باستان، دانش کاملی از هندسه فضا، مقادیر عددی دقیق برای اندازه گیری زوایای اشکال هندسی وجود داشت. دومی مبنای دانش در اجرای پروژه های مختلف در ساخت و ساز و معماری از جمله پروژه های منحصر به فرد را تشکیل داد که به دلیل آن شرایط خاصی برای تغییر فیزیک فضا شکل گرفت. نمونه بارز آن مجموعه ای از "اهرام بزرگ" در جیزه است که در زمان مصر باستان ساخته شده اند. اگرچه هدف واقعی چنین اشیاء معماری پیچیده ای که زوایای آنها در یک درجه دقیق است و با مصالح معین و معماری پیچیده خاص ساخته شده اند، احتمالاً فقط برای کسانی روشن است که در مورد تعامل میدان ها، انرژی های ظریف و ... اصول عملکرد ابعاد دیگر

و همچنین در مورد تأثیری که نشانه ها بر جهان دارند. اما نکته این نیست. نکته اصلی در حال حاضر این است که این دانش در مصر باستان وجود داشته است.

آناستازیا: شما زمانی از اوزیریس خدای مصر باستان صحبت کردید، از فعالیت او، صحبت کردن به زبان ما، به عنوان یک بودیساتوا، و در مورد این واقعیت که مصریان باستان عدد 72 را با نمادهای مذهبی مقدس مرتبط می کردند.

ریدن: درست است. عقاید مصریان باستان در مورد عدد مقدس 72 نیز به سطح ادراک بودیساتوا به عنوان موجودی روحانی مرتبط با جهان خدا که جوهر را می شناسد و قادر به کنترل و استفاده از یکپارچگی 72 بعد است مربوط می شود. همان اوزیریس نه تنها به عنوان یک انسان، بلکه به عنوان یک گل نیلوفر آبی (در ابتدا با 72 گلبرگ) به تصویر کشیده شد. برخی از تصاویر او اطلاعاتی در مورد کیهان رمزگذاری شده بود. به عنوان مثال، در برخی داستانها، ردای سفید، که در آن اوزیریس به عنوان قاضی عالی روحهای انسان در زندگی پس از مرگ به تصویر کشیده می شد، با تعداد معینی از گره ها که جوانه های نیلوفر آبی بودند (در ابتدا 72 عدد) پوشیده شده بود. بعداً وقتی این داستانها بارها دوباره ترسیم شدند و توسط افرادی کپی شدند که از دانش مقدس تصویر شده در آنجا اطلاعی نداشتند، این تعداد تغییر کرد و لباس اوزیریس مانند یک مومیایی به تصویر کشیده شد. به عبارت دیگر، به نحوی که برای ذهنیت افراد عادی بیشتر قابل درک باشد. اما باز هم، اگر دانش داشته باشید، حتی با آن متونی که در طول هزاران سال به نسل های کنونی رسیده اند، به لطف نقاشی های معبد و قبرهای

مصریان باستان، می‌توان متوجه شد که همه آنها در مورد چیست. همانطور که می‌گویند، "گندم را از کاه جدا کنید".

آناستازیا: جای تعجب نیست که امروزه خواندن این متون، ترجمه و تفسیر آنها مشکلات زیادی را برای متخصصان ایجاد می‌کند. از این گذشته، برای درک آنچه مصریان باستان درباره آن نوشته‌اند، حداقل باید از قالب ذهنیت مصرف‌کننده دور شویم و در بهترین حالت جهان‌بینی اساساً متفاوت، سطح کیفی متفاوتی از دانش داشته باشیم.

ریگدن: بله، در غیر این صورت همان سردرگمی با کابالیست‌های قرون وسطی وجود خواهد داشت. امروزه بر کسی پوشیده نیست که کاهنان یهودی دانش زیادی را از مردمان دیگر از جمله مصریان به عاریت گرفته‌اند و آن را به شیوه خود تفسیر کرده و سپس آن را به عنوان آموزه‌های دینی خود معرفی کرده‌اند. بنابراین، عدد 72 توسط کابالیست‌ها با ایده نام غیرقابل بیان خدا مرتبط شد که می‌تواند تمام سطوح جهان را کنترل کند. برای کابالیست‌های قرون وسطی، این نام مخفی موضوع اصلی مطالعه بود. در واقع، این عدد ربطی به نام خدا ندارد، اما این تصور که این جوهر جهان است و تمام نیروهای طبیعت را در خود دارد، درست است. اشتباه آنها صرفاً در مسائل انسانی بود. یعنی در ترجمه و تفسیر نادرست اطلاعات مربوط به دانش و نشانه‌های مصر باستان که سپس توسط آنها اصلاح شده و به عنوان یک ایده (نشان) کابالیستی از نام خدا ارائه شده است. آنها معتقد بودند که کسی که بتواند این نام را به درستی تلفظ کند، آزاد است که هر چیزی را که می‌خواهد از خدا بخواهد. در واقع، این درک محدودی است که از ذهن انسان می‌آید. چنین انحرافی از دانش زمانی که مردم شروع به تفسیر معرفت معنوی از منطق طبیعت حیوانی خود می‌کنند، نمونه‌ای است.

آناستازیا: حق با شماست. مردم احمقانه آرزوی قدرت مطلق دارند و ابدیت را با لحظه ای توهمی مبادله می کنند.

ریگدن: متأسفانه، مردم تسلیم توهماتی می شوند که توسط ذهن حیوانی به آنها تحمیل می شود، عمیق تر نمی شوند، و مهمترین دارایی خود - جوهر معنوی را نادیده می گیرند. بیایید حداقل مثال زیر را در نظر بگیریم. افسانه مصر باستان اوزیریس و ست تا به امروز منتقل شده است. در زمان خود، توسط افکار فیلسوفان یونان باستان از طبقات ثروتمند تفسیر شد. این می گوید که اوزیریس به مردم جهان بینی جدید، کشاورزی، شفا، ساختن شهرها، استخراج و فراوری سنگ معدن مس و طلا و به طور کلی تمام ویژگی های زندگی متمدن را به مردم آموخت. ست، برادر کوچک تر اوزیریس که خدای شیطانی صحرا به حساب می آمد، به شکوه و قدرت برادرش حسادت می کرد و آرزو داشت به جای او حکومت کند. ست روشی هوشمندانه برای از بین بردن اوزیریس ابداع کرد. او با اجرای آن به همراه 72 همدستش نزد اوزیریس آمد. نقشه آنها عملی شد و اوزیریس را نابود کردند. اما به لطف همسر اوزیریس، ایسیس، شر متعاقباً مجازات شد و عدالت برقرار شد. در نتیجه اوزیریس زنده شد، اما این بار به عنوان قاضی در مورد روح انسان در زندگی پس از مرگ.

بنابراین این چیزی است که من می خواهم در مورد این موضوع بگویم. مردم اغلب از منظر خواسته های انسانی خود فکر می کنند و چیزهای مهم را از دست می دهند. از آنجایی که عدد 72 نشان دهنده سطح دانش اوزیریس (بودیساتوا) بود، مخالفان دنیای معنوی شروع به نسبت دادن آن به خود کردند تا بر قدرت نیروی مخالف خود تأکید کنند. به همین دلیل است که بعداً در ساختارهای تابع آرکون ها حلقه هایی

تشکیل شده بود که اندازه آنها در محدوده 72 کشیش "برگزیده" و غیره متفاوت بود. اما این طرز تفکر انسانی مضحک است زیرا **کیفیت** نیروی یک موجود روحانی فراتر از همه مقایسه است، به ویژه با توجه **به تعداد کمی از افرادی** که آگاهی آنها تحت سلطه طبیعت حیوانی است.

در این افسانه، به شکلی که امروز به دست ما رسیده، کاهنان سعی کردند به توده مردم نشان دهند که خدایان مانند انسان ها رفتار می کنند. به هر حال، این ایده به ویژه از طریق افسانه های یونان باستان (در مورد خدایان المپ) به طور فعال منتشر شد و تصادفی نیست که آنها بعداً در سراسر جهان در میان مردمان مختلف تبلیغ شدند. چرا انجام شد؟ به منظور القای این ایده به توده ها مبنی بر اینکه جنگ هایی که در واقع توسط کشیشانی که بین خود برای قدرت زمینی می جنگند، طرح ریزی و سازماندهی می شوند، «عادی» هستند، زیرا ظاهراً خدایان نیز همین کار را می کنند، این شر نیز ظاهراً «طبیعی» است. زیرا این ویژگی خدایان است. به عبارت دیگر، کشیشان مردم را متقاعد کردند که اگر پادشاهی بالاتر از شما باشد که آرزوی قدرت داشته باشد و مردم را به جنگ بفرستد، این "عادی" است زیرا خدایان نیز همین کار را می کنند. اگر یک "رئیس" شرور بالای سر شما باشد، این نیز طبیعی است و شما، پلیسی، باید به او گوش دهید و از او اطاعت کنید. در نتیجه، همه اینها یک آگاهی عمومی مطیع را شکل می دهد و مردم را از مسیر معنوی واقعی دور می کند. و برای نسلی از کشیش ها، چنین ایدئولوژی بهانه ای مناسب برای طمع آنها به ثروت و میل به قدرت است. به همین دلیل است که امروزه این اطلاعات به طور ناخودآگاه تقریباً از دوران کودکی در سر مردم چکش می شود. این را می توان در کتاب های درسی کشورهای مختلف "متمدن" یافت. این گونه است که

معرفت معنوی منحرف می شود و با اهداف و مفاهیم مادی جایگزین می شود تا توده ها را به بردگی بکشاند.

آناستازیا: به نظر می رسد که مردم عزم خود را برای از بین بردن تمام پوسته ها و زندگی با وجدان ندارند - همانطور که روح آنها نشان می دهد ... شما اشاره کرده اید که نه تنها افراد می توانند در طول زندگی خود به رهایی معنوی دست یابند و به سطح بعد هفتم برسند. بلکه برای شناخت ابعاد بالاتر.

ریدن: قطعاً. همه چیز در جهان به هم پیوسته است. انسان، به لطف ساختار انرژی منحصر به فرد خود، با تمام 72 بعد مرتبط است. با این حال، این یک چیز است که حتی بدون اینکه این ارتباطات نامرئی را درک کنید و آگاهانه همه این ابعاد را بشناسید، علاوه بر این، در یک کیفیت معنوی جدید. یک فرد رشد یافته معنوی می تواند تمام 72 بعد را بشناسد و در طول زندگی خود به سطح یک بودیساتوا برسد. اما، همانطور که گفتم، شخصی که بعد هفتم را شناخته است، دیگر انسان نیست، مانند یک واحد تازه متولد شده از دنیای معنوی می شود - یک موجود معنوی جاودانه با آگاهی فردی و پتانسیل معنوی بسیار. به عبارت دیگر، موجودی که از دایره تناسخ رها می شود و می تواند پوسته موقتی خود - بدن فیزیکی واقع در یک دنیای فیزیکی سه بعدی را ترک کند و آگاهانه در هر زمان به دنیای معنوی برود. تصور کنید که چه تغییراتی در او رخ می دهد که او از تمام ابعاد کیهان در وضعیت کیفی جدید خود آگاه شود. اما باز هم چنین رشد معنوی سریع فقط در زمان حیات او امکان پذیر است. متأسفانه در عمل چنین افرادی در تاریخ بشریت کم بودند. فرض کنید، شخص ضمن شناخت ابعاد بالاتر، نه تنها با خلقت مصنوعی جهان در سطحی عمیق تر و

در مقیاسی بزرگتر، بلکه با ایده خدا، قدرت دنیای معنوی و ارتباط او با او آشنا می شود. فردی که از نظر روحی تا سطح یک بودیساتوا تکامل می یابد، 72 مرحله در رشد معنوی، 72 "آینه" را پشت سر می گذارد. البته این راه شناخت جهان تصور شده از سوی خداوند آسان نیست و برای چنین مسیر معنوی، مانند علم به ابزار دقیق صحیح نیاز است. به عبارت دیگر، دانش برخی از تکنیک های مراقبه که امکان رشد تدریجی معنوی را فراهم می کند. روشن است که این راه برای همه نیست، اما با این حال، کسی که مشتاق حقیقت معنوی است، قادر به درک آن است. افسانه ست و اوزیریس دقیقاً هشدار می دهد که شما نباید با داشتن منطق انسانی از طبیعت حیوانی و آرزوی قدرت عظیم و زمینی در این راه قدم بگذارید، زیرا به مجازات چنین افرادی از نظر معنوی نابالغ ختم می شود.

اما حتی یک سفر معنوی بزرگ با قدم های کم شروع می شود. شما باید آگاهی معنوی را تمرین کنید و نه درک ناشی از خودپرستی و ذهن پر از رویاهای تحقق خواسته های زمینی. اگر فردی که مایل به رشد معنوی است خود را فقط به خواسته هایی مانند "من می خواهم"، "من می شوم"، "من می کنم" محدود کند، اما در واقع، هیچ کاری انجام نمی دهد و در زندگی روزمره خود تغییر نمی کند، در این صورت هیچ اراده خوبی وجود ندارد. از آن بیایید اما اگر فردی واقعاً درگیر خودآموزی و خودسازی باشد و دائماً خود را با نظم و انضباط، خویشنداری و تمرین های معنوی اصلاح کند، در نهایت می آموزد که چگونه احساسات، رفتار و افکار خود را کنترل کند. تنها زمانی است که یک فرد بر وضعیت آگاهی تغییر یافته ای که برای او جدید است تسلط یابد و در رام کردن طبیعت حیوانی خود تثبیت شود، دنیای نامرئی شروع به فاش کردن اسرار خود برای او می کند. فردی که از نظر روحی خود

را بیشتر تصحیح می کند و از منظر ناظر از طبیعت معنوی در مورد فرآیندهای دنیای پیچیده کیهان یاد می کند، مانند یک گل نیلوفر آبی پر گل می گشاید که خود را با خرد و دانش غنی می کند. هنگامی که او به پیچیدگی این جهان پی می برد، همزمان سادگی آن را در پرتو حقیقت ابدی آشکار می فهمد. انسان با تکامل روحی ممکن است در انتخاب خود دچار تزلزل شود تا اینکه بعد ششم را در رشد معنوی خود پشت سر بگذارد. در بعد هفتم، او به عنوان یک موجود روحانی جدید، تمام شک و تردید را از دست می دهد، و تنها حقیقت باقی می ماند و تنها یکی - بردار معنوی توسعه بیشتر.

در دوران باستان در شرق، مراحل یادگیری مسیر یک بودیساتوا توسط انسان به طور مجازی با شکوفه دادن گل نیلوفر آبی که از آب گل آلود رشد می کرد و یک گل سفید خالص بالغ را بر روی سطح خود نشان می داد، مقایسه می شد. آغاز راه معنوی انسان بود در مقایسه با دانه نیلوفر آبی که در کف باتلاق یا دریاچه جوانه زده است، که منظور از آن جهان مادی سه بعدی است. رشد روحی انسان، مبارزه با طبیعت حیوانی، رفع شبهات و امیال زمینی، کار در نظم و انضباط اندیشه و تسلط بر اعمال معنوی به رشد ساقه، عبور آن از آب غلیظ گل آلود تشبیه شد. راه خود را به سطح می زند. ادغام روح با شخصیت و رهایی معنوی هنگامی که بعد هفتم به دست آمد، هنگامی که موجود معنوی جدیدی تصور شد و برای عالم معنوی قابل توجه شد، با ظهور جوانه ای در بالای سطح آب مقایسه شد، به عبارت دیگر، تجلی آن در دنیایی کاملاً متفاوت. و مهمتر از همه، دسترسی به جوانه، بدون اعوجاج توسط آب های گل آلود، از پرتوهای مستقیم خورشید (قدرت دنیای معنوی)، که در زیر آن جوانه شروع به باز کردن گلبرگ های سفید برفی خود کرد. هر گلبرگ تازه باز شده، دستیابی معنوی به بعد

بعدی توسط شخصیت را به تصویر می کشد. و این روند تا زمانی ادامه یافت که انسان تمام 72 بعد را یاد گرفت. به عبارت دیگر، تا زمانی که همه 72 گلبُرج به طور کامل باز شدند و نیلوفر آبی باشکوه با تمام زیبایی الهی خود در زیر پرتوهای درخشان نورانی توانا که آن را آفرید ظاهر شد. پس انسان که به درجه یک بودیساتوا رسید، با تمام ثروت معنوی خود در برابر کسی که این بذر الهی را آفرید و حیات جاودانی به او بخشید، ایستاد.

آناستازیا: این یک مقایسه بسیار تاثیرگذار و دقیق است. یک بار، در حین بحث در مورد نتایج یکی از اعمال معنوی، یک نکته مهم را در مورد اینکه چرا در دوران باستان گلبُرج نیلوفر باز شده تجسم درک معنوی بعد بعدی را تجسم می بخشید، روشن کرده بودید. آیا می توانید در مورد آن به خوانندگان نیز بگویید؟

ریدن: البته. امروزه نیز می توان شناخت هر بعد جدید توسط انسان را با روند رشد و باز شدن گلبُرج های نیلوفر آبی مقایسه کرد که ظاهر می شوند، رشد می کنند و در رشد خود شتاب می گیرند، حتی اگر پیش از این طرح آنها فقط در طرح ریزی برنامه ژنتیکی بود. توسعه گل داده شده انسانی که در حین شناخت و تسلط بر هر بعد جدید، «گلبُرج جدید» را در ساختار خود متجلی می کند که به تعبیر تصویری مسئول ارتباط با بعد معین است. به طور طبیعی، گل نیلوفر آبی یک مقایسه مشروط است، به اصطلاح، برای به دست آوردن درک از ماهیت فرآیند. اما اگر از واقعیت صحبت کنیم، تجلی، توسعه و بهبود انواع روابط متقابلی که در ابتدا در او ایجاد شده است، در ساختار انرژی انسان در طول رشد معنوی او رخ می دهد.

آناستازیا: بسیاری از مردم به سادگی وجود خود را تنها با بعد سوم مرتبط می‌دانند بدون اینکه پتانسیل واقعی خود را درک کنند. اما وقتی حتی بخش کوچکی از آن را درک می‌کنید، مسئولیت بزرگ زندگی خود را نیز درک می‌کنید و اینکه تا چه حد همه چیز در آن به هم مرتبط است، از جمله در مورد ابعاد.

ریدن: این درست است. قبلاً گفته‌ام که وقتی شخصی در بدنی در این دنیای مادی متولد می‌شود، وضعیت آگاهی او با موج طبیعت حیوانی تنظیم می‌شود، با ادراک اولیه شخصیت جدید از اطلاعات مادی سه بعدی. جهان با اندام‌های حسی فیزیکی وظیفه شخصی که در مسیر رشد معنوی قدم گذاشته است نه تنها این است که بیاموزد چگونه به طور مستقل به وضعیت متفاوتی از آگاهی تبدیل شود، بلکه همچنین جهان را با ظرفیتی که برای او جدید است کشف کند، توانایی‌ها و درک خود را گسترش دهد. تفاوت اساسی بین دنیای مادی و معنوی؛ به عبارت دیگر، انتخاب آگاهانه خود را انجام دهد.

در واقع، همه چیز در جهان بسیار به هم مرتبط است. اما انسان از دنیا چه می‌داند؟ فقط بگوییم که تا امروز، میدان‌های خاصی از بعد سوم تا حدودی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، به عنوان مثال، میدان‌های فیزیکی: صوتی، الکترومغناطیسی، گرانشی و غیره. توجه داشته باشید که ما در مورد بُعدی صحبت می‌کنیم که هر فرد از دوران کودکی خود را با آن هویت بخشیده و آن را «بومی»، «آشنا» و «تا حد زیادی شناخته شده» می‌داند. اما آیا شخص می‌داند که در اصل، این میدان‌ها از انرژی‌های درشت تشکیل شده‌اند؟ این انرژی‌های درشت نیز به نوبه خود از انرژی‌های به اصطلاح ظریف تشکیل شده‌اند که متأسفانه تا به امروز توسط علم مدرن مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند. اما مسئله این

است که آنها، این انرژی های ظریف، بخشی از زمینه های بعد بعدی هستند. به این ترتیب، تبادل و تعامل بین ابعاد رخ می دهد.

یک مثال ساده یک فکر انسانی است. چرا دانشمندان هنوز نمی توانند منشأ آن را ردیابی کنند؟ زیرا شکل گیری آن با انرژی های ظریف ابعاد متفاوتی مرتبط است که انسان نیز در آن وجود دارد یا بهتر است بگوییم بخشی از ساختار انرژی او در آن قرار دارد. در حالی که در بعد ما، این انرژی های درشت هستند که ظاهر می شوند، به اصطلاح، مشتقات این موج که توسط دانشمندان ثبت شده توسط دانشمندان مشاهده می شود که نوروها را در مغز مشاهده می کنند. به طور کلی باید توجه داشت که همه ابعاد و مکان و زمان با یکدیگر مرتبط هستند؛ آنها از ترکیبات مختلفی از اجزای سازنده بسیار مشروط جهان که قبلاً در مورد آنها صحبت کردم، سرچشمه می گیرند و از آنها تشکیل شده اند.

آناستازیا: بله، امروزه علم اطلاعات کمی در مورد ابعاد دیگر دارد، اما در حال حاضر اطلاعاتی وجود دارد که باعث می شود افراد باهوش شروع به تفکر کنند. به عنوان مثال، جالب است که انسان بدن خود را به این شکل خاص می بیند و نه به شکل دیگری، زیرا بینایی او با درک امواج الکترومغناطیسی در محدوده خاصی از فرکانس ها یا به قول فیزیکدانان در محدوده نور مرئی تنظیم شده است. در طیف مادون قرمز یا فرابنفش (در نوری که با چشم قابل مشاهده نیست) یا در عکاسی Kirlian، انسان تا حدودی متفاوت به نظر می رسد.

ریدن: بدون شک. به طور خلاصه، با تجهیزات مدرن یا تکنیک های خاص مراقبه، می توان اشکال مختلف نور، میدان الکترومغناطیسی انسان، شکل هاله و غیره را مشاهده کرد. و کل شکل مبهم یک شخص

را می توان در فضای سه بعدی دید که در ترکیب با زمان، فضای چهار بعدی را می سازد. اما در **فضای پنج بعدی**، از منظر تعامل انرژی های ظریف، یک انسان در حال حاضر متفاوت ظاهر می شود - **به شکل یک هرم با بالای جدا شده**. در بعد ششم، برآمدگی کوچکی از هرم وجود دارد...

توجه به این نکته مهم است که **قدرت ذهن حیوانات فقط به شش بعد محدود می** شود که "جهان مادی" جهان را تشکیل می دهند. به طور کلی، جهان مادی تنها 5 درصد از جهان را تشکیل می دهد. از بعد هفتم تا هفتاد و دوم، دنیایی از انرژی ها و اطلاعات وجود دارد که به لطف حرکت و قدرت آلات، جهان های مادی جهان را نیز شکل می دهد و ساختارهای انرژی را کامل می کند. و فراتر از کیهان، جهانی وجود دارد که از نظر کیفی با آن متفاوت است - دنیای معنوی، دنیای خدا که در واقع، شخص می تواند به عنوان یک موجود روحانی جدید وارد آن شود. در این صورت کافی است که با فرار از اسارت مادی به بعد هفتم برسد تا پس از آن به میل خود به عالم معنوی عبور کند.

اما بیایید به دنیای مادی برگردیم. یک انسان قادر است (حتی با تسلط طبیعت حیوانی در او) در سطح انرژی تجربه کند، در تعامل باشد و آگاهانه بر ماده تا بعد ششم تأثیر بگذارد. معمولاً یک فرد برای قدرت گرفتن بر همنوع خود در دنیای سه بعدی به دنبال ایجاد چنین توانایی های ماوراء طبیعی در خود است. این آرزوی اصلی است که در صورت تسلط بر طبیعت حیوانی، فرد را در آن موفق می کند. اگرچه این میل غالب عملاً توسط آگاهی شخصی که در حالت تسلیم در برابر اراده ذهن حیوان قرار دارد، مورد توجه قرار نمی گیرد. در بهترین

حالت، شخص سعی می کند آن را حتی برای خودش با دلایل نجیب توجیه کند، ظاهراً به دیگران اهمیت می دهد و به آنها کمک می کند.

آناستازیا: به عبارت دیگر، این توانایی های ماوراء طبیعی می تواند نه تنها در افرادی که مسیر معنوی را دنبال می کنند و سیطره طبیعت معنوی را در خود حفظ می کنند، بلکه در افرادی که به آن می روند نیز وجود داشته باشد جهت مخالف و تحت حاکمیت اراده طبیعت حیوانی زندگی کنید.

ریدن: درست است. آنها می توانند به عنوان مثال، روانشناس، شعبده باز، جادوگر، افرادی با توانایی های ماوراء الطبیعه باشند. به عبارت دیگر، کسانی که قادرند در حالت تغییر یافته آگاهی تا بعد ششم غوطه ور شوند و از آنجا بر ابعاد پایین تر و ساختارهای ضعیف تأثیر بگذارند (تجلی فعالیت انرژی و ایجاد دگرگونی های خاص). تأثیرگذاری بر بعد سوم از منظر ابعاد بالاتر (چهارم، پنجم و ششم) طبیعتاً بر ماده درشت جهان سه بعدی در سطح اطلاعات تأثیر می گذارد. با این حال، در هنگام اعمال چنین نفوذی، خود شخص به طور کامل آگاه نیست که چرا این قدرت به او داده شده و واقعاً چه کاری انجام می دهد، واقعاً چه تغییراتی ایجاد می کند و در واقع به چه کسی خدمت می کند. چنین تأثیر انرژی، حتی از بعد ششم، اما از منظر تسلط طبیعت حیوانی در انسان، نشان دهنده رشد معنوی نیست.

آناستازیا: شما زمانی گفتید که اگر فردی از نظر معنوی رشد نکند، ساختار انرژی او در ابعاد بعدی (بالای ششم) ساده می شود.

ریگدن: برای ناظر از ابعاد بالاتر، هر شخص در بعد اول، با صحبت کردن در انجمن های انسانی، یک نقطه معمولی، به عبارت دیگر، هیچ چیز را نشان می دهد. توجه به این نکته ضروری است که فردی که از نظر روحی رشد نمی کند (علیرغم اینکه ساختارش در دنیای مادی بسیار پیچیده تر است و در بعد ششم به شکل هرم است)، در بعد هفتم، ساختار انرژی او است. شبیه یک سحابی یا بهتر است بگوییم یک نقطه تار است که در ابعاد بالاتر بعدی ساده تر می شود. و در نهایت، در بعد 72، یک فرد از نظر معنوی توسعه نیافته، درست مانند بعد اول، تنها یک نقطه، هیچ چیز را نشان می دهد. **و پاسخ به مهمترین سوال هر انسانی در همین است!** امیدوارم افراد باهوش آن را درک کنند.

مشاهده از بعد هفتم جهان مادی، به اصطلاح، مانند اندیشیدن به آب گل آلود مرداب است که توسط کسی که در ساحل ایستاده است. درست مانند دنیای مادی، باتلاق یک پاک کننده طبیعی سیستم است، فیلتری برای تمیز کردن آب. به عبارت دیگر، چیزی که اساس زندگی را تشکیل می دهد. فرآیندهای پیچیده در اعماق آن اتفاق می افتد، اما Observer فقط به نتیجه آنها که در سطح آب های تیره ظاهر می شود علاقه مند است. بسیاری از افرادی که زندگی خود را بیهوده گذرانده اند و نتوانسته اند در استفاده از شانس معنوی خود موفق شوند، مانند حباب هایی هستند که به سطح می آیند و از خلأ خواسته های دنیای مادی پر شده اند. سرنوشت آنها در سطح آب غم انگیز و از پیش تعیین شده است. با لمس یک محیط کیفی متفاوت، حباب ها می ترکند و به "هیچ" تبدیل می شوند. اما کسانی هستند که در طول زندگی با روح خود ادغام شده اند و مانند یک غنچه زیبای نیلوفر آبی هستند که از میان آب های تیره روی سطح ظاهر می شود. این گل

سفید برفی با خلوص و تازگی خود توجه آبرور را به خود جلب می کند. Observer زیبایی گل را تحسین می کند و به آن توجه می کند و روند باز شدن هر گلبرگ را تماشا می کند. گل نیلوفر از نظر کیفی با حباب خالی هوا متفاوت است، زیرا قبلاً بخشی جدایی ناپذیر از دنیای دیگری شده است.

راه دیگر بیان این است که اگر انسان از نظر روحی رشد کند و آرزوها و خواسته هایش با عالم خدا پیوند بخورد، به عبارت دیگر فطرت معنوی در او غالب شود، در نهایت می تواند از محدودیت های دنیای مادی رهایی یابد. شش بعد) **در طول زندگی خود وارد بعد هفتم می شود.** در این صورت ساختار انرژی او در بعد هفتم پیچیده تر می شود. اگر ما در مورد این فرآیندهای پیچیده انرژی در ارتباطاتی صحبت کنیم که برای ذهن "ساکن" یک دنیای سه بعدی قابل درک است، ساختار یک فرد از شکل هرمی به شکل مکعبی که در یکی از گوشه های آن قرار دارد تبدیل می شود. به عبارت دیگر، ساختار انرژی چنین فردی از نظر روحی آزاد شده از نظر کیفی با ساختار انرژی هرم شکل یک فرد عادی در بعد ششم متفاوت است. و هر چه شخص بیشتر در رشد معنوی خود کاوش کند، ساختار انرژی او پیچیده تر می شود.

چنین ساختار انرژی دگرگون شده یک انسان برای کسانی که دید معنوی واقعی دارند غیرممکن است که از دست بدهند. ساختار انرژی هرمی انسان فضای بسیار بیشتری را نسبت به جسم فیزیکی و ساختار مکعبی آن ده برابر آن را اشغال می کند. این پدیده منحصر به فرد در سطح انرژی، حتی از دیدگاه مشاهده گر ابعاد بالاتر، سخت است. همانطور که می گویند، قدوسیت واقعی انسان از دید ناظر از ذات روحانی دور

نخواهد بود. اما متأسفانه در جامعه بشری چنین تحولی بسیار نادر است. به هر حال، در زمان های قدیم، افرادی که در طول زندگی به بعد هفتم می رسیدند و رهایی معنوی دریافت می کردند به طور نمادین به شکل یک مکعب به تصویر کشیده می شدند که غالباً علامتی روی یکی از گوشه های آن نقش بسته بود. یک موجود عالی از عالم روحانی نیز با همین نماد مشخص شده بود.

آناستازیا: بله، این واقعاً موضوع بسیار جالبی است. در این راستا، مواد باستان شناسی غنی و متنوعی وجود دارد که وجود چنین نمادی را در میان بسیاری از مردمان باستانی ساکن در قاره های مختلف تأیید می کند.

ریگدن: البته در طول گفتگو بارها به این موضوع باز خواهیم گشت. متأسفانه، از امروز بسیاری از اطلاعات اصلی گم شده یا فراموش شده است. بنابراین، بسیاری از مصنوعات کشف شده، که دانش باستانی را در نمادها و نشانه ها ثبت کرده اند، هنوز به طور کامل توسط دانشمندان درک نشده اند.

آناستازیا: حق با شماست. برای درک این موضوع، فرد نیاز به دانش اولیه دارد. به یاد دارم وقتی برای اولین بار در مورد ساختار انرژی انسان به ما گفتید، برای من، این یک مکاشفه صرف نبود، بلکه یک شوک واقعی بود که بعدها، در فرآیند تجزیه و تحلیل اطلاعات و درک عمیق آن، به یک دیدگاه کاملاً جدید بالغ تبدیل شد. از جهان. من مطمئن هستم که دیگران نسبت به این اطلاعات بی تفاوت نخواهند بود. آیا می توانید به خوانندگان بیشتر در مورد انسان بگویید، به ویژه اینکه چگونه ساختار انرژی او در هر بعد بعدی پیچیده تر می شود؟

ریگدن: برای اینکه مردم بفهمند ساختار انرژی آنها در شش بعد چه چیزی را نشان می دهد و چگونه همه آنها به هم مرتبط هستند، من یک مثال تداعی ساده می زنم. یک اسباب بازی کودکان وجود دارد - یک کالیدوسکوپ. این لوله ای است که داخل آن آینه ها و سنگ های رنگی با زاویه مشخصی قرار می گیرد. همانطور که لوله می چرخد، می توانید ترکیب های مختلفی از الگوها را مشاهده کنید. هر چه تعداد آینه ها بیشتر باشد، الگوها و اشکال مشاهده شده پیچیده تر می شوند. بنابراین، در مورد ما، آینه ها ابعاد هستند و سنگ ها اجزای اصلی ساختار انرژی یک انسان هستند. تعداد آنها ثابت است، اما هرگونه تغییر کیفی در روند کمال معنوی منجر به دگرگونی پیچیده تر کل ساختار می شود.

اگر ساختار انسان را در بعد اول (جهان تک بعدی) ببینیم، مانند یک نقطه شبیه به یک ستاره در آسمان می شود. و اگر روی این نقطه زوم کنید و سپس به ساختار آن پردازید، می توانید کل پیچیدگی ساختار انرژی انسان را ببینید. به عبارت دیگر، برای ردیابی ارتباط از بعد اول تا آخرین بعد از طریق کل زنجیره متوالی ابعاد. از نظر تصویری، شبیه به اندیشیدن به ستارگان است. اگر با چشم غیر مسلح به آن نگاه کنید، فقط یک نقطه به سختی قابل مشاهده در آسمان خواهد بود. اما اگر از طریق یک جاسوس به آن نگاه کنید، به صورت یک دایره روشن روشن قابل مشاهده خواهد بود. و اگر آن را از طریق یک تلسکوپ قدرتمند مشاهده کنید، آنگاه یک شی فضایی به اندازه کافی پیچیده با حجم و فرآیندهای طبیعی خود خواهد بود.

و در بعد دوم (جهان دوبعدی) ساختار یک فرد به شکل صلیب خواهد بود که در وسط آن دایره ای در محل تلاقی

خطوط آن وجود دارد. خوب، و همه می دانند که یک شخص در بعد سوم چگونه به نظر می رسد.

آناستازیا: همینطور است. اما حتی در این مثال هم متوجه می شوید که ساختار انسان حتی در دنیای سه بعدی چقدر پیچیده است. به هر حال، آنچه در آینه می بینم بسیار دور از آن چیزی است که واقعاً هم درون من و هم در خارج وجود دارد، اگر نه تنها زندگی درونی ارگانیزم را به عنوان یک محیط بسته، بلکه میدان های انرژی ضعیفی را که تولید می کند در نظر بگیریم. .

در دنیای امروزی، مردم چیز زیادی در مورد نحوه سازماندهی بدنشان در دنیای سه بعدی نمی دانند. بنابراین برای آنها ممکن است شنیدن اطلاعات در مورد وجود همزمان و پایدار شخص در شش بعد تعجب آور باشد. گرچه به نوعی می توان افرادی را درک کرد که بیشتر عمر خود را با این باور گذرانده اند که این دنیا تنها واقعیت است. اگر کسی تجربه معنوی عملی نداشته باشد، سؤالات زیادی از ذهن به وجود می آید: چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد، به دلیل اینکه این ارتباطات چه اتفاقی می افتد و غیره.

ریگدن: در چنین مواردی، قاعدتاً ابتدا طبیعت حیوانی فعال می شود و نمی خواهد قدرت خود را بر شخص از دست بدهد، بلافاصله عدم پذیرش و عدم درک را در او ایجاد می کند و او را به «دخمه» قدیمی و آشنای تفکر وادار می کند. شهروند یک دنیای سه بعدی با این حال، شناخت کامل ابعاد بالاتر و کسب تجربه شخصی در حین باقی ماندن در وضعیت محدود آگاهی ناظر جهان سه بعدی غیرممکن است.

در این رابطه یک مثال ساده می زنم. تصور کنید که فرآیندهایی را مشاهده می کنید که برای ساکنان یک دنیای دو بعدی اتفاق می افتد. در درک انسان، یک جهان دو بعدی نمایانگر صفحه ای است که با طول و عرض مشخص می شود. به طور خلاصه، ساکنان یک دنیای دو بعدی نمی دانند حجم چیست. تصور کنید که آنها یک جسم فضایی نیمه شفاف را به شکل یک مخروط یا یک کره می بینند که به دنیای خود نزدیک می شود. آنها چه خواهند دید؟ به جای مخروط یک شکل دو بعدی یعنی یک دایره و یک نقطه در وسط و به جای یک توپ فقط یک دایره را می بینند. چرا؟ زیرا تفکر آنها با درک دنیای دو بعدی تنظیم شده است. مفهوم سه بعد خارج از درک آنها از جهان به عنوان موجوداتی است که در فضای دو بعدی زندگی می کنند و از آن رصد می کنند. به عبارت دیگر، آنها تصویر واقعی را نمی بینند زیرا فراتر از ابعاد آنهاست، فراتر از حالت معمول خودآگاهی که دارای محدودیت های خاصی است.

و حالا اجازه دهید به فضای سه بعدی خود بازگردیم. امروزه، مردم به همان شیوه رفتار می کنند - آنها جهان را از دیدگاه ساکنان فضای سه بعدی کاوش می کنند. اما انسان بر خلاف سایر موجودات از ابعاد دیگر، دارای ساختار انرژی منحصربه فردی است که به لطف آن، با رشد معنوی خود، می تواند ابعاد دیگر را بشناسد و جهان را آن گونه که در واقعیت است ببیند و نه در محدوده محدود محدود. درک جهان به عنوان بخشی از فضای سه بعدی.

آناستازیا: به طور کلی، آنچه مردم معمولاً در هر روز در اطراف خود می بینند، از جمله خودشان، در واقعیت چنین نیستند.

ریدن: قطعاً. مغز ما، یا به عبارت دقیق‌تر، حالت معمول آگاهی آن، نوعی مانع برای دانستن بیشتر، دانستن آنچه فراتر از فضای سه‌بعدی است، است. به هر حال، وضعیت معمول آگاهی انسان، همانطور که قبلاً گفتم، از بدو تولد تا ادراک محدود یک جهان سه بعدی برنامه ریزی شده است. به بیان دقیق‌تر، حتی تا حدی از یک جهان چهار بعدی (در اینجا منظور از فضا و زمان سه بعدی است).

بعد چهارم - زمان (به عنوان یک عامل اندازه‌گیری) - به سختی توسط انسان درک یا درک می‌شود. به عبارت دیگر، در فضای سه بعدی، ما دائماً خود را «اینجا و اکنون» در یک نقطه معین درک می‌کنیم. در زندگی روزمره، مغز به موقع متوجه این حرکت نمی‌شود، همان ایزواسموس با روابط علت و معلولی. انسان فقط زمانی متوجه حرکت کلی زمان می‌شود که مثلاً در آینه نگاه می‌کند یا عکس‌های 20 سال پیش خود را با ظاهر فعلی‌اش مقایسه می‌کند. اما مغز ما، در حالی که در حالت آگاهی معمولی است، متوجه حرکت مداوم زمان، خود زندگی به عنوان ایزواسموس، یک تکانه درونی انرژی نمی‌شود.

اما این بدان معنا نیست که فرد اصلاً نمی‌تواند آن را درک کند. از این گذشته، ادراک انسان قبل از هر چیز به جهان بینی غالب، ثبات وضعیت آگاهی گسترش یافته، به پایگاه داده‌ای که انسان وارد مغز خود می‌کند و دائماً به روز می‌کند بستگی دارد و به همین دلیل است که مهم است که شما را گسترش دهید. افق‌های فکری ثانیاً، چنین برداشتی به خودسازی بستگی دارد، به تجربیات سیستماتیک حالات تغییر یافته آگاهی - مدیتیشن‌ها و اعمال معنوی، که به لطف آنها انسان به طور مستقل در مورد جهان خارج از سه بعد، و نه با منطق

ذهن، بلکه با یک چیز بیشتر، می آموزد. ابزار کامل او - حس شهودی (حس ششم).

آناستازیا: بله، چنین گفته های مردم از دوران باستان مانند "وقتی انسان تغییر می کند، کل جهان تغییر می کند"، "خودت را بشناس و کل جهان را خواهی شناخت" کلمات خالی نیستند. این یک واقعیت است؛ کاملی که انسان می تواند در طی فرآیند عملی خود یابی معنوی تصدیق کند... شما زمانی در حالی که در مورد حالات تغییر یافته آگاهی صحبت می کردید، اشاره کردید که آگاهی انسان دارای سطوح بسیاری است.

ریدن: درست است. این واقعیت که آگاهی دارای سطوح متعددی است به شخص به عنوان یک مشاهده گر (حتی از طبیعت حیوانی) این امکان را می دهد تا با ادراک خود از بعد دوم تا ششم، به ویژه در حالت تغییر یافته از آگاهی، پذیرایی کند. انسان نمی تواند آگاهانه بعد اول را درک کند. برای او، این فقط یک نقطه خواهد بود، "هیچ". اما این "هیچ" همه چیز را نگه می دارد. بعد اول ازواسموس است. به عبارت دیگر، انگیزه درونی اولیه انرژی. به عنوان یک قاعده، انسان آگاهانه متوجه آغاز این تغییر (تکانه) به خصوص در سطح بعد اول نمی شود.

در مورد بعد اول مثالی استعاری می زنم که امروزه برای بسیاری از مردم قابل درک خواهد بود. این مربوط به کار رایانه ها است، یا بهتر است بگوییم، به حرکت نشانگر صفحه چشمک زن - مکان نما. به هر حال، کلمه "مکان نما" از کلمه لاتین "cursorius" گرفته شده است که به معنای "پیام رسان، راهرو سرعت، دهنده سریع" است. وقتی کاری را در رایانه انجام می دهید، مثلاً متن را ویرایش می کنید، این نشانگر اشاره

گر (یک فلش یا یک خط تیره) را روی صفحه نمایش با فشار دادن کلیدهای خاص یا با یک دستکاری نوری و مکانیکی - یک "موس" حرکت می دهید. از این گذشته، در حین انجام آن، به این فکر نمی کنید که دقیقاً چگونه حرکت می کند، فقط آن را تقریباً خودکار انجام می دهید زیرا روی کار خود متمرکز شده اید. فقط به نظر شما می رسد که وقتی "موس" را کنترل می کنید، مکان نما به طور طبیعی حرکت می کند، به عنوان مثال، برای انتخاب یا حرکت متن، تصحیح آن، یا باز کردن یک "پنجره" جدید. اما واقعاً چه اتفاقی دارد می افتد؟

صفحه نمایش از پیکسل ها تشکیل شده است، یعنی این نقاط رنگی کوچک که در صورت بزرگنمایی، شبیه به مربع (مثل یک دفترچه یادداشت مربعی) می شوند که هر کدام از سه رنگ (زیرپیکسل های قرمز، سبز و آبی) تشکیل شده است. ترکیب این سه رنگ اصلی در هر نقطه امکان بازتولید هر رنگی را در صفحه نمایش مانیتور فراهم می کند. هرچه تعداد پیکسل ها در همان ناحیه صفحه نمایش بیشتر باشد، تصویر روی آن بهتر و واضح تر (جزئیات بیشتر) خواهد بود. پیکسل چیست؟ این فقط یک عنصر از یک ماتریس حساس به نور است، کوچکترین عنصر یک تصویر دیجیتال دو بعدی در یک شبکه پیکسلی (در گرافیک بیت مپ) روی صفحه نمایشگر. این مجموعه ای از الکترودها است. چه چیزی تصویر را روی صفحه نمایش می دهد؟ در واقع کنترل ولتاژ الکتریکی است که به هر الکتروده (دیود ساطع کننده نور) اعمال می شود. اندازه و جهت بردار میدان الکتریکی به نوبه خود توسط جزء نرم افزاری و پردازنده کارت گرافیک کنترل می شود.

هنگامی که شما یک "موس" را با دست خود حرکت می دهید، سیگنال های الکتریکی از سنسور نوری از طریق USB (دستگاهی برای انتقال

اطلاعات) به قسمتی از مدار کامپیوتر که وظیفه پردازش آنها را بر عهده دارد می رود. سیگنال پردازش شده به کارت گرافیک ارسال می شود. سپس، طبق برنامه خود، ویژگی های میدان الکتریکی اعمال شده به الکترودهای خاص (LED) روی صفحه نمایش (پیکسل) را تغییر می دهد. بر این اساس، شدت نور آنها تغییر می کند. به عنوان مثال، برخی سیاه و برخی دیگر سفید می شوند. برای شما، توهم حرکت مکان نما روی صفحه را ایجاد می کند.

به عبارت دیگر، شما فقط فکر می کنید که مکان نما را حرکت می دهید. در واقع به لطف کار مدارها و برنامه های الکترونیکی، شما فقط شرایط خارجی الکتروود (LED) را تغییر می دهید و برای خود خواص جدیدی به دست می آورد. و به همین دلیل نوری که از آن می گذرد ویژگی های دیگری (فرکانس و شدت) پیدا می کند. اگر مکان نما در یک نقطه معین در لحظه معینی از زمان قرار دارد، با انجام یک "ضربه" (با حرکت دادن "موس" با دست)، شرایطی را برای تغییر ویژگی های نوری نقطه ایجاد می کنید.

آناستازیا: می توان گفت که به نوعی، من پرش مکان نما را از یک نقطه به نقطه دیگر، از یک پیکسل به نقطه دیگر آغاز می کنم.

ریدن: بله. حرکت مکان نما، در اصل، یک نمونه تصویری از نمونه اولیه حرکت غیرقابل توجه (زندگی) جسم مادی در مکان و زمان، به لطف Ezoosmos است. Ezoosmos جهشی از اطلاعات از یک بلوک ساختمانی اطلاعاتی به بلوک دیگر است: یک بلوک ساختمان اطلاعات، اطلاعات را جذب می کند و آن را به بلوک اطلاعاتی دیگر ارسال می کند. به عبارت دیگر، اطلاعات را از طریق خود منتقل

می کند. این پیکسل ها به عنوان بلوک های ساختمان اطلاعات در مقایسه شرطی ما عمل می کنند. اما شما به عنوان یک ناظر، به لطف آزادی انتخاب خود، این حرکت را در یک جهت یا جهت دیگر آغاز می کنید.

همه این حرکت ها با توجه به تغییر اطلاعات اتفاق می افتد و از دید فردی که مکانیسم پیچیده تغییر و انتقال اطلاعات را نمی بیند دور می شود. در مثال ما، شما فقط ماوس را حرکت می دهید و برای شما، یک حرکت طبیعی روی صفحه نمایش وجود دارد. شما نمی بینید که چگونه تصویر مکان نما از یک پیکسل به پیکسل دیگر می پرد، چگونه ولتاژ در هر الکتروود تغییر می کند. برای شما، فلش مکان نما تقریباً فوراً به موقعیت دیگری روی صفحه می رود. در زندگی نیز حرکت هر شیء مادی از طریق بلوک های اطلاعاتی مورد توجه شخص قرار نمی گیرد، او نمی بیند که دقیقاً این حرکت اولیه در سطح بعد اول چگونه اتفاق می افتد. مثلاً فردی را می بینیم که در مسیر خاصی قدم می زند. آنچه واقعاً اتفاق می افتد این است که اطلاعات با تمام پیچیدگی های پیوندهای متقابلش به لطف ezoosmos از طریق بلوک های سازنده اطلاعات در جریان است. حتی اگر مردی را ببینیم که بی حرکت نشسته است، در واقع، این فقط یک توهم است، زیرا در واقع، تبادل اطلاعاتی بسیار غنی و فشرده ای در حال انجام است که زندگی اوست، حرکت او که نه او و نه ما متوجه آن نمی شویم.

آناستازیا: به عبارت دیگر، ممکن است یک شخص به پیچیدگی کامل تأثیر جهان بر خود و تأثیر او بر جهان پی نبرد، اما تغییرات در سطح نامرئی دائماً در حال رخ دادن است.

ریگدن: و هر چه بعد (مثلاً پنجم، ششم) که شخص با انتخاب خود این تغییرات را از آن تحریک می کند بالاتر باشد، این تغییرات چشمگیرتر خواهد بود.

آناستازیا: عملکرد اصلی بعد اول، انگیزه درونی اولیه انرژی است. آیا می توانید به خوانندگان بگویید کارکرد اصلی بعد دوم چیست؟

ریگدن: برای شخص (در ادراک او) کارکردهای بعد دوم (فضای دو بعدی) چیزی بیش از نوعی ذخیره و انتقال اطلاعات را نشان نمی دهد که در آن علائم و نشانه ها نقش بسزایی دارند. اگرچه کارکردهای بعد دوم بسیار گسترده تر است. در اینجا یک مثال ساده است. هر رکوردی، ذخیره و انتقال اطلاعات را فرض می کند. خط اعم از تصویری، ایدئوگرافیک، هیروگلیف یا الفبایی چیست؟ این یک سیستم نشانه ای برای ثبت افکار انسان است که به فرد امکان می دهد آنها را در زمان ثبت کند و آنها را از راه دور از طریق نمادگذاری معمولی منتقل کند. به عبارت دیگر، یک نماد در دنیای دو بعدی است که شامل ذخیره اطلاعات در نمادها و علائم خاص است. مثلاً دستور کیک یا راهنمای ساخت نیروگاه هسته ای یا طرح کلی ساخت بمب هسته ای و غیره. اگر توانستید دستور غذا را بخوانید و هیچ تلاشی برای انجام هیچ کاری نکردید، هیچ اتفاقی نمی افتد. اما اگر بتوانید بخوانید، یعنی نماد نمادها را درک کنید، اما سپس با پیروی از دستورالعمل ها، نیروی مناسبی را اعمال کنید و عمل کنید، در این صورت همیشه نتیجه ثبت شده در این دستور العمل یا دستورالعمل را دریافت خواهید کرد. بنابراین با یک نشانه از یک جهان دو بعدی: اگر به آن انرژی اضافه کنید، با عمل کردن از یک دنیای سه بعدی، شروع به کار می کند. در نتیجه طبق مثال ما، پس از استفاده از انرژی و عمل به اطلاعات بعد دوم،

یا کیک یا نور در خانه و یا نتیجه ای که خانه ما را در بعد سوم خراب می کند به دست می آوریم.

آناستازیا: بنابراین، به طور کلی، بعد سوم بعدی است که شما قبلاً در آن نیرو و انرژی اعمال می کنید و شروع به ایجاد می کنید.

ریگدن: برای یک انسان - بله. در این رابطه، برای افراد مهم است که بدانند در هر روز به چه نوع اطلاعاتی توجه می کنند، نیروی زندگی خود را به چه چیزهایی اعمال می کنند، دقیقاً چگونه متعاقباً آن را هدر می دهند و واقعاً به چه چیزی می توانند دست یابند. از این گذشته، امروزه بیشتر مردم خود را (و در نتیجه زندگی خود را ارزیابی می کنند) یک طرفه و تنها از منظر تفکر یک "ساکن" فضای سه بعدی مشاهده می کنند.

یک فرد مدرن حتی متوجه نمی شود که منشاء افکار او به بعد کاملاً متفاوتی مربوط می شود. با این حال، او دائماً در رویاها و افکار خود زندگی می کند در حالی که "واقعیت" اطراف برای او تا حدودی بازتاب فعالیت ذهنی او است. او انرژی زندگی خود را صرف تحقق افکار و خواسته هایش می کند که عمدتاً به طیف بسیار باریکی از باند وسیعی از فرکانس های فضای سه بعدی مربوط می شود که مشاهدات او به عنوان شخصیت در یک لحظه معین روی آن متمرکز است.

آناستازیا: شما بر این واقعیت تأکید کرده اید که یک فرد به عنوان یک مشاهده گر با انتخاب خود در این یا آن جهت باعث ایجاد این تغییرات می شود. و اوست که ناظر است. و این اوست که باعث

تحریک می شود، به عبارت دیگر، علاوه بر این، چیزی را که از قبل وجود دارد تحریک می کند.

ریدن: قطعا. انسان پیوسته بین دنیای معنوی با نیرویی که از روح می آید و دنیای مادی با بازی های خیالی ذهن حیوانی اش که به هر طریقی سعی می کند انرژی زندگی انسان را برای نیازهای خود تغییر مسیر دهد، یکی را انتخاب می کند. این دو نیروی مسلط هستند که در این تقابل مشروط خاص در جهان مادی ایجاد می کنند و انسان به عنوان ناظر تنها در لبه انتخاب بین آنها قرار می گیرد. علاوه بر این، برای موجودات جهان مادی که بخشی از ذهن حیوانی را تشکیل می دهند، این نیروها نامرئی هستند، اما برای انسان سرنوشت ساز هستند، زیرا بخشی از یک ابدیت (روح) در او وجود دارد و او فرصت دارد تا تبدیل شدن به یک موجود معنوی جاودانه

آناستازیا: بنابراین، لحظه تعیین کننده اصلی برای یک فرد این است که او در هر روز به چه افکار و اعمالی توجه می کند.

ریدن: این کاملا درست است. برای درک بهتر، من با یک مثال مجازی از یک کاربر اینترنتی توضیح خواهم داد که انتخاب یک فرد بین دو نیروی مسلط چیست. وقتی فردی توجه اولیه خود را روی چیزی متمرکز می کند، به عبارت دیگر انتخاب می کند، نمی بیند که چگونه با این کار شروع این تغییرات را در بعد اول آغاز می کند. در مثال ما، این معادل فشار دادن دکمه شروع یک کامپیوتر است که فرآیندهایی را شروع می کند که برای شخص نامرئی هستند. بنابراین، توجه فرد است که روند حرکت را در سطح بعد اول آغاز می کند. همه چیز با آن شروع می شود. این توجه اولیه شخصیت، نیروی اولیه ناظر است، این آزادی

اوست: جایی که توجه اولیه خود را معطوف می کنید، همان چیزی است که فعال می کنید. انسان اهمیت کامل اعمالی را که در سطح بعد اول اتفاق افتاده است درک نمی کند اما بعداً عواقبی را که بر سرنوشت خود می گذارد کاملاً واقعی احساس می کند.

هنگامی که شخصی رایانه ای را روشن می کند، در نتیجه، کاراکترها و نمادهای برنامه های مختلف که اطلاعات خاصی را ذخیره می کنند، پس از مدتی روی صفحه ظاهر می شوند. و اگر مثلاً اینترنت باشد، در مقابل چشمان کاربر مجموعه ای از کاراکترها و نمادها ظاهر می شود که در پشت هر یک از آنها یک لایه اطلاعات حجیم تری پنهان شده است. اینترنت، به طور کلی، نشان دهنده یک ارتباط متقابل پیچیده با جهان است، اما... از طریق سرورهای ریشه (پایه) مختلف متعلق به برخی سازمان های "معتبر" و افرادی که مخفیانه یا آشکار آنها را تأمین مالی می کنند. همه اینها بر اساس توزیع این یا آن ایدئولوژی است. به هر حال، چنین مفهومی به عنوان "نام دامنه" که امروزه برای هر "ساکن" اینترنت شناخته شده است، از کلمه لاتین "**dominium**" به معنای "مالکیت" آمده است. به عنوان یک قاعده، یک کاربر اینترنت متوقف نمی شود و به همه اینها فکر نمی کند و در جریان اطلاعاتی که برای انتخاب او ارائه شده است فرو می رود. او جزئیات را می بیند، اما تمام تصویر را نمی بیند، اگرچه باید. بنابراین، ظهور علائم، نمادها، برنامه های مختلف رایانه ای و متون تبلیغاتی کوتاه اینترنت که لایه های کاملی از اطلاعات را در پشت خود پنهان می کنند، همه اینها مانند تعامل توجه فرد با اطلاعات در سطح بعد دوم است. در دنیای مادی، اگر همه اطلاعات بعد دوم را در سطح جهانی در نظر بگیریم، این فقط شکلی متفاوت از تجلی برنامه ها یا از طبیعت حیوانی و یا از طبیعت معنوی خواهد بود. انسان آزادی انتخاب دارد. و در حالی که چیزی خارج

از این به سادگی توجه او را جلب می کند، چیز دیگری آن را نگه می دارد. در نتیجه، از بین همه تنوع، درست مانند یک موتور جستجوی اینترنتی، فقط آن اطلاعاتی را (با تمرکز روی آن) که بیش از همه توجه او را به خود جلب کرده است، «باز می کند».

از منظر بعد سوم، انسان انتخاب خود را با این امر انجام می دهد؛ به عبارت دیگر فرآیند کسب اطلاعات را در بعد دوم فعال می کند. با فعال کردن این اطلاعات، او شروع به "زندگی" با آن در سطح بعد سوم می کند. به عبارت دیگر، او به عنوان یک شخصیت، این جریان اطلاعات را به درون خود راه می دهد و به صورت تصاویر، عواطف، خواسته ها و افکار مختلف در آگاهی ظاهر می شود و مانند موجودی ذی شعور در او شروع به زندگی می کند. این شخص را از بیرون به اعمال خاصی در درون برنامه این اراده سوق می دهد. همان یکی از برنامه های متعددی که این ویل در بعد دوم توجه او را به خود جلب کرده است. به محض اینکه او به آنها اجازه ورود می دهد، این معادل ترجیح دادن او به کار در این یا آن برنامه و شروع به حرکت مکان نما به آنجا (توجه او)، درگیر کردن عملکردهای مختلف (تصاویر ذهنی، خواسته ها و احساسات) می شود. و حرکت مکان نما، همانطور که قبلاً گفتم، برابر است با ایجاد اعمالی که در مراحل اولیه برای انسان نامرئی هستند، اما به رویدادهای سرنوشت او تبدیل می شوند، به لطف ایزواسموس. آگاهانه، نه در بعد اول و نه در ابعاد فوق، شخص متوجه نمی شود که با اعمال قدرت توجه خود به برنامه ای که انتخاب کرده است، تغییری را ایجاد می کند. اما او به عنوان شخصیتی که در یک مقطع زمانی معین انتخاب کرده است، نیروی زندگی خود را برای تحقق این اراده از بیرون تلف می کند و طبق این برنامه کار می کند.

آناستازیا: و این نکته بسیار مهم است. اگر آن را در سطح جهانی در نظر بگیریم، معلوم می شود که ما فقط فکر می کنیم که اراده داریم به معنای نیروی آفرینش، ایجاد کننده فعالیت ذهن، یا به قولی در روانشناسی، به عنوان یک «خودکفا» معنای مستقل) منبع فعالیت انسانی است که استقلال رفتار را از دلایل عینی تعیین می کند. جالب است که همین روانشناسان اراده را به کنترل رفتار شما مرتبط می کنند که به اعتقاد آنها به لطف استفاده از "وسایل رفتار" مصنوعی - نشانه ها ممکن می شود.

ریگدن: آنچه ما معتقدیم اراده خودمان است، توهمی از ادراک ما از منظر تفکر یک ذهن فردی از یک جهان سه بعدی است. اگر مثال خود را در نظر بگیریم، شخص فقط با انتخاب خود جریان اطلاعات ورودی را فعال می کند و نیروی زندگی خود را صرف تحقق این اراده می کند. اراده، چه برخاسته از طبیعت روحانی (جهان خدا) باشد و چه از طبیعت حیوانی (ذهن حیوانی) نیرویی است از بیرون یا به عبارت بهتر، یک برنامه اطلاعاتی است که در ساختار خاصی اجرا می شود که آن را انجام می دهد. جایگزینی ذهن حیوانی در این واقعیت نهفته است که شخصیت شخص، اشکال تجلی یکی از این دو نیروی جهانی را اراده خود می داند که در واقع آن را ندارد.

آناستازیا: به عبارت دیگر، آنچه که یک فرد معتقد است اراده خودش است و بیش از حد به آن افتخار می کند، مال خودش نیست. این فقط نیرویی است که از بیرون با اطلاعاتی که انتخاب کرده وارد او شده است. احساسات، عواطف و افکاری را در او فعال می کند که او را به اعمال خاصی در برنامه این اراده، که مربوط به مصرف انرژی زندگی است، سوق می دهد.

ریدن: کاملاً درست است. مردم، در حالی که تحت تأثیر غرور طبیعت حیوانی هستند، دوست دارند خود را به نیروهای برتر تشبیه کنند که دارای اراده خود هستند. اما همه این سؤالات را از خود نمی پرسند: "به اراده چه کسی آن عمل خاص اتفاق می افتد؟"، "چه کسی مرا به سوی این افکار تحریک می کند؟"، "چه کسی این خواسته های خاص را ایجاد می کند؟"، "چه کسی در من مقاومت می کند و چه کسی در مقابل من مقاومت می کند؟" و "چه کسی این سؤالات را می پرسد و چه کسی به آنها پاسخ می دهد؟" و تعداد بسیار کمی از کسانی هستند که خود را مرتب می کنند و روند رویارویی بین طبیعت حیوانی و طبیعت معنوی، بین اراده ناشی از جهان معنوی و اراده از ذهن حیوانی را درک می کنند. البته ذهن حیوان قوی است، اما نمی توان آن را با نیروی اولیه جهان خدا مقایسه کرد. اگر دومی خود را به وضوح نشان دهد، ذهن حیوانی نمی تواند مستقیماً در برابر آن مقاومت کند، اما می تواند هادی خود (کسی که در مسیر معنوی ایستاده است) را با "کوچک"های خود منحرف کند تا او را از مسیر درست خارج کند، او را با توهم دیگری بگیرد. و غیره آغاز تجلی اراده از حیث آفرینش تنها زمانی در انسان ظاهر می شود که از نظر روحی از زیر قدرت ذهن حیوانی خارج شود. یعنی وقتی از بعد ششم خارج می شود و وارد بعد هفتم می شود. و حتی در آن صورت، تجلی «اراده» در فهم کنونی بشر نخواهد بود، بلکه صرفاً یک کیفیت جدید و بسط توانایی های هادی اراده الهی خواهد بود.

آناستازیا: بله، چنین جانشینی هایی از ذهن حیوانی، انسان را به عنوان موجودی که در دنیای مادی زندگی می کند، در هر مرحله همراهی می کند. اگر انسان روی خودش کار نکند، صرفاً عمرش را صرف خواسته های مادی، دنیوی و فانی می کند.

ریگدن: از یک طرف، یک فرد معمولی مشتاق تأثیرگذاری بر رویدادهای زندگی خود است، آرزوی تغییر در سرنوشت خود را برای بهتر شدن دارد. اما اینها همه نیازهای جنبه معنوی است که مغز او با موفقیت به سمت طبیعت حیوانی می چرخد. در نتیجه این درک «معکوس»، مردم به جای آزادی معنوی، خواهان «آزادی» از نظر ماده هستند: آنها خواهان ثروت، شهرت، رضایت از خودخواهی و فراوانی در وجود موقت خود هستند. اگر انسان برای مدت طولانی بر روی خواسته های مادی خود تمرکز کند و از سالی به سال دیگر برای تحقق آنها تلاش زیادی کند، دیر یا زود یک سری اتفاقات رخ می دهد که به نتیجه مطلوب منجر می شود، حتی زمانی که در آن زمان شخص دیگر به آن نیاز ندارد به عبارت دیگر، یک شخصیت ممکن است تأثیر خاصی بر دنیای سه بعدی داشته باشد، به آنچه می خواهد دست یابد، اما این فرآیند با هزینه های هنگفت تلاش و انرژی همراه است و زمان زیادی می برد. با این حال، سؤال در اینجا متفاوت است: آیا ارزش دارد که زندگی و پتانسیل زیاد خود را صرف دستیابی به خواسته های موقت مادی بدن کنیم؟

آناستازیا: برخی از خوانندگان می پرسند: "معنای زندگی من چیست؟ چرا من اینجا هستم؟ آیا من واقعاً اینجا هستم که فقط یک درخت بکارم، خانه بسازم و بچه ها را بزرگ کنم؟" و در افکار خود پاسخ می دهند که اگر هدف اصلی وجود انسان بر روی زمین این بود، اولاً، او به چنین ساختار پیچیده ای از ماده از جمله چنین سازمان "بیش از حد" مغز که شامل انواع مختلفی است نیاز نداشت. سطوح حالت آگاهی دوم، منطقی است که فرض کنیم همه کسانی که قبلاً خانه، فرزندان و باغ شخصی دارند، از زندگی خود خوشحال و راضی هستند. اما به طور

کلی، این افراد بدون اینکه رضایتی از رسیدن به خواسته های دوران جوانی خود پیدا کنند، چنین پرسش های قدیمی را مطرح می کنند.

ریگدن: معنای زندگی انسان به هیچ وجه در تولید مثل و بهبود شرایط زندگی مادی او نیست - اینها فقط غرایز طبیعی هر حیوانی است که به طور ژنتیکی برای ایجاد یک لانه یا ساختن لانه و غیره برنامه ریزی شده است. پرورش دادن فرزندان انسان چیزی فراتر از حیوان است. هدف او تبدیل شدن به یک موجود جاودانه روحانی است.

اما انسان در تعقیب امیال مادی خود دو عامل ارزشمند را هدر می دهد: زمان و انرژی زندگی. توجه شما را به این نکته جلب می کنم که به صورت غیرقابل برگشت هزینه می شوند و در نتیجه احتمالات خاصی از دست می رود. البته انسان در انتخاب خود مختار است که نیروی حیاتی را که در برنامه های طبیعت حیوانی در این فضای سه بعدی واهی دارد از بین ببرد. اما در نتیجه، مهم ترین چیزی را که به خاطر آن به این دنیا آمده از دست خواهد داد. و بالاخره به انسان به اندازه ای که برای رهایی روحش نیاز دارد زمان و انرژی داده می شود و حتی بالاتر از آن برای خطاهای احتمالی در فرآیند کسب تجربه شخصی توسط شخصیتش بیش از اندازه کافی است. به بیان تصویری، زمان و انرژی زندگی مانند بنزین برای یک خودرو (بدنه) است که با توجه به پیچیدگی مسیر، دقیقاً از نقطه A به نقطه B با انحرافات کوچک حرکت می کند. اما اگر به جای آن در جهت مخالف بروید (اگر زندگی خود را وقف هوا و هوس مواد خود کنید)، برای مثال، به تنظیم ماشین خود (برای ارضای نفس) توسط استاد بروید - طبیعت حیوانی، پس به عنوان یک در نتیجه زمان و انرژی اختصاص داده شده به شما تمام خواهد شد. در نهایت، آنقدر «زیبا» در حیات آشغال های ماشین (از

شخصیت‌های فرعی) دراز می‌کشید، درست مانند دیگران در اطرافتان، زنگ زده و پوسیده. اما شما می‌توانستید به طور هدفمند از آن زمان و انرژی برای رسیدن به مقصد B استفاده کنید، جایی که تبدیل‌نهایی شما به موجودی کاملاً متفاوت - یک موجود روحانی اتفاق می‌افتاد.

آناستازیا: همانطور که قبلاً گفتید، هر دنیای کوچکی از قدرت شخصی که انسان در دنیای مادی برای خود ساخته باشد، موقتی و گذرا است. همه چیز در این دنیا پایانی دارد: کل کهکشان‌ها، ستاره‌ها و سیارات نابود می‌شوند و بدن انسان فانی‌تر است.

ریگدن: درک اینکه وجودشان لحظه‌ای است برای مردم سخت است و حتی از فکر کردن به مرگ می‌ترسند. اما مرگ برای انسان فقط شکل دیگری از زندگی است، نتیجه انتخاب مادام‌العمر اوست. برای شخصی که طبیعت حیوانی در او غالب است، درک اینکه چیزی بزرگتر از این دنیای مادی وجود دارد دشوار است. اما وقتی شخصیت روی خودش کار می‌کند و در نتیجه با دنیای معنوی ارتباط برقرار می‌کند، متوجه می‌شود که این دنیای معنوی است که نیروی واقعی و اصلی ایجادکننده است و هر چیز دیگری در زندگی یک فرد عادلانه است. بازی‌های ذهن حیوانات، تعقیب و گریز پس از یک توهم‌گریزان.

آناستازیا: بله، این دانش واقعاً جالب و مهم است و درک کاملاً متفاوتی از نه تنها جهان مرئی، بلکه از جهان نامرئی به دست می‌دهد.

ریدن: قطعاً. اما، شاید، اجازه دهید به گفتگوی خود در مورد ساختار انسان در جهان نامرئی بازگردیم. انسان، مانند سایر اشیاء اطلاعاتی جهان مادی - از ستاره‌های غول‌پیکر گرفته تا کوچکترین

ذرات - دارای برجستگی های خاصی است، نوعی بازتاب "آینه ای" او در سطح انرژی. اقوام مختلف در زمان های مختلف آنها را به گونه ای متفاوت توصیف کرده اند و ساختار نامرئی انسان را در تواریخ دانش مخفی، متون مقدس و تصاویر ثبت کرده اند. **اجازه دهید به طور مشروط این پیش بینی های زنده را «جوهر» بنامیم زیرا کاملاً حساس هستند (حتی بیشتر از آنچه مردم تصور می کنند) و ویژگی های خاص خود را دارند.** این ذات بر اساس ماهیت خود، ساختارهای انرژی، مراکز محلی خاصی را نشان می دهند. در ساختار نامرئی انسان اینها همان اجزای جدانشدنی او هستند مانند سر، بازوها و غیره در بدن فیزیکی. در مرکز ساختار (در وسط تمام برجستگی های یک شخص) روح قرار دارد.

اسانس ها ساختارهای انرژی و اطلاعاتی هستند و نقش مهمی هم در زندگی انسان و هم در سرنوشت پس از مرگ او دارند. آنها قابلیت های زیادی دارند و با ابعاد دیگری که در آن تعامل در سطح انرژی ظریف صورت می گیرد، در ارتباط هستند. به لطف آنها، شخص می تواند از منظر ابعاد بالاتر دنیای مادی، تا بعد ششم، جهان را تحت تأثیر قرار دهد.

ذات انسان با توجه به موقعیت آنها در اطراف ساختار و همچنین جهت گیری مشروط نسبت به بدن فیزیکی او نامگذاری می شوند: جوهرهای جلو، عقب، راست و چپ. آنها میدان های اصلی را نشان می دهند، به اصطلاح، "طرف های زنده" یک هرم بریده بریده چهار وجهی در ساختار کلی انسان. آنها تقریباً در طول یک بازو از بدن فیزیکی یک فرد در جهت های مربوط به نام آنها قرار دارند: در جلو، در پشت و در طرفین (در سمت راست و در سمت چپ).

دانش در مورد آنها از زمان های قدیم مقدس شمرده می شد. در اساطیر اقوام جهان، از دوران باستان تا امروز، اشارات گوناگونی به آنها وجود دارد. به عنوان مثال، این اطلاعات را می توان در اسطوره های کیهانی و افسانه های مردم جهان، در آیین های جادوگران، شمن ها، کشیشان و جن گیران یافت. به ویژه، توصیفات اخیر اغلب می گوید که شخص هنگام انجام یک مراسم سنتی خاص، به چهار عنصر یا جهت جهان، چهار کمک روحی انسان و غیره می پردازد. در بسیاری از موارد، حلقه اتصال مرکز است: در افسانه های مقدس، این روح به عنوان مرکز ساختار انرژی انسان، "مرکز پنجم" است (در موارد دیگر به عنوان "مرکز اول" یاد می شود). در مناسک عملی، آگاهی شخصیت است.

بنابراین، کنش های بیرونی چنین طلسم کننده ای، قاعدتاً یا نمایشی است که برای عموم طراحی شده است، یا تقلید از دانش از دست رفته بدون درک ماهیت، یا پنهان کاری صرف آن. در واقعیت، عمل اصلی در یک فرد، در دنیای درونی او اتفاق می افتد. او با کمک دانش و تمرین های معین، خود را در یک کل واحد جمع می کند و این ذات را به کار می گیرد. شخصیت "مرکز کنترل" است. به لطف چنین پیوستن، توانایی های فرد در دنیای نامرئی به شدت گسترش می یابد. توجه شما را به این نکته جلب می کنم که این ذات دوتایی اختری انسان نیستند.

هر یک از چهار ذات، به عنوان مثال، نشان دهنده یک میدان انرژی خاص است. به بیان تصویری، این یک "خوشه شفاف" است که می تواند به هر شکل فکری که شخص تنظیم می کند تبدیل شود: تصویر آینه ای از خود شخص یا تصویری از یک حیوان، روح و غیره. می توان گفت که شخص در حالی که تکنیک های مراقبه خاصی را در حالت

آگاهی تغییر یافته انجام می‌دهد، شکل فکری خاصی را به یکی از ذات اختصاص می‌دهد و با تمرکز بر آن، آن ذات را مادی می‌کند.

آناستازیا: بنابراین، در اصل، این انتقال از حالت یک موج انرژی به یک ذره مادی است: به محض اینکه مشاهده‌گر روی ذات تمرکز می‌کند، فرآیند تبدیل انرژی به ماده ظریف اتفاق می‌افتد. بر این اساس، شکل فکری به خود می‌گیرد (تصویری که شخص در آن قرار می‌دهد).

ریگدن: بله، ارتباط آن با جهان نامرئی کاملاً حفظ شده است. همانطور که قبلاً گفتم، هر یک از چهار ذات ویژگی‌های خاص خود را دارند و ارتباط خاصی بین عالم مرئی و نامرئی را نشان می‌دهند.

Front Essence در جلو و به اندازه یک بازو از بدن فیزیکی یک فرد قرار دارد. به زندگی فرد در اینجا و اکنون (چه در بعد سوم و چه در بعد بالاتر) و با حرکت او از حال به آینده مرتبط است. این یک نوع بردار و نشانگر مسیر زندگی است. اگر شخصی روحیات را انتخاب کند، این مسیر دارای یک بردار و یک جهت متمرکز برای تلاش برای رسیدن به نتیجه بالاتر و نهایی است - ادغام شخصیت با روح، یعنی به سمت رهایی معنوی. این ذات مسئول خودسازی فرد، برای حرکت معنوی است. رنگ عاطفی خاصی دارد - رنگ ایمان، عشق معنوی و امید به آینده. اگر نیت شخص در مسیر معنوی پایدار باشد، آنگاه به عنوان محافظت بسیار خوبی در برابر تأثیر نامرئی بیرونی ذات تهاجمی دیگران یا بیگانگان نیز عمل می‌کند. فعال شدن آن را می‌توان با وضعیت خود شخص مشاهده کرد: زمانی که او احساس الهام می‌کند و هنگامی که موجی از احساسات مثبت و عمیق‌ترین نیت معنوی را می‌توان در او مشاهده کرد.

در افسانه های مردم جهان، جوهر جلویی اغلب به عنوان اسب شاخدار و همچنین عنصر (روح) آسمان، هوا تعیین می شد. به شکل پرنده ای آزاد (شاهین یا پرنده رعد و برق افسانه ای، ققنوس) به تصویر کشیده شد. در بسیاری از فرهنگ ها، پرنده به عنوان نماد روح، جوهر الهی، روح زندگی، روح آسمان، آزادی، صعود، الهام، پیش بینی، پیشگویی و ارتباط بین "مناطق فضایی" عمل می کرد.

آناستازیا: در واقع. در واقع، پرندگان قبلاً در دوران پارینه سنگی فوقانی و گاهی با تأکید بر شخصیت مقدس این نامگذاری ها به تصویر کشیده شده بودند. در عصر نوسنگی، آنها را به همراه تابلوهای خورشیدی (خورشید) که بر فراز پرندگان قرار می دادند، نقاشی می کردند.

ریگدن: کاملاً درست است، که به اهمیت ویژه این نقاشی ها اشاره می کند، البته اگر فرد دانشی در مورد علائم مخفی داشته باشد. بنابراین، بازگشت به Front Essence ... دانش در مورد عملکرد چهار اسانس توانایی های انسان را بسیار گسترش می دهد. تلفات مکرر افراد خواب به دلیل عدم دانش اولیه در این موارد اتفاق می افتد. به عنوان مثال، اکثر افراد خواب از طریق Front Essence خود بدون اینکه متوجه شوند عمل می کنند. و بنابراین اشتباه بزرگی مرتکب می شوند که منجر به عملکرد ضعیف در کار، اتلاف وقت و مصرف بالای انرژی می شود که اغلب منجر به عواقب سریع کشنده برای اپراتور می شود. افراد با تجربه بیشتر از طریق ذات چپ خود عمل می کنند. اما در مورد آن کمی بعد.

آناستازیا: افراد خوابیده تا حد زیادی برای جامعه ناشناخته هستند. این یک واحد مخفی نیروهای ویژه در ساختارهای امنیت ملی کشورهای متمدن است. بسیار شگفت انگیز است که سیاست "مادی سازی آگاهی جمعیت" در همه جای جامعه جهانی اتفاق می افتد و همین "فکر فتنه انگیز" ایجاد علمی برای مطالعه بدن انرژی انسان که وجود آن قبلاً شناخته شده است. برای مدت طولانی، مورد تمسخر قرار می گیرد. در این زمینه، افزایش در توسعه چنین نیروهای ویژه تقریباً در تمام کشورهای متمدن که با یکدیگر رقابت می کنند اتفاق می افتد. از این گذشته، متخصصان آنها می توانند بدون خروج از اتاق اطلاعات را استخراج کنند، بر افراد خاصی در سطح انرژی تأثیر بگذارند یا از مقامات ارشد این کشورها محافظت کنند.

ریگدن: چون کلمه کلیدی در این موضوع «سیاست» است. به همین دلیل است که این دانش در دسترس ملت ها نیست. به هر حال، آیا می دانید منشاء این اصطلاح خاص "خواب زده" چیست؟ همانطور که می گویند، همانطور که یک کشتی را نام می برید، کشتی نیز حرکت می کند. کلمه خوابیده از اساطیر نورس وام گرفته شده است. خدای برتر آنجا اودین بود. او خدای خرد و پدر جادوگری، طلسم های جادویی، خبره رون ها و افسانه ها، یک کشیش، حامل قدرت جادویی بود. او "شهود شمنی" داشت، هنرهای جادویی می دانست، حيله گر و موزی بود و "حاکم مردم" بود. او بعداً به عنوان حامی اتحادهای نظامی و به عنوان کاشف اختلاف نظامی عمل کرد. بنابراین، اودین دارای یک اسب هشت پا Sleipnir (دمپایی) بود. او می توانست صاحبش را با سرعت برق از دنیای خدایان (آسگارد) به «دنیای تاریک» دیگر، دنیای مردگان (نیفلهایم)، دنیای انسان ها (میدگارد) برود. به عبارت

دیگر توانست بین دنیاها سر بخورد. طبق افسانه ها، در اسلپینر است که اودین در "مسابقه سوارکاری" با غول شرکت کرد.

آناستازیا: خوب، هیچ چیز در دنیای مردم تغییر نمی کند، همان رقابت های سیاسی و کشیشی به قیمت قدرت و گردن مردم هنوز ادامه دارد. من متاسفم برای کسانی که برای این ساختار کشیشی کار می کنند و قدرت های منحصر به فرد خود را به هیچ وجه، بر روی هوس های ذهن انسان که اسیر ذهن حیوانی شده اند، هدر می دهند.

ریگدن: چه کاری می توانید انجام دهید، مردم خودشان انتخاب می کنند. همانطور که در مشرق زمین می گویند: «حکمت در کسی که عقلش ثابت قدم نیست، حقیقت را نمی داند و ایمانش چشم پوشی می کند، کامل نمی شود». اما اجازه دهید به موضوع گفتگوی خود بازگردیم.

Back Essence در پشت و در طول بازو از بدن فیزیکی قرار دارد. این به نوعی ناظر زمان حال و «وقایع نگار» گذشته است. با حال و گذشته شخص، با اطلاعات انباشته شده و نه تنها در طول این زندگی، در ارتباط است. برای آن، گذشته پایگاه داده ای از اطلاعات است، حال کنترل و ردیابی اطلاعات است، به اصطلاح، در حالت بلادرنگ، یعنی اینجا و اکنون. The Back Essence نوعی پورتال است. این یک "ناظر" است که مستقیماً با غده صنوبری (اپی فیز) مرتبط است. با تشکر از این پورتال، پس از تسلط بر برخی تکنیک های مراقبه، می توان "تونل زنی" را به هر نقطه از گذشته انجام داد. جوهر پشتی معمولاً به شکل ماهی، مهر و موم (به عنوان مثال در سنت های مردمان شمالی)، مارمولک، فیل، لاک پشت به تصویر کشیده می شود. آن را با عنصر آب نشان می دهند، چیزی که در

اعماق گذشته غوطه ور می شود. اقوام سیری اشارات اساطیری را در مورد نوعی تقابل پرنده و ماموت حفظ کرده اند و آن پرنده و ماهی با سومریان بوده است. The Back Essence همچنین ممکن است به عنوان یک روح با چهره ای انسانی به تصویر کشیده شود که نماد گذشته انسان است.

ذات راست در طول یک بازو در سمت راست بدن فیزیکی یک فرد قرار دارد. این در اصل یکی از اجزای تشکیل دهنده طبیعت حیوانی در انسان است. به عبارت دقیق تر، ذات حق دارای چندین کارکرد کیفی متفاوت است که تجلی آنها بستگی به این دارد که کدام یک در انسان غالب باشد: طبیعت معنوی یا طبیعت حیوانی. ذات حق با این جهان ارتباط نزدیک دارد. ویژگی های عاطفی اصلی تجلی آن در انسان، وقتی تحت سلطه طبیعت حیوانی باشد، پرخاشگری، ناامیدی یا ترس است. اگر توسط شخصی به روش مناسب کنترل نشود، اغلب در معرض "حملات" آن قرار می گیرد. دومی به عنوان جریانی از افکار یا افکار بد که احساسات منفی را تحریک می کند و به عنوان یک موج ناگهانی حالت افسردگی احساس می شود. حملات آن با محدود شدن آگاهی به سطح یک مشکل خاص و همچنین با حالات عاطفی مانند ناامیدی، عصبانیت، طمع، رنجش، سرزنش خود، تظاهر هر گونه خیال یا توهم، حلقه زدن افکار بر روی آن مشخص می شود. مسئله. اما این زمانی اتفاق می افتد که انسان قدرت توجه خود را به این افکار بدهد.

باید اشاره کنم که هر چهار ذات به سادگی باعث "تولد" افکار خاصی می شوند که با موج های مختلف حالات عاطفی خاص مطابقت دارند. اما ذات زنده نگه می دارند و تقویت می کنند (مخصوصاً زمانی که طبیعت حیوانی تسلط داشته باشد، موقعیتی را فراتر از تشخیص بیچاند،

"کوهی از تپه خال" بسازد) فقط آن افکاری را که شخصیت انتخاب می‌کند. انسان یک انتخاب دارد، افکاری که ذات را ترجیح دهد و توجه خود را به زبان ساده به چه کسی گوش دهد. اما به محض اینکه او انتخاب خود را انجام داد، یعنی به محض اینکه به افکار خاصی ترجیح داد، کار فعال این یا آن ذات که این افکار را برانگیخته است، آغاز می‌شود.

آناستازیا: اتفاقاً شما زمانی اشاره کردید که فرآیندهای به اصطلاح نفوذ مخفی، دستکاری ذهنی، آلوده شدن توده‌ها به ایده‌هایی که باعث تحریک پرخاشگری، خشم و احساسات منفی در افراد می‌شود، با فعال کردن ذات حق در افراد مرتبط است.

ریدن: همینطور است. مهار اسانس فرانت در افراد و فعال شدن اسانس‌های جانبی آنها توسط متخصصان مجرب در این موارد انجام می‌شود. چنین تأثیری شبیه هیپنوتیزم است.

در مراقبه، می‌توان تأثیر ذات حق را احساس کرد و مشاهده کرد، فهمید که این جریان به کجا و چگونه می‌رود: به عنوان یک فشار رو به پایین از سمت راست (از بیرون به داخل) احساس می‌شود. با این حال، اگر شخصی این ذات را تربیت کند، یعنی اگر کنترل شدیدی بر افکار و احساسات خود اعمال کند، از احساسات منفی دوری کند، به شدت به جهت معنوی پایبند باشد، یک یاور مؤثر خواهد یافت که در دنیای لطیف به خوبی جهت‌گیری کند. ماده است و ارتباط چند بعدی با همان ذات افراد دیگر دارد. و تکرار می‌کنم، این ارتباط بدون توجه به زمان و مکان اتفاق می‌افتد.

مردمان مختلف در نقاشی‌های مقدس خود، ذات حق را به‌عنوان یک حیوان توت‌م قوی یا تهاجمی به تصویر می‌کشند، برای مثال ببر سفید (شمن‌های قرقیز)، خرس، شیر، پلنگ، میمون و غیره، یا یک نگهبان افسانه‌ای، روح. هرگاه از پرخاشگری، ترس یا نیروی غیرعادی یاد می‌شود، ذکر این موضوع در سنت‌های اسطوره‌ای و آیینی باستانی ثبت می‌شود. آنها معمولاً آتش را به عنوان عنصری که نماد این ذات است نشان می‌دادند.

جوهر چپ در طول یک بازو در سمت چپ بدن فیزیکی قرار دارد. این ذات با جهان اهریمن، عالم معرفت مقدس اصل مادی، مرتبط است. دارای تعداد زیادی ویژگی و عملکرد است. اما باز هم، استفاده از آنها توسط شخصیت بستگی به چیزی دارد که در شخص غالب است: طبیعت معنوی یا حیوانی. هنگامی که طبیعت حیوانی غالب می‌شود، ذات چپ با فریب، غرور، فریب و اغوا مشخص می‌شود. این یک ذات زیرکانه و حيله‌گر است که همه چیز را در بهترین نور ممکن نشان می‌دهد و تنها هدف آن منحرف کردن یک فرد از هدف اصلی - از مسیر معنوی است. اگر شخصیت این جوهر را به درستی کنترل نکند، باعث ایجاد شک و تردید در انسان می‌شود و از مسیر معنوی دور می‌شود. در حالی که ذات راست با پرخاشگری و خشم صریح همراه است، از سوی دیگر جوهر چپ می‌تواند با منطق خود پیروز شود، وضوح آگاهی را در ساختن زنجیره‌ای منطقی از طبیعت حیوانی نشان دهد. درست مانند Front Essence، شخص را به جستجوی چیز جدیدی سوق می‌دهد، اما در جهت مادی، نشان می‌دهد که یک شخص سزاوارتر است یا اینکه او مهمتر از دیگران است. به طور کلی، ایده ماگالومانیا و عطش قدرت مخفی بر دیگران اساس حملات آن به شخصیت زمانی است که طبیعت حیوانی در آگاهی تسلط دارد.

هنگامی که چنین افکاری به شخص مراجعه می کنند، در حالت مدیتیشن نیز می توان فشار از بیرون را ردیابی کرد: از سمت چپ به سمت پایین و فشار احساس می شود. اگر شخصی خود و افکارش را بیشتر منظم کند و پیوسته به مسیر معنوی پایبند باشد، ذات چپ نیز به یک دستیار شخصی و یک "خبرگزار" خصوصی در مورد مسائل مقدس تبدیل می شود. در رساله های باستانی، ذات چپ معمولاً به عنوان یک جانور وحشتناک یا یک حیوان باهوش و حیله گر، مانند گرگ، شغال، هیولای افسانه ای، اژدها، مار، یا به عنوان نگهبان و روح معرفی می شود. به عنوان یک قاعده، عنصر نشان داده شده زمین یا، بهتر است بگوییم، خاکستر به عنوان نمادی از ارزش های زمانی در این جهان است.

آناستازیا: من برای خوانندگان توضیح خواهم داد که جوهر جلویی و تا حدی جوهر پشتی (در حالت کنترل و ردیابی اطلاعات اینجا و اکنون) یاور فعال در خودسازی معنوی یک فرد هستند. در عین حال، Essence های جانبی (چپ و راست)، و همچنین Back Essence (با پایگاه داده اطلاعاتی در مورد گذشته)، عملکرد بیشتری از Sleep را انجام می دهند که با اسانس های افراد دیگر به همین نام کار می کنند. و همچنین نقش کلیدی در فعال شدن طبیعت حیوانی در انسان دارند.

ریدن: درست است. جوهر چپ، به ویژه، آموزنده ترین است. قهرمان در بازیابی اطلاعات و دستکاری خلق و خو و میل شیء است. هنگامی که فعال می شود، مقاومت خارجی در برابر آن دشوار است. با این حال، برای میزبان چنین فعال سازی نیز خطرناک است زیرا می تواند او را به بیراهه بکشاند. اگر در مورد پرخاشگری، ناامیدی یا سرکوب همراه با ترس صحبت می کنیم - ذات حق مسئول آن است. اما همه اینها تحت سلطه ماهیت حیوانی شی مشاهده شده کار می کنند.

بنابراین، اگر مردم نمی خواهند در موقعیت یک خرگوش در مقابل یک بوآ قرار گیرند، برای آنها بسیار مهم است که یاد بگیرند که بر روی موج معنوی زندگی کنند، مطابق با وجدان خود زندگی کنند. در غیر این صورت، آلات همانطور که می گویند، "وقتی وجدان خواب است، شیاطین زمزمه می کنند."

این اسانس ها برای تحقق اهداف و مقاصد خاص در دنیای نامرئی مناسب هستند. این اسانس ها نوعی «ابزار هوشمند و زنده» دنیای نامرئی هستند که به انسان در رشد معنوی او کمک می کنند، البته اگر بداند چگونه از آنها استفاده و کنترل کند. اگر چنین کنترلی که اولاً مربوط به پاکی افکارش است، اعمال نکند، این ذات جانبی او را کنترل می کنند. به عبارت دیگر با تسلط بر طبیعت حیوانی بر او تسلط پیدا می کنند. برای یادگیری نحوه کنترل و مدیریت اسانس های جانبی، برای شروع، لازم است یاد بگیرید که آنها چیستند و چگونه کار می کنند. شما باید بتوانید تظاهرات آنها را در خود ردیابی کنید، حداکثر فعال سازی آنها. دومی معمولاً در قالب یک و همان «عادات ذهنی»، «قلاب های» روان شناختی شخصیت که مبتنی بر تفکر منفی و خودخواهانه است، ظاهر می شود. ذات جانبی تحت سلطه طبیعت حیوانی اهمیتی نمی دهند که چه افکار منفی یا چاپلوسی را می توانند در آگاهی فعال کنند و از چه تصاویر بیرونی می توانند برای این منظور استفاده کنند (به همین دلیل است که معمولاً افراد دیگران را به خاطر مشکلات روحی خود مقصر می دانند اما هرگز خودشان). مهمترین چیز برای ذات جانبی قدرت توجه خود شخص است که به لطف آن نفوذ خود را بر او افزایش می دهند. به بیان مجازی، آنها او را در وابستگی به خود فرو می برند.



شکل 7. سنگ نگاره های کوه های آلتای (منطقه کوش-آگاچسکی، جمهوری آلتای، روسیه).

بیشتر مردم به دلیل حجاب مادی دنیای سه بعدی معمول، نمی دانند و نمی دانند که ذات آنها در زندگی روزمره چگونه عمل می کند. و این در حالی است که مردم اغلب با تجلی آنها مواجه می شوند. به هر حال، وقتی به افراد دیگر فکر می کنیم - آشنایان، دوستان، اقوام و غیره (در مورد افرادی که با آنها تماس شخصی داشته ایم و بنابراین با هاله آنها در تماس بوده ایم)، در واقع در حال برقراری ارتباط مستقیم هستیم. با ذات خود اگر ما در یک رگه معنوی، به صورت مثبت فکر کنیم، آنگاه ذات پیشین ما همبستگی دارند، و اگر در رگه مادی به صورت منفی فکر کنیم، آنگاه ذات جانبی مربوطه با یکدیگر در تماس هستند. چگونه این اتفاق می افتد؟ به محض اینکه شخصی فکری به ذهنش خطور کرد، فکر خود را بر روی شخص خاصی متمرکز کرد، آنگاه تبادل اطلاعاتی در سطح انرژی های ظریف بین او و ذات مربوط به شخصی که در مورد او فکر می کند انجام می شود. به عنوان مثال، ما

فقط به کسی فکر کردیم که ده سال است او را ندیده ایم و او بلافاصله با ما تماس می گیرد یا همان روز به ملاقات ما می آید. یا ممکن است اتفاق بیفتد که گاهی در حین مکالمه، شخص از قبل دقیقاً می داند که طرف صحبت قرار است چه بگوید، قبل از اینکه چیزی بگوید، حال و هوا و جریان افکار خود را احساس می کند. دلیل اینجا چیست؟ این دقیقاً جلوه ای از تعامل ذات است. فقط این است که یکی از ذات ما با ذات متناظر شخص دیگری تماس پیدا کرده است. به هر حال، برای Essences، نه زمان و نه مکان در درک ما وجود ندارد. آنها با قوانین مختلف زندگی می کنند. اینها به نوعی واسطه های شخصیت در ارتباط با جهان های دیگر هستند.

اغلب اتفاق می افتد که فردی که به پاکی افکار خود اهمیت خاصی نمی دهد (که در معرض نفوذ از بیرون است) مشغول کارهای روزمره خود می شود و ناگهان بی دلیل عصبانی می شود یا ترس غیرقابل توضیحی را احساس می کند. در واقع دلیل این امر در تبادل اطلاعات نهفته است. این مبادله می تواند انواع مختلفی داشته باشد، از جمله به صورت تجلی اطلاعاتی زیر_شخصیت که قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم، تعامل ذات جانبی یک فرد با ذات مربوط به افراد، و همچنین به دلایل دیگر. همچنین ممکن است تجلی اراده ذهن حیوانی باشد (به دلیلی که شخص حتی به آن مشکوک نیست) از طریق سیستم فعال سازی طبیعت حیوانی در یک فرد خاص یا در بسیاری از افراد صرف نظر از اینکه کجا هستند و یا خیر. همدیگر را می شناسند یا نه به همین دلیل است که برای هر فردی که در مسیر معنوی قدم می گذارد، آگاهی از این مظاهر، توانایی کنترل افکار خود و اجازه دخالت اراده ی ذهن حیوانی که با او بیگانه است را در زندگی اش ندهد.

آناستازیا: در بسیاری از موارد، مردم وجود چنین مکانیسم‌های تأثیرگذاری از دنیای نامرئی را درک نمی‌کنند یا حتی به آن مشکوک نیستند، اگرچه خودشان در زندگی روزمره به شدت از این موضوع رنج می‌برند.

ریگدن: بله، مردم ممکن است از آن آگاه نباشند یا از آن اطلاعی نداشته باشند، اما این آنها هستند که انتخاب می‌کنند کدام افکار را ترجیح دهند. و مکانیسم‌های تأثیر از دنیای نامرئی می‌تواند بسیار متفاوت باشد. اگر شخصی در حالت تسلط بر طبیعت حیوانی باشد، بسیار آسان است که او را به گونه‌ای نامرئی تحریک کنید تا با کمک این روش، موج منفی (پرخاشگری و ترس) در او ایجاد شود. اسانس‌های جانبی به طوری که او باز شود و از تعادل خارج شود. به عبارت دیگر با او در طنین وارد شدن. و سپس با استفاده از انرژی خود مستقیماً بر ذات جانبی خود که او را کنترل می‌کنند تأثیر بگذارد. ضمناً کندوکی‌ها که در کتاب ازواسموس نام بردید همین طور عمل می‌کنند. آنها احساسات منفی را در افراد ایجاد می‌کنند و سپس آنها بر آگاهی خود کنترل می‌کنند. این دانش در دوران باستان نیز توسط کشیشان مورد استفاده قرار می‌گرفته است و کشیشان آرکون امروزی از این تکنیک‌ها به عنوان ابزاری برای نفوذ نامرئی بر مردم استفاده می‌کنند. اما این تنها آرکون‌ها نیستند که این دانش را دارند. برخی از خواب‌آورها نیز از این تکنیک‌ها در کار خود استفاده می‌کنند. پس از همه، این فقط یک ابزار است. همه چیز بستگی به این دارد که چه کسی، چگونه و برای چه هدفی از آن استفاده می‌کند.



شکل 8. پلاک شمن های پرمین/ پچورا

آناستازیا: لطفاً برای خوانندگان توضیح دهید که وقتی اسانس های جانبی اینگونه فعال می شوند چه اتفاقی برای اسانس های جلو و عقب می افتد؟

ریگدن: به طور کلی می توان گفت که وقتی ذات جانبی در فردی تحت سلطه طبیعت حیوانی فعالانه کار می کنند (که با تجلی افکار منفی یا طغیان عاطفی توسط شخص در گفتگو با افراد دیگر قابل مشاهده است) اسانس های جلویی و پشتی صرفاً توسط اسانس های جانبی

برای نیازهای خود به جای خدمت به هدف واقعی خود - کمک به خودسازی معنوی یک فرد - مورد بهره برداری قرار می گیرند. و نیازهای طبیعت حیوانی، درست مانند تمام مواد، یکی است و می تواند به مبارزه برای سلطه تقلیل یابد. در نتیجه، Back Essence شروع به بررسی فعال لحظات در حافظه در مورد موقعیت های مختلف زندگی می کند که در آن مبارزه برای نفوذ، پرخاشگری، دستکاری، تمرکز بر منافع شخصی و غیره وجود داشت. و جوهر جبهه عملاً در این مدت برای هدف مورد نظر خود کار نمی کند، فقط گاهی اوقات یک حس امید به آینده را فعال می کند که با موفقیت توسط آگاهی (الگوهای فکری و طرز تفکر مادی) فرد به امید تبدیل می شود. رفاه آینده در دنیای مادی. اما خود شخص در این شرایط مقصر است زیرا این اوست که انتخاب می کند که کدام افکار را در ذهن خود ترجیح دهد.

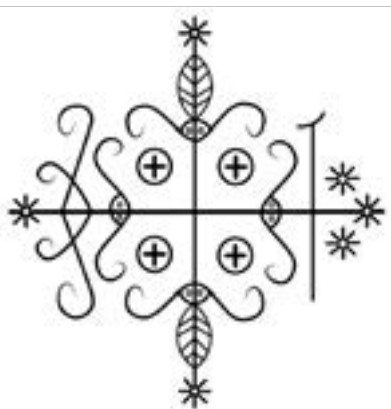
آناستازیا: و آیا طبیعت معنوی در انسان غالب است؟

ریگدن: سپس، همه چیز به شکل کیفی متفاوتی اتفاق می افتد. فرد بیشتر بر روی کنترل افکار خود، خودآموزی، رشد معنوی و کمال خود متمرکز است. جوهر جلویی به طور فعال در او کار می کند و به لطف نظم و انضباط افکار، جوهرهای جانبی، اجازه دهید اینطور بگوییم، عملکرد اضافی نوعی نگهبان را انجام می دهند. سپس، حتی اگر اطلاعات تهاجمی و دستکاری که Back Essence می خواند، از بیرون آمده باشد، فرد را آزار نمی دهد زیرا Front Essence او فعال می شود. از نظر ذهنی، او به سادگی این اطلاعات را نادیده می گیرد. در عین حال، ذات جانبی که با نظم و انضباط افکار کنترل می شوند، علاوه بر مشارکت در پیشگیری از تحولات ناخواسته، در واقع به واسطه قابلیت ها و ارتباط متقابل با ابعاد دیگر، به شناخت جهان نامرئی کمک می

کنند. به همین دلیل مهم است که یک انسان واقعی باشیم و بر اساس مواضع طبیعت معنوی زندگی کنیم.

آناستازیا: من از تجربه خودم و گروه‌های من می‌دانم که وقتی افراد در عمل با شناخت ذات خود مواجه می‌شوند، ممکن است در ابتدا احساسات متفاوتی (از غافلگیری تا ترس) در آن‌ها به وجود بیاید، به اصطلاح، از ملاقات با خود در دنیای نامرئی شاید این فقط به دلیل عادت از کودکی به دیدن خود از منظر فضای سه بعدی و به دلیل شگفتی دیدن خود به شکل و حجمی کاملاً متفاوت از منظر ابعاد دیگر باشد.

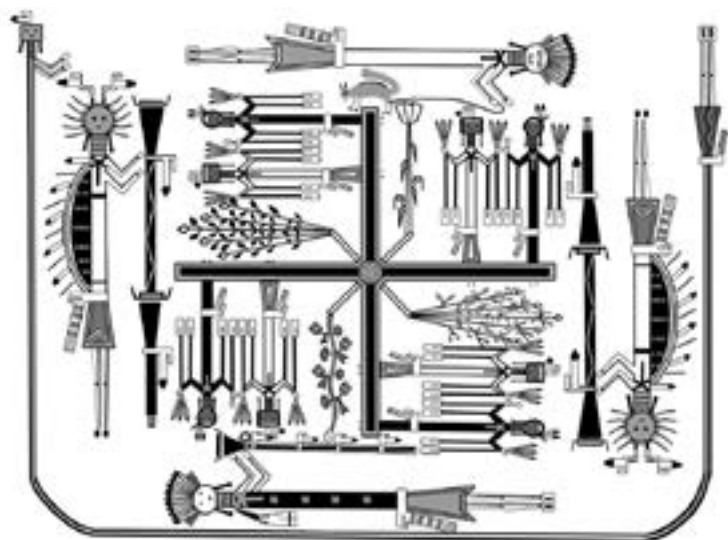
ریدن: این طبیعی است. از آنجایی که انسان در مراحل اولیه شناخت آلات خود، هنوز بر عادت‌هایی که با تجربه زندگی خود در یک دنیای سه بعدی در آگاهی او تثبیت شده است، غلبه نکرده است، زمانی که هر پدیده جدیدی باعث آمیختگی و مبارزه دو احساس در او می‌شود: ترس و کنجکاوی شدید. هر کدام در او پیروز شود، نتیجه شناخت او خواهد بود. این نوع ترس فقط یک انتخاب اشتباه است، احساسی از طبیعت حیوانی که انسان قدرت توجه خود را روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند و در نتیجه آن را مادی می‌کند. در شناخت جهان باید آزادی معنوی داشت. یعنی باید از طریق انتخاب محکم، خودشناسی و پیگیری دنیای معنوی بالاتر از چنین ترس‌هایی رهایی یافت. کسی که در شناخت معنوی تجربه بیشتری دارد، از دنیای نامرئی که در برابر او آشکار می‌شود، نمی‌ترسد. او به سادگی شروع به استفاده از این دانش می‌کند و متوجه می‌شود که ذات مشاهده شده توسط او اجزای جدایی‌ناپذیر او هستند. در واقع، خودش در جلوه‌های مختلف واقعیت پیچیده است.



شکل 9. الگوی نماد لگبا.

آناستازیا: بله، همانطور که می گویند: "خدا هیچ چیز غیر ضروری نمی دهد".

ریدن: کاملاً درست است. وجود این ذات به انتخاب انسان یا بهتر بگوییم ایجاد شرایط برای آن و دادن درجه خاصی از آزادی به شخصیت مربوط می شود. نکته تمام این ساختار چند بعدی انسان همین است. اگر ذات جانبی وجود نداشتند، هیچ آزادی انتخابی بین خواسته‌های دنیای مادی و آرزوهای معنوی، بین «خیر و شر» وجود نداشت. پس انسان علیرغم وجود در شرایط محدود (محبوس در ماده)، همچنان روح را احساس می کند و با شهود به سوی خدا می رود. با این حال، با این ذات مختلف، او یک انتخاب جایگزین دارد: خشم، پرخاشگری، حسادت، غرور و تمایلات بی پایان ماده را انتخاب کند یا قدرت توجه خود را به همه این‌ها ندهد، در کنار معنویت بایستد. و فقط یک چیز را آرزو می کند - رهایی معنوی و حرکت به سوی خدا.



شکل 10. "لگ های چرخشی" ((نقاشی مقدس از قبیله ناواهو).

رشد معنوی انسان را می توان به طور مجازی با حرکت ماشین با لغزش های مکرر مقایسه کرد. در ابتدا، آگاهی انسان به طور مکرر و غیرقابل کنترل از یک حالت عاطفی به حالت دیگر تغییر می کند. این را می توان با یک راننده بی تجربه مقایسه کرد که هنوز هم پدال گاز را با ترمز اشتباه می گیرد. نظم و انضباط افکار و کنترل وضعیت آگاهی خود دقیقاً تلاشی است از یک فرد برای یادگیری کنترل خود، احساسات، آرزوها و افکار خود و در عین حال جهت روشن حرکت کلی خود - دیدگاه خود از زندگی و انتخاب اصلی یعنی زندگی را آگاهانه و با مسئولیت کامل با تمرکز واضح بر جهت معنوی و مدام در کانون توجه خود قرار دهد. به بیان تصویری، این قصدی است که با وجود هر لغزش کوچک، ماشین را به سمت هدف هدایت کند. طبیعتاً هرچه بیشتر خود را کنترل کنید و در مسیرتان دقت بیشتری داشته باشید (و نه اینکه فقط به

افکار و احساسات ذات جانبی توجه کنید)، سرعت حرکت شما (رشد معنوی) بیشتر خواهد شد. .

آناستازیا: این یک مثال خوب است. اگر در مورد آن فکر کنید، در واقع، اکثر مردم زندگی خود را ناخودآگاه به معنای معنوی می گذرانند و به افکار موجود در ذات جانبی خود توجه می کنند. آنها اهداف کوچک روزمره و وظایف مادی را پیش روی خود قرار می دهند. به عنوان مثال، پس انداز کردن، سرقت، خرید، ابراز اهمیت موقت در خانواده، محل کار، در جامعه و غیره. به بیان تصویری، آنها اتومبیل های خود را به صورت دایره ای رانندگی می کنند و بی فایده سوخت خود (انرژی زندگی) را می سوزانند.

ریگدن: فقط این است که آنها زندگی خود را مطابق با انتخاب درونی خود می گذرانند - در واقع، آنها زندگی محدود و خالی را دارند که سیستم آرکون ها برای آنها آماده کرده است: از صبح تا شب یک "ربات" باشید با آگاهی محدود. و طیف محدودی از علایق و نگرانی های روزمره. اما اینها همه قراردادهایی هستند که به اندازه کافی در دنیا تبلیغات شده اند تا انسان را به آنها باور کند و برای این سیستم ساخته شده که یکی از برنامه های ذهن حیوانات است کار کند. در واقع، این انسانی است که خود را به این دنیای سه بعدی زنجیر می کند، زیرا برده بودن در این نظام ارزش های مادی برای او آسان تر از این است که با کار معنوی خود، آزادی واقعی را به عنوان گذری شخصی به ابدیت به دست آورد. زندگی انسان در دستان اوست، در حق انتخاب او، در میل او به کمال رساندن خود و کار روی خودش.

آناستازیا: بله، به خصوص که در عصر فناوری اطلاعات ما، اطلاعات متنوعی در مورد میراث معنوی ملل مختلف در دسترس مردم قرار می گیرد. بگردد و خواهی یافت

ریگدن: محقق قرون وسطایی عمر خیام، به عنوان مردی که دارای دانش گسترده ای در زمینه های مختلف از فیزیک و ریاضیات گرفته تا فلسفه و معارف مقدس بود، این سطور را دارد:

ما مجبوریم توسط چهار نفر رنج ببریم،
کسانی که ما را مجبور به خوردن و خوابیدن می کنند.
اما با محرومیت از کل، به آلات برمی گردیم -
یک بار دیگر به نیستی باز خواهیم گشت.»

آناستازیا: عمر خیام از چهار ذات انسان خبر داشت؟!

ریگدن (با لبخند): و این رباعی او را چگونه دوست دارید؟

متولد از چهار عنصر،
شما به کلمه از دنیای مخفی گوش می دهید،
جایی که چاپلوسی شنیده نمی شود!
شما یک حیوان، یک مرد، یک روح شیطانی و یک فرشته نیز
هستید .

همه چیزهایی که به نظر می آید با هم در درون شما پنهان می شوند.

یا بیت دیگری از عمر خیام:

هنگامی که از ریشه شادی، شاخه جشن ابدی می روید،
اگر مثل لباس تنگ زندگی در تن برای تو شده است،
به جسمانی تکیه نکن، در واقع خیمه شب بازی تو،
زیرا آن چهار میخ باستانی آنقدر محکم نیستند.

آناستازیا: شاخه ابدی که از ریشه خوشبختی می روید؟ آیا این یک مقایسه تمثیلی با "گل نیلوفر آبی" در شبکه خورشیدی است؟ خیمه شب بازی به ساختار هرمی اشاره دارد. معلوم شد که چهار میخ باستانی چهار ذات هستند. علاوه بر این، تصاویر اساطیری اولیه آنها در اینجا وجود دارد: جانور جوهر راست است، انسان جوهر پشت با گذشته بشری است، روح شیطانی جوهر چپ است، و فرشته ذات جلوس است. این شگفت انگیز است! شاید اگر از ذوات نمی دانستم، این کلمات را با مفاهیم مادی مرتبط می کردم. معلوم است که مردم حتی نیمی از دانشی را که در اشعار عمر خیام منعکس شده است نمی بینند.

ریگدن: فقط این است که آنها خود را با فرآیند یادگیری عمیق تر مورد نیاز برای حفظ کلید دانش آزار نمی دهند... برای ادامه گفتگو در مورد ساختار انسان: همانطور که قبلاً گفتم، سنت های فرهنگی، عرفانی و مذهبی، اسطوره ها. و افسانه های مردم جهان ذکرهای بسیاری را حفظ کرده اند، به عنوان مثال، چهار ذات اصلی یک انسان با مرکز واحد - روح.

آناستازیا: یادم هست یک بار به ما گفتی که مصریان باستان پنج عنصر داشتند که انسان را تشکیل می دادند: آخ، با، کا، خات و خو. من این دانش را در کتاب حسی قسمت 4 ثبت کردم. واکنش مردم به این اطلاعات شگفت انگیز است. اما پس از آن، واکنش من در زمان

من کاملاً مشابه بود. انگار مردم چیز جدیدی برای خودشان کشف کردند. علیرغم این واقعیت که سوابق پیشینیان در این مورد به زمان ما رسیده است، بسیاری از خوانندگان مفهوم روح را دقیقاً در چنین زمینه ای در نظر نگرفته اند. تصور این است که دانش وجود دارد، اما کلید آن در زمان گم شده است. و این توضیحات شماس است که به مردم این کلید ارزشمند را برای درک نه تنها خود و آنچه در جهان می گذرد، بلکه به دانش مخفی از صندوق های گنج باستانی بشریت داد. بنابراین، می توان مردم را نیز درک کرد: آنچه امروز به عنوان دانش جایگزین در مورد روح به آنها ارائه می شود (علاوه بر آموزه های ادیان سنتی خاص) عمدتاً کتاب های فلسفه غرب است، که در آن چیزهای زیادی، همانطور که اکنون به وضوح می فهمم، نوشته شده است. ذهن انسان.

ریگدن: چه کاری می توانید انجام دهید. مردم تمایل دارند چیزهای ساده را پیچیده کنند...

آناستازیا: در واقع... اما با این وجود، فردی که درک کلی از آنچه به آن اشاره می شود دارد، به راحتی می تواند پوسته های آنچه را که با گذشت زمان انباشته شده است کنار بزند و ماهیت آن را درک کند؛ البته مشروط بر اینکه دارای علم اولیه باشد. فقط جامعه اطلاعات اولیه را از دست داده بود. از این رو، تمام مشکلات. اطلاعات شما تا حد زیادی جوهر اصلی دانش اولیه را توضیح می دهد. من فکر می کنم که برای افراد مدرن فراتر از «به سادگی جالب» خواهد بود که در مورد خود، در مورد ذات خود، در مورد روح، و اهمیتی که مردم همیشه به این اطلاعات می دهند بیاموزند.

ریگدن: در واقع، امروزه این اطلاعات، متأسفانه، پیچیده است و به صورت مناسک بیرونی، مناسک، توسل به عناصر چهارگانه، جهت گیری های اصلی، ارواح اساطیری، تصاویری از یاوران حیوانات که مربوط به انسان است و در خصوصیات آن ها می توان دید. دانش در مورد این ذات انسان.

دانش مقدس در مورد ذات در نمادهای مخفی بسیاری از مردمان باستانی شمال، اروپا، سیرری، آسیا، آمریکای جنوبی و شمالی و آفریقا پنهان شده است. آگاهی که دانش مقدس و معنوی مردم را حفظ می کردند و فنون شناخت جهان نامرئی را در اختیار داشتند: شمن ها، جادوگران، کاهنان مذهبی و غیره، با جزئیات بیشتری آن را می شناختند. به عنوان مثال، اساطیر شامانی (شمنیسم مردمان شمال آسیا، از جمله بوریات ها، قوم آلتای، مغول ها) که به شدت با مراسم آیینی در هم آمیخته است، مفاهیم زیر را حفظ کرده است. به عنوان مثال، مشاهده یک شمن به عنوان موجودی با طبیعت مبهم - نیمه انسان و نیمه پرنده یا موجودی شبیه به آلات، خرس یا واپیتی منچوری. همچنین از دوتایی های زئومورفیک شمن یاد شده است که اصلی ترین آنها "mat'-zvere" یعنی مادر جانوران نامیده می شود.

آناستازیا: "Mat'-zvere"؟ من تعجب می کنم که این نام از کجا آمده است؟

ریگدن: اول از همه، طبق اساطیر مردمان شمال سیرری (به عنوان مثال، حوضه های رودخانه سنگی تونگوسکا، اورال، اوب، و حوضه رودخانه یینسی)، کائنات در قالب اصل زنانه، مادر بزرگ جهان، مولد همه موجودات زنده، معشوقه جهان و مادر حیوانات ارائه شده است.

اعتقاد بر این بود که شمن های سفید، در حالی که سفر اختری خود را به جهان بالاتر بهشتی انجام می دادند، "راه های تمام جهان های جهان" را برای به دست آوردن قدرت جادویی خود طی کردند. اما بخش اصلی آن را فقط از معشوقه های بهشتی دریافت کردند. بدین ترتیب قدرت آفرینش از بالا و یا با استفاده از زبان ما به قدرت الهی که بانوی آسمانی جهان به آنها داده شده بود، برخوردار شدند.

ثانیاً، در گذشته، بیشتر زنان بودند که از دانش مقدس جهان نامرئی برخوردار بودند، زیرا طبق طبیعت خود، جهان نامرئی را به شیوه ای ظریف تر و شهودی احساس می کردند. رمز و راز خلقت، تولد زندگی جدید، با یک زن، با اصل زنانه پیوند خورده است. به عبارت دیگر، در دوران باستان، دانش معنوی و قدسی بیشتر توسط شمنکها و نه شمن ها نگهداری می شد و به نسل های آینده منتقل می شد. بعدها، این زنان هستند که در تسلط بر رویه شمنی تغییر وضعیت آگاهی قویتر از مردان در نظر گرفته شدند. دانشمندان قبلاً تعداد زیادی مکان دفن زنان باستانی همراه با اشیاء مذهبی مختلف، صلیب های تزئین شده، نمادهای اسرارآمیز، حرزهای تزئین شده و اقلام ویژه آیینی را کشف کرده اند. بسیاری از نقاشی ها و مجسمه های سنگی باستانی از دخترانی با موهای روان، «چشم سوم» در پیشانی و نشانه های خاصی که نشان دهنده دانش مقدس است، وجود دارد. حتی یافته های چهار هزار ساله روسیه را در نظر بگیرید، برای مثال، در سواحل ینی سی، لنا، آنگارا در سبیری، یا تصاویر صخره های باستانی، عمیق ترین دریاچه سیاره - بایکال.

ثالثاً، روح انسان که با عوالم برتر مرتبط بود، معمولاً «جان مادر» نامیده می شد. به عنوان مثال، مردم شمال، مانند یاکوت ها، هنوز یادداشت های جالبی را حفظ کرده اند. در زمان های قدیم، اجداد آنها معتقد

بودند که برای اینکه انسان به طور عادی زندگی کند و فکر کند، اجزای زیر از روح کوت وجود دارد: که در بدو تولد دریافت شده اند، باید در او وجود داشته باشد: روح مادر (یه کوت)، حیات و نیروی روانی (سور)، روح زمینی (بورکوت) و روح هوا (سولگین کوت). چنین پنداشته می شود که پس از مرگ انسان، روح و نیروی روانی مادر (سور) به آفریدگان خود باز می گردد، روح زمینی با خاکستر به زمین می رود و روح هوا در هوا حل می شود. در این حال، برای شمن ها، هر یک از این روح ها تربیت ویژه و تجسم خاصی دریافت می کنند.

آناستازیا: شگفت انگیز. حیف است که افراد کمی به تحقیقات باستان شناسی و قوم نگاری آن دسته از مردمان جهان که تعدادشان کم است توجه کنند. زیرا همانطور که پیداست، آنها همان دانشی را حفظ کرده اند که در ادیان تبلیغاتی امروزی و باورهای مدرن یافت می شود. شما فقط در مورد مردم شمال روسیه به ما می گفتید و من به یاد آوردم که در مقالات تحقیقاتی در این زمینه به اطلاعات جالبی برخوردم. به عنوان مثال، یاکوت ها نگرش خاصی نسبت به حیوانات خاصی داشتند که عبادت آیینی آنها به ایده جانوری در حال مرگ و زنده شدن مربوط می شود. دومی به شکل خرس یا هنگ مورد احترام مردم شمالی بود. اعتقاد بر این بود که خدای دانش (بیلگه خان) در آسمان هفتم زندگی می کند. علاوه بر این، یاکوت ها آیین «ساختن لانه روح کودک» را داشتند. یعنی روی درخت مخصوصی با هشت تنه لانه مخصوص روح آینده کودک ساخته شد. اساطیر شمنی موتیف آفرینش جهان از تخم بود، تصویری از روح به عنوان یک پرنده، در مورد سرنوشت انسان پس از مرگ، در مورد هدیه خداوند (کوت سور) که شما ذکر کردید و کل سفر زندگی را تعیین کرد. انسان و همچنین بسیاری از چیزهای دیگر از دانش که من قبلاً از آنها آگاه هستم، به لطف شما. مهم تر از همه، آنها

نقش مهمی را به سیستم نشانه‌ها در قالب تزئینات خاص روی لباس، زینت و وسایل جادویی می‌دادند. آنها آن را مانند سایر مردم جهان به عنوان دانش پنهان می‌دانستند. همانطور که گفتید، در مورد چهار ذات، یاکوت‌ها نیز مفهوم یاوران روح شمن را داشتند.

ریگدن: خوب، نه تنها یاکوت‌ها، بلکه مردمان دیگر نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. به ویژه اینکه در اختیار شمن یاوران روحی هستند که در همان شعارهای آیینی «نیرو»، «سوئیت»، «ارتش» نامیده می‌شوند. آنها اغلب به شکل حیوانات، ماهی‌ها، پرندگان یا ارواح ظاهر می‌شوند که به منظور انجام عملی به دنیای دیگری سفر می‌کنند: آنها با ارواح دیگر مذاکره می‌کنند، مسحور می‌کنند و با ارواح بیماری مبارزه می‌کنند. آنها نبوت می‌کنند، چیز مورد نظر را به دست می‌آورند و غیره. دانش در مورد چهار ذات را می‌توان در طرح‌های نمادین نیز یافت. به عنوان مثال، در عناصر لباس شامنی، که بر اساس آن، به بیان مجازی، درست مانند عناصر لباس نظامی، می‌توان «رتبه» شمن، سطح «شاهکارهای اختری» او و غیره را تعیین کرد.

برای مثال، در کوهپایه‌های اورال، رایج‌ترین الگوهای ترکیب‌بندی بر روی عناصر لباس آیینی و «تصاویر مقدس» شمن‌های پرمین عبارتند از: پرندگان (جوهر جلویی)، خزندگان (جوهر پشتی)، دو موجود افسانه‌ای. ماهیت تقریباً یکسانی دارد (جوهرهای جانبی)، و خود شمن در مرکز قرار دارد. علاوه بر این، گاهی اوقات بر روی بدن مارمولک هفت ماهی می‌کشیدند و از جمله بر ارتباط با عنصر آب، ابعاد و همچنین حافظه اطلاعات به دست آمده تأکید می‌کردند. لازم به ذکر است که فقط افراد بالغ ایستاده روی مارمولک به تصویر کشیده شده‌اند. یعنی کسانی که قبلاً گذشته داشتند. دو موجود افسانه‌ای معمولاً در

هر طرف شمن کشیده می شدند. در برخی موارد، این نشانه مستقیم ذات راست و چپ با استفاده از عناصر سنتی بود، به معنای طبیعت حیوانی - سم های بریده شده (بسیار بعد، جوهرهای جانبی به شکل دو حیوان یا انسان با تبر به تصویر کشیده شدند. ، چاقو، تیر و اسلحه در دست دارند). در موارد دیگر، نمادها از نظر عملکرد مستقیماً متضاد بودند - معشوقه های آسمانی جهان که عناصر بدن زن و الک ماده (حیوان مقدس مورد احترام) را با هم ترکیب می کردند. اعتقاد بر این بود که قدرت آنها می تواند شمن را به ابعاد دیگر از جمله ابعاد بالاتر منتقل کند. گاهی اوقات نماد آلات (هلال با شاخ های رو به بالا) روی چنین تصاویری قرار می گرفت و معتقد بودند که از این طریق شمن قدرت خود را بیشتر می کند. بعدها، به دلیل تمایل به تحت فرمان قرار دادن ذات جانبی، به اصطلاح، برای اهداف زمینی، این مفاهیم شروع به آمیختگی کردند که می توان از تصاویر موجود در آثار باستانی مختلف ردیابی کرد.

اطلاعات مشابهی در مورد عناصر پنج گانه وجود انسان در سایر نقاط جهان نیز یافت می شود. در ادیان و باورهای مختلف وجود دارد. حتی در چنین مذهبی (از کلمه یونانی *synkresis* به معنای "اتحاد" و *synkretismos* - "پیوستن"؛ در این مورد به معنای اتحاد ادیان مختلف در یک سیستم واحد) مانند وودو. این دین، به لطف رسانه های جمعی، امروزه در سراسر جهان به صورت یک طرفه و در عین حال منفی، تبلیغات شده است. بنابراین اکثر مردم نمایندگان آن را با جادوگران و جادوگران سیاه می دانند. وودو در جزیره هائیتی (واقع در دریای کارائیب که آمریکای شمالی و جنوبی را از هم جدا می کند) در میان جمعیتی که اجدادشان از قبایل غرب آفریقا آمده بودند و به زور به عنوان برده به جزیره آورده شده بودند ظاهر شد. بنابراین، بر

اساس دیدگاه مقدس ساکنان هائیتی، معماری جوهر معنوی انسان از پنج جزء تشکیل شده است، یعنی: بدن فیزیکی (این پژواک دانش در مورد ذات حق است). روح این بدن که توسط مار بزرگ به نام دامبالا اعطا شده است (این انعکاس تفسیری از دانش در مورد جوهر چپ است). کانال ویژه ای که انسان را با ستاره خود در آسمان متصل می کند (این پژواک دانش در مورد ذات پشت است). "فرشته مهربان بزرگ"، به معنای نیروی حیات در درک آنها (این پژواک دانش در مورد جوهر جبهه است). و "فرشته مهربان کوچک" (روح؛ این پژواک دانش در مورد مرکز انسان است). این دو فرشته از مهم ترین اجزای انسان به شمار می روند و مؤمنان بیش از همه نگران آنها هستند. حتی مرگ معمولی برای این افراد آنقدر ترسناک نیست که به دلیل اعمال جادوگران سیاه، برای همیشه از دست بدهند. روح آنها، یا تبدیل شدن به یک روح سرگردان، یا تبدیل شدن به یک زامبی ضعیف اراده که دستورات یک جادوگر را انجام می دهد. از این گذشته، آنها معتقدند که اگر جادوگری موفق شود "فرشته مهربان بزرگ" را بگیرد، قدرت زندگی را از شخص سلب می کند و فرد محو می شود. در مورد سلب قدرت زندگی، اتفاقاً این بازتابی از دانش سابق در مورد اعمال کندوک است.

در دین وودو، شخصیت های خدایی نیز وجود دارد که برای اساطیر آفریقایی سنتی هستند، مانند لگبا. او مشرق و خورشید را تجسم می کند و واسطه ای بین دنیای فانی و جهان ارواح، نگهبان دروازه به عالم اموات است که به لطف او ارتباط بین مردم و ارواح برقرار می شود. یکی از نام های او استاد چهارراه است. طبق اساطیر داهومی، لگبا هفتمین پسر ماوولیزا است، همان رئیس پانتئون خدایان که قبلاً ذکر کردم.



شکل 11. اجداد جهان و انسان نو و و فو شی، بر

اساس اساطیر چینی باستان.

(تصویر بر روی ابریشم؛ قرن هفتم پس از میلاد. تورپان. استان سین کیانگ؛ این اثر باستانی توسط دانشمندان در سال 1928 کشف شد.)

آناستازیا: آیا زمانی بود که به ما درباره 72 بعد، ماریچ و مار افسانه ای داهومی، آیدو هودو می گفتید که در حین انجام کار خادم، این خدا (ماو لیزا) را در دهان خود حمل می کرد؟

ریدن: بله. این اسطوره ذکر می کند که لگبا به تنهایی زبان ماو و زبانهای برادرانش را می شناسد ، که به هر یک از آنها توسط خدای عالی به زبان ویژه ای داده شد. لگبا ماوو را در مورد همه چیزهایی که در "پادشاهی" شش برادرش می گذرد مطلع می کند.

آناستازیا: به عبارت دیگر، این به شش بعد اشاره می کند، ساختارهای اطلاعاتی که بین ابعاد تعامل دارند، و انسجام کار چهار ذات در هنگام شناخت ابعاد بالاتر توسط انسان؟

ریدن: کاملاً درست است. هنگامی که مراسم یا مراسمی مربوط به فراخوانی خدای خاصی از این دین انجام می شد، رهبر با آرد یا دانه ها نماد فردی (veve) خدایی را که خطاب می کردند، روی زمین می کشید. به لطف این، امروزه نمادهایی وجود دارد که حاوی دانش است، از جمله در مورد ذات چهارگانه، اگرچه طرفداران مدرن این دین آن را به روش خود تفسیر می کنند.

متأسفانه، مدتهاست که تأکید از نگرش معنوی به مصرف کننده نسبت به چنین دانشی تغییر یافته است. این نه تنها در مورد این دین بلکه در مورد دیگران نیز صدق می کند. به بیان تصویری، زمانی به مردم عصایی (علم) داده می شد تا انسان با تکیه بر آن به قله های کمال روحی خود برسد. اما خیلی سخت تر است که از نظر روحی روی خودتان کار کنید و خودتان را تغییر دهید تا اینکه ذهن خود را با توهّمات چاپلوس کننده دنیای مادی خشنود کنید. تبلی و ذهن بیکار انسان، این عصا را به ابزاری تبدیل کرد تا خانه ای موقت را برای خود راحت کنند و بدین ترتیب مسیری به سوی ابدیت را با "سنگ دست انداز" که جوهر آن گرد و غبار است مبادله می کند. به عبارت دیگر، مردم خودخواهانه

سعی کردند دانش اولیه را برای نیازهای موقت خود تغییر دهند، بدون توجه به کسانی که بعد از آنها خواهند آمد. با این حال، به لطف این واقعیت که این دانش در زمان خود در میان مردمان جهان باستان که در قاره های مختلف زندگی می کردند، منتشر شد، امروزه پژواک آن را می توان در گوشه و کنار زمین یافت.

به عنوان مثال، در مراسمی مانند مراسم "راه مقدس"، سرخپوستان ناواهو آمریکای شمالی از تصاویر نمادین مقدسی استفاده می کنند که از ماسه های رنگی ریز تشکیل شده است، که پس از پایان مراسم پاک می شوند. وقتی فرصتی پیدا کردید، به نقاشی شن و ماسه "تنه های چرخشی" که برای شعار مقدس "شب راه" ساخته شده است، نگاهی بیندازید.

در این نقاشی، مرکز، سواستیکا سمت راست (حرکت آلات به سمت گسترش)، چهار زوج روح زن و مرد (yei) را می بینید. به وضعیت بازوهای آنها توجه کنید. در اعتقادات قوم ناواهو، بی عالی شامل شش خدای زن و شش خدای مرد است، در حالی که در مجموع چهارده نوع خدا به طور سنتی متمایز می شوند. اعتقاد بر این است که همه آنها با رویدادهای خلقت اولیه مرتبط هستند. علاوه بر این، نقاشی سیاهه های چرخشی تصویری نمادین از چهار ذات دارد، جایی که اسانس های جانبی به عنوان ارواح نگهبان به تصویر کشیده شده اند، جوهر پستی به عنوان گذشته با چهار علامت یکسان نشان داده شده است (که زمان را نشان می دهد - بعد چهارم). و جوهر جلویی به شکل یی اصلی ارائه شده است که کیسه سنجاب را در دست دارد - خدای سفید سخنگو (سخنگوی آرام) که از مردم محافظت می کند. او با مشرق، سحر و علف ها همراه بود. و کل تصویر توسط یی زن اصلی به شکل

یک نیم دایره عجیب و غریب - الهه نگهبان رنگین کمان که یی باقی مانده را احاطه کرده و نماد مسیر آسمانی-زمینی است، حواشی شده است. این نماد تلطیف شده از آلات است.

آناستازیا: این یک تصویر جامع است، با توجه به داستان شما. معلوم می شود که شامل دانش هم در مورد انسان و هم در مورد جهان است.

ریدن: قطعاً. ارجاع به چهار ذات با مرکز - روح، در آسیا نیز وجود دارد، به ویژه در اساطیر چینی باستان. مفهوم جمعی مانند «وو تی» به معنای پنج شخصیت اساطیری است که هر کدام دستیاران خاص خود را دارند. این اصطلاح توسط چینی های باستان برای نشان دادن "ارواح انتزاعی عناصر پنج گانه" استفاده می شد.

"وو تی" در کتاب باستانی ژو لی (آیین های ژو) ذکر شده است. نویسندگان مختلف فیلسوف باستان مفهوم "وو تی" را به روش خود رمزگشایی کردند: برخی نوشتند که این به معنای "پنج خدایان" است، برخی دیگر درباره "پنج امپراتور" و برخی دیگر در مورد "پنج بزرگ" نوشتند. در هر صورت، این مفهوم با نماد پنج جهت (چهار نقطه اصلی و مرکز) برابر بود.

این نمادها در سنت آیینی باستانی چین به قدری مهم بودند که تصاویر آنها تقریباً در همه جا قرار می گرفت: روی نمادها، بنرها، در هنر، در معماری (از جمله نقش برجسته روی سنگ قبر). در آن زمان، آنها به ترتیب خاص مربوط به این یا آن آیین قرار داشتند. به عنوان مثال، بنرهایی که هر کدام با یکی از نمادهای "پنج جهت" مشخص شده بودند، در حین حرکت ارتش با نظم خاصی حمل می شدند. در



شکل 12. نمونه هایی از نمادهایی که فعال شدن اسانس های جانبی را نشان می دهند:

(1)، (2)، (3) - نشان های رزمی ارتش آشور؛

(4) مونوگرام کنستانتین کبیر (قطعه ای از نقش برجسته بر روی تابوت سنگ مرمر قرن چهارم که در دخمه های رومی یافت شده است).

جلو، به عنوان نمادی از جوهر جبهه، آنها بنری با تصویر زو نیائو ("پرنده ورمیلیون") حمل می کردند که نمادی از جنوب بود که یک جهت کاردینال محترم در بین چینی ها بود. در پشت، به عنوان نمادی از ذات پشت، آنها یک بنر با تصویر Xuan Wu (لاک پشت در هم تنیده با یک مار) - نماد شمال - حمل کردند. در سمت چپ، به عنوان نمادی از ذات چپ، یک بنر با تصویر چینگ لانگ ("ازدهای لاجوردی") وجود داشت - نماد شرق. در سمت راست، به عنوان نمادی از ذات راست، آنها بنری با تصویر بای هو ("بر سفید") - نماد غرب - حمل کردند. اما برای یک فرد آگاه کافی است نگاهی به ویژگی های این مفاهیم جمعی ببیند از تا با در نظر گرفتن ویژگی های جهان بینی این ملت، در اینجا واقعاً منظور چیست.

آناستازیا: در واقع، کسی که این سنت را پایه گذاری کرد، آشکارا در مورد دنیای نامرئی بیشتر می دانست... علاوه بر این، این مفاهیم آشنا به نظر می رسند... شما گفتید که مفهوم "وو تی" با نماد پنج جهت نقاط اصلی، پنج خدا برابر است. اتفاقاً، آیا Huangdi ("امپراتور زرد") پنجمین حاکمیت، مرکز این چهار جهت کاردینال، چهار خدایان نیست؟

ریدن: قطعاً. هوانگدی یا روحی به نام هان شو نو ("کسی که میله ای را بلعیده است"). تجسم روح او تکشاخ Qilin است - نمادی از مرکز.

آناستازیا: در اصل، این یک نمونه اولیه از نامگذاری روح است - مرکز در ساختار نامرئی انسان و نشانه ای از ارتباط آن با جوهر جلویی (که نماد آن اسب شاخدار بود).

ریگدن: اجازه دهید نگاهی دقیق تر به ویژگی های این شخصیت ها بیندازیم. هوانگدی نه تنها به معنای "امپراتور زرد" بلکه "حاکمیت درخشان (تابش نور)" است. این نماد مرکز در واقع به عنوان برترین خدای بهشتی در نظر گرفته می شد. او با چهار چشم و چهار چهره به تصویر کشیده شده بود. این سنت از زمانی شروع شد که شمن های چینی باستان، در طی مراسم مقدس، ماسک چهار چشم مربوطه را می پوشیدند. چرا به طور خاص یک نماد چهار چشم به تصویر کشیده شد؟ اول از همه، این مربوط به تعیین مشروط چهار ذات است. ثانیاً، این به این دلیل است که هنگام انجام برخی تکنیک های مراقبه، به یک دید به اصطلاح فراگیر از جهان مرئی و نامرئی دست می یابد - دیدی همزمان از هر چیزی که در اطراف او اتفاق می افتد و حتی گاهی در ابعاد دیگر. چنین قابلیت هایی برای دید عادی انسان در دنیای معمولی سه بعدی وجود ندارد. اما اگر فرد حالت آگاهی خود را تغییر دهد و موانع بینایی درونی او از بین برود.

آناستازیا: بله، این چشم انداز چشمگیر است، به ویژه زمانی که شما تازه شروع به درک جهان نامرئی از چنین "چشم انداز همه جانبه" کرده اید. به یاد دارم که بیست سال پیش، زمانی که گروه ما فقط این تمرین ها را یاد می گرفت، چگونه این اولین تجربه من را به شخصه شگفت زده کرد. مشاهده فرایندها و تجربه آن احساس کاملاً غیرعادی چنین ادراک «بصری» درونی کاملاً متفاوت بود. با این حال، حتی قابل توجه تر، توانایی دریافت یک دید همه جانبه از هر شی بود، هم در مورد ساختار بیرونی و درونی آن و هم از اطلاعات مرتبطی که با آن (این شی) در تماس بوده است... شما فقط به من یادآوری کردید که من برای اولین بار از کجا در مورد این شخصیت یاد گرفتم - Huangdi. مدت ها پیش

وقتی به ما می گفتید که انسان باید درست فکر کند، به رساله پزشکی باستانی "هوانگدی نیجینگ" اشاره کردید...

ریگدن: یادم می آید... سنت چینی آغاز شفا و پزشکی را به عنوان یک علم به طور خاص به نام هوانگدی مرتبط می کند. علاوه بر این، این رساله پزشکی "Huangdi Neijing" خود به عنوان "قانون درونی Huangdi" ترجمه شده است. هر چیز بیرونی و فیزیکی از درون سرچشمه می گیرد. اتفاقاً افسانه‌ها می گویند که حامی هوانگدی به نام تسانگ چیه (در نسخه‌های دیگر Fu - Hsi) خط هیروگلیف، یعنی نوشته‌های مقدس در نشانه‌ها را اختراع کرد. به هر حال، این قهرمان فرهنگی بر روی نقش برجسته های باستانی نیز با چهار چشم به عنوان نمادی از زیرکی استثنایی به تصویر کشیده شده است. طبق افسانه، او قادر به نوشتن نشانه هایی بود زیرا به عمیق ترین معنای رد پرندگان و جانوران نفوذ کرده بود. و اکنون به یاد بیاورید که شمن ها معمولاً ذات انسانی را به شکل "پرندگان و جانوران" به تصویر می کشند و این اطلاعات را با آنچه قبلاً در مورد علائم می دانید مقایسه می کنند. ما بعداً در مورد اسرار علائم بیشتر صحبت خواهیم کرد، اما فعلاً فقط به خوانندگان اشاره می کنم که هر نماد حامل اطلاعات نسبتاً گسترده ای است. علاوه بر این، علائم خاصی وجود دارد که می تواند تأثیر خاصی داشته باشد، اما اکثریت افراد مدرن با وجود اینکه چنین علائمی در جامعه به وفور وجود دارد، چیزی در مورد آنها نمی دانند. نشانه ها نقش بسیار زیادی دارند و نه تنها در دنیای شش بعدی. آنها با یک مکانیسم ماشه ای از اقدامات خاص قابل مقایسه هستند...

آناستازیا: بله، حتی با توجه به تجربه عملی مدیتیشن من، این یک واقعیت غیرقابل انکار است.

ریگدن: اما اجازه دهید به بررسی دقیق‌تر نمادهای چهار ذات و همچنین مرکز مقدس، همانطور که چینی‌های باستان می‌نگرند، بازگردیم. بنابراین، آنها تک شاخ (Qilin) را به عنوان نماد مرکز داشتند. او را "جانور شگفت‌انگیزی" توصیف می‌کنند که وقتی روی زمین راه می‌رود، حتی یک تیغ علف را نمی‌شکند، حتی یک حشره کوچک را له نمی‌کند. می‌تواند مانند روی زمین پرواز کند یا روی آب راه برود. این مظهر عشق به بشریت و انسانیت است، نمادی از وحدت. به هر حال، متون باستانی اغلب از اسب شاخدار هم‌تراز با گوزن، یا بهتر است بگوییم، به عنوان یک نوع رهبر یاد می‌کنند. اینها انعکاس افسانه‌های مربوط به گوزن‌های بهشتی است که در اسطوره‌های شمنی سایر مردمان وجود داشته است. افسانه‌ها توصیف‌های مختلفی از این موجود افسانه‌ای دارند که قسمت‌های مختلف بدنش را به اعضای بدن برخی از حیوانات تشبیه می‌کنند. اما همه اینها فقط یک ویژگی است که نشان‌دهنده ساختار چهار ذات اصلی است که این مرکز در آنها محصور شده است. به عنوان مثال، ذکر شده است که این موجود دارای گردن گرج، دم گاو نر و سم اسب است. گرج یک نام سنتی از جوهر چپ است و گاو نر نماد جوهر راست است. اسب در مفاهیم اساطیری اغلب با حرکت در زمان و فراتر از زمان، با حرکت در ابعاد و جهان‌ها، با موجودی که سوار الهی یا قهرمان فرهنگی را حمل می‌کرد، همراه بود. "سم اسب" در اینجا به طور نمادین نه تنها عملکردهای جوهر پستی را نشان می‌دهد، بلکه اسانس‌های جانبی (طبیعت حیوانی) را نیز نشان می‌دهد که هنگامی که تحت کنترل و سوئیچ مناسب نحوه عملکرد آنها قرار می‌گرفت، نقش یاوران فعالی را ایفا می‌کردند که با ابعاد و جهان‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کردند. اعتقاد بر این بود که کیلین ترکیبی از نیروهای ین و یانگ (چی - اصل مردانه و لین - اصل زنانه) است. افسانه‌های تائوئیستی از اسب شاخدار سوار جاودانه یاد می‌کنند. همه



اینها مقایسه ای مجازی از دانشی است که در اسطوره ها پنهان شده بود. به ویژه، دانش در مورد ساختار نامرئی انسان، مؤلفه معنوی او و قابلیت های واقعی شناخت جهان نامرئی.

در مرحله بعد، نماد پنهانی از جوهر جلویی در چین باستان، چی تی، فرمانروای جنوب بود، که شخصیت او ژو نیائو (ژو تسائو) به معنای «پرنده سرخپوست» بود. این پرنده با شاه پرنده شگفت انگیز چینی Fenghuang که در غرب به آن پرنده ققنوس می گویند مقایسه شد. این پرنده شگفت انگیز تجسمی از اصل زنانه بود، برخلاف اژدها. این به عنوان پیام آور فرمانروای آسمانی در نظر گرفته می شد، به عنوان خدای باد، که با نماد خورشیدی (خورشید) طبیعت مرتبط بود، و تجسمی از عشق به بشریت تجسم یافت. طبق افسانه، در "پادشاهی شرقی مردم کامل" زندگی می کند. ظهور آن نشانه آغاز صلح و رفاه بود. افسانه ها می گویند که جاودانه ها روی این پرنده پرواز می کنند. اما باز با دانستن ویژگی ذات جلویی و ارتباط آن با دنیای نامرئی، مشخص می شود که چرا اسطوره این نماد دقیقاً از این منظر توصیف شده است.

نماد پنهانی ذات پشتی، هایدی، ارباب شمال ("حاکم سیاه") بود، یعنی روحی به نام Se-guan-chi که به معنای "کارنامه هماهنگی و نور" است. اکنون کارکردهای جوهر پشتی را به یاد بیاورید: نگهدارنده اطلاعات است و مسئول "تونل زنی" است. حاکمیت شمال با عنصر آب مرتبط بود. جالب اینجاست که یک لاک پشت درهم تنیده با یک مار (ژوان وو) تجسم روح های دی در نظر گرفته می شد. این نماد تابو اعلام شد.

به طور کلی باید توجه داشت که لاک پشت نیز مانند مار در اساطیر چینی جایگاه ویژه ای دارد. با افسانه هایی در مورد جهان و زمین (به عنوان دنیای مادی) همراه است. اعتقاد بر این است که لاک پشت تمام جهان را تجسم می بخشد. شکل لاک پشت با پوسته بالایی گنبد مانند آن با تصویر چینی باستانی جهان - یک آسمان گرد مرتبط است،

در حالی که پوسته صاف پایینی (پلاسترون) با زمین مربع مسطح مرتبط است. به عبارت دیگر، با نشانه های مقدس دایره (جهان آسمانی) و مربع (دنیای زمینی و مادی) که گذشتگان مدت ها قبل از ظهور این تصویر تداعی می دانستند.

تصادفی نیست که وقتی از چینی ترجمه می شود، "Xuan Wu" به معنای "جنگ تاریک" است. مسئله این است که پوسته بالایی لاک پشت (دنیای بهشتی) درست مانند پوسته صاف پایینی آن (دنیای زمینی) با زره مرتبط بود ("Wu" به معنی "جنگ طلبی") در حالی که رنگ Xuan سیاه و قرمز است. دومی به عنوان ارتباطی با جهان نامرئی عمل کرد. در واقع، چنین تصویر باستانی از لاک پشت در هم تنیده با یک مار به معنای مبارزه در دنیای نامرئی بین نیروهای آسمانی (سپر محدب بالایی پوسته لاک پشت - کاراپاس) و نیروهای دنیای مادی است که توسط ذهن حیوانات نشان داده شده است. (سپر صاف پایین پوسته لاک پشت - پلاسترون). همه اینها در جهان یکپارچه با ساختار مارپیچی (کلاف های مار در اطراف لاک پشت پیچیده شده اند) اتفاق می افتد. تصادفی نیست که بعداً شخصیتی به نام Xuan Wu - "جنگجوی سیاه" در اساطیر چین ظاهر شد و نشانی مربوط به آن را داشت. او اغلب با چهره ای زیبا، موی سرازیر تا شانه هایش، با لباسی سیاه، با کمر بند تزئین شده با یشم، با شمشیری در دست، با پای برهنه بر روی لاک پشتی که با مار در هم تنیده شده بود، به تصویر کشیده می شد. هر عنصر تصویر به عنوان نمادی از دانش معنوی خاص عمل می کرد. این دومی - دانش معنوی و خدمت به اراده دنیای معنوی است که جنگ طلبی واقعی را به تصویر می کشد. در سنت عامیانه، تصویر این جنگجو به عنوان خدایی که ارواح شیطانی را بیرون می راند مورد احترام قرار می گرفت.

آناستازیا: امروزه مردم معنای واقعی عبارت باستانی "جنگ جویی واقعی" را درک نمی کنند. با این حال، جنگ طلبی واقعی برای انسان به



Obrázek č. 14. **Symboly obrácené svastiky v ozdobě interiéru a exteriéru různých náboženských institucí.**

هیچ وجه مظهر تجاوز، نفرت یا کینه توزی او در عالم مرئی نیست. جنگ طلبی واقعی تجلی صلابت جنگجو در روح مبارزه با طبیعت حیوانی یا ذهن حیوانی اوست. این ویژگی مبارزه در دنیای نامرئی است، همانطور که افسانه ها می گویند، بین نور و تاریکی.

ریگدن: قطعاً. افسوس جنگجویی است که مهارت های خود را در نبرد تقویت نمی کند... بنابراین، بازگشت به موضوع. نماد پنهان ذات حق در اساطیر چین باستان، بای دی، فرمانروای غرب ("امپراتور سفید") بود،

یعنی روح به نام ژائو جون که به معنای "دعنده و دفع کننده است". " تجسم این روح بای هو ("بر سفید") بود - جانوری که ترس را در انواع ارواح شیطانی القا می کند، حامی غرب. اتفاقاً ببر سفید (نماد پنهان ذات راست) و اژدهای سبز (نماد پنهان جوهر چپ) در چین قرون وسطی به عنوان نگهبان در دروازه های معابد تائوئیستی کشیده شده اند. آنها با هم به عنوان ارواح نگهبان درها پرستش می شدند. با توجه به اینکه ذات راست و چپ نیز به عنوان محرک احساسات و افکار از طبیعت حیوانی عمل می کنند، عملکرد نگهبان آنها و "دری" که محافظت می کنند معنای مقدسی داشت. منظور دومی این بود که بدون تسخیر این دو پاسدار در درون خود، انسان نمی تواند وارد دنیای معنوی شود.

و سرانجام، نماد پنهان جوهر چپ، کانگ دی، حاکم شرق ("حاکم لاجوردی") بود، یعنی روحی به نام لین وی یانگ ("معجزه آسا، قدرتمند، به بالا نگاه می کند"). و تجسم این روح، چینگ لانگ ("اژدهای لاجوردی") بود. تصاویری از اژدهای لاجوردی همراه با نمادهای سه جهت اصلی دیگر بر روی نقش برجسته های سنگ قبر و دیوارهای سازه های تدفین متعدد وجود دارد. جالب اینجاست که می توان اژدهای لاجوردی را به عنوان یاور خدای ثروت در تصاویر عامیانه تجسم طبیعت و روح فرخنده یافت. در آن زمان، اژدها به صورت پراکنده ثروت و پر کردن نوعی شاخ فراوان ("گلدان مخصوصی که گنج ها را جمع می کند") با مرواریدهای شگفت انگیزی که شعله های آتش و همچنین طلا، نقره و مرجان ها را پر می کند، به تصویر کشیده شد. خدای ثروت، که سوار بر اژدها یا ببر به تصویر کشیده می شد، مورد احترام خاص بازرگانان بود. ویژگی ثابت خدای ثروت چینی در تصاویر عامیانه معمولاً اژدهای مرتبط با پول بود. مجدداً، اگر کسی همه این اطلاعات را با ویژگی های

جوهر چپ (حیله‌گری، غرور، فریب، میل به قدرت مخفی) مقایسه‌کند، آنگاه انگیزه زیربنایی کاملاً متفاوتی از کل این افسانه آشکار می‌شود.

لازم به ذکر است که در چین باستان، ازدهای سبز یک شخصیت بسیار محبوب و به قول امروزی پر هیپ بود. به عنوان نمادی از بهار، تغییرات و شرق به مردم ارائه شد. اما این در حال حاضر جایگزینی مفاهیم است، یک ترکیب تداعی با تصویری که قبلاً در میان قبایل محبوب بود، که در اساطیر قدیمی‌تر و مهم‌تر است و ویژگی‌های یک پرنده (و بعداً چهره انسان) و یک مار را ترکیب می‌کند. چنین تصویری در اساطیر چینی باستان، به عنوان مثال، در خدای زن باستانی اجداد مادر نووا (نووا، زنی که به آرامی مانند آب به دنیای دیگر می‌لغزد؛ کسی که هم با زمین و هم با آسمان ارتباط دارد، نشان داده شده است. دنیاها). در افسانه‌ها او را خالق همه چیز و همه مردم می‌نامیدند. علاوه بر این، افسانه‌ها می‌گویند که او ابتدا دختری را خلق کرد و به انعکاس خود در آب نگاه کرد و تنها بعداً بسیاری از انسان‌های فانی دیگر را خلق کرد - زن و مرد. او پس از اتحاد آخر، آنها را به تنهایی بارآوری کرد و وظیفه تربیت فرزندان را بر آنها تحمیل کرد. در کیهان‌شناسی جنوب شرقی چین، نقش اصلی یک خدای آفریننده به او واگذار شد. اعتقاد بر این بود که او دارای قدرت‌های ماوراء طبیعی است و می‌تواند 70 دگرگونی را در یک روز انجام دهد. این پژوهاک دانش در مورد 72 بعد و این واقعیت است که یک خدا از بعد 72 و 1 ایجاد می‌کند و این دو بعد بر 70 بعد دیگر تأثیر می‌گذارد. او با پیروزی بر ازدهای سیاه (که تجسمی از ارواح شیطانی)، با بازگرداندن تعادل کیهانی، که در نتیجه یک فاجعه به هم ریخته بود و طی آن چهار ستون زمینی فرو ریختند.

علاوه بر این، رنگ آبی متمایل به سبز در ذات آن به وجود آمدن هیپوستای زنانه الهی است. در اساطیر اقوام مختلف، عنصر آب و اصل کیهانی زنانه را مجسم می کرد. این یک رنگ خاص است که نشان دهنده دستاوردهای خاصی در اعمال معنوی است. بعداً با جزئیات بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. و اکنون فقط به این نکته اشاره می کنم که حتی در دیدگاه سنتی چینی ها، سبز و آبی است بخش طیف رنگی یک کل واحد است و با هیروگلیف هایی که معنی "سبز" و "آبی" را ترکیب می کند مشخص شده است.

مادر اجدادی نووا اغلب با شخصیتی شبیه به فوکسی خود (فو ژی) - موجودی با بدن انسان و دم مار به جای پا به تصویر کشیده می شد. در آن زمان بدن آنها در هم تنیده شد. افرادی که دانش مقدسی نداشتند، چنین آمیختگی را به صمیمیت زناشویی تعبیر کردند. در واقع، در بسیاری از موارد، به ویژه در تصاویر باستانی چنین شخصیت های الهی، به وضوح می توان به اشتراک علم درباره جهان و نیز ابزار مراقبه ای که انسان برای دستیابی به بالاترین حالت معنوی استفاده می کند، ردیابی کرد. نمادهای آنها اغلب با یک دایره و یک مربع همراه بود.

تصویر مادر اجداد نووا و قهرمان فرهنگ فو شی را نشان می دهد. بدن آنها به صورت مارپیچی با سه دور و نیم دور به هم پیچیده شده است. در متن این تصویر، این نماد نشان دهنده دانش هم در مورد ساختار مارپیچی جهان و هم در مورد تکنیک مراقبه دستیابی انسان به یکی از مراحل کمال خود - حالت روشنگری معنوی (بیداری و بالا بردن "مار کندالینی، که در سه و نیم چرخش، از پایه ستون فقرات تا چاکران نیلوفر آبی هزار گلبرگ پیچ خورده است). نووا و فو شی توسط 72 "حباب هوا" در اشکال و اندازه های مختلف احاطه شده

اند که نشان دهنده 72 بعد در جهان است. به طور خاص، این به عنوان هفتاد و یک "حباب" کوچک و یک (72) حباب واقع بین "دم مار" نشان داده می شود که بزرگترین و پیچیده ترین در ساختار درونی آن است. در بین چهره انسانی «پیشگان» 4 بعد قرار دارد که به ابعاد اصلی برای انسان (فضا و زمانی سه بعدی که شخصیت انسان در آن متولد شده و زندگی می کند و انتخاب خود را انجام می دهد) و نیز چهار بعد اصلی انسان را نشان می دهد. ذات مرتبط با ابعاد دیگر. بالای سر خدایان، دایره ای وجود دارد که شامل پای پرنده با چنگال است که نشان دهنده ارتباط با محیطی کاملاً متفاوت - دنیای آسمانی (روحانی) است.

بنیانگذار تمدن، قهرمان فرهنگی فو شی، که توسط افسانه ها برادر نو و او بعدها حتی شوهرش به حساب می آمد، نیز ویژگی های پرنده و مار را ترکیب کرد. اگرچه قبلاً به عنوان قهرمان حماسه قبایل، او دقیقاً در تصویر پرنده به تصویر کشیده شده بود و به عنوان خدای شرق مورد احترام قرار می گرفت. به هر حال، نام او به معنای "کسی است که به حیوانات قربانی کمین می کند." همانطور که قبلاً گفتم، فو ژی به عنوان اولین خالق خط هیروگلیف (نوشتن در علائم) ذکر شده است. و خیلی دیرتر بود که مردم او را «اژدها مانند» خطاب کردند و او را در افسانه ها با ریه-اژدها و «ویژگی های دراکونیایی» مرتبط کردند.

نکته جالب دیگری نیز وجود دارد. اسطوره های مختلف کیهان شناختی در اساطیر چین باستان ذاتی بودند، از جمله اسطوره های مربوط به خلقت جهان منظم، به لطف اصل زنانه الهی (نیروهای آلات). اما تاکید امروز چیست؟ دنیای مدرن می داند که اسطوره شناسی و فلسفه چینی مبتنی بر اصل «یین یانگ» است، یعنی اسطوره ای در مورد

شکل‌گیری جهان به‌عنوان جدال دو اصل که «از یک سو، عالی‌ترین هارمونی را بر هم می‌زند. وجود و از سوی دیگر آن را احیا کند.» همانطور که فیلسوفان امروزی می‌گویند، "اصل ایده تعادل پویا‌گرایی‌های جایگزین". به عبارت دیگر، در دنیای مدرن، نسل‌های جدید از اسطوره‌شناسی اصیل چیزی نمی‌دانند که آغاز تصور جهان توسط نیروهای معنوی و نظم بخشیدن به آن بر اساس اصل زنانه الهی را توصیف می‌کرد. فلسفه چینی «بنیادی» درست با تأکید بر ایده دوگانگی جهان، وحدت و مبارزه دو اصل متضاد، یعنی با مرحله تجلی جهان مادی، نیروهای ذهن حیوانی و "مبارزه" آنها با اصل خلقت الهی. سوال این است: چرا این اسطوره خاص امروز در سراسر جهان تبلیغ شده است و چرا این اصل غالب خاص مطرح می‌شود؟ من فکر می‌کنم برای افراد باهوش یافتن پاسخ این سوال دشوار نخواهد بود، به خصوص زمانی که دانش اولیه را داشته باشند.

بنابراین، ظهور اژدهای چینگ لانگ در جهان در اساطیر قبلاً به عنوان چیزی غیر از یک فال مبارک تصاویر اژدهای سبز به عنوان داشتن معنایی فرخنده و به ارمغان آوردن ثروت‌های ناگفته زمینی رایج شد. گاهی اوقات در راهپیمایی‌ها، بنری با تصویر آن حتی از جلوی سربازان حمل می‌شد، در حالی که بنری با تصویر ببر سفید در پشت ارتش حمل می‌شد. با این حال، اگر ریشه‌های چنین هیاهویی را جستجو کنیم، منجر به جامعه مخفی باستانی اژدهای سبز می‌شود که از زمان‌های قدیم در قلمرو چین وجود داشته و کارهای مخفیانه و نه دقیقاً خوب در سراسر جهان انجام می‌دهد.

آناستازیا: بله، من در کتاب حسی-IV به این جامعه غیبی اشاره کردم، در حالی که برخی از حقایق کمتر شناخته شده در مورد وقایع

و افرادی که جنگ جهانی دوم را آغاز کردند، شرح دادم. در واقع، همانطور که در آن زمان بسیار دقیق اشاره کردید، همه چیز برای کسانی که می دانند در معرض دید عموم است.

ریدن: قطعاً. به هر حال، صحبت از مبارزات نظامی. والیان (سیاستمداران) و کشیشان که از نمادها و نشانه های خاصی که تجاوز را در توده ها فعال می کند می دانستند، از زمان های قدیم از آنها در چنین مبارزاتی استفاده می کردند و آنها را بر روی سپرها و بنرها به تصویر می کشیدند. و این نه تنها در چین بلکه در کشورهای دیگر نیز وجود داشت. به عنوان مثال، پادشاهی آشور را در نظر بگیریم که مورخان معاصر آن را اولین دولت شناخته شده جهانی می دانند که بر پایه خون و فتح بنا شده است.

آناستازیا: هومر... تاریخ ما، متأسفانه، هنوز تحت دیکته ایدئولوژی آرکون ها نوشته می شود: با تأکید نه بر اولین جوامع در جهان از نظر دستاوردهای معنوی تمدن بشری، بلکه بر اولین جوامع ساخته شده. در مورد تجاوز و تسخیر سرزمین های خارجی.

ریگدن: خوب، تغییر وضعیت در دست خود مردم است... خوب، نشان های رزمی ارتش آشور چگونه بود؟ آنها عمدتاً یک صلیب مورب در یک دایره با یک میله عمودی و دو حیوان در هر طرف یا تیراندازی بودند که تیر خود را به سمت یکی از طرفین نشانه می رفت. به عبارتی نمادها و نشانه هایی که حاکی از فعال شدن اسانس های جانبی بود!

آناستازیا: نشان های رزمی آشوری؟ درست است! من در مورد آنها خواندم بعد از اینکه شما به تک نگاری کنستانتین کبیر (لاباروم) اشاره

کردید - نمادی از کیهان شناسی کلدانی. لا باروم توسط آخرین امپراتوران روم قبل از تقسیم امپراتوری روم به بخش غربی و بخش شرقی (بیزانس) به عنوان یک پرچم نظامی استفاده می شد. قبلاً در آن زمان، تمام این استانداردها و بنرها برای ساده کردن کنترل نیروها استفاده می شد. و اگر در مورد پادشاهی آشور صحبت کنیم، همه چیز در آنجا روشن است. در دوره‌ای معین، بابل، جایی که محافل کاهنان در میان کلدانیان از آنجا بودند، بخشی از آشور بود و خود آشوری‌ها مذهبی مشابه دین بابلی‌ها را داشتند.

بله، تعجب آور است که مردم چیزهای واضح را نمی بینند. زیرا در زمان حکومت کنستانتین کبیر و پس از آن، به طور گسترده در دین از این علامت تجاوز (تک نامه قسطنطین کبیر) استفاده کردند که از دیرباز در جریان جنگ‌ها استفاده می شد. در حال حاضر در بسیاری از شهرهای جهان قرار دارد و برای افراد زیادی قابل مشاهده است. اما این جنگ بدون اعلان جنگ است! هنگامی که کسی آن را به عنوان نمادی از دین دولتی جدید کشوری که در آن زمان در جهان قدرتمند بود، بر کنستانتین تحمیل کرد، مشخصاً چیزهای بیشتری در مورد این علامت می دانست.

ریگدن: متأسفانه اینطور است. بسیاری از مردم وقتی به معبد مذهبی فرقه‌ای می‌روند که خود را جزء آن می‌دانند، عملاً متوجه نمی‌شوند که چه علائم و نشانه‌هایی در اطراف آنها قرار گرفته و برای چه منظوری در آنجا قرار گرفته‌اند. اما شخص قطعاً کار خود را با حالت خود احساس می‌کند. فقط با توجه به این واقعیت که هیچ کس هدف واقعی چنین علائمی را برای او فاش نمی‌کند، طبیعی است که فرد حتی سعی نخواهد کرد که وضعیت روانی "اجباری" خود را درک کند. او چنین حالتی را

طبیعی می‌داند زیرا بارها و بارها با حضور در مؤسسات مشابه آن را تجربه کرده است.

و اگر با دقت نگاه شود، در چنین مکانهایی می‌توان نشانه‌های گوناگونی را دید که هم فطرت معنوی را در انسان فعال می‌کند و هم آرزوی خدا و هم حیوان را طبیعت، از طریق بیداری ترس‌های ناخودآگاه. غالباً در مؤسسات مذهبی و مذهبی، علائمی که بر روان انسان تأثیر منفی می‌گذارد، بسیار بیشتر از آتھایی است که باعث رشد و تقویت فطرت معنوی در شخص می‌شود. چرا؟ همه چیز در مورد اهداف و مقاصد، یعنی تکنیک‌های دستکاری، یک یا آن دین است - عملی که از ادیان گذشته به ارث رسیده و در طول قرن‌ها به کمال رسیده است. اولین قانون در چنین فناوری‌هایی، آماده‌سازی نامحسوس روان فرد کلیسا برای تأثیرگذاری بر ناخودآگاهش است، به گونه‌ای که او به طور ضمنی از دستورات پنهانی دستکاری‌کننده پیروی کند و در عین حال معتقد باشد که او این کار را به میل خود انجام می‌دهد.

آناستازیا: و نشانه‌ها دقیقاً همان ابزار تأثیرگذاری هستند که بدون شکست بر ناخودآگاه هر شخصی تأثیر می‌گذارند.

ریگدن: کاملاً همین‌طور. مردم از قدیم الایام در این باره آگاهی داشته‌اند. کافی است به نقشه‌ها و نشانه‌های دوران پارینه‌سنگی نگاه کنیم. متأسفانه، امروزه این اطلاعات در اختیار اکثریت مردم نیست، مانند زمان‌های گذشته، بلکه فقط در اختیار کسانی است که در رأس حکومت‌ها هستند. با این وجود، اگر همین اکثریت بخواهند، می‌توان به وضعیت کمک کرد. بنابراین، روان انسان به وضوح این تأثیر نشانه‌ها را از طریق ناخودآگاه انتخاب می‌کند زیرا ساختار روان مبتنی بر

ناخودآگاه است. در این مورد، آگاهی یک کارکرد فرعی دارد. و نشانه‌ها بر مؤلفه‌ی کهن الگوی روان فرد تأثیر می‌گذارند. تأثیر آنها بر اساس تمایل فرد به پیشنهاد ناخودآگاه است.

اگر در چنین مؤسسات مذهبی و مذهبی عمدتاً علائم منفی وجود داشته باشد چه می‌شود؟ معمولاً زمانی که یک نیاز درونی برای آن در او بالغ می‌شود، به چنین مؤسساتی می‌رود (یعنی اگر تعطیلات مذهبی یا رویدادهای معمولی را که برای این یا آن ملیت خاص است در زمانی که مردم به طور سنتی از معابد بازدید می‌کنند حذف کنیم. دوستان و اقوام خود را همراهی کنند). به عبارت دیگر، هنگامی که یک موج معنوی رخ می‌دهد، اما شخصیت نمی‌تواند درک کند که دقیقاً چه اتفاقی برای آن می‌افتد. طبیعتاً چنین ضرورتی به طور شهودی انسان را به جایی می‌رساند که انتظار دارد به سؤالات درونی خود پاسخ دهد. به همین دلیل است که هنگام رفتن به چنین مؤسساتی، او برای گفتگو باز است. یعنی تا حدی به متدینین اعتماد دارد.

اگر فردی در یک نهاد مذهبی با نشانه‌های عمدتاً مثبتی قرار گیرد که درک عمیق‌ترین احساسات از ذات معنوی را توسط شخصیت تقویت می‌کند، این امر در چنین فردی بیش از پیش برانگیخته می‌شود و احساس عشق و سپاس نسبت به خداوند را افزایش می‌دهد. در درون او به حالت بی‌باکی، حالت گسترش یافته آگاهی و درک همه‌جانبه از جهان می‌رسد. آیا تفاوت را می‌بینید؟ فرد تعصب یا احساسات شدید را با فریادهای "هلولویا" در حملات هیستری دسته‌جمعی که به دلیل میل شدید جمعیت برای نجات بدن خود و زندگی برای همیشه در آن تحریک می‌شود را تجربه نمی‌کند (به هر حال، پس از چنین احساساتی از طبیعت حیوانی، یک فرد زمانی که تنها باشد، معمولاً پوچی را

تجربه می کند). در حالی که او در واقع دقیقاً پری بیداری عمیق ترین احساسات را احساس می کند، که به آگاهی، موجی از انرژی روحی می بخشد، او را با اشتیاق برای خلق کردن به خاطر نجات روح خود و نه بدن، شارژ می کند. این نمونه ای از این است که اگر جامعه بشری واقعاً دستورالعمل معنوی برای توسعه خود داشته باشد، اصولاً اکنون چگونه باید باشد. اما توجه داشته باشید که همه چیز دقیقاً برعکس در جهان اتفاق می افتد. چرا؟ زیرا اساس ایجاد هر دینی به عنوان نهادی برای کنترل توده ها، قدرت و دستکاری است که به عنوان «مراقبت معنوی» برای مردم استوار شده است. به همین دلیل است که امروزه در اکثر موارد، نشانه های منفی در این گونه مؤسسات فرهنگی و مذهبی بسیار بیشتر از موارد مثبت است.

هنگامی که عمدتاً علائم منفی در چنین تأسیساتی قرار می گیرند، آنها به سادگی این موج معنوی یک فرد را، به طور نسبی، از طریق منشوری که قبلاً بحث کردیم، به سمت بیداری درونی هدایت می کنند. ترس های ناخود آگاه و خواسته های مادی در او وجود دارد که در عین حال یکی از طرفین یا جوهر پستی را فعال می کند. این علائم باعث ایجاد عدم تعادل در روان، آگاهی محدود و تشدید حالت ترس، ناامیدی و رفتار خدمتکارانه در فرد می شود. در چنین حالتی، او هر گونه اطلاعاتی در مورد ایمان می گیرد. در عین حال، تعداد کمی از علائم مثبت در چنین مؤسساتی شخصاً تحریک می شود امید به آینده و آرزوی زندگی در مؤسسات مذهبی، این معمولاً یک فرمول استاندارد از چنین ترکیبی از علائم است که فرد را برای پیشنهاد های کلامی بعدی (هیپنوتیزم) از طرف مذهبیان یک یا دیگر مذهب آماده می کند.

در نتیجه چنین شرطی‌های مقدماتی ناگفته‌ای با نشانه‌ها، که پیشنهادهای شفاهی بعدی را تقویت می‌کند، بازدیدکنندگان کلیسا، از جمله افراد باهوش بالغ، که دارای تحصیلات عالی و مدارک علمی هستند، مانند کودکان قابل اعتماد می‌شوند. آنها مایلند به هر داستان خروس و گاو که توسط افرادی که لباس مذهبی پوشیده اند، بدون وارد شدن به اصل موضوع گوش دهند: پیشنهادات ذهن حیوانات چیست و در واقع دانه هایی که روح آنها را تحریک می‌کند، کجا داده می‌شود. رشد

آناستازیا: بله، در چنین حالت «ناامیدی» یا هراس یک «فرد غرق شده»، مردم به هر نی که به سمت آنها کشیده می‌شود، چنگ می‌زنند... بنابراین، ابتدا ترس در فرد ایجاد می‌شود و سپس دستکاری کننده راهی را نشان می‌دهد که از این ترس خلاص شوید، هر چند در نوری که برای او مطلوب است.

ریدن: بله. این را می‌توان به طور مجازی با وضعیتی مقایسه کرد که یک فرد را در سلول قرار می‌دهند و سپس با تهدید و ضرب و شتم به یک حمله عصبی سوق می‌دهند. پس از آن، یک هم سلولی برای او فرستاده می‌شود که قول می‌دهد او را از این حبس آزاد کند، زیرا او می‌داند چگونه. به طور طبیعی، فرد شروع به اعتماد به او می‌کند، با این باور که او را از رنج نجات می‌دهد، شروع به برخورد با "دوست" جدید خود با وقار و احترام می‌کند، زیرا دومی به او احساس امیدواری می‌دهد، یا بهتر است بگوییم، در او توهم حمایت می‌کند. رهایی قریب الوقوع با این حال، توجه داشته باشید که هم سلولی فقط قول می‌دهد و هیچ کاری برای آزاد کردن این شخص انجام نمی‌دهد، زیرا او خود یک "برده" اسیر است که به سادگی کار خود را انجام می‌دهد.

در دین هم همینطور است. خادمان آن مانند «هم سلولی‌هایی» هستند که از آزادی بسیار دور هستند. با این حال، قاعدتاً ضمن دفاع از دین خود، اظهار می‌کنند که یک فرد یک شانس هم ندارد رستگاری مگر اینکه او پرو آموزه‌های آنها باشد که باید به همه قوانین و مناسک آنها پایبند باشد ("یک حامی ابدی" باشد، رای دهندگان سیاسی که اراده کشیشان خود را برآورده می‌کنند). شخص در حین گوش دادن به وعده‌های چنین «هم سلولی» دینی در مورد نجات خود، سرانجام برای انجام هر یک از خواسته‌های خود آماده می‌شود و آن را «وظیفه»، «آرزوی خود»، «مشارکت آگاهانه خود» می‌داند. این مکانیسم دستکاری تا زمانی مؤثر است که از آگاهی انسان پنهان باشد. زیرا دستکاری هرگز اعمال خود را نمی‌پذیرد. و اگر این سیستمی است که برای قرن‌ها به آرامی کار می‌کند، اغلب اوقات کارگران این یا آن مذهب خودشان از آنچه دقیقاً انجام می‌دهند و واقعاً به چه کسی خدمت می‌کنند بی‌اطلاع هستند.

آناستازیا: به طور کلی، دستکاری پنهان کشیش‌های مذهبی، که هدفشان تابع کردن هر چه بیشتر مردم در برابر قدرت خود هستند، این است که ابتدا شرایط مناسب و منبع ترس برای فرد ایجاد کنند و سپس به عنوان واسطه برای حل و فصل موقت عمل کنند. تضاد درونی فرد، که در نتیجه آن پدید آمده است - طبیعتاً به شکلی که برای او مطلوب است. هر چه چیزهایی که برای شخص مبهم باشد بیشتر باشد، میزان آگاهی فرد نسبت به اتفاقاتی که برایش می‌افتد کمتر می‌شود و ترسی که این چیزهای نامشخص در او ایجاد می‌کند بیشتر می‌شود. علاوه بر این، این فرآیند توجه شخصیت را در خود تشدید و حلقه می‌کند. در مورد کشیش‌ها، هر چه بیشتر ترس را در ملت‌هایی که

اسیر ایدئولوژی آنها هستند القا کنند، قدرت آنها قوی تر و اقتدار آنها بیشتر می شود که توسط همین ملت ها حمایت می شوند.

ریگدن: بله، فقط دستکاری واقعی احساسات انسانی در جریان است، و به نفع ذهن حیوان است. این نشانه ها که بر روان انسان تأثیر منفی می گذارند (مثلاً علامت یک سواستیکا تهاجمی و معکوس)، معمولاً در چنین مؤسسات مذهبی در دید کلیساها قرار می گیرند. با این حال، آنها به گونه ای قرار می گیرند که تا زمانی که شما از آنها اطلاع نداشته باشید، توجه خود را به خود جلب نمی کنند. آنها را می توان به الگوها یا تزئینات خارجی اضافه کرد فضای داخلی، نقاشی دیوارها یا کف معبد، عناصر کننده کاری و مجسمه سازی، یا می توان آنها را بر روی اقلام و لباس های کشیشان گنجانده و غیره.

باید درک کرد که در سطح ناخودآگاه، هر شخصی بخش بزرگی از اطلاعات را از دنیای مرئی ثبت می کند، حتی اگر آگاهانه روی چیز دیگری متمرکز باشد. بنابراین، انسان در مواقعی که نیاز درونی به آن داشته باشد، در هنگام جهش روحی یا زمانی که می خواهد از رنج درونی (عاطفی) خود خلاص شود، به این مؤسسات مراجعه می کند که در واقع پیامدهای طولانی مدت است. تسلط طبیعت حیوانی در او. در چنین لحظاتی، شخص باز است و به دنبال کمک است. اما به جای کمک معنوی، در اغلب موارد، در چنین مؤسساتی جایگزین های مادی و نوعی حلقه زدن حالت خود را دریافت می کند. یعنی علائم منفی ترس های ناخودآگاه را تشدید می کنند در او در حالی که متدینین پیشنهادات کلامی استاندارد خود را تکمیل می کنند که در نتیجه خواسته ها و آرزوهای مادی خاصی در انسان شکل می گیرد.

فرد قدرت توجه خود را بر این امر متمرکز می‌کند. و این به نوبه خود، تأثیر اسانس‌های جانبی و پستی را بر او بیشتر تقویت می‌کند.

آناستازیا: بله، علائم با تأثیر منفی، مکانیسم‌هایی (تلقین، تقلید و عفونت عاطفی متقابل) را که برای رفتار خود به خودی توده‌ها مشخص می‌شود، در افراد تحریک می‌کنند. اینها ابزارهایی هستند که به طور فعال بر روان انسان تأثیر می‌گذارند و تنش عاطفی مربوطه را ایجاد می‌کنند. و وزرای دین به کمک نفوذ کلامی، صرفاً اوج و رفع این احساسات را در جهتی که نیاز دارند شکل می‌دهند. بنابراین، یک دلبستگی روانی به طور مصنوعی ایجاد می‌شود، یک مؤمن به این یا آن دین وابسته می‌شود و همذات‌پنداری شخصی او با این جامعه خاص صورت می‌گیرد.

ریدن: درست است. پس تأثیر نشانه‌ها بر انسان صرفاً فیزیکی است. روند عملکرد آنها را می‌توان با دکمه‌ای مقایسه کرد که یک لامپ را روشن می‌کند. افراد زمانی که نیاز به ایجاد شرایط خاصی برای کار خود دارند (برای روشن کردن مصنوعی یک اتاق تاریک) دکمه را فشار می‌دهند. در عین حال، آنها حتی به درستی درک نمی‌کنند که این فرآیند چگونه انجام می‌شود، انرژی الکتریکی دقیقاً چیست و ماهیت واقعی آن چیست. نشانه‌های متعددی وجود دارد که از زمان‌های قدیم برای فعال کردن طبیعت حیوانی در انسان استفاده می‌شده است. طبیعتاً فعال شدن چنین علائمی هیچ خیری برای جامعه ندارد. اما مردم خودشان انتخاب می‌کنند که به چه احساسات و افکاری ترجیح دهند و قدرت توجه خود را به چه چیزهایی اعمال کنند.

آناستازیا: بله، انتخاب ضرب المثل انسان...

ریگدن: چنین دستکاری نه تنها برای ادیان بلکه برای بسیاری از جوامع غیبی نیز معمول است (کلمه لاتین "**occultus**" به معنای "پنهان" است). در غالب در اکثر موارد، چنین جوامعی کسانی را جذب می کنند که مشتاق داشتن قدرت های ماوراء طبیعی برای ارضای خودپرستی خود هستند. به هر حال، اگر مردم به تارپنجه توسعه جوامع مخفی تهاجمی که به دنبال دستیابی به "قدرت مطلق" هستند توجه کنند، متوجه خواهند شد که حتی نام بسیاری از آنها با تصاویر راست و چپ مرتبط است. به عنوان مثال، جوامع مخفی "اژدها"، "جگوار"، "پلنگ"، "بر"، "گرگ". بعلاوه، بنیان عرفانی آنها را مناسک مربوط به ذات راست و چپ تشکیل می دهد. ماهیت این آیین ها این است که به شخص ویژگی ها و "قدرت ماوراء طبیعی" هر جانور متجاوز در این جامعه ارج نهاده شود. این انتخاب شخصی اعضای چنین جوامعی است که در اینجا نقش غالب را ایفا می کند و همچنین ایمان ایدئولوژیک یا مذهبی و تکنیک های جادویی کهن آنها برای استفاده از قابلیت های ذات راست و چپ که معمولاً فقط برای مردم شناخته شده است. رهبران چنین جامعه مخفی. این یکی از نمونه های متعددی است که نشان می دهد چگونه دانش معنوی توسط افراد غصب شد و در نسخه ای انحرافی برای رسیدن به قدرت زمینی و اهداف مادی شخصی مورد استفاده قرار گرفت. همانطور که گذشتگان می گفتند، یک برده فقط یک ارباب دارد، در حالی که یک فرد قدرت دوست به همان اندازه اربابان دارد که در افزایش قدرت زمینی و ارواح او نقش دارند که در سقوط روح او نقش دارند.

آناستازیا: من یک بار دیگر متقاعد شدم که چقدر مهم است که اکثر مردم درک کنند که "چه کسی چه کسی است" در این جهان، قادر به

تشخیص معنوی واقعی از جایگزینی مادی، حقیقت از دروغ، خوب از بد هستند ...

ریگدن: بله، در این صورت بشریت شانس بیشتری برای اجتناب از پیامدهای فاجعه بار برای تمدن به طور کلی خواهد داشت. به هر حال، قواعد بازی در دنیای مادی، از جمله قوانین مربوط به جوامع غیبی، بر اساس انتخاب خود بشر یا به عبارت بهتر، اکثریت آن است. قدرت های مختلف غیبی فقط اقدامات خاصی را تحریک یا آغاز می کنند، یعنی فقط برنامه ای از این یا آن اراده را راه اندازی می کنند. اما این خود مردم هستند که این برنامه ها را به واقعیت تبدیل می کنند به انتخاب خودشان با انجام اعمال مربوطه و صرف زمان زندگی گذرا و نیرویی که برای نجات روحشان در نظر گرفته شده است.

و برای اینکه بتوان حق و باطل را در جهان تشخیص داد، باید روی خود کار کرد، افکار خود را پیگیری کرد و آنها را کنترل کرد و یاد گرفت که جهان را از منظر ناظر از طبیعت معنوی ببیند. بسیاری از افرادی که به دنبال امور معنوی هستند حتی نمی دانند که سیستم آرکون ها ذهن آنها را در جهتی کاملاً مخالف هدایت می کند و باعث می شود به جای رستگاری واقعی روح، سال ها و انرژی صرف آسایش موقت مادی کنند. همانطور که امروز وجود دارد، متأسفانه اکثر مردم سلطنت ذهن حیوانات را انتخاب می کنند که آنها را با تمایلات مادی فریفته است. آنها ناخودآگاه اراده آن را با انتخاب اشتباه خود از آنچه گذرا و بی معنی است به واقعیت تبدیل می کنند و با دستان خود از قدرت آرکون ها حمایت و تقویت می کنند.

ببینید چه چیزی در دنیا رواج یافته است، چه جایگزینی هایی صورت می گیرد؟ تابلوها و شعارهای متعددی در اطراف وجود دارد که خواسته های مادی متعددی را القا می کنند و منیت را تحریک می کنند. اما شخص در واقع به دنبال کسب مادی نیست، بلکه به دنبال احساس داشتن این توهم و تمایل به دستیابی به ثبات مورد انتظار در دنیای درونی خود است. اما این ثبات تنها به کار درونی خود، به کمال روحی شما بستگی دارد و نه به شرایط بیرونی. در اینجا یک مثال ساده است. چشمان خود را ببندید و تصور کنید که همه چیز دارید: کاخ ها، شرکت ها، قدرت بر مردم. و سپس چشمان خود را باز کنید، به اطراف نگاه کنید، و خواهید فهمید که این یک توهم بود که خیلی سریع به پایان رسید. زندگی نیز تا این حد خواهد گذشت و همه چیز خیلی سریع به پایان خواهد رسید. پس آیا ارزش این را دارد که روح خود را به خاطر این توهم به دوش بکشید و خود را به عذابی طولانی پس از مرگ و قرن ها به عذاب در قالب مجموعه ای از احساسات منفی که خود در حالی که در تعقیب توهمات زندگی در خود ایجاد کرده اید محکوم کنید. طبیعت حیوانی؟

کافی است نگاهی به دنیای اطراف خود بیندازیم: ذهن حیوانی چه جایگزین هایی برای کسانی ایجاد می کند که به نظر می رسد می خواهند در جهت کمال معنوی حرکت کنند و در عین حال آرزوی مادیات دارند. در بیشتر موارد، این افراد در نیت خود بی ثبات هستند و انگیزه های معنوی آنها به راحتی به کانال منافع مادی هدایت می شود. توجه داشته باشید که چنین افرادی در زندگی روزمره خود به دنبال چه چیزی هستند و به چه چیزهایی توجه می کنند و به آن اولویت اصلی در روزگار خود می دهند؟ برخی به تقویت نفوذ شخصی خود بر مردم، ابراز اهمیت خود و بهره مندی از دانش معنوی مشغولند. دیگران مشغول

پاکسازی بدن خود هستند و در مورد گیاهخواری با صدای خشن بحث می کنند. برخی دیگر بر کاهش وزن یا تمرین سیستم های مختلف «بهبود سلامت» با جاه طلبی های خودخواهانه و محتوای درونی پوچ متمرکز هستند. برخی از مردم به فرقه ها یا جنبش های مذهبی می چسبند و بار دیگر گوش خود را با وعده های دروغین قیامت در بدن عزیزشان شاد می کنند. دیگران مدیتیشن می کنند و ثروت، شانس، خوشبختی و سلامتی را به خود جذب می کنند. برخی به دلیل تسلط بر طبیعت حیوانی و از روی حماقت، شروع به این می کنند که خود را «روشن» و در بسیاری از «مسائل معنوی» صلاحیت می دانند و تکنیک های مراقبه ای را که می دانند ترکیب می کنند و گناهکاران را با صالحان مخلوط می کنند. و اساس همه اینها چیست؟ غرور و تأیید اهمیت شخصی در دنیای سه بعدی، تمایل پنهانی قدرت بر کسی.

آناستازیا: بله، امروز تعویض ها در مقیاس جهانی انجام می شود. کافی است نگاهی بیندازیم که چه تکنیک های روانی خاصی در جامعه ترویج می شود و توسط رسانه های جهانی رایج می شود تا شخصاً این موضوع تأیید شود. از این گذشته، اینها عمدتاً روشهای معمول آرکون ها هستند، به اصطلاح "مراقبه" برای توده ها برای جلب منافع مادی.

ریگدن: نکته غم انگیز این است که اکثر مردم حتی از خود نمی پرسند که چرا چنین روند مادی در حال پرورش است. چرا از هیچ پولی برای ترویج چنین ایده هایی صرفه جویی نمی شود و نظرات "کارشناسانه" لازم افراد شناخته شده جهانی را خریداری می کند؟ چرا این ایده ها روی خوشایند کردن فرد متمرکز می شوند بدن محبوب و ایجاد آرامش در اطراف خود و دنیای کوچک خودخواهانه یک عاشق خود؟ پاسخ ساده است: به طوری که انسان این رفتار را تقلید کند و وقت و انرژی

خود را صرف، به طور کلی، یک موز خوش طعم تر کند و در عین حال موهایش براق و درخشان شود. با این حال، مانند هر فریب دیگری، هیچ کس توضیح نمی دهد که بعداً چه عواقبی در انتظار شخص است، زیرا او مانند یک میمون احمق زندگی خود را در جستجوی یک موز خوشمزه تلف کرد و بدن محبوبش مانند هر حیوانی به سادگی خواهد مرد. اما او به عنوان یک شخصیت از رنج های خود فرار نمی کند و باید بهای بسیار زیادی را برای زندگی تلف شده بپردازد.

و کار معنوی روزانه روی خودتان چیست؟ اول از همه، عادت به کنترل افکار خود و قضاوت نکردن افکار دیگران است. انسان معمولاً در شخص دیگری تظاهرات طبیعت حیوانی را مشاهده می کند. اما به خود زحمت نمی دهد که به همان اندازه با دقت به خود توجه کند، سعی نمی کند واکنش های خود را در برابر تحریکات درونی و بیرونی طبیعت حیوانی بداند، و لازم نمی بیند که هر روز سخت روی خود کار کند. تنها با تغییر درونی خود و کار بر روی خود می توانید فرآیندهای واقعی جهان مرئی و نامرئی را درک کنید و آگاهانه مسیر معنوی را طی کنید. به عبارت دیگر، تغییرات درونی باید قبل از هر چیز در خود شخص باشد - این معنای رشد معنوی او است! بقیه چیزها فرعی است. مطمئناً باید مانند هر دستگاه دیگری از بدن مراقبت کرد، اما فقط برای رسیدن به هدف. بیشتر از این نیست. لازم است هدف واقعی زندگی خود که رهایی معنوی است را بشناسید و در نظر داشته باشید. این مهمترین چیز برای هر شخصی است. هنگامی که انسان شروع به شناخت خود می کند، شروع به یادگیری در مورد پیچیدگی ساختار خود و هدف آن می کند. می توان گفت که همه چیز به نفع یک فرد است که آگاهانه انتخاب کند و به یک موجود روحانی جدید تبدیل شود. نقش مهمی در این تحول را چهار ذات اصلی او ایفا می کنند.

آناستازیا: بله، ملل مختلف جهان اطلاعات بسیار زیادی در آیین های مختلف، اعمال عرفانی و افسانه های مقدس در مورد ذات اربعه و مرکز معنوی دارند. اتفاقاً طبق داستان های مختلف، هر ملتی این چهار ذات را قرار می دهد و جوهر جلویی را به سمت نقطه ای از جهان می برد. ممکن است این لحظه را برای خوانندگان توضیح دهید؟ چرا مردمی که در نقاط مختلف کره زمین زندگی می کردند، درک خود را از این جهت گیری داشتند؟

ریگدن: به طور کلی، جهت گیری این چهار ذات بر اساس جهت گیری های اصلی، اختصاص دادن رنگ خاصی به آن ها و مواردی از این دست به ترجیحات سنتی محلی، آداب و رسوم و باورهای رایج این یا آن قوم بستگی داشت که برای قرن ها بر اساس آن شکل گرفته بود. داستان های عامیانه مقدس اجدادشان. به عنوان مثال، چینی ها جنوب را شریف ترین جهت کاردینال می دانستند، بنابراین نمادهایی را که با ماهیت جلویی مطابقت داشت به سمت جنوب قرار می دادند. برای شمن های مردمان شمالی (سیبری)، جهت اصلی که در هنگام اجرای مراسم روی خود را می چرخانند (جوهر جلویی) معمولاً شمال بود. در حالی که برای شمن های کشورهای جنوب و شرق آسیا، جنوب یا شرق بود. سرخپوستان مزوآمریکا بسته به سنت های محلی قبایل خاص، شرق یا غرب را به عنوان مسیر اصلی اصلی در نظر می گرفتند. به طور کلی، جایی که شخص به طور سنتی هنگام انجام یک عمل معنوی، یک مراسم مذهبی، مراسم و ... صورت خود را برمی گرداند، همان جایی است که ذات جلویی او قرار دارد. یقیناً هنگام خواندن اسطوره های باستانی باید فهمید که در کجا فولکلور وجود دارد و کجا دانش واقعی وجود دارد زیرا بسیاری از چیزهای سطحی و گیج کننده از ذهن انسان با گذشت زمان اضافه شد که عمدتاً در نتیجه درک واقعی از مثال های

تداعی کننده بود. اما با این وجود، حتی امروزه نیز می توان موارد جالب بسیاری از جمله موارد مربوط به دانش پنهان را یافت

آناستازیا: چنین دانشی را می توان در منابع توتی و تصورات اسطوره ای مردمان اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکا یافت.

ریدن: کاملاً درست است. در بیشتر موارد، کشورهای کوچکی که در قاره های مختلف زندگی می کنند، در نتیجه انزوای نسبتاً طولانی خود از تماس با نمایندگان «جامعه متمدن» (به دلیل آب و هوای نامناسب یا عدم دسترسی مسافران به سکونتگاه هایشان)، توانستند دانش خود را حفظ کنند. از اجدادشان این امر به نوعی آنها را نجات داد، زیرا «تمدن» هیچ تصویری از وجود این مردم و فرهنگ آنها نداشت. در نتیجه، دانش منحصر به فرد آنها به طور کامل با "آتش و شمشیر" توسط آخرین دین جدید که در "تمدن جهانی" مسلط بود، همانطور که در مورد دانش باستانی سایر مردمان بود، نابود نشده است.

آناستازیا: آره، خوب، همانطور که می گویند، هر ابری یک پوشش نقره ای دارد. اما در عین حال، اکنون فرصت بسیار خوبی وجود دارد تا آنچه را که زمانی در گذشته وجود داشت با آنچه امروز داریم مقایسه کنیم و از خود بپرسیم که چرا نمایندگان همه ادیان مدرن ادعا می کنند که فقط آنها و هیچ کس دیگری در جهان چنین چیزی را ندارند. "دانش معنوی". اگر ما به طور عینی به این مسئله بپردازیم و در حالت ادراک گسترده از جهان به آن بنگریم، آنگاه آشکار خواهد شد که دانش در همه جا یکی و یکسان بوده است. فقط این است که مردم شکل متفاوتی به آن دادند و آن را "خود" نامیدند.

به هر حال، هر تعلیم معنوی تجدید شده، در واقع، مطابق با دانش سری اصلی بود که در گذشته به مردمان مختلف داده شده بود. و تنها زمانی که کشیشان این دانش را تغییر دادند و آن را به شکلی از مذهب مسلط درآوردند، ایدئولوژی تغییر کرد. در واقع، آنها درک جهان را برای ملت‌ها محدود می‌کردند، تا حدی که تعصب در توده‌ها را برانگیختند و میراث اجدادشان را بدون فکر تخریب کردند، از همه چیزهایی که با قوانین دین جدید مطابقت نداشت.

ریگدن: بدون شک... اما اینجا چیزی است که می‌خواهم به آن اشاره کنم. علیرغم چنین کاری توسط کشیشان در مورد تخریب میراث معنوی اقوام مختلف و تلقین نسل‌های جدید با این ایده که تمام اعتقادات قبلی "ارتداد و بدعت" است، اساسی است. دانش در مورد ذات اربعه در دانش پنهان عملاً همه ادیان جهانی امروزی وجود دارد. این را می‌توان از شواهد غیرمستقیم آنچه در حال حاضر در آموزش، فلسفه و ایدئولوژی این یا آن دین به توده‌ها ارائه می‌شود، دریافت. باید درک کرد که کاهنان هر دینی فقط آنچه را که برای آنها مفید است و قدرت آنها را در میان مردم تقویت می‌کند بر توده‌ها تحمیل می‌کنند و نه همه دانشی را که خود پیشینیان خود زمانی از سایر ادیان رایج وام گرفته بودند. علاوه بر این، کشیشان هرگز تعلیم معنوی اصلی را که به طور مستقل فرد را به سوی رهایی معنوی هدایت می‌کند، در میان توده‌ها گسترش نمی‌دهند. اما بر اساس دانه‌های معنوی جذاب این تعلیم است که این یا آن دین را تشکیل می‌دهند. هنگامی که خود دین به عنوان یک مؤسسه قدرت شکل می‌گیرد، چیزهای زیادی در تعلیم اولیه بازنگری می‌شود و به خاطر قدرت مذهبی کشیش‌ها تغییر می‌کند.

مثلاً بودیسم را در نظر بگیریم. در نگاه اول، هنگام مطالعه فلسفه کلی بودیسم، به نظر می‌رسد که این دین جهانی بر شناخت مستقل انسان از جهان و خود تأکید دارد. به هر حال، برای توده‌ها طیف گسترده‌ای از اعمالی را نشان می‌دهد که «به روشنگری منتهی می‌شوند» و اتفاقاً بر اساس دانش سایر ادیان قدیمی‌تر هند شکل گرفته‌اند. اما این احساس تنها تا زمانی ادامه می‌یابد که با واقعیت‌های امروز در این دین و همچنین ساختار کشیشی این دین جهانی روبرو شوید. اگر فردی بین ماهیت معنوی و طبیعت حیوانی خود تمایز قائل نشود، اگر جایگزینی از ذهن حیوانی نبیند، برای او دشوار است که بفهمد این شکار چیست و چه تفاوت مهمی بین، به عنوان مثال، اصلی وجود دارد. تعلیم بودا و دین بودایی که به اصطلاح این آموزه را به خود اختصاص داده است.

بنابراین، چهار ذات انسان هم در سنت مقدس هندی و هم در تفسیر دینی بودایی از تعالیم بودا ذکر شده است. از جمله معارف عالی در آموزه‌های دینی درباره اعمال مراقبه در هندوئیسم و بودیسم عبارتند از: دستیابی به دانش شهودی - فوق آگاهی (در زبان سانسکریت، در رونویسی انگلیسی مانند "abhiijna" به نظر می‌رسد)، شناخت جهان از طریق یک وضعیت تغییر یافته خاص آگاهی، وضعیت یکپارچگی، وحدت ("سامادی"). دستیابی به دانش شهودی به ادراک حقیقت، وحدت جهان، دستیابی به یگانگی به پنج مقوله تعبیر می‌شود: روشن بینی، روشن بینی، داشتن قدرت‌های ماوراء طبیعی، خواندن افکار دیگران و خاطره زندگی‌های گذشته. ذکر شده است که یک فرد کارآمد می‌تواند بر کل این جهان مادی تا بعد هفتم یا همانطور که در رساله‌های هندی باستان آمده است «تا بهشت برهما» تأثیر بگذارد. به هر حال، راه رسیدن به «آسمان برهما» با چشم پوشی از دل‌بستگی به شش جهان پرشور «چرخ زندگی» آغاز می‌شود...

آناستازیا: در واقع، این یگانگی از پنج دسته، نتیجه کار با چهار ذات اصلی و مرکز (شخصیت) را توصیف می کند. در حقیقت، در اینجا نتیجه مرحله خاصی از کار معنوی انسان در نظر گرفته می شود، زمانی که این ذات از قبل تحت کنترل او هستند و فرد به حالت فرار از شش بعد نزدیک می شود.

ریدن: همینطور. انسان با کار بر روی خود، تغییر و کمال خود در جهت معنوی، به آثار خاصی دست می یابد که به او قابلیت های مضاعفی در شناخت جهان می دهد.

آناستازیا: بله، به عنوان مثال، در فرآیند تسلط بر اعمال معنوی، شخصیت (مرکز) توانایی "بصیرت" را به دست می آورد، یعنی تفکر با بینش درونی خود از دیدگاه ناظر ماهیت معنوی هر فرد. اشکال موجود، صرف نظر از فاصله و زمان، و همچنین دیدن ماهیت واقعی یک رویداد یا یک پدیده. این واقعاً چنین است، حتی با در نظر گرفتن تجربه عملی بیش از بیست سال من از مراقبه و همچنین تجربه افرادی که با آنها افتخار آموختن آموزش شما و آن دانش معنوی اولیه را داشتم که شما با آنها ارتباط برقرار کرده اید. چنین روشن بینی فرض می کند، از جمله، تفکر همزمان یک شی در ابعاد مختلف، درک علت اصلی ظهور، دگرگونی و غیره. با دستیابی به چنین وضعیتی از دانش شهودی، فرد متوجه می شود که چگونه جوهر جلویی را کنترل کند، که به نوبه خود توانایی درک و احساس شهودی هر موجودی را از دیدگاه ناظر از طبیعت معنوی و همچنین برقراری تماس در او نشان می دهد. با آن، صرف نظر از مکان و زمان.

ریدن: درست است. در تفسیر دینی بودیسم، از این به عنوان به دست آوردن شنوایی الهی (clairaudience) یاد می شود که به فرد امکان می دهد افرادی را که به زبان های ناشناخته صحبت می کنند درک کند و صداهای جهان را حتی در فواصل دور بشنود. موضوع این است که صدا، طبق اساطیر هندی، نوعی نماد است که با ریتم های کیهانی مرتبط است. "کسی که به صداهای جهان گوش می دهد" کسی است که آنها را می شناسد و می تواند ریتم های کیهانی را استخراج کند. اعتقاد بر این است که همه چیز به هم پیوسته است و با ارتعاشات ظریف کیهانی نفوذ می کند. انسان با تغییر خود و حوزه کوچک خود تغییراتی را در قلمرو بزرگتر ایجاد می کند.

آناستازیا: خوب، بله. اصولاً کسی که پدیده های جهان را در حدود تفکر ساکن فضای سه بعدی قضاوت می کند، آن را به عنوان کسب «شنوای الهی» درک می کند. در واقع، دانش در مورد چهار ذات در آموزه های فلسفی بودایی منعکس شده است، اگرچه به شکلی تا حدی آراسته، اما با این وجود. حتی اگر مقوله های فوق را در نظر بگیریم (روشن بینی، روشن بینی، برخورداری از قدرت های ماوراء طبیعی، خواندن افکار دیگران، خاطره زندگی های گذشته)، معلوم می شود که هر یک از آن ها به قابلیت های یک ذات خاص اشاره می کند.

در این مورد، من می توانم با تجربه عملی گروه خود قضاوت کنم. به عنوان مثال، زمانی که ما در حال یادگیری تکنیک مدیتیشن "تونل زنی" بودیم، که شامل کار با پشت بود در اصل، ما در واقع توانستیم در مورد گذشته خود بیاموزیم و حتی تا حدی اطلاعات مربوط به زندگی گذشته‌ییر_شخصیت های خود را "خوانده" کنیم. در فلسفه بودایی،

کسب «حافظه زندگی‌های گذشته» به معنای «آگاهی از تولدهای گذشته و خاطره حالات موقت قبلی شما» است.

با توجه به قابلیت‌های ذات چپ و راست، در زمان خود ما یک نمونه گویا بسیار خوب داشتیم، یعنی کار معنوی آن چهار رزمنده که شما هنر رزمنده گلیار را به آنها آموزش می‌دادید. آن زمان بود که متوجه شدم **چگونه کنترل یک فرد بر جوهر چپ**، توانایی‌هایی مانند دانستن و خواندن افکار دیگران را در او آشکار می‌کند. به طور کلی، این نه تنها آشکارسازی چنین توانایی‌هایی است، بلکه درک ساختارهای دنیای لطیف از طریق احساسات و همچنین اعمال نفوذ از طریق آنها است. من به وضوح دیدم که **چگونه مهار ذات حق** با کنترل دقیق افکار و اعمال خاص مراقبه منجر به تأثیرگذاری بر ساختارهای خشن جهان و گشودن برخی از قدرت‌های «ماوراء طبیعی» می‌شود که در واقع یک عارضه جانبی هستند که در دوره رشد معنوی

اما بیشتر از همه تحت تأثیر استحکام معنوی این گروه چهار نفره قرار گرفتم: کسب مهارت‌های حرفه‌ای عالی نیت معنوی آنها را متزلزل نکرد که متأسفانه در مورد برخی از افرادی که مجبور شدم در گروه‌های بعدی با آنها کار کنم نمی‌توان گفت. البته، موقعیت‌های مختلفی وجود داشت، از جمله موقعیت‌هایی که تجربه یادگیری روشن‌گری را به همراه داشت. به عنوان مثال، دو سال کار سخت گروه من نتایج مشخصی به همراه داشت. اما این همچنین این واقعیت را آشکار کرد که برخی از افراد گروه در واقع آمادگی نداشتند چنین توانایی‌های خارق‌العاده‌ای را در خود آشکار کنند. آگاهی آنها با موفقیت لحظه‌ای، احساس اهمیت و غرورشان تسخیر شد. آنها مخفیانه رویای چشم‌انداز خود را در رابطه با دنیای انسانی شروع کردند. به طور کلی، عدم تعادل به

نفع طبیعت حیوانی شروع شد. و نکته اصلی این است که اخلاص و همچنین تمایل به دستیابی به هدف معنوی خاص از بین رفت. به سادگی کلامی شروع شد پوشاندن مقاصد شریف در پس زمینه حملات آشکار طبیعت حیوانی. حتی این موفقیت کوچک در واقع باعث از دست دادن کنترل آنها بر طبیعت حیوانی شد. اما در عین حال، این درس خوبی برای کسانی بود که می توانند اشتباهات خود را تشخیص دهند و قاطعانه به جهت معنوی پایبند هستند. چنین تجربه ای این فرصت را به شما می دهد که پس از آن مسیر معنوی را به روشی بالغ تر و آگاهانه تر طی کنید.

ریگدن: در واقع، انسان در حین گذراندن مرحله یادگیری ذات راست و چپ، به جای کنترل بر آنها، در صورت وسوسه داشتن میل به داشتن قدرت نامرئی، در معرض خطر قرار گرفتن این ذات بسیار هوشمندانه قرار می گیرد. و کنترل بر افراد دیگر و در نتیجه، با آن فریفته شود و بقیه عمر خود را برای دستیابی به یک نتیجه موقت تلف کند، بنابراین فرصت رهایی خود، فرار از دایره تناسخ را از دست داده است. این یک نوع تله برای افرادی است که در انتخاب اصلی خود مردد هستند.

در این رابطه، تمثیلی جالب درباره گنج یابی وجود دارد. «روزی روزگاری مرد حکیمی از روستایی می گذشت. او به روستاییان آنجا گفت که گنج های بی شماری زیر زمین درست زیر میدان اصلی آنها پنهان شده است. هر کس آنها را بیابد نه تنها ثروت به دست می آورد، بلکه آنها دیگر هرگز مثل سابق نخواهند بود. روستاییان از این خبر خوشحال شدند. بحث های زیادی وجود داشت و بحث های طولانی انجام شد، اما در نهایت، ساکنان تصمیم گرفتند که گنجینه ها را با هم بیابند. مسلح به ابزار، شروع به حفاری کردند. با این حال، پس از مدتی، زمانی که هنوز

هیچ نتیجه‌ای از کار خود نداشتند، شور و شوق روستاییان شروع به محو شدن کرد. اولین افرادی که حفاری‌ها را رها کردند، کسانی بودند که زیاد صحبت کردند. آنها به جای اینکه خودشان واقعاً برای یافتن گنجینه‌ها کاری انجام دهند، فقط سعی کردند به دیگران بگویند چگونه باید کار کنند. اینها توسط افرادی دنبال شدند که به سرعت از این کار سخت خسته شدند. آنها به این نتیجه رسیدند که این گنجینه‌ها ارزش این همه تلاش را ندارند. افراد دیگری هم بودند که شروع به یافتن قطعات کاشی شکسته، ظروف باستانی و سکه‌های قدیمی کردند. آنها آنچه را که پیدا کرده بودند از بقیه پنهان کردند، فکر می‌کردند اینها گنج‌های واقعی هستند و به زودی آنها نیز سایت را ترک کردند. افراد دیگر به سادگی از تجربه گنج‌یابی لذت بردند. آنها معتقد بودند که این احساس شادی ناشی از جستجو باید گنجینه‌هایی باشد که مرد خردمند وعده داده است. سرانجام با گذشت زمان و تنها گل و لای و سنگ در اطراف آنها پخش شد، شادی آنها از بین رفت. بنابراین آنها به این کار پشت کردند، زیرا ثابت کردند که از نظر روحی بسیار ضعیف هستند.

با گذشت زمان، بسیاری از افراد باقی مانده در مورد امکان موفقیت در جستجوی خود تردید داشتند. آنها شروع به فکر کردن کردند که طعمه یک فریب یا یک افسانه صرف شده‌اند. اهالی روستا یکی یکی شروع به ترک محل گنج‌یابی کردند. و فقط آن عده معدودی که بر هدف ثابت بودند، که مجدانه و سخت کوشیدند، در نهایت گنجینه‌های خود را یافتند. اما بعد از اینکه گنج‌ها را پیدا کردند، دیگر هیچ یک از آنها در این روستا دیده نشد. و آن روستائانی که در گنج‌یابی شرکت کرده بودند اما گنج را پیدا نکرده بودند، تا آخر عمر مشغول توجیه خود و توضیح این موضوع بودند که چرا در آن زمان با همه نبودند. از این گذشته، این فرصتی بود تا زندگی فلاکت بار آنها را به سمت بهتر تغییر

دهند. برخی از آنها بقیه عمر خود را در جستجوی آن مرد حکیمی گذرانند که در ابتدا راز گنج را فاش کرده بود، به این امید که بتوانند دریابند که گنجینه ها چه شکلی هستند، اکنون کجا هستند و چگونه می توان آنها را تسخیر کرد. آنها.»

پس گنج، تحول روحی انسان است. برای رسیدن به آن، لازم است هر روز سخت روی خودتان کار کنید. همه کسانی که با چشم انداز مسیر جذب می شوند، به پایان راه نمی رسند، زیرا مسیر شامل تغییرات درونی است. اولین کسانی که مسیر را ترک می کنند کسانی هستند که زیاد حرف می زنند اما کاری برای تغییر خود انجام نمی دهند. آنها توسط کسانی دنبال می شوند که به دنبال پیروزی های آسان هستند. سپس کسانی که برای ارضای اهمیت خود در این دنیا وسوسه توانایی هایی هستند که در آنها باز شده است، از مسیر معنوی نیز دور می شوند. دنبال آن ها کسانی می آیند که از همان فرآیند جستجوی معنای زندگی لذت می برند، اما خودشان را درک نمی کنند و در نتیجه، چیزی پیدا نمی کنند. بالاخره کسانی که به خود شک دارند، حکیمی که حقیقت معنوی را بر آنها آشکار کرد و حتی در خود حقیقت نیز شک دارند از مسیر معنوی دور می شوند. همه این افراد مسیر معنوی را به گونه ای تفسیر می کنند که در این دنیای مادی به نفع آنهاست. تنها کسانی هستند که با نیت خالص و خالصانه تا آخر راه می روند، در کار معنوی خود پافشاری می کنند، هر روز خود را متحول می کنند، تنها آنها گنجینه های معنوی خود را در زندگی می یابند که امکان رفتن به دنیایی دیگر را برایشان فراهم می کند. این تمثیل به ما می آموزد که اغلب مردم در حالی که مسیر معنوی را دنبال می کنند، به جای جستجوی گنجینه های معنوی خود که راهی به سوی ابدیت را به روی

آنها می گشاید، صرفاً به دنبال موفقیت های شخصی در این جهان موقتی برای آنها هستند.

آناستازیا: بله، این حقیقت زندگی است، که نه تنها در زمان های قدیم، بلکه اکنون نیز مهم بود... هرکسی خودش انتخاب می کند.

ریگدن: بنابراین، تمرین یک آزمون جدی است. خواندن افسانه های مذهبی و خواب دیدن اینکه تبدیل به همان «فرد روحانی» می شوید، مانند شخصیت های آنها یک چیز است، و اینکه واقعاً هر روز روی خودتان کار کنید، تمرین های معنوی انجام دهید و افکارتان را کنترل کنید، کاملاً چیز دیگری است. به عنوان مثال، در رساله های بودیسم، توانایی یک فرد برای کنترل قدرت های ماوراء طبیعی خود را داشتن "قدرت های معجزه آسا" می نامند. همچنین در آنجا گفته می شود که یک شخص کامل می تواند بر جهان «تا بهشت برهما» (بعد هفتم) تأثیر بگذارد و راه رسیدن به «آسمان برهما» با چشم پوشی از وابستگی به شش جهان آغاز می شود. شور و شوق "چرخ زندگی". به عنوان مثال، در مجموعه متون مقدس بودایی "Tripitaka"، سوترای بسیار جالبی به نام "میوه های خلوت" وجود دارد. به هر حال، کلمه "sutra"، هنگامی که از سانسکریت ترجمه می شود، به معنای واقعی کلمه به معنای "رشته ای است که بر روی آن مروارید می زنند". در ادبیات باستانی هند، گفته های تکه تکه را به این ترتیب، و بعدها - مجموعه ای از این گفته ها را نامیده اند. با این حال، هنگام خواندن مجموعه متون مقدس بودایی "Tripitaka"، از جمله سوترا "میوه های خلوت"، باید در نظر داشت که این متون حاوی سخنان واقعی بودا نیستند، بلکه کلمات او هستند تدریسی که مدتها به صورت شفاهی منتقل می شد و بعدها مکتوب می شد. علاوه بر این، با شکل گیری

دین بودا، در طول قرن ها تغییراتی در آن ایجاد شد. به عبارت دیگر، باید از این واقعیت آگاه بود که این اطلاعات اصلی نیست، بلکه قبلاً توسط بسیاری از اذهان در طول قرن ها تفسیر شده است. اگر فردی از ظرافت های کار معنوی بی خبر باشد و تجربه عملی مراقبه نداشته باشد، طبیعتاً این اطلاعات را بازگو می کند، تفسیر می کند یا به زبان های دیگر ترجمه می کند، در حالی که صرفاً بر اساس جهان بینی خود و درک خود در این مورد هدایت می شود. بگویم، از دیدگاه یک ساکن یک دنیای سه بعدی.

بنابراین، این سوترا به گفتگوی بودا با آجاتاشاترو، پادشاه ماگادا (کشوری باستانی که زمانی در شمال شرقی هند قرار داشت) اشاره می کند. پادشاه از بودا می پرسد که «ثمره مرئی خلوت» چیست، یعنی نتیجه انجام اعمال معنوی در این دنیا چیست؟ بودا با استفاده از تمثیل های روزمره که برای یک انسان معمولی قابل درک است، آموزش مسیری را بازگو می کند که راهبی که در پی رسیدن به نیروانا است، به عنوان فردی که درگیر کمال روحی و مراقبه است قدم می زند. این سوترا همچنین اشاره می کند که یک راهب باید از دستورات رفتار اخلاقی پیروی کند، از شادی های خویشتن داری و در مورد نتیجه کار معنوی بر روی خود می گوید. علاوه بر این، تأکید می کند که راهب نتیجه کار را با «ذهنی که در صمدی است، یک ذهن پاک و شفاف... مطیع و جمع آوری شده که به بی رحمی دست یافته است...» می فهمد. به معنای «جمع کردن»، «پیوستن»، «یکپارچگی»، «وحدت» است. در فلسفه هندی، این حالت روشنگری و هماهنگی عالی به عنوان هدف نهایی تمرین های مراقبه در نظر گرفته می شود. در بودیسم، «سامادی» مرحله پایانی راه هشتگانه تلقی می شود که طبق فلسفه آنها باید انسان را به نیروانا برساند.

در این سوترا نیز آمده است: «این بدن من شکلی دارد و از چهار عنصر بزرگ تشکیل شده است...» در مباحث فلسفی، چهار عنصر بزرگ معمولاً به عنوان هوا، خاک، آب و آتش تعبیر می شوند. این گونه تمثیل ها، که منظور پیشینیان چهار ذات اصلی بود، اغلب در متون مقدس در هنگام بحث از کمال شخصی انسان و ساختار انرژی او که برای چشم نامرئی است، استفاده می شد. سوترا 87 از «ثمرات خلوت» تجلی ابرقدرت های مختلف را در فردی که به حالت صمدی دست یافته است، توصیف می کند. او، «... یکی بودن، بسیار می شود، و بسیار بودن، یکی می شود. او با چشم قابل مشاهده و نامرئی می شود؛ او به راحتی از میان دیوارها، باروها، کوه ها می گذرد، گویی از میان هوا. گویی از طریق آب در زمین نفوذ می کند. او روی آب راه می رود، مانند روی زمین، بدون غرق شدن. با پاهای روی هم نشسته، مانند پرنده ای بالدار به آسمان می رود. او می تواند ماه و خورشید را با کف دست خود لمس کند، اگرچه آنها قوی و قدرتمند هستند. تا آسمان برهما می تواند به وسیله بدنش تأثیر بگذارد.» در اینجا منظور بدن فیزیکی نیست. این سوترا به چیزی اشاره می کند که بودایی ها آن را «بدن اکتسابی (پدیده ای، عرفانی)» می نامند (نام سانسکریت در رونویسی انگلیسی «nirmanakaya» است، یعنی یک «بدن» روح آلود و دگرگون شده از تجربیات). او از این بدن خود بدن دیگری می آفریند که شکلی دارد، متشکل از ذهن است، دارای تمام اجزای بزرگ و کوچک است و هیچ آسیبی به توانایی های حیاتی نمی شناسد. در عین حال، حتی در این موضوع نیز سردرگمی وجود دارد و بحث های نظری بی پایانی در مورد معنای واقعی این «بدن پدیداری» صورت می گیرد: بدن دگرگونی، یک وضعیت متفاوت آگاهی، بدن فیزیکی بودا یا بودیساتوا، بدن یک بدن. توهم، تجلی یا «پتانسیل کامل ذهن به عنوان یک شکل فیزیکی». چنین اختلاف نظرهایی نشان می دهد که مردم جوهره دانش اصلی را

از دست داده اند و آن را فقط بر اساس اشکال بیرونی باقیمانده و برخاسته از ذهن انسان قضاوت می کنند.

اما، در واقعیت، همه چیز ساده است. بدنه انرژی که در شش بعد قرار دارد، در انسان تقریباً یکسان است: شکل یک هرم بریده بریده چهار وجهی با بالای جدا شده دارد. فقط این است که بیشتر مردم آن را نمی بینند و حتی نمی دانند که وجود دارد. اما این بدان معنا نیست که بر زندگی، سرنوشت و فعالیت آنها تأثیر نمی گذارد. همانطور که مردم می گویند، "تا زمانی که کبد شما درد نمی کند، به آن فکر نمی کنید، البته اگر می دانید وجود دارد." هنگامی که شخصی روی خود کار می کند، تمرینات معنوی انجام می دهد و روزانه مراقب رهایی روح خود است، ساختار انرژی او تغییر می کند و به تدریج به ساختار کیفی متفاوتی تبدیل می شود که قبلاً ذکر کردم. و هنگامی که شخصیت با روح ادغام می شود، موجود روحانی جدیدی شکل می گیرد که دیگر نیازی به پوسته مادی ندارد. به عبارت دیگر، به لطف این، ساکن فضای سه بعدی به «ساکن» فضای هفت بعدی تبدیل می شود.

آناستازیا: از منظر تجربه معنوی به دست آمده و درک کلید آن دانش اولیه که شما به ما داده اید، آن استدلال های نظریه پردازان کاملاً مضحک به نظر می رسد. گاهی اوقات «بحث هایی» که در رساله هایشان توصیف می شود، شبیه وضعیتی است با دو دانشجو که تئوری های مختلف را حفظ کرده اند و با همدیگر بحث می کنند، با فریاد خشن درباره ی ماهیت یک فرآیند تولید عملی. با این حال، هیچ یک از آنها تجربه شخصی کار در تولید را ندارند. یعنی هیچ درک درستی از اینکه تولید واقعاً چیست. در پس زمینه چنین بحث های فلسفی، نویسندگانی برجسته می شوند که حرف های بیهوده نمی زنند، اما واقعاً تجربه معنوی

عملی خود را در حالی که در مسیر معنوی گام بر می دارند، با جهان به اشتراک می گذارند، هرچند در برخی نقاط به طور شهودی، اما همچنان در جهت درست هستند. شخص در این مورد می داند زیرا تجربه عملی شخصی دارد. از این گذشته، به دست آوردن تجربه عملی خود به شما کمک می کند تا همانطور که می گویند، بدون هیچ مقدمه ای، آن افراد واقعاً عاقلی را که سوابق خود را در طول اعصار به جا گذاشته اند، احساس کنید و درک کنید و واقعاً در روند پیمودن مسیر معنوی خود روی خود کار کنند.

ریگدن: یقیناً در این موضوع مرز و تفرقه و زمان و مکان مادی وجود ندارد. آنچه در اینجا وجود دارد یکپارچگی و درک معنوی است، به اصطلاح، اتحاد با حقیقت... بنابراین، ادیان مختلف هند به یک شکل اسنادی را حفظ کرده اند که در دوران روحانی او رشد، انسان «قدرت‌های معجزه‌آسا» (بودیسم) یا قدرت‌های «سیدی» (یوگای هندی؛ واژه هندی باستانی «سیدا» به معنای «کامل») را به دست می‌آورد. مفهوم سیدی هم در جینیسم و هم در اساطیر هندو به عنوان نام موجودات افسانه ای نیمه الهی که دارای قدرت جادویی ماقبل طبیعی هستند و در فضای هوایی ساکن هستند وجود دارد. بر اساس پورانا‌های هندی باستان (وقتی «پورانا» از سانسکریت ترجمه شده است به معنای «قدیمی»، «داستان حماسی قهرمانانه») که اسطوره‌های کیهانی را در مورد کیهان توصیف می‌کند و فلسفه‌های هندو را ترسیم می‌کند، سیدی‌های نیمه الهی دارای ویژگی‌های فراطبیعی زیر هستند: می‌تواند بسیار سبک یا سنگین، بی‌نهایت کوچک یا بزرگ شود. آنها می‌توانند بلافاصله به هر نقطه از فضا حرکت کنند. با قدرت اندیشه به مطلوب دست یابید. اشیاء و زمان را "به اراده آنها" تسلیم کنید. به قدرت برتر

در سراسر جهان دست یابد. اما اساطیر صرفاً دانش مقدس استتار شده در مورد انسان و جهان است.

آناستازیا: بنابراین، اساساً، همه اینها پژواک دانش گذشته در مورد تسلط انسان بر اعمال برای کنترل چهار ذات خود است.

ریدن: کاملاً درست است. علاوه بر این، آنها قبلاً به طور کامل توسط ادیان مختلف دوباره کار شده اند. در واقع، این "قدرت های معجزه آسای" ماوراء طبیعی در یک تمرین معنوی، می توان گفت، یک عارضه جانبی زمانی است که فرد یاد می گیرد ذات راست و چپ خود را کنترل کند. این کار این ذات است که این ابرقدرت ها را در انسان متجلی می کند. به عنوان مثال، در رساله های بودایی، اشاراتی حفظ شده است که داشتن این قدرت ها («سیدها») به عنوان چنین مضری نیست، زیرا همه چیز به انتخاب و میل انسان بستگی دارد. رساله ها همچنین می گویند که خود بودا راهبان را از تسلیم شدن در برابر وسوسه های مختلف در فرآیند «بی قید و شرط خود» برحذر داشت. اول از همه، آنها از نشان دادن این "قدرت های معجزه آسا" برای افرادی که از این چیزها آگاه نبودند اجتناب می کردند تا باعث سردرگمی در ذهن کافران نشود. دوم و مهمتر از همه، آنها باید مراقب وسوسه تغییر هدف اولیه خود - فرار به نیروانا (به سوی ابدیت) باشند. برای آرزوهای پوچ انسان: میل به قدرت، «تصرف جادویی جهان»، ارضای هر گونه خواسته و نیاز مادی، و همچنین اشتیاق برای کنترل و تصاحب هر چیزی، امکان استفاده از این قدرت های نامرئی برای اهداف خودخواهانه، و بهره گیری از مناسبت ها. به عبارت دیگر، بودا به کسانی که در مسیر معنوی قدم می گذارند، نسبت به استفاده از این «قدرت های معجزه آسا» برای منافع شخصی هشدار داد. در غیر این صورت، شخص از

مسیر معنوی منحرف می شود و به هدف اصلی زندگی خود - تحول درونی، آمیختگی با مطلق، با دنیای روح - نمی رسد.

چرا بودا بر این نکته تأکید کرد؟ بودا گروهی از شاگردان داشت که به «هنر عالی» به قول خودشان، یا به قول ما «جلیارشیپ» تسلط داشتند. این مسیر دشواری برای رشد معنوی است و برای همه در نظر گرفته نشده است. به بیان تصویری، این مانند شناسایی است: همه کسانی که می خواهند در آنجا پذیرفته نمی شوند، بلکه فقط آنهایی که دارای ویژگی های شخصی، توانایی ها و مهارت های حرفه ای از قبل موجود هستند پذیرفته می شوند. با این حال، افراد دیگر در مورد این گروه از بودا می دانستند. همانطور که می گویند، کسانی که می خواستند اما شرکت نمی کردند. همیشه مقلدان زیادی وجود داشته اند که علم را تحریف کرده اند. لازم به ذکر است که در زمان بودا، درست مانند امروز، بسیاری از مردم به خاطر میل خودخواهانه خود برای داشتن قدرت نامرئی بر مردم، به جادو و هنرهای عرفانی مختلف دانش پنهان علاقه داشتند. اما داشتن قدرت های ماوراء طبیعی به خاطر اهداف خودخواهانه و غرور یک چیز است و استفاده از چنین توانایی هایی در خدمت به دنیای معنوی کاملاً چیز دیگری است. بنابراین، بودا به شاگردان خود هشدار داد که در حین گذراندن مراحل دگرگونی درونی، لازم است که به رهایی معنوی، هدف اصلی معنوی خود، یعنی خروج به نیروانا، به عنوان تنها معنای وجودی انسان، محکم پایبند باشید. در غیر این صورت می توان دچار توهم شد و موقتی را با ابدی اشتباه گرفت.

آناستازیا: بله، در هند باستان بسیار رایج بود که یک فرد به هر طریقی به قدرت های ماوراء طبیعی مختلف دست یابد. می توان گفت، این یک ترفند تبلیغاتی برای رواج ادیان مختلف بود. به عنوان مثال،

علاوه بر دین بودایی، این در داشتن ها (آموزه های) باطنی فلسفه هند باستان وجود دارد که روش های یوگا برای دستیابی به "دانش واقعی" از طریق کسب "توانایی های الهی" از طریق اعمال معنوی را توصیف می کند. به ویژه، مکاتب باطنی هنوز از مفهومی به عنوان «شاکتی» به عنوان تعیین قدرت هایی استفاده می کنند که می توان در مراحل مختلف اعمال به دست آورد. به عنوان مثال، جنانا شاکتی به معنای قدرت های مربوط به ویژگی های روشن بینی، روشن بینی، تله پاتی است. کریا شاکتی به مادی شدن، توانایی التیام یا آسیب رساندن با قدرت فکر مربوط می شود. ichha shakti مخفف تجلی اراده و خودکنترلی است که منجر به توسعه توانایی های ماوراء طبیعی بدن، توانایی انجام سفرهای اختری می شود. مانترا شاکتی به معنای قدرت های مرتبط با ریتم های کیهانی و تأثیر بر طبیعت است.

ریدن: دقیقاً همینطور. هنگامی که از سانسکریت ترجمه می شود، "شاکتی" به معنای "قدرت، توان" است. افسانه های باستانی هند، همانطور که قبلاً گفتم، از "شاکتی" به عنوان قدرت اولیه الهی اصل زنانه در مقیاس جهان (آدی شاکتی) یاد می کنند. در اعمال معنوی، از این قدرت به عنوان نیروهایی یاد می شود که دارای اعمال الات و ذات چهارگانه انسان هستند. در افسانه های مذهبی، این نیروی آفریننده به شکل الهه هایی که همسر برهما، ویشنو و شیوا هستند و همچنین جنبه ای در هر خدایی نشان داده می شود. جالب توجه است که ذکر شده است که این قدرت (شاکتی) به نیروهای کوچکتری منشعب می شود که با علائم خاصی روی گلبرگ های نیلوفر آبی نشان داده می شود که در آن نه تنها خدایان، بلکه الهه ها نیز "شخصاً" زندگی می کنند. برای یک فرد ناآگاه، چنین اطلاعاتی مانند یک افسانه مذهبی معمولی به نظر می رسد. در حالی که یک فرد آگاه کاملاً می فهمد که این به چه

معناست و چه دانشی در مورد عالم کلان و انسان ترسیم شده است. همانطور که قبلاً گفتیم، مردم باستان، به ویژه در شرق، ساختار انرژی انسان را به طور تمثیلی با گل نیلوفر آبی مقایسه کردند، جایی که هر "گلبرگ" معمولی یکی از ذات انسانی است که نشانه خود را دارد، زندگی خود را دارد و مسئول آن است. ارتباط با یک بعد خاص با شناخت این علامت می توان مستقیماً با یک ذات خاص تماس گرفت.

آناستازیا: بله، بسیاری از ادیان پژواک هایی از این دانش دارند، فقط این است که آنها در چنان فلسفه مادی پیچیده شده اند که برای یک فرد ناآگاه نه تنها جدا کردن، بلکه حتی درک اینکه دانه های معنوی کجا هستند و مواد کجا هستند دشوار است. اضافات از ذهن انسان یا جایگزینی از ذهن حیوانات... اتفاقاً، به یاد می آورم که تائوئیسم چینی نیز بدن انسان را به عنوان یک عالم صغیر می داند که خدایان مختلف در آن زندگی می کنند. اگرچه آنها این فرآیند را به شیوه خود تصور می کنند که همانطور که می فهمند با بدن فیزیکی و اندام های آن مرتبط است. با این وجود، به پیروان تائوئیسم توصیه می شود که ظاهراً برای به دست آوردن حسن نیت این ارواح «بدن» انسان، زندگی درستی داشته باشند و اعمال نیک انجام دهند.

ریگدن: تائوئیسم این دانش را قبلاً از شمنیسم چینی باستان به ارث برده است، جایی که ایده انبوهی از روح های انسان (از جمله روح حیوانی - "po" و روح معنوی - "هون") وجود داشت که بدن به هم متصل می شد. اما در اینجا یک تفاوت قابل توجه و جایگزینی مفاهیم از آن زمان وجود دارد. موضوع این است که کسب حسن نیت ارواح یا توافق با آنها در واقع به معنای انجام معامله با ذهن حیوان بود که به دلیل چنین قرارداد ضمنی، فرصت انجام کارهای جادویی خاصی را در شش بعد

به فرد می داد. شخص (شمن) ساده لوحانه معتقد بود که ارواح به او خدمت می کنند در حالی که در واقع او به عنوان هدایت کننده ذهن حیوانی عمل می کند و این ارواح می توانند هر لحظه نگرش خود را نسبت به او تغییر دهند. به عبارت دیگر، تفاوت قابل توجهی بین جلب لطف ارواح (از جمله ذات جانبی خود) برای داشتن قدرت های ماوراء طبیعی در دنیای مادی در زندگی گذرا یا یادگیری کنترل ذات خود، به دست آوردن یکپارچگی و رسیدن به رهایی معنوی وجود دارد. ، ابدیت

در دین تائوئیسم، درست مانند دین بودایی، بر پیروان تحمیل شده است که به دگرگونی بنیادین بدن و آگاهی خود بپردازد و از مراقبه به عنوان ابزار شناخت استفاده کند. تائوئیسم همچنین بر این واقعیت تأکید دارد که انسان به برکت چنین تحولی در مسیر دستیابی به «جاودانگی»، طبق آموزه های دینی خود، به قدرت ها و توانایی های ماوراء طبیعی دست می یابد. به عنوان مثال، او می تواند نامرئی شود، در فضا سفر کند، به طور همزمان در چند مکان ظاهر شود، زمان را فشرده کند و غیره.

اما آنچه در این زمینه می خواهم بگویم. در واقع، در بسیاری از مفاهیم دینی ذکر شده است که پیرو در حین پیمودن مسیر دینی پیشنهادی، در نهایت می تواند توانایی های ماوراء طبیعی خاصی را بیاموزد. این امر دقیقاً از طرف طبیعت حیوانی افراد زیادی را جذب می کند، علاوه بر این، بیشتر از دانه های معنوی. اما متأسفانه بسیاری از مردم تمام زندگی خود را صرف دستیابی به این هدف (به دست آوردن توانایی های ماوراء طبیعی) می کنند و انرژی خود را بیهوده هدر می دهند. با این حال داشتن توانایی های ماوراء طبیعی با اوج کمال فاصله زیادی دارد. حکمت باستانی وجود دارد: **"وقتی انسان در روح خود خدا را نشناسد، آماده است به هر چیزی ایمان بیاورد."**

یادگیری برخی از توانایی های ماوراء طبیعی به معنای دستیابی به رهایی معنوی نیست. به هر حال، این کار را می توان به عنوان مثال، توسط افرادی که درگیر جادوی سیاه هستند، یعنی کسانی که هدایت کننده ذهن حیوانات هستند، انجام داد. اما نتیجه چیست؟ برای اینکه بعداً تبدیل به یک شخصیت فرعی شوید و عذاب بزرگتری را تحمل کنید؟ پس از همه، شما باید برای تمام اعمال خود چه در جهان مری و چه در جهان نامریی به اندازه دو برابر پاسخ دهید. رشد توانایی های ماوراء طبیعی زمانی توجیه می شود که خود شخص به این فرآیند توجه دقیقی نداشته باشد، زمانی که بر مسیر معنوی و رهایی روحی خود متمرکز باشد، و در عین حال هنگامی که خود را به عهده می گیرد، اجازه دهید آن را این گونه بیان کنیم، یک تعهد. مسئولیت یک "جنگجوی نور" از دنیای معنوی را به عهده بگیرید. اما این مسیر فقط برای افراد بسیار کمی است. و بیشتر، مردم نیازی به تمرکز بر داشتن هیچ قدرت ماوراء طبیعی ندارند. مهمترین چیز برای افراد در زندگی آنها این است که تلاش خود را بر روی رهایی معنوی متمرکز کنند که به معنای کار معنوی در هر روز بر روی خود است. این مهمترین چیز است! شما نباید به مردم ثابت کنید که در چیزی بهتر از دیگران هستید، بلکه باید به خدا ثابت کنید که شایستگی پذیرش در دنیای معنوی را دارید، که شایسته این هستید که شخصیت شما به عنوان یک موجود روحانی بالغ در ابدیت بماند.

آناستازیا: بله، بسیاری از ادیان نیز به این واقعیت اشاره می کنند که این توانایی ها در آخرین مرحله دستیابی به حقیقت آشکار می شوند، زمانی که، همانطور که اتفاق می افتد، اساساً دیگر برای اهداف زمینی مورد نیاز نیستند.

ریدن: همینطور. هنگامی که آمیختگی شخصیت با روح اتفاق می افتد و بعد هفتم برای انسان قابل دسترسی می شود، او قبلاً با آگاهی در آن زندگی می کند و در دنیای معنوی ساکن می شود. او تمام علاقه خود را به دنیای سه بعدی از دست می دهد، زیرا شروع به یادگیری همه چیزهای جالب در دنیای معنوی می کند.

به طور کلی، کل سفر معنوی انسان مسیر تغییرات خودآگاه درونی او، تحول بنیادین او در خود است. وقتی شخصیت سفر خود را آغاز می کند، خیلی چیزها را نمی فهمد و با شهود مسیر را طی می کند. هر کس در روند حرکت معنوی با موانع خود برخورد می کند و یاد می گیرد که بر آنها غلبه کند. با شناخت خود، انسان شروع به درک جنبه نامرئی زندگی خود می کند، فعالیت کنترل نشده قبلی ذات خود که باعث به وجود آمدن بهترین رویدادهای زندگی او نمی شود. بنابراین شخصیت به ریشه رنج های خود پی می برد. هنگامی که انسان شروع به درک بیش از آنچه برای طبیعت حیوانی خود دارد می کند، نیازهای وجود خودخواهانه خود را نادیده می گیرد و عادت مستمر آمادگی برای دفع حملات آن را در خود پرورش می دهد. با گذشت زمان، این کار روی خود ثمره معنوی دارد. تصادفی نیست که گفته شده است: «فکری که به خوبی محفوظ است، حامل سعادت است».

انتخاب شخصی نقش مهمی در زندگی افراد دارد. افکار همیشه تحت سلطه افکاری هستند که شخصیت نسبت به آنها بی تفاوت نیست. انسان باید وضعیت خود را بیشتر رصد کند، ببیند به چه می اندیشد و از خود بپرسد که اینجا و اکنون چه چیزی را انتخاب می کند: رنج این دنیا یا ابدیت برای خود و روحش؟ به هر حال، مهمترین چیز در زندگی این است نجات روح انسان با نجات روح خود، خود را نیز نجات

می دهد. زندگی، حتی طولانی ترین آن، خیلی سریع تمام می شود و ناگهان تمام می شود. هر لحظه آن در دنیای مادی بی رحمانه زمان را می بلعد. به هر حال، کلمه سانسکریت "ad" (نسخه روسی کلمه "جهنم") به معنای "خوردن"، "بلعیدن" و "مصرف کردن" یا استفاده از کلمه روسی قدیمی - " ("تنگه" - یادداشت مترجم). مردم قدیم این دنیای مادی را همان مکانی می دانستند که ادیان امروزی آن را جهنم می نامند و آن را به صورت هیولایی ترسیم می کردند که مردم، سرنوشت و ارواح آنها را می بلعد. اما اگر شخصی شب و روز مشتاق نجات روح خود باشد و هر روز روی خود کار کند، این فرصتی را به او می دهد تا برای همیشه مرزهای دنیای مادی را ترک کند و فراتر از رنج و تولد مجدد مداوم برود.

برای نجات روح خود، لازم است با این میل زندگی کنید. این باید تنها خواسته غالب انسان در زندگی او باشد، صرف نظر از شرایط سرنوشت. اما انسان، قاعدتاً، حتی زمانی که در مسیر معنوی قدم می گذارد، با باری از آرزوهای پیش پا افتاده ی متعدد زمینی، در آن قدم می زند، که در میان وسوسه های آن، حفظ آن تنها آرزویی که از سرشت معنوی سرچشمه می گیرد برای او تا حدودی دشوار است. بنابراین سوالات او اغلب از ذهن بیرون می آید.

در این زمینه تمثیل خوبی وجود دارد. «یک بار مرد جوانی به حکیمی رسید که در حالت نیلوفر آبی در ساحل رودخانه نشسته بود. او تصمیم گرفت به حکیم ادای احترام کند و با تمام ظاهر و ذهن خود نشان دهد که آماده است تا شاگرد او شود. مرد جوان لازم دانست که این سؤال را از او بپرسد که همانطور که فکر می کرد حکیم قطعاً به آن پاسخ می دهد و بنابراین توجه خود را به او معطوف می کند. مرد جوان پرسید:

چه کنم تا عاقل شوم و روحم را نجات دهم؟ اما بر خلاف انتظارش، حکیم به او پاسخی نداد، درست مانند سایر افرادی که تقریباً تمام روز پیش او می‌آمدند، سؤالاتشان را می‌پرسیدند، از مشکلات شکایت می‌کردند یا به سادگی احترام خود را به او ابراز می‌کردند. مرد جوان تصمیم گرفت استقامت کند و بنابراین، هر بار که کسی در مورد چیزی از حکیم می‌پرسید، او بارها و بارها سؤال مهم خود را تکرار می‌کرد. اما حکیم همچنان ساکت ماند.

چنین شد که در نزدیکی غروب، مرد فقیری که بار سنگینی را حمل می‌کرد، به حکیم که هنوز در وضعیت نیلوفر آبی نشسته بود، نزدیک شد و از او پرسید که برای رسیدن به نزدیکترین شهر باید از کدام راه برود. حکیم به سرعت از جای خود بلند شد، بار مرد فقیر را بر روی خود بلند کرد، او را به جاده برد، جهت را نشان داد و نحوه رسیدن به شهر را به تفصیل توضیح داد. سپس برگشت و دوباره به مراقبه نشست. مرد جوان از اتفاقی که افتاده بود چنان متحیر شد که با ناامیدی از حکیم پرسید: «چطور؟ چرا به سؤال دنیوی این مرد پاسخ دادی و این همه وقت برای او گذاشتی، در حالی که من تمام روز را صرف سؤال مهمتری درباره نجات روح از تو کردم، اما تو به من پاسخی ندادی؟»

حکیم برخاست و به مرد جوان اشاره کرد که او را به سمت رودخانه دنبال کند. وارد آب شد. مرد جوان با اینکه آب سرد و باد می‌وزید، با اکراه به دنبال او رفت. حکیم به عمق کافی رفت. رو به مرد جوان کرد و ناگهان شانه‌های او را گرفت. سپس به سرعت مرد جوان را تا بالای سرش در آب غوطه ور کرد، علیرغم تلاش‌های مذبوحانه مرد جوان برای رهایی از بازوهای قوی خود. سرانجام، حکیم مرد جوان را آزاد کرد که پس از بیرون آمدن با عجله، شروع به نفس کشیدن

کرد و سیر نشد. حکیم با آرامش پرسید: وقتی زیر آب بودی، بیشتر از همه در زندگیت چه آرزویی داشتی؟ مرد جوان بدون معطلی گفت: «هوا! فقط هوا می خواستم!» حکیم توضیح داد: «آیا فقط هوا بود؟ شاید در آن لحظه ترجیح می دادی که ثروت، شهرت، لذت، اهمیت در میان مردم یا قدرت بر آنها داشته باشی؟» مرد جوان تقریباً گریه کرد: «چی؟! فقط آرزوی هوا داشتم و فقط به هوا فکر می کردم! بدون آن من میمردم!» حکیم با رضایت سری به مرد جوان تکان داد و پاسخ داد: «حالا، برای اینکه عاقل شوید، باید به همان شدتی بجوایید که روح خود را نجات دهید، همانطور که فقط آرزوی هوا برای نجات جان خود را داشتید! این باید تنها هدف شما باشد، که برای آن باید در زندگی خود بجنگید. این باید تنها آرزوی شما در روز و شب باشد. اگر به خاطر نجات خود روی خود کار می کنید روح با همان شور و حرارتی که اکنون زیر آب برای جانت می جنگید، قطعاً عاقل می شوی و خودت را نجات می دهی!» پس از گفتن این کلمات، شروع به بیرون آمدن از آبی کرد که مرد جوان که پس از سخنان حکیم شروع به دیدن آن کرد، هنوز ایستاده بود و دیگر متوجه سرما و باد شدید نبود. حکیم پس از رسیدن به بانک، نگاهی به عقب انداخت و گفت: "در مورد مردم معمولی که بار داشت، من به او کمک کردم فقط به این دلیل که امروز او تنها کسی بود که واقعاً دقیقاً به دنبال چیزی بود که در موردش می پرسید."

آناستازیا: این یک تمثیل شگفت انگیز است، و با دقت زیادی هم خواسته های پنهانی بسیاری از افرادی را که فقط رویای مسیر معنوی را در سر می پروراند و هم وضعیت فردی را که واقعاً خواهان نجات روحانی است و کارهای زیادی برای آن انجام می دهد، توصیف می کند.

ریگدن: سفر دستیابی به آزادی درونی همیشه با اولین قدم آغاز می شود. در مراحل اولیه شناخت، شخص واقعاً سرشار از بسیاری از آرزوهای پیش پا افتاده زمینی است که آنقدر وسوسه انگیز هستند که بدون داشتن تجربه معنوی عملی، حفظ آن تنها آرزویی که از طبیعت معنوی ناشی می شود برای او دشوار است. اشتباه بسیاری این است که در مراحل اولیه حتی متوجه نمی شوند که با معنویت نه به عنوان مسیر اصلی خود، بلکه به عنوان بخشی از زندگی خود رفتار می کنند که به یک معنا قبلاً بر اساس عادات، الگوهای فکری خاصی شکل گرفته است. به زودی. در اینجا یک تفاوت بزرگ وجود دارد: این یک چیز است که واقعاً خود و عادات خود را تغییر دهید و دیگر اینکه بخواهید به کمک این دانش اهمیت بیشتری در این دنیا کسب کنید بدون اینکه خود را تغییر دهید.

وقتی انسان چیزی از روحیات خود نمی داند، هر روز مانند کوزه ای، قطره قطره از افکار شیطانی، احساسات ناقص و آرزوهای پوچ پر می شود. در نتیجه، این انبوه مواد "خاک" سرنوشت بعدی او را تغییر می دهد. و هنگامی که شخص در مسیر معنوی قدم می گذارد، به بیان مجازی، خلوص افکار خود را تماشا می کند - قطره هایی که با آنها آگاهی خود را روزانه پر می کند و به آنها توجه می کند و انتخاب خود را تأیید می کند. با گذشت زمان، آگاهی او به عادت تبدیل می شود تمرکز فقط بر افکار و احساسات مهربانانه شخصیت در سپیده دم مانند یک جوانه سبز جوان می شود که برای خود قطرات شبنم شفاف کریستالی حیات بخش جمع می کند که آن را با رطوبت تغذیه می کند و رشد سریع آن را تحریک می کند و در نهایت به او اجازه می دهد تا به یک گیاه مستقل تبدیل شود.

کار روزانه بر روی خود، به دست آوردن تجربه معنوی در دنیای نامرئی که درک گذشته شما را می دهد، ممکن می سازد. به عنوان مثال، چرا حالت های افسردگی، نارضایتی از زندگی و غیره رخ داده است. روشن می شود که چرا انسان در آرزوی بهتر شدن، در عین حال ترسی تقریباً حیوانی نسبت به هر چیزی که ممکن است تهدیدی برای تغییر شیوه زندگی معمول او باشد احساس می کند. با کمک ابزارهای معنوی، فرد یاد می گیرد که افکار خود را کنترل کند و چهار ذات اصلی خود را کنترل کند. با رشد معنوی، او شروع به درک جهان های مرئی و نامرئی از طریق عمیق ترین احساسات می کند، در حال حاضر نه از منظر ذهن او محدود به ماده، بلکه از منظر دانش معنوی و شهودی که طیف وسیع تری از اطلاعات جهان را پوشش می دهد. و برقراری ارتباط دائمی با روح، دروازه ورود به جهان خدا را ممکن می سازد. نیت انسان در راه رسیدن به سیر معنوی مانند صخره ای استوار می شود که بادهای شک نمی توانند آن را حرکت دهند.

آناستازیا: بله، تمرین روزانه به شناخت و تنظیم خود در روند سفر معنوی شما کمک می کند. اگر فقط به تنوری اکتفا کنید، این مانند تعیین زمان، هدر دادن لحظات ارزشمند زندگی است. همانطور که گذشتگان می گفتند هر که به سوی قله های روحانی اوج می گیرد بر کسی که راه را می پیماید پیشی می گیرد. کسی که راه می رود از کسی که در راه دانش می خزد جلوتر می رود. و آن که می خزد از کسی که بی حرکت می ایستد جلو می افتد. برداشتن اولین قدم به معنای شروع حرکت رو به جلو به سمت درک خود است.

ریدن: کاملاً درست است. اولین گام ها در جهت معنوی در کتاب های قبلی شما شرح داده شده است. و قبل از اینکه به خوانندگان در

مورد مرحله بعدی کار عمیق تر روی خودتان بگویید، که مدیتیشن "هرم" است، ابتدا باید در مورد یک مراقبه ساده اما مفید برای شناخت چهار ذات شما صحبت کنم. مردمان مختلف آن را در زمان های مختلف به طور متفاوتی نامیده اند. به عنوان مثال، در دوران باستان، اسلاوها، مدتها قبل از ظهور مسیحیت و معرفی این دین در آگاهی این ملت، آن را چتوریک می نامیدند و این یکی از اقدامات اولیه اولیه در روند کمال نفس در طول سیره معنوی انسان بود. مسیر...

آناستازیا: منظورت مدیتیشنی است که برای درک آگاهانه از چهار ذات در نظر گرفته شده است؟! این در واقع یک مراقبه نسبتاً مؤثر است که با هدف شناخت خود، آشکار کردن ویژگی های خاص کار روزانه ذات و تأثیر آنها بر آگاهی از طریق افکار و حالات عاطفی است.

ریگدن: این مدیتیشن ساده در واقع اولین قدم برای آشنایی آگاهانه با ذات شماست. فرد در حین تسلط بر آن، نه تنها یاد می گیرد که حالات عاطفی خود را کنترل کند، بلکه علت واقعی پیدایش آنها را نیز درک کند. به عنوان یک قاعده، در زندگی معمولی، فرد متوجه نمی شود یا پیگیری نمی کند که چرا ناگهان تحت تأثیر آب و هوا، خلق و خوی و احساسات متغیر قرار می گیرد: خشم، یا پرخاشگری و حيله گری همراه با خودخواهی، یا ترس، یا خاطرات ناگهانی. گذشته با بار منفی خود و غیره. در بهترین حالت، فرد چنین حالاتی را در خود به عنوان تجلی آشکار طبیعت حیوانی که قبلاً آگاهی او را کاملاً تسخیر کرده است شناسایی می کند. او شروع به رنج بردن از این دور باطل افکار و احساسات می کند و در عین حال آنها را با توجه خود تقویت می کند. به عبارت دیگر، او تحریک اولیه را از اسانس های جانبی ردیابی نمی کند. در حالی که این مدیتیشن به توسعه مهارت هایی کمک می کند

که نه تنها ردیابی این فرآیند، بلکه توقف آن را در زمان ممکن می‌سازد. یعنی قبل از اینکه این حالت انسان را کاملاً ببلعد آن را خاتمه دهد. بنابراین، این مدیتیشن نه تنها بسیار مؤثر است، بلکه آنچه به همان اندازه مهم است - به ویژه برای مبتدیان، یادگیری آن آسان است زیرا شبیه به یک تکنیک روانی است.

هدف از این مراقبه یادگیری درک لحظات فعال شدن هر یک از چهار ذات، احساس عمیق آنها، شناسایی موج های احساسی همراه با این فعال سازی و همچنین درک ماهیت تجلی افکار مختلف است که توسط این فرآیند ایجاد شده است. و متعاقباً بر تغییر خلق اثر می‌گذارد.

مدیتیشن در حالت ایستاده انجام می‌شود. مراقبه‌کننده خود را در مرکز قاعده یک هرم کوچک چهار وجهی تصور می‌کند. یعنی در مرکز وسط فضای تقسیم شده به صورت صلیب مورب قرار دارد و هر قسمت از آن فضا در واقع میدانی از یکی از چهار ذات را نشان می‌دهد. چند توضیح خواهم داد قاعده مربع هرم به طور مشروط با خطوط مورب تقسیم می‌شود. یعنی به شکل حرف "X" با یک ضربدر مورب به چهار قسمت مساوی. مراقبه در مرکز تقاطع خطوط صلیب قرار دارد که به طور مشروط فضای اطراف فرد را به چهار قسمت دارای حجم تقسیم می‌کند. به طور خلاصه، در مقابل مراقبه‌کننده و همچنین در پشت و در هر طرف او، فضاهایی مثلث مانند وجود دارد. میدان‌های چهار ذات در درک انسان تقریباً به این شکل خواهد بود...

اکنون، مکان مرکز هر ذات را مشخص می‌کنم. مراکز این اسانس‌ها در این فضاهای مثلثی تقریباً در فاصله کمی دورتر از بازویی قرار دارند که در جهت افقی به سمت هر یک از چهار طرف کشیده شده است.

مرکز انرژی هر ذات به طور مشروط نشان دهنده نوعی بسته نرم افزاری است، مثلاً بگوییم که از نظر شکل و قوام شبیه به یک توپ یا یک کره کوچک است. به طور مجازی، چیزی شبیه یک سیاره گازی. یک کره کوچک یک نمایش نمادین از مرکز هر ذات است، برای یادگیری بهتر و درک آسان این مراقبه. در واقع، این یک ساختار پیچیده است. چنین مقایسه تصویری با یک کره شبیه به درک ساختار انسان در بعد اول زمانی است که مانند یک نقطه به نظر می رسد. اما از بالاترین ابعاد، ساختار انسان با همه چند بعدی بودنش قبلاً درک شده است. به عنوان یک ساختار انرژی پیچیده در مورد مراکز این ذات هم همینطور است: آنها کره هایی هستند که مشروط به مقیم درک جهان سه بعدی هستند.

بنابراین، افکار، احساسات خود را آرام می کنیم و در حالت مراقبه غوطه ور می شویم. تنفس منظم و آسان است. چاکران های دستی را که در مرکز کف دست ها قرار دارند باز می کنیم. ما نفس می کشیم و انرژی Qi (یادداشت مترجم چی) (انرژی هوا) را از طریق چاکران دست وارد می کنیم و آن را در امتداد بازوها تا سطح شانه بالا می بریم. هنگام بازدم، انرژی Qi (هوا) را از شانه ها به سمت پایین در امتداد نصف النهارهای جانبی (تقریباً در کناره های بدن) حرکت می دهیم و دو جریان را در چاکران "هارا" (که به عرض تقریباً سه انگشت زیر ناف قرار دارد) می پیوندیم. (پایین شکم ما را مانند یک کاسه از آب با این انرژی پر می کند. سپس، پس از پر کردن آن (برخی افراد در مراحل اول آن را به صورت ذهنی تصور می کنند در حالی که برخی دیگر احساس سنگینی جزئی در قسمت پایین شکم خواهند داشت)، انرژی انباشته شده را از پایین شکم به سمت بالا در امتداد ستون فقرات به داخل سر منتقل می کنیم، به ویژه به داخل سر. ناحیه هیپوتالاموس بین مغز (دیانسفالون - یادداشت مترجم) ("ساختارهای باستانی" مغز که

تقریباً در مرکز سر قرار دارند). این مکان (مرکز سر) نوعی مرکز میانی خواهد بود که مراقبه‌کننده در این مراقبه دائماً به آن «باز می‌گردد».

آناستازیا: در اینجا می‌خواهم به دو نکته جالب اشاره کنم که یک بار به ما گفتید. اولاً تصادفی نیست که پر کردن چاکران‌ها را اغلب با پر کردن یک کاسه با آب همراه است. هنگامی که از ژاپنی ترجمه می‌شود، کلمه "Hara" به معنای "معهده" است. در حالی که کلمه سانسکریت قبلی "har"، همانطور که شما گفتید، در رساله‌های هند باستان یکی از نام‌های قدرت آفرینش عالی اصل زنانه - الهه شاکتی - را نشان می‌دهد. آب و کاسه در چارچوب معرفت اولیه درباره انسان، معنای تمثیلی داشت که حاکی از قوا و فرآیندهای عمل‌کننده در اعمال معنوی بود. ثانیاً، به ویژه در مورد این مراقبه. در آن زمان، توجه ما را به این واقعیت جلب کردید که مدیتیشن‌گر تنها در ابتدا به عنوان یک فرآیند روزمره که برای او معمول است، قبل از پر کردن قسمت پایین شکم با انرژی، بر تنفس تمرکز می‌کند. با این حال، بعداً او به سادگی توجه خود را به انرژی در حال حرکت در امتداد ستون فقرات و ردیابی روند بعدی مدیتیشن معطوف می‌کند در حالی که تنفس به طور طبیعی و به طور خودکار انجام می‌شود. در آن زمان، این شفاف‌سازی‌ها به من کمک کرد تا اولین گام‌های مربوط به تسلط بر این مراقبه را درک کنم.

ریگدن: درسته در حین مدیتیشن، تنفس باید آرام و طبیعی باشد و تمام توجه باید معطوف به فرآیندهایی باشد که در این لحظه اتفاق می‌افتد... پس طبیعتاً در آغاز، مانند هر مدیتیشن دیگری، همه احساسات باید در تعادل، در حالت صلح. بر این اساس، هر چهار ذات یک فرد نیز در حالت "خنثی" و غیر هیجان‌انگیز خواهند بود. مراقبه‌کننده آنها را به طور همزمان حس می‌کند. مراکز ذات مانند توپ‌های بزرگ،

خورشیدها، سیارات و غیره هستند - می‌توانید در ابتدا همه اینها را به هر شکلی که دوست دارید تصور کنید. با گذشت زمان، در حین تمرین این مدیتیشن، فرد یاد می‌گیرد که حس کند مطابق با احساسات درونی خود چگونه کار می‌کند. و با کسب تجربه مربوط به خود، دیگر نیازی به داشتن این تصاویر برای او نخواهد بود، زیرا مرحله دیگری از شناخت خود آغاز می‌شود.

آناستازیا: بله، من بر اساس تجربه اولیه خود از تسلط بر تمرینات معنوی متوجه چنین ویژگی خاصی شده‌ام: وقتی برای اولین بار به نحوه انجام یک مراقبه جدید گوش می‌دهید، "هزار سوال" از ذهن در مورد چگونگی انجام آن دقیقاً بیرون می‌آید. اکنون می‌دانم که چرا شما همیشه در حین توضیح یک مراقبه جدید، چنین مقایسه‌ها و شفاف‌سازی‌های انجمنی متنوعی را ارائه می‌دهید. اینها شفاف‌سازی‌هایی برای ذهن هستند تا مغز مادی حداقل بتواند در ابتدا چیزی را بفهمد و به سادگی یک طرح کلی از مراقبه را درک کند. به عبارت دیگر، این تلاشی است برای توضیح دادن به فردی (که آگاهی او در حال حاضر در حالت ادراک فضای سه بعدی عمل می‌کند) پدیده‌هایی را که در حین مراقبه رخ می‌دهد، زمانی که آگاهی او به حالت ادراک سایر ابعاد می‌رود. یا بهتر است بگوییم قسمت‌هایی از ساختار او که در ابعاد دیگر قرار دارند. از این گذشته، وقتی خود مراقبه را انجام می‌دهید، همه چیز بسیار ساده و واضح می‌شود، زیرا شما آن را با عمیق‌ترین احساسات خود انجام می‌دهید. علاوه بر این، در حالت تغییر یافته آگاهی، زمانی که شما درک گسترده‌ای از جهان دارید و خود تحلیلی معمولی ساکن در فضای سه بعدی خاموش می‌شود.

ریگدن: بدون شک همه ابعاد به هم پیوسته اند و بر یکدیگر تأثیر می گذارند. این همچنین برای شش بعد که ساختار انرژی انسان "چند لایه" در آن قرار دارد نیز صادق است. برای درک پدیده هایی که در ابعادی بالاتر از سوم اتفاق می افتند، یک فرد به تجربه مراقبه و تغییرات واقعی نیاز دارد - حداقل در جهان بینی اولیه و کار روزانه روی خودش. تنها در این صورت است که می تواند بفهمد جهان واقعاً چیست و چه رازهایی را در خود پنهان می کند. وقتی انسان تجربه خود را به دست آورد، دیگر نیازی به «هزاران کلمه» یا توضیح متفاوت از ذهن نخواهد داشت. اشاره به جلوه ای از این یا آن پدیده برای او کافی است تا آن را شناسایی کند و بفهمد چه اتفاقی می افتد و چگونه می افتد.

به هر حال، من اطلاعات دیگری را به عنوان غذای فکری در مورد ساختارهای مغزی که در این مراقبه درگیر هستند، یادداشت خواهم کرد. بین مغز نوعی جمع کننده انواع حساسیت هاست. مستقیماً در فرآیندهای تنظیم حافظه، خواب، رفتار غریزی، واکنش های روانی، اصلاح انواع مختلف حساسیت و غیره شرکت می کند. به عنوان مثال، هیپوتالاموس که بخشی از مغز بین مغز است و تنها حدود 5 گرم وزن دارد، چه چیزی را نشان می دهد؟ هیپوتالاموس حاوی مهمترین مراکز سیستم عصبی ریشی است. به طور کلی، هماهنگی عملکردهای مراکز سمپاتیک و پاراسمپاتیک سیستم عصبی ریشی در آنجا انجام می شود که می توان گفت کل بدن بر اساس آن استوار است. هیپوتالاموس فرآیندهای اصلی هموستاز را کنترل می کند. یعنی از تعادل دینامیکی محیط داخلی در طول تغییرات خارجی پشتیبانی می کند شرایط با استفاده از واکنش های هماهنگ. علاوه بر این، بصل النخاع، در میان چیزهای دیگر، همچنین شامل مرکز عصب اصلی سیستم عصبی پاراسمپاتیک

است، طولانی ترین اعصاب مجمله - عصب واگ (nervus vagus) که شاخه های آن در تشکیل خورشید شرکت می کنند. شبکه نیز.

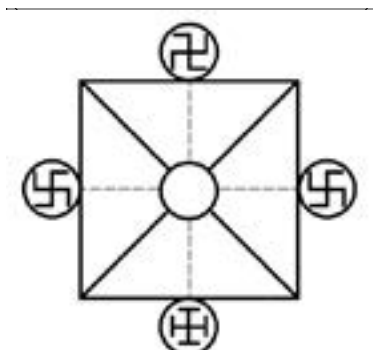
اما اجازه دهید به مدیتیشن برگردیم... این از مرکز مغز (مرکز شرطی و میانی)، از ناحیه هیپوتالاموس فوق الذکر بین مغز، و بیشتر از طریق نقاط خاصی از سر خود است که مراقبه کننده را حمل می کند. انرژی (که در «هارا» جمع کرده بود و در امتداد ستون فقرات به سمت مغز حرکت کرده بود) به مرکز هر ذات. بنابراین، فرد به طور مصنوعی ذات خود را فعال می کند، بنابراین در خود موج های هیجانی اولیه متفاوتی ایجاد می کند و همزمان آنها را مطالعه می کند. **وظیفه مراقبه** این است که بیاموزد کار هر یک از ذات خود را تشخیص دهد که نتیجه آن در زندگی روزمره به صورت موج های عاطفی و افکار خاص ظاهر می شود. اجازه دهید نگاهی دقیق تر به روند تعامل یک فرد با هر یک از ذات اصلی خود در طول مراقبه بیندازیم.

در ابتدا، مراقبه با ذات صحیح کار می کند. در فرآیند مدیتیشن، انرژی Qi از ناحیه هیپوتالاموس بین مغز از طریق هسته آمیگدالوئید راست واقع در اعماق لوب تمپورال مغز عبور می کند. سپس، از طریق نقطه ای که در بالای گوش راست قرار دارد، انرژی مستقیماً به مرکز کره ذات راست می رود.

برای کسانی که ساختار مغز خود را نمی دانند، باید توجه داشته باشیم که مغز انسان حاوی دو هسته آمیگدالوئید است که در سمت راست و سمت چپ قرار دارند. این یک ساختار مغزی زیر قشری بسیار جالب است که به شکل گیری انواع مختلفی از احساسات مربوط می شود.

آناستازیا: بله، از امروز، علم از قبل از این واقعیت آگاه است که هسته های آمیگدال مسئول توانایی انسان برای خواندن اطلاعات از چهره افراد اطراف هستند. بنابراین، یک فرد ناخودآگاه می فهمد که چگونه این افراد در لحظه احساس می کنند. اما خود مکانیسم خواندن اطلاعات هنوز برای دانشمندان کاملاً روشن نیست.

ریگدن: قابل درک است، زیرا این خوانش، مانند بسیاری از عملکردهای دیگر هسته های آمیگدالوئید، با کار ذات جانبی انسان در ساختار انرژی او مرتبط است. در بدن فیزیکی، عملکرد هسته های آمیگدال با واکنش های عاطفی رویشی، ارائه رفتار دفاعی و انگیزه رفتار رفلکس شرطی مرتبط است. علاوه بر این، از امروز، از نظر علمی ثابت شده است که آسیب به هسته آمیگدالوئید می تواند باعث ناپدید شدن جزئی ساختارهای مسئول خشم و پرخاشگری و همچنین حافظه خطر شود. به عبارت دیگر، این امر ممکن است منجر به ناپدید شدن نسبی ترس در فرد شود که او را در معرض خطر دائمی قرار می دهد که او از آن بی خبر است. پزشکی حتی تلاش هایی را برای درمان ترس ها و موج های کنترل نشده پرخاشگری با استفاده از تخریب هسته آمیگدالوئید از طریق جراحی شناخته است. می خواهم توجه داشته باشم که هدف همیشه ابزار دستیابی به آن را توجیه نمی کند. پیروزی بر خود بسیار مهمتر از هر مداخله جراحی است. به خصوص، از آنجایی که یک فرد هنوز نمی تواند از تمام ترس ها و جلوه های طبیعت حیوانی خلاص شود. در واقع، بدن انسان «جزء اضافی» ندارد، بنابراین نباید چیزی را از آن حذف کرد، مگر اینکه کاملاً ضروری باشد.



شکل 15. تصویر نمادین مراقبه چتوریک.

و چند کلمه دیگر در مورد نقطه بالای گوش. این ناحیه همچنین دارای ساختارهایی است (که در سطح انرژی به ساختار انسان متصل است) که در فرآیند ادراک شخص در حالت تغییر یافته از آگاهی از همبستگی

های فضایی ... یا به طور دقیق تر، جهت گیری او در فضاهایی با ابعاد مختلف چهار ذات نیز در این فرآیند دخیل هستند. اگرچه پدیده خاصی در اینجا وجود دارد. برای این ذات، فضا و زمان به شکلی که ساکنان فضای سه بعدی درک می کنند وجود ندارند. با این حال، به لطف کار ذات است که شخص به طور شهودی یک حس دقیق جهت گیری در زمان و مکان را درک می کند.

البته افراد قبلی چنین جزئیاتی را در مورد ارتباط بین ساختار انرژی انسان و ساختارهای فیزیکی مغز نمی دانستند. با این وجود، کسانی که این مدیتیشن را در دوران باستان انجام می دادند، به همان اندازه موفقیت آمیز بود. مردم باستان به سادگی تصور می کردند که "نفس باد" در این مرحله از مراقبه ابتدا از مرکز سر و سپس از طریق نقاط بیرونی آن به

مکان های خاصی در فضا می گذرد که به لطف آنها اقدامات خاصی در آنجا انجام می شد. به عنوان مثال، در شیوه های معنوی باستانی روسیه، این فرآیند به عنوان چرخش یک گرداب، به عنوان تماس با اربابان چهار باد ارائه می شد که دارای خواص چهار فصل زمستان، تابستان، پاییز و بهار بودند. آخرین مورد، که دارای ویژگی های جوهر جبهه بود، بیشتر مورد احترام اسلاوهای باستان بود).

آناستازیا: آیا می گوئید این بدان معناست که یک فرد برای انجام این مدیتیشن به خوبی لازم نیست ساختار مغز را به طور کامل بشناسد؟

ریگدن: بله، اما برای رشد کلی فکری، این دانش مفید است... پس از آن، تجربه عملی انجام این مدیتیشن را می توان به سادگی در زندگی روزمره به کار برد تا فرآیندهای اولیه منشأ افکار و احساسات منفی را در خود مشاهده کند و در نتیجه، از رشد نامطلوب آنها به موقع جلوگیری شود. در نهایت، این روند کار روی خودتان تبدیل به یک عادت می شود، برای مثال، مانند راه رفتن. از این گذشته، در ابتدا فرد یاد می گیرد که تعادل خود را حفظ کند، سپس پاها را حرکت دهد و سپس این روند به بخشی از یک عادت روزانه تبدیل می شود. در نتیجه دیگر به نحوه حرکت خود در فضا توجهی نمی کند. او به سادگی از نتیجه کار قبلی خود برای انجام برخی وظایف روزمره استفاده می کند. همین امر در مورد تجربه تمرین این مراقبه نیز صدق می کند. فرد با کنترل ظهور یا افزایش حالات عاطفی خود در هر روز، توجه و انرژی زندگی خود را برای کارهای معنوی مهم تر صرف نمی کند. و بدون چنین کنترلی، او معمولاً ناخودآگاه این انرژی را برای برنامه ها و اراده ذهن حیوان هدر می دهد و به افکار و احساسات منفی اجازه می دهد در آگاهی او غالب شوند.

بنابراین، در اینجا نحوه کار درونی با مرکز ذات حق رخ می دهد.

معمولاً انسان در زندگی روزمره خود متوجه فعال شدن هیچ یک از ذات خود نمی شود، هر چند که قطعاً نتیجه چنین فعال سازی را احساس می کند. هنگامی که اسانس های جانبی شروع به کار می کنند، خلق و خوی فرد می تواند ناگهان تغییر کند، علاوه بر این، بدون دلیل ظاهری. فرد افسرده می شود یا احساس ترس، ناامیدی، اندوه و بی علاقهگی او را فرا می گیرد و یا برعکس پرخاشگری و کینه های طولانی مدت ظاهر می شود و غیره. چرا این اتفاق می افتد؟ زیرا اسانس های جانبی فعال می شوند. در این صورت، ذات حق است. سپس، ذات باعث شکل گیری افکاری می شود که با این موج عاطفی مطابقت دارد و توجه فرد را با آنها جلب می کند. مانند یک دستکاری ماهر، او را در نقطه حساسیت بیش از حد می گیرد، به اصطلاح، گزینه های مختلفی از افکار را به او پیشنهاد می کند، هرچند با یک لحن احساسی.

به عبارت دیگر، هنگامی که طبیعت حیوانی در شخص غالب می شود، ذات جانبی در نحوه عملکرد معمول خود چنین موج های عاطفی را در شخصیت برمی انگیزند. و چنین موج هایی برای مغز انسان چه معنایی دارد؟ آنها اساساً نوعی کد هستند که بلوک های خاصی از حافظه را فعال می کند که تجربه ای که زمانی به دست آمده از چنین نگرانی ها، احساسات و حالات ذهنی را ذخیره می کند. اسانس های جانبی پس از باز کردن "ذخیره های" حافظه و جلب توجه فرد با محتویات آنها، فرد را به حالت منفی می کشاند. سپس روند تقویت روحیه در این جهت رخ می دهد، نوعی حلقه زدن بر روی همان افکار.

در نتیجه، خود شخص، با انتخاب خود برای به کارگیری قدرت توجه، انرژی زندگی را بر روی افکار مربوط به طبیعت حیوانی تلف می کند،

بنابراین یکی از ذات خود را که باعث این موج های عاطفی شده بود، تغذیه می کند. و ذات، به نوبه خود، از طریق منبع توجه خود، تأثیر خود را بر شخص تقویت می کند. بنابراین، حتی اگر به نظر می رسد که فرد می خواهد از چنین حالتی مثلاً افسردگی یا پرخاشگری فرار کند. با این حال، در واقعیت، او فقط قادر به خلاص شدن از شر آن نیست. چرا؟ زیرا او قبلاً با انتخاب خود این حالت را در درون خود جای داده است - با تفکر در مورد این افکاری که او را در این حالت حلقه نگه داشته است. و او نمی تواند آن را رها کند زیرا در واقع نمی خواهد این افکار منفی را رها کند، آنها را در آگاهی خود نادیده بگیرد و در آینده از آنها دوری کند. زیرا آنها عمیقاً بر غرور، غرور او، احساس اهمیت خود، یا دیگر «کیت سوپ» از مجموعه استاندارد طبیعت حیوانی تأثیر می گذارند.

هنگامی که ماهیت حیوانی در آگاهی انسان غالب است، ذات جانبی دائماً سعی می کنند توجه شخصیت را از چیز اصلی - تمرکز بر رهایی معنوی - منحرف کنند. و اگر این روند تکرار شونده را در مقیاس کل زندگی در نظر بگیریم، معلوم می شود که چنین «کوچک» های سرزنش بیش از حد روانی، مدام توجه انسان را از دستیابی به هدف اصلی زندگی اش دور می کند. علاوه بر این، آنها به این واقعیت کمک می کنند که یک فرد دچار توهم وجودی شود و دلیل واقعی این که چرا در این شرایط واقعاً اینجا و اکنون زندگی می کند، چرا در این بدن موقت و فانی "حبس" شده است را نمی فهمد. متأسفانه اغلب اتفاق می افتد که زندگی خیلی سریع می گذرد و شخص حتی وقت ندارد بفهمد که واقعاً چرا به دنیا آمده است، قدرت توجه او صرف چه چیزی شده است و روی چه چیزهای کوچک و خرده ای (آرزوهای

پوچ ، بحث ها) ، مبارزه برای رهبری و غیره) ذخیره ارزشمند انرژی زندگی خود را هدر داده است.

آناستازیا: بله، قبلاً من نیز اغلب چنین حلقه‌ای از افکار و نگرانی‌ها را در این زمینه تجربه می‌کردم، تمرکز توجه بر برخی چیزهای کوچک پوچ زندگی، رنجش‌ها، ناامیدی‌ها، پرخاشگری، غیرقابل توجه، یا بهتر است بگوییم، معمول برای من. رضایت از احساس خود اهمیتی، که در آن مقطع زمانی برای من بسیار مهم به نظر می‌رسید. اما بعداً متوجه شدم که مهمترین چیز برای من این بود که خودم و ماهیت خود را بشناسم تا در زمان مناسب بفهمم دقیقاً چه اتفاقی برای من می‌افتد و چگونه می‌توان از این روند جلوگیری یا تنظیم کرد. همانطور که زمانی توصیه کردید، در عمل آنچه به کنار گذاشتن این «کوچک بودن هستی» کمک می‌کند، یک دیدگاه جهانی از دیدگاه ناظر شما از طبیعت معنوی است، درک واقعی از گذرا بودن زندگی و اولویت برخی سؤالات برای خود واقعی شما، یعنی برای طبیعت معنوی شما.

ریگدن: به بیان ساده، حالت گسترش یافته آگاهی... درست است. و یک حالت باریک آگاهی دقیقاً برای کار طبیعت حیوانی، به اصطلاح، «مادی شدن» آگاهی فرد، نمونه است. به عنوان مثال، چرا افسردگی ایجاد می‌شود؟ به دلیل کار فعال ذات حق. در چنین مواردی، شخص سعی می‌کند خود را منزوی کند، از جامعه بگریزد. همانطور که می‌گویند، او به تنهایی زمزمه می‌کند. و اگر چنین تأثیر کلیشه‌ای به اندازه کافی ادامه یابد، حتی می‌تواند فرد را به سمت خودکشی سوق دهد که اتفاقاً کندوک ها از آن استفاده می‌کنند. و هیچ داروی ضد افسردگی در اینجا کمک نمی‌کند! مواد شیمیایی که فقط بر فرآیندهای ماده درشت جهان سه‌بعدی تأثیر می‌گذارند، چگونه می‌توانند به وضعیت

کمک کنند، در صورتی که کل موضوع در مورد تأثیر مشابهی است که در سطح انرژی‌های ظریف رخ می‌دهد؟ از سوی دیگر، این کاملاً در اختیار هر فردی است که جلوی این پدیده‌ها را در خود بگیرد. و البته اگر کسی بداند چگونه انجامش سخت نیست.

اما اجازه دهید به خود تکنیک مدیتیشن برگردیم... بنابراین، مراقبه‌گر نفس می‌کشد و پس از بازدم، انرژی از مرکز سر («ساختارهای باستانی» مغز) از نقطه‌ای که بالای گوش راست قرار دارد می‌رود. مرکز کروی ذات راست او. **مرکز کروی ذات راست شروع به چرخش در خلاف جهت عقربه‌های ساعت می‌کند.** اجازه دهید تأکید کنم که حرکت مراکز ذات راست و چپ یعنی در خلاف جهت عقربه‌های ساعت اتفاق می‌افتد. این به سادگی فیزیک است. تصور شخص مبنی بر اینکه آنها در جهت عقربه‌های ساعت می‌چرخند، قبلاً یک بازی تخیل او است. در ابتدا چرخش کره در خلاف جهت عقربه‌های ساعت در سطح تخیل اتفاق می‌افتد. اما متعاقباً، مراقبه شروع به احساس چرخش این مرکز و احساس واضح "کره" ذات حق به عنوان متراکم و داغ می‌کند.

بنابراین، شخص به طور مصنوعی مرکز ذات حق را فعال می‌کند. دومی کار معمول خود را آغاز می‌کند، کاری که زمانی اتفاق می‌افتد که طبیعت حیوانی در آگاهی فرد تسلط دارد. هر فردی در زندگی لحظاتی را تجربه کرده است که در حین تجربه ترس یا نگرانی شدید، احساس تب کرده یا برعکس، بیش از حد سرد شده است. فیزیولوژیست‌ها این را به واکنش سیستم رویشی نسبت می‌دهند. اما ماهیت این پدیده بسیار عمیق‌تر است - در سطح فیزیک جهان نامرئی.

بنابراین، هدف مراقبه‌کننده این است که موج‌های هیجانی مختلفی را که برای کار این ذات معمول است، احساس کند، تا بعداً آنها را در احساسات روزمره تشخیص دهد و در همان ابتدای ظهور متوقف کند. در خلال این مراقبه، شخص از یک سو به نوعی این طیف کامل از احساسات را دوباره زنده می‌کند و از سوی دیگر وضعیت را در مراحل اولیه آن به عنوان ناظری از ذات روحانی مشاهده می‌کند. یعنی فعال شدن طبیعت حیوانی را می‌بیند که در روال معمول روزانه از او پنهان است. بنابراین، او آمادگی برای یک حمله، برای یک حمله را می‌بیند. به عبارت دیگر، مراقبه‌گر وضعیت را پیگیری می‌کند: چه جهش‌های عاطفی خاصی باعث پیدایش حالت ظالمانه‌ی آگاهی می‌شود، چه احساساتی در آن زمان به وجود می‌آیند، چه افکاری خشم و پرخاشگری را بیدار می‌کنند، چه دوره‌ها و تداعی‌های زندگی در این رابطه به وجود می‌آیند، و به زودی. همه اینها از طریق زندگی مجدد این حالت منفی صورت می‌گیرد. البته، احساسات به سختی خوشایند خواهند بود. در ابتدا، احساس اضطراب خفیف ظاهر می‌شود. سپس ممکن است خشم، پرخاشگری، یا ترس، یا حالت ظلم و ستم یا احساس کینه گذشته به وجود آید. هر چه فرد انرژی بیشتری ("چی" در حین تنفس) به مرکز ذات راست وارد کند، گرمای بیشتری از این کره احساس می‌کند و احساسات منفی قوی تر می‌شود.

آناستازیا: لازم به ذکر است افرادی که برای اولین بار این مدیتیشن را انجام می‌دهند اغلب مرتکب اشتباهات زیر می‌شوند. با دانستن اینکه انتظار می‌رود چه نوع احساسات ناخوشایندی بروز کند (و همه معمولاً از "اسکلت‌های درون گنج" خود آگاه هستند)، در اولین مراحل یادگیری این مراقبه، می‌توانند خودآگاه یا ناخودآگاه خود را از چنین احساساتی مسدود کنند. در نتیجه، در اولین تلاش‌های خود،

مردم عملاً چیزی را حس نمی کنند یا در بهترین حالت در حین چرخش خود از مراکز کره خود گرما یا سرما را احساس می کنند.

ریدن: درست است. فقط این است که وقتی فردی می فهمد که در شرف تجربه یک حالت ناخوشایند است، ممکن است ناخودآگاه خود را از بروز این احساسات مسدود کند. طبیعت حیوانی دوست ندارد موقعیت های کلیدی خود را رها کند. مراقبه گر باید از این موضوع آگاه باشد و سعی کند مراقبه را تا حد امکان با جدیت انجام دهد و با این فکر که احتمالاً «من یک فرد خوب و بسیار معنوی هستم، وقت خود را با احساس امنیت کاذب سپری نکند. و هیچ اتفاق منفی برای من نمی افتد.»

این مراقبه به این منظور انجام می شود که شخص واقعاً آن حالات را در سطوح فیزیکی و روانی احساس کند، آن موج های عاطفی را که هر یک از ذات او ایجاد می کند، احساس کند. بنابراین، او یاد خواهد گرفت که همان لحظه شروع حمله به طبیعت حیوانی خود، ظهور این موج های عاطفی، تأثیر و تجلی آنها در زندگی روزمره را تشخیص دهد. او شروع به درک "ریشه همه بدی ها" و حالت منفی که ناگهان او را شسته است، از کجا می آید. او یاد خواهد گرفت که این حالت را در خود تشخیص داده و شناسایی کند و مهمتر از همه، کنترل و جلوگیری از چنین حملاتی و همچنین بدتر شدن وضعیت را بگیرد. و اگر در حین یادگیری این مدیتیشن در عمل، به جای اینکه واقعاً روی خودش کار کند، فرد تنبلی کند یا به سادگی در توهم ماگالومانی خود آرامش پیدا کند، در این صورت در زندگی روزمره برای او بسیار دشوار خواهد بود. زیرا طبیعت حیوانی کاملاً آماده است تا از کل زرادخانه مخفی

خود استفاده کند در حالی که شخص نمی داند چگونه در برابر آن مقاومت کند.

بسیاری از افراد، در چنین مواردی، همه این حملات را به شرایط بیرونی خود یا افراد دیگر نسبت می دهند و در نتیجه فقط فعالیت کنترل نشده طبیعت حیوانی خود را تشدید می کنند. اما زمان می گذرد، افراد و شرایط در زندگی آنها تغییر می کند، در حالی که حملات یکسان می مانند. چرا؟ چون همه مشکلات در درون فرد است. انسان با شناخت خود از مشکلات روحی خود خلاص می شود. علت در ظاهر نیست بلکه در باطن است. در حین مطالعه خود، باید یاد بگیرید که اطرافیان خود را نیز درک کنید، یعنی یاد بگیرید که مهربان باشید.

آناستازیا: این یک واقعیت غیرقابل انکار است: وقتی خودت تغییر می کنی، نگرش تو نسبت به دنیای اطرافت نیز تغییر می کند... بله، تفاوت زیادی بین آنچه یک فرد در ایده هایش در ابتدای تمرین تکنیک های مدیتیشن از ذهنش انتظار دارد، وجود دارد. و آنچه در واقعیت اتفاق می افتد. این مانند مثال با لیمو است. اگر فردی یک لیمو را تصور کند، در بهترین حالت می تواند باعث افزایش بزاق در او شود. اما اگر آن را بجشد، طیف وسیعی از احساسات را خواهد داشت.

ریگدن: درست است، اینجا هم همین است: نباید فقط حضور فرضی این احساسات را تصور کرد، بلکه باید آنها را واقعاً احساس کرد. اما اجازه دهید به خود مدیتیشن برگردیم. پس از اینکه مراقبه کننده تأثیر ذات حق خود را احساس کرد، دوباره افکار و احساسات خود را آرام می کند. نکته بسیار مهمی وجود دارد که باید یاد گرفت: شخص از نظر ذهنی حرکت این مرکز کروی چرخان ذات حق را متوقف می کند.

در اولین مراحل یادگیری، او می تواند این روند را آنطور که دوست دارد تصور کند. به عنوان مثال، او به طور ذهنی چرخش این کره را "با دست" یا با یک فرمان فکری متوقف می کند. سپس مراقبه کننده، به عنوان مشاهده گر، به مرکز میانی شرطی در سر خود بازمی گردد. در آنجا، او بار دیگر حالت صلح و آرامش، موقعیت خنثی هر چهار ذات را به طور همزمان احساس می کند. در این زمان، پدیده های باقی مانده ممکن است هنوز احساس شوند، که هم در سطح فیزیکی به صورت گرمای ناخوشایند از کره سمت راست (مثلاً از آتش) و هم در سطح موج های حسی-عاطفی مانند، برای مثال، خشم ظاهر می شوند. و تحریک این پس زمینه، پس از مدتی، به محض اینکه فرد به طور هدفمند توجه خود را به فرآیندهای بعدی مراقبه تغییر دهد، به سرعت محو می شود.

آناستازیا: بله، چرخاندن با وجدان این کره یک چیز است، اما مهم تر این است که یاد بگیریم آن را متوقف کنیم. من از تجربه عملی می دانم که در زندگی روزمره، تا زمانی که فرد تسلط پیدا کند و شروع به شروع حمله طبیعت حیوانی کند، برای او مهم است که حداقل یاد بگیرد که از توسعه بیشتر آن جلوگیری کند. به این معنا که هنگامی که قبلاً یک تجلی آشکار از طبیعت حیوان را مشاهده کردید، حداقل نباید توجه خود را بر تقویت احساسات، احساسات و افکار وسواسی متمرکز کنید. به عبارت دیگر، شخص نباید با تحریک طبیعت حیوانی در این روند درگیر شود یا به بهای هزینه و منابع خود در این نبرد علیه خود شرکت کند.

ریدن: این درست است. هر نبردی در میدان نبرد ذهن انسان آغاز می شود. کسی که می تواند خشم خود را رام کند مانند حکیمی است که قبل از شروع نبرد خود پیروز شده است...

پس مرحله بعدی مراقبه. پس از اینکه مراقبه کننده حالت آرامش درونی خود را بازیابی کرد، یک بار دیگر توجه خود را به تنفس معطوف می کند و طرح شروع مراقبه را تکرار می کند. یعنی «هارا» (پایین شکم) را از طریق چاکران دستش با انرژی چی پر می کند. سپس او یک بار دیگر این انرژی را در امتداد ستون فقرات به مرکز باستانی مغز (مرکز میانه شرطی) منتقل می کند. اما اکنون انرژی را از این مرکز به سمت هسته آمیگدال چپ از طریق نقطه واقع در بالای گوش چپ به مرکز کروی جوهر چپ هدایت می کند. و سپس او شروع به کار با جوهر چپ خود می کند و به طور مصنوعی مرکز ذات چپ را در خلاف جهت عقربه های ساعت می چرخاند و با تمرکز توجه و فکر خود. وظیفه این است که آغاز فعال شدن این ذات را احساس کنیم، چه موج های احساسی ایجاد می کند، که خلق و خوی مربوطه را ایجاد می کند.

به عنوان یک قاعده، فرد طیف زیر را دریافت می کند: احساس غرور کاذب، عشق به خود، وسوسه، افزایش میل جنسی، تمایل به داشتن قدرت مخفی بر دیگران و غیره. ممکن است تصاویر مربوط به این احساسات، به مگالومانیا، عدم محدودیت، تمایلات جنسی از منظر تسلط "مرد آلفا" (یا "مونث آلفا") به اصطلاح شهوت مبتنی بر خود محوری، طمع، ظاهر شود. میل به تصاحب کسی یا چیزی در حالی که در حین چرخش مرکز ذات راست، احساس گرما ممکن است احساس شود، سپس در حین چرخش مرکز کروی جوهر چپ، فرد می تواند احساس سرمای فرایندهای را احساس کند که از آن می آید.

مراقبه گر پس از تجربه تمام موج های عاطفی جوهر چپ خود، یک بار دیگر احساسات خود را آرام می کند، او چرخش مرکز کروی این ذات

را به طور ذهنی متوقف می‌کند. سپس او به عنوان یک مشاهده‌گر به مرکز میانه شرطی آگاهی خود (به موقعیت خنثی) باز می‌گردد. او بر حالت آرامش و سکوت تمرکز می‌کند و موقعیت خنثی هر چهار ذات را به طور همزمان احساس می‌کند. احساس فیزیولوژیکی سرما، احساسات ناخوشایند باقیمانده و احساسات ناشی از فعالیت جوهر چپ ممکن است برای مدتی همچنان "فعالیت پس زمینه" را ایجاد کند.

پس از این، مراقبه‌گر به مطالعه جهش‌های عاطفی ایجاد شده توسط **ذات برگشتی ادامه می‌دهد**. برای انجام این کار، او ابتدا توجه خود را به تنفس معطوف می‌کند و بر روند پر کردن "هارا" تمرکز می‌کند. سپس توجه خود را به حرکت انرژی Qi از "هارا" در امتداد ستون فقرات به مرکز باستانی مغز (مرکز میانه شرطی) معطوف می‌کند. با این حال، اکنون او انرژی Qi را از طریق ناحیه اکسیپیتال به مرکز کروی جوهر پستی هدایت می‌کند و این مرکز را فعال می‌کند. توجه شما را به این واقعیت جلب می‌کنم که مرکز کروی جوهر پستی می‌تواند در جهات مختلف بچرخد: هم به سمت راست (در جهت عقربه‌های ساعت) و هم به سمت چپ (در خلاف جهت عقربه‌های ساعت). این بستگی به احساساتی دارد که ظاهر می‌شود (که در حافظه فرد ایجاد می‌شود یا در آن لحظه غالب است). آنها معمولاً با برخی از تجربیات گذشته مرتبط هستند، یک موج احساسی قابل توجه در طول تسلط بر این یا آن ذات. و این تجربه مستقیماً به فعال شدن یک ذات خاص در آن لحظه، اغلب چپ یا راست (که در این صورت چرخش مرکز کروی جوهر پستی در خلاف جهت عقربه‌های ساعت خواهد بود) یا جوهر جلویی (در این مورد) مرتبط است. ، مرکز کروی جوهر پستی در جهت عقربه‌های ساعت می‌چرخد). اینها می‌توانند احساساتی از گذشته یا حال فرد یا دیدگاه‌های مختلف باشند، بسته به قدرت موج

های عاطفی گذشته. احساساتی که از مرکز بک اسنس می آیند نیز ممکن است متفاوت باشند، از سرمای کشنده تا طیفی از احساسات گرم و دلپذیر.

به هر حال، با چرخش شدید مرکز کروی جوهر پشت در جهت خلاف جهت عقربه‌های ساعت، آنچه ایجاد می‌شود این است... اجازه دهید شرایط مساعدی برای تسلط بر تفکر مادی را به این صورت بیان کنیم. این صرفاً فیزیک ساختار چند بعدی انسان است. چرخش خلاف جهت عقربه‌های ساعت مرکز کروی جوهر پشتی تقریباً همیشه باعث ایجاد حس اشتیاق، ناامیدی، بی‌ارزشی و بدبینی می‌شود. افکاری را در امتداد خط "تو هیچ کس نیستی و تا مرگت چنین خواهی ماند"، دوباره گذر زمان و عذاب ایجاد می‌کند. با این حال، اگر مرکز کروی ذات عقب شروع به چرخش در جهت عقربه‌های ساعت کند، این، به عنوان یک قاعده، تجربه موج‌های احساسی تولید شده توسط جوهر جلویی را فعال می‌کند. دومی به نوبه خود با روح و رشد معنوی انسان مرتبط است. در این مورد، احساسات کاملاً متفاوت از جوهر پشتی ناشی می‌شود. اغلب، وقتی مراقبه‌کننده این مراقبه را انجام می‌دهد، در حالی که در چنین «وضعیت مرتفعی» قرار دارد، گویی از جوهر پشتی به جوهر جلویی «پرتاب می‌شود» و مراقبه با کیفیتی کاملاً متفاوت ادامه می‌یابد. اما در حال حاضر، ما در مورد طرح استاندارد صحبت می‌کنیم که بر اساس آن، فرد پس از کار با جوهر پشتی، چرخش این مرکز کروی را نیز متوقف می‌کند و با آگاهی خود به مرکز میانی شرطی سر خود باز می‌گردد. او دوباره افکار و احساسات خود را آرام می‌کند، حالت آرامش، سکوت و احساس خنثی هر چهار ذات را به طور همزمان باز می‌گرداند.

سپس مراقبه به کار با جوهر جلویی ادامه می دهد. این لذت بخش ترین بخش مدیتیشن است. در ابتدا، طبق معمول، توجه خود را به تنفس معطوف می کنیم، طرح پر کردن هارا با انرژی Qi را از طریق چاکران دست و حرکت بعدی این انرژی در امتداد ستون فقرات به مرکز باستانی مغز (مرکز میانه شرطی) تکرار می کنیم. فقط اکنون انرژی Qi از مرکز مغز باستانی از طریق نقطه واقع در مرکز بین ابروها به مرکز کروی جوهر جلویی می رود.

ما روی مرکز کروی جوهر جلویی تمرکز می کنیم و آن را در جهت عقربه های ساعت می چرخانیم. در این زمان، یک ارتباط متقابل واضح با ناحیه شبکه خورشیدی، یا بهتر است بگوییم، با مرکز ساختار انرژی انسان - روح - احساس می شود. در مورد احساسات، موجی از انرژی، احساس راحتی، گرمای دلپذیر، شادی، جدا شدن از دنیای مادی و تماس با دنیای معنوی وجود خواهد داشت. هر چه مرکز جوهر جلویی بیشتر بچرخد، فرد بیشتر از این احساسات پر می شود. این مانند نوعی خروجی عاطفی برای شخص است. در این مدیتیشن، مهم است که بعد از همه چیز با جوهر جلویی کار کنید تا حالت ثبات، تعادل خلق و خو و ایجاد یک موج معنوی را به دست آورید. با این حالت جامع و سعادتمندانه ادراک گسترده است که مراقبه نه تنها این مراقبه را ترک می کند، بلکه آن را در حالت آگاهی معمول خود نیز حفظ می کند. در این مدیتیشن، درست مانند زندگی، نه تنها جلوگیری از فعال شدن منفی اسانس های پستی و جانبی مهم است، بلکه یاد بگیرید که جوهر جلویی خود را فعال کنید و به موقع به حالت مثبت آگاهی و تفکر تغییر دهید.

مراقبه‌گر این مراقبه را طبق معمول با خود فرمانی به خود پایان می‌دهد: «دم-بازدم، مشت‌ها را با قدرت گره و باز کن». این مدیتیشن 20 تا 30 دقیقه طول می‌کشد. در مراحل اول ممکن است برای برخی افراد کمی بیشتر طول بکشد. می‌توان آن را در صبح و عصر یا در طول روز انجام داد - هر کدام که راحت باشد. به کنترل جریان افکار و احساسات و درک خود و حالات عاطفی کمک می‌کند. مهم است که نه تنها خود این تکنیک را بیاموزید، بلکه تشخیص جهش‌های عاطفی خود به خود در طول یک روز معمولی نیز اهمیت دارد. در حین تمرین این مدیتیشن، بعد از اینکه یاد گرفت بفهمد کدام یک از ذات او باعث ایجاد یک موج عاطفی و حسی می‌شود، می‌تواند اثربخشی آن را در زندگی روزمره ببیند. از این گذشته، او می‌تواند با متوقف کردن فعال شدن مراکز پشت و اسانس‌های جانبی، به موقع یک جریان منفی را مختل کند و به جوهر جلویی، به یک موج عاطفی مثبت و خلق و خو و تفکر مربوطه تبدیل شود.

این مراقبه مانند گامی برای توسعه بعدی و دستیابی به اهداف معنوی مهمتر است. این تنها ابزاری است تا فرد یاد بگیرد به جای کنترل شدن توسط طبیعت حیوانی، خود را کنترل کند. به لطف این مراقبه، انسان یاد می‌گیرد که به راحتی خود را در احساسات و جهش‌های عاطفی خود جهت‌گیری کند، درست مانند یک نوازنده خوب که برای درک اینکه ملودی چیست و چگونه به گوش می‌رسد کافی است فقط نت‌های موسیقی را ببیند. در زندگی روزمره، چنین کنترلی به فرد کمک می‌کند تا بر اساس وجدان خود، سلطه طبیعت معنوی و عادت به زندگی مانند یک انسان را حفظ کند. به طور کلی، همانطور که می‌گویند، همیشه در وضعیت خوبی باشید.

آناستازیا: این به خوبی در مورد همیشه در فرم خوب گفته شد. اما آنچه جالب است این است که مردم معمولاً عبارت «همیشه خوش فرم بودن» را با ورزش یا بهتر است بگوییم با تمرین ورزشکاران قبل از مسابقات مرتبط می‌دانند. به عنوان مثال، من به یاد دارم که زمانی که ما تازه شروع به تمرین این مدیتیشن در گروه خود کردیم، بچه‌ها شروع به مقایسه آن با ورزش کردند. آنها گفتند که هر مربی به خوبی از این واقعیت آگاه است که با ایجاد مصنوعی شرایطی که تا حد امکان به واقعیت نزدیک است، شانس خود را برای برنده شدن در مسابقات بعدی افزایش می‌دهد. یک ورزشکار خوب نیز می‌داند که با وجود تمام سختی‌های تمرین، با وجود همه کبودی‌ها و خراش‌ها، به لطف غلبه بر این موانع، تجربه و مهارت کسب می‌کند. با گذشت زمان، ورزشکار به افزایش تقاضاهای روزانه نسبت به خود عادت می‌کند. تنها از بیرون است که غلبه بر چنین موانع مختلف «آموزشی» ممکن است برای رقابت اصلی چیزی پیچیده و حتی غیر ضروری به نظر برسد. خود ورزشکار کاملاً در کار برای بهبود مهارت‌های خود جذب می‌شود. او به خوبی می‌داند که خودسوزی در تمرینات و تلاش برای بیرون آمدن از حجم کار قطعاً به شکست در رقابت منجر می‌شود. بچه‌ها به این نتیجه رسیدند که این احتمالاً دقیقاً مانند این مدیتیشن برای فعال کردن اسانس‌های پشتی و جانبی و سپس ردیابی آنها در زندگی روزمره است که یک فرد به طور مصنوعی انواع موانع را برای خود ایجاد می‌کند و یاد می‌گیرد که بر آنها غلبه کند. به استثنای یک تفاوت: در اینجا، برخلاف ورزش، شخص مربی خودش است و بنابراین برای خود الزامات بیشتری برای آگاهی خود تعیین می‌کند. موفقیت چنین کاری بر روی خودتان، درست مانند ورزش، مستقیماً به این بستگی دارد که فرد چقدر با وجدان با آن رفتار می‌کند.

این مثال قطعاً برای کسانی که شروع به تمرین این مراقبه می کنند واضح است. اما چیزی که من متوجه شده ام این است که مردم، در این مورد، از الگوهای مجموعه، دستورالعمل های پذیرفته شده اجتماعی به عنوان موارد مثبت استفاده می کنند. ورزش در اینجا به عنوان کار و پیروزی بر خود تلقی می شود و از نظر تداعی با کار معنوی مقایسه می شود. اما اگر به ریشه معنای این فرآیندها نگاه کنیم، از یک مفهوم بودن فاصله زیادی دارند.

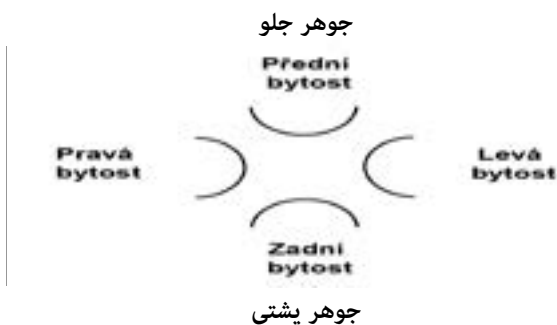
ریدن: درست است. اینها تعویض هایی هستند که کمتر کسی در ابتدای کار ورزشی خود متوجه آنها می شود، اما در پایان آن کاملاً به وضوح احساس می شود. در جامعه اینطور در نظر گرفته می شود که اگر فردی به ورزش (به ویژه ورزش های نخبه) برود، این بدان معناست که اولاً بر خود پیروز می شود، یعنی غلبه بر خصوصیات منفی و تبیلی، نظم و انضباط را یاد می گیرد و این حتی به عنوان شرط رشد هماهنگ شخصیت در نظر گرفته می شود. و پیروزی در ورزش حرفه ای به طور کلی به عنوان قله کار انسان در کمال خود ارائه می شود. اما تعداد کمی از مردم متوجه می شوند که چه جایگزین های جهانی در این مفاهیم پنهان شده است.

اکثر مردم معمولاً ورزش را با چه چیزی مرتبط می دانند؟ اول از همه، با یک بازی که در آن مهم ترین چیز برنده شدن به هر وسیله ای است. دوم، با استادیوم هایی که توده های زیادی از هواداران ورزش دور هم جمع می شوند. این توده تمام توجه خود را معطوف بازی می کند که موج عظیمی از احساسات را در آن به راه می اندازد. علاوه بر این، توجه داشته باشید، بدون توجه به نتیجه بازی، این موج احساسات کاملاً مورد انتظار و برنامه ریزی شده است. افراد باهوش باید متوقف شوند و به

این فکر کنند که واقعاً چه کسی و برای چه هدفی این کار را انجام می دهد. از این گذشته، احساسات انسانی انرژی قدرتمندی هستند. یک فرد طبیعت حیوانی را با احساسات منفی خود تغذیه می کند، در حالی که انبوهی از مردم با آنها ذهن حیوان را تغذیه می کنند. و به طور کلی، ورزش حرفه ای چگونه ظاهر شد؟ چگونه مسابقات ورزشی به عنوان سرگرمی دسته جمعی ظهور کرد؟

اغلب، مردم حتی اطلاعاتی را که در رسانه ها ارائه می شود، تجزیه و تحلیل نمی کنند، نه اینکه به جستجوی مستقل علت یک پدیده اشاره کنیم. مطبوعات اغلب مثال می زنند که اولین مسابقات المپیک قبلاً در یونان باستان برگزار شده بود. اما علت پیدایش آنها چه بود؟ تعداد کمی از مردم می دانند که چنین مسابقات سرگرمی "صلح آمیز" نتیجه جنگ های مداوم بود. هر چه رزمندگان یک طرف خاص از نظر ورزشی آمادگی بهتری داشته باشند، نتیجه جنگ برای سازمان دهندگان آنها بهتر خواهد بود. و این انگیزه طبیعت حیوانی هنوز در واقعیت های ورزش امروزی منعکس شده است. آماده شدن برای مسابقات و همچنین هدف قهرمان شدن در واقع مبتنی بر تحریک مداوم در یک ورزشکار ماگالومانیا، خودپرستی و روحیه رقابت است. به هر حال، هر چه یک ورزشکار جاه طلبی بیشتری داشته باشد، بیشتر تمرین خواهد کرد. و این موضوع برنده شدن بر خود نیست، زیرا در همه جا تبلیغ می شود. در واقع، تمام توجه شخصیت معطوف به رشد مهارت هایی برای کنترل بدن خود در لحظه ضروری است، از جمله استفاده از ذخایر و توانایی های خارق العاده بدن. این فقط یک پیروزی "کوچک" بر گوشت در چارچوب تفکر غالب از طبیعت حیوانی است.

و یک ورزشکار خود و زمان زندگی و سلامتی خود را فدای چه چیزی می‌کند؟ به خاطر جلال شخصی او و در عین حال، برای جلال کشوری که در ازای پیروزی، مزایا و امتیازات مختلفی برای او فراهم می‌کند. اما چه چیزی پشت برگزاری چنین مسابقاتی و مشارکت احساسی میلیون ها نفر در آن نهفته است؟ چه چیزی را در افراد تحریک می‌کنند؟ تعداد کمی از مردم می‌ایستند و به آن فکر می‌کنند. و نتیجه نهای کار همان قهرمان چیست؟ آیا او واقعاً خود را تسخیر می‌کند؟ نه. نتیجه او شکوه سابق، احساس غرور جریحه دار شده است که توسط کشورش قدردانی نشده است، و پوچی درونی. زیرا به محض اینکه او شروع به مشکلات سلامتی کند یا در مسابقات قهرمانی را متوقف کند، هیچ کس به او نیاز ندارد، که یک اتفاق رایج در ورزش حرفه ای است.

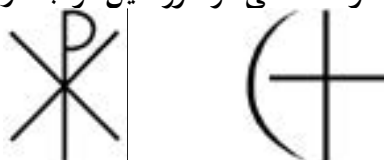


شکل 16. تصویر نمونه ای از فماد پایه در نظر گرفته شده برای انتقال دانش. سمت راست و چپ از نوع مهر و موم هستند.

این پوچی درونی است که باعث تمام این موج های منفی می شود. زیرا به دست آوردن خود به معنای غلبه بر طبیعت حیوانی در خود است (این جایی است که رسیدن به هماهنگی معنوی است) و نه تسلط کامل

بر برخی از مهارت های کنترل بدن فیزیکی خود. پرداختن به ورزش فوق العاده است، اما فقط به این منظور که بدن خود را در حالت سالم نگه دارید تا از طبیعت حیوانی دچار مشکلات بزرگی نشوید. اما برای شخص بسیار مهمتر است که بر مؤلفه معنوی خود تمرکز کند. نکته همین است!

آناستازیا: حق با شماست. این یک مشکل جامعه است، اما از هر فردی شروع می شود... حتی در مورد این مراقبه، وقتی یک فرد روی



شکل 17. نمونه تصاویر نمادها و علائم در نظر گرفته شده برای فعال سازی اسانس های جانبی:

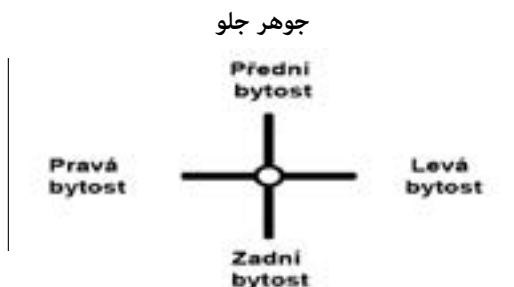
- (1) علامت نمادین فعال شدن ذات راست (قوس کوچک مطابق با ذات راست شخصی است که به علامت نگاه می کند).
- (2) نشانه ای از فعال شدن جوهر چپ (قوس بزرگ مطابق با ذات چپ شخصی است که به علامت نگاه می کند).

کار جدی روزانه روی خودش تمرکز می کند، روی رشد روحی خودش، به طور کلی، اگر یاد بگیرد که از نظر کیفی باشد. موج متفاوتی از ادراک، سپس ذات او به طور متفاوت شروع به کار خواهند کرد. آنها به سادگی اغلب به شیوه جدیدی از عملکرد این ادراک غالب تغییر می کنند و در واقع سایر ویژگی ها و توانایی های خود از جمله توانایی های به اصطلاح خارق العاده انسان را نشان می دهند. همانطور که

آنها در رساله های هند باستان نوشتند: "عمل کنید اما از ثمره کار خود چشم پوشی کنید!" یعنی بی خود عمل کنید و نه از روی عشق به خود.

این مراقبه، به نظر من، حاوی جنبه بسیار مهمی از درک ماهیت انسان و ساختار پیچیده اوست. مدیتیشن این امکان را فراهم می کند که از تجربه شخصی، روند اسرارآمیز ظهور موج های عاطفی و افکار انسانی را درک کنیم. از این گذشته، فرآیندهای شیمیایی و فیزیکی در مغز در حال حاضر نتیجه "ازواسموس اولیه"، یعنی انگیزه اولیه انرژی است. به یاد دارم که شما یک مقایسه تداعی عالی از عملکرد بین مغز با نوعی گیرنده انجام دادید که نوسانات انرژی (سیگنال هایی که از ذات می آیند) را به موضوع ظریف احساسات و عواطف تبدیل می کند.

ریگدن: اگر انجمن های مرتبط با فناوری برای درک این فرآیند مناسب تر هستند، مطمئناً می توانم چنین مثال هایی را هم بزنم. برای سهولت درک،



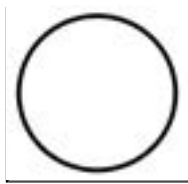
شکل 18. **نماد انسان - یک صلیب متساوی الاضلاع با یک دایره.**

طرح نماد (از نوع "مهر") نشان دهنده نماد روح (دایره) در مرکز و ذات اصلی انسان در چهار طرف آن است.

عملکرد ساختارهای باستانی مغز را می توان به صورت مجازی با تلویزیون مقایسه کرد (به هر حال، کلمه تلویزیون از کلمه یونانی "tele" به معنای "دور" و کلمه لاتین "visor" گرفته شده است. ، که مخفف "مشاهده" و "viso" به معنای "من نگاه می کنم"، "دید"). یا بهتر بگوییم، به یک لوله پرتوی کاتدی (kinescope) در تلویزیون که سیگنال های الکتریکی و نوری را که برای چشم انسان نامرئی هستند، به تصاویر قابل مشاهده در محدوده فرکانس درک شده توسط ما تبدیل می کند.

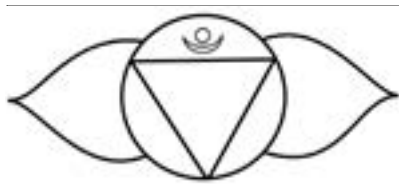
در بین مغز، درست مانند بلوک های اصلی تلویزیون کینسکوپ آنالوگ، به معنای واقعی، گیرنده سیگنال مخصوص به خود وجود دارد. از نظر عملکرد، به طور مشروط شبیه به دستگاه دیگری در تلویزیون است - انتخابگر کانال که نه تنها سیگنال "کانال" لازم مربوطه را تقویت می کند، بلکه آن را به یک فرکانس متوسط استاندارد تبدیل می کند. علاوه بر این، از نظر تداعی، یک «واحد رمزگشایی سیگنال»، «ردیاب سیگنال صدا و تصویر»، «تقویت کننده فرکانس متوسط»، «تقویت کننده توان صوتی» و «لوله پرتو کاتدی» وجود دارد. یعنی همان فیزیک، اما در سطح فرآیندهای انرژی ظریفی که در عالم صغیر انسان و ساختار پیچیده آن اتفاق می افتد.

بین مغز یکی از تبدیل کننده های انرژی به ماده درشت است. و اسانس ها را می توان با برج های تلویزیونی مقایسه کرد که با کمک آنتن های انتقال برنامه های خود را در کانال های مختلف پخش می کنند. اجازه دهید، برای مثال، ذات چپ، راست و پشت را در نظر بگیریم. برای آنها توجه فرد به برنامه های خود عبارت است از صحبت کردن به زبان فنی، "واحد منبع تغذیه"، "تقویت کننده ولتاژ انحراف عمودی و افقی"، تقویت کننده کانال های تصویر به شکل توهم تحمیل شده به



شکل 19. نماد روح و جهان معنوی - دایره.

فرد، و واحد کنترل از راه دور مدیریت فرد و خلق و خوی او. برای آنها توجه فرد به برنامه های خود عبارت است از صحبت کردن به زبان فنی، "واحد منبع تغذیه"، "تقویت کننده و لناژ انحراف عمودی و افقی"، تقویت کننده کانال های تصویر به شکل توهم تحمیل شده به فرد، و واحد کنترل از راه دور مدیریت فرد و خلق و خوی او. بنابراین، یا یک فیلم هیجان انگیز درباره غرور او در ذهن فرد ظاهر می شود، یا یک فیلم ترسناک ساخته شده از ترس های خودش، یا یک ملودرام با عنوان "دیوار ناله درباره گذشته از دست رفته". یعنی این ذات به طرز بسیار ماهرانه ای هر توهم قابل قبولی را ترسیم می کنند، «کوهی را از



1



2



3

یک تپه می‌سازند» و فرد را وادار می‌کنند تا عمیقاً احساسات منفی متفاوتی را تجربه کند در حالی که از توجه خود استفاده می‌کند که برای رشد معنوی‌اش بسیار ارزشمند است.

با این حال، اگر فرد به درک «پخش تلویزیونی» جوهر جلویی خود روی آورد، می‌تواند تصویری کاملاً متفاوت از جهان را ببیند و احساس کند، برداشتی که برای رشد معنوی او مفید است. به عنوان مثال، یک "مستند" در مورد زندگی واقعی و در مورد دنیای معنوی درونی که در بیرون منعکس می‌شود. به لطف چنین تماس و همدلی، شخصیت بار مثبت قدرتمندی دریافت می‌کند که به او اجازه می‌دهد تمام توجه خود را در جهت معنوی متمرکز کند. حقیقت این است که پس از چنین «فیلمی»، زندگی معمولی انسان به نظر بازیگری محض می‌رسد. بنابراین، این فقط به شخص بستگی دارد که در ذهن خود به چه چیزی توجه کند و کدام سیگنال‌ها را دریافت و تقویت کند. به بیان تصویری، شخص نه تنها کنترل از راه دور "تلویزیون" خود را در دست دارد، بلکه این فرصت را نیز دارد که تمام "برج‌های تلویزیون" را به همراه شرکت‌های تلویزیونی و رادیویی خود کنترل کند.

علاوه بر این، به لطف این تکنیک مدیتیشن، فرد قادر خواهد بود هم خود و هم دیگران را درک کند. هنگامی که بتوانید به وضوح لحظات مرتبط با فعال سازی یک یا آن ذات را در خود بشناسید، برای شما آسان خواهد بود که تأثیر پنهانی توسط افراد دیگر را نیز بر خود احساس کنید. چگونه؟ به عنوان مثال، شما در حال صحبت با فردی هستید یا به اطلاعات خاصی در تلویزیون یا رادیو گوش می دهید. در لحظه مکالمه یا دریافت اطلاعات از یک منبع خارجی، شما به سادگی بر موقعیت میانه خنثی خود به عنوان یک ناظر احاطه شده توسط چهار ذات خود تمرکز می کنید. یا بهتر است بگوییم، وارد حالت مشاهده گر می شوید که از شرایط جدا شده است و در خود ردیابی می کنید که کدام یک از ذات شما توسط این اطلاعات فعال می شود. از این گذشته، علاوه بر تبادل کلامی اطلاعات بین افراد، تعامل ذات آنها نیز وجود دارد. به لطف چنین ردیابی تأثیر این اطلاعات بر شما، خواهید فهمید که پایه عاطفی اولیه آن چیست و برای چه هدف پنهان واقعی به شما منتقل می شود. به عنوان مثال، اگر طرف مقابل شما دروغ می گوید یا فریبکاری می کند، قطعاً ذات چپ شما فعال می شود. اگر او در شما پرخاشگری را تحریک کند، مرکز ذات راست شما شروع به چرخش می کند. و اگر او موجی از احساسات مثبت، عشق و خوبی را در شما بیدار کند، آنگاه جوهر پیشین شما فعال می شود. بنابراین، شما می توانید وضعیت واقعی را دنبال کنید و نه آن توهمی را که دائماً از دنیای مرئی و نامرئی به شما تحمیل می شود تا آگاهی خود را کنترل کنید.

آناستازیا: بله، اگر بسیاری از افراد بر این تکنیک مدیتیشن مسلط شوند، نیاز به دروغ گفتن و کنترل یکدیگر در جامعه از بین می رود. هیچ فایده ای در آن نخواهد بود، زیرا همه حقیقت را در مورد یکدیگر خواهند دانست.

ریدن: همینطور است. اما این تنها در صورتی اتفاق می افتد که اکثریت افراد جامعه بخواهند برای بهتر شدن تغییر کنند. در آن صورت، بشریت این فرصت را خواهد داشت که از روشی کاملاً متفاوت و کیفی جدید برای توسعه معنوی متمدن پیروی کند. اما نوع بشر مدرن چه چیزی را انتخاب خواهد کرد - این سوال است. از این گذشته، این تکنیک مدیتیشن قبلاً به مردم داده شده بود. علاوه بر این، در زمان های مختلف وارد زندگی جامعه شد. نمی توانم بگویم با این جزئیات بیان شده است، اما برای تفکر مردم آن روزها کاملاً قابل درک بود. اما مردم مردم هستند و متأسفانه بسیاری از آنها از نوسازی و پیچیده کردن دانش ناب و حقیقت ساده لذت می برند. با این وجود، پژوهاک این عمل را هنوز می توان در دانش پنهان ملل مختلف جهان یافت. فقط امروزه تا حد پوچی در آیین هایی استتار شده است که با آواز، رقص و نمایش های فانتزی با تنبور و طبل همراه است. و همه اینها به منظور «تغییر» به وضعیت آگاهی تغییر یافته برای «شاگرد» یا «کشیش» و گوش دادن به «روح سخنگو» از سمت راست یا چپ و غیره انجام می شود. اگرچه در حین انجام این عمل به شکل خالص آن، چنین پیچیدگی هایی لازم نیست - این همه انسانی و سطحی است. در اینجا، در مراحل اول، شما به سادگی یاد می گیرید که ادراک آگاهی را دوباره پیکربندی کنید و حالات خود را ردیابی و کنترل کنید. و بعداً به سادگی لحظات کاری وجود دارد... به طور کلی، باید توجه داشته باشیم که از زمان های قدیم چنین اعمال معنوی اساسی مربوط به دانش بنیادی و رشد معنوی انسان، قاعدتاً در علائم و نشانه های خاصی ثبت شده است.

آناستازیا: نشانه ها و نمادها موضوع خاصی هستند. در صورت امکان، بهتر است با جزئیات بیشتر در مورد آنها شخصاً بشنوید و این اطلاعات ارزشمند را در اختیار خوانندگان قرار دهید. از زمان های قدیم، تاریخ

بشر تقریباً همیشه با نشانه‌ها و نمادها احاطه شده است. اما پس از جستجوی گسترده در مورد آنها در کتابخانه‌های شهرهای مختلف و در اینترنت، به این نتیجه ناامیدکننده رسیدم که نشانه‌ها و نمادها در هر دوره تاریخی وجود دارد، اما دانش در مورد آنها یا از بین رفته است یا رمزگشایی آنها. معنا چنان به شدت تحریف شده است که به سختی هیچ حقیقتی باقی نمانده است. هیچ دانش روحانی اولیه‌ای در مورد نشانه‌هایی که شما بیان کرده اید وجود ندارد. چه چیزی امروزه در دسترس مردم عادی است؟ در بهترین حالت، فرهنگ لغت نمادها، کتاب‌هایی با محتوای مشکوک وجود دارد که در تفسیر "فراماسون‌ها" در مورد لوازم آموزه‌های غیبی ارائه شده است. دانشمندان خود را از این گونه تفاسیر منصرف می‌کنند زیرا می‌دانند که ریشه چنین انتشاراتی چه چیزی نهفته است. در عین حال، علم قبلاً مطالب بسیار غنی در مورد نمادها و نشانه‌های گرافیکی خاص فرهنگ‌های باستان‌شناسی باستانی قاره‌ها و زمان‌های مختلف جمع‌آوری کرده است. بسیاری از نشانه‌های آیینی جادویی که در فرهنگ معنوی ملل مختلف مهم تلقی می‌شد، یکسان هستند. اما تاکنون دانشمندان قادر به رمزگشایی کامل آنها نبوده‌اند. حالا می‌فهمم چرا. حتی آنچه در این رابطه به ما گفتید به من درک کاملاً متفاوتی از تصویر جهان و دانش در مورد انسان داد. با خواندن آثاری درباره نمادهای گرافیکی فرهنگ‌های باستان‌شناسی، مقالاتی در مورد قوم‌نگاری، فولکلور، اساطیر و کیهان‌شناسی در بازنمایی ملل مختلف، به این نتیجه رسیدم که دانشمندان دقیقاً فاقد این پیوند هستند. همان کلید رمزگشایی علائم به منظور اتصال، درک و خواندن این اطلاعات منحصر به فرد که ثروت معنوی بشر است.

ریگدن: بله، متأسفانه، با وجود فراوانی نشانه‌ها و نمادهای باستانی در جامعه مدرن، بسیاری از دانش در مورد آنها واقعاً توسط مردم از

دست رفته است - این یک واقعیت است. اما این تعجب آور نیست. مشکل در مردم، در خود جامعه است: از یک فرد و خواسته های غالب او شروع می شود و به اولویت های جامعه انسانی ختم می شود. فقط به تاریخ بشر نگاه کنید: جنگ های مداوم، مبارزه دائمی برای قدرت مذهبی و سیاسی و بدتر از همه، پنهان کردن دانش معنوی واقعی از اکثریت مردم که به آزادی واقعی شخصیت و رهایی روح منجر می شود. چرا دانش اولیه از اکثریت پنهان بود؟ چرا غیرقابل تشخیص تحریف شد و سپس از ذهن خود فرد غرق در تفکر مادی تفسیر شد؟ چرا این اطلاعات از آگاهی نسل های جدید ریشه کن شد و هزاران سال در فراموشی مدفون شد؟ صرفاً به این دلیل که این دانش اولیه این امکان را برای مردم فراهم می آورد که مستقل از همان سیاستمداران و کشیشانی که تا به امروز خود را «واسطه» بین مردم و خدایان می نامند، خود را از نظر معنوی رشد دهند. این دانش، مردم را آزاد و مستقل از ساختارهای قدرت سیاسی و مذهبی ساخت. به ملت ها اجازه داد تا به طور مستقل متحد شوند. از این گذشته، کنترل افراد آزاد معنوی بسیار دشوار است، حتی بیشتر از آن تلاش برای تحمیل اختلاف، ترس، پرخاشگری و سایر دستورالعمل های ذهن حیوانی به آنها.

آناستازیا: من کاملاً با شما موافقم که مشکل واقعاً در خود مردم و در جامعه ای است که آنها تشکیل می دهند و همچنین در شیوع پراکندگی و پراکندگی در روابط بین افراد. حتی اگر جزییات را در نظر بگیریم... به عنوان مثال، در حین بررسی تحقیقات علمی در مورد نشانه های باستانی، حتی یک مطالعه سطحی از مشکلات مطرح شده در این آثار باعث می شود از دیوار موانع مصنوعی که برای کسانی که سعی در دستیابی به آن دارند، شگفت زده شوید. به قلب حقیقت امروز در چه شرایطی دانشمندان باید کارهای خود را انجام دهند، مثلاً در قوم شناسی، قوم

نگاری، باستان شناسی و تاریخ باستان؟ همه چیز با اشتیاق محض و با دستمزد ناچیز انجام می شود. ضمناً در کار خود با موانع اداری یا مالی متعدد، عدم سازماندهی و هماهنگی در جذب متخصصان رشته های مرتبط برای مطالعه پیچیده تر موضوعات مختلف مواجه هستند. یا اغلب آنها به سادگی با توطئه سکوت روبرو می شوند، به اصطلاح در جهان "تابوی علمی" در مورد موضوعات یا یافته های خاص.

ناگفته نماند وضعیت در مقیاس جهانی که در بسیاری از موارد موانعی به طور مصنوعی برای جلوگیری از دسترسی به اطلاعات خاص یا یافته های باستان شناسی منحصر به فرد ایجاد می شود که در واقع از دید مردم پنهان می شود. طبیعتاً همه اینها بدون دخالت برخی از افراد ذینفع اتفاق نمی افتد. چنین اطلاعاتی یا مورد توجه جامعه علمی گسترده تری قرار نمی گیرد، برای جمع آوری گرد و غبار در انبارها رها می شود، یا آثار باستانی قابل توجهی به مجموعه های خصوصی ختم می شوند، یا حتی به طور کامل توسط سرویس های مخفی حذف می شوند و در هوا ناپدید می شوند. احتمالاً کسی بسیار می ترسد که این اطلاعات ایدئولوژی و پایه های قدرت کسی را که برای کنترل ملت های معاصر سودآور است، متزلزل کند. پس افتخار همه دانشمندانی است که علیرغم همه موانع، فداکارانه در این زمینه علمی به کار خود ادامه می دهند و ملت ها را از یافته های مهمی که توهم «وحشی گری» مردمان باستان را از بین می برد و غالباً گواه بر اولویت است، آگاه می کنند. ارزش های معنوی و دانش در آن دوران دور. اما با همه اینها باز هم این سوال مطرح می شود که چرا خود جامعه سکوت می کند؟ بالاخره این جامعه است که باید به گذشته معنوی خود علاقه مند باشد در وهله اول به منظور درک و تعیین صحیح بردار آینده آن.

ریگدن: ساکت است زیرا آگاهی اکثریت مردم با الگوهای رفتاری تفکر مادی مصرف کننده به حدی پردازش شده است که یک فرد معمولی نمی تواند حتی خود فرمول بندی این سؤال را درک کند. وقتی تفکر او توسط چنین دستورالعمل ها و الگوهایی محدود می شود، او به سادگی نمی فهمد که چرا، در واقع، این حرفه های علمی باید اولویت بیشتری برای جامعه و دولت داشته باشند تا مثلاً حرفه ی نانو تکنولوژیست که با آن سروکار دارد. تحقیق در سطح اتمی و مولکولی، یا تحلیلگر مالی، یا فیزیکدانی که با انواع جدید سلاح ها سروکار دارد؟ اما موضوع این است که همه محققینی که در بالا به آنها اشاره کردید، چنین حرفه هایی را که در بسیاری از کشورها «بی احترامی» می کنند و مربوط به مطالعه دوران باستان و فرهنگ اقوام مختلف است، برای خود در اولویت قرار می دهند. (به غیر از پرداختن به مسائل علمی روز) چیزی کمتر از بازسازی تمام جوانب **حیات معنوی جامعه!** و چه کسی در میان صاحبان قدرت این را دوست دارد؟ به هر حال، اگر توده ها به طور قطع بدانند که مردم عادی، درست مثل خودشان، هزاره ها پیش به دنبال چه چیزی بودند، چه جهان بینی و دانش مقدس و معنوی داشتند، چگونه خود را به کمال رساندند، و زندگی شان را وقف چه چیزی کردند، این سؤال پیش می آید: بشر مدرن به کجا می رود و چرا این دانش برای هزاران سال از اکثریت پنهان مانده است؟

بالاخره انسان امروز چه تفاوتی با انسان گذشته دارد؟ تفاوت فقط در تغییر جزئی شرایط بیرونی هستی است، اما مشکلات درونی، کشمکش بین طبیعت معنوی و طبیعت حیوانی ثابت مانده است! علاوه بر این، چنین کارهای علمی گسترده ای در مورد بازسازی جنبه معنوی زندگی جامعه، مستلزم رمزگشایی از معانی مقدس اصلی و انگیزه های کلیدی نمادآفرینی در فرهنگ ها و جهان بینی های مختلف است. و این بدان

معناست که مستلزم به دست آوردن شواهد علمی از اهمیت نقشی است که عملاً یک علامت و نماد مشابه برای مردمان مختلف جهان ایفا می کند. در دوره های مختلف شکل گیری های اجتماعی، صرف نظر از دوری جغرافیایی و سکونت منزوی چنین ملت هایی در قاره های مختلف.

نشانه ها و نمادها از همان ابتدا در جامعه بشری وجود داشته است. آنها هنوز هم اکنون در دنیای مدرن حضور دارند، صرف نظر از این واقعیت که اکثر مردم معنای آنها و قدرت نفوذ آنها را درک نمی کنند. شما خودتان به خوبی می دانید، به لطف تجربه مراقبه ای، چگونه برخی از نشانه ها و نمادها بر فیزیک جهان مرئی و نامرئی تأثیر می گذارند. نشانه ها و نشانه ها کلید گنجینه معنوی جامعه بشری است. این رمزی برای فرآیندهای پیچیده است که اسرار کنترل فیزیک پیشرفته و همچنین افق های جدید دانش علمی را آشکار می کند.

آناستازیا: بله، با دانستن این موضوع، می توان فهمید که هر انسانی با دستیابی به سطوح معینی از خودسازی، چه قدرت هایی دارد. با این حال، این مسئولیت بزرگی را نیز به همراه دارد.

ریدن: بدون شک. اما مردم انسان باقی می مانند. حتی با علم به قدرت و اهمیت علائم و نشانه ها، به مرور زمان آن را تحریف کردند، چیزی اضافه کردند و به صلاح دید خود آن را پیچیده کردند. در نتیجه، آنچه برخی از مردم در آغاز هزاره می دانستند و برخی دیگر در پایان آن به وضوح از نظر معنی و از نظر کیفی در محتوا متفاوت بود. اما هر از گاهی این دانش در جامعه بشری تجدید می شد. برخی از فرهنگ ها ناپدید شده بودند و "اسرار مقدس" را به گور برده بودند، در حالی که برخی دیگر برعکس، از بقایای دانش نسل های گذشته شکل گرفته و

شکوفه شده بودند. بنابراین، حضور این دانش در شکل اولیه‌اش همیشه برای هر مردمی که در نقاط مختلف جهان زندگی می‌کنند موضوعی بوده است، زیرا نه تنها کلیدی برای دانش نیاکان آنها می‌دهد، بلکه به طور قابل توجهی شناخت خود را در این زمینه گسترش می‌دهد. خودسازی معنوی

در دنیای مدرن، می‌توان سیستم‌های کامل نمادها و نشانه‌های سنتی "خود" را با هر ملتی یافت. با این حال، دانش اولیه در مورد آنها از بین رفته است. حتی نام نمادها و نشانه‌ها دیگر در تعبیر معنایی با دانش پنهان در مورد انسان ارتباط ندارد. آنها عمده‌تاً مفهومی از ارزش معین در علم را نشان می‌دهند و همچنین دارای یک معنای مشروط روزمره هستند که یکی از مظاهر جهان مادی را مشخص می‌کند.

آناستازیا: به طور کلی، نشانه‌ها امروزه وجود دارند و به کار خود ادامه می‌دهند، اما مردم در مورد آنها آگاهی ندارند.

ریدن: کاملاً درست است. این نتیجه‌ای است که بشر به آن رسیده است. این تنها دانش نیست که از بین رفته است، بلکه حتی معنای معنایی کلماتی است که نمادها و نشانه‌های خاصی به عنوان یک مجموعه معنی می‌کردند. در اینجا یک مثال ساده است. به عنوان مثال، کلمه "نماد" را در نظر می‌گیریم که در حال حاضر در زندگی روزمره توسط جمعیت روسی زبان استفاده می‌شود. از زبان یونانی وام گرفته شده است. اما چگونه در یونان باستان ظاهر شد؟

در یونان باستان، کلمه‌ای مانند «شما» به معنای «نشانه»، «پرچم»، «نشانه بهشتی» وجود داشت. لازم به ذکر است که فرهنگ‌های

باستانی منطقه دریای اژه (حتی قبل از ظهور یونان) به ویژه پس از تماس آن مردمان با مردمان شرقی (مثلاً با ساکنان آناتولی (سرزمین ترکیه فعلی) و با باستان مصریان، که «نوشته‌های مقدس» و دانش غیبی را توسعه داده بودند، بسیاری از دانش جهان نامرئی با تمثیل‌هایی که برای ساکنان یک محل قابل درک بود توضیح داده می‌شد. برای مثال، فرآیند و نتایج یک مراقبه مشترک گروهی از افرادی که با نشانه‌ها کار می‌کردند (یا برای تنظیم خاصی از یک علامت کاری که بر توده‌ها تأثیر می‌گذاشت) برای تازه‌واردان آغازگر به سادگی با استفاده از تداعی‌هایی که به راحتی می‌توانستند درک کنند توضیح داده شد. . منطقه نفوذی که علامت پوشانده شده بود به طور تداعی کننده ای با انداختن توری به دریا توسط ماهیگیران مقایسه می‌شد (زیرا حرفه ماهیگیر در آن زمان بسیار محبوب بود). (به آنها گفته شد که اگر این علامت در یک مکان خاص، به عنوان مثال، در یک اتاق، معبد، یا در میدان نصب شود، بر روی افراد داخل این فضا تأثیر می‌گذارد، به طور کلی، مانند شبکه ای که در قسمت خاصی از آن قرار دارد. دریا در طول ماهیگیری خلاصه در قدیم از تمثیل‌هایی استفاده می‌کردند که مردم آن عصر می‌توانستند بفهمند. البته امروزه همه اینها را می‌توان با استفاده از نمونه های مدرن برای مردم توضیح داد. به عنوان مثال، تأثیر برخی علائم و نشانه‌ها را می‌توان با گیرنده رادیویی که در فرکانس از پیش تعیین شده کار می‌کند و امواج رادیویی را در فواصل معینی توزیع می‌کند، یا با نور لامپ خیابان که قسمت خاصی از خیابان را روشن می‌کند، مقایسه کرد. و حتی در آن صورت، اینها همچنان تمثیل خواهند بود، زیرا افراد مدرن نیز از درک پدیده های مربوط به فرآیندهای در حال وقوع در ابعاد دیگر بسیار دور هستند.

بنابراین، دقیقاً به دلیل چنین مقایسه انجمنی، که در جوامع مخفی رایج بود، است که کلمه "to symbolon" در فرهنگ واژگان روزمره مردم ظاهر می شود (که همانطور که ضرب المثل روسی می گوید: "زنگ را شنیده اند اما نمی دانند کجاست. از» می آید، و این کلمه به معنای تمرین گروهی چند ماهیگیر که هنگام ماهیگیری تور می ریختند شروع شد. خوب، این همان داستان قدیمی است: کسانی که از جنبه معنوی موضوع چیزی نمی دانند، همیشه بر اساس درک مادی خود، معنای دانشی را که شنیده اند با اشیاء و پدیده های جهان مادی برابر می کنند. اما در همان زمان، این کلمه "سومبولون" توسط افرادی که در دانش آغاز شده بودند همچنان استفاده می شد. در نتیجه، همراه با کلمه قدیمی تر «شما» (به معنای علامت، پرچم، علامت آسمانی)، کلمه «نماد» در معانی زیر به کار رفت: «پیوستن نامرئی به مرئی»، مکان یابی واقعیت نامرئی از طریق نشانه ای مرئی که معنای مخفی آن را فقط گروه خاصی از مردم درک می کنند. و بعداً "نماد" کاملاً جایگزین این کلمه باستانی شد.

همچنین مهم است که بدانیم آرکون ها چگونه به رشد محبوبیت در میان افراد دانشی که از انجمن های روحانی مخفی آمده اند، واکنش نشان می دهند. من یک بار دیگر از کلمه "نماد" به عنوان مثال استفاده خواهم کرد. وقتی این کلمه شروع شد فراماسونها برای اهمیت یافتن در میان مردم دقیقاً به معنای اولیه آن، در این موضوع دخالت کردند. آنها شروع به تأسیس اصناف، شرکت ها، جوامع، مذاهب، احزاب مختلف خود در قلمرو یونان کردند و نشانه ها و نمادهای خود را به عنوان نشانه های عمومی تمایز این سازمان ها قرار دادند. آنها شروع به "کثیف کردن" کلمه "نماد" با معنای معنایی مسائل عادی انسانی کردند و از آن در جنبه های مختلف زندگی روزمره استفاده کردند: به عنوان توافقات دیپلماتیک، به عنوان بلیط تئاتر، به عنوان نام حلقه

های امضای داوران آتن، و به عنوان نام سهمی از سهم پولی عضویت. پژوهاک این "انحرافات" را می توان امروزه نیز یافت. در نتیجه، معنای اولیه کلمه "نماد" فراموش شد و از استفاده روزمره ناپدید شد.

با این حال، به اندازه کافی جالب، کلمه "نماد" دقیقاً به معنای "نشانه" وارد زبان روسی شده است. و کلمه "نشانه" (**znak** - "یادداشت مترجم") در زبان روسی از کلمه اسلاوی قدیم "دانستن" و "اطلاعات در مورد چیزی" سرچشمه گرفته است (کلمه قدیمی روسی و اوکراینی " **znáti**، چک قدیمی «**znáti**»، لهستانی «**zna**» و غیره). یعنی کلمه " " ("دانستن" - یادداشت مترجم) برای هر اسلاو بدون توجه به تفاوت های موجود در زبان ها واضح بود. در واقع، به نوعی، دقیقاً معنای اصلی کلمه یونانی "نماد" را منعکس می کند. بنابراین، این تنها یکی از نمونه های متعدد تبدیل کلمه به معنای علامت و نماد است. در واقع، هر ملیتی تعاریف خاص خود را از "نشانه" و

جوهر جلو

"نماد" داشت، اما امروزه هر ملتی معانی اصلی آنها را به خاطر نمی آورد. اگر مردم این معانی اصلی را می دانستند، تعجب می کردند که در میان اقوام مختلفی که در زمان های قدیم در فواصل زیادی از یکدیگر

جوهر پشتی

زندگی می کردند و اقیانوس ها آنها را از هم جدا می کردند، از نظر معنایی یکسان هستند.

بدیهی است که پیشرفت در شناخت موضوع نمادها و نشانه ها بدون داشتن مبنای اولیه دانش برای مردم دشوار است که به لطف آن می

توان وضعیت کلی را در طول هزاره ها مشاهده کرد. اما این را می توان اصلاح کرد. بنابراین، چندین علامت کار وجود دارد که بدون توجه به اینکه نسل کنونی مردم در مورد آنها می دانند یا نه، پیوسته در جامعه بشری حضور داشته اند. همچنین دانش اولیه در مورد علائم و نمادهای دیگر وجود دارد. از قدیم الایام، آنها حامل دانش رمزگذاری شده خاصی در مورد انسان، ساختار انرژی او و همچنین توانایی های او در دنیای نامرئی بودند، از جمله اصلی ترین - رهایی معنوی.

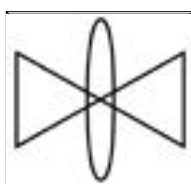
از زمان های قدیم، علائم و نشانه های اساسی بسته به کاربرد آنها بر اساس اهداف خاصی قرار می گرفتند: در برخی موارد، این انتقال دانش بود، در حالی که در برخی موارد به عنوان عنصر تأثیر مستقیم بر کسی که نگاه می کرد قرار می گرفت. آنها هنگامی که هدف انتقال دانش بود، علائم و نشانه ها با نوع «مهر» ترسیم می شدند. من با استفاده از یک مثال ساده توضیح خواهم داد. وقتی شخصی به عکس خود نگاه می کند، سمت راست عکس با دست چپ او مطابقت دارد، در حالی که سمت چپ عکس با دست راست او مطابقت دارد. وقتی به نسخه اصلی نگاه می کنید و آن را با برداشت آن مقایسه می کنید، روی مهر هم همین است. همین امر در مورد نشانه های مربوط به انتقال علم، به ویژه نشانه هایی که ذات های راست و چپ را تعیین می کنند، صدق می کند.

و اگر موضوع در مورد علائم و نشانه هایی بود که برای اعمال تأثیر خاصی بر شخصی که به آنها نگاه می کند در نظر گرفته شده بود، آنها دقیقاً مطابق اضلاع واقعی قرار می گرفتند. به عنوان مثال، اگر لازم بود ذات حق انسان فعال شود، علامت یا نماد مربوطه در مقابل سمت راست شخصی که به آنها نگاه می کند قرار می گیرد و غیره. بسیاری از

تفاوت های ظریف دیگر که قبلاً توسط مردم اختراع شده بود در مورد نحوه خواندن این علائم وجود داشت: از چپ به راست یا از راست به چپ، از پایین به بالا یا بالعکس. اما این ویژگی از قبل مربوط به سنت های محلی مردمان مختلف باستانی است. اگرچه آن نیز به نوبه خود بر اطلاعات خاصی مبتنی بود. اما اکنون در مورد آن صحبت نمی کنیم.

اجازه دهید دانش اساسی در مورد چهار ذات انسان و روح را که از زمان های قدیم برای مردم شناخته شده بود، بررسی کنیم. در اصل، تعیین یک انسان معمولی به شکل یک صلیب متساوی الاضلاع با یک دایره در مرکز بود (نسخه ساده شده به سادگی یک صلیب متساوی الاضلاع بود). خط افقی صلیب ارتباط با ماده را نشان می دهد، در حالی که خط عمودی به معنای ارتباط با عالم روحانی یا بهتر است بگوییم وجود عناصری از عالم روحانی در انسان و امکان تعالی معنوی را نشان می دهد. به همین دلیل است که، در واقع، پس از آن، مردم مختلف خط افقی را با عنصر زمین، با جهان مادی (زمینی) (حرکت به سمت درون)، و همچنین با زمان (به عنوان حرکت از گذشته به آینده)، یک بردار (غرب شرق)، و با خطی که بهشت را جدا می کند، مرتبط می کند. و زمین و خط عمودی با عناصر آتش و هوا و جهت اولیه آنها به سمت بالا از حوزه مادی به حوزه معنوی همراه بود.

ساختار چهار پر صلیب متساوی الاضلاع و دایره ای در داخل آن (چهار ذات اصلی و روح) نشانگر عناصر اصلی در ساختار انسان است که طرح اصلی را تجسم می کند: ایجاد شرایط برای انتخاب شخصیت بین دنیای مادی و روحانی



دایره نمادی باستانی از روح یا تجلی از جهان معنوی است (از جمله یک موجود روحانی؛ نماد حضور خدا، نامگذاری مقدس "صدای Ra"). این محیطی است که به طور نمادین بخشی از خلاء بزرگ را محدود کرده و در درون خود دارد. با توجه به اینکه روح پادماده واقعی است، یعنی نیرویی که از دنیای معنوی می آید، پس در درک تفکر مادی هیچ است. گاهی اوقات، به عنوان یک نقطه در مرکز یک دایره به عنوان نمادی از انرژی متمرکز از دنیای معنوی به تصویر کشیده می شد (در برخی موارد، این نام برای مرحله اولیه رشد معنوی، بیداری بود). و دایره خود نمادی از قدرتهای معنوی است، ویژگی روح به معنای کمال، تمامیت، ثبات، ابدیت، تعیین جهان معنوی، وجودی که نه آغاز دارد و نه پایان.

واقعیت قابل توجه دیگری نیز وجود دارد. در ساختار انسان، روح توسط پوسته های اطلاعاتی (فرع شخصیت ها) احاطه شده است. اما همه اینها در "پوسته" متشکل از انرژی زندگی انسان - پرانا - محصور شده است. این پرانا است که نوعی لایه میانی بین انرژی روح و جهان مادی است. در اساطیر مردم جهان، به ویژه در جایی که چنین دانش مقدس (معنوی) در مورد انسان منعکس می شد، اغلب شباهتی تداعی بین انرژی پرانا و ویژگی های آتش خورشید ترسیم می شد. از این رو، تعیین روح به عنوان یک قرص خورشیدی.

دایره همچنین نشان دهنده مرزبندی دو کره (مادی و معنوی) بود. وقتی صحبت از دانش درباره انسان شد، این به اطلاعاتی در مورد روح، به اصطلاح، در حالت میانی اشاره داشت.

گاهی اوقات، همراه با یک دایره، عناصری به تصویر کشیده می شد که به آن پویایی می بخشید: به عنوان مثال، بال ها، گلبرگ های نیلوفر آبی، پرتوها، مارهای پیچ در پیچ، یا زبانه های شعله. چنین تصاویری را می توان در نمادهای مقدس سه قطبی یافت، فرهنگ هند باستان، مصر باستان، مکزیک باستان، سومری و روسیه باستان. این به معنای رشد معنوی انسان یا دانش معنوی (تعلیم) است که توسط موجودی از عالم روحانی به این جهان وارد شده است. همچنین جهت حرکت از درون به بیرون را نشان داد که از ویژگی های قدرت روح است که شخصیت را به سمت انتخاب و جستجوی راه های معنوی برای رهایی از اسارت ماده سوق می دهد. غالباً در اسطوره های کیهان شناختی، پیشینیان طرح کلی جهان را در یک دایره محصور می کردند. در چنین حالتی، این امر به ایجاد (تشکیل) جهان مادی توسط عالم معنوی اشاره داشت.

شکل 20. نماد رشد معنوی و دانش معنوی - دایره ای با عناصری که پویایی را منتقل می کند:

1) چاکرای آجنا - یک نام مشروط در اعمال معنوی هند باستان از چاکران واقع در مرکز پیشانی ("چشم سوم") به شکل دایره ای با دو گلبرگ نیلوفر آبی (به رنگ آبی) با نام های همراه. از نیروهای آلات) مثلث رو به پایین و علامت الاترا)؛

2) دیسک خورشیدی بالدار (مصر باستان) - نماد معرفت معنوی معرفی شده از "بهشت" (نماد خدایان خورشیدی اقوام مختلف، به

عنوان مثال، هورامزدا در آیین زرتشتی، آشور آشوری، شاماش بابلی، و همچنین یکی از نامگذاری خدای مصر باستان (ra)؛
 3) نمونه ای از نماد مقدس خورشیدی که برای انتقال دانش در دوران باستان (دوره پارینه سنگی) معمول بود. این الگو از تعداد معینی "دانه" ساخته شده است. این نماد ساختار کلی است: فضای هفت بعدی محصور در یک دایره، که در آن فراتر از دایره 72 "دانه" وجود دارد، به معنی تعداد کلی ابعاد در کیهان. در داخل دایره، هفت فرم هرمی با "بسته های" متشکل از هفت "دانه" وجود دارد که با ساختاری متشکل از پنج "دانه" (یکی مرکزی و چهار "دانه" که به صورت متقاطع در اطراف آن قرار گرفته اند) تاج گذاری می شود. در مرکز تصویر یک «گل هفت گلبرگ» (ستاره هفت پر) وجود دارد که مرکز آن با 33 «دانه» حاشیه دار شده است، در حالی که هر قسمت از گلبرگ از 6 «دانه» تشکیل شده است

آناستازیا: بله، دانش درباره معنای مقدس دایره نه تنها در نمادها و نشانه های نقاشی های سنگی و نقاشی های دیواری روی دیوار خانه ها، بلکه در اشیاء باستان شناسی نیز ثبت شده است: مجسمه های مقدس، لباس های آیینی، سرامیک و غیره. آنها همچنین در معماری ساختمان های معبد باستانی و خانه های ساده (خیمه های خیمه شب بازی و یورت) حفظ شده اند. اعمال آیینی سنتی برخی از باورها نیز منعکس کننده این دانش است. به عنوان مثال، راه رفتن آیینی به صورت دایره ای در اطراف یک قلمرو یا یک ساختمان خاص، اجرای رقص های دایره ای (رقص دایره ای آیینی در اطراف یک مرکز نامرئی یا آتش، یک مکان مقدس. ریسندگی شمن ها و دراویش)، نشستن رسمی حکیمان

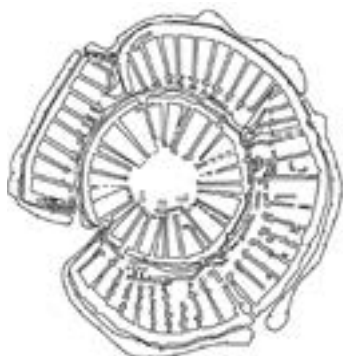
در دایره‌ای برای برقراری ارتباط، جایی که مرکز دایره خالی (از چیزی پر نشده بود) به عنوان نمادی از طبیعت معنوی.

ریگدن: به هر حال، در زمان های قدیم مردم شهرهای خود را به همین ترتیب می ساختند. یعنی ساختمان‌ها را دقیقاً به صورت دایره‌ای در آنها قرار می دادند و مرکز شهر را نیز به شکل مربع گرد خالی می کردند (نه ساخته شده). اول و مهمتر از همه، چنین پلان ساختمانی معنای مقدس عمیقی داشت.

آناستازیا: شهرهای مدرن بدیهی است که فاقد این هستند، اگرچه نمونه‌های باستان‌شناسی از چنین بناهای باستانی امروزه وجود دارد. به عنوان مثال، هزاران سال پیش چنین اصلی برای ساختن شهرک های تمدن سه قطبی در دانوب و دنیپر مورد استفاده قرار گرفت. شهرهای اورال باستان که بر اساس نمونه اولیه آرکایم ساخته شده بودند نیز به همین ترتیب ساخته شده بودند. به عنوان مثال، به اصطلاح توسط باستان شناسان فرهنگ سینتاشتا - "کشور شهرها" که توسط باستان شناسان در قلمرو روسیه (منطقه چلیابینسک) یادداشت مترجم: "منطقه" به معنی شهرستان)، استان اورنبورگ، باشقیرستان و شمال قزاقستان کشف شد.).



1



2

شکل 21. چیدمان شهرهای باستانی که به صورت دایره ای چیده شده اند:

- 1) یک کبی از یک عکس هوایی از شهرک سه قطبی پترن (مولداوی)؛
- 2) طرح طرح شهر آرکایم (اورال جنوبی، روسیه).

ریدن: دقیقاً همینطور. اما اجازه دهید به نماد باستانی انسان بازگردیم - صلیب متساوی الاضلاع با دایره ای در مرکز. **خطوط صلیب** به طور مشروط چهار ذات انسان را مشخص می کنند: **ذات جانبی** (خطوط افقی که از مرکز می آیند)، **جوهر پستی** (خط عمودی که از مرکز پایین می آید) و **جوهر جلو** (خط عمودی که به سمت بالا می رود). از مرکز). همانطور که قبلاً گفتیم، در مقایسه های انجمنی، ویژگی های این ذات به نیروهای معینی در فضا، به عنوان مثال، چهار عنصر، چهار باد فصلی، و همچنین چهار جهت اصلی اختصاص داده شد. در این حالت، سه نیرو معمولاً با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی داشتند یا خصوصیات منفی پشت و اسانس های جانبی داشتند. و چهارمی پیشرو بود، از نظر خصوصیات بسیار خاص، و دارای ویژگی های مثبت Front Essence

بود. همه این نیروها با یک صلیب که نماد مقدس یک انسان است به عنوان صلیب که ساختار آن ترکیبی از روح و ماده است تعیین شده است. خط عمودی صلیب با انقلاب، حرکت به سوی دنیای معنوی، با آرزوی انسان برای غلبه طبیعت روحانی در او همراه بود. به همین دلیل است که در سنت های مذهبی مردمان باستانی جهان، بر سر خدایان مقدس، غالباً یک قرص خورشیدی به عنوان نماد برتری ماهیت معنوی و دانش معرفی شده از دنیای معنوی ترسیم می شد. خط افقی که نشان دهنده ذات جانبی است به طور تمثیلی محور اعتدال نامیده می شد و آن را با حرکت خورشید مرتبط می کند (زمانی که خورشید از استوای آسمانی در اعتدال بهاری و پاییزی عبور می کند).

آناستازیا: بله، این را می توان حتی در حال حاضر با آثار فرهنگ باستانی ردیابی کرد. به عنوان مثال، نقش برجسته بسیار جالبی در شهر باستانی ایرانی تخت جمشید حفظ شده است (نام باستانی آن نیز وجود دارد که پس از ترجمه از زبان فارسی، به معنای «تخت جمشید» است). نمادی از جشن سال نو زرتشتیان (نوروز) را به تصویر می کشد که ایرانیان (ایرانی) و ترک ها آن را مطابق با تقویم شمسی جشن می گیرند. بنابراین، جالب ترین چیز این است که این نماد یک گاو نر (ذات راست) و یک شیر (جوهر چپ) است که "همیشه با یکدیگر می جنگند". در زمان های قدیم اعتقاد بر این بود که در روزهای خاصی از سال قدرت آنها برابر می شود.

ریدن: درست است. دقیقاً به همین دلیل است که بعداً مردم شروع به پیوند دادن این نمادها به روزهای اعتدال خورشیدی در طبیعت کردند. اگرچه همه اینها پیام زیربنایی متفاوتی دارند... معنای پنهانی دانش در مورد چهار ذات انسان نیز به مفاهیمی که معادل صلیب بودند وارد شد.

آناستازیا: اکثریت مردم مدرن صلیب را فقط با یک دین جهانی - مسیحیت مرتبط می دانند. وزرای این دین به نوبه خود تمام تلاش خود را می کنند تا مردم را از علاقه مندی به چیز بزرگتر باز دارند. به هر حال، صلیب یک نماد بسیار باستانی است و مدت ها قبل از ظهور این دین ظاهر شده بود. تصاویر صلیب ها و تغییرات آنها از دوره پارینه سنگی شناخته شده است. به عنوان مثال، نمادی از صلیب بر روی بناهای تاریخی مربوط به زمان جامعه بدوی یافت شد. به عنوان مثال، تصاویری از غار شووه (فرانسه) که بیست هزار سال قدمت دارند و به لطف آب و هوای کوچک غار به خوبی حفظ شده اند را در نظر بگیریم.

ریگدن: و حتی پس از آن باید اشاره کرد که این اکتشافات نسبتاً اخیراً انجام شده است. و چه بسیار از چنین مکانهایی وجود دارد که تا امروز هنوز برای بشر ناشناخته است! اما چنین مصنوعاتى تنها زمانی ارزشمند هستند که مردم معنای اولیه نمادها را درک کنند و فقط "هنر شگفت انگیز پیشینیان" را تحسین نکنند و این نامگذاری ها را با مفاهیمی از ذهن انسان که توسط ادیان مدرن تحمیل شده است پیوند دهند.

تغییرات مختلف صلیب به طور نمادین اطلاعات اضافی را برای تفسیر اصلی آن نشان می دهد. به عنوان مثال، اگر نوک صلیب دارای سه کره باشد، که نشان دهنده سه بعدی بودن دنیایی بود که انسان در آن زندگی می کرد یا نشان دهنده یک ویژگی عددی از پدیده هایی بود که به صورت علامت اضافی روی صلیب نشان داده می شد. اگر قسمت پایینی یک صلیب، که مطابق با ذات پستی بود، دراز بود (به اصطلاح صلیب بلند یا لاتین)، این به معنای تمرکز توجه، تمرکز بر روی ذات پشت (رنج مداوم، یادآوری گذشته که بار سنگینی می کرد). روح، تحریک احساس گناه و کینه). همانطور که قبلاً فهمیده اید، اگر شخصی

در حالت طبیعت حیوانی باشد، چنین فعال سازی جوهر پستی در واقع تحریک مداوم افسردگی، ترس و سرزنش خود است.



شکل 22. صلیب بلند یا لاتین.

آناستازیا: در آن زمان، مؤمنان مسیحی مجبور به پوشیدن این شکل خاص از صلیب، ظاهراً به عنوان نمادی از رنج های مسیح هستند. پس آیا این بدان معناست که به جای عشق به خدا، مردم به طور غیرمستقیم به فکر رنج، گذشته و مرگ خود حلقه زده اند؟ به عبارت دیگر با این نماد به طور ناخودآگاه منفی‌هایی را در افراد فعال می‌کنند که به چیزی جز گذشته خودشان مربوط نمی‌شود؟ بنابراین این در واقع چیزی بیش از تحریک فعال شدن جوهر پستی نیست.

ریگدن: این دقیقاً یکی از عناصری است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. منظورم دستکاری با علائم در معابد است. و در این مورد نه تنها بر ذات پشت تاکید شده است. به عنوان یک قاعده، پشت چنین صلیب دارای کتیبه زیر با حروف لاتین است: INRI (I sus Nazar nus, R x I dae rum) که به معنای "عیسی ناصری، پادشاه یهودیه" است.

آناستازیا: می بینم، آنها حتی در ضمیر ناخودآگاه مؤمنان برتری افراد خاصی بر آنها را چکش می کنند... و چرا در اینجا هیچ نمادی از روح، عشق به خدا وجود ندارد؟

ریگدن (با لبخند): خوب، همانطور که می بینید، وقتی فردی دانش دارد، شروع به پرسیدن سؤالاتی می کند که برای کشیش های قدرت «ناخوشایند» است. چگونه می توانند چنین نمادی را قرار دهند اگر اهداف و مقاصد، طبق کتاب های بزرگ آنها، کاملاً متفاوت است؟ آنها از نجات روح فقط در تئوری برای توده ها صحبت می کنند، اما در واقعیت، خودتان می بینید که چه خبر است.

آناستازیا: بله، متأسفانه، در عمل، برخلاف تئوری، هیچ کس برده داری را لغو نکرده است - آنها به سادگی آن را به خوبی آزادی دموکراتیک کامل کرده اند و استتار کرده اند، و بدین ترتیب یک توهم صرف از آزادی و برابری ایجاد کرده اند.

ریگدن: حتی بیشتر از این هم خواهم گفت. همانطور که قبلاً اشاره کردم، صلیب لاتین به عنوان نماد مسیحیت در قرن چهارم پس از میلاد معرفی شد، زمانی که تعالیم عیسی به دین تبدیل شد و این دین جایگاه ملی پیدا کرد. اتفاقاً در شجره نامه، صلیب لاتین معمولاً پایان یک شخص، تاریخ مرگ را نشان می دهد. بنابراین، در مسیحیت، علاوه بر این صلیب بلند چهار پر که برای مومنان در نظر گرفته شده است، صلیب های شش پر و هشت پر به اصطلاح "صلیب های پدرسالار" با دو یا سه میله اضافی نیز وجود دارد که به طور معمول روی صلیب های ایلخانی وجود دارد. اسانس جلویی. آنها توسط اسقف اعظم و کاردینال ها پوشیده می شوند. مفهوم کلی این دین وجود این نوار بالایی

را به عنوان یک تابلو (صفحه) برای "لقب" فوق الذکر عیسی در مخفف لاتین (INRI) تفسیر می‌کند. و اگر علامت یک میله مایل پایینی نیز داشت، مؤمن به سادگی در زمینه مادی تفسیر مذهبی توضیح داده می‌شد که ظاهراً این میله ای برای پای عیسی است.



شکل 23. صلیب های ایلخانی:

- 1) صلیب پدرسالار - یک صلیب شش پر با دو میله.
- 2) صلیب ارتدکس - یک صلیب هشت پر با یک نوار بالا و یک صلیب مورب پایین تر (انکار گذشته بشر).
- 3) صلیب پاپ - سه میله افقی نماد قدرت مادی در دنیای سه بعدی است. در همه موارد، نوار بالایی که روی جوهر جلویی می‌گذرد، یک صلیب متساوی الاضلاع را تشکیل می‌دهد. یعنی بالای خط افقی بلند، یک صلیب متساوی الاضلاع وجود دارد که نماد یک انسان (قدرت انسان) است.

حال، کتمان تفسیر نمادگرایی صلیب از توده‌ها را که مدت‌ها قبل از ظهور دین مسیحیت وجود داشته است، در نظر بگیریم. به عنوان مثال، در مصر باستان، این گونه نام‌گذاری‌ها از صلیب‌ها که در حال حاضر به عنوان صلیب تاو و صلیب آنخ شناخته می‌شوند رایج بود.

در دانش مخفی، صلیب تاو، با ~~حروف~~ ^{حروف} از زبان مدرن، به معنای زندگی انسان در دنیای مادی، تجلی احساسات و افکار آغاز شده توسط پشت و ذات جانبی بود. در حالی که صلیب آنخ قبلاً دو عنصر مختلف را ترکیب کرده است: دایره غالب و صلیب تاو که از آن آویزان شده است. صلیب آنخ نماد انسان کامل بود. با غلبه فطرت معنوی در او، غلبه ذات جلو بر سه ذات دیگر و غلبه معنویت بر مادیات. به همین دلیل است که صلیب آنخ به عنوان ^{جوهر پستی} پیامدی روحانی، نشانه جاودانگی، زندگی ابدی در دستان خدایان باستانی مصر قرار گرفت. صلیب آنخ همچنین به عنوان "کلید زندگی"، "کلید انرژی"، "کلید احیا" شناخته می شود. تحول معنوی چنین معانی به نمادگرایی مرحله خاصی از اعمال معنوی مربوط می شد، زمانی که خودگشایی یک شخص رخ می داد، تبدیل کیفی انسان به یک موجود روحانی کاملاً متفاوت. علاوه بر این، دانش در مورد این صلیب و نماد آن نه تنها در مصر باستان (آفریقا) بلکه در اروپا، آسیا و آم

ریکا باستان نیز وجود داشت.



1

2

شکل 24. صلیب تاو و صلیب آنخ:
(1) نمونه تصاویر صلیب تاو؛ (2) نمونه تصاویر صلیب آنخ.

بنابراین، هنگامی که یک صلیب متساوی الاضلاع بر روی صلیب تاو قرار گرفت، این به معنای قدرت انسان بر ذوات در جهان سه بعدی بود در حالی که ویژگی های انسانی (طبیعت حیوانی) در او غالب بود. در زمان های قدیم معمولاً از چنین نمادی در جادو، فال، فال، شفا و ... استفاده می شد. اگر صلیب متساوی الاضلاع در دایره ای محصور می شد و بالای صلیب تاو قرار می گرفت، به معنای مرگ شخصی بود که در طول زندگی تحت سلطه طبیعت مادی (حیوانی) بود. به بیان ساده، این نماد به معنای ترک "برای تناسخ" بود. اما معانی دیگری نیز از آن وجود داشت...

آناستازیا: بنابراین به این معنی است که صلیب پدرسالار در واقع یک صلیب متساوی الاضلاع بالای صلیب تاو است که نمادی از قدرت بر جهان مادی از طریق جادو است. این نیز در حال عبور از جوهر جبهه است. پس یعنی رد امر معنوی به نفع مادیات است.

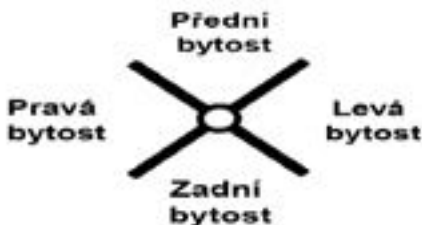
ریگدن: کاملاً درسته. و نوار در قسمت پایین صلیب به معنای امتناع از گذشته و فداکاری انسانی شماست خودت به خدمت فقط این سوال باز می ماند: "خدمات به چه کسی؟" پاسخ به آن در معنای علامت غالب در این نماد یافت می شود. در مورد صلیب بلند با نشان سه میله به عنوان پله های منتهی به بالا، که امروزه "صلیب پاپ" نامیده می شود، از زمان های قدیم چنین علامتی برای نشان دادن کسی که در جستجوی قدرت بر جهان سه بعدی بود استفاده می شد. نمادگرایی یک فرد درگیر بود. با این حال، چنین جزئیات "ظریف" به طور طبیعی هرگز برای مؤمنان فاش نمی شود. این امر تا حدی به این دلیل اتفاق می افتد که گروه بالای سلسله مراتبی افراد آنها را پنهان می کنند و تا حدودی به این دلیل که وزیران مذهبی عادی که به تفسیر سنتی این دین

پایبند هستند، از این اطلاعات بی‌اطلاع هستند. و دومی در جریان شکل‌گیری مفهوم اصلی یک دین معین ابداع شد تا به نحوی این نماد باستانی را برای توده‌ها توضیح دهد.

شاید برای درک بهتر مثال ساده‌ای بزنم. اگر از مؤمنی که صلیب کنار پوست می‌بندد بپرسیم وقتی یادش می‌آید یا انعکاس آن را در آینه روی بدنش می‌بیند یا آن را لمس می‌کند چه احساسی پیدا می‌کند، پاسخی می‌شنویم که در این گونه موارد کاملاً استاندارد است. شخص خواهد گفت که در این لحظه رنج عیسی مسیح در هنگام مصلوب شدن را به یاد می‌آورد و احساس گناه و گناهکاری خود می‌کند. چنین پاسخی برای تقریباً همه مؤمنان این دین معمول است. توجه داشته باشید که در این لحظه آنها آموزه‌های مسیح، موعظه‌ها و راهنمایی‌های او را به یاد نمی‌آورند، به نجات روح خود، به عشق به خدا فکر نمی‌کنند، بلکه در عوض، احساس گناه و رنج می‌کنند و ترس را تجربه می‌کنند. چرا؟ زیرا ذات پشت و راست در ساختارهای انرژی خود فعال می‌شوند. این یک مثال گویا از نحوه عملکرد علائم و نمادها (نفوذ در سطح ناخودآگاه) و نحوه استفاده کشیش‌ها در سیستم‌های خود برای کنترل توده‌ها است. جای تعجب نیست که آنها دانش اولیه را از مردم پنهان می‌کنند. در غیر این صورت، اگر مردم از آن اطلاع داشتند، شروع به پرسیدن سؤالاتی می‌کردند که برای رهبران مذهبی «ناجور» است. به عنوان مثال، اینکه چرا آنها (مؤمنان) نمادی به سر می‌کنند که احساس گناه را در آنها القا می‌کند، آنها را به افسردگی در ناخودآگاه سوق می‌دهد. سطح، رنج و خاطرات منفی از گذشته خود را تحریک می‌کند، در حالی که خادمان مذهبی نماد قدرت بر جهان مادی را بر تن دارند؟ به هر حال، طبق تعریف، هر دو در ایمان خود باید برای عشق به خدا، نجات روح و برای دنیای معنوی تلاش کنند.

آناستازیا: بله، وقتی شروع به درک اینکه با چه نشانه‌ها و نمادهایی از هر طرف شما را احاطه کرده‌اند، متوجه می‌شوید که چرا ذهن مادی بر جامعه تسلط دارد، حتی در مکان‌هایی که مردم سعی می‌کنند یک خروجی معنوی برای خود بیابند.

ریگدن: این را بارها گفته‌ام و اکنون نیز تکرار می‌کنم: تغییر وضعیت در دست خود مردم است. همه چیز به انتخاب غالب هر فرد بستگی دارد. اما اجازه دهید به موضوع نشانه‌های ذات اربعه برگردیم. اگر صلیب متساوی الاضلاع نماد یک فرد منظم بود، **صلیب مورب (صلیب برگردان) و تغییرات آن (اغلب با دایره ای در مرکز) به شخصیتی اشاره دارد که در مسیر معرفت حرکت می‌کند و از مقدسات آگاه است.** اطلاعات در مورد انسان و اعمال مراقبه مربوط به چهار ذات. من به کسی که دانش دارد تاکید می‌کنم. نحوه استفاده او از آن (با کدام یک غالب در آگاهی) انتخاب شخصی اوست.



شکل 25. یک صلیب مورب متساوی الاضلاع با یک دایره در مرکز نمادی از دانش در مورد چهار ذات انسان و در مورد روح است. صلیب مورب نمادی از پیشرفت در شناخت و تقسیم شرطی فضا به زمینه ها (مناطق) تأثیر ذات است. دایره نام روح است. تفسیر الگوی نماد در نوع "مهر" نشان داده شده است.

اما اغلب، در متون مقدس، نماد صلیب مورب (یا تغییرات آن) به دانش در مورد ساختار انرژی یک انسان، ذات او و ارتباط متقابل با ابعاد اشاره می کند. ابعاد به صورت مشروط به صورت تعدادی پله از یک هرم کوتاه یا یک پلکان، بخش هایی از الگوها (جوانه های نیلوفر آبی یا گلبرگ های آن، خطوط کوه ها، خطوط زیگزاگ)، دایره های درون یک دایره، خطوط کوچک، دانه ها و نقاط نشان داده می شوند. به طور معمول تعداد آنها برابر با 3، 4، 5، 6 و 7 بود. تعدادی از 3 عنصر یکسان یک نماد معمولاً فضای سه بعدی را نشان می دهد. -4 سه بعد به اضافه ی چهارم، زمان، و همچنین می تواند به عنوان نمادی از چهار ذات عمل کند. 5 نمایانگر فضای پنج بعدی بود، اما به طور کلی، این شکل با ستاره ای پنج پر به عنوان یکی از نمادهای اصل زنانه، نشانه ای از نیروهای متجلی آلات در بعد پنجم همراه بود. 6 نشان دهنده بعد ششم است که بالاترین بعد ممکن برای فردی با مادی مسلط است، که از آن می تواند جهان مادی را در حالت آگاهی تغییر یافته تحت تأثیر قرار دهد. و وجود هفت عنصر یکسان در یک الگو به معنای بعد هفتم بود که نشان دهنده یک فرد کامل و ساختار جهان تا بعد هفتم یا مفهوم "بهشت"، "نیروانا" و "رهایی روح" بود. گاهی اوقات 8، 9، 12، 13، و 33 یا 72 علامت شرطی در نزدیکی نشانه نمادین بعد هفتم به تصویر کشیده می شد که به دانش در مورد جهان اشاره می

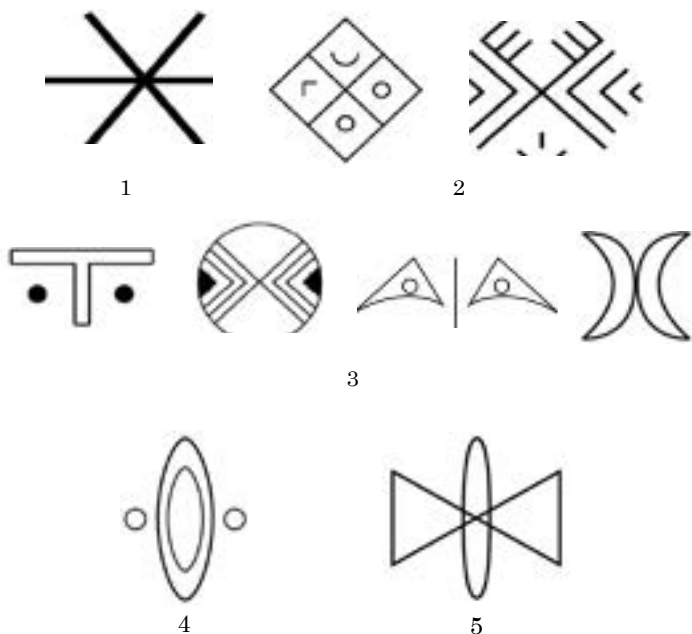
کرد. چنین اطلاعات مقدسی اغلب در الگوهای اشیاء آیینی، لباس‌ها یا ساختمان‌های مقدس ثبت می‌شد.

تغییرات صلیب مورب کاملاً متنوع بود: یک صلیب مورب به شکل چهار مثلث متصل به هم با یک دایره در مرکز، مراکز دایره‌ای از فضاهای مثلثی، صلیب‌های شبدری (در مرکز باریک و به سمت لبه‌ها گسترش می‌یابند)، مارهایی که در هم پیچیده شده‌اند. شکل صلیب و غیره.



شکل 26. تغییرات صلیب مورب با علامت گذاری فضاهای چهار ذات.

اگر لازم بود به فعال‌سازی، تسلط یا مسدود شدن یکی از اسانس‌ها یا کار خاصی با این اسانس‌ها اشاره یا تأکید شود، آنگاه با یک علامت اضافی در ناحیه مربوطه صلیب مورب مشخص می‌شد.



شکل 27. نشانه ای نمادین از تأکید بر کار با چهار ذات:

به عنوان ارجاع به نماد شش بعدی استفاده می شود. نشانه ای از دانش یا اعمال معنوی؛ مسدود کردن یا فعال کردن کار ذرات جانبی انسان بسته به نامگذاری های اضافی مجاور.

2) نمونه هایی از تعیین های مشروط با نشانه های کار در مراقبه با ذات مختلف؛

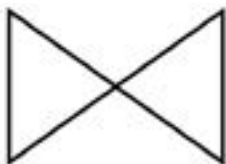
3) هر یک از نمادها بیانگر تأکید یا تسلط بر ذات جانبی در انسان است.

4) نماد در شکل خود منعکس کننده فعال شدن ذات جانبی است که به صورت فشار از بیرون به درون خود را نشان می دهد و در وضعیت

انسان به صورت احساسات سنگین، منفی و سرکوبگر منعکس می شود (نماد نشان دهنده تغییر شکل واقعی فضای شخصی است که در طی آن اتفاق می افتد. این فرآیند)؛
 5) این نماد همان معنای قبلی را دارد اما نمایش شماتیک متفاوتی دارد.

آناستازیا: شاید شایان ذکر است که این نمادهای مقدس یا جادویی است که نشان دهنده دانش مقدس این یا آن مردم است که در مورد آن صحبت می کنیم... به طور کلی می توان گفت که نمادهای اصلی چهار ذات مثلث هستند. و نیمکره هایی که یکدیگر را لمس می کنند اما عملاً یکدیگر را قطع نمی کنند.

ریگدن: قطعاً. در آن، نه فقط مثلث ها یا فقط نیمکره ها. به عنوان یک قاعده، اینها مثلث های متساوی الاضلاع هستند که سه ضلع آنها به سه بعدی بودن فضایی اشاره می کنند که ناظر (شخصیت) سفر رشد معنوی خود را از آنجا آغاز می کند. دو مثلث که به صورت افقی قرار گرفته اند و قله هایی با یکدیگر تماس دارند، نماد ذات راست و چپ هستند.



شکل 28. نماد حق و ذات چپ انسان

این یک نوع علامت بی نهایت است، بازگشتی ثابت به همان اصول از جهان ماده، به اصطلاح "پایداری متغیر". این تسلط پایدار ذات راست یا چپ است (جریان نیروی مساوی از یک منطقه "گرفتن" یا بهتر است بگوییم "شکار" برای توجه انسان به منطقه دیگر) البته اگر این دو افقی باشند. مثلث ها در متن زندگی فردی در نظر گرفته می شود که افکار خود را کنترل نمی کند. اما این دقیقاً مربوط به کار معمول جوهرهای جانبی است، زمانی که شخصیت افکار و احساسات را از طبیعت حیوانی انتخاب می کند. اما اگر فردی در رشد معنوی خود به اوج برسد، ذات جانبی رفتار معمول خود را تغییر می دهند. آنها یاریگر می شوند، نیرویی که با اتصال به ابعاد دیگر، به شناخت تنوع نامرئی «بی نهایت» مشروط) این جهان کمک می کند.

و مثلث هایی که رو به پایین و بالا هستند مورد خاصی هستند که باید با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار گیرند. دو مثلث به صورت عمودی که با راس یکدیگر تماس دارند، نمادی از جلو و عقب هستند.



شکل 29. نماد ماهیت جلویی انسان است مثلثی که رو به پایین است نماد انسان بودن پشت اسنس مثلثی است که رو به بالا است.

در زمینه دانش اولیه در مورد چهار ذات انسان، مثلثی که رو به بالا است، نمادی از ذات پشت، گذشته، و جهان مادی آشکار آشکار بود. تصادفی نیست که بعداً مردم مثلثی با چنین شکلی را به طور خاص با اصل مردانه مرتبط کنند. معنای آن به دور از عظمت یا تشبیه به کوهی است که به سوی بهشت یا به آن سه سر برافراشته است اصول ساختن جهان (نماد خدا). کوه یک تصویر و نماد جداگانه است که عمدتاً با مفهومی از بعد دیگری همراه است. و نماد خدا به صورت مثلث رو به بالا بر سه اصل بنای جهان دلالت دارد: خدا (ایده)، لوتوس (طرح) و آلات (اجرای ایده و نقشه).

مثلث متساوی الاضلاع رو به بالا، بر اساس دانش اولیه در مورد انسان، دو لحظه را نشان می دهد. اولاً، حالت شروع انسان: به عنوان یک ناظر در یک جهان سه بعدی قبل از رشد معنوی مستقل او. به مثابه شیء آفریده شده در «تصویر و شباهت» خداوند (نفس در ابتدا محصور در شخص است و سه شرط رشد معنوی او تعیین می شود: ایده معنوی، نقشه و اجرای ایده). ثانیاً، اگر ما واقعاً قبلاً در مورد فرآیند رشد معنوی انسان صحبت می کنیم (تاکید بر روی جوهر جلویی، یعنی مثلث بالایی که به سمت پایین است) یا برعکس، اگر در مورد شخص صحبت می کنیم. که غرق در ماده است و طبیعت حیوانی در آن غالب است، پس معنای مثلث پایینی کاملاً متفاوت بود. در این حالت، مثلثی که به سمت بالا است، نه تنها نمادی از ذات پشتی، بلکه تجاوز به جهان مادی است (به همین دلیل در برخی موارد با عنصر آتش همراه بود)، حرکت ماده از انبساط به انقباض (از بیرون به درون)، تمرکز بر اراده ذهن حیوان و قدرت آن بر سلسله مراتب هرمی ماده. به عبارت دیگر، مثلث رو به بالا به معنای آن چیزی است که مبتنی بر «زمینی»، مادی و زمانی است و برای قدرت می کوشد.

در دانش اولیه، **یک مثلث متساوی الاضلاع به سمت پایین** نه تنها برای جوهر جلویی است، که با کمک آن شخص رشد می کند و از نظر معنوی رشد می کند. این نماد از قدیم الایام به معنای نیروی آفریننده آلات بوده است. یعنی حرکت معنویت از نقطه اولیه اجرا، از تجلی تدبیر خالق به سوی خلقت و بسط دائمی، به شکل کامل موجود در این طرح. تصادفی نیست که در دوران باستان مثلث رو به پایین با نمادهای اصل زنانه همراه بود، با الهه های برتر که در باورهای مردمان مختلف، کارکردهای آفریننده مادر بزرگ را به عنوان مولد کل جهان تجسم می دادند. ارتباط با محیط آب (که تداعی با دنیای معنوی بود). بر اساس معرفت مقدس ازلی درباره انسان، زمانی که شخصیت، فطرت معنوی را برمیگزیند، تجلی قدرت آفرینش آلات در آن به صورت بیداری معنوی، حالت وسعت آگاهی و تجلی عشق معنوی در آن رخ می دهد. به همین دلیل است که در طی تمرینات روحانی، شخص احساس درک همه چیز، دانایی مطلق، عشقی فراگیر برای کل جهان را تجربه می کند. این دقیقاً کار ذات جلویی او و جلوه ای از قوای آلات است که پیوند شخصیت را با روح باز می گرداند و آشکار می سازد. پژوهاک این دانش در رساله های مقدس درباره جهان و انسان، در داستان های اساطیری، تصاویر و آیین های بسیاری از مردم جهان مشاهده می شود.

آناستازیا: اتفاقاً، برای مثال، در تمدن سه قطبی، نمادهای دو مثلث عمودی که با رئوس یکدیگر برخورد می کردند، اغلب بر روی ظروف تشریفاتی، حتی با تعیین جهت حرکت انرژی در حین تمرین های معنوی، نشان داده می شدند.



4

5

6

شکل 30. نامگذاری های باستانی دانش در مورد انسان و فرآیندهای رشد معنوی او.
نقاشی های روی سرامیک های آیینی تمدن سه قطبی (هزاره ششم تا سوم قبل از میلاد):

- 1) دانش کلی در مورد ساختار انسان (سه بعد در مثلث پایین، سه بعد در مثلث بالا، نماد دایره)؛
- 2) تعیین یک شخص مشترک؛
- 3) تعیین یک فرد خوب که سفر معنوی خود را آغاز می کند (سر) به شکل مربع، دست بلند شده و تأکید در مثلث بالایی روی جوهر جلویی است).
- 4) فیگور در حال حرکت با دستان برافراشته یکی از تعینات مقدس تمرین معنوی در حین کار با ذات راست و چپ است.
- 5) تعیین یک تمرین معنوی، رسیدن به بالاترین حالت معنوی و ارتباط با بعد هفتم (روی سر، دایره ای با هفت دایره محصور وجود دارد که در آن دایره های بالایی مثلثی را تشکیل می دهند که رو به پایین است؛ جهت بازوها حلقه انرژی ها را مشخص می کنند).
- 6) تعیین شخصی که در مسیر معنوی گام بر می دارد: نشان داده می شود که ذات جلویی بر ذوات جانبی تسلط دارد و با قدرت آلات انسان را به دنیایی دیگر والاتر هدایت می کند (شخص دو برابر می شود و در ابعادی بالاتر از سوم ظاهر می شود).

ریگدن: بله، این نمادها همه جا وجود دارند، فقط بیشتر مردم به آنها توجه نمی کنند، علاقه ای به آنها ندارند و به دلیل آنها آنها را درک نمی کنند به عدم وجود دانش اولیه به عنوان مثال، در هند باستان، مثلثی که رو به پایین است، به عنوان نماد الهه شاکتی (تصویر تداعی کننده تجلی قدرت آلات) استفاده می شد که قبلاً به او اشاره کردم. و برای خدای شیوا (یکی از سه خدای اساطیر هندی که نیروهای ویرانگر را نیز تجسم می داد)، مثلثی بود که رو به بالا بود. در اینجا یک مثال دیگر است. زمانی که یونانی ها از کناره های مصب مثلثی رودخانه بزرگ مصر باستان، نیل بازدید کردند، شروع به نامیدن آن «دلتا» کردند.

برای مصریان باستان، این خور، که به دریا دسترسی داشت (درست مانند خود رودخانه حیات بخش)، با نیلوفر آبی مقدس، با مثلثی رو به پایین که اصل زنانه را مجسم می کرد، قابل مقایسه بود. و قاعده دلتا با داشتن مجاری متعددی که به دریا (محیط آبی) منتهی می شود، با مسیرهای معنوی مرتبط بود که به تعبیر مقدس مصریان باستان، با دنیای معنوی دیگری مرتبط بود. بسیاری از الهه های مصر باستان، که دارای عملکردهای آلات بودند، معشوقه های محیط آبی بودند یا به آن و به نیلوفر آبی متصل بودند. به همین دلیل است که در میان یونانیان نیز، دلتا به نماد اصل زنانه، "درب زندگی" تبدیل شد، علیرغم این واقعیت که خود این کلمه از حرف چهارم الفبای یونانی گرفته شده است که شکل آن یک است. مثلث رو به بالا در مجموع، ارزش این را دارد که حداقل به تاریخ شناخته شده فرهنگ های مختلف با دقت بیشتری نگاه کنیم و می توان اطلاعات جالب زیادی پیدا کرد. من حتی از فرهنگ های فراموش شده ای که مردم امروزی به یاد نمی آورند، صحبت نمی کنم، بلکه اکتشافات باستان شناسی آن ها در آینده با مصنوعات منحصر به فرد و دانش معنوی خود جهان را تکان خواهد داد، البته به شرطی که بشریت این آینده را داشته باشد.

و چند کلمه دیگر در مورد تنوعی از نمادهای پوشاندن مثلث رو به پایین و مثلث رو به بالا بر روی یکدیگر که از قدیم الایام در میان جریانات عرفانی و غیبی و مذهبی رواج داشته است. با توجه به دانش اولیه، اگر مثلث اصلی (بالا) در این نماد به سمت پایین باشد، به رنگ سفید (اصل الهی زنانه، نیروهای دنیای معنوی) به تصویر کشیده می شود. و در زیر آن (لبه های آن را می بینید) مثلثی به سمت بالا به رنگ سیاه وجود دارد (اصل مذکر، نیروهای ماده) و **این به معنای برتری**

عالم معنوی و نیروهای آفریننده آلات بر جهان مادی در شش است. -فضای بعدی



شکل 31. نمادی باستانی از برتری جهان معنوی بر جهان مادی.

و اگر مثلث رو به بالا با مثلث رو به پایین همپوشانی داشته باشد، به معنای تسلط ذهن حیوانی، جهان مادی بر معنوی، تأثیر جادویی بر ماده از بعد ششم با غلبه طبیعت حیوانی، استفاده انسان از قوا است. از آلات نه برای رهایی معنوی، بلکه برای کسب قدرت در دنیای مادی. چنین علامتی، به اصطلاح، دقیقاً با معنای مخالف، معمولاً توسط افرادی که به دنبال قدرت مخفی بر دنیای سه بعدی هستند و در خدمت اراده و اهداف ذهن حیوان هستند، قرار داده شده است. اگر علامت به سادگی بدون نشان دادن مثلث مسلط به تصویر کشیده می شد، آن را "علامت معکوس" نیز می نامیدند، زیرا مثلث های جلو و عقب در آن تعویض می شدند و ذات جانبی غالب بودند (با نشان دادن آنها به عنوان مثلث های واقع در عمودی). همچنین به معنای عبور از لوزی (یکی از نمادهای تحول معنوی انسان) بود. در زمان های قدیم، این نماد عمدتاً در جادوی سیاه استفاده می شد.



شکل 32. علامت معکوس

آناستازیا: اتفاقاً این نماد در حال حاضر به طور گسترده در سراسر جهان با نام "ستاره داوود" رواج یافته است، طبیعتاً با تفسیری قابل قبول برای توده های گسترده "اتحاد کامل روح و ماده" با مثلث غالب رو به بالا و سپس مردم تعجب می کنند که چرا در چنین «دنیای ناخوشایند» زندگی می کنند، جایی که خشم و پرخاشگری زیادی وجود دارد.

ریگدن: خوب، چه کسی مقصر است که مردم به چیزی بیش از آنچه که ذهن مادی به آنها تحمیل می کند علاقه ندارند. در زمان های قدیم در شرق، این علامت به عنوان "حاکم جنیان" شناخته می شد، نمادی جادویی از شخصی که با کمک نیروهایی که برای رشد معنوی در نظر گرفته شده است، بر ماده حکمرانی می کند. اگر یک یا چند مثلث رو به پایین در داخل مثلث بزرگی قرار می گرفتند که به سمت بالا می رفت، این به معنای استفاده انسان از قدرتهای معنوی منحصربه فرد خود برای مقاصد دیگر، یعنی کسب قدرت معین در جهان مادی بود. به عنوان مثال، اگر سه مثلث رو به پایین در داخل مثلثی قرار می گرفتند که رو به بالا است، این به معنای استفاده ذهن مادی از قوای آلات برای اهداف خود، قاعدتاً برای دستیابی به قدرت موقت در دنیای سه بعدی بود. اتفاقاً سه مثلث رو به پایین نماد اصول الهی بود: ایده،

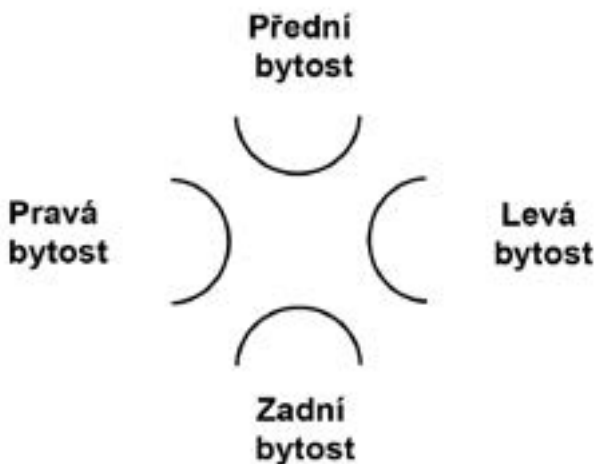
طرح و اجرای آن (تحقق این طرح). در تصاویر باستانی، می توان سه مثلث رو به پایین دید که توسط هیچ چیزی محدود نمی شوند. در بالای آنها، چهارمین مثلث بزرگ رو به پایین قرار گرفته است که به معنای حرکت انسان به سوی رهایی معنوی است. به طور خلاصه، استفاده درست توسط یک فرد از نیروی زندگی خود.

آناستازیا: لطفاً در مورد نیمکره ها بیشتر به خوانندگان بگویید. آنها همچنین در الگوهای اشیاء آیینی مقدس و مصنوعات باستانی به عنوان تعیین شرطی چهار ذات کاملاً رایج هستند.

ریگدن: بله، برای تعیین ذات اربعه از نمادهای نیم دایره، هلال و قوس نیز به عنوان جزء معینی از کل استفاده کردند. همانطور که گفته شد، قوس های جانبی که به صورت عمودی قرار داشتند، نمادی از ذات جانبی بودند.

کمانی که شبیه هلال واژگون یا کاسه ای بود که به صورت وارونه قرار داده شده بود نمادی از ذات پشت بود و به همین دلیل است که در نمادهای مقدس مردمان با گذشته ای که از زندگی محروم شده بود همراه بود و همچنین به معنای تعلیم «مرده» بود. جهت گیری به سمت مواد با این حال، علامت یک قوس یا یک هلال با شاخ های رو به بالا در ابتدا برای تعیین جوهر جلویی به عنوان نماد تجلی قدرت های دنیای معنوی - آلات استفاده می شد. این، دقیقاً به بیان دقیق، منجر به ظهور نامگذاری های دیگر ذات دقیقاً به شکل قوس ها و نیمکره های متمایز شد. به لطف چنین تصویری از ذات جلویی و نشانه آلات، برخی از مردمان نماد تداعی یک کاسه را به عنوان یک ظرف معنوی به دست آوردند که آماده پر شدن از قدرت های ایجاد کننده آلات

(یا به اعتقاد پیشینیان، با) است. آب شفاف کریستالی که ارتباطی با دنیای معنوی داشت).



شکل 33. تعیین شماتیک ذات انسان به عنوان کمان.



1



2



3



4



5



6

شکل 34. نمایش نمادین انسان

ماهیات به صورت قوس و هلال با علامت آلات:

1. صلیب ماه (همچنین به عنوان صلیب کروسانت شناخته می شود) یک نماد مقدس رایج در میان مردمان باستانی شمال اروپا بود.

2. نقش یک ظرف آیینی تمدن طرابلس با صلیب و هلال در انتهای آن (هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد).
3. نمادهای قوس روی یک مصنوع از دوره پیش از مسیحیت تاریخ ویا تیچی - قبایل اسلاوی شرقی روسیه قدیمی که در حوضه رودخانه اوکا زندگی می کردند.
4. بشقاب تشریفاتی تمدن طرابلس با علامت آلات در مرکز؛
5. علائم روی سرامیک های تمدن سه پلی (از یافته های باستان شناسی در نزدیکی روستای برناشوکا در منطقه وینیتسا، اوکراین).
6. نقاشی مقدس ساخته شده از شن های رنگی از قوم ناواهو هند (جنوب غربی ایالات متحده، آمریکای شمالی).

آناستازیا: شما از لوزی به عنوان یکی از نمادهای تحول روحی انسان یاد کرده اید. لطفاً حداقل به طور کلی در مورد نمادهای اشکال مربع بگویید: در مورد لوزی و خود مربع. از امروز، مردم اغلب معنای این نمادها را اشتباه می گیرند زیرا آنها بر تفسیرهای مدرن از دانش باستانی تکیه می کنند که قبلاً تا حد زیادی در سطح جهان بینی مادی تحریف شده و تفسیر شده است.

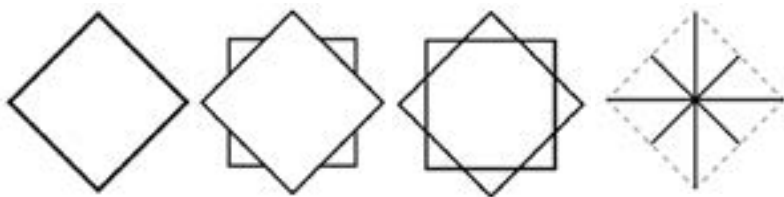
ریگدن: مربع در نمادگرایی دانش ازلی پایه مشروط ساختار هرمی شکل انسان است که همه ذات اصلی او را به هم پیوند می دهد. در نتیجه، اقوام مختلف مربع را با نمادی از زمین، هر چیزی که زمینی است، با اتحاد چهار عنصر، نقاط اصلی، با اصل مردانه (بر خلاف دایره ای که به عنوان نماد اصل زنانه و آسمان).



شکل 35. مربع، نماد زمینی.

این دانش در ساختار بسیاری از بناهای مذهبی ملل مختلف جهان منعکس شد. به عنوان مثال، زیگورات ها، اهرام، معابد، بتکده ها، کلیساها و سایر بناهای مقدس بر روی یک پایه مربع ساخته می شدند. در آن زمان، به عنوان یک قاعده، معماری خود ساختمان، به هر طریقی، دانشی را در مورد تبدیل مربع به **دایره** یا **لوزی** منعکس می کرد که نمایشی شماتیک از **مکعبی** بود که در یکی از گوشه های آن قرار داشت. به این معنی که این نمادها دانش مربوط به تحول انرژی در ساختار انسان را در خلال رهایی معنوی او، انتقال شخصیت معنوی از دنیای مادی به دنیای معنوی ثبت کردند.

لوزی نیز اغلب به شکل یک "دانه" بیضی شکل با رئوس بالا و پایین کمی نوک تیز نشان داده می شد و با نمادی از اصل زنانه، انرژی زندگی و باروری الهه هایی که به طور معمول وقف می شدند همراه بود. با عملکردهای مادر بزرگ. با نشانه هایی از همجوشی دو نیرو مشخص شد که شکل جدیدی در فضا ایجاد کرد. لوزی که به یک مربع کشیده شده است، یا لوزی که فراتر از محدوده مربع است، هشت زاویه را تشکیل می دهد، یک ستاره هشت پر - اینها همه نمادهای دانش اولیه در مورد رهایی معنوی انسان هستند. این نمادها از قبل در دوران پارینه سنگی برای مردم شناخته شده بود.



شکل 36. انواع نمایش لوزی به عنوان نماد دگرگونی و رهایی معنوی انسان.

همه این تصاویر و نمادها مبتنی بر دانش اعمال معنوی، ویژگی های بیداری نیروهای معنوی در انسان، تجلی لحظه آمیختگی شخصیت با روح او بود. اتفاقاً، روند رسیدن به چنین آمیختگی معنوی، روشنگری، درک حقیقت، در زمان های قدیم با نمادی که شبیه یک "اشکال" بود تعیین شده بود.



شکل 37. نماد رهایی معنوی، روشنگری، دستیابی به حقیقت.

قابل ذکر است که در ابتدا به شخصیتی اشاره می شد که از نظر روحی بالغ شده است، صرف نظر از اینکه زن باشد یا مرد. غالباً «بازوها» در این علامت با علامت نمادین آلات و «پاها» به شکل دو ماریچ بود که در جهات مختلف پیچ خورده بودند.

ماریچ ها در دانش مقدس در مورد انسان، به عنوان یک قاعده، نامگذاری مشروط هر یک از جهت حرکت انرژی در روند تمرین معنوی یا از قدرت های آلات هستند، اگر با اطلاعات مربوط به مبدأ جهان

مرتبط باشند. مارپیچ پیچ خورده در جهت عقربه های ساعت به معنای مثبت، ایجاد نیروهای معنوی بود، در حالی که مارپیچ خلاف جهت عقربه های ساعت به نیروهای منفی و مخرب ذهن حیوان اشاره داشت که با قدرت های آلات مخالفت می کرد. در تعیین اعمال معنوی، از نمادهای مارپیچ به معنای انرژی یا آمیختگی آنها استفاده می شد. همچنین، مارپیچ سه و نیم دور، انرژی را نشان می دهد که در شرق، همانطور که قبلاً اشاره کردم، هنوز "مار خوابیده کندالینی" نامیده می شود و نماد پتانسیل انرژی پنهان انسان است.



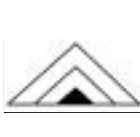
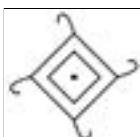
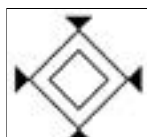
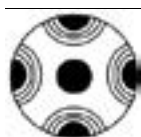
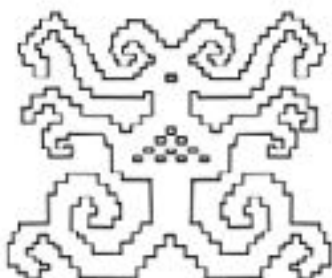
شکل 38. نمونه هایی از دو مارپیچ با جهت گیری متفاوت در نمادگرایی مردمان باستان.

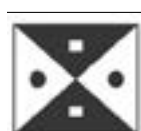
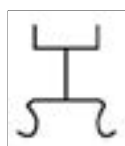
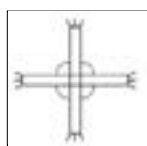
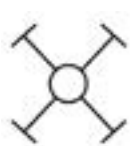
بعداً به جای علامت فوق الذکر که شبیه "حشره" است، الهه های زن شروع به ترسیم کردند و بدین ترتیب روند دستیابی به آمیختگی معنوی با روح و رهایی انسان از دنیای مادی را مشخص کردند. بنابراین، مردم یکی از توضیحات تکمیلی اولیه را ثبت کردند که یک انسان تنها با مشارکت قوای ایجاد کننده آلات (اصل زنانه الهی) می تواند به چنین حالتی دست یابد. همچنین نشانه هایی که از نظر معنی مشابه بودند به شکل دو مار مارپیچی که با یکدیگر در هم تنیده شده بودند استفاده شد. اگر چنین نمادی همراه با تصویر شخصی در حال انجام یک تمرین معنوی به تصویر کشیده می شد، معمولاً نشان می داد که دم مارها از اولین چاکران شخص ("مولادهارا") خارج می شود. اجساد با سه پیچ و نیم به هم پیچیده شده بودند و سرشان به چاکران هفتم ("نیلوفر آبی

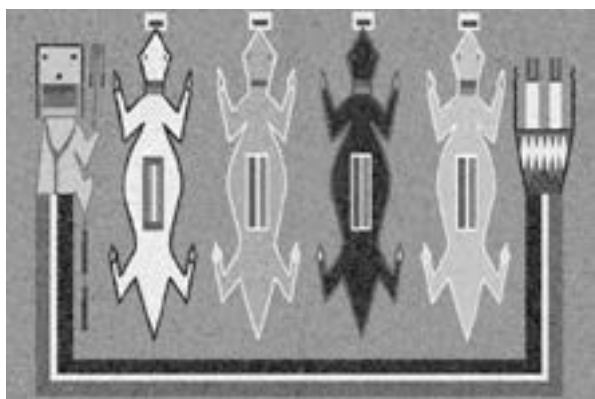
هزار گلبرگ") نزدیک بود. بنابراین، مسیر حرکت این انرژی در "بدن" انرژی انسان به طور مشروط نشان داده شد. رساله های شرقی که در مورد اعمال معنوی روایت می کنند، هنوز به بیداری «مار کندالینی» به عنوان دستیابی به وضعیت معنوی روشنگری، فرار به نیروانا اشاره می کنند. به هر حال، به لطف چنین نماد انجمنی، که قبلاً با دانش معنوی مرتبط بود، برخی از مردم هنوز از مارهای معمولی که در محلات آنها یافت می شوند، به عنوان خزندگان مقدس احترام می گذارند.













شکل 39. نماد رهایی معنوی انسان در نامگذاری مردمان باستان:

1) سنگ نگاره های مردم باستان: الف) حکاکی های صخره ای کشف شده در دره کامونیکا (حدود هزاره چهارم قبل از میلاد)، وال کامونیکا، دامنه کوه های آلپ مرکزی، شمال ایتالیا؛ ب) کنده

کاری های صخره ای که در سواحل دریای سفید (حدود هزاره سوم قبل از میلاد) یافت شده است.

جمهوری کارلیا، شمال غربی روسیه)، بسیاری از سنگ نگاره های محلی فقط در طلوع و غروب خورشید (زمان صبح و ترمین معنوی عصر) قابل مشاهده هستند. ج) سنگ نگاره های یافت شده در دره العبرا (هزاره دوازدهم قبل از میلاد). کلمبیا، آمریکای جنوبی؛ د) سنگ نگاره های یافت شده در قسمت شمال غربی برزیل (هزاره 10-7 قبل از میلاد). آمریکای جنوبی؛

2) نمادهای فرهنگ باستان شناسی باستانی کاتال Höyük (Çatal Hüyük) (هزاره هفتم قبل از میلاد؛ آناتولی، آسیای صغیر): الف) تصویر یک "الهه" با علامت گذاری مرکز انرژی - روح. ب) نشانه ای از نمادهای گرافیکی این فرهنگ؛ ج) تصویری از "الهه قورباغه" (نماد احیاء) که زیر آن سر گاو نر با شاخ های پهن قرار گرفته است (پایان هزاره هفتم قبل از میلاد؛ مصنوع معبدی از فرهنگ Çatal Höyük).

3) نشانه باستانی فرهنگ هند؛

4) نمایشی شماتیک از الهه مادر اسلاوهای باستان و همچنین فرهنگ سه قطبی (هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد، اوکراین).

5) گلدوزی روسی "تصویر یک زن در حال زایمان"؛

6) قطعه ای از یک گلدان یونان باستان (آمفوری کادمین، حدود 680 قبل از میلاد) که آرتیمیس را به عنوان پونتیوس ترون (معشوقه حیوانات) نشان می دهد. صلیب شکسته معکوس و سگ های مهاجم نشان دهنده دنیایی تهاجمی هستند، در حالی که خود آرتیمیس به عنوان یک تجلی روحانی در این جهان نشان داده می شود. تصویر ماهی روی لباس آرتیمیس نمادی از غوطه ور شدن در حالت تغییر یافته آگاهی است. شش میله روی لباس نماد شش

بعد است، سر آرتقیس کمی بدن را لمس می کند - این نمادی از بعد هفتم است. پرنده‌گان بیانگر دنیای معنوی و بالاتر هستند. دو مار در طرفین تصویر نمادی از دستیابی به وضعیت عالی‌ترین روشنگری معنوی، رهایی است.

(7) پلاک طلایی که الهه سکاها را به تصویر می کشد (قرن 4 قبل از میلاد؛ تومول بزرگ بلیزنیتسا، شبه جزیره تامان، منطقه کراسنودار، روسیه، موزه "هرمیتاژ"، سن پترزبورگ، روسیه).

(8) نقاشی شنی رنگ مقدس از مردم ناواهو هند (آمریکای شمالی)؛

(9) تصویر یک الهه سکایی زیر دسته ظرف نقره ای (قرن 4 قبل از میلاد؛ تومولوس چرتومیک، استان دنپروپتروفسک، اوکراین).

(10) یک پلاک حکاکی شده با تصویر یک الهه (قرن 7-8؛ یک یافته باستان شناسی در نزدیکی دریاچه چاد، منطقه پرم، روسیه؛ موزه تاریخ محلی چردینسکی به نام پوشکین).

(11) مجسمه ای از الهه آب آرتک، 300 - Chalchiuhtlicue

400 سال پس از میلاد؛ آمریکای شمالی، موزه ملی مردم شناسی در مکزیک). Chalchiuhtlicue («او در یشمی پوشیده است»؛

«او در لباس آبی است») به عنوان یک زن جوان به تصویر کشیده شد. او صالحان را بر روی پل آسمانی (رنگین کمان) هدایت کرد.

آناستازیا: بله، به لطف مصنوعات باستانی کشف شده در گوشه های مختلف سیاره، شواهد زیادی وجود دارد که نشان می دهد نگرش خاص مردم نسبت به این علامت که شبیه یک "حشره" است و به تصاویر الهه های مشابه آن نشان می دهد. با این حال، امروز چیزهای عجیبی در علم اتفاق می افتد: جنبه معنوی این آثار به ندرت مورد توجه قرار می گیرد و بیشتر توضیحات به درک مادی می رسد. گویی عمداً اهمیت معنوی و نقش این نمادها در فرهنگ های اقوام مختلف کم رنگ می

شود. به عنوان مثال، دانشمندان اغلب با مصنوعات باستانی به شکل الهه هایی با خطوطی که به صورت ماریچی پیچ خورده یا به صورت نیم دایره ای به جای پاها پخش شده اند (یا مارهای کوچکی که به صورت ماریچی پیچ خورده اند) مواجه می شوند. اما آنها عملاً همه این یافته‌ها را به یک «زن در حال زایمان در وضعیت قورباغه» یا «موجودات انسان‌نما در وضعیت قورباغه‌ای که با جادوی باروری مرتبط هستند و نشان‌دهنده ژست زن...» و غیره نسبت می‌دهند. به طور کلی بدون جزء معنوی آن را به جنبه های مادی هستی متصل می‌کنند.

ریگدن: خوب، مردم هر جهان بینی دارند، نتیجه‌گیری هایشان هم همینطور است. اگر مردم مدرن توجه بیشتری به خود کمال معنوی واقعی داشته باشند، نگرانی مردم باستان در مورد رشد معنوی خود را بهتر درک می‌کردند. در اینجا یک ساده است مثال. در دهه 1960 در بخش جنوبی ترکیه مرکزی در دشت قونیه، باستان شناسان شهر چاتال هویوک (کاتال هویوک) را کشف کردند که قدمت آن به هزاره هفتم قبل از میلاد می‌رسد. و در زیر آن، 12 لایه دیگر وجود داشت، افق های ساختمانی فرهنگ هایی که قبل از آن زمان وجود داشته اند، به شیوه ای گفتاری.

آناستازیا: بله، این یک کشف هیجان انگیز برای دنیای علم بود: ساختمان های باستانی (یک ورودی باریک بیرونی به محوطه روی سقف تخت ساخته شده بود)، پناهگاه ها، پلاک ها، مجسمه ها، کریستالوئیدهای اشکال هندسی، و بقایای نقاشی های دیواری چند رنگ. بر اساس محاسبات دانشمندان، این شهر باستانی می‌تواند حدود 7000 نفر را به طور همزمان در خود جای دهد.

ریگدن: کاملاً درسته. حالا تقریباً هر خانه ای در آنجا اتاق خاصی داشت. دانشمندان به طور موقت آن را "مقدس" نامیدند و به تعبیر ما، اتاقی برای اعمال معنوی بود. آنها سعی کردند آن را در مرکز خانه قرار دهند. دیوارهای چنین اتاقی (مخصوصاً دیوارهای شرقی و شمالی) با نقاشی های دیواری نقاشی شده بود که طول آن از 12 تا 18 متر می رسید. اما جالب ترین چیزی است که روی آنها به تصویر کشیده شده است: یک "الهه" به شکل زنی که در ژست "حشره" (یا به قول دانشمندان "در حالت قورباغه") قرار گرفته است، با حیوانات و پرندگان، که مشخصه چهار ذات، در کنار او و همچنین نمادهایی به شکل علامت آلات (هلالی با شاخ های رو به بالا)، لوزی، دو مثلث عمودی متصل (به شکل "ساعت شنی")، دو به صورت افقی مثلث های متصل (به شکل "بال پروانه")، نمادهایی به شکل "لانه زنبوری"، "دانه ها" و "امواج". در عین حال، این نمادها را می توان در ترکیب های مختلفی یافت: روی هم، جایی دو یا سه برابر، چند برابر شدند، از نظر مثبت و منفی به تصویر کشیده شدند. "الهه" به عنوان یک زن ماهی (یک غوطه ور شدن مراقبه در حالت تغییر یافته آگاهی)، به عنوان یک زن مار (نماد اعمال معنوی و دستیابی به حالت روشنگری معنوی) و به عنوان یک پرنده ترسیم شد. زن (ارتباط با دنیای معنوی). در این داستان ها زنانی نیز تورهای ماهیگیری حمل می کردند که به نوبه خود به نصب تابلوهایی توسط گروهی اشاره می کردند که در حال انجام اعمال معنوی بودند.

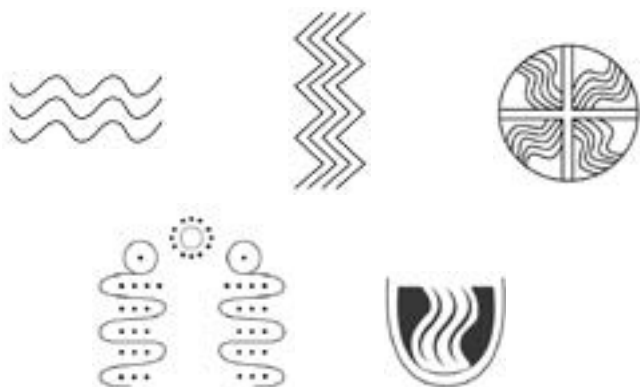
علاوه بر این، برای نقاشی این نقاشی های دیواری، از رنگ های ذاتی روح در حالت گذار استفاده کردند: آبی و سبز (این رنگ از سنگ معدن مس استخراج شده است)، قرمز تیره و روشن (از اکسید جیوه و اخر قرمز)، زرد. (از اکسید آهن)، خاکستری (از گالن)، بنفش (از منگنز) و به طور طبیعی، سفید. همه اینها همراه با علائم و نشانه ها

نشان می دهد که مردم دارای دانش اولیه بودند. اتفاقاً در دوران باستان نیز این سنت وجود داشته است. گروهی از مردم با رهبر خود تمرینات معنوی انجام می دادند - فردی که بیشتر از دیگران روی خودش کار می کرد و بنابراین در مسیر معنوی خود سریعتر پیشرفت می کرد. روی دیوارهای اتاق مراقبه، در نمادها و نشانه‌ها، کار معنوی، دستیابی به دانش و فرآیندهای یادگیری این گروه را ثبت می کرد. اما هنگامی که رهبر به آزادی معنوی رسید، دیوارهای اتاق مراقبه با یک پوشش سفید پوشانده شد. رهبر گروه جدید "نقاشی" جدیدی را شروع کرد، مانند یک لوح تمیز. متعاقباً این سنت به جامعه بشری منتقل شد، جایی که قبلاً بر زندگی انسان و رویدادهای آن تأکید شده بود.

آناستازیا: بله، همه اینها یک بار دیگر نشان می دهد که مردم واقعاً از نظر معنوی روی خودشان کار کردند. علاوه بر این، کمال معنوی برای سبک زندگی جامعه طبیعی بود. این یک خیال گذرا یا بخشی از زندگی خصوصی یک فرد نبود که بهتر از دیگران مخفی بماند، چیزی که امروزه در افراد مدرن می توانید ببینید. رشد معنوی معنای زندگی مردم باستان بود. علاوه بر این، خود جامعه ای که در آن زندگی می کردند، نه تنها این روند را حفظ کرد، بلکه به آن کمک کرد... شما اشاره کردید که مردم باستان نشانه ای به شکل موج داشتند.

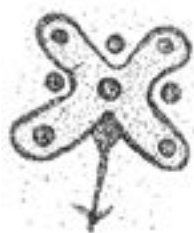
ریگدن: بله، موج نام باستانی انرژی و ویژگی های آن یا به قول امروزی میدان انرژی است. اگر این به معرفت روحانی و مقدس در مورد انسان اشاره داشت، آنگاه تعداد خطوط موج یا نوارهای موج بیانگر انرژی های بعدی است که فرد در یک تمرین معنوی با آن کار می کرد، یا به چه بعد تغییر می کند، یا به سادگی. نماد خود اثر در دنیای نامرئی بود. خط موج در نمادگرایی روزمره به عنوان نام آب یا رودخانه استفاده می

شد. و در معرفت مقدس جهان هستی، آب نمادی از جهان دیگر بود که با دنیای زمینی متفاوت بود، به همین دلیل است که ارتباط با عالم روحانی نیز غالباً به این صورت بیان می شد.



شکل 40. نمونه هایی از به تصویر کشیدن نماده موج مانند مردمان باستان.

اثبات این واقعیت که مردم قبلاً در دوران باستان از این دانش معنوی برخوردار بودند، اکنون نیز می توان یافت. نمادهای اصلی مانند دایره، صلیب، صلیب مورب، مثلث، لوزی، مربع، مارپیچ، ستاره، هرم، هلال با شاخ به سمت بالا و همچنین تغییرات آنها در بسیاری از آثار باستان شناسی یافت می شود. به عنوان مثال، آنها روی کتیبه های صخره ای، روی مجسمه های دوران پارینه سنگی، روی بشقاب ها و ظروف آیینی مربوط به دوران نوسنگی، روی نمادهای لباس های مقدس، اشیاء، اشیاء و جواهرات یافت شده در مکان های دفن هستند. همه اینها به این واقعیت اشاره دارد که مردم در طول زندگی خود دارای دانش معنوی مقدس جادویی خاصی بودند.



1









6



7



8

شکل 41. نمونه هایی از به تصویر کشیدن دانش مقدس در مورد انسان در مورد مصنوعات از اقوام مختلف باستانی:

1) سنگ نگاره های دوران پارینه سنگی: کنده کاری های صخره ای (Val Camonica، شمال ایتالیا).

2) مجسمه های زن با نمادهای مقدس - روش های مختلف برای به تصویر کشیدن "الهه های" تریپولی (فرهنگ سه قطبی، فرهنگ cucuteni):

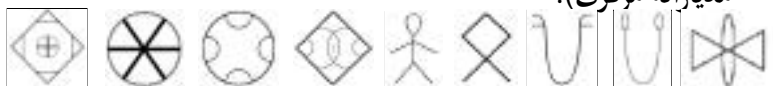
a) در نسخه اول، نمادها نشان دهنده زنی است که به آمیختگی روح با شخصیت، فرار به بعد هفتم، به عبارت دیگر، شخصیتی بسیار معنوی دست یافته است. سینه های او به طور نمادین حرکت انرژی در ناحیه چاکران مرتبط با انرژی زندگی - پرانا را نشان می دهد (این نشانه غیر معمول نه تنها به معنای یک شخصیت رشد یافته معنوی است، بلکه همچنین می گوید که این شخص می

تواند انرژی زندگی - پرانا را بدون آسیب رساندن به دیگران پر کند. ، به نوبه خود بر جایگاه معنوی بالای این "الهه" تأکید می کند). روی شکم او نمادی از لوزی وجود دارد که در داخل آن یک صلیب مورب و چهار نقطه، چهار ذات "متعادل" وجود دارد (که همچنین به این واقعیت اشاره دارد که این زن ("الهه") ذات خود را کنترل می کند).

(b) در نسخه دوم، نمادها نشان دهنده زنی است که از نظر روحی رشد یافته است، اما هنوز به آمیختگی شخصیت خود با روح نرسیده است (شش نوار افقی روی سینه او نشان می دهد که او "شش بهشت" را درک کرده است، اما لوزی با یک ضربدر مورب، که روی شکم به تصویر کشیده شده است، حاوی علامتی است که فعالیت جوهر چپ او را نشان می دهد).

(c) نسخه سوم دارای یک مجسمه زن از سه پله با تزئینات هندسی هرم، نام چاکران های اصلی مرد و علامت الاترا است (این مصنوع در نزدیکی شهرک دراگوشن، مولداوی پیدا شد).

(3) یک مجسمه مقدس (که با علامت آلات تاج گذاری شده است) با نمادها و نشانه هایی پوشیده شده است که نشان دهنده ساختار چهار قسمتی و سایر دانش ها است (عصر نوسنگی، مدیریتانه مرکزی)؛



(4) تصویر بر روی تخته های سنگی ورودی مقبره جینان (سال 193 پس از میلاد، استان شاندونگ، چین) از الهه جاودانگی شی وانگمو با علامت تلطیف آلات در پشت شانه هایش (به شکل بال) مانند پیکره های نمادین ذات جانبی (طبق توصیف اساطیری، خرگوش هایی هستند که معجون جاودانگی را در هاون

می‌کوبند) که روی پایه‌های استوانه‌ای ایستاده‌اند (سه پایه متصل نماد بعد سوم است؛ طبق اساطیر به معنای قله‌های کوه است). و بر اسطوره ای بایهو واقع در محل ذات پشت (گذشته)؛ روی سر بر جوهر چپ است. به عبارت دیگر، دقیقاً بر آن تأکید می‌شود؛ علاوه بر این، شکل بر در حرکت نشان داده می‌شود، به عبارت دیگر، فعالیت نشان داده می‌شود.

5) نسخه‌های مختلف نقاشی‌های دیواری معبد مصر باستان: الف) در حالت اول، نماد الاترا در بالای علامت آنخ قرار دارد. ب) در حالت دوم، علامت آنخ به عنوان کلید این نماد رهایی معنوی آویزان می‌شود.

6) سرامیک‌های اولیه تمدن تریپل: زیور تزئینات داخلی یک کاسه آیینی به شکل مخروط جناغی با تصویری از چهار کره با مارها در هر یک از آنها و کمان‌های سبک در حاشیه آنها.

7) یک قفل طلایی (تمدن‌های پیش از کلمبیای آمریکای مرکزی)؛

8) آویز طلایی لباس (تمدن‌های پیش از کلمبیای آمریکای جنوبی).

برای یک فرد دانا، این نمادها چیزهای زیادی می‌گفت و برای او همان چیزی بود که اکنون برای ما یک کتاب باز که به زبانی قابل فهم نوشته شده است. کتیبه‌های باستانی (به جا مانده بر روی بلوک‌های سنگی، صخره‌ها، سقف غارها و غیره)، به‌ویژه آنهایی که شامل نشانه‌ها و نمادهایی بودند که نشان‌دهنده اعمال معنوی خاصی بودند، معمولاً مکان‌هایی را نیز تعیین می‌کردند که مردم روی این اعمال کار می‌کردند. مکان انتخاب شده برای اعمال معنوی خاص بود، اغلب در غارهای دور افتاده یا مناطق باز. ضمناً، در گذشته، فقط یک دانشمند که تجربه شخصی در این گونه اعمال داشت، حق داشت چنین کتیبه‌هایی را بر

روی سنگ ها بسازد. امروزه، این افراد باستانی که کتیبه‌های صخره‌ای از خود به جای گذاشته‌اند، به طور موقت توسط دانشمندان «شمن‌های پاربینه سنگی» نامیده می‌شوند. من می‌خواهم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که حتی تا به امروز چنین مکان‌هایی حفظ شده است که در آن سوابق مربوط به نسل‌های کامل ساخته شده است و مردم برای هزاران سال برای یادگیری به آنجا آمده‌اند ...

آناستازیا: بله، چنین «کتاب‌های سنگی» حکاکی شده روی صخره‌ها که هر کدام به اندازه یک زمین فوتبال هستند، هنوز توسط دانشمندان کشف می‌شوند. به عنوان مثال، کنده کاری‌های صخره‌ای (سنگ نگاره‌ها) در دریای سفید (شهر *zalavruga*، جمهوری کارلیا، روسیه)، یا Nämforsen سوئدی (در استان Ångermanland) و تانوما (در *bohuslän*)، یا در دامنه کوه‌های آلپ مرکزی در *val*. کامونیکا (ایتالیا)، یا کتیبه‌های بوشمن‌های آفریقایی در کوه‌های دراکنزبرگ، یا نقاشی‌هایی از فلات کوه تاسیلی اناجیر در صحرا و غیره.

ریدن: کاملاً درست است. بعداً، نمادها در نسخه‌های متحرک‌تر به عنوان طلسم بیشتر مورد استفاده قرار گرفتند، که یادآور طبیعت دوگانه انسان و اولویت معنویت بود. و باید توجه داشت که آنها با علم (به ویژه اینکه چه نمادی باید در کجا و چرا قرار داده شود) روی زیور آلات، خانه‌ها، ظروف آیینی و مجسمه‌های مقدس ترسیم می‌شدند که در آن روزها به همان اندازه که لوازم مذهبی مورد احترام قرار می‌گرفتند، مورد احترام بودند. در دنیای مدرن

این نمادها همچنین به عنوان اطلاعاتی که به شکلی خاص در علائم ثبت می‌شد، از جمله رویدادهایی که قرار بود در آینده اتفاق بیفتد یا

به عنوان تضمینی برای وقوع آنها، روی اشیاء خاصی قرار می گرفتند. بعداً این به نوعی موضوع نامه تبدیل شد، مثلاً روی "کارکنان پیام رسان" که دارای علائم قابل توجه مربوطه بود. به همین دلیل، یک پیام آور از یک ملت یا جامعه ای از مردم، به اصطلاح، اختیارات خود و کمسیون ویژه ای را که به او سپرده شده بود در برابر نمایندگان ملت یا جامعه دیگری تأیید کرد.

آناستازیا: بله، "کارکنان پیام رسان" در اروپای باستان، چین باستان، همچنین توسط مردم باستان آفریقا و استرالیا استفاده می شد. اما این را شاید فقط محققانی که روی این موضوعات کار می کنند می دانند، اما برای اکثریت مردم، اینها حقایق ناشناخته ای هستند. با این حال، در جامعه مدرن، عصای نمادین موسی، کادوسه هرمس و غیره در ادبیات جامعه مدرن که در دسترس توده ها است، تبلیغ شده است.

ریگدن: مصنوعات تاریخی چندان شناخته شده نیستند زیرا خود مردم به این موضوعات علاقه ای ندارند.

آناستازیا: اینطور است و حتی برای کسانی که این آثار را با نمادها و نشانه ها کشف می کنند، اطلاعات در آنجا کاملاً روشن نیست و به همین دلیل است که در بهترین حالت به عنوان یک "زیورآلات" بر روی اشیاء آیینی توصیف می شود، به عنوان نشانه هایی مشابه. به نمادهای مقدس خاصی از مردمان دیگر.

ریگدن: معمولاً چنین نمادهایی بر روی سنگ یا اشیاء به عنوان وسیله ای برای انتقال تجربه معنوی به فرزندان ترسیم می شد. برای کسانی

که در مسیر معنوی قدم می‌گذارند، این سوابق دانش از نظر معنوی قابل توجه بود.

آناستازیا: بنابراین، دانش معنوی برای آن دسته از افرادی که هزاران سال پیش زندگی می‌کردند مهم‌تر و مهم‌تر از نقشه‌ای با مکان دقیق گنجینه‌های بی‌شمار یا پس‌اندازهای نقدی در یک بانک برای یک انسان مدرن با مصرف‌کننده بود. قالب تفکر

ریدن: کاملاً درست است. حتی در حدود ده هزار سال پیش، دانش معنوی بیش از امروز ارزش داشت. همانطور که در مشرق می‌گویند، دانش گنج واقعی است که با کسی که آن را در همه جا دارد همراهی می‌کند.

آناستازیا: بله، چه چیزی می‌تواند در زندگی انسان مهم‌تر از رشد معنوی باشد؟ این هدف و معنای اصلی زندگی است. تاریخ بشر که در علائم و نشانه‌ها ثبت شده است، اهمیت این موضوع را حتی در زمان‌های بسیار دور، صرف نظر از شرایطی که مردم در آن زندگی می‌کردند، نشان داده است. برای آنها رشد معنوی مهمترین چیز بود و زندگی مادی در درجه دوم اهمیت قرار داشت. و حالا؟ اگرچه نسل‌های جدید در مقایسه با مردم باستان در شرایط راحت‌تری زندگی می‌کنند، اما اغلب اولویت‌های ارزش‌های مادی را انتخاب می‌کنند، زندگی خود را می‌سوزاند، آن را هدر می‌دهند، با هدایت اولویت‌های مصرف‌کننده جامعه.

ریدن: متأسفانه اینطور است. به هر حال، مردم باستان با چنین کتیبه‌هایی به عنوان انتقال مهم‌ترین اطلاعات به نسل بعدی برخورد می‌

کردند، زیرا همه چیز در این زندگی گذرا است، به جز امور معنوی. در زمان های قدیم، مردم درک بهتری داشتند که زندگی در این دنیا خیلی زودگذر است و به دلایل مختلف از جمله بلایای طبیعی خیلی سریع به پایان می رسد. و برای جلوگیری از از دست دادن دانش، آن را روی "سنگ ابدی" رها کردند. یقیناً تمام موارد فوق در مورد کتیبه های مقدس، مقدس و آیینی صدق می کند، زیرا علاوه بر اینها، مردم قدیم مانند جامعه امروزی دارای اسناد مشترک، تقویمی، اجدادی، تاریخی و غیره بوده اند.

برخی از نشانه های مقدس «کار» (آلهایی که می توانند بر فیزیک دنیای نامرئی تأثیر بگذارند) همچنین می توانند به عنوان نام نمادین یک فرد روحانی که این دانش را تمرین می کند، تجربه داشت و می توانست آن را با افراد دیگر به اشتراک بگذارد، استفاده شود. قبلاً همه چیز واقعاً واضح و ساده بود. برای مثال، همان نشانه ها و نمادها، نه فقط توسط هر کسی، و مطمئناً برای تزئین خود محبوب شما، همانطور که اکنون انجام می شود، معمولاً بدون درک اصل، ترسیم شده است. در زمان های قدیم این کار توسط مردم آگاه انجام می شد که به سطح معینی از رشد معنوی می رسیدند ... اکنون است که مردم مانند میمون ها زینت هایی را با نمادها و نشانه های مختلف به خود قلاب می کنند بدون اینکه حتی متوجه منظور واقعی آنها شوند و چگونه بر ناخودآگاه تأثیر می گذارند. اما نکته اصلی برای آنها این است که خنک، گران است و همسایه با حسادت نگاه می کند.

امروزه، بسیاری از سیاستمداران و مقامات دولتی غیرمسئول، نمادهایی را که اغلب توسط "فراماسون ها" به آنها می ریزند، بر روی پرچم ها و نشان های شهرها و کشورها قرار می دهند. آنها حتی نمی ایستند و

فکر می کنند که چرا برای "فرماسونرها" اینقدر مهم است که علامت یا نماد "خود" را در این منطقه بگذارند. مقامات تفاوت بین علائم مختلف را درک نمی کنند و با این "عمل بی گناه" چه مشکلی ایجاد می کنند و مردم خود (از جمله خانواده های آنها) را به رنج اضافی محکوم می کنند. برای چنین افرادی، تابع سیستم ذهن مادی اولویت های خاصی را تعریف کرده است: پول و ناحیه ای از هادی قدرت آن، تا فرد به چیز بزرگتر فکر نکند.

اکنون است که رهبران مذاهب مختلف به تقلید از سنت های گذشته، لباس های جشن می پوشند و خود را با فلزات، سنگ ها و نشان های گرانبها تزئین می کنند که نمادهای مختلفی بر روی آنها نقش بسته است. بسیاری از آنها اطلاعات کمی در مورد معنای این "نقوش" و نشانه ها دارند و خود را تنها به محدودیت های باریک مفهوم دین خود محدود می کنند، بدون اینکه حتی در مورد استفاده قدیمی تر از این نمادها در فرهنگ معنوی مردمان مختلف تعجب کنند. جهان و هدف واقعی آنها. در مجموع، اکنون است که ظاهر غنی و باطن خالی است. و قبل از آن، فقط حدود 8 تا 12 هزار سال پیش، همه چیز متفاوت بود و معنایی داشت: متواضع، اما با اهمیت فراوان، ظاهر (نشانه، نماد) و باطن معنوی غنی. به طور کلی باید توجه داشت که برای افرادی که در آن دوران زندگی می کردند، شناخت نمادها برای جامعه آنقدر مهم و طبیعی بود که حتی تصور نمی کردند چنین اطلاعات ارزشمندی فراموش یا گم شوند.

آناستازیا: شما یک بار اشاره کردید که خیلی بعد، زمانی که جامعه به سمت تفکر مادی گرایش پیدا کرد، ساده با چیزهای پیچیده جایگزین

شد. مردم علائم و نشانه ها را با تفسیر اضافی که از ذهن نشات می گرفت پیچیده می کردند.

ریدن: واقعا همینطور است. وقتی به دلایلی (بلایای طبیعی، اپیدمی ها و ...) انتقال علم معنوی قطع شد یا نوسازی آن از ذهن بشر در بین مردم صورت گرفت، نسل های بعدی دیگر آن را درک نمی کردند. مردم این اطلاعات را از ذهن خود، به معنای واقعی کلمه از منظر تجربه روزمره موجود خود تفسیر می کنند. این عامل دیگری است که به تحریف و تفسیر نادرست علائم بعدی کمک می کند.

آناستازیا: بله، مهم نیست که از هر طرف به آن نگاه کنید، همه چیز با تمایل مادی آگاهی انسان شروع می شود. و اگر جامعه در اثر تداخل ذهن حیوانی جوهر و معنای دانش اصیل را از دست بدهد یا تحریف کند، این تمایل مادی در آگاهی نسل های آینده بدتر خواهد شد...

می دانید، طبق اطلاعاتی که به ما گفتید، من حقایق جالب بسیاری را در آثاری که به موضوعات باستان شناسی و قوم شناسی اختصاص داده شده بود، یافتم. البته تحقیقات مربوط به لایه های فرهنگی 12 هزار ساله قبل از میلاد کمیاب است و بیشتر اکتشافات تصادفی است. اما با شروع هزاره 11-7 قبل از میلاد، آثار بسیاری کشف شده است، به ویژه آلهایی که مربوط به علائم هستند.

پس با مطالعه لایه های مختلف فرهنگی به راحتی می توان پی برد که فاز چنین گرایشی به ماده در چه دوره ای برای این یا آن قوم آغاز شده است. در لایه هایی که قدمت آن به دوران باستان بازمی گردد، دانشمندان آثار بیشتری از زندگی مسالمت آمیز مردم، فقدان نشانه های

نابرابری در میان ساکنان و از همه مهم‌تر شواهدی مبنی بر اولویت دانش معنوی در جامعه یافتند. بسیاری از مصنوعات با علائم و نمادهای معمولی به آن اشاره دارند. به عنوان مثال، بقایای خانه‌ها با گرافیک‌های دیواری غنی، مهرهای استاتیت با علائم، خاک رس مدال‌هایی با نشانه‌ها و نمادهای حکاکی‌شده، قطعات ظروف آیینی با نشانه‌ها، سفال‌هایی با تزیینات غنی بر اساس داستان‌های اساطیری و مجسمه‌های گلی زنانه با نمادهای مقدس. و بعداً در جدول زمانی، با قضاوت بر اساس تدفین‌ها، سلاح‌ها و جواهرات بسیار زیادی از طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی به نظر می‌رسد. طبقه‌بندی قابل توجهی از جمعیت رخ می‌دهد: بسیاری از تدفین‌های فقیر ظاهر می‌شوند در حالی که افراد ثروتمند بسیار کمی هستند، و سپس کاست‌های کاملی از کشیشان و جنگجویان وجود دارد که در جواهرات طلا و با سلاح دفن شده‌اند. بعلاوه، اگر در اوایل صرفاً مبادله کالا بین مردم بدون نیاز به احتکار مواد صورت می‌گرفت (ظاهراً ارزشها متفاوت بود، ماهیت غیر مادی داشتند)، بعدها طلا، پول و تجارت. با تمرکز بر انباشت ثروت مادی توسط افراد و قشرپندی مربوط به جمعیت، با ظهور نظام‌های سیاسی و مذهبی حکومتی ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، شما می‌توانید "تمایل" تمدن را در جهت تفکر مادی دنبال کنید. به طور دقیق‌تر می‌گوییم به سمت تسلط ویژگی‌های طبیعت حیوانی در جامعه، ایجاد ملت‌ها بر این اساس، پیدایش برده‌داری و غیره.

نکته دیگری که من را متعجب کرد این واقعیت است که برنامه‌های درسی دوره متوسطه در انواع کشورهای "متمدن" اطلاعاتی در مورد وجود جامعه بشری تا هزاره پنجم قبل از میلاد فقط به صورت گذرا ذکر می‌کند و این دوره را "پیش از تاریخ" می‌نامد و عمدتاً توصیف می‌کند. زندگی روزمره، شرایط زندگی مادی کسانی که در علم «مردم

ماقبل تاریخ» نامیده می شوند. و جنبه معنوی زندگی مردم باستان به صورت باورهای بدوی در جادو، ارواح، وجود روح در انسان، در قلمروهای اساطیری اخروی و خدایان ساکن در آنها به تصویر کشیده شده است. اما قبلاً چیزهای جالب و معنی‌داری نیز وجود داشت. چرا این کتمان است؟

به عنوان مثال، در دوره‌های زمانی معینی، جوامع مختلف مردم در بخش‌هایی از کره زمین که در فاصله قابل توجهی از یکدیگر قرار داشتند، ناگهان در مقیاسی عظیم به سطح متمدن‌تری از وجود حرکت کردند، همانطور که دانشمندان می‌گویند: فرهنگ اقتصاد مولد؛ به کشاورزی مستقر، به تولید سفال با همان نشانه‌های مقدس اولیه، اهلی کردن حیوانات، ساختن خانه (از جمله در بعضی جاها دو طبقه)، با نقشه مشخص برای ساخت شهرهای بزرگ و و در افسانه‌ها و افسانه‌های مردمی که از نظر جغرافیایی بی‌ربط به یکدیگر بودند، اشاره می‌شود که مردم محلی همه اینها را «اهالی آسمان» آموخته‌اند، و این منشأ این باور است که طبیعت و زندگی مردم توسط برتری خاص اداره می‌شود. موجودات غالباً در این دوره‌ها است که علائم و نشانه‌ها در ظروف سرامیکی آیینی در مقیاس وسیع ظاهر می‌شوند. در عین حال، این نشانه‌ها (در اصل، همان‌ها) قبل از آن زمان در جوامع مردمی که در قاره‌های مختلف زندگی می‌کردند وجود داشته است، همانطور که در کنده‌کاری‌های سنگی (سنگ نگاره‌ها) گواه است. این نشانه‌ها حتی در نقاشی‌های صخره‌ای که 35000 سال پیش نقاشی شده‌اند نیز پیدا شده‌اند!

ریگدن: به سادگی، همانطور که قبلاً گفتم، نشانه‌ها و نمادهای خاصی در ابتدا در جامعه وجود داشته است.

آناستازیا: بله، و این واقعیت ساده به طور مداوم نادیده گرفته می شود، احتمالاً به دلیل عدم دانش اولیه در مورد موضوعات بسیار مهم برای تمدن بشری... بنابراین، من اطلاعات جالبی در کتابخانه ها در مورد آن فرهنگ های باستان شناسی کهن که شما در آن ذکر کردید پیدا کردم. گفتگو در مورد نشانه ها: اینها تمدن های باستانی هستند که در اروپا و آسیا یا قبل از تمدن های شناخته شده سومری و مصر یا در همان دوره زمانی وجود داشته اند. به عنوان مثال، همانطور که قبلاً گفتید، فرهنگ سه قطبی که در هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد در اروپای باستان (سرزمین های فعلی اوکراین، مولداوی و رومانی) وجود داشت. در رومانی به عنوان فرهنگ "کوکوتنی" (با نام نزدیکترین سکونتگاهی که اولین یافته های باستان شناسی مرتبط با این فرهنگ در آن سرزمین ها کشف شد) شناخته می شود. در لایه های فرهنگی این دوره سرامیک های زیادی با نمادهای مقدس یافت شده بود. در این میان ظروف بر دو نوع بودند: تشریفاتی (با زینت نشانه ها و نشانه ها) و معمولی (ساده، بدون نقشه).



شکل 42. نمادها و نشانه ها تمدن طرابلس
(هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد، اروپای باستان).

نکته مهم دیگری را که شما زمانی به ما اشاره کردید، اشاره می‌کنم. در آن سکونتگاه‌ها، مجسمه‌های زن بسیاری با نشانه‌ها و زیورآلات مقدس حکاکی شده یافت شد که نشان می‌دهد این مردمان اصل خلقت زنانه را ارج می‌گذاشتند. همچنین قابل ذکر است که در حفاری سایر فرهنگ‌های باستانی، نه تنها آثار فراوانی از این قبیل بر سرامیک‌ها یافت شد، بلکه تزئینات زنانه با همان نمادهای مقدس و مجسمه‌های زنانه با نشانه‌ها نیز وجود داشت.

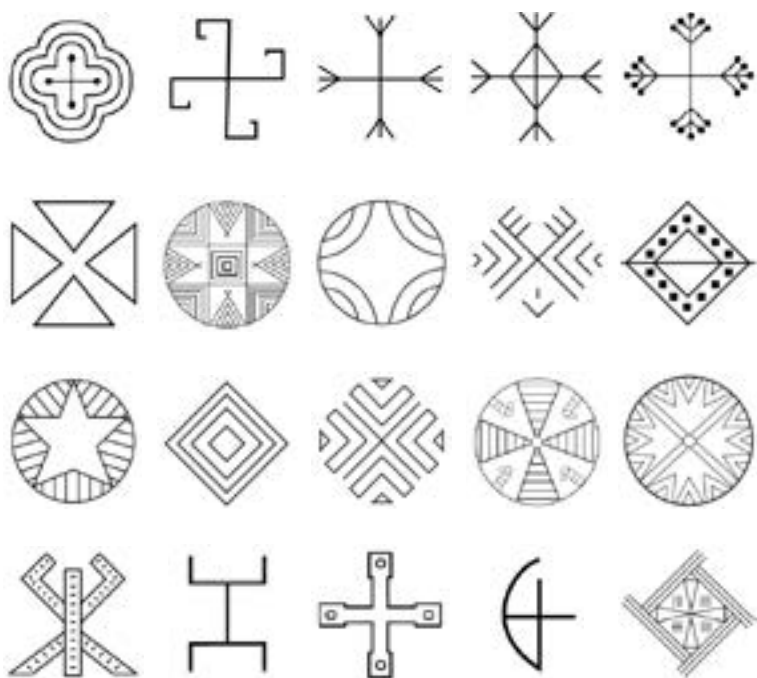
دفن زنان شمن که در طول زندگی دارای دانش مقدس بودند نیز در این نزدیکی یافت شد. اشیاء و بسیاری از ویژگی‌های دیگر که در مکان‌های تدفین یافت می‌شود به آن اشاره داشت. این گواه آن است که زنان در زندگی معنوی جامعه و نیز در مناسک بسیار فعال بوده‌اند و این اصل الهی زنانه است که در زمان‌های قدیم مورد احترام خاص مردم



بوده است.

ریگدن: بنابراین باید در جامعه ای هماهنگ و توسعه یافته معنوی باشد. زیرا اصل زنانه در بعد معنوی دقیقاً تجلی قدرت آفرینش آلات است...

آناستازیا: پس از اینکه سال ها پیش برای اولین بار به موضوع نشانه ها پرداختید، نمونه های زیادی از وجود نشانه ها و نمادهای مختلف در فرهنگ های باستانی یافتیم. به عنوان مثال، فرهنگ های منطقه بالکان-دانوب که تعدادی از فرهنگ های باستان شناسی دوران نوسنگی و کالکولیتیک در هزاره پنجم تا سوم قبل از میلاد هستند که منطقه وسیعی از اروپای باستان و بالکان (رشته کوهی در جنوب شرقی) را اشغال کرده اند. اروپا). یک "زیور آلات" نسبتاً غنی متشکل از نمادهای اصلی روی آثار باستانی دیده می شود. این شامل دایره ها، مارپیچ ها، مثلث ها، صلیب ها، اهرام، لوزی ها و نشانه های دیگر است.



شکل 43. نمادهای فرهنگ های اروپای باستان (هزاره 5-3 قبل از میلاد).

نمادهای فرهنگ های مختلف باستانی در اینجا نشان داده شده است: فرهنگ وینچا-تورداش (turda) (سرزمین های مدرن اروپای جنوبی: مجارستان، جنوب غربی رومانی، شمال صربستان و بلغارستان)، سفال خطی (اروپا مرکزی، از منطقه روهر آلمان تا مرزهای جمهوری چک و اسلواکی)، فرهنگ دانوب (بیلانی) (جمهوری چک و اسلواکی)، فرهنگ بالکان دیمینی (سواحل دریای اژه در نزدیکی شهر وولوس، نه چندان دور از لاریسا، یونان)، فرهنگ ناروای بالتیک (در لتونی امروزی، استونی، لیتوانی، بلاروس شمالی، و استان پسکوف روسیه)، فرهنگ لنگیل (غرب

مجارستان، شرق اتریش، جمهوری چک، اسلواکی) و فرهنگ‌های دیگر این دوره از منطقه مورد نظر.

علاوه بر این، من می‌خواهم به فرهنگ باستان‌شناسی **sesklo** (هزاره پنجم قبل از میلاد؛ در نزدیکی شهر وولوس واقع در نزدیکی شهر بزرگ لاریسا، ساحل یونان) اشاره کنم که تزئینات شکل هندسی آن معمول است. در حین کاوش‌ها، مجسمه‌ها و ظروف سفره‌ای که با این تزئین رنگ آمیزی شده و اغلب با رنگ قرمز پوشیده شده بودند، در آنجا کشف شد. اتفاقاً، **pintadera** نیز در آنجا یافت شد (کلمه اسپانیایی "**pintadera**" از "**pintar**" به معنای "نقاشی کردن، به تصویر کشیدن چیزی"). اینها نوعی تمبرهای کانتوری سفالی هستند که معمولاً دارای الگوی زینتی هستند. آنها در بسیاری از فرهنگ‌های دوره نوسنگی بسیار رایج بودند. اعتقاد بر این است که یکی از عملکردهای آنها این بود که قبل از یک مراسم مقدس یا یک مراسم، نوعی "خالکوبی" را به شکل علائم و نمادها با رنگ بر روی بدن انسان اعمال کنند.

و البته، فرهنگ شیگیر (هزاره پنجم تا چهارم قبل از میلاد، اورال میانه و ماوراءالنهر؛ روسیه مدرن) ممکن است به ویژه مورد توجه قرار گیرد. آثار باستانی آن شامل مجسمه‌ای ساخته شده از کاج اروپایی است که قدیمی‌ترین مجسمه چوبی کشف شده در جهان تا به امروز است. نام آن از محلی که در آن کشف شد، "بت بزرگ شیگیر" نامگذاری شد. نیم تنه مجسمه از هر طرف با تزئینات هندسی حکاکی شده پوشیده شده است. قدمت این مجسمه به دوره میان‌سنگی (9500 سال پیش) برمی‌گردد.

ریگدن: اتفاقاً روی این بت که به اصطلاح باستان شناسان نامیده می شود، اطلاعاتی در مورد هفت بعد در قالب هفت کسوت او (تصاویر شماتیک چهره انسان) نیز وجود دارد. و بعد هفتم به عنوان "چهره" پیشرو سه بعدی (دو طرفه) بالا نشان داده می شود در حالی که شش بعد به شکل شش "چهره" کانتور نشان داده می شود. دومی ها بر روی صفحات پهن "بدن" بت بریده شده بودند: سه تا در جلو بریده شده بود که نمادی از جهان سه بعدی است و سه چهره دیگر در سمت عقب که نماد ابعادی است که برای یک فرد عادی غیرقابل دسترس است (چهارم و پنجم و ششم).

آناستازیا: جالب ترین چیز این است که دانشمندان هنوز در مورد معنای این و همچنین در مورد معنای نمادها و علائم روی آن بحث می کنند. جالب اینجاست که در اولین توصیف این بت توسط کارگر موزه که در آن زمان این شی را دریافت کرده بود، اشاره شده بود که بت پاهایش را روی هم گذاشته بود. و این به موقعیت نیلوفر آبی و شناخت جهان در فرآیند مراقبه اشاره دارد. اما، بدیهی است که این بخش از مصنوع برای کسی بسیار "ناخوشایند" بود، زیرا حداقل باعث شد مردم به ارتباط با شرق فکر کنند، بنابراین دقیقاً این بخش است که "بدون اثری" در موزه ناپدید شد. انباری حتی قبل از انقلاب.

از دست دادن کلید دانش اصلی به این معنی است: مصنوع پیدا شد، اما هیچ کس نمی داند با آن چه کند و چگونه علائم و نشانه های باستانی را بخواند. در واقع، در قلمرو روسیه مدرن، آنها نمادهای بسیاری از فرهنگ های باستان شناسی باستانی را کشف کردند که برای محقق بسیار جالب است. به عنوان مثال، فرهنگ ولگا بالا (در منطقه رودخانه ولگا (ولگا بالا)، در تلاقی ولگا-اوکا، در قلمرو فعلی

منطقه مسکو، روسیه قرار داشت)، که در لایه های آن ظروف حک شده زیور آلات و نمادها و همچنین مدال های سفالی با نشانه های کنده کاری شده (یک مدال باستانی، در اصل همان تمگا) یافت شد. و آثار باستانی، مثلاً فرهنگ چبارکول (بخش جنوبی کوه های اورال، اکنون منطقه چلیابینسک، روسیه) چقدر ارزشمند است!

در واقع، منطقه اورال از نظر نمادها و نشانه ها بسیار غنی است. به عنوان مثال، سنگ نگاره های اورال (نقش های صخره ای) دوران میان سنگی، نوسنگی و برنز قیمتی ندارند! جالب اینجاست که آنها عمدتاً روی صخره هایی که رو به آب بودند نقاشی می شدند. و آب همانطور که می دانیم در تعبیر مردم باستان نماد دنیای معنوی دیگر بود. اگر پرندگان به تصویر کشیده می شدند، در بیشتر موارد آنها پرندگان آبی بودند. و به طور سنتی، مانند تمام مردمان باستانی جهان، دانش معنوی به شکل اشکال هندسی (دایره، چند ضلعی، امواج، زیگزاگ، صلیب های مورب و مستقیم، و پرتوها) و همچنین موجودات انسانی و حیوانات سمی ثبت می شد که عمدتاً به آن اشاره می کردند. چهار ذات اما مهمتر از همه، با مجسمه های انسانی به شکل "حشره" (با دست های باز و پاهای خمیده) که بر روی سر آنها نمادهای رهایی یا کمال معنوی (یا علامت الاترا یا نماد آلات یا چندین پرتوهای متصاعد شده وجود داشت). به تصویر کشیده شدند). من حتی از باستانی ترین فرهنگ های سیبری با نمادها و نشانه هایشان نام نمی برم...

به هر حال، من حقایق جالب بسیاری را نیز از تحقیقات فرهنگ های شرقی که قدمت آنها به هزاره 7-6 قبل از میلاد باز می گردد، و نه تنها در اورال، بلکه در آسیا (در خاور نزدیک و آسیای مرکزی) به دست آوردم. به عنوان مثال، فرهنگ هاسیلار "شکارچیان و گردآورندگان"

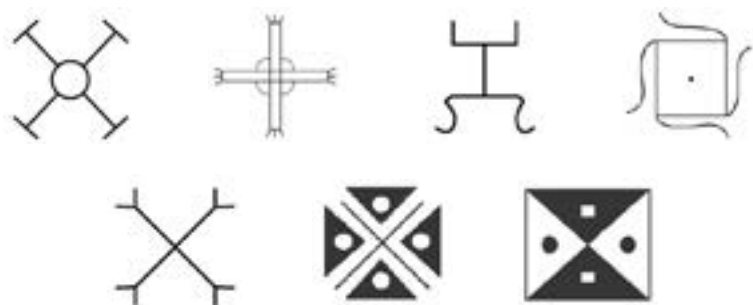
که تقریباً نه هزار سال پیش وجود داشت. با نقاشی های غنی بر روی دیوارهای خانه و ظروف غذاخوری با نمادهای گرافیکی که عمدتاً توسط نمادهای خورشیدی (خورشید، دایره ای) و لوزی شکل غالب است مشخص می شود.



شکل 44. نمادهای فرهنگ هاسیلار

(هزاره هفتم تا پنجم قبل از میلاد؛ آسیای غربی)

یا مثلاً فرهنگ چاتال‌هویوک که در گفتگو به آن اشاره کرده اید که درست مانند هاسیلار در هزاره هفتم قبل از میلاد در قلمرو ترکیه مدرن وجود داشته است. نمادهای آن در واقع تحت تسلط بسیاری از تصاویر صلیبی و لوزی شکل بود و احترام آشکاری برای اصل زنانه الهی وجود داشت. همه اینها به این واقعیت اشاره دارد که مردم باستان دارای دانش اولیه در مورد روح، چهار ذات و اعمال معنوی مرتبط بودند.



شکل 45. نمادهای فرهنگ Çatalhöyük
(هزاره هفتم قبل از میلاد؛ آسیای غربی).

جالب اینجاست که با قضاوت در مورد تدفین ها، افراد باستانی این فرهنگ حتی نشانه هایی از قشربندی اجتماعی یا هیچ اشاره ای به نابرابری زن و مرد در مسائل رهبری در حوزه های معنوی، اجتماعی یا خانگی جامعه خود نداشتند. در "مقدس" کشف شده توسط دانشمندان، مجسمه های زن بسیاری از الهه مادر وجود داشت و علاوه بر نقاشی ها، تصاویر برجسته ای از الهه مادر، سر گاو و شیر زن وجود داشت. به هر حال، شناخته شده ترین مجسمه ای که در این لایه یافت شده، خدای مونشی است که بر تختی مکعبی نشسته است که بازوهای کناری آن به شکل دو شیر زن ساخته شده است. همین امر را می توان در مصر باستان نیز مشاهده کرد: همان شیرها به عنوان نمادهای ذات جانبی و سر گاو به عنوان تفسیری خاص باستانی از نمادگرایی این دانش.

ریگدن: بله، برای مردمان باستانی که گاو را به عنوان یک حیوان مقدس احترام می گذاشتند، چنین تفسیری تداعی کننده از این دانش واقعاً معمول بود. به عبارت دقیق تر، گاو نر، گاو و مار، و همچنین سایر نمایندگان دنیای حیوانات محسوس، که قبلاً ذکر کردم، توسط مردم مقدس شده بودند، تنها به این دلیل که زمانی ساختار نامرئی انسان و

جهان با استفاده از آنها به عنوان مثال برای نسل های قبلی توضیح داده شده است. همین امر در مورد دنیای گیاهان نیز صدق می کند. خود حیوانات، خزندگان یا گیاهان هیچ ربطی به این موضوع ندارند. این شبیه گرفتن یک سیب و مقایسه آن با شکل روح در حالت انتقالی است. می توان گفت که روح تقریباً یکسان است و به شکل گرد است که پوسته های آن دارای رنگ های زرد و قرمز است. درست مانند سیبی که در آفتاب به عنوان یک میوه می رسد، روح نیز، به بیان مجازی، زمانی که انسان از نظر معنوی رشد می کند، می رسد. بنابراین، اگر مؤلفه معنوی این دانش از بین برود، برای نسل های بعدی، سیب به میوه ای مقدس تبدیل می شود که از آنجایی که در متون مقدس اجدادشان نوشته شده است مورد پرستش قرار می گیرد. بدین ترتیب است که ذهن حیوانی هر چیزی را که معنوی است در سیستم انسان مادی می کند تا قدرت خود را تثبیت کند.

در زمان های قبلی، اعمال معنوی اساسی تقریباً در سطح ابتدایی توضیح داده می شد، اساساً مانند امروز. به عبارت دیگر، آنها نمونه های تداعی مشترکی از دنیای سه بعدی را که برای یک فرد در زندگی روزمره قابل درک است، انتخاب کردند. فقط لازم بود تا بتواند مراحل اولیه کار معنوی را درک کند. با رشد بیشتر روحی او، نیاز به این امر ناپدید شد زیرا فرد تجربه شخصی از قرار گرفتن در سمت نامرئی واقعیت (دنیای معنوی) را به دست آورد. و این واقعیت با کلمات انسانی قابل توضیح نیست، به همین دلیل است که افراد روحانی یکدیگر را بدون کلام درک می کنند. و کسانی که هنوز از طرف مقابل اطلاعی ندارند، در حال نبرد بازنده ای هستند و سعی می کنند با منطق چیزی را درک کنند که فقط با احساسات قابل درک است. برای دومی است که چنین تداعی های درشتی از جهان مادی داده شد.

بنابراین، بازگشت به نمادهای "مقدس" تصویر گاو نر. در تفسیر انجمنی مردم باستان، چشمان گاو نر نمادی مشروط را نشان می داد نمادی از اسانس های جانبی، بینی دراز با دهان (صحبت کردن، یا بهتر است بگوییم، "موو" کردن در مورد گذشته) به معنای جوهر پستی بود، و قسمت بالای سر با شاخ های قوسی به شکل جوهر جلویی قرار داشت. هلال با شاخ های رو به بالا (نشانه آلات) و به عنوان نمادی از امکان عزیمت به جهان دیگر. روی بدن گاو معمولاً علامت دایره را می گذاشتند که در آن شش خط مانند ستاره ای با شش پرتو حک شده بود. دومی نمادی از شش بعد مادی است که توسط ذهن حیوانات اداره می شود. و اگر شش پرتو ستاره مانند یک صلیب مورب به نظر می رسید که با یک خط افقی قطع شده است، آنگاه دو پرتو افقی ("منهای") نیز به کنترل یک شخص از ذات جانبی او یا برعکس به فعالیت آنها اشاره می کنند. بسته به علائم اضافی اتفاقاً بر روی بدن گاو نر یا بر روی شکم به عنوان تصویری تداعی کننده از ظرف دنیای حیوانات یا بر پشت در درک تداعی کننده حامل (پایه) دنیای مادی تأکید ویژه ای شد. تابلوهای مناسبی در آنجا نصب شد. بعدها، هنگامی که دین به عنوان نهاد قدرت و کنترل ظاهر شد، نابودی کامل باورهای قدیمی آغاز شد و برخی از کشیشان نماد گاو نر را به "تصویر مقدس" تبدیل کردند تا توسط توده ها پرستش شود و دانش واقعی را پنهان کنند، در حالی که سایر کشیش ها که برای قدرت خود می جنگیدند، شروع به تفسیر گاو به عنوان یک تصویر منفی همراه با دانشی کردند که تجسم می کرد.

آناستازیا: چنین جایگزینی از یک تصویر تداعی کننده برای یک تصویر مقدس در باورهای مدرن امروزی نیز دیده می شود. در ادیانی مانند هندوئیسم، جینیسم، زرتشتی، گاو هنوز به عنوان یک حیوان مقدس

مورد احترام است. در هندوئیسم، خوردن گوشت آن تابو است، و پیش از آن، در قرن های اول عصر رایج، حاکمان هند کشتن گاو توسط هر ساکنی را جرمی وحشتناک می دانستند که مجازات آن اعدام بود. ناگفته نماند که تمامی فرآورده ها و ضایعات این حیوان در این مذاهب هنوز هم «مقدس و پاک کننده» و «دارای علاج تمام بیماری های روحی و جسمی» تلقی می شود. و از معرفت معنوی چه چیزی باقی مانده است؟ عملاً هیچ، فقط یک فلسفه کلی با تمایل مادی پرستش یک حیوان معمولی. در نتیجه، نسل های کامل مردم، به جای اینکه واقعاً روی خود در جنبه های معنوی کار کنند، در حال مماشات با یک حیوان سم های نشخوارکننده معمولی هستند.

ریگدن: بله، ذهن حیوانات در جایگزینی هایش قوی است.

آناستازیا: به هر حال، چقدر سریع جایگزین های خود را در آگاهی انسان پیاده می کند و چقدر آنها در جامعه انسانی باقی می ماند. همه این فرهنگ های باستانی که در قلمرو اوراسیا باستان وجود داشته و پژواک آنها گواهی می دهد که مردم دارای دانش معنوی بودند که برای آنها مهمتر از زندگی روزمره بود. به غیر از فرهنگ های فوق الذکر، فرهنگ های بسیار دیگری نیز وجود دارند که در دوران باستان وجود داشته اند و همین نمادها و نشانه ها را داشته اند. به عنوان مثال، فرهنگ حسونا و حلف (هزاره پنجم قبل از میلاد؛ قلمرو عراق کنونی (شمال بین النهرین)، سوریه و ترکیه؛ این فرهنگ ها قبل از ظهور تمدن سومری وجود داشته است)، فرهنگ زاگرس: سکونتگاه های اردوگاه های گنج دره و علی. کوش (هزاره هفتم تا ششم قبل از میلاد در کوه های زاگرس، ایران امروزی)، فرهنگ مهرگره در دامنه های کوه های سلیمانیه (هزاره چهارم تا پنجم قبل از میلاد، قلمرو پاکستان امروزی).

فرهنگ آناو (هزاره پنجم قبل از میلاد، در نزدیکی شهر مدرن عشق آباد، ترکمنستان). و این دور از کل فهرستی است که در واقع مناطق وسیعی از اسکان مردم در آن روزها را پوشش می‌دهد: از اروپا تا سیرری و از آفریقا تا آسیا. و همه جا می‌توانید نمادهای گرافیکی مشابهی پیدا کنید، نشانه‌های هندسی یکسانی که به شکلی غنی بر روی دیوارهای خانه و ظروف نقاشی شده‌اند.

ریگدن: حتی بیشتر می‌گویم: توجه داشته باشید که انبوهی از این نشانه‌ها دقیقاً در مناطقی یافت می‌شود که نزدیک به آن مکان‌هایی که از زمان‌های قدیم به معنای معنوی مهم بوده‌اند، قرار دارند. منظورم مکانهایی است که در مقطعی از زمان، افراد روحانی که دانش مناسبی داشتند، علائم کاری خاصی را فعال کردند که قدرت تأثیرگذاری آنها برای هزاران سال حفظ شد.

آناستازیا: آیا می‌گویید این مکان‌ها مناطق غیرعادی انتشار انرژی نیستند؟ یعنی منشأ طبیعی ندارند، بلکه مصنوعی هستند، که زمانی به لطف فعال شدن برخی علائم کاری ایجاد شده‌اند؟

ریدن: بله. کافی است وقایع را (حداقل در چارچوب داده‌های تاریخی موجود) دنبال کنید، به ویژه در جنبه معنوی، که در مکان‌هایی که شما لیست کردید، جایی که در برهه‌ای از زمان علائم فعال شده‌اند، رخ داده است.

آناستازیا: در واقع، بله... اگر، برای مثال، تمدن ترپیل را در نظر بگیریم... برای مثال، شهر مدرن کیف، هنوز هم "چاکران باز"، یک مکان قدرت نامیده می‌شود. و اگر در نظر بگیرید که در زمان‌های

قدیم معبد نیلوفر آبی در آنجا وجود داشته است و در کنار آن سکونتگاه های تمدن تریپولی با انبوهی از نشانه ها و نمادهای مقدس نه تنها در اروپای باستان بلکه در سایر قاره ها نیز شناخته شده است...

ریگدن (با لبخند): خوب، اما چرا می گوئید معبد نیلوفر آبی بوده است؟

آناستازیا: خب، بله... در واقع، اگر به مقایسه «مکان های قدرت» ادامه دهیم، لحظات جالبی در تاریخ زندگی معنوی تمدن نمایان می شود. به عنوان مثال، اگر ساحل شرقی یونان را در نزدیکی شهر لاریسا در نظر بگیریم... در نزدیکی آن، شبه جزیره کوهستانی هالکیدیکی، کوه مقدس آتوس نیز وجود دارد! در واقع، امروزه این بزرگترین مرکز راهبان ارتدکس در جهان است، مسکن روحانی که توسط بسیاری از مردم به عنوان محل اقامت مادر مقدس مورد احترام است. در آنجا بیش از هزار سال است که دعاها بی وقفه خوانده می شود و در همه جا نمادها و تصاویر باستانی مادر خدا و فرشته جبرئیل وجود دارد. ذکر صومعه واتوپدی (که به افتخار بشارت به مریم مقدس برپا شده است) یا صومعه سنت پانتلیمون (روسیک، rossikon) در کوه آتوس کافی است. از این گذشته، در گذشته، آگاپیت پچرسک مستقیماً در فعالیت معنوی این صومعه های باستانی شرکت داشت. در واقع، اینها رویدادهای مهمی در زمان هستند که پیامدهای دوردستی در آینده ای دور دارند!

ریگدن: و همه چیز با فعال شدن علائم شروع شد...

آناستازیا: بله، یونان و نشانه ها مفاهیم جدایی ناپذیری هستند. قلمرو شبه جزیره بالکان در گذشته (جایی از هزاره سوم تا دوم پیش از میلاد)



منطقه ای از گسترش دریای اژه یا همان طور که به آن فرهنگ کرتو- میکنایی نیز گفته می شود، بوده است. این یکی از فرهنگ های مرموز است. با قضاوت از آثار هنری، اصل زنانه در آن نیز رعایت می شد و سیستم نوشتاری سرشار از نشانه ها و نمادها بود. تا آنجا که من می دانم، نوشته قبرسی - مینوی، که سیستم نوشتاری قبرسی متعاقباً از آن ناشی شد، هنوز رمزگشایی نشده است. و نشانه های نوشته قبرسی





3



4



5



6



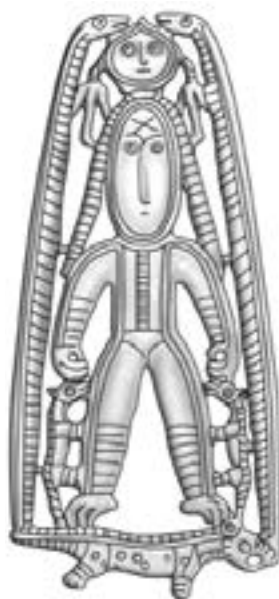
7



8



9



10



11



12



13



14

بسیار شبیه به نشانه های تریپلیه و سایر فرهنگ های باستانی است. به عبارت دیگر، نشانه ها باقی مانده اند اما معنای اصلی آنها از بین رفته است.



شکل 46. نشانه های نوشته قبرس
(قرن 11 قبل از میلاد؛ سیستم نوشتاری باستانی ساکنان جزیر قبرس واقع در قسمت شرقی دریای مدیترانه).

ریگدن: زمانی همه چیز یک ریشه داشت، یک زبان و یک نشانه وجود داشت. اما اکنون زبان فراموش شده است، اگرچه نشانه ها باقی مانده است، اما فقط مردم مؤلفه معنوی دانش را در مورد این نشانه ها از دست دادند. اما خاطره قدرت نفوذ نشانه ها در سطح ژنتیکی در انسان باقی مانده است. **اگر به ترجیحات هر شخصیت نگاه کنید، به چه نمادهایی به طور شهودی بیشتر توجه می کند، و حتی در زندگی روزمره با کدام "زیورآلات" راحت خود را احاطه کرده است، آنگاه می توانیم همان نشانه ها و نمادهای اساسی را ببینیم.** کافی است نگاهی ببندیم به این که چه «الگوهایی» آدمی را در اشیاء روزمره احاطه کرده است، چه تزئیناتی در داخل و خارج خانه و حتی چیزهای شخصی وجود دارد. در ضمن نه تنها در خانه بلکه در محل کار (علائم و نمادهای کسب و کار یا شرکت ها، آرم اقلام مختلف روزمره، سایت های اینترنتی و غیره). برای مردم، این امر آنقدر عادی است که حتی نمی پرسند ریشه میلشان از کجا رشد

می‌کند، ترجیح ناخودآگاه برخی نشانه‌ها و نمادها، چرا آنها خود را با آنها احاطه کرده‌اند و این موضوع چگونه بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد.

آناستازیا: بله، این یک واقعیت است. من هرگز واقعاً در مورد آن فکر نکرده بودم تا زمانی که با دانشی که توسط شما داده شده روبرو شدم. به یاد دارم که بعد از اینکه برای اولین بار این اطلاعات را شنیدم و توهم را به محیط خانه‌ام معطوف کردم، درک آنچه که در تمام مدت مرا احاطه کرده بود برایم یک مکاشفه بود. "الگوها" و "زیور آلات" اساسی در اطراف وجود داشت که بر آنچه من ناخودآگاه در زندگی ام برای آن تلاش کردم تأکید می‌کرد. علاوه بر این، برخی از آنها علائم کار بودند. بنابراین هر روز، با دیدن همه اینها در مقابل خود، ناخودآگاه آنها را با توجه خود فعال می‌کردم و بنابراین، زندگی من کاملاً بر اساس انتخاب من بر اساس ترجیحات ناخودآگاه مخفی شخصیتم تحت تأثیر قرار می‌گرفت.

ریگدن: مشاهده دقیق خود منجر به اکتشافات جالبی می‌شود. انسان آن را در خود می‌یابد که قبلاً گاه به راحتی فقط در دیگران متوجه می‌شد.

آناستازیا: بله، این یک مکاشفه واقعی برای من در آن زمان بود که به من اجازه داد تا زندگی خود را از این نظر نیز تنظیم کنم... و اکنون شما با این ایده که مکان‌های فعال شدن علائم را در زمان‌هایی که شروع می‌شود ردیابی کنم، مرا مجذوب کرده اید. قدمت بالا اگر تجزیه و تحلیل شود، همه چیز درست مانند قسمت‌هایی از یک پازل در جای خود قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، روسیه، قسمت جنوبی کوه‌های اورال... اورال‌های جنوبی نه تنها از نظر نشانه‌ها و نمادها، بلکه در مکان‌های

مرموز و غیرعادی نیز غنی هستند. همچنین در آنجا، در نزدیکی چبارکول، باستان شناسان همان «کشور شهرها» را با فرهنگ واحدی که قبلاً در گفتگوی خود ذکر کردیم، یافتند. اینها شهرهای باستانی هستند که در هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد در قلمرو مناطق چلیابینسک و اورنبورگ کنونی، باشقورتستان (روسیه) و قزاقستان شمالی وجود داشته اند. یعنی در واقع یک تمدن کامل در دوره مصر باستان وجود داشته است. این شهرها در ابتدا به خوبی طراحی شده بودند و نقشه معماری پیچیده ای داشتند. علاوه بر این، بسیاری از آنها علاوه بر شکل های مستطیلی، دایره ای مشخص داشتند، در حالی که برخی دیگر تخم مرغی شکل بودند (نیمه بیضی، ظاهراً با تخم کیهانی که در اساطیر بسیاری از مردمان باستان شناخته شده بود) تشابهی داشتند.

به طور کلی، باید توجه داشت که فرهنگ های باستانی سیری که مناطق وسیعی از سیری غربی، اورال جنوبی و بخش غربی آسیای مرکزی را در بر می گیرد، از نظر نمادها و نشانه ها بسیار غنی هستند. اما، از سوی دیگر، این تعجب آور نیست: از این گذشته، ورودی شامبالا در همین نزدیکی است.

ریگدن: قطعاً. نشانه ها و نمادهای آن مکان ها غنی ترین و جالب ترین برای محقق است. اما با این حال، برای اینکه حداقل یک ایده کلی در مورد آنها داشته باشید و ببینید ریشه ها از کجا رشد می کنند، بهتر است منطقه بزرگ تری را برای مقایسه علائم و نمادها پوشش دهیم - از سیری غربی روسیه تا کوه های هند. از کوه های زاگرس ایران تا فلات مغولستان.

آناستازیا: تنها به ذکر آلتای و یافته های باستان شناسی منحصر به فرد آن و وجود مناطق غیرعادی بسنده می شود. رشته کوه زاگرس (ایران امروزی) نیز با توجه به وجود کیلومترها غارهای آهکی که نه تنها طبیعت خود، بلکه اسرار، نمادها و نشانه های انسانی را برای هزاران سال حفظ کرده اند، کاملاً اسرارآمیز است. و اگر تاریخ معنوی نسل های مردمی را که در آن مکان ها زندگی می کردند در نظر بگیریم، مقایسه های نسبتاً جالبی به دست می آید. در سمت غرب رشته کوه زاگرس، رشته کوه های زاگرس، دره های بین النهرین است که محل استقرار دولت شهرهای سومری در هزاره چهارم تا سوم پیش از میلاد است. باز هم فرهنگ سومری با همان نشانه ها و نمادهای اصلی مرتبط است که سایر مردمان باستان داشتند. و برخی از افسانه های مقدس آنها، به عنوان مثال، در مورد سیل و جزیره بهشتی، بعداً توسط کشیشان یهودی وام گرفته شد، در حالی که آنها در حال تهیه پیش نویس متونی بودند که بعداً در کتاب مقدس گنجانده می شد، اما، البته، بدون ارجاع به سومری. تمدن به عنوان منبع



شکل 47. نشانه های تمدن سومری
(هزاره سوم قبل از میلاد؛ آسیای جنوب غربی).

خوب، و البته نباید از زرتشت پیامبر یاد کرد که در این سرزمین‌های ایران باستان (در هزاره اول پیش از میلاد) که دقیقاً در کوه‌های زاگرس قرار دارند، آموزه‌های اهورامزدا را موعظه کرد. از این گذشته، کتاب مقدس اوستا و دین زرتشتی بر اساس این آموزه ایجاد شد و تأثیر بسزایی بر بسیاری از مردم نسل‌های بعدی نه تنها آن مکان‌ها گذاشت.



شکل 48. تصویر نماد اهورا مزدا بر روی نقش برجسته های باستانی.

تا آنجا که من می دانم، این مفهوم ایدئولوژیک زرتشتی زمانی در شرق بسیار رایج بود و در شکل‌گیری ادیان توده ای مانند مانوی، میترائیسم، یهودیت و همچنین فرقه مسیحی کاتارها تأثیر داشت که به سرعت نفوذ خود را در جهان گسترش دادند. اروپای غربی در قرون 11 تا 13 پس از میلاد و اعتقادات مذهبی آن توسط کلیسای کاتولیک روم به عنوان "بدعت خطرناک" تلقی می شد.

خب این زنجیره اکتشافات هر بار جالب تر می شود... بعد فرهنگ
باستان شناسی مهرگره در دامنه کوه های سلیمانیه (پاکستان امروزی)
...

ریگدن: قدیمی ترین فرهنگ های هندوستان در دره سند؟ بله، آن زمان
ها از نظر فعال سازی علائم بسیار جالب بود...

آناستازیا: یادم هست یک بار در مورد یکی از نقاط اتصال جهانی به
ما گفتید... موقعیت بزرگترین شبکه کوه های جهان در آسیا: تشکیل
سیستم های بلندترین کوه های سیاره - پامیر، هندوکش و قراقرام و
در چارچوب این داستان، شما به موضوع یک فرهنگ بسیار توسعه
یافته پرداختید که در فاصله ای نه چندان دور از آن مکان ها در پنج
هزار سال پیش، یعنی در هزاره سوم قبل از میلاد وجود داشت. شما
آنقدر مرا مجذوب این اطلاعات کردید که مطالعه عمیق تری در مورد
این موضوع انجام دادم. از امروز، باستان شناسان به طور مشروط این
فرهنگ را دره سند یا با استفاده از نام دیگری، تمدن هاراپا، که از یک
مکان باستان شناسی در هاراپا در بخش غربی جنوب آسیا، پاکستان
(پنجاب غربی) نامگذاری شده است.

منطقه اطراف آن مقدس محسوب می شد. بر اساس افسانه، بین رودخانه های ساراسواتی و دریشادواتی، کشور مقدس ودیسم و برهنیسم وجود داشت که توسط خدایان ایجاد شده بود - برهموارتا (ترجمه شده). از سانسکریت به عنوان کشور برهما). این سرزمین به عنوان "سرزمین مقدس" در نظر گرفته می شد که زمانی مردم بهاراتا در آن زندگی می کردند و متون مقدس وداها جمع آوری شده بودند.

در واقع، من تحت تأثیر این تمدن کاملاً توسعه یافته قرار گرفتم. هزاران سال در یک منطقه نسبتاً بزرگ (بزرگتر از سایر ایالت های باستانی آن زمان) وجود داشت، دارای ساختار شهری متمرکز و همچنین فرهنگ پایدار بود که با وجود این واقعیت که مردم از نژادها و ملیت های مختلف زندگی می کردند هزاران سال بدون تغییر باقی ماند. آنجا. درست مانند آنچه در اتحاد جماهیر شوروی داشتیم. اما برخلاف اتحادیه، ساکنان تمدن هاراپان به نظر از دانش معنوی برخوردار بودند و این اطلاعات در دسترس بسیاری از مردم بود. تمدن هاراپا (دره سند)، همانطور که شما آن را به اطلاع ما رساندید، در زمان سومر و مصر باستان قبل از ورود آریایی ها به آن سرزمین ها و قبل از ایجاد وداهای مقدس وجود داشته است! اما شگفت انگیز است که مردم این تمدن چه نوع دانشی داشتند! اطلاعات شما برای من مانند چشم باز کننده بسیاری از پیام های تاریخی و باستان شناسی بود و این کاملاً شگفت آور بود که چرا باستان شناسان به چنین حقایق آشکاری توجه نمی کنند.

در طول حفاری ها (درست مانند تمدن تریپولیه اروپای باستان و چاتاهویوک در غرب آسیا)، مجسمه های زن بسیاری از سفالین در آنجا یافت شد که به احترام الهه مادر و اصل زنانه، یعنی نیروهای خالق اشاره دارد. از آلات در مکان های وجود تمدن هاراپا، باستان شناسان چندین

«محراب» بزرگ با چاه‌ها و چاه‌هایی برای وضو گرفتن کشف کردند. در اصل، این ثابت می‌کند که دانش در مورد دگرگونی جادویی خاص به کمک آب، زمانی که یک فرد با ایمان معنوی در مراسم مذهبی وضو می‌گیرد، از مدت‌ها قبل شناخته شده بود!



شکل 50. نشانه‌های تمدن هاراپا (هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).

اما شگفت‌انگیزترین چیز، البته، خط هاراپان است که هنوز رمزگشایی نشده است. دانشمندان علائم مشابهی را در خط سومری پیدا کرده و نظر خود را در مورد نزدیکی به خط هیروگلیف هیتی اعلام می‌کنند. علاوه بر این، آنها کشف کرده‌اند که تقریباً 50 شخصیت از فرهنگ هاراپان شبیه به نشانه‌های جزیره ایستر هستند! نگاهی به موقعیت اقیانوس آرام جنوبی، در واقع، خود جزیره ایستر، و هند و پاکستان، که محل فرهنگ باستانی هاراپا است، بیندازید. آنها با فاصله 13000 کیلومتری و هزاران سال زمان از هم جدا شده‌اند! این نشان دهنده این واقعیت است که این علائم و نشانه‌ها در زمان‌های مختلف در نقاط مختلف جهان شناخته شده بودند.

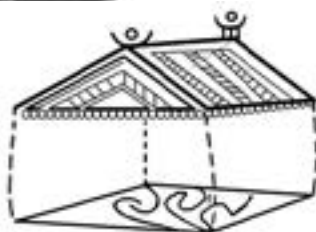
ریدن: همینطور است. قبلاً گفته‌ام که این نشانه‌ها و نمادها که حاوی دانش اولیه درباره جهان و انسان بود، تقریباً در تمام قاره‌ها وجود داشت، علی‌رغم اینکه مردم محلی در زمان‌های مختلف به تفسیر آنها رنگ می‌دادند.

آناستازیا: به نظر من اهمیت برخی نشانه‌ها حقیقت دیگری از نوعی «شکار» را برای آنها ثابت می‌کند. به عنوان مثال، داستان سیستم نوشتاری باستانی جزیره ایستر را در نظر بگیرید. در آن منطقه، دانش در مورد علائم و نمادها و همچنین استفاده از آنها در زبان نوشتاری، اخیراً، در اواسط قرن نوزدهم، زمانی که جزیره توسط "تمدن غربی" با افرادی که در هلندی ها کشتی گرفته بودند مورد تهاجم قرار گرفت، ناپدید شد. و کشتی های اسپانیایی جهان در مورد سیستم نوشتاری غیرمعمول جزیره از یک مبلغ کاتولیک که از این مکان دیدن کرده بود مطلع شد. مردم محلی جزیره ایستر با علائم خاصی روی تخته های چوبی که تقریباً در همه خانه ها وجود داشت، سوابق نگهداری می کردند. اما در همان زمان، پس از آشکار شدن نشانه های جزیره ایستر برای اروپایی ها، این مبلغ و پیروانش دست به هر کاری زدند تا این سیستم نوشتاری را از بین ببرند و آن را به عنوان بدعت بت پرستی بسوزانند. و چه چیزی از این فرهنگی که اخیراً وجود داشته است باقی مانده است؟ صدها مجسمه سر بزرگ به ارتفاع ساختمان های چند طبقه، وزنی بالغ بر بیست تن و پراکنده در سراسر جزیره ایستر، و همچنین چند ده تخته با متون ادبی که به طور معجزه آسایی دست نخورده باقی ماند و عصا و زیور سینه با نوشته. در آن زمان، دومی در سراسر موزه های مختلف جهان پراکنده است. تصور این است که کاهنان جهان با آگاهی از این علائم و نمادها، هر کاری برای از بین بردن آنها انجام دادند، حتی با وجود اینکه اینها قبلاً بقایای ناچیزی از دانش سابق بودند.

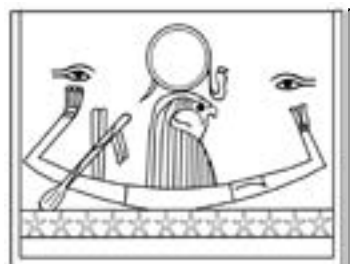
ریگدن: خب، آرکون ها خواب نیستند، عمل می کنند. از میان همه مردم، آنها می دانند که نشانه ها چیست و از همه بیشتر، نشانه های فعال در محل کار چیست.



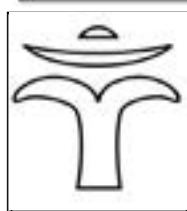
1



2



4



5a



5b



5c



6



7



8



9



10



11



2



آناستازیا: غم انگیزترین چیز این است که تا آنجا که به نابودی کامل دانش مربوط می شود، این یک مورد مجزا نیست. در آغاز قرن بیستم، یک انسان شناس اروپایی به آفریقای جنوبی سفر کرد. زمانی که در کمربند کوه‌های دراکنزبرگ (همان کوه‌هایی که بوشمن‌ها کتیبه‌های صخره‌ای خود را در آن جا گذاشتند)، به روستایی از مردم باسوتو برخورد کرد. او از این واقعیت تعجب کرد که تمام دیوارهای خانه‌های گلی مخروطی شکل با سقف‌های کاهگلی با تزئینات رنگی متفاوت رنگ آمیزی شده بود که صاحبان خانه با جدیت از آن مراقبت می کردند. معلوم می شود که این سیستم نوشتاری آن قوم بوده است که در آن هر علامت و جزئیات نمادین زیور معنایی داشته است. این قوم شناس کشف خود را در یکی از مجلات تخصصی منتشر کرد تا توجه زبان شناسان را جلب کند. اما در پاسخ به قول خودشان سکوت برقرار شد. و هنگامی که سالها بعد یک متخصص به طور تصادفی این پیام را کشف کرد و گروهی از دانشمندان برای کاوش در این سیستم نوشتاری غیرمعمول به آن منطقه رفتند، معلوم شد که "کسی" قبلاً کار جدی انجام داده است تا این زبان آراسته را از ذهن خود حذف کند. مردم باسوتو!

ریگدن (با کنایه لبخند می زند): خوب، چرا "کسی"؟ بلافاصله پس از انتشار آن قوم‌نگار، «متخصصان» دیگر به سرعت وارد منطقه کوه‌های دراکنزبرگ شدند. از این گذشته، در آن زمان ملت باسوتو تحت حمایت بریتانیا بود. مقامات بریتانیایی که توسط «فراماسون‌ها» دستکاری شده بودند، قبل از این قضیه چندان در امور این ملت دخالت نکرده بودند. "سرپرستی" اجباری آنها بر ملت آفریقا بیشتر به معادن الماس مربوط می شد - لوله‌های کیمبرلایت حاوی الماس که در فاصله کمی از آن مکان‌ها کشف شده بود. اما به محض اینکه اطلاعات مربوط به علامت و خط تزئین شده این قوم ظاهر شد، "فراماسون‌ها" بسیار

سریعتر از حضور الماس در همان مکان های آفریقای جنوبی در زمان خود واکنش نشان دادند.

بنابراین این «متخصصان» که به عنوان مبلغان کاتولیک وارد شدند، به سرعت یک سیستم نوشتاری جدید (سیسوتو) مبتنی بر لاتین برای این مردمان ایجاد کردند، مدارس باز کردند و شروع به تدریس این خط و زبان انگلیسی کردند و نسل جدید را به زور از این زبان و زبان جدا کردند. نوشته اجدادشان آنقدر سر مردم را پر کردند که وقتی علمای زبان به آنجا آمدند، معلوم شد که حتی افراد 70 ساله دیگر نوشته پدرشان را به خاطر نمی آورند، زیرا فقط انگلیسی و سیسوتو به آنها آموزش داده شده بود. در نتیجه، مردم محلی اکنون کورکورانه الگوی اجداد خود را بدون درک معنای واقعی آن کپی می کنند، آن را اصلاح و ساده می کنند، اغلب برای درآمد اضافی بر اساس جذب گردشگران خارجی با چنین «فرهنگ منحصر به فرد مردم محلی» روی خانه نقاشی می کنند. ” و حتی نمی دانند که اساس دانش معنوی که از آن محروم بوده اند چیست و چرا امروز با مهندسی بیکاری، گرسنگی، شورش ها و آشوب های سیاسی در کشور، هنوز به راحتی توسط بیگانگان کنترل می شوند.

آناستازیا: خوب، چه کسی می توانست این را فکر کند؟ واضح است که چرا سخنان آرکون ها به مردم می گوید که نشانه ها یک زبان ابتدایی هستند و هیچ چیز با ارزشی در آنها وجود ندارد و صرفاً فولکلور است... هر چه بیشتر مردم آنها را به معنای روزمره خود تفسیر کنند، برای آنها بهتر است. آرکون ها تا هیچ کس نتواند به اصل مطلب برسد. و خود آرکون ها از هیچ هزینه ای در این گونه پروژه ها دریغ نمی کنند

تا دانش معنوی را از بین ببرند و از ایجاد علائم و نشانه ها از حافظه مردم خارج شوند ...

ریگدن: خب، همه چیز با آرکون ها مشخص است. اما نکته غم انگیز این است که خود مردم، اکثریت، به آرکون ها اجازه انجام چنین کارهایی را می دهند!

آناستازیا: چند کلمه بیشتر در مورد جزیره ایستر. مردم محلی افسانه هایی را حفظ کرده اند مبنی بر اینکه سکوه‌های تشریفاتی ("آهو")، که بر روی آنها برخی از مجسمه های سنگی قرار گرفته اند، به عنوان رابط بین جهان مرئی و نامرئی (فراتر) و اینکه مجسمه های سنگی ("موآی") عمل می کنند. (" حاوی قدرت ماوراء طبیعی اجداد خود هستند. دومی، طبق باورها، ظاهراً قادر به کنترل پدیده های طبیعی است و در نتیجه نتیجه مطلوب و شکوفایی ملت را به ارمغان می آورد.

ریگدن: هیچ چیز فراطبیعی وجود ندارد. فقط در یک زمان افرادی در آنجا زندگی می کردند که می دانستند چگونه و برای چه هدفی باید علائم خاصی فعال شوند. اگر فرزندان آنها دانشی را که به آنها داده شده بود از دست نمی دادند، آنگاه مردمی که اکنون در جزیره زندگی می کنند خود و ارتباط اساسی با جهان های دیگر را بهتر درک می کردند. معمولاً برای وقایع نگاری، به عنوان راهی برای انتقال دانش و افسانه ها به فرزندان، افراد آگاه علائمی را بر روی مجسمه های سنگی اعمال می کردند در حالی که اغلب خود را با خالکوبی های مربوطه تزئین می کردند که معنای نمادین خاصی داشت. برای افراد ناآگاه، آنها نقاشی هایی بودند که هیچ معنایی نداشتند، اما احترام و ترس را نسبت

به کسانی که به نظر آنها "احتمالاً چیز خاصی می دانستند" القا می کردند. البته بعداً تقلید معمولی صورت گرفت.

آناستازیا: بله، اما هیچ علامتی روی سر و سکوهای سنگی واقع در جزیره ایستر وجود ندارد.

ریگدن: و کی گفته این سرها ادامه ندارند؟ بگذارید در آن مکان‌ها عمیق‌تر کاوش کنند، شاید آن وقت چیزی را که از چشمانشان پنهان است، بیابند. اما مسالهی اصلی این نیست. حتی اگر مردم چیز جالبی را از طریق نشانه‌ها و نمادها کشف کنند، با این کار چه خواهند کرد؟ زمانی که تفکر مادی غالب باشد و کمبود دانش وجود داشته باشد، در بهترین حالت غوغایی در رسانه‌ها ایجاد می‌کنند تا گردشگران بیشتری را به جزیره جذب کنند و درآمد کسب کنند. همین است. دانش زمانی برای سالک معنوی ارزشمند است که بتوان از آن برای تکمیل خود و ارائه کمک معنوی به افراد دیگر استفاده کرد.

آناستازیا: این غیر قابل انکار است. سخنان شما می‌توانست در زمان بهتری برای تأیید داده‌های کاوش‌های باستان‌شناسی تمدن هاراپا که من با خود در این جلسه آورده‌ام، آمده باشد. ما آنچه را که به دنبالش بودیم پیدا کردیم - نشانه‌ها، نمادها، و مصنوعات منحصر به فرد، اما تفسیر آنها توسط انسان‌های امروزی چیزهای زیادی برای دلخواه باقی می‌گذارد. من نقاشی‌هایی از عکس‌های یافته‌های باستان‌شناسی، از جمله برخی از مصنوعات موهنجودارو (نام مشروط ویرانه‌های زمانی بزرگترین شهر تمدن هاراپا که در دره سند در پاکستان امروزی یافت شد) کشیدم. به عنوان مثال، در اینجا مهر استتائیت است که شما در مورد آن به ما گفته بودید!

مردی در وضعیت نیلوفر آبی روی یک گلدان نشسته است. وقتی برای اولین بار این عکس را دیدم، البته از این واقعیت متعجب شدم که پنج هزار سال پیش مردم همان اعمال معنوی را انجام می دادند که ما اکنون انجام می دهیم!

با این حال، توصیف موزه ای از این مهر و همچنین سایر یافته ها، بار دیگر لبخند غمگینی به من زد. از آنجا که در اصل، این توصیف منعکس کننده جهان بینی افرادی است که آن را کنار هم قرار داده اند. اما احتمالاً اگر من از وجود این عمل معنوی در رکاب این علما اطلاعی نداشتم، خود من نیز بدیهی است که همین طور استدلال می کردم. باستان شناسان این تصویر را به این صورت توصیف می کنند: خدای مرد برهنه با سه صورت در وضعیت یوگا بر تخت نشسته است. روی بازوهایش دستبند وجود دارد. روی سر او یک روسری پیچیده وجود دارد که بالای آن شبیه "شاخه درخت انجیر" است. حدس های مختلفی بیان می شود، از جمله آلهایی که از آنجایی که مردی که روی مهر به تصویر کشیده شده است چنین "گیاهی" روی سر خود دارد، پس احتمالاً این نماد قدرت این "خدای سه چهره" بر طبیعت است.



شکل 51. تصویر مهر شخصی در حال انجام یک کار معنوی
روی یک علامت قرین کنید

(تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).

ریگدن: من فکر می‌کنم اگر کسی که این مهر را ساخته است، چنین تعبیری را از آینده‌ای دور از سوی «دانش‌مندان» می‌شنود، به همان اندازه که آنها از کشف آن تعجب می‌کردند، شگفت‌زده می‌شد. این تمدن در آینده‌ای دور چقدر از نظر توسعه معنوی پایین آمده است تا «بهترین‌ها»، افراد مترقی، «دانشمندان دانش‌آموز»، به این شکل استدلال کنند؟ چگونه می‌توان آنچه را که به رهایی روحی انسان که هدف اصلی زندگی اوست کمک می‌کند فراموش کرد؟ بنابراین، برای استاد باستانی، چنین تعبیری توسط انسان‌های امروزی کم حیرت آور نخواهد بود.

و تا آنجا که به مهر مربوط می‌شود، این نشانه‌ها مانند کتابی باز است برای کسی که در مخفی‌نویسی باستانی علائم و نشانه‌هایی که حاکی از برخی فنون اساسی مراقبه و اعمال معنوی است که به رهایی روحی منجر می‌شود، آگاه است. در اینجا به وضوح نشان داده شده است که فرد در وضعیت نیلوفر آبی نشسته است. این یک خدای مرد برهنه نیست. این نشانه شروع یک مدیتیشن است: فعال شدن چاکران پایین (یک انفجار انرژی و حرکت آن از طریق نصف النهارهای انرژی) ... "تخت روی سم" به سادگی نشان می‌دهد که شخص از نظر معنوی بالاتر از طبیعت حیوانی خود است (سم ها نماد دومی هستند). علاوه بر این، در برخی موارد، چنین علامت گرافیکی مشروط (تپه کوچکی که مراقبه روی آن نشسته است) ممکن است نشانگر رهبر گروه باشد، زمانی که این تمرین معنوی با هم انجام شود. چهار صورت (سه نقاب مرئی و یک نقاب نامرئی) به سطح این تمرین معنوی اشاره می‌کنند، که در آن یکپارچگی چهار ذات از قبل برای درک جهان نامرئی استفاده می‌شود. اتفاقاً در زمان‌های قدیم، آنها سه‌چهره را به تصویر می‌کشیدند که تقریباً همیشه به چهار صورت اشاره می‌کردند (چهارمین ضلع نامرئی)، همانطور که برای مثال، اسطوره‌شناسی و تصاویر «خدایان» در تمدن هند باستان نشان می‌دهد. علامت بالای سر او از «شاخه درخت انجیر» دور است. این نشان دهنده خروج انرژی از چاکران "نیلوفر آبی هزار گلبرگ" و همچنین فعال شدن علامت کاری مشخص شده در طول این مراقبه است.

آناستازیا: بله، حتی خود علامت در اینجا از سطح معنوی این شخص صحبت می‌کند که فعال کردن آن در توان اوست.

ریگدن: مطمئناً این یک نشانه ساده نیست. کتیبه بالا اشاره ای برای یک فرد آگاه به این عمل معنوی و هدف آن است.

آناستازیا: در واقع، تمام نشانه هایی که این تمرین معنوی را مشخص می کند در اینجا وجود دارد: یک صلیب مورب به عنوان نماد چهار ذات، با لهجه های خاص. علامت ماهی به معنای غوطه ور شدن در حالت تغییر یافته آگاهی. علامت موج که حرکت انرژی ها را نشان می دهد. علامت قدرت های الهه برای ثبت تلطیف شده است. در اصل همان کتیبه های سنگی باستانی است. در اینجا، حتی اگر مردم در نهایت این نشانه ها را در درک مادی خود بیوشانند، خود تصویر اطلاعات معنوی اساسی را برای افراد آگاه نسل های جدید حفظ می کند.

ریگدن: کاملاً درسته.

آناستازیا: می دانید، وقتی به دنبال اطلاعاتی درباره تمدن هاراپان بودم، به طور غیرمنتظره بسیاری حقایق جالب دیگر را نیز کشف کردم. مثلاً مهر استئاتیت را که قبلاً ذکر کردید در نظر بگیرید... اتفاقاً فکر می کنم خوانندگان نیز علاقه مند خواهند بود که مانند زمان من بدانند که چرا در زمان های قدیم مهرها اغلب از استئاتیت ساخته می شدند. به هر حال، این ماده در اوایل دوران پارینه سنگی مورد استفاده قرار می گرفت، همانطور که اکتشافات باستان شناسان از مجسمه های آیینی زنانه "زهره های پارینه سنگی" ساخته شده از این صخره نشان می دهد.

ریگدن: این ماده واقعاً در زمان های مختلف در بین مردم رایج بود. این دقیقاً استاتیت است که برای مجسمه های جادویی در هند باستان و مصر باستان استفاده می شد. در افسانه ها به عنوان صخره ای با خواص مقدس توصیف شده است. در اورال، آسیا و آمریکا استفاده می شد. در زمان های قدیم به آن «سنگ آتش» نیز می گفتند، زیرا «شعله ها را تسخیر می کرد و حتی فلک آتشین را مجبور می کرد تا شکل درونی خود را دنبال کند». فلسفه قدسی در آن دیده می شد. خوب، و، البته، این سنگ "خالی" نیست. استاتیت واقعاً خواص منحصر به فردی دارد. علاوه بر آسان بودن پردازش (حاوی تالک، منیزیت و کلریت)، دارای دوام بالا، ظرفیت حرارتی و هدایت حرارتی بالا و مقاومت در برابر اثرات شیمیایی و صوتی است (طنین نمی دهد و صدا را هدایت نمی کند). به طور کلی، همانطور که امروز می گویند، سنگ صابون (که اکنون توسط زمین شناسان نامیده می شود) دارای خواص عایق خوبی است و به عنوان منبع انرژی مثبت عمل می کند. در حالت گرم، امواج گرمایی از خود ساطع می کند که فرکانس آن با فرکانس تابش حرارتی خود انسان منطبق است و به 8-9 میکرون می رسد. همچنین دارای تعدادی خواص است که تأثیر مثبتی بر سلامت انسان دارد. این حتی در زمان های قدیم شناخته شده بود، بنابراین اغلب در زندگی روزمره و جادو استفاده می شد. علاوه بر این، به لطف چنین ویژگی های منحصر به فرد این سنگ، سوزاندن مهرهای استاتیت غیرممکن بود. آنها به اندازه کافی قوی بودند و هزاران سال دوام آوردند، به همین دلیل است که از آن برای انتقال چنین دانشی استفاده می شد ...

آناستازیا: و در اینجا یک کپی از یک اثر استثنائیت کشف شده در موهنجو-دارو است. شما یک بار در مورد آن به ما گفتید. دانش در مورد مراقبه گروهی "نیلوفر آتشین". تکنیک در اینجا منعکس شده است. با قضاوت بر اساس چاپ، فرد پیشرو در مراقبه زنی است که با دنیای معنوی ارتباط دارد. علامت الاترا در بالای سر او قرار دارد.



شکل 52. تصویر چاپی مهر از یک مراقبه گروهی (تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).

اگرچه این مهر در کتب علمی به عنوان یک راهپیمایی آیینی قربانی از هفت پیکر توصیف شده است که در آن خدایی ایستاده بر روی "درخت انجیر" مقدس قرار گرفته است. روشن است که وقتی مبانی معرفت معنوی و نمادها و نشانه های مقدس در جامعه بشری گم می شود، درک چیزی از موارد فوق از منظر جهان بینی مادی دشوار است. برای اکثر مردم، حتی در حال حاضر این تصویر فراتر از تصور فعلی آنها از جهان نخواهد بود.

ریگدن: هر کس بار تجربه شخصی خود را در طول زندگی حمل می کند. بر اساس مفاد آن، انسان در مورد جهان قضاوت می کند، اما در واقع قضاوت او در مورد خودش است. جهان بینی مادی مردم را زمینگیر می کند، روح را حتی بیشتر به بردگی می کشد و بار را سنگین تر می کند. و شخص را مجبور می کند مانند یک محکوم این زنجیرهای سنگین را در آگاهی خود بکشد. دیدگاه معنوی به روح بال می بخشد، به شکل گیری توشه های شخصی صرفاً از ارزش های دنیای معنوی کمک می کند، که پس از مرگ فیزیکی بدن گم نمی شود.

آناستازیا: من دوباره متقاعد شدم که چقدر برای انسان مهم است که تجربه معنوی و دانش شخصی داشته باشد و با رشد معنوی خود با مسئولیت کامل رفتار کند. بالاخره زندگی خیلی سریع می گذرد. در تمدن هاراپان، مردم با قضاوت بر روی بقایای فرهنگشان، این را به طور قطعی می دانستند. در اینجا تصویری از چاپ مهر است که زمانی به عنوان طرحی نمادین از مراقبه در مورد چهار ذات ذکر کردید. باز هم یک فرد سه صورت را نشان می دهد که در وضعیت نیلوفر آبی نشسته است. بالای سر مراقبه گر در ناحیه چاکران «نیلوفر هزار گلبرگ»، تصویر نمادین گل نیلوفر آبی (مصریان باستان گل را به همین ترتیب می کشیدند) و یک طرح شماتیک از نشانه های آلات وجود دارد. الاترا».



شکل 53. مهر و موم با یک تصویر مراقبه بر چهار ذات
(تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).

و در کنار آن کتیبه ای به صورت علامت و نشانه وجود دارد. و در
طرفین تصویر مرکزی چهار جانور دیده می شود. علاوه بر این، آنها یک
فیل، یک ببر، یک بوفالو و کرگدن تک شاخ هستند! فیل در حال دور
شدن از کنار نشان داده می شود: این نمادی از ذات پشت، از گذشته
کند و قوی انسان است. ببر مهاجم نماد ذات راست تهاجمی است.
گاو میش زوزه کش نمادی از ذات چپ است اگر نماد هند باستان و
آسیای جنوب شرقی را در نظر بگیریم، جایی که بوفالو نماد قدرت ماوراء
طبیعی و اصل مردانه است. و کرگدن تک شاخ، طبق اساطیر مردمان
باستانی سند، نماد قدرت، بینش، شادی و موجودی بی باک است که
حتی ببر از آن می ترسد. یعنی دارای ویژگیهای ذات جلویی است. و
تصادفی نیست که نماد یک شاخ در اینجا به تصویر کشیده شده است.

به هر حال، می دانید، من از کشف اینکه مهرهای تمدن هاراپا دارای موضوع مشترک یک موجود اسطوره ای مقدس با یک شاخ (دانشمندان آن را تک شاخ نامیده اند) که در کنار نمادهای مقدس (روحانی) به تصویر کشیده شده بود، شگفت زده شدم. برای من، با توجه به تمام چیزهایی که قبلاً در مورد این موجود به ما گفته بودید، این یک کشف بسیار جذاب بود.

ریگدن: اسب شاخدار از زمان های قدیم یکی از نمادهای جوهر جلو بوده است که به یک فرد پاک معنوی کمک می کند تا با روح خود ارتباط برقرار کند و از دایره تولد دوباره فرار کند. این آرمان را تنها در یک جهت شخصیت می بخشید - جهت معنوی. و به همین دلیل است که دارای صفاتی بود که برای انسان در سیر تکامل معنوی او خاص است: پاکی، شرافت، خرد، قدرت، شجاعت و انجام کارهای نیک. همچنین با قدرت های آلات - خلوص الهی اصل زنانه (افسانه های باکره و اسب شاخدار) همراه بود.



شکل 54. نمادی به شکل تک شاخ بر روی مهر تمدن پروتو-هندی.

تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).
 دو تک شاخ روی مهر (گردن و شاخ‌ها نشان داده شده‌اند که نشان‌دهنده یک ساختار ماریچ (ماریچ) است) با دایره‌ای در وسط،
 یک علامت نمادین مرسوم از آلات را با یک دایره تشکیل می‌دهند
 (نماد "التر"). بر فراز آن، ساختاری لوزی شکل و هفت برگ بزرگ
 (نشان دهنده تحول روحی انسان و خروج او به بعد هفتم) و همچنین
 دو برگ کوچک در طرفین لوزی قرار دارد. در گوشه سمت راست
 پایین مهر یک علامت لوزی شکل با یک کره در داخل آن قرار دارد
 (علامت لوزی نشانه دگرگونی است) همچنین به شخصی اشاره می
 کند که در طول زندگی خود به رهایی معنوی رسیده و به بعد هفتم
 فرار کرده است (4). دایره‌های موجود در گوشه‌های لوزی نشان می
 دهد که چهار ذات او کاملاً توسط او کنترل می‌شود؛ دایره درونی

به عنوان نمادی از یک جهان شش بعدی به تصویر کشیده می شود؛ این نماد نشان دهنده شناخت هر شش جهان توسط شخص از طریق شناخت درونی است.

اگر تاریخ نمادها را ردیابی کنیم، خواهیم دید که سومری ها، برای مثال، تصویر اسب شاخدار را به عنوان نمادی مرتبط با یک دایره (روح) قرار داده اند، که توسط محققان به عنوان "نماد قمری" نیز تعبیر می شود. به عنوان صفت الهه ها به معنای خلوص معنوی. آشوری ها اسب شاخدار را روی نقش برجسته های کنار درخت زندگی به تصویر می کشیدند و مصریان بهترین ویژگی های اخلاقی را در تصویر آن قرار می دادند. ایرانیان بر اساس دانش مقدس خود، اسب شاخدار را کمال، نماینده «دنایای پاک» در میان حیوانات (در اصل چهار حیوان) و شاخ آن را تنها نیرویی می دانستند که می تواند اهریمن را شکست دهد. اجازه دهید افسانه های اسلاوی قدیمی و داستان های حماسی ثبت شده در مجموعه ترانه های معنوی روسی باستان به نام کتاب کبوتر (کتابی که توسط کشیشان مذهبی در قرن سیزدهم ممنوع شد) ثبت شده است که در آن از اسب شاخدار به عنوان ایندریک-جانور یاد می شود. ایندرا). دارای خطوط زیر است:

«ایندریک وحش ما پادشاه همه جانوران است، و او می رود، جانور، در سیاه چال ها، از همه کوه های سنگ سفید عبور می کند، و همه نرها و نرها را پاک می کند. وقتی این جانور از خوشحالی می پرد، آنگاه همه کائنات به هیجان می آیند. همه جانوران دیگر در برابر این یک جانور تعظیم می کنند. و او هرگز به کسی صدمه نمی زند.»

آناستازیا: بله، من با این اشعار حماسی مواجه شده ام که جهان بینی مردم باستان را توصیف می کند، از جمله مسائل کیهان شناسی، جامعه شناسی و دانش معنوی. اما بعد از اینکه شروع به درک ماهیت معنوی آنها کردم و یاد گرفتم که چگونه گندم را از کاه جدا کنم به آنها علاقه مند شدم. به عنوان مثال، گفته می شود که ایندرا در کوه مقدس زندگی می کند. او از دریای آبی می خورد و می نوشد، مانند خورشید در آسمان، شاخ مانند در سیاه چال ها راه می رود. با توجه به اینکه کوه مقدس نماد گریز به بعد دیگر است، آب به معنای دنیای معنوی است و شاخ ماریچ مانندی که ایندرا با آن «از سیاه چال می گذرد» مخفف سفرهای اختری به وسیله «تونل زدن» است. "تونل" اغلب به صورت ماریچی پیچ خورده است، سپس کتاب کاملاً جذاب می شود!

ریگدن: آیا نسخه اصلی این آهنگ های حماسی را که اجداد مردم اسلاو زمانی شما از سادگی حقیقت و دانش معنوی موجود در چنین نمادهایی شگفت زده خواهید شد. اما متأسفانه مقدار کمی از این داستان ها در نسخه ای که به دست مردم مدرن رسیده است، باقی مانده است. و این فقط به دلیل تحریفاتی نیست که در طول قرن ها انتقال دانش انباشته شده است. متأسفانه، هنگامی که مسیحیت شروع به تبلیغ کرد، این داستان های حماسی به طور قابل توجهی تغییر یافت و اعتقادات "بت پرستان" که در اصل اسلاو بود شروع به نابودی کرد. در برخی موارد، اطلاعات جایگزین شد در حالی که در موارد دیگر تغییر یافت. برخی از دستنوشته های پوست درخت غان با اسناد اسلاوی قدیمی به طور کامل سوزانده شدند. این زمانی است که جانشینی های قابل توجهی با تأکید بر ایدئولوژی دین مسیحی رخ داد.

به عنوان مثال، قبلاً یکی از القاب ایندرا "فار" بود که در روسی قدیمی به معنای "اسب اصیل، جهنده" است. وزیر دین مسیحیت از این امر بهره بردند و اسب شاخدار در افسانه آنها نه در کوه مقدس از حماسه های روسی بلکه در کوه مقدس تابور در فلسطین که در سنت مسیحی محل دگرگونی مسیح است شروع به زندگی کرد. اما آنچه می خواهیم در مورد خود نام "فار" بگویم. اسلاوهای باستان این کلمه را به معنای "نریان" در رابطه با ایندرا (تک شاخ) به کار می بردند، و این نیز تفسیری انسانی از دانش از قبل است. طبق افسانه اصلی (که زمانی نه تنها در سرزمین های ساکن اجداد قوم اسلاو، بلکه در هند باستان و ایران باستان (کوه های زاگرس) شناخته شده بود، جوهر جلویی که به طور نمادین توسط اسب شاخدار نشان داده می شد، بود. فارنو (فارن در شرق) به عنوان اصل درخشان، آتش الهی که قدرت، کنترل و قدرت را چند برابر می کند، تعریف می شود. ذکر شد که فارنو به انسان کمک می کند. روح برای عبور از پلی که به زندگی ابدی منتهی می شود و اکنون همه اینها را با دانشی که قبلاً دارید کنار هم بگذارید.

آناستازیا: برای من، این اطلاعات، درست مانند هر ملاقات با شما، یک کشف دیگر است! حالا معلوم است، اول اینکه چرا دو سر اسب چوبی با نماد (دایره) بزرگ خورشیدی روی کلبه ها و زیارتگاه های روسیه باستانی گذاشته اند. به هر حال، این سنت نه تنها در روسیه بلکه در میان مردمان باستانی بالتیک و اروپا نیز رواج داشت. به نظر می رسد که علاوه بر این واقعیت که این یک علامت الاترا است، یکی از راه های تفسیر افسانه مقدس باستانی در مورد اسب شاخدار و farno نیز بوده است. ثانیاً، اگر این افسانه ریشه مشترک هند و اروپایی داشته باشد، پژواک آن (و در نتیجه، بقایای دانش) را نه تنها در حماسه روس باستان، بلکه در میان آثار ادبی ایران باستان و هند باستان باید جستجو کرد.

برای مثال هند باستان را در نظر بگیرید. محبوب ترین شخصیت ودایی دقیقاً خدای ایندرا بود. ریشه کلمه "ایندرا" که از هند باستان ترجمه شده است به معنای قدرت معنوی است. جالب توجه است که ذکر شده است که توانایی داشتن اشکال بسیار در ذات این خداست و می تواند به موی اسب تبدیل شود. خود ایندرا در اسطوره ها به عنوان خدای بهشت ظاهر می شود که با باران (آب) مرتبط است، که رودخانه ها و نهرها را آزاد می کند و کانال ها را سوراخ می کند (درست مانند اسب شاخدار اسلاوی ایندریک). او "پسر قدرت"، "کسی که سوما می نوشد"، صمیمی و همیشه آماده کمک است. و از همه مهمتر، طبق افسانه، ایندرا است که به تنهایی می جنگد و ازدهای ویترا (دیو هرج و مرج) را فتح می کند و پیروزی او برابر است با پیروزی اصل پویا (قدرت های آلات) بر هرج و مرج راکد. ذهن حیوانی، و به ساختار دنیای ودایی "فضاهای گسترده" منجر می شود. این نبرد طرح اصلی افسانه است. اگر در نظر بگیریم که "vritra" (vrtra) هند باستان به معنای واقعی کلمه به عنوان "بلوک" یا "موانع" ترجمه می شود و ایندرا نشان دهنده قدرت معنوی است، در اصل، همه اینها به معنای غلبه بر طبیعت حیوانی، پیروزی معنوی انسان بر خودش، رهایی او

ریگدن: علاوه بر این، اعتقاد بر این است که ایندرا نگهبان یکی از چهار جهت اصلی است. همچنین مرجعی در رابطه با دانش درباره ساختار جهان وجود دارد. به ویژه اینکه ایندرا بر سوارگا (بهشت) حکومت می کند. بر اساس عقاید هندوها بهشتی است که در بالای کوه مرو قرار دارد. و اکنون به یاد بیاورید که در اساطیر اسلاو و روسی نیز خدای سواروگ وجود داشت - خدای بهشت، آتش آسمانی، پدر دازبوغ و سواروویچ. در وقایع نگاری تمام روسی آغاز قرن دوازدهم،

داستان سالهای گذشته، که در کدکس هیپاتیان گنجانده شده است،
ذکرهای زیر از آن حفظ شده است:

«...»

...

،

...

نام خورشید بر هفت پادشاهی حکومت می کرد او را داژبوگ نامیدند
... پادشاه خورشید، پسر سواروگ، او داژبوگ است...» - ترجمه تقریبی
از زبان اسلاو کلیسا، یادداشت مترجم).

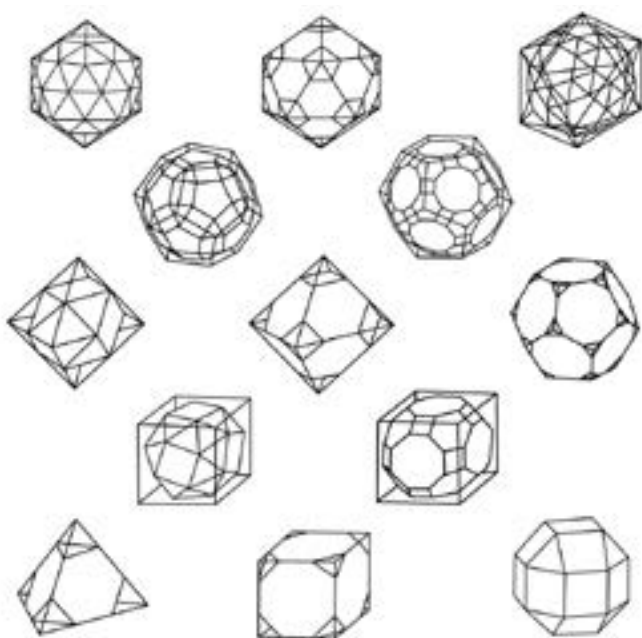
آناستازیا: درست است، همه چیز یک ریشه دارد! به هر حال، حتی
اگر به صورت تمثیلی، اما از هفت بعد و از کار معنوی انسان بر روی
خود صحبت می کند. به عنوان مثال، سواروگ، که تجسم بهشت است،
طبق حماسه ها، "در تاریکی ابرهای رعد و برق، شعله آتش آسمانی (رعد
و برق) را برافروخت. و سپس، "ابرهای بارانی را با رعد و برق شکست،
چراغ خورشید را که توسط شیاطین تاریکی خاموش شد، روشن کرد."
اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که svarog در اینجا به عنوان جوهر
جلو عمل می کند، ابرهای بارانی افکاری از طبیعت حیوانی هستند و
لامپ روح "خاموش شده توسط تاریکی" شخصیت های فرعی است،
اسطوره قدیمی روسیه بسیار جالب به نظر می رسد.

ریگدن: باید اینطور فکر کنم... اتفاقاً کتاب کبوتر که مبدأ جهان را
توضیح می دهد، سنگ آلاتیر را هم ذکر کرده است. بر اساس این
افسانه، اعتقاد بر این است که نشانه هایی بر روی آن حک شده
است که از قوانین سواروگ، خدای بهشت "صحبت می کند". طبق
افسانه های قدیمی روسی، از زیر سنگ آلاتیر است که سرچشمه های

آب زنده شروع می شود و رزق و روزی و شفا (آفرینش) را حمل می کند، در زیر این سنگ است که قدرتی که پایانی ندارد پنهان است. و بر روی سنگ آلاتیر است که دوشیزه زیبای سحر نشسته است که همیشه جهان را از خواب شبانه بیدار می کند. اکنون همه اینها را با علم به نشانه الاترا، قدرت اصل زنانه آفریدگار الهی آلات و نقش مهم آن هم در فرآیندهای تکامل جهان و هم در بیداری معنوی شخصیت و آمیختگی آن با روح. اتفاقاً آلاتیر در داستان های معنوی خود از زمان های قدیم، همان چیزی است که اجداد اسلاو به آن قدرت الله نشأت می گیرد و همچنین فردی که این قدرت را انباشته و با کار معنوی در خود افزایش داده است.

آناستازیا: بله، وقتی دانش معنوی داشته باشید، خیلی چیزها آشکار می شود. شما شروع به درک نه تنها خود، بلکه دانه های معنوی واحد فرهنگ های مختلف می کنید. متأسفم برای محققانی که حتی در تصویری که قبلاً از مهر تمدن هاراپا ذکر شد، که از نظر نمادها و دانش بسیار غنی است، فقط جنبه مادی موضوع را می بینند. به هر حال، تصویر این شخص که در وضعیت نیلوفر آبی نشسته است، با چهار حیوان در طرفین او که بیانگر چهار ذات انسان و علامتی بالای سر او هستند، در ادبیات علمی به عنوان تصویر سه - ارائه شده است. با خدا روبه رو شد با گل در بالای سر و حیوانات در کنارش. و طبق توصیفات خود، محققان به این نتیجه رسیدند که این خدای حامی گاو و حیوانات است. این همان معنایی است که جهان را از «دیدگاه مادی»، از منظر اراده ذهن حیوان ببینیم.

ریگدن: خوب، فقط یک آرزو لازم است تا غالب ناظر را تغییر دهیم و ریشه مسئله را ببینیم. دانش ثبت شده در نمادها و نشانه ها همیشه



شکل 60. آرایش اولیه از 13 چند وجهی نیمه منظم.

وجود داشته است، اما فقط یک سالک روحانی است که می تواند حقیقت را در پشت پرده راز ببیند.

آناستازیا: این کپی تصویر جالب دیگری دارد. در دو طرف مراقبه کننده حیوانات وحشی که برای آن مکان ها معمولی هستند به تصویر کشیده شده است. یعنی آنها نمونه های روشنی برای مردمانی هستند که به وضوح چهار ذات را نشان می دهند. و در زیر "تاج" با سم های معمولی، می توانید حیوانات اهلی - بزها را ببینید. در هند باستان، بز نمادی از باروری، سرزندگی، ضامن رزق و روزی (گوشت، پشم و شیر) بود. و داهای مقدس ذکر می کنند که برخی از خدایان ودایی بر این

حیوان سوار می شوند. به عنوان مثال، آگنی - خدای آتش، آتش قربانی و آتشدان خانه. اما همه اینها خیلی دیرتر از وجود فرهنگ تمدن هاراپا بود. با توجه به نمادهای معنوی نشان داده شده بر روی مهر و همچنین محل قرارگیری بزه‌ها در زیر "تخت سم دار" که شخص روی آن می نشیند، همه اینها نشان می دهد که مراقبه بالاتر از وابستگی های زمینی داخلی است و نگرانی معنوی او بیش از نگرانی هایش است. دنیای مادی

ریدن: کاملاً درست است. همه این حیوانات صرفاً تداعی هایی هستند که برای تفکر مردم آن زمان روشن است که ویژگی های معرفت معنوی، مراقبه ها و نگاه متفاوت به جهان با جهان سه بعدی را مشخص می کند. چیزی بیش از این نیست. اما مردم مستعد تقلید هستند. در غیاب دانش اولیه، تجربه، و تمرین اعمال معنوی، یا صرفاً از درک نادرست آنها، آنها شروع به درک تداعی های آموزه های معنوی به عنوان واقعیت مادی می کنند. علاوه بر این، مردم از ذهن مادی خود، این تصاویر تداعی را «مقدس» می کنند و در دنیای مادی شروع به پرستش آنها می کنند و فکر می کنند که از این طریق به روشنایی می رسند و به «فیض بهشت» دست می یابند. به همین دلیل است که تاریخ از حوادثی می داند که دانش تحریف شده و از منظر ذهن انسان تفسیر می شود: وقتی تعلیم معنوی اشاره می کند که «برای اینکه بخشی از خدایی باشی، لازم است جانور را در خود بکشی»، جاهلانه. مردم این کلمات را به معنای واقعی کلمه گرفتند. در نتیجه، قربانی های خونین حیوانات و انسان ها صرفاً به دلیل برداشت های نادرست یا تحریف عمدی از باقیمانده دانش گذشته توسط کسانی که سیاست های مذهبی را کنترل می کردند یا بر شکل گیری باورهای این یا آن قوم تأثیر می گذاشتند، در تاریخ بشر رخ داد. امروزه مذاهب همراه با فداکاری هایشان در نظر مردم تمدن تکنولوژیک

تا حدودی ابتدایی به نظر می‌رسند. از آنجایی که معاش و بقای کل جامعه بشری به تعدد سیاسی آنها و عبادت خدایان مختلف بستگی ندارد. اکنون «خدای» مادی اکثریت افراد زنده پول است، همان طور که قبلاً بز خانواده بود. اما مدتی می‌گذرد و اولویت‌های مادی دوباره تغییر خواهند کرد، اگرچه به این دلیل از مادی بودن دست بر نمی‌دارند... ببینید امروز چه نوع انجمن‌هایی باید برای تجدید حقیقت معنوی از دست رفته استفاده شود - مقایسه با اطلاعات علمی به طور کلی قابل درک، ایجاد ارتباط با عملکرد رایانه، تجهیزات و غیره. اگر اکثریت مردم اکنون در بعد معنوی تغییر نکنند، ممکن است در آینده، اگر آینده‌ای برای این جامعه بشری پیش بیاید، این همه دانش نیز به معنای واقعی کلمه توسط مردم با انحراف معنای معنوی دیده شود. .

آناستازیا: می‌توانم تصور کنم که کشیش‌های فن‌آور چه نوع شعارهایی ممکن است به کار ببرند: «مولکول‌های نانویی از آخرین اصلاحات انتخابی را قربانی خدایان کنید، تا تمام ماه کفار گناهان خود را بپردازید. به ذهن ابرکامپیوتر جهان ایمان داشته باشید و نجات خواهید یافت!»

ریگدن: اگر اینقدر غم انگیز نبود همه اینها خنده دار بود. ممکن است به آن بخندید، اما مردم باید به این موضوع فکر جدی کنند. جهان معنوی را نمی‌توان به طور دقیق توصیف کرد - آن جهان کاملاً با جهان مادی متفاوت است. اما دنیای معنوی را می‌توان با انجام قرینات معنوی، غلبه بر خود محوری و باز کردن راهی به سوی دنیای ابدی درون خود احساس کرد.

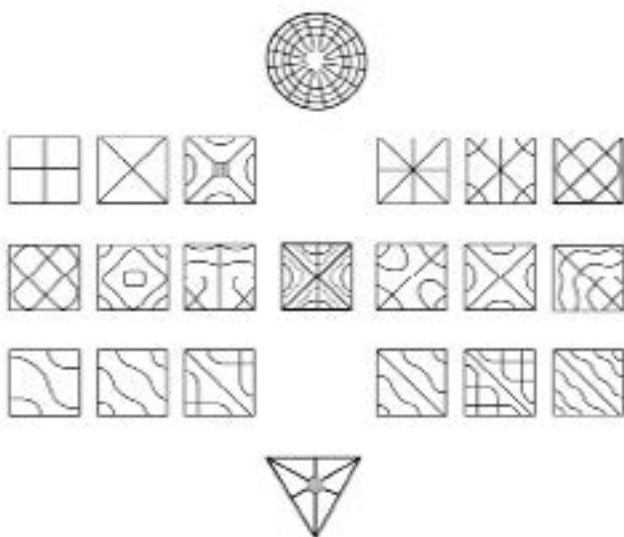
آناستازیا: واقعاً همین‌طور است. ماهیت چیزهایی که گفتید را می‌توان بهتر درک کرد فقط پس از اینکه شروع به نظم دادن به خود، کار

معنوی و تمرین روزانه کردید... تسخیر طبیعت حیوانی و رهایی روحی خود هدف واقعی همه آموزه های معنوی از دوران پارینه سنگی بوده است. بار. نکته دیگر این است که مردم چگونه این دانش را برخلاف درک مدرن از انتقال اطلاعات ثبت کردند. به عنوان مثال، دوباره در تمدن هاراپا، چاپ جالب دیگری بر روی کوتا یافت شد. یک طرف بشقاب شخصی را نشان می دهد که در وضعیت نیلوفر آبی (ناظر) نشسته است که نماد مراقبه مربوطه را بالای سر خود دارد. و در کنار او شخصی است که گاومیش را می کشد (طبیعت حیوانی او را شکست می دهد). بر فراز گاومیش، یک مارمولک با شش خوشه در دم وجود دارد. البته کتب علمی حاکی از آن است که این شکار، قربانی و ... است.



شکل 55. تصویر نماد پیروزی بر طبیعت حیوانی (تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).

ریگدن: به هر حال، مارمولک همچنین یک نام نمادین سنتی باستانی از دانش معنوی خاص است. درست مانند مار موجودی عرفانی در نظر گرفته می شد، اما باز هم فقط به این دلیل که زندگی این دوزیست در گذشته به طور تداعی با فرآیندهای معنوی مختلف مقایسه می شد.



شکل 63. شکل های چلدنی.

الگوی هندسی ذرات کوچک پس از تأثیر موج صوتی با فرکانس معین

به عنوان مثال، تصویر آن با گذشته باستان و ساختارهای باستانی مغز و همچنین با ارتباط با آب (دنیای دیگر)، واقعیت حضور یا غوطه ور شدن (ناظر و ورود او به حالت تغییر یافته مرتبط بود. آگاهی از طریق آن)، و نفوذ (تونل زنی، نمادی از جوهر پستی). تصویر مارمولک نیز به عنوان نشانه ای از خرد، هشدار خطر و نمادی از تغییرات به تصویر کشیده شد.

در رابطه با این تصویر، این سنبله ها روی دم مارمولک نشان داده نمی شوند، بلکه صرفاً یک نام نمادین از کوه ها هستند. در جامعه امروزی است که می توانیم درباره ابعاد، چند بعدی بودن جهان و حالات تغییر یافته آگاهی صحبت کنیم. اما در گذشته های دور، این دانش تداعی

تا حدودی متفاوت بیان می شد. برای افرادی که تمام زندگی خود را در محاصره کوه ها گذرانده اند، مسیر دشوار کمال خود و دست کشیدن از طبیعت حیوانی خود (امیال دنیوی و خود محوری) با صعود به کوه (غلبه بر خود) و گذر از ابعاد معنوی مقایسه می شود. تمرین برای غلبه بر کوه اول و بعد از آن کوه دوم و غیره. برای بسیاری از مردم، کوه نمادی از اعتلای معنوی، ارتباط با جهان های برتر، تصویری ارتباطی از ارتباط با جهان های مختلف (به عنوان مثال، زمین و آسمان، زمین و جهان زیرین) و به ترتیب، محل زندگی است. از موجودات دنیای دیگر رسیدن به «دنیای دیگر» تنها با غلبه بر خود ممکن بود. اما حقیقت را باید گفت، به دلیل چنین تداعی هایی، زمانی که تقلید مادی خالی بی روح آغاز شد، کوه به عنوان مکان قربانی به تصویر کشیده شد، زیرا ظاهراً «به خدایان نزدیک تر است».

آناستازیا: الگوی طرف دیگر این فرم سفالی نیز جالب است. زنی خندان را نشان می دهد که دو ببر (اسانس های جانبی) را با گلو گرفته است و بالای یک فیل ایستاده است (نماد گذشته آهسته، در حال حرکت و قوی - جوهر پستی). موهای او مانند تصویری نمادین از 12 پرتو کوچک است. و بالای سر او نشانه ای از صلیب مورب در دایره ای با اسانس های جانبی خط خورده وجود دارد، یعنی نمادی از کنترل کامل بر آنها. محققان در تفسیر این تصویر دچار مشکل شده اند، زیرا این تنها "خط سند" است که به نظر آنها "چرخ پره دار بالای سر یک خدای زن" را به تصویر می کشد.

ریگدن: آه، اگر چنین «چرخ هایی» در تاریخ معنوی بشر وجود داشت، نه در تئوری، بلکه در عمل، این نوع بشر در آن صورت قیمتی نداشت!

آناستازیا: خوب، با در نظر گرفتن مصنوعات تاریخی، ذات جانبی آنقدر محکم "در گلو" نگه داشته می شد و نه تنها توسط بهترین نمایندگان تمدن پروتو-هندی که زمانی در آسیا زندگی می کردند، تحت کنترل بودند. نمادهای مشابه در نمادهای مقدس مصریان باستان (آفریقا)، سرخپوستان پرو باستان (آمریکای جنوبی)، سکاها و اسلاوها (اروپا) نیز وجود دارد. و اتفاقاً بعداً می توانید تبدیل واضحی از این نماد انجمنی باستانی اسانس های جانبی را به یک نماد جداگانه مربوطه در قالب یک چوب مشاهده کنید.

شکل 56. نماد نمادین کنترل معنوی توسط انسان بر ذات جانبی خود در میان مردمان مختلف:

- 1) تصویری روی شکل سفالی: نماد باستانی بالای سر زنی خندان که دو ببر را در گلو نگه داشته است (تمدن هاراپا؛ هزاره سوم تا دوم قبل از میلاد؛ دره سند، آسیای جنوبی).
- 2) تصویری از الهه سکایی agrimpasa که بخشی از پانتئون هفت خدای سکاها بود (قرن 7-3 قبل از میلاد؛ منطقه دریای سیاه شمالی)
- 3) علامت مصری باستان «آنخ» که دو حیوان افسانه ای با سم را در خود نگه می دارد (نقش برجسته در معبد مصری سویک و هاروئیس؛ سال 80 قبل از میلاد؛ شهر کوم اومبو، مصر).
- 4) آویز طلایی قدیمی مردم آمریکای جنوبی به شکل یک شکل مکعبی شکل که روی یک مار دو سر ایستاده است.

5) نشانه یک خدای پیروز، خدای رعد و برق اسلاوهای باستان - پرون (قبل از مسیحیت، او به عنوان خدای برتر در پانتئون کیوان روس قرن 9 پس از میلاد در نظر گرفته می شد). طبق افسانه، پس از پیروزی پرون بر دشمن افسانه‌ای، آب آزاد می‌شود (در دگرگونی‌های باستانی اسطوره، زنی خدایسند (موکوش) که توسط حریفش ربوده شده بود، آزاد می‌شود) و رطوبت بهشتی (باران) بیرون می‌ریزد؛

6) کنده کاری سنگی سفید در نمای جنوبی کلیسای جامع سنت دمتریوس (یادبود معماری روسی؛ کلیسای جامع در سال های 1194-1197 ساخته شد؛ موزه-رزرو ولادیمیر-سوزدال؛ ولادیمیر روسیه)؛

7) نقاشی صخره ای (حدود هزاره چهارم تا سوم قبل از میلاد؛ سواحل دریای سفید؛ جمهوری کارلیا، شمال غربی روسیه)؛

8) قطعه ردایی از فرهنگ هندی paracas (قرن 5-3 قبل از میلاد؛ پرو باستان؛ آمریکای جنوبی).

9) تصویری از الهه سکایی بر روی زینت افسار - پیشانی بند طلایی سوارکاری (قرن 4 قبل از میلاد؛ تپه بزرگ tsimbalka، منطقه zaporozhye، اوکراین، موزه ارمیثاژ سنت پترزبورگ، روسیه).

10) یک صفحه فلزی شکاف دار با تصویر الهه (قرن 7 تا 8؛ یک یافته باستان شناسی در دریاچه چاد، منطقه پرم، روسیه؛ موزه منطقه ای چردینسکی به نام پوشکین)؛

11) عصای مقدس مصری باستان "Was" به شکل عصا با نوک خمیده و پایین چنگال (سر و سم حیوان)؛ ویژگی خدایان مصر باستان به معنای کنترل (قدرت) بر طبیعت حیوانی.

12) در اساطیر سرخپوستان آمریکای شمالی، تصویری نمادین از یک مار ازدها مانند با پر. اسطوره ها اشاره می کنند که نماد طوفان

است. این اژدها فقط توسط قهرمان بزرگ که دارای خلوص اخلاقی و قدرت معنوی برتر بود شکست می خورد.

13) یک دمیورج در آیین اینکا - ویراکوچا، خدای برتر آب و خاک (او دو مار در دست دارد - یکی با هفت "بخش" بدن که نشان دهنده هفت بعد است و دیگری با سه "بخش" از بدن. بدن و سم های بریده شده نشان دهنده جهان سه بعدی و طبیعت حیوانی است. (قرن 11-14 پس از میلاد، آمریکای جنوبی)؛

14) استل "هوروس روی کروکودیل ها" (قرن 3 قبل از میلاد؛ مصر باستان)؛ هوروس برهنه به عنوان نمادی از خلوص و عدم تحمیل خواسته های مادی در سفر خود به این دنیا به تصویر کشیده می شود (در اینجا اهمیت کنترل ذات و همچنین تسلط بر ارزش های غیر مادی در زندگی انسان نشان داده می شود).

ریگدن: بله، در آن زمان چه کسی می توانست تصور کند که این «تحول» که از ذهن انسان به دست می آید چقدر می شود... نمادی که زمانی کنترل معنوی انسان را بر ذات جانبی او (و در نتیجه امکان رشد معنوی) تجسم می کرد. و رهایی از دنیای مادی)، پس از دست دادن مؤلفه معنوی به دلیل تقلید احمقانه انسانی، به عنوان نماد قدرت بر مردم مورد استفاده قرار گرفت. کاهنان مذاهب مختلف، جادوگران، پادشاهان، پادشاهان، تزارها و امپراطوران از عصا و عصا، نمادی مادی از قدرت و فرمانروایی همه جانبه خود بر ملت ها ساختند. به هر حال، کلمه یونانی "scepter" ("scepter") و لاتین "sceptrum" به معنای "عصا، تکیه" است.

هیچ کس دیگر به یاد نمی آورد که چرا در واقع، این چوب معمولی که برای داشتن آن مردم گاهی در حالی که برای قدرت تلاش می کردند

یکدیگر را می‌کشتند، دارای نمادهایی به عنوان ویژگی "خدایان بهشت" بود. واسطه‌ای بین خدا و مردم (پادشاهان و بندگان‌شان) و ضامن صلح و عدالت؟ چرا آن را نمادی از توانایی‌های اضافی برای حامل آن و قدرت برتر به معنای "هرگونه که می‌خواهید" در نظر گرفته‌اند؟ چرا برای اقوام مختلف به عنوان صفت مرگ و رستاخیز، پیروزی، تطهیر و تولد دوباره، نمادی از حمایت آسمانی، ویژگی یک بودیساتوا و نشانگر مسیر خدمت کرد؟ چرا آن اجدادی که این نماد را در کنار خود نشان می‌دادند، در قدیم در بین مردم دارای اقتدار معنوی بودند؟

آناستازیا: این درست است. از این گذشته، به نظر می‌رسد مردم مصر باستان هنوز از معنای معنوی نمادها اطلاع داشتند. به عنوان مثال، عصای سه‌گانه مصری شامل یک شلاق بود که نماد قدرت بر ماده (جوهر چپ)، میله‌ای با قلاب به معنای کنترل حواس (ذات راست) و حلقه‌ها - تسلط بر افکار خود است. البته این درک در مصر نیز به مرور زمان از بین رفت، اما هنوز اطلاعات مربوط به نمادهایی که دانش قدیم را ثبت کرده‌اند تا حدی به امروز رسیده است.

حتی امروزه، مصنوعات مصر باستان از آموزنده بودنشان از نظر دانش معنوی شگفت زده می‌شوند. به عنوان مثال، مار را در نظر بگیرید که دم خود را با 72 حلقه (زنجیره‌های بدن) گاز می‌گیرد. اتفاقاً نقاشی‌هایی با تصاویری از تزیینات تمدن هاراپا که توسط باستان‌شناسان کشف شده بود را با خود آوردم. در قلمرو محل حفاری، آنها دستبندها و حلقه‌های سفالی بسیاری را یافتند که به شکل مار در حال گاز گرفتن دم آن ساخته شده بود، به اصطلاح، اورووروس تمدن هاراپا، که گواه قدمت این نماد است.

علاوه بر این، یک چیز جالب دیگر پیدا شد: یا یک کمر بند تشریفاتی یا یک گردن بند. اما آنچه جالب است توصیف آن است: شامل 42 مهره دراز نگین کارنلی، 72 مهره کروی برنز، 6 مهره برنزی، 2 مهره انتهایی هلالی شکل برنز و 2 انتهای استوانه ای توخالی نیز از برنز و 42 مهره بلند کارنلی است. ! اگر به گذشته فکر کنیم، مصریان باستان دقیقاً 42 فرمان اخلاقی داشتند که کشیش‌های یهودی تنها ده مورد از آنها را برای ایجاد دین خود قرض گرفتند. اینها مقایسه‌های جالبی هستند. بدیهی است که این دانش رایج در دنیای باستان بود، فقط این است که در زمان‌های مختلف، هر ملتی این احکام را به خدایان خود نسبت می‌داد.

ظاهراً اینکه این 42 مهره از کارنلین ساخته شده اند نیز تصادفی نیست. در عصر نوسنگی، این سنگ قیمتی به طور گسترده برای ساخت محصولات مختلف استفاده می‌شد. در ایالت‌های بین‌النهرین، هند باستان، مصر باستان و در میان مردم اروپای باستان، آسیای باستان و آمریکای باستان به خوبی شناخته شده بود. در روسیه نیز شناخته شده بود و در گلچین‌های سواتوسلاو به آن اشاره شده است. انواع زیورآلات آیینی، تعویذ، طلسم و اشیای آیینی از آن ساخته می‌شد. من خوانده‌ام که در مصر باستان، کارنلین به شخصیت‌های متفاوتی مرتبط بود که یک روح زنده و محافظت در جهان آخرت را نشان می‌دادند، و با چاکرای پیشانی و روشن بینی مرتبط بود. مردم از خواص درمانی آن نیز اطلاع داشتند...

اما جالب‌ترین نکته در تزئین آیین‌ها را با این است که دقیقاً 72 مهره کروی، 6 مهره برنزی و 2 هلال وجود دارد... با توجه به آگاهی از 72 بعد جهان، ساختار شش بعدی جهان مادی، در که ساختار انرژی

انسان در آن قرار دارد و همچنین از نشانه های اصلی آلات به شکل هلال، می توان به این نکته اشاره کرد که حتی از طریق چنین تزئینات آیینی، روش جالبی برای ثبت و انتقال اطلاعات وجود داشته است.

وقتی دانش معنوی دارید، واقعاً با دیدی متفاوت و جهانی تر به جهان می نگرید و بیشتر از آنچه توسط نظام مادی ارزش ها ارائه می شود، درک می کنید. به هر حال، اگر به این سوال فکر کنید، چرا یک انسان به چنین ساختار پیچیده ای با انبوهی از مکانیسم های تطبیقی، اتصالات متقابل، ساختار موجی شگفت انگیز و مغزی منحصر به فرد که قادر به عملکرد در حالت های مختلف و حالات تغییر یافته آگاهی است، نیاز دارد؟ پاسخ مانند هر حقیقت ساده است: زیرا فرد چشم انداز رشد معنوی دارد. در غیر این صورت او با هیچ حیوان دیگری تفاوتی نداشت.

ریگدن: بیشترین ارزش در کسب مادی نیست، بلکه دانش معنوی است که به برکت آن، انسان و جامعه می توانند خود را به کمال برسانند و به طور کلی رشد کنند. معرفت معنوی از ابتدا در جامعه بشری وجود داشت. فقط قبل از این، درست مانند امروز، شرایط برای انتخاب انسان باقی مانده است: برخی از مردم عمیق تر در آنها کاوش می کنند، زیرا برای آزادی روح خود تلاش می کردند، در حالی که برخی دیگر کمتر انجام می دادند زیرا نتوانستند با طبیعت حیوانی خود کنار بیایند و موقتی را به جای ابدی انتخاب کردند. طبیعتاً، این دانش باید هر از گاهی در جامعه بشری تجدید می شد و با در نظر گرفتن تداومی هایی که برای آنها قابل درک بود، برای افراد مختلف تطبیق می یافت. به همین دلیل است که ما افسانه های متنوعی داریم که حاوی اطلاعات اصلی یکسانی است. اما باز می گویم: علم به ابزار کمال معنوی انسان

از ابتدا وجود داشت. این را می توان با قدیمی ترین نمادها و نشانه هایی که قبلاً در گفتگو ذکر شده است ردیابی کرد.

آناستازیا: این یک واقعیت غیرقابل انکار است، کافی است به علائم اصلی باستانی که نماد دنیای معنوی و رهایی کامل معنوی انسان است نگاه کنیم.

ریگدن: در این زمینه توجه ویژه بشر امروزی را به علامت الاترا جلب می کنم. تصویر اصلی آن یک دایره خالی است که توسط یک هلال با شاخ های رو به بالا در زیر لبه شده است. این یکی از 18 نشانه اصلی باستانی کار است. نام این علامت، الاترا، از کیفیت قدرت آن صحبت می کند. واقعیت این است که در سپیده دم بشر، به لطف دانش اولیه، مردم در مورد یگانه (کسی که همه چیز را آفرید) می دانستند و مظاهر او را با صدای رع نشان می دادند. قدرت ایجاد رع، اصل زنانه الهی، مادر همه، در ابتدا آلات نامیده می شد. از این رو، افرادی که در معرفت معنوی آغاز شده بودند، شروع به نامیدن این نشانه اصلی الاترا کردند که نمادی از قدرت آفریننده آن کسی است که همه چیز را آفریده است. به هر حال، در زمان های قدیم، این اطلاعات در مورد صدای اولیه مقدس به دانش مقدس در مورد نظم جهانی جهان در زمینه اطلاعات در مورد انسان به عنوان یک شی پیچیده از این جهان، که همچنین ناپایدار است، نسبت داده می شد. در انتخاب او اما مردم مدرن در بهترین حالت صدای Ra را فقط با اسطوره های مصر باستان در مورد خدای Ra مرتبط می دانند.

با این وجود، علامت الاترا به عنوان رسانای قدرت آفرینش خداوند از زمان های قدیم توسط مردم استفاده می شده است. به طور مداوم

فعال می ماند و با دنیای مرئی و نامرئی تعامل دارد و بر ساختار انرژی انسان تأثیر می گذارد، صرف نظر از اینکه فرد این را بفهمد یا نه. با این حال، تأثیر اصلی علامت بر انتخاب انسان است. اگر ماهیت معنوی در فرد غالب شود، این علامت به عنوان نیروی معنوی اضافی بر او تأثیر می گذارد. یعنی علامت به نوعی طنین می آید و قدرت آفرینش معنوی فرد را تقویت می کند. و اگر شخص تحت سلطه طبیعت حیوانی باشد، این علامت نسبت به او خنثی می ماند. یک فرد منفی معمولاً با علائم کاملاً متفاوتی تغذیه می شود که برای فعال کردن طبیعت مادی حیوانی کار می کند. علامت الترا بیشترین تأثیر خود را (قدرت معنوی ایجاد کننده) را در گروهی از مردم نشان می دهد که واقعاً در هر روز روی خود کار می کنند و در اعمال معنوی جمعی (دعاها، مراقبه ها و غیره) به نیروها می پیوندند.

گلیارها یا همان طور که به طور تمثیلی به آنها گفته می شد، مثلاً در قرون وسطی، «جنگجویان واقعی نور لشکر خداوند»، همیشه سعی داشته اند این نشانه را به توده ها معرفی کنند و از این طریق قرن ها به مردم کمک کنند. نسل های جدیدی که واقعاً مسیر معنوی را دنبال کردند. در دوران باستان، دین بهترین راه برای ترویج این نشانه بود. با وجود اینکه این مؤسسه ای از قدرت کشیشی بود که توسط مردم اختراع شد، اما بر دانه های دانش معنوی واقعی (که زمانی به طور کامل به همه داده شده بود) و همچنین بر روی افرادی که واقعاً در مسیر معنوی قدم گذاشتند، بنا شد. این دومی ها چندان زیاد نبودند، اما آنها بودند که نمادهای معنوی و نشانه های فعال فعال را در تصاویر و ویژگی های خدایان مختلف معرفی کردند. با این حال، کسانی که به ذهن حیوانات خدمت می کردند، علائم منفی (که مواد را فعال می کرد) از طریق مذهب به همان اندازه مجدانه به توده ها القا کردند.

قبلاً گفتیم که دایره نماد روح و همچنین یکی از نمادهای تجلی یک موجود روحانی از عالم خداست. و علامت نمادین هلال با شاخ های آن به سمت بالا نماد شخصی است که در طول زندگی خود از نظر روحی خود را آزاد کرده است. از علامت الاترا نیز برای توصیف استفاده شد کسی که از عالم روحانی (دیگری، برتر) به این دنیای مادی آمده است و دانش اولیه گمشده را تجدید می کند.

شکل 57. علامت الاترا و اجزای آن.

توجه شما را به این نکته جلب می کنم که علامت الاترا دقیقاً به این شکل یک علامت کاری (خالص) است، یعنی یک دایره خالی روی یک هلال خالی با شاخ هایی که به سمت بالا هستند. اگر هر تصویر یا علامت شرطی در داخل دایره یا هلال قرار می گرفت، علامت از کار می افتاد (خالص) و مانند هر کتابی که می توانید اطلاعات کلی را در آن بخوانید فقط به یک نماد آموزنده تبدیل می شد. چرا علامت در این مورد از کار افتاد؟ اینجا، فیزیک محض است. فقط این است که با پر کردن جای خالی با هر چیزی، هر تصویری، مثلاً بگوییم، تعاملات کوانتومی نشانه با جهان مختل می شود. به طور خاص، یک علامت با یک دایره پر شده یا یک هلال، که با ابعاد دیگر از بعد دوم خود در تعامل است، در حالی که در حال گذار از طریق ezoosmos است، قبلاً در ابعاد دیگر (از جمله سوم) به عنوان چیزی بیش از یک تصویر درک نمی شود. اطلاعات - یک نماد

آناستازیا: به عبارت دیگر، در این مورد، فقط به عنوان یک نماد عمل می کند و نه به عنوان یک نشانه کار.

ریگدن: درسته شاید سعی کنم تفاوت بین یک علامت کار و یک نماد ساده را برای مردم روشن کنم. یک علامت کار، به بیان مجازی، می تواند به یک سطل خالی تشبیه شود که مشاهده گر آن را در چاه پایین می آورد (علامت را فعال می کند)، با سطل آب (نیرو) را از آن خارج می کند و سپس خودش می نوشد (خود را پر می کند) یا به آن می دهد. به دیگران بنوشد (قدرت می بخشد)، یا باغ او را آبیاری می کند (موقعیت جغرافیایی را فعال می کند) که در آینده میوه مربوطه را به ارمغان می آورد (فعال شدن معنوی شخصیت هایی که حتی در آینده دور در آن مکان ها خواهند ماند). اما اگر سطلی که او در چاه فرو می برد خالی نباشد بلکه پر باشد (نماد اطلاع رسانی است نه علامت کار)، آن وقت بی معنی می شود زیرا با آن آب نمی گیرید. حتی می توانم بگویم که این همان چیزی است که اگر این سطل ته نداشته باشد. به عبارت دیگر، آنچه را پایین آورده اید همان چیزی است که بیرون می آورید - بدون هیچ نتیجه ای...

آناستازیا: شاید باید به این نکته نیز توجه داشت که علامت الاترا در حال کار یکی از قدرتمندترین علائم است و اغلب توسط افرادی که مسیر معنوی را طی می کنند مورد استفاده قرار گرفته است. از همه جالبتر، نمی توان از آن قدرت به دست آورد مگر اینکه شخصیت از طبیعت روحانی در موقعیت ناظر قرار گیرد، مثلاً در مقابل علامت ستاره.

ریگدن: علامت الاترا در ابعاد بالاتر از ششم کار می کند، و این آن را در راستای آن چند علامت کاری منحصر به فرد قرار می دهد که برای یک شخص در این دنیا قابل دسترسی است... بنابراین، علامت الاترا یک علامت واقعاً قدرتمند است که به شما امکان می

دهد پس انداز کنید. و قوای الله را در خود چند برابر کن، قدرتی که از خود خداست و معطوف به خلقت واقعی یعنی اجرای تدبیر اوست. به همین دلیل است که در معنای قدسی، این علامت تجسم قدرت خداوند از طریق الله تلقی می شود.

آناستازیا: الاترا، هم به عنوان یک علامت کاری و هم به عنوان نماد با دایره پر شده و نمادهای اضافی که نشان دهنده دانش خاص است، به عنوان رمزنگاری در مورد اعمال معنوی یا آموزه ها در زمان های مختلف توسط مردمان مختلف استفاده شده است. نمونه هایی از این را می توان یافت اگر کسی با آثار باستان شناسی مربوطه، بناهای تاریخی هنری، سیستم های نوشتاری فرهنگ های باستانی هند که قبلاً ذکر شد آشنا شود. (تمدن هاراپا)، تمدن سه قطبی، تمدن سومری، مصر باستان، فرهنگ های اصیل مردمان باستانی سیری و غیره. باستان شناسان این نمادها را در کتیبه های صخره ای، روی نقش های باستانی، استلاها، لوح های گلی، طلسم ها، ظروف آیینی، لباس ها و در نقاشی های دیواری «مقدس» باستانی می یابند.

شکل 58. علامت الاترا و نمادهای آن در فرهن های اروپا، آسیا و آفریقا باستان:

1) یافته های باستان شناسی با تصاویر "قایق خورشیدی با دایره" (این نماد الاترا است زیرا هلال با عناصر اضافی نشان داده شده است) بر روی قطعات ظروف آیینی تمدن Tripolye (اوکراین، اروپای شرقی).

2) یک صفحه مربع سفالی با تصویر خانه ای که با علامت الاترا تاج گذاری شده است (فرهنگ های عصر سنگی منطقه بالکان-دانوب؛ یافته های نزدیک شهر پلوودیو، بلغارستان).

3) علامت الاترا فعال در فرهنگ مینوی (هزاره دوم قبل از میلاد؛ کرت).

4) تصویری از علامت الاترا در داستان های مقدس مصر باستان به شکل مقدس "قایق خورشید" (Allat) و خدای Ra (در یک مورد، با سر شاهین که توسط یک دیسک خالی تاج گذاری شده است؛ در مورد دیگر، به شکل یک دیسک خالی که خود به عنوان یکی از تصاویر Ra ظاهر می شود).

5) نمادهای الاترا بر روی آثار باستانی الف) فرهنگ هاسیلار (هزاره پنجم قبل از میلاد). ب) فرهنگ آپنین (هزاره دوم قبل از میلاد). ج) فرهنگ مردمان امپراتوری روم (سال 200 پس از میلاد). 6) علامت الاترا در نماد خدای پانتوسامی بعل که در فینیقیه، فلسطین و سوریه پرستش می شد.

7) علامت الاترا بر روی قطعه آویز سینه ای که در مقبره (مقدس) پادشاه توت عنخ آمون یافت شده است. روی قطعه، تصویری از وادجت ("چشم را" یا "چشم هوروس") وجود دارد. در قایق خورشیدی Ra (پایان هزاره دوم قبل از میلاد؛ مصر باستان)؛ 8) قطعه ای از فریز از مارب (قرن 5-4 قبل از میلاد؛ بخش جنوبی شبه جزیره عربستان) - قرص زهره (ستاره) بر روی ماه داسی. 9) نماد الاترا در آثار مهرهای اکدی و آشوری.

10) ستون مرکزی با رهایی؛ علامت الاترا بر روی یک استیل تقریباً اواخر عصر برنز که در میان خرابه های معبد باستانی کنعانی خدای ماه در حفاری در شهر حزور (جلیل علیا، امروزی شمال اسرائیل) یافت شد.

11) تصویری سنتی از الهه آسمان و عشق مصری باستان - هاتور (در افسانه های اصلی، دختر رع) بر روی نقش برجسته های سنگی معابد مقدس مصر باستان با نماد الاترا بر روی سر او.

12) داستانی در بشقاب با تصویری از شکار سلطنتی مربوط به دوره ساسانی (قرن هفتم پس از میلاد، ایران).

13) نمونه ای از تصویر الاترا به عنوان نماد (با یک دایره پر شده) - یک نمایش گرافیکی نمادین (yantra) از چاکرای تاج sahasrara ("نیلوفر آبی هزار گلبرگ") واقع در بالای سر. این در تمرینات مراقبه در آیین هندو، بودیسم و سایر مکاتب هند مورد استفاده قرار می گیرد.

ریگدن: این به سادگی به این واقعیت اشاره می کند که در همه زمان ها افرادی بوده اند که دارای دانش مقدس در مورد علائم اصلی کار بوده اند.

آناستازیا: علاوه بر این، شما به وضوح می توانید ردیابی کنید که نماد الاترا در کجا قرار گرفته است و جایی که علامت کار است.

ریگدن: صحبت از نمادها ... بر اساس تفسیر علامت الاترا نمادهای مختلفی وجود داشت. برخی از آنها توضیحات اضافی را نشان می دهند که توسط افرادی که در این دانش آغاز شده اند درک می شوند، در حالی که نمادهای دیگر تغییراتی از افرادی هستند که سعی در تقویت آنچه قبلاً قوی بود یا برجسته کردن برخی نکات مهم را داشتند. نمونه هایی از این نمادها بر اساس علامت الاترا هلالی با شاخ هایی هستند که روی آن ها یا دایره ای با یک صلیب در داخل آن قرار دارد یا یک ستاره. یا نمایش نمادین یک چهره و غیره.

شکل 59. نمونه هایی از نمادهای الاترا:

1) نماد فرهنگ ایرانی (قرن ششم قبل از میلاد).

- (2) نماد فرهنگ سومری (هزاره سوم قبل از میلاد)؛
 (3) مصنوع آشوری از خدای خورشید آشور و خدای ماه سومری سین.

افرادی که هیچ ایده ای از معنای واقعی این نمادها نداشتند، آنها را با خورشید یا ماه مرتبط می کردند و آنها را صرفاً به عنوان ویژگی این یا آن خدا می دانستند. اما برای افراد مسلح به دانش، این نمادها مانند یک اشاره بود، پیامی روشن از گذشته از سوی کسانی که این نمادها را به کار برده بودند. به عنوان مثال، نماد هلال را با شاخ هایی به سمت بالا در نظر بگیرید، که بالای آن یک دایره کوچک در یک دایره بزرگتر حک شده است، و دایره کوچک دارای یک صلیب با یک دایره خالی در مرکز آن است. این یک نمایش نمادین از تعلیم معنوی بود که توسط موجودی از جهان معنوی به این جهان معرفی شد (نماد دومی علامت الاترا است). دایره کوچک محصور در دایره بزرگ نماد افرادی است که توسط این آموزش (دایره ای از پیروان) متحد شده اند. صلیب متساوی الاضلاع نمادی از انسان است و دایره خالی در مرکز صلیب، در این مورد (همراه با نماد کلی)، نه فقط شخصیت را نشان می دهد. این نشان دهنده انسانی است که از طریق این تعلیم به رهایی معنوی (آمیختگی شخصیت خود با روح) رسیده است، در عین حال انسانی که برای کمک به سایر افرادی که در مسیر معنوی قدم می گذارند، مانده است.

آناستازیا: بله، این یک شاهکار معنوی واقعی است: رسیدن به رهایی معنوی، اما شجاعت این را داشته باشید که در این دنیای خشن مادی در اینجا بمانید تا به عنوان رهبر قدرت های آلات خدمت کنید... نکته جالب دیگری در رابطه با نمادهای ذکر شده **نماد** الاترا، به عنوان یک قاعده، ویژگی الهه های زن بود. از جمله شناخته شده ترین آنها می توان

به علامت الهه اللات ("مادر خدایان") اشاره کرد که در دوران پیش از اسلام مورد احترام اعراب باستان بود. در آن روزها، هلالی با شاخ‌هایی که به سمت بالا اشاره می‌کردند، نشان‌دهنده ارتباط با دنیای معنوی، و همچنین دایره‌ای (که مردم آن را نماد ماه تعبیر می‌کردند) بالای تصویر نمادین او قرار داشت. گاهی اوقات هلال را با پرتوهای خورشید به عنوان نماد حرکت در جهت معنوی نقاشی می‌کردند.

ریگدن: جای تعجب نیست که نماد الاترا دقیقاً با الهه های زن مرتبط بود. واقعیت این است که در طول تاریخ بشر، تا کنون، تنها زنان به چنین راهنمای معنوی تبدیل شده اند، شاید به این دلیل که غریزه مادری به معنای مراقبت معنوی و عشق به مردم دارند. اگرچه، هم زن و هم مرد می‌توانند راهنما باشند. فقط این است که انسانها به محض اینکه به رهایی روحی رسیدند و به محض گشوده شدن قلمروهای برتر به روی آنها، به سرعت از این دنیای مادی، به قول خودشان، بدون معطلی و همدلی برای سرنوشت مردمی که اینجا مانده بودند، رفتند.

آناستازیا: خنده دار است که چگونه حتی در چنین مسائلی، زنان زن خواهند بود و مردان مرد ... می‌خواستم یافته های دیگری را در مورد آلات به اشتراک بگذارم. در دانشی که درباره آن به ما گفتید و من **در کتاب حسی 4-** ثبت کردم، به اهمیت اساسی زمان الات اشاره کردید که **12 دقیقه** یا به عبارت دقیق تر، **11 دقیقه و 56.74 ثانیه** طول می‌کشد. من به طور تصادفی اطلاعاتی در مورد معبدی از سلطنت فرعون رامسس دوم پیدا کردم که از صخره ای در مصر در نزدیکی رودخانه نیل حک شده بود. در دهه 60 به دلیل احداث سد، 65 متر بالاتر از محل قبلی در همان صخره جایجا شد. بنابراین، دو بار در سال، پدیده نوری زیر را می‌توان در آنجا مشاهده کرد: در

22 فوریه و 22 اکتبر در دقیقاً ساعت 6 صبح اولین پرتو خورشید از در ورودی مشترک وارد معبد می شود و به طاقچه فرقه حرم می رسد. سپس پرتو به مدت 6 دقیقه روی مجسمه خدای آمون-را می ماند و مجسمه رامسس دوم را در تمام مدت 12 دقیقه روشن می کند. قابل

ریگدن: صداها و نشانه‌های شکل منظم هندسی قلمرو فیزیک محض است و بنابراین اولین شاخص درک رمز و راز صدای جهانی و نشانه‌های کارکرده توسط بشر است.

در واقع، اینها اکتشافات علمی مبتنی بر آنچه از زمان های قدیم برای مردم شناخته شده است و در افسانه های مردمان مختلف ثبت شده است.

آناستازیا: بله، این من را به یاد آن اطلاعات منحصریه‌فرد در مورد صدای اولیه می‌اندازد که وقتی درباره جام به ما می‌گفتید، به آن اشاره کردید - نوعی «گذر» به دنیای معنوی، دنیای خدا. من آن را در کتاب "sensei-IV" ثبت کردم. شما گفتید که فرمول صدای اولیه از نشانه های کاری خاصی تشکیل شده است. فعال شدن آنها منجر به تجلی یک ابرقدرت می شود - ترکیبی از نیلوفر آبی اولیه و allat. وقتی کسی از منظر دانش از قبل شناخته شده به آن فکر می کند، به عنوان مثال، در فیزیک، هندسه مکان، زمان جهانی، و اطلاعات ساختاریافته (بلوک های سازنده اطلاعات بنیادی)، عمق دانشی که شما داده اید را بهتر درک می کند. به جهان

ریگدن: کسی که بدون ترس به عمق نفوذ می کند، دیر یا زود حقیقت را می شناسد. در حالی که روی سطح هستید، فقط می توان انعکاس تحریف شده ای از آنچه در اعماق پنهان است مشاهده کرد...

آناستازیا: بله، برای شناخت حقیقت، باید به عمق آن نفوذ کرد، که این امر فقط از منظر ناظر از طبیعت معنوی امکان پذیر است. همانطور که حکیمان گفته بودند، برای شناخت حقیقت باید خود را فراموش کرد... همچنین می خواستم چند کلمه در مورد فراکتال های موجود در طبیعت (از کلمه لاتین "**fractus**" به معنی "شکستگی") بگویم، این اشکال هندسی که خود هستند. - مشابه داخل که در یکی از گفتگوها به آن اشاره کردید. فراکتال ها واقعاً یک دنیای کاملاً شگفت انگیز از ساختارها و فرم های فضایی غیرمنتظره، زیبایی و هماهنگی را نشان می دهند! من دانش خود را نیز در این موضوعات گسترش دادم. معلوم می شود که من چیزهای زیادی در مورد جهان و اینکه فرآیند شناخت چقدر جذاب و مفید است، نمی دانم.



شکل 64. جولیا ست

فراکتال یک شکل هندسی است که در آن یک موتیف یکسان در مقیاسی رو به کاهش متوالی تکرار می شود. در واقع، الگویی که ساختار



واحدی دارد در طبیعت بسیار تکرار می شود. می توان این را با بزرگ کردن یا کوچک کردن موضوع مطالعه به تعداد دفعات مشاهده کرد. خود شباهت به عنوان ویژگی فراکتال ها را می توان در بسیاری از اشیاء، سیستم ها و ساختارهای طبیعی یافت. برای مثال در دانه های برف، ابرها، شعله، جریان متلاطم آب، تاج درختان، DNA، سیستم گردش خون انسان و غیره. فراکتال ها در بسیاری از پدیده ها و فرآیندهای طبیعی یافت می شوند. این مانند سطح دیگری از پیچیدگی هندسه

فضا است، اما، همانطور که می‌دانم، با در نظر گرفتن آنچه شما زمانی به ما گفتید، از پیچیده‌ترین آن فاصله زیادی دارد.

همانطور که شما توصیه کردید، من در مورد دستاوردهای علمی مدرن در زمینه هندسه فراکتال نیز جويا شدم. به نظر می‌رسد که مدل فراکتال به طور گسترده در بسیاری از حوزه‌های علوم مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، در سینتیک شیمیایی (از کلمه یونانی "kinetikos" به معنای "متحرک"). با توجه به اینکه این حوزه از شیمی فیزیک با زیست‌شناسی و سایر حوزه‌های علوم طبیعی مرتبط است، می‌توانم تصور کنم که چه حجم عظیمی از مطالب مطالعه است، از جمله در زمینه پزشکی. مدل‌های فراکتال همچنین برای ایجاد ساختارهای آنتن و در علوم کامپیوتر برای بهبود ترافیک و همچنین فشرده‌سازی و ذخیره داده‌ها به شکل بسیار فشرده استفاده می‌شوند. دانشمندان آنها را آینده جایگزین اینترنت مدرن می‌دانند.

علاوه بر این، مدل‌های فراکتالی در فیزیک هسته‌ای و نجوم برای مطالعه ذرات بنیادی، فرآیندهای روی خورشید و توزیع کهکشان‌ها در کیهان استفاده می‌شوند.

در واقع، ویژگی‌های فراکتال در حرکت انرژی ماریچی نیز یافت می‌شود، که در آن زمان توجه ما را به آن جلب کردید. زمانی که فیزیکدانان رفتار خوشه‌های فراکتال را در میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی خارجی با تشکیل یک ماریچ و همچنین جریان‌های آشفته مشاهده کردند، آن را در شواهد غیرمستقیم یافتیم. گرداب‌های بزرگ در آنجا گرداب‌های کوچک‌تری را به وجود می‌آورند، در حالی که آنها - به گرداب‌های

کوچک‌تر، و چنین تقسیم‌بندی از انرژی‌های ماریچی تا آن محدوده‌های مرئی که از نظر فنی در دسترس دانشمندان بود، مشاهده شد.

ریگدن: وقتی انسان جستجو می‌کند، در واقع بیش از آنچه انتظار داشت پیدا می‌کند. دانش در مورد فراکتال‌ها قدیمی‌تر از آن چیزی است که مردم امروزی تصور می‌کنند. درست است که در جامعه بشری، روند معمول وام گرفتن، کتمان و تغییر نام دانش اتفاق می‌افتد. بازی‌های غرورآفرین از نسلی به نسل دیگر، از قرنی به قرن دیگر اتفاق می‌افتد.

آناستازیا: بله، من در مورد فراکتال‌های جبری نیوتن خوانده‌ام...

ریگدن: خب، این جالب‌ترین چیز در تاریخ نیست... مثلث سیرپینسکی را به یاد بیاورید - فراکتالی که توسط ریاضیدان لهستانی در اوایل قرن بیستم پیشنهاد شد.

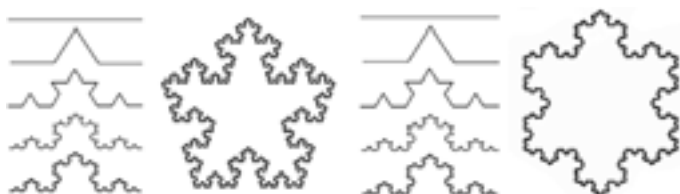


شکل 65. مثلث فراکتال سیرپینسکی. فرآیند ساختن یک فراکتال در داخل مثلث با تکرار مداوم تقسیم بر چهار مثلث متساوی الاضلاع.

آناستازیا: آیا این مثلثی است که در آن می توان روند تکرار مثلث های خود مشابه را در یک سیستم بسته در یک صفحه مشاهده کرد؟

ریگدن: این کاملاً درست است، به اصطلاح بازگشت، از کلمه لاتین "**recursio**" به معنای "بازگشت".

آناستازیا: بله، در مورد آن خوانده ام. یادم می آید که وقتی این فرآیند ریاضی را از منظر فیزیک پیشرفته توضیح می دادید، به سخنان شما در مورد دانه ی برف کوخ علاقه مند شدم. سپس شروع به جستجوی اطلاعات در مورد این دانه برف کردم و همزمان اطلاعات دیگری از جمله در مورد این مثلث خود مشابه کشف کردم.



شکل 66. فراکتال دانه برف کوخ.

دو نمونه از فرآیند تبدیل یک خط به دانه برف با استفاده از تقسیم چندگانه پاره خط به سه قسمت مساوی و جایگزینی قسمت میانی با دو قطعه جدید با طول مشابه.

زمانی که تمام این اشکال هندسی طبیعی جهان مادی را با دانش اولیه در مورد علائم کار، فرآیندهای مربوط به رشد معنوی انسان، و همچنین با علائم و نمادهایی که در زمان کشف کردم، مقایسه کردم، برای من یک

کشف بسیار جالب شد. در حال کاوش در گذشته باستان شناسی بشر بود. از جمله آثاری که در دوران باستان توسط نمایندگان فرهنگ‌های مختلف بر روی صخره‌ها، ظروف سرامیکی که برای مراسم سحر و جادو و آیینی یا مناسک مقدس و غیره طراحی می‌شد، نقاشی می‌کردند.



شکل 67. فراکتال‌ها در تصاویر تمدن کوکوتنی-تریپلی:

1) مثلث **sierpinski** برای سهولت مقایسه تصاویر نشان داده شده است.

2) تصاویر روی سرامیک‌های کوکوتنی-تری پلی (هزاره 4-3 قبل از میلاد؛ اروپای باستان): طرحی از رشد معنوی انسان، به لطف نیروهای اصل زنانه الهی - آلات (مثلث رو به پایین)، فرار به ابعاد دیگر

ریگدن: اینجا هیچ چیز سختی نیست. اگر نمادها و نشانه‌هایی از تمدن‌های کوکوتنی-تریپل یا مصر باستان را در نظر بگیریم و آن‌ها را با اطلاعاتی درباره جهان‌های موازی، تونل‌زنی و مراقبه «آینه‌های اختر» تطبیق دهیم...

آناستازیا: درباره تونل زدن و مدیتیشن "آینه های اختری"؟! البته بازگشت در فیزیک! تونل اختری چیست؟ این یک مثال کلاسیک از بازگشت بی پایان است، فقط در بعد دیگری... دو آینه روبروی هم دو دالان از انعکاس محو شده آینه ها ایجاد می کنند - در فیزیک، این یک مثال شناخته شده از تکرار بی نهایت فراکتال است. و با توجه به اینکه در بسیاری از موارد زیورآلات مردم باستان در واقع هندسه فضاها را تکرار می کنند، معلوم می شود که مردم باستان از همه این فرآیندها بیشتر از ما و در عمل و نه در تئوری می دانستند!

ریگدن: فقط در دنیای مدرن، اکثریت مردم هدف اصلی را که واقعاً برای آن به این دانش نیاز دارند، فراموش کرده اند. بنابراین، متأسفانه همه چیز را به کانال مادی درک جهان هدایت می کنند.

چرا حتی دانشمندان، در حین کار با مواد، فرآیندها و پدیده هایی که بخشی از کل واحد را تشکیل می دهند، هنوز از خود این سوال را می پرسند: "معنای زندگی من چیست؟" به هر حال، کار علمی ممکن است در نهایت به دانشمند کمک کند تا جنبه های معنوی را درک کند، البته اگر شخص خود را به کار اصلی زندگی خود - یعنی خودسازی معنوی - بپردازد. بسیاری از افرادی که در دوران باستان زندگی می کردند، حتی بدون داشتن چنین اطلاعات دقیقی در مورد دنیای مادی که انسان دانش آموخته امروزی دارد، اما مسلح به دانش معنوی، مهمترین چیز را درک کردند: این دنیای زمینی چیست و چگونه باید رفتار کرد تا فراتر از مرزهای آن بروید تا به دنیای معنوی برسید.

انعکاس ها و ژرف تر شدن های آینه ای، چه به سوی عالم کلان و چه به سوی عالم صغیر جهان مادی، منجر به نفوذ متقابل می شود که در

انسان، به عنوان ناظر درون منظومه، احساس شباهت بی‌نهایت یک جزء به کل را ایجاد می‌کند. اما این محسوسات موهوم هستند، زیرا ماده موقتی است و تجلی آن محدود است. ابدیت واقعی برای انسان فقط در درون روح او پنهان است - در این چیزی بی‌نهایت کوچک، که دروازه‌ای به چیزی بی‌نهایت بزرگ دارد، که مناطقی از جاذبه و نفوذ متقابل را در تقاطع‌هایش تشکیل می‌دهد. این شباهت بی‌نهایت واقعی یک جزء به کل است.

آناستازیا: بله، اصل حقیقت در سخنان شما وجود دارد. همین الان یک احساس درونی به وجود آمد، نوعی درک عمیق که قوانین اصلی خلقت در این است. حالت جالبی است: من به وضوح آن را درک می‌کنم، اما این درک گویی از روح می‌آید. احساس این است که نمی‌توان با منطق تمام عظمت آن را درک کرد.

ریگدن: خوب، چنین چیزهایی را می‌توان تنها با عمیق‌ترین احساسات ناشی از طبیعت معنوی درک کرد. در غیر این صورت کار نخواهد کرد. به هر حال، ساختار انسان در شش بعد به عنوان راحت‌ترین شکل برای جدید ایجاد شده است

شخصیتی برای شناخت جهان، به طوری که فرصت رشد معنوی و اتحاد با روح خود را داشته باشد. تأکید می‌کنم که این ساختار دقیقاً برای شناخت جهان ساخته شده است، نه برای «زندگی ابدی» در بدن مادی. بدن فیزیکی ما در واقع تنها بخشی از ساختار است که در سه بعدی قرار دارد! فقط از این ساختار است که شخصیت جدید فرآیند یادگیری خود را آغاز می‌کند.

بنابراین، می توان گفت که هر فردی دارای آغاز بالقوه یک دانشمند است. مهم این است که اول از همه، یاد بگیریم که این جهان را از منظر ناظر از طبیعت معنوی درک کنیم، و سپس اکتشافات اصلی خود را منتظر نخواهند داشت. امروزه مردم حتی با داشتن وسایل مدرن چیز زیادی نمی بینند و نمی فهمند. آنها قادر به درک بسیاری از فرایندها با تفکر مادی خود نیستند، زیرا سعی می کنند پدیده ها را مشاهده و قضاوت کنند در حالی که در سیستم های بسیار محدود بعد سوم (جسم فیزیکی خود، زمین و غیره) قرار دارند و نه خارج از آنها. اگرچه همه چنین فرصتی دارند - جهان را از منظر ناظر از طبیعت معنوی بشناسند. کار ساختارهای باستانی مغز هنگام انجام اعمال معنوی، تماس با دنیای معنوی و درک اسرار خلقت را نمی توان با هیچ فناوری جایگزین کرد.

آناستازیا: این درست است. در واقع، هر فردی صرف نظر از حرفه اش به نوعی یک دانشمند محقق است. بالاخره مهمترین چیز در هر حرفه ای چیست؟ از هر نظر اینجا و اکنون انسان باشید و اول از همه روی خودتان کار کنید. سپس نتایج چنین کار با کیفیت درونی در بیرون از زندگی فرد، در کمک او به افراد دیگر منعکس خواهد شد. و اگر چنین افرادی اکثریت جامعه باشند، جامعه متفاوت می شود، زیرا هر جزء حامل ویژگی های کل است.

ریگدن: بدون شک... اما اجازه دهید به موضوع مدیتیشن به عنوان یک آگاهی حالت تغییر یافته بازگردیم. طیف وسیعی از فرکانس های مغز، و همچنین جهان اطراف، به دور از تسلط کامل است، حتی اگر امروزه علم قبلاً درکی از این موضوع دارد.

یک انسان میدان انرژی مخصوص به خود را دارد که تشعشعات خاصی از خود ساطع می‌کند. حتی اگر کسی ساختار انسان را به صورت سه بعدی مطالعه کند، ممکن است بسیاری از ویژگی‌های جالب را کشف کند. به عنوان مثال، مجموعه یک تشدید کننده خوب فرکانس‌های مختلف است. به هر حال، انسان در سیاره زمین زندگی می‌کند که میدان انرژی خود را نیز دارد. اتمسفر هوا، یا به طور دقیق‌تر، یونوسفر (لایه‌های بالایی جو زمین واقع در بالای 50 کیلومتر)، یک تشدید کننده کروی عظیم است، یک مجرای موج، که دارای رسانایی الکتریکی است و فرآیندهای یونیزاسیون و یونیزاسیون (از پیشوند لاتین "re-" به معنای «ادامه، تکرار عمل» و «combinatio» به معنای «ترکیب») پیوسته در حال وقوع هستند.

انسان در حفره این تشدیدگر سه بعدی زندگی می‌کند که البته به نوعی بر ساختار انرژی او تأثیر می‌گذارد. همانطور که به یاد دارید، مرز خارجی یونوسفر نیز بخشی خارجی از مگنتوسفر زمین است، همان "صفحه نمایش" که از سیاره در برابر تشعشعات کیهانی محافظت می‌کند. برای مثال، به لطف یونوسفر، امواج رادیویی با انعکاس چندین بار در فواصل طولانی حرکت می‌کنند. رعد و برق که هنگام طنین انداز شدن با مولکول‌های جو، نوسانات با فرکانس پایین ایجاد می‌کند، می‌تواند باعث نوسانات مداوم با ماهیت خاصی در یونوسفر شود که بارها به دور سیاره سفر می‌کنند.

آناستازیا: دقیقاً مانند افکار شخص وقتی که طبیعت حیوانی غالب است. این «تخلیه‌های الکتریکی» گاهی می‌توانند به گونه‌ای طنین‌انداز شوند که نوسانات بدون میرای پیوسته در تمام طول روز به صورت دایره‌ای در سر بچرخند.

ریگدن: خوب، رزونانس چیست؟ کلمه رزونانس از کلمه لاتین "resono" به معنای "من در پاسخ صدا می کنم"، "من پاسخ می دهم" گرفته شده است. این یک پاسخ است! پدیده رزونانس ساده نیست. بر روی صدا، الکتریکی، مکانیکی و سایر فرآیندهای نوسانی تأثیر می گذارد. به یاد داشته باشید، زمانی به شما گفتم که نیکولا تسلا دستگاهی ساخته که امروزه به نام «سیم پیچ تسلا» (ترانسفورماتور رزونانس تسلا) شناخته می شود و با استفاده از آن درخشش بدن خود را در جریان فرکانس بالا نشان داده است؟

مخترع شوروی، سمیون کرلیان، متعاقباً پیشرفت خود را بهبود بخشید. به لطف این، امروزه مردم می توانند به اصطلاح اثر Kirlian را مشاهده کنند که امکان گرفتن درخشش، نوعی هاله را در اطراف اجسام معدنی بیولوژیکی مختلف که در میدان الکتریکی متناوب با فرکانس بالا قرار گرفته اند را ممکن می سازد.

آناستازیا: البته، به یاد دارم که در آن زمان درباره آزمایش جالب دیگری به ما گفتید: محققان بخشی از برگ را که تازه از درخت چیده شده بود، جدا کردند. خود برگ در این زمینه قرار گرفت. در تصویر، آنها یک تصویر فانتوم از قسمت برداشته شده از برگ را دیدند. در اصل، با استفاده از زبان ما، ساختار اطلاعات مربوط به کل برگ حفظ شد، اگرچه بخش فیزیکی آن حذف شده بود. بعدها در مورد این مسائل هم اطلاعاتم را گسترش دادم. صادقانه بگویم، من چیزهای جالب زیادی کشف کردم، از جمله اطلاعاتی در مورد مطالعه مداوم در مورد احتمالات استفاده از این پدیده برای تشخیص بیماری ها و حالات مختلف روانی فیزیولوژیکی یک فرد، زیرا اشاره شده است که ماهیت این درخشش به وضعیت آن بستگی دارد. موضوع مطالعه

ریگدن: این واقعیت که امروز مورد مطالعه قرار می گیرد فوق العاده است. فقط زمانی گام مهمی در این زمینه برداشته خواهد شد که دانشمندان حداقل یک ایده کلی در مورد ساختار انرژی انسان داشته باشند. در آن زمان است که آنها درکی از امیدوارکننده ترین جهت های تحقیق خود به دست خواهند آورد. بنابراین، همانطور که مشخص است، نوسانات روزنانس به وضوح در نزدیکی آغازگر این نوسانات تلفظ می شوند. این نوسانات نشان دهنده چیست؟ این تغییر وضعیت محیط است، اختلالاتی که حامل انرژی است. به عبارت دیگر، این تغییر محیط است که به دلیل ورود اطلاعات به آن اتفاق می افتد. تا آنجا که به افکار انسان مربوط می شود، همین امر صادق است. وقتی افکاری می آیند و توجه خود را به آنها معطوف می کنید، این احساسات خاصی را در شما فعال می کند. هنگامی که این برنامه اطلاعاتی (افکار) با احساساتی که به دلیل آن افکار ظاهر شده است طنین انداز می شود، آنگاه "نوسانات مداوم" ظاهر می شود که توجه فرد را به آنها جلب می کند.

این اغلب زمانی اتفاق می افتد که اسانس های جانبی به شخصیت حمله می کنند. اما همه اینها اولاً نتیجه انتخاب انسان است! در عین حال، او عملاً این روند و دلایل آن را دنبال نمی کند. مثلاً صبح می تواند با فکری که به آن توجه کرده بود ملاقات کند. سپس در طول روز یا عصر، او می تواند غرق در احساساتی شود که با این برنامه اطلاعاتی مطابقت دارد، اگرچه خود شخص قبلاً این فکر را فراموش کرده است. اما این برنامه قبلاً به لطف قدرت توجه او به آن وارد شده است. و این برنامه است که افکاری را تحریک می کند که با احساسات طنین انداز می شوند و به قول شما باعث نوسانات مداوم مداوم می شوند. جای تعجب نیست که آنها تمام روز را در دایره دویدن ادامه دهند.

همه چیز در جهان به هم پیوسته است و ردی از خود به جا می گذارد. به عنوان مثال، در تشدید کننده یونوسفر غول پیکر، به اصطلاح امواج ساکن تحت تأثیر امواج پیشرونده با فرکانس و شدت برابر ظاهر می شوند که در جهت مخالف حرکت می کنند. آزمایش الگوهای Chladni می تواند به عنوان نمونه ای از ارتعاش موج ساکن عمل کند. این زمانی است که یک کمان در لبه یک دیسک فلزی که شن روی آن قرار دارد حرکت می کند. صدای به دست آمده باعث تحریک امواج ساکن در دیسک می شود که ارتعاش آنها الگوی هندسی خاصی را ایجاد می کند. نمونه ای از امواج ساکن در طبیعت، نوسانات در تشدیدگر یونوسفر است که امروزه به عنوان امواج شومان شناخته می شود و اثر تشدید می که آنها به عنوان رزونانس شومان ایجاد می کنند. امروزه دانشمندان محاسبه کرده اند که فرکانس تشدید شومان 7.83 هرتز است و به این نتیجه رسیده اند که امواج در محدوده فرکانسی مشابه مغز انسان، از جمله فرکانس های ریتم آلفا، طنین انداز می شوند.

به طور کلی، این محدوده فرکانس آنقدرها هم که مردم تصور می کنند ساده نیست. اما همانطور که می گویند، تنها یک آرزو برای مطالعه جامع آن لازم است. از آنجا که حتی در حال حاضر درک وجود دارد که ریتم آلفا با مدولاسیون های مختلف مشخص می شود، تناوب افزایش یا کاهش دامنه امواج (دوک ها)،

و تغییرات "خود به خود". به هر حال، می خواهم توجه داشته باشم که در چنین حالت های تغییر یافته هوشیاری، به عنوان مثال، در حالت خواب، که در طی آن ریتم دلتا با فرکانس 1-4 هرتز ظاهر می شود، دوک ها در هسته تالاموس ایجاد می شوند. (تالاموس بینایی، بخش اصلی بین مغز)، و به طور دقیق تر، در سلول های شبکه ای آن...

آناستازیا: به عبارت دیگر، در مغز میانی. بله، با در نظر گرفتن آنچه اخیراً در مورد مغز میانی هنگام توضیح مراقبه در مورد چهار ذات گفته اید، مقایسه بسیار جالب به نظر می رسد. از این گذشته، تالاموس که بخش اصلی بین مغز است، مرکز اصلی زیر قشری است که تکانه‌هایی از همه انواع حساسیت به آن وارد می شود و اساساً تجزیه و تحلیل و سنتز آنها و سپس توزیع مجدد آنها به بخش‌های مختلف مغز انجام می شود. به عنوان مثال، هسته مشبک تالاموس با قشر مغز جدید، قدیمی و قدیمی و با سایر هسته های تالاموس مرتبط است. این نام نیز خاص است - تالاموس، از کلمه یونانی "**thalamos**" به معنای "اتاق خواب، اتاق". آنها آن را طوری نامگذاری کردند که گویی از قبل در مورد مکانی در مغز می دانستند که در آن یک وضعیت به حالت دیگر تغییر می کند، به طوری که می گویند، جایی که انرژی های ظریف به یک موج درشت تبدیل می شوند. خوب، شکل گیری شبکه ای به طور کلی (از کلمه لاتین "**reticulum**" به معنای "شبکه" و "**formatio**" - "شکل گیری") یک سیستم کاملاً جهانی است. به دلیلی به آن "مغز در مغز" می گویند. هم با مغز و هم با نخاع مرتبط است.

ریگدن: علاوه بر این، ریتم‌های دیگری در حال مطالعه هستند که با فرکانس مشابه با ریتم آلفا کار می کنند، اما شکل موج متفاوتی دارند. آنها در سایر نواحی مغز مشاهده می شوند. به عنوان مثال، محدوده فرکانس به اصطلاح توسط دانشمندان ریتم $11\text{-}\mu 7$ هرتز است (شکل موج در الکتروانسفالوگرام شبیه حرف یونانی μ (**mu**) است). جالب اینجاست که علم امروزی از قبل این فرض را در نظر می گیرد که ریتم مو به نوعی فعالیت هماهنگی نورو ن های آینه ای را منعکس می کند.

آناستازیا: بله، من آن گفتگوی به یاد ماندنی با شما را در اواسط دهه 90 در مورد نوروں های آینه ای به یاد دارم. اما مهم نیست که در آن زمان چقدر سعی کردم این اطلاعات را در کتابخانه ها پیدا کنم، در دسترس نبود. و فقط خیلی بعد، پس از چند سال، رسانه ها در مورد آزمایش های منحصر به فردی که شما اشاره کردید، گزارش دادند. این زمانی است که دانشمندان از میمون ها برای مطالعه عملکرد نوروں های فرماندهی استفاده کردند، نوروں هایی که در هنگام انجام اعمال خاصی فعال می شوند و به طور تصادفی نوروں های به اصطلاح آینه ای را کشف کردند، که وقتی میمون ها فقط یک عمل آشنا را دیدند، واکنش نشان دادند. به عبارت دیگر، نوروں های آینه ای به گونه ای فعال می شوند که گویی خود میمون، برای مثال، یک بادام زمینی را از روی میز برمی دارد و می خورد، اگرچه در واقع در این زمان میمون فقط به میمون دیگری نگاه می کرد که این اعمال را انجام می داد. علاوه بر این، نه تنها در مورد نتایج آزمایش های مشابه با حیوانات، بلکه اطلاعاتی در مورد آزمایش های بعدی با افراد نیز وجود داشت. من همچنین به داستان شما در مورد ماهیت منشأ همدلی (از کلمه یونانی "empathia" به معنی "شفقت، همدلی") علاقه مند شدم - پاسخ عاطفی انسان به احساسات شخص دیگر، در مورد مکانیسم های به اصطلاح دانشمندان. درک آگاهی دیگران و با توجه به تمام آنچه در بالا گفتید، فقط قطعات گم شده را در تصویر کلی این پدیده نشان می دهد. اطلاعات شما واقعاً منحصر به فرد است و بردار جستجوی هدفمند را برای اکتشافات شگفت انگیز، فردی و تکاملی با اهمیت جهانی تعیین می کند.

ریگدن: به طور کلی، بسیاری از چیزهای جالب در مبحث نوروں های آینه ای پنهان است. اما تنها زمانی کاملاً در دسترس خواهد بود که بشر به مفاهیم اساسی در مورد طبیعت نامرئی انسان، توانایی های

درک گسترده اطلاعات از طریق حالت های تغییر یافته آگاهی، به ویژه از طریق اعمال و مراقبه های معنوی مختلف با هدف رشد معنوی دست یابد.

آناستازیا: این یک گام تکاملی جدی در توسعه علم خواهد بود که به درک مکانیسم های تله پاتی منجر می شود.

انطباق سریع انسان با شرایط مختلف از جمله محیط فضا، جهان های موازی و ابعاد دیگر، مکانیسم های پیش بینی و مدل سازی رویدادها و اعمال.

ریگدن: نورون های آینه ای تنها گام کوچکی از علم در مسیر هستند که در آینده ممکن است به درک عملکرد مکانیسم های واقعی ساختار کلی انسان منجر شود: اینکه چگونه یک فرد دقیقاً اطلاعات، احساسات و عواطف شخص دیگری را حتی می خواند. قبل از اینکه اطلاعات شفاهی یا بصری در مورد همکارش به او برسد. خوب البته به شرطی که این بشریت آینده داشته باشد.

آناستازیا: بله، انتخاب انسان... همه چیز بر آن استوار است.

ریگدن: فعالیت عصبی فقط تا حدودی ماهیت الکتریکی دارد. مردم بسیاری از چیزها را در عملکرد مغز نمی فهمند و «نمی بینند» زیرا هنوز چنین ابزاری ندارند که بتواند انرژی های رقیق تر از ابعاد دیگر را تشخیص دهد. البته اگر از بهترین ابزار برای شناخت جهان نامرئی صحبت کنیم، قطعاً این خود انسان است که دارای قابلیت نفوذ در جهان و ابعاد دیگر است.

آناستازیا: به عبارت دیگر، شخص می تواند بدون آگاهی از تمام ویژگی ها و ظرافت های پدیده های همراه با این فرآیند و مکانیسم های آن، تعیین تکلیف کند و پاسخ یا نتیجه ای آماده دریافت کند. یعنی با صحبت از زبان دانشمندان می تواند در عین دور زدن محاسبات نظری به نتیجه عملی برسد. اگرچه برای خود دانشمندان، که بسیاری از آنها خود را مادی گرا می دانند، آشکارا این امر مزخرف به نظر می رسد.

ریگدن: خوب، این معادل درک این است که ایمان چیست: متضاد یا مترادف کلمه معرفت؟ به هر حال ایمان بدون علم باعث ایجاد شک و تردید می شود. شک و تردید، درک حقیقت را غیرممکن می کند. عدم درک حق، ایمان را بی معنا و پوچ می کند. دانش شبهات را از بین می برد زیرا درک حقیقت را می دهد. درک حقیقت ایمان را پر از معرفت می کند.

و تنها ایمانی که مملو از علم باشد، ایمان حقیقی است.

آناستازیا: بنابراین در زندگی اتفاق می افتد. در عمل، من قبلاً بیش از یک بار به مواردی برخورد کرده ام که فرد سعی می کند طیف وسیعی از مراقبه های مختلف را انجام دهد، اما نمی خواهد خود را تغییر دهد، ماهیت خود محور باقی می ماند و می خواهد اهمیت خود را در همه چیز ارضا کند و به نفع شخصی باشد. قدرت بر همه چیز چنین افرادی اغلب با تردید، غرور و عدم درک حقایق ساده روبرو می شوند. اما من افراد دیگری را نیز دیده ام که سعی می کنند هر روز روی خودشان کار کنند و از همان مراقبه ها نتیجه ای کاملاً متفاوت می گیرند. در حالی که در هر روز آرزوی انسان بودن دارند، خود را توسعه می دهند و اعمال معنوی انجام می دهند، شروع به درک دانش خاموش می کنند

و ایمان واقعی به دست می آورند. برای چنین افرادی که سخت کوشی معنوی دارند، ممنون می شوم اگر بتوانید در مورد یکی از مراقبه های اساسی - "هرم" به ما بگویید.

ریگدن: در این رابطه، حکمت شرقی باستانی وجود دارد: اگر یک نفر در طول زندگی خود بارها افراد زیادی را در نبردها شکست داده باشد، و مردی دیگر فقط خود را تسخیر کرده باشد، دومی پیروزی بزرگتر از اولی به دست آورده است. زیرا برای یک فرد بسیار مهمتر است که خود را تسخیر کند تا همه افراد دیگر.

امیدوارم با توجه به دانش موجود، مردم مراقبه "هرم" را بهتر درک کنند. بنابراین، همانطور که قبلاً اشاره کردم، از منظر ناظر یک بعد بالاتر، ساختار انسان همان چیزی نیست که در جهان سه بعدی (با بازوها، پاها، سر و نیم تنه) به نظر می رسد. شکلی پیچیده به نظر می رسد که بیش از هر چیز شبیه یک هرم بریده بریده چهار وجهی است که بالای آن جدا شده است. این البته اگر نزدیک ترین ارتباط قابل درک برای تفکر ساکنان دنیای سه بعدی را انتخاب کنیم. به لطف مدیتیشن "هرم"، فرد می تواند ساختار انرژی خود را که به چهار ذات متصل است، احساس کند، درک خود را گسترش دهد و مهمتر از همه، روح خود را احساس کند.

توصیه می شود مدیتیشن "هرم" را در حالی که در وضعیت نیلوفر آبی نشسته اید یا به سادگی در حالت پاهای ضربدری "سبک هندی" انجام دهید، دستان خود را روی زانوها قرار دهید، کف دست ها را پایین بیاورید. اما اگر به دلایلی فردی نتواند برای مدت طولانی در چنین وضعیتی بنشیند، این مدیتیشن را می توان مثلاً در حالت نشسته روی

صندلی انجام داد. نکته اصلی فرآیندهای درونی و معنوی است که در فرد اتفاق می افتد.

بنابراین چشمانمان را می بندیم، هماهنگ می کنیم، آرام می گیریم، بدن را آرام می کنیم، ذهن خود را از افکار، همه نگرانی ها و موج های هیجانی رها می کنیم. به طور کلی، ما به طور کامل وارد یک حالت تغییر یافته آگاهی - مدیتیشن - می شویم. در حالی که در حالت مراقبه هستیم، شروع به بررسی ساختار انرژی خود می کنیم که به چهار ذات متصل است. به این معنا که از دیدگاه ناظر واقع در داخل هرم کوتاه، لازم است که ذات راست، چپ، عقب و جلو را به عنوان "اضلاع زنده" هرم بریده شده احساس کند. این پهلوها تقریباً به اندازه یک بازو از بدن فیزیکی فرد قرار دارند.

آناستازیا: به بیان تصویری، در مقابل شخص مراقبه در طول یک بازو، یک میدان انرژی زنده وجود دارد که مشروط به شکل دیواره جلویی یک هرم کوتاه شده است. در هر دو طرف و در پشت یکسان است. این میدان ها یک پایه چهار گوش را تشکیل می دهند که در وسط آن یک فرد مراقبه در وضعیت نیلوفر آبی نشسته است.

ریدن: بله. این چهار ذات مانند مرزبانان میدان انرژی یا به عبارت دیگر فضای شخصی ما هستند. فضای شخصی چیست؟ بین بدن فیزیکی و چهار ذات، فضایی از 7 سانتی متر بحرانی تا 1 متر وجود دارد. فضای شخصی مانند یک بیضی شکل با طرحی تار به نظر می رسد (همانطور که در زمان های قدیم "تخم مرغ" یا "حباب ماهی" نامیده می شد) که از نظر حجم بزرگتر از بدن انسان است. به عنوان یک

قاعده، در نوشتن مخفی علائم و نمادها، به طور مشروط با نماد یک بیضی مشخص می شود.

من فقط می گویم که فضای شخصی هر فردی ناپایدار است. به طور مداوم در محدوده خاصی از حجم آن تغییر می کند. تغییر خلق و خوی فرد اما معمولاً مردم متوجه این موضوع نمی شوند، نمی فهمند و چه رسد به اینکه آن را کنترل کنند و در نتیجه حالات خود را کنترل کنند. اما الان موضوع ما این نیست. شایان ذکر است که توزیع انرژی در ساختار هرمی انسان اندکی با نحوه درک یک فرد از دیدگاه ناظر بعد سوم یا چهارم - از طریق نصف النهارهای انرژی بدن، بازوها و پاها متفاوت است. . در اینجا انرژی ها بر اساس فیزیک و هندسه فضاهای با ابعاد بالاتر بر روی مقاطع هرم توزیع می شود.

بنابراین، اضلاع مشروط هرم بریده چهار ذات ما هستند. روح در وسط این سازه در نوعی پيله سبک محبوس شده است. تقریباً در قسمت سوم پایینی سازه قرار دارد و اگر از جسم فیزیکی به عنوان نقطه مرجع استفاده شود، در سطح شبکه خورشیدی و قسمت بالای شکم قرار دارد. به هر حال، در شرق، از زمان های قدیم، روح در پيله به صورت نمادین به عنوان مروارید در صدف به تصویر کشیده شده است. این نمادی از رشد معنوی انسان بود که از چشم در ساختار او پنهان است. این معجزه احیاء بود. سپیدی نازک آن نماد خلوص معنوی، خرد، کمال و معرفت مقدس بود. لازم به ذکر است که این مقایسه تداعی کننده روح با مروارید در تمام ادیان جهان قابل ردیابی است. برای هندوها و بودایی ها، مروارید تصویری از روشنگری معنوی است. مسیحیان "مروارید گرانها از آب غسل تعمید" را با مفهوم روح و مادر خدا و خلوص معنوی او ترکیب می کنند. اسلام افسانه ای دارد که مروارید

یکی از نام های خداوند است و در جهان دیگر مروارید است که گوی هایی را در اطراف ارواح مقدس تشکیل می دهد. چنین تداعی هایی تا حدی به بینایی معنوی مربوط می شود زیرا فرد مراقبه در طی برخی از اعمال معنوی گاهی می بیند که فرآیندهایی در منطقه ای که روح در آن قرار دارد اتفاق می افتد، که او آن را با درخشش، بازی نور درخشانی که از روح می آید، مرتبط می بیند، که به نظر می رسد. زرق و برق و درخشش گل مروارید زیر نور خورشید.

آناستازیا: یک بار، زمانی که پوسته روح را در دوران تناسخ توصیف می کردید، تداعی خوب دیگری ارائه دادید، که شبیه یک فیلم رنگین کمانی روی حباب صابون است. من این دانش را در کتاب **ezoosmos** یادداشت کردم.

ریگدن: درست است... حالا که ساختار انسان را به صورت یک هرم ناقص ترسیم کردیم، اجازه دهید به بالای آن برویم که از پایه جدا شده است. در این مکان، در بالای شرطی هرم که بالای سر انسان قرار دارد، افکار او متولد می شوند. یعنی تقریباً نیم متر از بالای سر فاصله دارد (فاصله تقریبی است زیرا فردی است). این همان چیزی است که ساختار انرژی یک فرد معمولی در درک یک شهروند دنیای سه بعدی به نظر می رسد. به نظر می رسد یک هرم بریده بریده چهار وجهی با بالای آن به طور مشروط جدا شده است.

اما اجازه دهید به تکنیک این مدیتیشن برگردیم... بنابراین، لازم است هر چهار ذات را احساس کنیم. این احساس مانند این است که شما توسط چهار فرد کاملاً متفاوت که نزدیک شما ایستاده اند احاطه شده اید. اگر چشمان خود را ببندید و استراحت کنید، می توانید حضور

آنها را به عنوان فشار خاصی بر فضای شخصی خود احساس کنید. هنگامی که چهار ذات را احساس کردیم، به بالای هرم می رویم. در آنجا، فرآیند اولیه «شکل‌گیری» افکار مختلف خود را مشاهده می‌کنیم (که بعداً از طریق کاکودمون و مراکز آگاتودیمون که در کتاب پرندگان و سنگ ذکر کردید تغییر می‌یابند؛ شاید بتوان گفت که آنها ویژگی‌های مادی پیدا می‌کنند)، چگونه این انرژی‌ها ظاهر می‌شوند و راه‌های حرکت، تعامل و مسدود کردن آنها. ما تأثیر آنها را متمایز می‌کنیم. به عبارت ساده، ما همه این فرآیندها را دنبال می‌کنیم و سپس آنها را آرام می‌کنیم یا ذهن خود را کاملاً از آنها انتزاع می‌کنیم.

سپس از بالای هرم خارج می‌شویم، بالاتر می‌رویم و به سطح ناظری می‌رسیم که از دنیای مادی جدا شده است. به عبارت دیگر، ما از افکار، بالاتر از ماده بالا می‌رویم و به حالت جدایی از زمینی می‌رسیم، از چیزی که به هر نحوی ما را به عنوان یک شخصیت به ماده پیوند می‌دهد. اغلب در مراحل اولیه تسلط بر این مراقبه،

تصور اینکه فرد مراقبه با هوشیاری خود از ساختار هرمی خود خارج می‌شود، شناور می‌شود و آن را از دید پرنده مشاهده می‌کند، کمک می‌کند. با استفاده از تداعی‌های مدرن، آگاهی به نوعی در این ارتفاع قرار دارد، گویی در خلاء، در گرانش صفر. این حالت ناظر از طبیعت معنوی به دستیابی به سکون کامل درونی، حالت گسترش یافته آگاهی، بی‌طرفی در فرآیند مشاهده فرآیندهای جاری کمک می‌کند، به انتزاع ذهن از بدن مادی و افکار و کشف ساختار انرژی فرد کمک می‌کند. از منظر یک چشم انداز جدید. سپس در چنین حالتی از آگاهی باقی می‌مانیم و ساختار هرمی خود و روح محصور در آن را از بیرون مشاهده می‌کنیم.

بعد، مهمترین بخش مراقبه انجام می شود. ما بهترین رویکرد مستقیم آگاهی (شخصیت) را به روح انجام می دهیم و آن را در سطح عمیق ترین احساسات انجام می دهیم. به این معنا که ما خود را (به عنوان یک ناظر) از بالای هرم، از طریق ساختار انرژی درونی خود هرم در مرکز آن - روح غوطه ور می کنیم. در این مرحله از مدیتیشن، مغز اغلب تصویری تداعی کننده به دست می دهد که گویی شخص شیرجه می زند، درست مانند هنگام شیرجه زدن در آب، اما بدون فشاری که برای این فرآیند فیزیکی معمول است. در طی چنین غوطه وری، افرادی که ذاتاً به فرآیندهای انرژی بسیار حساس هستند، به ویژه آنهایی که درک شهودی توسعه یافته ای دارند، حتی مراحل تغییر تدریجی حالت عملکرد آگاهی خود را به سطوح جدیدی از ادراک حسی که قبلاً انجام شده است، مشاهده می کنند. برای آنها ناشناخته

بنابراین لازم است تا جایی که ممکن است به پیله درخشان در مرکز هرم نزدیک شوید، جایی که این ذره از دنیای معنوی در آن قرار دارد. و سپس آن را در سطح عمیق ترین احساسات لمس کنید. البته تا زمانی که از نظر روحی به بلوغ نرسیده و با آن متحد نشده باشد، محال است که روح را کاملاً احساس کند و عمق معنوی آن را درک کند. اما حتی این تماس احساسات باعث ایجاد حالتی می شود که مثلاً بودایی ها آن را لمس نیروانا می نامند.

و افراد دیگر به عنوان حالت خیر، سعادت الهی، دستیابی به هماهنگی و غیره توصیف می کنند.

به لطف این مراقبه، می توان خود و ساختار پیچیده چند بعدی خود را بهتر درک کرد و از این واقعیت آگاه شد که بسیاری از افکار ظاهر می

شوند و ناپدید می شوند نه به خواست خود ما. اما ما می توانیم آنها را مشاهده و تحت تأثیر قرار دهیم، ذهن خود را از آنها انتزاع کنیم و آنها را مسدود کنیم. مهم ترین چیز این است که با این مراقبه، شخص به عنوان یک شخصیت، نه تنها احساس حضور الهی، بلکه ارتباط با روح خود را نیز تجربه می کند، مهارت های ارتباط مداوم با آن را توسعه می دهد و در عمل متوجه می شود که روح اصلی ترین و مهمترین بخش کل ساختار انسان است. روح تو هستی، اما تو واقعی. بقیه سازه انرژی در شش بعد در اطراف آن ساخته شده است. در این مراقبه، فرد تجربه ادراک کاملاً متفاوتی از واقعیت خود را به دست می آورد و می آموزد که خود را از منظر ناظر از طبیعت معنوی درک کند.

مدت این مراقبه مانند هر تمرین معنوی دیگری فردی است. برای شروع، توصیه می کنم این کار را به مدت 20 دقیقه انجام دهید. این کار را می توان یک بار در روز یا چند بار در روز انجام داد، همانطور که شما ترجیح می دهید. نکته اصلی این است که آن را به طور کامل انجام دهید. بعداً می توان زمان مدیتیشن را افزایش داد، مثلاً تا 30 دقیقه. اما باز هم مهمترین بخش این فرآیند نه مدت زمان بلکه دقیقاً احساسات درونی و ایجاد یک ارتباط عمیق معنوی احساسات با روح است.

آناستازیا: این مدیتیشن واقعا بی نظیر است. از تجربه شخصی می توانم بگویم که زمانی که شما تازه شروع به یادگیری این تمرین معنوی کرده اید و زمانی که قبلاً تجربه انجام آن را دارید، تفاوت قابل توجهی در احساسات وجود دارد. در ابتدا، خود این تکنیک برای من غیرعادی به نظر می رسید، زیرا درک چگونگی انجام یک تمرین معنوی، مثلاً در "هندسه فضا" برای من جدید بود. از این گذشته، این شامل هیچ کار

با چاکران یا احساس حرکت انرژی در امتداد نصف النهارهای انرژی بدن و غیره نیست، که در آن لحظه من قبلاً به آن عادت کرده بودم.

اما این چیزی است که آن را جالب می کند.

در ابتدا، همه چیز برای من فقط در سطح تخیل اتفاق می افتاد، اما احتمالاً به این دلیل بود که در آن زمان هنوز نمی توانستم به طور کامل به حالت تغییر یافته آگاهی برسم. بعداً، همانطور که هر روز این مدیتیشن را در خانه تمرین می کردم، احساسات شگفت انگیزی ظاهر شد. به عنوان مثال، من شروع به گرفتن لحظه تغییر حالت هوشیاری، غوطه وری عمیق کردم و احساسات غیرمعمول حضور روح ظاهر شد که توصیف آنها با کلمات دشوار است. کاملاً درست می گویند، برای درک کل طیف غیرقابل بیان احساسات، لازم است یک تجربه شخصی از مراقبه به دست آورید.

و من چندین مشاهدات دیگر در مورد حس زمان در طول فرآیند مراقبه دارم. پیش از این، زمانی که اولین تمرینات معنوی را شروع کردیم، برای من بسیار چالش برانگیز بود که 20 تا 30 دقیقه در مدیتیشن بنشینم. اکنون می دانم که شما در طول فرآیند فقط زمانی به بدن توجه می کنید که در حالت تفکر معمولی هستید، زمانی که در واقع در حالت بیداری هستید. در این حالت بدن خود و محیط اطراف را به خوبی حس می کنید و هر از چند گاهی افکار سرگردانی در سرتان ظاهر می شود که حواس شما را از مدیتیشن منحرف می کند. مدیتیشن به صورت اسمی انجام می شود زیرا تخیل شما در بیشتر موارد در کار است. اکنون، سال ها بعد، وقتی «هرم» را انجام می دهم و واقعاً به حالت آگاهی تغییر یافته می روم، زمان، مکان و به طور کلی، تمام این واقعیت خام دنیای

سه‌بعدی وجود ندارد. شما فقط این فرآیند را شروع می‌کنید، به سمت روح می‌روید، و به نوعی از سمت دیگر، معنوی گرفته می‌شوید، جوهر جلویی فعالانه شروع به کار می‌کند...

آنچه قبلاً در این مرحله از کار در این مراقبه اتفاق می‌افتد، بدیهی است که با نتایج اولین تلاش‌های کاوش آن قابل مقایسه نیست. علاوه بر این، هیچ یکنواختی در این کار معنوی وجود ندارد: هر بار که این تمرین معنوی به فرد آگاهی جدید، طیف غنی‌تری از احساسات و درک روشنی از فرآیندها می‌دهد

و تغییرات در سطح نامرئی رخ می‌دهد. شما قبلاً در این حالت زندگی می‌کنید و وقتی مراقبه را به پایان می‌رسانید، به نظر می‌رسد که چیزی نزدیک و عزیز را ترک می‌کنید و دوباره منتظر لحظه‌ای هستید که یک بار دیگر می‌توانید آن را احساس کنید. به همین دلیل، از آنجایی که می‌خواهید مدت بیشتری در آنجا بمانید، یک اصرار و تمایل فعال برای تمرین بیشتر پیدا می‌کنید. زیرا در این حالت شگفت‌انگیز، شما شروع به احساس چیزی بسیار عزیز و صمیمی می‌کنید، آرامشی خارق‌العاده. شما به وضوح از عمیق‌ترین فرآیندهایی آگاه می‌شوید که درک مغز در حالت معمولی هوشیاری غیرممکن است. نکته مهم این است که وقتی این مراقبه را ترک می‌کنید، تفاوت قابل توجهی بین آن دنیای ظریف و جهان ماده سه بعدی احساس می‌کنید. شما شروع به احساس بسیاری از فرآیندها در واقعیت ما به عنوان کار انرژی‌های مادی خشن می‌کنید. با کمال تعجب، در حالت مراقبه، معنای روشن و دقیقی از وجود خود به دست می‌آورید و بسیاری از چیزهایی که در زندگی دنیوی شما را به دردسر می‌انداختند، پوچ و مضحک به نظر می‌رسند. در آنجا، شما کاملاً متوجه می‌شوید که ارزش‌های واقعی زندگی، ارزش‌هایی برای

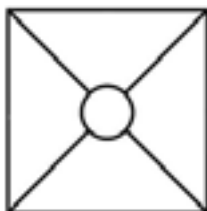
روح هستند. این تجربه خارق‌العاده به‌نوعی یک اثر معنوی در زندگی شما در سه بعد باقی می‌گذارد. این به نوبه خود به شما این امکان را می‌دهد که نقاط مرجع معنوی و زندگی خود را از دست ندهید، شما را تشویق می‌کند تا بیشتر روی خودتان کار کنید، افکار و حالات خود را دنبال کنید و از تحریکات طبیعت حیوانی دوری کنید. تجربه معنوی کمک می‌کند تا بفهمیم خوشبختی واقعی کجاست، که باعث ایجاد احساس آرامش و آسایش روح می‌شود، و چرا نباید توهم شب‌آلود این دنیا را تعقیب کرد. مهم‌تر از همه، شما درک درستی از اینکه واقعاً چه کسی هستید و معنای وجود شما در اینجا، در این دنیا، چیست، به دست می‌آورید.

ریگدن: فضا و زمان در این جهان ماهیتی متناوب (آبشاری) دارند. همه چیز مادی متناوب و ناهموار است. همه چیز *ezoosmos* است. این دنیای مادی ناپایدار و موقتی است. عالم خدا، اما عالم روحانی، پایدار و ابدی است. پس از این مدیتیشن، واقعاً ممکن است، حتی در حالت معمولی هوشیاری، به لطف تجربه به دست آمده، این عمیق‌ترین احساسات ناشی از روح را احساس کنید.

این ارتباط ظریف با آن، احساس عشق معنوی بی حد و حصر، احساس خانه بومی - نیروانا و ابدیت.

مدتها پیش، این مدیتیشن یک تکنیک رایج برای کمال خود در جامعه بشری بود، یکی از تکنیک‌های اساسی که برای ایجاد عمیق‌ترین احساسات و ارتباط حسی شخصیت با روح استفاده می‌شد. با این حال، به تدریج، با توسعه فرآیند مادی شدن آگاهی جامعه، مردم شروع به فراموشی و از دست دادن این تکنیک مراقبه کردند، درست مانند،

اتفاقاً، بسیاری از دانه های دیگر دانش معنوی. گاهی حتی ذکر آن عمداً از بین می رفت. تا زمانی که معرفت واقعی معنوی در جامعه وجود داشت در قالب نمادها به عنوان مهمترین و بارزترین چیز در جهان بینی انسان به نسل های بعدی منتقل شد. به عنوان مثال، نام نمادین مدیتیشن "هرم" (نسخه کامل نماد) مربعی با یک صلیب مورب و یک دایره خالی در مرکز آن بود.



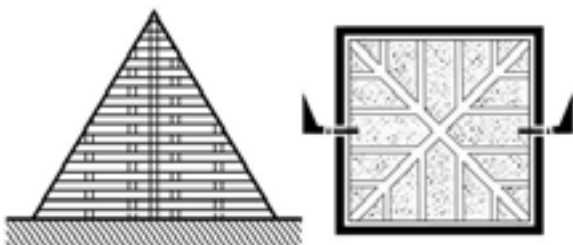
شکل 68. نامگذاری نمادین

مدیتیشن "هرم".

آناستازیا: می دانید، همانطور که برای اولین بار این مدیتیشن را برای ما توضیح می دادید و می گفتید که انرژی ها در امتداد بخش های هرم توزیع می شوند، از روی کنجکاوی، من بعداً به کتاب های هندسه نگاه کردم و اکنون با علاقه فراوان آن چیزی را خواندم که در مدرسه توجهم را به خود جلب کرده بود. به عنوان مثال، که صفحه ای که قطع می کند هرم و موازی با قاعده آن، هرم مشابهی را قطع می کند. اگر یک هرم چهار وجهی را با چندین صفحه موازی با پایه برش دهیم و سپس این بخشها را بر روی همان صفحه پایه قرار دهیم، در نتیجه یک سری مربع بر روی یکدیگر حک شده خواهیم داشت. و مربع چنانکه معلوم

است نمادی از همه مادیات است. به طور کلی، به لطف این اطلاعات اضافی، بعداً شروع کردم به درک بیشتر در مورد فرآیندهایی که در مراقبه اتفاق می افتد. با این وجود، داشتن دانش اولیه همه جانبه برای فرد مهم است.

ریگدن: هندسه هرم ارتباط نزدیکی با فیزیک دارد. به دلیل داشتن چنین ساختاری و دانش لازم، ممکن است در نتیجه یک ارتباط متقابل بین ابعاد، به دلیل قوانین طبیعی فیزیک، اثرات خاصی ایجاد شود. این در واقع برای کاهنانی که اطلاعاتی در مورد اعمال روحانی اولیه داشتند می دانستند. کافی است نگاهی به حقایق باستان شناسی بیاندازیم - ساختارهای هرمی باستانی. و مردم با این اطلاعات مواجه خواهند شد که تقریباً همه آنها معنای عبادی، آیینی، مذهبی و عقیدتی بسیار مهمی داشتند. آنها نماد قدرت های ماوراء طبیعی بودند و مظهر ویژگی های خاصی از جهان بودند و به همین دلیل است که مردم آنها را خدایی می کردند.



شکل 69. طرح هرم و پایه آن.

ساختار هرم (ساخته شده در هزاره دوم قبل از میلاد) در طرح به صورت مقطعی و به صورت افقی نشان داده شده است که در آن قاب سنگی پر شده نشان داده شده است.

پلان هندسی قاعده هرم به طور خاص خودنمایی می کند.

آناستازیا: بله، امروزه بسیاری از مردم در مورد چنین سازه های تاریخی دیرینه ای مانند اهرام مصریان باستان در آفریقا و اهرام کوتاه مردمان آمریکای مرکزی و جنوبی می دانند. شناخته شده است که سومری ها در بین النهرین (آسیای جلویی) نیز سازه های پلکانی (3-7 طبقه) به شکل اهرام کوتاه - زیگورات برپا کردند که در بالای آنها معابد مقدس ساخته شده بود. کل مجموعه برای آنها نماد "ارتباط بین بهشت و زمین" بود، یک مرکز عرفانی و مقدس.

ریگدن: علاوه بر این، نماد هرم با سرنوشت مردم پس از مرگ آنها نیز مرتبط بود، به عنوان مثال، سومری ها، مصری ها، بابلی ها... یا در سنت های تدفین سوریه، فلسطین، چین، کره، قفقاز شمالی، سیبری و غیره.

آناستازیا: بدون شک، این مکان های تدفین معمولاً دارای سقف هرمی پلکانی هستند (در حالت ایده آل تا شش پله که قبلاً مشخصاً تعداد ابعادی را نشان می داد که ساختار انسان در آن قرار دارد). در بالا، به عنوان یک قاعده، یک سنگ دراز یا نیمکره شکل وجود داشت. این نماد جهان دیگر (بعد هفتم) بود. به معنای معنویت، دانایی یک فرد

متوفی یا نماد روح درگذشته بود. و حتی خود مقبره هایی وجود دارد که از نظر طراحی مربع شکل هستند.

ریگدن: بسیاری از مردم به سادگی گوردخمه هایی درست کردند که شبیه هرم بود...

آناستازیا: بله، این رایج ترین نوع سازه های تدفین در قاره ها است. شایان ذکر است تپه های استپ روسیه و اوکراین است. به عنوان مثال، تپه هایی از فرهنگ باستان شناسی آباشف که در هزاره دوم قبل از میلاد در قلمرو منطقه کالوگا تا اورال (روسیه) گسترده بود. به هر حال، «فرقه آتش و خورشید» و سرامیک هایی که با تزیینات هندسی بسیار تزیین شده بود، برای آن مشخص بود. در لایه های آن، زیور آلات زنانه فراوان به صورت ماریچ و آویز، پلاک و ... یافت شد.

در مورد گوردخمه های مقبره های باستانی در آلتای، مثلاً یافته های باستان شناسی «مرد طلایی آلتای» در روسیه یا یافته های مشابه در قزاقستان - «مرد طلایی ایسیک» چطور؟! تپه های هرمی خاکی نیز برای سکاهای که در مناطق استپی اروپا و آسیا (از قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن سوم پس از میلاد) زندگی می کردند، معمول بود. این ملت همچنین دارای نمادهای مقدس غنی مرتبط با الهه های زن و به اصطلاح دانشمندان هنر "سبک حیوانات" بود. من حتی به آثار باستان شناسی قاره های دیگر اشاره نمی کنم، به عنوان مثال، فرهنگ می سی سی پی در آمریکای شمالی - کاهوکیا (قرن 7 تا 13 پس از میلاد) که شامل 109 تپه هرمی شکل است که عمدتاً بالای آن ناقص است. به طور کلی، باید توجه داشت که فرهنگ می سی سی پی نیز در نمادگرایی نشانه ها نسبتاً غنی است.

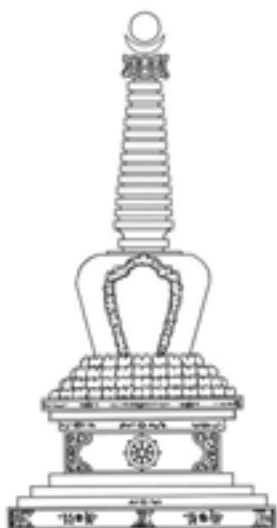
ریگدن: مسلماً اگر به نمادهای دنیای باستان نگاه کنیم، به راحتی می‌توانیم همان دانش معنوی را در اساس آنها بیابیم، البته اگر حداقل تصویری کلی در مورد آن داشته باشیم... در اینجا مثال دیگری از چگونگی دانش آورده شده است. به شکل هرم منتقل شده است. در شرق، برای چند هزار سال، استوپاها یکی از قدیمی‌ترین سازه‌های مقدس نمادین بوده‌اند. ترجمه شده از سانسکریت، استوپا به معنای "تاج سر، تپه خاکی، تپه ای از خاک یا سنگ" است. استوپا بر روی مقبره یک رئیس یا یک پادشاه، به تقلید از مکان‌های تدفین باستانی ساخته می‌شد، و بعداً اغلب به‌عنوان ساختار نمادین ادیان و به‌عنوان مکانی برای ذخیره «گنجینه‌های معنوی» استفاده می‌شد.

آناستازیا: مناسب است در اینجا یک توضیح کوچک برای خواننده ارائه شود. این سازه‌ها در کشورهای مختلف به طور متفاوتی نامیده می‌شوند، به عنوان مثال، استوپا (هند)، داگوبا (سريلانكا)، سوبورگان (مغولستان)، "بائوتا"، پاگودا (چین) و غیره. در حال حاضر استوپا به عنوان یک بنای یادبود در معماری بودایی به عنوان نماد روشنگری شناخته می‌شود.

ریگدن: البته، اما اگر به همه این استوپاها نگاه کنیم، می‌توانیم یک دانش را در قالب نمادهای زیر ببینیم: یک مربع، یک مکعب، یک هرم و یک بالا،

قاعدتاً به شکل هلالی که شاخ‌هایش به سمت بالا و دایره ای بالای آن قرار دارد و به عبارت دیگر علامت «الاترا» است.

آناستازیا: بله، جای تعجب نیست که با چنین سقفی، استوپا به عنوان ساختاری در نظر گرفته شود که "تاثیر مثبتی بر محیط اطراف" دارد.



شکل 70. ساختمان مذهبی معماری شرق - استوپا.

معماری نمادهای زیر را منعکس می کند: سه پله پایین نماد فضای سه بعدی است. مربعی که ساختار هرمی روی آن قرار گرفته است (چهار مرحله نشان دهنده چهار بعد است - 4، 5، 6، 7). سپس نمادی متعارف از تحول معنوی، 13 حلقه و یک گل نیلوفر آبی می آید. علامت باستانی "AllatRa" تاج این سازه است.

ریگدن: به هر حال، در بودیسم، آنها جزئیات خود را از ذهن انسان به این سازه اضافه کردند: یک "سنگ قیمتی" معماری اضافی در بالای علامت "AllatRa" قرار گرفت.

آناستازیا: خوب، به این دلیل است که در این دین نمادی از "طبیعت فنا ناپذیر ذهن و تحقق همه آرزوها"، "یک قدرت عرفانی" است.

ریگدن: در یک کلام، مردم انسان باقی می‌مانند... بنابراین، در نقاط مختلف جهان، تمام این نمادهای سازه‌های هرمی نقش مهمی را برای انتقال دانش معنوی از طریق معماری یادبود ایفا می‌کنند، که از تمرین‌های معنوی برای شناخت و اتحاد با روح شروع می‌شود. از یک فرد و با دانش خاص و نشانه‌های کاری که از شامبالا برای رشد معنوی کل بشریت به این جهان آورده شده بود ختم می‌شود.

آناستازیا: از امروز، معنای این نمادهای باستانی برای اکثر مردم به سادگی گم شده است، درست مانند دانش معنوی و همچنین نقش نمادین و تداعی کننده مصنوعات فتیش باستانی که به شکل اهرام شکل گرفته اند. این به وضوح در تاریخ مردم ردیابی شده است. برای ساکنان دنیای باستان (مثلاً برای هندی‌ها، مصری‌ها، عرب‌ها و یونانی‌ها)، اشیاء هرمی شکل قبلاً عبادت مذهبی بودند که طبق افسانه‌ها، با قدرت جادویی ماوراء طبیعی آغشته بودند. و نیازی به صحبت در مورد روزگار ما نیست. امروزه حتی خود کلمه "فتیش" در زبان‌های مختلف به طور متفاوت تفسیر می‌شود: در فرانسوی "**fetich**" به معنای "بت" است، در پرتغالی "**feticio**" مخفف "سحر و جادو" و در لاتین "**facticius**" به معنای "مصنوعی" است. ". این گونه است که امروزه آنها به طلسم‌های باستانی با نمادهای مختلف اشاره می‌کنند که زمانی معنایی تداعی کننده داشتند و در خدمت انتقال اعمال و دانش معنوی بودند.

ریگدن: فقط این است که مردم مدرن، حتی اگر به این اطلاعات برسند، به سادگی به تصویر بزرگتری خارج از تصویری که توسط منادیان کشیشان و سیاستمداران بر آنها تحمیل می شود فکر نمی کنند. مثلاً،

چرا برهمن‌های هندی که در هند دوردست زندگی می کردند، یا کاهنان فنیقی که زمانی در سواحل شرقی دریای مدیترانه حکومت می کردند، یا درویدهایی که در زمان‌های مختلف مستقل از یکدیگر در اروپا زندگی می کردند، توده‌ای ساده را در نظر گرفتند. سنگ‌هایی که به شکل هرمی چیده شده اند تا مقدس باشند؟ سنگ‌ها چیز خاصی بود؟! حتی محققان، در حین مطالعه چنین موضوعاتی، به عنوان یک قاعده، به سادگی خود را به پاسخ‌های بیان شده توسط پیشینیان خود محدود می کنند، به ویژه که برای مردم باستان، این شکل نمادی مقدس از اتصال زمین و بهشت بود. اما چرا «ارتباط» و چرا زمین و بهشت؟ چه دانش معنوی در پس این نمادگرایی هرمی نهفته است؟ اگر این محققین روی کمال روحی خود کار می کردند، مطمئنم که خیلی بیشتر از نقل قول‌هایی از جعل‌های رایج که از ذهن انسان می آید، به دنیا فاش می کردند.

آناستازیا: بدون شک. در اینجا، حتی اگر «اثراتی» را که با مدیتیشن «هرم» پس از تمرین کامل همراه است، بررسی کنیم، روشن خواهد شد که چرا مردمان مختلف در زمان‌های مختلف هرم را مرکز، کوه مقدس، محراب آتش و مکان مقدس. وقتی کسی با این اعمال معنوی تجربه داشته باشد، درک کسانی که زمانی سعی در توضیح ماهیت معنوی این عمل برای نسل‌های آینده با استفاده از چنین انجمن‌هایی داشتند، دشوار نیست.

ریگدن: درک آن دشوار نیست زیرا شما یک تجربه معنوی دارید. در حالی که متأسفانه اکثر افراد مدرن حتی نمی دانند که روح دارند، چه رسد به اعمال معنوی برای شناخت خود. اگر چه این دانش، در واقع، برای هر فرد حتی مهمتر از مثلاً غذا و سایر شرایط مورد نیاز برای وجود بدن فیزیکی اوست. جهل منجر به عدم درک و تفسیر اطلاعات اساسی در مورد معنوی از ذهن انسان می شود. در نتیجه چنین تحریف تحت اللفظی ناشی از طبیعت حیوانی، مردم به جستجوی بیرونی معنوی خود پرداختند. آنها به دنبال همه چیز می گردند: کوه ها،

اماکن مقدس و بناهای مذهبی به جای شناختن خود و روحشان. و نتیجه اش چیست؟

آناستازیا: بله، از امروز، اکثریت مردم، شاید تنها به پژواک های دوردست این تمرین معنوی دسترسی دارند، که آنها را به عنوان مفاهیم جداگانه درک می کنند...

ریگدن: کاملاً و حتی پس از آن، فقط در قالب فلسفه پردازش شده توسط درک بشری. این پژواک ها به بخشی از مقوله فلسفی و مذهبی مفاهیم مربوط به مرکز مشترک (از جمله انسان) در میان مردمان مختلف جهان تبدیل شده است. فقط آنها شروع کردند به نام روح، که در انسان محصور شده است، هر کدام به شیوه خود: مکان نزدیکی بی واسطه به خدا، روح، محل سکونت خدای متعال، وجودی که تجلی ندارد. محور، نقطه استراحت، که همه چیز حول آن می چرخد. ارتباط بین جهانیان، عزیمت به انبوه و بازگشت به وحدتی که مجموعه ای از همه احتمالات را در خود دارد. "اینجا و اکنون" ابدی؛ وجود پاک، بهشت، مکان مقدس. واقعیت مطلق

علاوه بر این، ادیان مختلف شروع به توصیف این فلسفه به همان صورتی که آن را می فهمیدند، کردند. به عنوان مثال، در هندوئیسم، مرکز شاهد درونی است، مکان مطلق، وحدت، نقطه ای فراتر از زمان، ایشوارا. به هر حال، ترجمه از سانسکریت، آخرین کلمه به معنای "حاکم" و به معنای واقعی کلمه "خدای شخصی" است، یک وجود مستقل، روح الهی درون انسان. عنوان «ایشوارا» به خدایان مختلف در هند و همچنین به تعریف علت جهان، شکلی از تجسم الهی، صفت قادر مطلق و دانایی مطلق اختصاص دارد.

آناستازیا: بله، نمایندگان مکاتب مختلف مذهبی و فلسفی هند هنوز در مورد این مفهوم بحث می کنند و هرکسی سعی می کند آن را از ذهن خود تفسیر کند.

ریگدن: اما کسی که به اوج معنوی رسیده است، نیازی به کلمات ندارد، زیرا فرد به درک معنوی درونی از ماهیت این پدیده دست می یابد...

به عنوان مثال، در بودیسم، "مرکز" معنوی به معنای نیروانا و روشننگری است. به هر حال، همانطور که یک بار به شما گفتم، در این دین در طول تمرینات مدیتیشن بصری، از ماندالا (ترجمه شده از سانسکریت، به معنای "دایره، کره") استفاده می کنند - یک ترکیب هندسی یا ساختاری که به صورت نموداری ترسیم شده است که نمادی از روحانی و نظم کیهانی جهان، به عنوان آرزویی برای مرکز معنوی که به وضوح روشننگری می بخشد. اما چه شکل خاصی دارد؟ معمولاً این یک دایره در یک مربع یا مثلث است که اغلب به سمت پایین و با نماد مرکزی (دایره) در وسط است. به عنوان یک قاعده، یک ماندالا به چهار قسمت یا به تعداد قسمت های قابل تقسیم بر چهار تقسیم می شود.

یا اجازه دهید یانترا ("یک طلسم"، "نقاشی جادویی" در ترجمه از سانسکریت)، که ساده ترین شکل ماندالا است را انتخاب کنیم. این یک نقاشی نموداری از ترکیبی از اشکال هندسی است که در تمرینات مدیتیشن هندو و بودیسم برای تقویت فرآیندهای تمرکز درونی در طول مراقبه استفاده می شود. به عنوان یک قاعده، نشان دهنده دایره ها، مثلث ها، یک نقاشی نمادین از نیلوفر آبی، یک نقطه (مرکز، نقطه صفر) است که در a حک شده است. باز هم، اگر در مورد نمادگرایی سازه های یادبود صحبت کنیم، برنامه ریزی معماری اکثر معابد هندو، بودایی و جین نشان دهنده یانترها است.



شکل 71. ماندالا و یانترا.

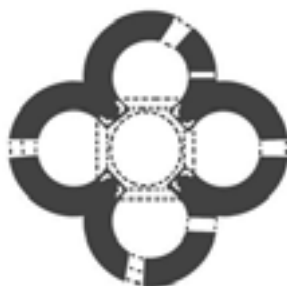
مثال: ماندالا به شکل دایره با نشان مربع با نقطه در مرکز و هرم چهار وجهی با شش پله و تقسیم چهارگانه.

کالی یانترا (ترجمه شده از سانسکریت، "کالا" به معنای "زمان" است؛ این کلمه به ریشه هند و اروپایی به معنای چرخیدن باز می گردد؛ کلمه ای که در زبان روسی به معنای نزدیک است، "kolo" است). در اساطیر هندو به معنای آفرینش ها و تخریب های چرخه ای جهان، چرخش زمان در مفهوم تولد دوباره روح و موضوع سرنوشت است. به

طور کلی، باید توجه داشت که ساختار درجه دوم، که به نماد باستانی رایج دانش معنوی اشاره می‌کند، در برنامه ریزی معماری معابد متعلق به سایر ادیان نیز منعکس شده است. به عنوان مثال، مجموعه‌های معبد و صومعه چین باستان دارای یک مربع و یک دایره در پایه خود بودند. به عنوان مثال بزرگترین و معروف «معبد آسمان» در برنامه ریزی خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی به شکل مربع (نماد زمین، قدرت های زمینی) و دیگری گرد (دایره یک دایره است). نماد بهشت؛ نیروهای آسمانی). در چین، نقاشی مشترک یک مربع و یک دایره (زمین و بهشت) هنوز نماد یک فرد ایده آل متعادل (در جنبه معنوی) است. مثال دیگر: شکل مساجد مسلمانان که به سمت کعبه در مکه است نیز مربع یا مستطیل است.

آناستازیا: بله، شما یک بار در مورد این موضوع و همچنین در مورد معابد مسیحی به ما گفتید. چهاربرگ مسیحی ("شدر چهار برگ" از کلمه لاتین "**quadri**" به معنای "چهار بار" و "**folium**" به معنای "برگ") معبدی متقاطع مربع است که چهار شاخه (خلیج) آن عبارتند از. تاج گذاری شده با منحنی های گنبدی شکل که نشان دهنده "فلک" است. شما اشاره کردید که نام یونانی چنین معابدی تتراکونخ است ("چهار پوسته"؛ از کلمه یونانی "**tetras**" به معنای "چهار" و "**konche**" - "پوسته"، "گردباد"، آنچه که در یک پیچ خورده است. "مارپیچ"). من به این موضوع علاقه مند شدم و حقایق جالب زیادی کشف کردم. چنین ساخت و سازهایی نه تنها در روسیه باستان، بلکه در بیزانس، کشورهای ماوراء قفقاز (ارمنستان و گرجستان)، ایران (ایران)، هند و سایر کشورهای باستانی رایج بود. آنها از طریق فرهنگ هلنیستی که چیزهای زیادی از فرهنگ های شرق باستان به عاریت گرفته بود به غرب آمدند.

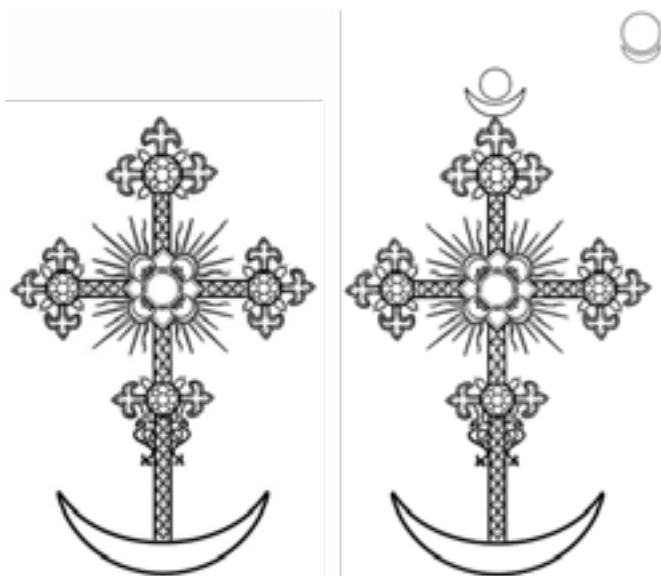
اما آنچه قابل توجه است این واقعیت است که در معابد مسیحیت اولیه در خاورمیانه و اروپا (و بعداً در معابد مسیحی روسیه باستان نیز) محراب در ابتدا دقیقاً در محل عبور معبد به عنوان تاج و تخت نصب می شد. از "خدای نامرئی" یعنی زیر گنبد بزرگ مرکزی وسط کلیسا. و فقط خیلی بعد محراب به قسمت بیرون زده شرقی ساختمان منتقل شد.



شکل 72. طرح معبد متقاطع در مربع (quadrifolium).

ریگدن: گذرگاه یا بخش داخلی مرکزی کلیسا، دقیقاً نماد آن "مروارید گرانبها در صدف" بود که در کل شرق باستان به عنوان نماد روح شناخته می شد ... به هر حال، در دوران باستان در کیف روس. اولین نسخه کلیسای جامع سنت سوفیا ("حکمت الهی") در کیف چیزی جز یک معبد گنبدی متقاطع پنج شبستانی با 13 گنبد بود که ترکیبی هرمی شکل داشت. علاوه بر این، گنبدهای کلیسای جامع دارای صلیب هایی بود که در پایه آن هلال های افقی با شاخ هایی به سمت بالا وجود داشت. علاوه بر این، مرکز (به شکل دایره) هر صلیب با یک صلیب مورب تلاقی داده شد و ترکیب کلی یک صلیب متساوی الاضلاع بود. تمام نمادهای معنوی باستانی وجود داشت: یک دایره، یک لوزی، نشانگر 3، 4، 6، 7، 8، 9، 12، و 13، و همچنین علامت "AllatRa".

این کلیسای جامع برای بشارت، به عبارت دیگر - به مادر خدا و فرشته جبرئیل وقف شده است.



شکل 73. نمادهای فرشته جبرئیل و مریم باکره

1. نماد متقاطع مریم باکره؛

2. صلیب مرکزی نمادی از مادر خدا (مریم باکره) است که بالای آن نماد تعالیم آورده شده از دنیای معنوی است - علامت "AllatRa" (هم نماد تعلیم معنوی واقعی معرفی شده توسط عیسی مسیح و هم یک انتقال است. از معرفت روحانی، «افشای اراده عالم روحانی» به معنای «پیام» از فرشته جبرئیل به عنوان پیام آور عالم روحانی)..

چنین صلیب یک کتاب کامل برای افرادی است که به راز معرفت روحانی و تعلیم واقعی عیسی مسیح راه یافته اند. این نماد شخصی مریم باکره به عنوان شاگرد عیسی است که در طول زندگی خود به آزادی معنوی دست یافت و حتی پس از مرگ جسمانی خود به مردم کمک کرد. در بالای صلیب مرکزی نیز یک بند به شکل هلال به سمت بالا و دایره ای بالای آن وجود داشت. به عبارت دیگر، علامت کاری "AllatRa". آن ویژگی متمایز به این واقعیت اشاره داشت که این تعلیم از دنیای روحانی، در آن مورد، توسط عیسی مسیح به عنوان یک موجود روحانی برتر که از طریق تجسم در بدن انسان از این جهان سه بعدی بازدید کرده بود، آورده شده بود. همچنین به معنای خاص فرشته جبرئیل به عنوان یک موجود روحانی که نقش مهمی در گسترش تعلیم معنوی واقعی عیسی و در حمایت معنوی از مریم باکره ایفا کرد، اشاره کرد. علاوه بر این، همه اینها با هم نشانگر سطح دانش کسانی بود که نصب این علامت کاری را بر روی گنبد مرکزی معبد اصلی کیوان روس آغاز کردند. برای کاهنان مذهبی و پیروان آن زمان، توضیحات ساده ای داده شد، به ویژه اینکه تمام این نمادگرایی توسط ملل اسلاو با در نظر گرفتن نمادهای سنتی آنها قابل درک است.

آناستازیا: بله، این اطلاعات شایسته توجه ویژه است. در کتاب Sensei-II، من با جزئیات بیشتری در مورد نقش معنوی مهمی که فرشته گابریل ایفا کرد، به ویژه برای روسیه کیوان نوشتم. من همچنین داستان مریم و عیسی را در کتاب «sensei-IV» ذکر کردم. که عیسی تعلیم روحانی واقعی را به شاگرد خود - زنی به نام مریم - که در طول زندگی خود از تناسخ به رهایی معنوی دست یافت - منتقل کرد. و اینکه او کسی بود که قرار بود رئیس کلیسای واقعی عیسی باشد. اما از آنجایی که تعلیم تحریف شده بود (به دلیل دسیسه های

مردمی که برای کسب قدرت تلاش می کردند و تغییر قابل توجه آن با شکل گیری دین)، امروزه این کلیسا منحصرراً توسط مردان اداره می شود و تصویر مریم باکره فقط با مادر عیسی مرتبط است. که او را مادر خدا می نامند. با این حال، این واقعیت از قدرت معنوی آن اصل زنانه آفریننده الهی نمی کاهد که به لطف آن افرادی که واقعاً برای نجات معنوی تلاش می کنند تا به امروز آن را پیدا می کنند.

ریگدن: امیدوارم مردم به سادگی این اطلاعات را نخوانند، بلکه معنای معنوی آن را درک کنند. تعلیم روحانی عیسی به صورت آشکار به همه مردم به عنوان دانش، به عنوان بذر حقیقتی که برای کل بشریت یکی بود، داده شد. درک این موضوع برای مردم مدرن سخت است زیرا به جای تعلیم، آنها فقط مفاهیم دین جهانی را می بینند که نام عیسی امروز با آنها مرتبط است. در مورد مریم باکره که اساساً بین دنیای معنوی و مادی باقی می ماند، او همچنان به عنوان راهنمای الهی نیروی معنوی برای کمک به افرادی که در مسیر معنوی قدم می گذارند، خدمت می کند. این، اتفاقاً برای شاگردان واقعی عیسی، که این دانش را به توده ها، هرچند مخفیانه، منتقل کردند، می دانستند. در هر دینی، همیشه افراد باهوش، صادق و با وجدان وجود داشتند که به جای ثروت و منافع مادی، واقعاً به دنبال نجات معنوی بودند. در حالی که مخفیانه این دانش را در اختیار داشتند، در موقعیت های خود هر کاری که ممکن بود انجام دادند تا حقیقت را به نسل های بعدی منتقل کنند، تا دانش معنوی واقعی بتواند راه خود را به سوی آینده برای کسانی که خواهان رستگاری معنوی بودند، به دست آورد.

به همین دلیل است که بر روی دیوارهای دخمه هایی که مسیحیان اولیه در آنجا پنهان شده بودند، نه تنها نماد ماهی و صلیب متساوی الاضلاع،

بلکه علامت هلال با شاخ های رو به بالا (الات) را می توان یافت. به همین دلیل است که در مکاشفه (12:1) آیه زیر که به یحیی متکلم منسوب است آمده است: «و علامت بزرگی در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را پوشانده و ماه را زیر پاهایش و بر او. سر تاجی از دوازده ستاره.» به همین دلیل است که به عنوان مثال، بر روی بناهای باستانی معماری روسیه قدیم قرن 11-14 دقیقاً چنین صلیب هایی با هلال قرار داده شده است که نمادی از مریم مقدس است که نشان می دهد ساخت چنین کلیساهایی با چنین علائم پیچیده و پیچیده ای است. نمادها توسط افرادی آغاز شد که با دانش واقعی مرتبط بودند.



شکل 74. گنبدهایی با صلیب ها به عنوان نماد مریم مقدس.

آناستازیا: تا به امروز، پژواک هایی از وجود این نمادها و نشانه های مهم در معماری کلیساهای اصلی کیوان روس حفظ شده است. به عنوان مثال، امروزه صلیب هایی که دارای هلال هایی با شاخ های رو به بالا به عنوان نماد مریم باکره هستند، گنبدهای کلیسای ناجی در برستوف را که در نزدیکی لاورای کیف-پچرسک قرار دارد (اولین ذکر کلیسا در تاریخ برستوف) تاج گذاری می کنند. بازگشت به قرن

یازدهم؛ کیف، اوکراین)، کلیسای جامع سنت دمتریوس (قرن دوازدهم؛ ولادیمیر، روسیه)، کلیسای جامع بشارت مسکو کرمین (قرن 15، مسکو، روسیه) و همچنین بسیاری از بناهای معماری دیگر. آنها توسط استادان اسلاو ساخته شده اند.



شکل 75. طرح ساده شده نماد که بعدها پس از بازسازی مکرر کلیساها و کلیساها توسط مردم مورد استفاده قرار گرفت.

ریدن: کاملاً درست است. شایان ذکر است که این کلیسای جامع سنت سوفیا در کیف است که نمونه ای از ساخت چنین معابدی با چنین نمادهایی در کیوان روس بوده است. این بنا در قرن یازدهم در مرکز کیف به دنبال طرحی ساخته شد که آگاپیت پچرسک به شاهزاده یاروسلاو حکیم توصیه کرد. این معبد حتی در معماری بیزانسی آن زمان بی نظیر بود. یاروسلاو حکیم (شاهزاده بزرگ کیف، شاهزاده سابق روستوف و شاهزاده نووگورود) به دلیل بیماری با آگاپیت پچرسک دکتر بی مزدور ملاقات کرد. در آن زمان، شهرت در مورد مهارت های پزشکی آگاپیت بسیار فراتر از کیوان روس بود. یاروسلاو به دلیل آسیب به مفاصل لگن و زانو دچار مشکل در ستون فقرات خود شد. بنابراین، با صحبت کردن به زبان مدرن، او به یک بیمار معمولی آگاپیت تبدیل

شد. به دلیل چنین ارتباط ضروری که برای یاروسلاو بسیار سودمند بود و تحصیلات او از آگاهی در بسیاری از موضوعات مهم مربوط به دانش در مورد انسان و جامعه به طور کلی، شاهزاده یاروسلاو، می توان گفت، به "حکیم" تبدیل شد. .

در نتیجه چنین ارتباطی، اولین صومعه های مستقل روسیه ظاهر شد، و علاوه بر آن، به افتخار مادر مقدس. ترجمه فعال کتاب های خارجی (به ویژه کتاب های کوه آتوس) و همچنین بازنویسی مجدانه برگه های اسلاوی قدیمی (حتی دست نوشته های قدیمی روسی «بت پرستان» که روی پوست درخت توس نوشته شده اند) آغاز شد. این کتاب اساس آموزش عمومی شد. دانش آگاهی و توصیه او به یاروسلاو به این واقعیت منجر شد که شاهزاده خود به خواندن کتاب علاقه مند شد و روشنگری را هم در بین اطرافیان و هم در بین مردم عادی مد کرد. به دنبال توصیه آگاهی، شاهزاده اولین مدارس دولتی را برای کودکان سازماندهی کرد، یک کتابخانه بزرگ در سطح ملی در پایتخت در نزدیکی کلیسای جامع سوفیا تأسیس شد، علائم و نمادهای اصلی برای جامعه ثبت شد، دیپلماسی در سطح بین المللی به خوبی تنظیم شد. بنابراین جای تعجب نیست که کیوان روس در زمان سلطنت یاروسلاو حکیم به اوج پیشرفت خود رسید.

آناستازیا: این حقایق واقعاً جالب هستند و چیزهای زیادی را در مورد چنین تغییر شدیدی در رفتار یاروسلاو توضیح می دهند: از حاکم ظالمی که از استفاده از هر وسیله ای برای به دست گرفتن قدرت در کیف دریغ نمی کرد تا رهبری که در دوران او "عادل" شد. سلطنت در کیوان روس پس از ملاقات با آگاهی پچرسک... همچنین، نمادها و معماری غیرعادی معبد گنبدی متقابل پنج نیروی دریایی کلیسای جامع سوفیا،

با در نظر گرفتن 13 گنبد و ترکیب هرمی شکل، تصادفی نیست. به هر حال، می‌توانید برای خوانندگان توضیح دهید که مفهوم شبستان در معماری به چه معناست؟

ریگدن: این کلمه از کلمه لاتین ناویس به معنای قایق گرفته شده است. در معماری، به قسمت دراز ساختمان اشاره دارد، اتاقی دراز شبیه یک کشتی، مانند نماد نمادین "قایق خورشید" (که قبلاً در طول تمدن تریپولی شناخته شده بود، زمانی که با دایره ای به شکل "تصویر می شد" علامت AllatRa) یا همانطور که در اساطیر مصر باستان نامیده می شد، "قایق ابدیت". به هر حال، بعداً در قرن دوازدهم، کشتی های بادبانی دریانوردی این نام را دریافت کردند (ناو). در معنای نمادین این کلیسای جامع، به معنای "قایق دریانوردی در طول زمان" بود. به طور کلی "کشتی معنوی" کیوان روس.

آناستازیا: لازم به ذکر است که ساختمان کلیسای جامع سنت سوفیا در کیف تخریب های جزئی متعددی توسط زمان و مردم را تجربه کرد. در قرن 17-18، در نتیجه بازسازی معبد، ظاهر خارجی آن به طور قابل توجهی تغییر کرد.

ریگدن: این واقعاً همینطور است. اما جالب اینجاست که با وجود این همه فراز و نشیب های هزار ساله، تا به امروز، در طاقچه ای خاص - در طاق محراب اصلی، همان مروارید قدیمی ارتدوکس روسیه می درخشد - موزاییک شش متری مادر خدا، به اصطلاح "اورانتا". در مسیحیت، آن را یکی از گونه های شمایل نگاری مادر خدا می دانند که با دستان خمیده در آرنج و در سطح بالا با صورت به تصویر کشیده شده است.

آناستازیا: بنابراین، بازوهای مادر خدا در قالب نشانه نمادین آلات - همان نماد باستانی آمیختگی معنوی شخصیت با روح، روشنگری و شناخت حقیقت و دستیابی به رهایی معنوی به تصویر کشیده شده است. این نماد در زمان های مختلف به شکل نماد فوق الذکر که شبیه حشره است و همچنین تصاویری از الهه های باستانی با دستان برافراشته برای مردمان باستان شناخته شده بود. این همان نماد باستانی است که توسط افراد «مقبل تاریخ» به عنوان سنگ نگاره ثبت شده است و نشان می دهد که انسان تنها با مشارکت نیروی آفریننده آلات می تواند به چنین حالت رهایی معنوی برسد.

ریدن: قطعاً. بنابراین، تصویر مادر خدا «اورانتا» که در لباس های آبی پوشیده است و بر روی پایه ای چهار گوش ایستاده است، در مقابل پس زمینه موزاییکی طلایی دایره ای شکل قرار گرفته است. به هر حال، در یک حالت آگاهی تغییر یافته (درک معنوی گسترده)، یک فرد، در حالی که به مادر خدا نگاه می کند، می تواند اثر نور سبز درخشانی را که از او تابش می کند، ببیند. در امتداد منحنی نیم گنبد بر روی طاق این طاقچه منحصر به فرد، کتیبه ای به زبان یونانی از زاهدان کوه آتوس برای نسل های آینده روس کیوان حفظ شده است: "

... : " ("خدا در میان او است و حرکت

نمی کند: خدا صبح به صبح به او کمک کند" - یادداشت مترجم).

در زمینه داستان کیوان روس، مایلم توجه شما را به صفحه دیگری به همان اندازه مهم در تاریخ جلب کنم. در ابتدا، در کیوان روس، فرشته جبرئیل و مریم باکره با هم پرستش می شدند، همانطور که باید باشد. و فقط خیلی بعد، در قرن پانزدهم، مردم احترام به فرشته جبرئیل را از آیین بشارت مادر مقدس جدا کردند، اگرچه این نادرست است. جایی

که باکره مقدس خلق می کند، روح القدس همیشه با اوست. به هر حال، در باورهای اسلاوها (قبل از پذیرش مسیحیت)، خدای برتر مرد و زن با هم تجلیل می شد. با استفاده از زبان ما، به معنای نماد معنوی نیلوفر آبی (طرح) و ایجاد آلات (اجرای نقشه).

آناستازیا: بله، این را می توان در شخصیت های اساطیری افسانه های مقدس اسلاوی جستجو کرد که از زمان های قدیم حفظ شده اند.

ریگدن: در مورد فرشته جبرئیل و مریم باکره، در ستون های محراب طاق اصلی شرقی کلیسای جامع سوفیا در کیف، جایی که مادر خدا "اورانتا" در آن قرار دارد، تصاویر موزاییکی از بشارت هنوز حفظ شده است.

آناستازیا: بله، روی یکی از ستونها، تصویری از فرشته جبرئیل وجود دارد که انگشتان دست راستش در علامت برکت به هم متصل شده است. در ستون دیگر، مادر خدا با دوکی در دست است که رشته معنوی زندگی انسان را می چرخاند.





شکل 76. فرشته گابریل و مریم باکره (طرح نقاشی های دیواری قرن 11 در کلیسای جامع سنت سوفیا؛ کیف، اوکراین):

1) طراحی شماتیک از موزاییک قرن یازدهم "مادر خدا اورانتا" (محراب اصلی کلیسای جامع)؛ نماد هلال با شاخ های آن به سمت بالا و دایره ای ("AllatRa") کدگذاری شده در تصویر.

2) تصویر فرشته جبرئیل که بازوی راست او در ژست برکت (موزاییک روی ستون محراب) به تصویر کشیده شده است.

3) تصویر مادر خدا با دوکی در دست که نخ معنوی زندگی انسان را می چرخد (موزاییک روی ستون محراب).

ریگدن: مایلم اشاره کنم که در زبان اسلاوونی قدیم، کلمه " (دوک) با کلمه " (چرخش) (گرداب، حرکت ماریچی) مرتبط است. به هر حال، اسلاوها تنها کسانی نبودند که این کلمه را داشتند. واژه هندی باستان "وارتانام" نیز به معنای "چرخش" است. از زمان های قدیم، دوک از جنبه معنوی به عنوان یک ابزار جادویی که از بالا داده می شود در نظر گرفته شده است. یعنی به تعبیر امروزی، این توصیف نمادین دعا، مراقبه و تمرین معنوی است. ریسندگی با نخ با استفاده از دوک، نماد معنوی خاصی بود که برای بسیاری از مردم به عنوان اتحاد "زمین و بهشت" شناخته می شود، اتحاد انسان در طول زندگی زودگذر خود با طبیعت الهی روحانی (روح). نخ در هنر دینی نماد زندگی معنوی انسان و در معنای جهانی نماد زمان، پیوند گذشته، حال و آینده بود. این یک جزء معنوی بود که همه مرواریدها (روحها) را متحد می کرد. بسیاری از مردمان باستان "مادر بزرگ" را با دوکی در دستان خود به تصویر می کشیدند.

آناستازیا: جالب اینجاست که دانشمندان "مادر بزرگ" را به الهه های "قمری" نسبت داده اند، زیرا او معمولاً توسط مردمان مختلف با یک علامت بسیار باستانی خاص به شکل "داس ماه" به تصویر کشیده می شود، یعنی هلالی با شاخ هایی که اشاره می کند. به سمت بالا که بالای آن یک دایره قرار داده شده بود.

ریگدن: بله، انسان تا نداند به خیلی چیزها توجه نمی کند. اما به محض اینکه دانش واقعی پیشانی او را لمس می کند و روح او بیدار می شود، خرد به دست می آورد. و خرد، عمل می آورد...

آناستازیا: اینها کلمات طلایی هستند، خود حقیقت ... من فکر می کنم که برای بسیاری از خوانندگان، درست مانند مدتی پیش برای ما، بسیار جالب خواهد بود که در مورد علائم فعالی که در تعداد زیادی در کیوان روس منتشر شده بود، آشنا شویم. در آن زمان. ممکن است درباره این لحظه مهم تاریخ بیشتر توضیح دهید؟

ریگدن: آگاپیت از پچرسک تا حدی به یاروسلاو حکیم اجازه داد تا در راز نشانه های فعال وارد شود. او با جزئیات به او گفت که چگونه

و چه عبادتگاه های اصلی باید در پایتخت و کشور ساخته شود و مهمتر از همه، چگونه و چه علائمی بر روی آنها نصب شود. و همچنین برای فعال کردن آن نشانه ها برای ایجاد موج معنوی در مردم و محافظت از آنها از تأثیر نیروهای منفی دنیای نامرئی چه باید کرد. آگاپیت، البته، اهداف خود را دنبال کرد و در مقابل اهداف زودگذر انسانی یاروسلاو، پایه نشانه های معنوی را برای نسل های آینده گذاشت. با این حال، مردم مردم هستند: حتی اگر ده بار در مورد عواقب آن به آنها هشدار دهید، آنها همچنان سعی می کنند تا از ذهن به دانشی که به آنها داده شده است تعدیل کنند. متأسفانه، یاروسلاو حداقل از این نظر از نوع بشر مستثنی نبود. یاروسلاو با دانستن اینکه صلیب شکسته معکوس چه تأثیری بر توده ها می گذارد، همچنان دستور داد که این علامت را در تزئینات کلیسای جامع برای اثبات قدرت زمینی خود قرار دهند. و نکته چه بود؟ او به چه چیزی دست یافت؟ زندگی او مانند یک تیر در

توهم دنیای مادی به پرواز درآمد. و ضعف انسان - عطش دستیابی به قدرت زمینی - پس از مرگ جسم جسمانی او را بیش از پیش سنگین کرد و عذاب عذاب او را به عنوان یک شخصیت فرعی طولانی کرد. با این حال، ذهن حیوانی همچنان از این اشتباه انسانی خود با فعال کردن نسل های کشیش نسبت به خود و ایجاد موجی از انرژی منفی در توده های مردم زنده لذت می برد.

باید گفت که غیر از آن، یاروسلاو واقعاً حکمت را نشان داد. او به همراه تیمی از همفکران خود این پروژه را با موفقیت به پایان رساند که به لطف آن در مدت زمان کوتاهی کیوان روس نه تنها به یک ایالت مرفه تبدیل شد، بلکه به "خانه مبارک مادر خدا" تبدیل شد. در آن زمان، بیشتر به دلیل قرار دادن صحیح نشانه های مثبت و رواج ارزش های جهانی فرهنگی و اخلاقی، بهترین ویژگی های معنوی بیش از پیش در مردم ظاهر می شد. در جهان بینی مردم اسلاو آن زمان، خدمت به "حقیقت خدا" مترادف با خدمت به خیر شد، برترین نعمت معنوی، پیروزی فیض خداوند. در واقع، مردم یک زمینه صلح آمیز مشترک بین باورهای قدیمی خود و باورهای جدید که توسط سیاستمداران و کشیش های قبلی معرفی شده بودند، یافتند.

به همین دلیل است که پس از نزاع های مذهبی در آن دوره، موج مثبتی رخ داد، چنین وحدت معنوی مردم در قلمرو دولت روسیه قدیمی که قبلاً با سایر کشورهای آن زمان که در حال غرق شدن بودند تفاوتی نداشت. درگیری داخلی...

بنابراین، کلیسای جامع سنت سوفیا نقش کلیدی در این پروژه داشت. اول از همه، کلیسای جامع سوفیا، ساخته شده در کیف، کپی شد

(البته نه در همان مقیاس، اما با طرحی مشابه از معبد گنبدی متقاطع پنج نیروی دریایی) در شهرهای ایالت قدیمی روسیه که در آن زمان مهم بودند: ولیکی نووگورود (این شهر هنوز در روسیه وجود دارد) و همچنین پولوتسک (این شهر تا به امروز وجود دارد و در منطقه ویتبسک بلاروس قرار دارد). نه تنها طرح بیرونی، بلکه محتوای معنوی نیز کپی برداری شد - از قرار دادن نمادها و نشانه های اصلی و نماد مادر خدا «اورانتا» شروع شد و با ایجاد کتابخانه ها و مدارس آموزشی برای آن معابد ختم شد. در کلیسای جامع سنت سوفیا در ولیکی نووگورود، هنوز مجسمه کبوتر را بر روی صلیب گنبد مرکزی معبد به عنوان نماد روح القدس قرار می دهند. در تاریخ زحمات معبد در پولوتسک ذکر شده است که در قرن 18 حتی تلاشی برای بازسازی معبد به افتخار نزول روح القدس انجام شد. کبوتر در حال حاضر جایگزینی برای پایانه قدیمی تر صلیب توسط مردم است - علامت "AllatRa" به شکل یک هلال با شاخ های آن به سمت بالا و یک دایره در بالا. پیش از این، کبوتر با بال های باز به تصویر کشیده شده بود. هنگامی که شخصی به صلیب کلیسای جامع نگاه می کرد، به جای کبوتر علامتی را می دید که به صورت بصری توسط بال های برآمده و سر کوچک کبوتر ایجاد شده بود (به شکل هلالی که شاخ های آن به سمت بالا و یک دایره).

ثانیاً، اصل آن نسخه ها - کلیسای جامع سنت سوفیا در کیف - نه به تنهایی بلکه به عنوان بخشی از یک مجموعه ساخته شده است. چهار "دروازه شهر" در امتداد گوشه های کلیسای جامع در همان فاصله از آن ساخته شده است.

و همچنین با علائم مشخص شده بودند. اگرچه درست تر است که بگوییم آنها دروازه های به اصطلاح شهر بالایی بودند که در کوه قدیمی کیف قرار داشت که اکنون بخش مرکزی کیف است.

آناستازیا: بنابراین، چهار دروازه اطراف کلیسای جامع سنت سوفیا در کیف، یک صلیب مورب مشابه چهار ذات ایجاد می کنند، جایی که خود کلیسای جامع مرکز به عنوان نماد روح است.

ریدن: دقیقاً. در نمادگرایی مذهبی مسیحیت، دروازه ها ورودی هایی هستند که از کلیسای جلویی به معبد و از معبد به محراب منتهی می شوند. دروازه اصلی نماد روسی قدیمی در یک معبد ارتدکس در مقابل تاج و تخت (در محراب) قرار داشت و به معنای برتری معنوی و نه سیاسی "دروازه مقدس" نامیده می شد. معمولاً در قسمت بالای آن، صحنه بشارت با فرشته جبرئیل و مریم باکره به تصویر کشیده می شد و قسمت پایین آن چهار انجیل جفت روی بال درها بود. بنابراین، باز شدن دروازه مقدس در لحظات خاصی از خدمات نماد "باز شدن ملکوت بهشت" است، یعنی ورودی، گذری به دنیای معنوی دیگر. و این نماد بدون دلیل ظاهر نشد. این فرآیند انرژی "باز شدن" یک گذر به دنیای دیگر واقعاً در طول کار معنوی (چه فردی و چه جمعی) افراد معنوی قوی رخ می دهد، صرف نظر از اینکه به چه دینی تعلق دارند و در کدام کشور زندگی می کنند. به هر حال، در زمان های قدیم در میان مردمان، به عنوان مثال، کیوان روس، "باز شدن دروازه" شهر به معنای اجازه دادن به کسی بود که به شهر وارد شود. در مورد دشمنان به معنای تسخیر شهر یا تمایل شهرنشینان به زمین گذاشتن سلاح بود. اگر وقایع نگاری به بستن دروازه های اصلی در مقابل دشمن اشاره می کرد، این به معنای تصمیم ساکنان برای ارائه مقاومت بود.

"دروازه طلایی" اصلی کیف باستانی دروازه جنوبی رو به کوه آتوس است که به عنوان "محل سکونت مادر خدا" در نظر گرفته می شود.

به عبارت دقیق تر، از نظر جغرافیایی در قسمت جنوب غربی شهر قرار داشت. بر روی این دروازه اصلی "دروازه طلایی" شهر، کلیسایی به افتخار فرشته جبرئیل و مادر خدا - کلیسای بشارت ساخته شد تا "همیشه با بشارت و دعا به آن شهر شادی بخشد. از مادر مقدس و فرشته جبرئیل.»

آناستازیا: بله، اطلاعات تاریخی در این باره در کدکس هیپاتین ثبت شده است. حتی تا به امروز، کلماتی حفظ شده است که در مجموعه تاریخی چند جلدی یافت می شود، که در مورد ادبیات روسیه باستان (از قرن یازدهم شروع می شود) - "کتابخانه ادبیات روسیه باستان" (جلد 1، صفحه 50): «.

!»، **Raduisya, obradovannaa!** :

! ، « : !". ("اگر فرشته به دختر بوسه ای بدهد ، به شهر نیز داده می شود. زیرا به سمت او این است: "شادی ، شادی بود! خدا با شما است!" و به سمت شهر: "شادی ، پرهیزگار شهر! خدا با توست!" - یادداشت مترجم). کیف از لحاظ تاریخی تحت حمایت مادر خدا و فرشته جبرئیل بوده است - این یک واقعیت آشکار است که امروزه ساکت می شود. به همین دلیل است که امروزه بر روی نشان کی یف می توان فرشته میکائیل را به عنوان حامی شهر دید که با شمشیر بدون غلاف به عنوان نمادی از شاهزادگان کیوایی نشان داده می شود که جنگ هایی را از جمله در بین خود به راه انداختند، مانند بسیاری از افراد در موقعیت. قدرت در آن زمان

ریگدن: خوب، با این «دولت مردان» چه می توانی کرد... مانند زمان های قدیم، اکنون نیز چنین است: «پادشاهان درباره چیزهای کوچک مانند چیزهای بزرگ صحبت می کنند، و شورش را به سوی خود فرا می خوانند». اما این مهم نیست. نکته اصلی این است که مردم بدون توجه به خواسته های زمینی "شاهزاده های" امروزی، یاد و احترام فرشته جبرئیل و مریم باکره را هنوز زنده نگه می دارند.

آناستازیا: بدون شک، این خاطره معنوی مردمان را می توان نسل به نسل ردیابی کرد و نمی تواند باعث خوشحالی انسان نشود. اما اجازه دهید به گفتگو برگردیم که از منظر تاریخی بسیار جالب است. بنابراین، "دروازه طلایی" در کیف نمادی از شهر بود که در تفسیر معنوی دانش در مورد انسان معادل جوهر جلویی بود. بنابراین، نماد گذشته شهر، یعنی جوهر پشתי...

ریگدن: و اولین کلیسای سنگی کیوان روس که به مریم مقدس تقدیم شده بود و امروزه در تاریخ به کلیسای دهک معروف است، به "دروازه شمالی" مشروط تبدیل شد. قرن ها پیش توسط شاهزاده ولادیمیر، پدر یاروسلاو ساخته شد. کل دادگاه قدیمی دوکال ولادیمیر در کنار آن قرار داشت. به طور کلی باید به این نکته اشاره کرد که این مکان نسبت به عبادتگاه های پیش از مسیحیت دارای تاریخ کهن تری است.

آناستازیا: بله، با قضاوت بر اساس کاوش های باستان شناسی، پایه های کاخ ها و ساختمان های بسیار قدیمی تر در آنجا یافت شد که متعلق به دوران «بت پرستان» اسلاوها است، و همچنین بقایای عبادتگاه باستانی تر (یک معبد بت پرست) در شکل یک سکوی سنگی با چهار برآمدگی

در گوشه ها. به عبارت دیگر، حتی در دوران باستان، کوه قدیمی کیف قبلاً مرکز مذهبی مهم مردم اسلاوی ساکن در این منطقه بوده است.

ریگدن: قطعاً. بنابراین، یاروسلاو حکیم نه تنها این کلیسا را بازسازی کرد، بلکه یک بار دیگر به توصیه آگاپیت آن را تقدیم کرد، این بار به روشی درست. اولین کلیسای کیوان روس که به مادر خدا تقدیم شده بود نماد گذشته ای بود که راهی برای آینده باز کرد. و همچنین نقش مهمی در قرار دادن علائم در کیف ایفا کرد.



شکل 77. نقشه مدرن مرکز تاریخی شهر کیف با نشانه هایی از مکان های قبلی "چهار دروازه" و کلیسای جامع سنت سوفیای فعلی:

(1) کلیسای جامع سنت سوفیا؛

2) محل پایه گذاری کلیسای دهک (اولین کلیسای سنگی در کیوان روس که به مادر مقدس اختصاص یافته است)؛

3) محل اصلی "گلدن گیت"؛

4) محل "دروازه های لاچ" ("دروازه های لیادسکیه")؛

5) موقعیت "دروازه غربی".

این دروازه نام "دروازه های Lviv" را به خود اختصاص داد زیرا جاده کیف به Lviv از آنها عبور می کرد.

امروز به جای آنها میدان L'vivs'ka قرار دارد. جالب است که با گذشت زمان، می توان گفت در مورد نقاط فعال سازی که طبیعت حیوانی را در افراد تحریک می کند، چیزی تغییر نکرد. در قدیم بازاری در اینجا وجود داشت، و باقی ماند، فقط نام آن تغییر کرد - اکنون "مرکز تجارت" است. حتی بیشتر از آن، انگیزه احتکار و افزایش ثروت مادی در این شهر (مانند سایر شهرهای بزرگ جهان) به جای انگیزه های واقعاً مهم و مورد نیاز مردم - ایجاد اعمال از «ثمره آور» بار دیگر با علف های هرز شکوفا می شود. درخت ابدی - طبیعت معنوی.

آناستازیا: متأسفانه اینطور است. اگر نگاهی به کیف مدرن بیندازیم، اولین چیزی که جلب توجه می کند تعداد زیادی از مراکز تجاری، بانک ها و سایر موسسات مشابه است که یکی از دیگری ثروتمندتر است. این تصور به وجود می آید که همه فقط به تجارت وسواس دارند، به جای اعمال معنوی واقعی که شایسته یک جامعه انسانی متمدن است.

ریگدن: چنین شهرهای بزرگی از جهان نمونه بارز انتخاب غالب بشر هستند. اما باز هم می‌گویم که بهبود وضعیت در دست خود مردم است. بنابراین، حتی در آن زمان، آگاپیت به یاروسلاو پیشنهاد کرد که این "دروازه‌های غربی" را با یک شیء معنوی و فرهنگی "تقویت" کند که دارای نشانه‌ای است که نیروهای نامرئی را متعادل می‌کند تا از کج شدن به سمت طبیعت حیوانی افرادی که از این مکان دیدن می‌کنند جلوگیری کند. محل. بنابراین کلیسایی اختصاص داده شده به ارائه خداوند (- یادداشت مترجم) در اینجا ساخته شد. این نمادین بود. اولاً کلمه اسلاوی قدیم " به معنای "ملاقات" بود و طبق اعتقادات اسلاوی قدیم به معنای ملاقات انسان با الهی و تجلیل آن بود. ثانیاً، داستان کتاب مقدس ارائه به مادر خدا (مریم باکره) تقدیم شد، که نوزاد مسیح را در چهلمین روز پس از تولدش به معبد آورد. در ارتدکس، ارائه یک هفته قبل از 25 فوریه جشن گرفته می‌شد و از جنبه معنوی، به عنوان تجدید، به عنوان ملاقات قدیم و جدید در نظر گرفته می‌شد.

به همین دلیل بسیار نمادین بود که "دروازه‌های غربی" در کیف باستان دقیقاً با این شیء معنوی و فرهنگی تقویت شده بودند.

اگر کلیسای جامع سوفیا مرکز بود، «دروازه طلایی» مشروط به جوهر جلویی بود. کلیسای مادر خدا (کلیسای دهک‌ها) جوهر پشتی بود، و "دروازه‌های غربی" جوهر راست بود، سپس "دروازه‌های لاچ" نماد جوهر چپ پایتخت باستانی کیوان روس بود. آنها در مکانی قرار داشتند که امروز میدان مرکزی شهر واقع شده است - میدان استقلال، که عموماً به عنوان "میدان" شناخته می‌شود.

آناستازیا: می دانید، وقتی برای اولین بار این اطلاعات را از شما شنیدم، بسیار متعجب شدم و فکر کردم: "جالب است، ایده چه کسی این بود که میدان اصلی پایتخت را دقیقاً به این مکان منتقل کنیم و عمداً بر ذات چپ تأکید کنم؟" زیرا این مکان به عنوان میدان پایتخت، جمعیت زیادی را جمع می کند.

ریدن: کاملاً درست است. این کار نه تصادفی، بلکه کاملاً آگاهانه، همانطور که می گویند، از ذهن، حیوان انجام شد. خوب، اول چیزها. منطقه ای که امروز در کیف در آن میدان استقلال قرار دارد در زمان آگاپیت "**Perevesishche**" (چیزی که بیشتر از آن است - یادداشت مترجم) نامیده می شد. آنجا مردابی بود و مردم از قدیم به آن مرداب بز می گفتند. بنابراین، تقریباً آنجاست، در قسمت جنوب شرقی شهر، جایی که امروزه خیابان سوفیفسکایا در میدان آغاز می شود و به کلیسای جامع منتهی می شود، یاروسلاو حکیم «دروازه های شرقی» را در آنجا قرار داده بود که راهی را از کیف به صومعه پچرسک (در حال حاضر لاورای کیف-پچرسک) و همچنین به "سرزمین پچنگ ها". در تاریخ، این دروازه ها نام "دروازه های لیادسکی" را گرفتند. کلمه "**lyad**" هنگامی که از زبان اسلاوی قدیم ترجمه می شود به معنای "نخس"، "بدشانس" است. و «لیادا» به معنای «زمین بایر»، «علف هرز»، «بوته ضخیم»، «زمین خام» است. به هر حال، چند قرن بعد، پس از یک محاصره طولانی شهر، ارتش باتو خان موفق شد دقیقاً از طریق "دروازه های لیادسکی" به کیف نفوذ کند. با توجه به خود این مکان، تا قرن نوزدهم، زمانی که فراماسون ها تلاش خود را برای از بین بردن میراث معنوی اسلاوها انجام دادند، یک "محوطه بایر" باقی ماند.

شروع به ساخت ساختمان شورای شهر به ویژه در این «مکان ناپاک» کرد.

آناستازیا: آره، خوب، "استقلال" در باتلاق بز... برای ساختن میدان اصلی چنین شهری در چنین مکانی؟! بله، فراماسون ها فقط برای مردم «بومی» به نظر می رسند، اما در ذهنشان بیگانه هستند.

ریگدن: به همین دلیل است که آنها دسترسی کشورها را به دانش مسدود می کنند. آنها دست به هر کاری می زنند تا مردم را نسبت به تاریخ معنوی واقعی خود بی علاقه کنند. آنها با دروغ های خود مردم را مسموم می کنند و حقایق آشکار را از آنها پنهان می کنند. فقط به نمادهای آنها نگاه کنید: همه جا شمشیر، کمان و تیر، تبر، سپر، قطب نما و شیر وجود دارد - نمادهای فراماسون ها. اگر کسی فقط به تاریخ علاقه مند شود، می توان تخریب تقریباً همزمان حتی کوچکترین بقایای آن سازه های نمادین را که برای مردم ساخته شده بود و با علائم فعال شده بود، به عنوان مثال، در کیوان روس در زمان آگاپیت ردیابی کرد. به عنوان مثال، حفاظت و بازسازی کلیسای جامع سنت سوفیا در کیف دقیقاً در قرن های 17-18 انجام شد و به طور مخفیانه به سبک باروک بازسازی شد، به همین دلیل است که ساختمان به طور قابل توجهی ظاهر خارجی خود را تغییر داد (از جمله هندسی و فضایی آن). تصویر).

آناستازیا: خوب، نویسندگان ادبیات تاریخی با پشتکار یک عبارت مشابه را از یکدیگر وام می گیرند که «باروک» در آن روزها سبک مد روز رنسانس «تمدن غرب» بود.

ریگدن: ... و ایتالیا، رم، مرکز آن بود. آیا این چیزی به شما می گوید؟

آناستازیا: اوه، خیلی چیزها را می گوید. فقط کلمه "باروک" را به تنهایی در نظر بگیرید!

ریدن: در واقع. کلمه ایتالیایی "باروکو" از پرتغالی "perola barroca" به معنای "مروارید ناقص" گرفته شده است، به عبارت دیگر، "مروارید با عیب"، نقص در یک جواهر، یک مروارید تغییر شکل یافته است. این کلمه در زبان لاتین نیز وجود دارد...

آناستازیا: بله، با توجه به اینکه این سبک با محافل اشرافی و کلیسا مرتبط بود، جای تعجب نیست که کلمه "باروکو" به عنوان نام مروارید تغییر شکل یافته برای آن انتخاب شده است. حتی بیشتر از آن، بعدها این سبک در هنر اروپایی تا اواسط قرن هجدهم، به ویژه در کشورهای که مذهب کاتولیک در آنها رایج بود، سبک غالب بود. "باروک" به عنوان راهپیمایی پیروزمندانه "تمدن غرب" در نظر گرفته می شود.

ریگدن: خب، بله، یک راهپیمایی مشعل. به قول خودشان هر که گوش دارد بشنود. درک اینکه چرا کلیسای جامع سوفیا به اولین بنای معماری در خاک اوکراین تبدیل شد که در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفت، برای افراد باهوش دشوار نخواهد بود، به این معنی که بازسازی آن، انتقال آن به یک سازمان مذهبی، یا برگزاری مراسم کلیسا در آن، ممنوع است.

آناستازیا: این بدان معناست که فراماسون های آرکون ها اصل را بازسازی کردند و اکنون با استفاده از ابزار قابل قبول خود یونسکو، شرایطی را بر ساکنان محلی تحمیل می کنند که ممکن است کلیسای جامع بازسازی نشود و علاوه بر این، خدمات کلیسای ارتدکس سنتی در آن

مجاز نباشد؟ به اصطلاح فعال کردن مروارید مجاز نیست؟! خب... این را نمی توان چیزی جز بی قانونی نامید.

ریگدن: و این شاید "مروارید" معنوی اصلی کیوان روس باشد! و فراماسون ها در همان سال ها با ساختمان های دیگر چه کرده اند؟ در قرن هجدهم، آنها تلاش کردند تا کلیسای جامع سوفیا در ولیکی نووگورود را بازسازی کنند تا به بهانه تقویت دیوارهای ساختمان، تصویر هندسی و فضایی را مخدوش کنند. کلیسای جامع در پولوتسک دوباره بازسازی شده است. علاوه بر این، در قرن هجدهم، کلیسای جامع سوفیا در پولوتسک به طور قابل توجهی با نسخه اصلی خود متفاوت بود، با توجه به اینکه چند بار این ساختمان ابتدا ویران شد و سپس از ذهن انسان برای قرن های آینده بازسازی شد.

حتی در آن زمان، علی رغم این شرایط، فراماسون ها آن را امن بازی کردند و در آغاز قرن هجدهم کلیسایی با معماری غیر اسلاوی به سبک «باروک» به جای آن بنا کردند.

خب، من حتی در مورد "چهار دروازه" کیف صحبت نمی کنم. به محض اینکه فراماسون ها حمایت مالی از سیاستمداران را در کیف آغاز کردند، تخریب و تخریب بقایای بناهای مهم معماری به بهانه های مختلف آغاز شد. یک روش قدیمی و شناخته شده فراماسون ها این است که ابتدا نسخه اصلی را از بین می برند و سپس "کپی" خود را تهیه می کنند. بنابراین، امروزه ما فقط می توانیم یک «کپی» ضعیف از «دروازه طلایی» و حدس و گمان درباره «کپی» فراماسون ها از بنای یادبود «دروازه های لیادسکی» را ببینیم، که در قرن نوزدهم، زمانی که ساختمان شورای شهر در حال ساخت بود، تقریباً ویران شد. در تواریخ فقط اشاره ای وجود

دارد که مدتی پیش "دروازه های غربی" وجود داشت و اولین کلیسای سنگی مادر خدا در شهر کیف قرار داشت. این کل داستان است که چگونه علائم معنوی به برخی افراد کمک می کند تا خود را توسعه دهند در حالی که آنها دیگران را دیوانه می کنند. چگونه برخی از مردم یک مروارید معنوی برای نسل های زنده خلق می کنند و چگونه برخی دیگر سعی می کنند "باروک" خود را بر آن اعمال کنند.

آناستازیا: بله، زمان ها و فصل های دنیای امروز.

ریگدن: این فقط نمونه ای از تاریخ است که در قرون گذشته امثال آن را می توان یافت. مشکل در ساختمان ها نیست، مشکل در مردم و در انتخاب های بشریت است...

آناستازیا: به هر حال، بازگشت به گفتگو در مورد ویژگی های معماری معابد در میان مردمان جهان با استفاده از نمادهای اصلی، از جمله مروارید... درست مانند معابد مسیحی، قسمت محراب ساختمان به شکل نیمه است. - طاقچه دایره ای شکل که جهت آن به سمت شرق است، همچنین مساجد مسلمانان دارای طاقچه نیم دایره ای خاص هستند - «محراب» (کلمه عربی «محراب» به معنای «جهت نماز» است). جهت گیری آن به سمت مکان مکه - شهر مقدس مسلمانان (واقع در شبه جزیره عرب در جنوب غربی آسیا) است که یکی از زیارتگاه های اصلی مسلمانان در آن واقع شده است.

ساختاری به شکل مکعب - کعبه. بنابراین، این طاقچه باکنده کاری، نقاشی و تزئینات تزئینی تزئین شده است. گنبد داخلی آن اغلب به

شکل یک پوسته - نماد ذخیره مروارید معنوی گرانبها - طراحی شده است.

ریدن: درست است. چنین طرحی قابل درک است زیرا مسلمانان افسانه های زیادی در مورد مروارید دارند و آن را در دسته نمادهای خاص قرار می دهند. به عنوان مثال، طبق گفته حضرت محمد، جهان از مروارید سفید خلق شده است. بر اساس اعتقادات مسلمانان، خداوند متعال مروارید سفید را آفرید که ضخامت آن هفت آسمان و هفت زمین در کنار هم بود. هنگامی که خداوند مروارید را به سوی خود خواند، از صدای او چنان لرزید که به آب روان تبدیل شد. از میان همه مخلوقاتی که در ساعاتی از شبانه روز، به هر نحوی، تسبیح حق تعالی را قطع می کند، به تنهایی که آب بوده، لحظه ای از تسبیح خالق دست بر نمی دارد و دائماً موج می زند و کف می کند. به همین دلیل است که خداوند آن را بر دیگران برتری داد و آن را سرچشمه و سرآغاز زندگی همه موجودات زنده قرار داد. بنابراین، تمام موجودات زنده از آب ساخته شده اند. و خداوند متعال برای حمل این آب گرانبها باد (هوا) را آفرید و آن را با "تعداد بی شماری" بال عطا کرد.

به همین دلیل است که معمولاً این طاقچه مقدس با نمادهای زیادی پر شده است. با باکره مقدس، روح پاک مرتبط بود. قبلاً در داخل محراب چراغی فروزان آویزان می شد، زیرا حضور الهی در جهان یا در انسان به نور چراغ تشبیه شده بود. لامپ در شیشه است، و شیشه مانند یک ستاره مروارید است - این نماد "نور بر نور" است.

آناستازیا: با توجه به نمادها، نگاهی به ترکیب سجاده (نمازلیک) در میان ملل ترک زبان پیرو اسلام نیز بسیار جالب است. در تصویر اسمی زینتی خود از قالی، معمولاً از محراب این یا آن منطقه تقلید می‌کند.



شکل 78.

تصاویر نمادین در اسلام:

1) یک طاق صدفی شکل از طاقچه محراب (مزکیتای مسجد- کلیسای جامع ستون بزرگ، که یکی از بزرگترین در جهان محسوب می‌شود؛ سال 785 - اوایل قرن یازدهم؛ کوردوبا، اسپانیا).

2) سجاده نماز (ترکی نمازلیک)؛ هنر ملتهای ترک زبان که به اسلام عمل می‌کنند.

ریگدن: اتفاقاً، عمدتاً همان نمادها و نشانه‌هایی وجود دارد که متعلق به فرهنگ‌ها و مذاهب بسیاری از مردمان دیگر است: هشت ضلعی، شش ضلعی، لوزی، مربع، صلیب مورب و غیره... به طور کلی، صدفی با مروارید. در زمان‌های قدیم نمادی از روح، از اصل آفریننده زنانه الهی بود. این صفت بسیاری از خدایان زن و نام آنها بود که نمادی از عنصر

مقدس آب بود. همانطور که قبلاً ذکر کردم، دومی به معنای زیستگاهی بود که با زیست زمینی متفاوت بود و برای درک بشر کاملاً متفاوت بود. با این حال، هر موجود زنده ای از آن مشتق شده بود، به آن وابسته بود و به آن نیاز داشت. کتاب مقدس به سخنان عیسی مسیح اشاره می کند، هنگامی که او توضیح می دهد که ملکوت آسمان چگونه است (متی، فصل 13، آیات 45-46): "باز هم پادشاهی آسمان مانند تاجری است که به دنبال مرواریدهای خوب می گردد که یکی را یافته است. ارزش زیادی داشت، رفت، هر چه داشت فروخت و خرید."»

ناکر که جلوه رنگین کمانی دارد، "پوسته الهی" مروارید در نظر گرفته شد. به هر حال، در شرق، معنای روحانی مقدس روح به شکل مروارید نیز اغلب به صورت شاعرانه از طریق تصویر یک قطره آب روی نیلوفر آبی توصیف می شد. نکته این است که برگ های نیلوفر آبی دارای یک پوشش مومی سفید رنگ خاص هستند. از روزگاران قدیم، اثر غیرمعمول نیلوفر آبی شناخته شده است: هنگامی که آب (مثلاً آب باران) روی برگ های نیلوفر آبی می رسد، به صورت قطره های کروی شکل می گیرد. در نور خورشید، این قطرات، که با رنگ کمانی گلی بر روی پوشش سفید می درخشند، مانند مرواریدهای گران بها به نظر می رسند. طبیعتاً این تأثیر نمی تواند مورد توجه شاعران شرقی قرار نگیرد که به لطف آنها ابیات غنایی آنها استعاره ای با معنای عمیق مقدس را به خود گرفته است:

ابدی،

ناگهان قطرات باران

و رطوبت ملایم روی برگها...

مروارید شد

نام فرانسوی مروارید "پِرل" از کلمه لاتین "**pirula**" به معنای "لکه" گرفته شده است. دومی به نوبه خود از کلمه "پیریوم" به معنای "کره" گرفته شده است. کلمه اسلاوی "**perlamutr**" ("**perlamutr**") از کلمه آلمانی "**Perlemutter**" وام گرفته شده است، جایی که "**Perle**" مخفف "مروارید" و "**Mutter**" به معنای "مادر" است. در لاتین، "**mater Perlarum**" "مادر مروارید" است. رومیان باستان مروارید را "مارگاریتا" نیز می نامیدند. این کلمه از زبان یونانی باستان وام گرفته شده است ("**nacre**" "**margoron**" است). از این کلمه است که نام های زنانه مرتبط با لقب الهه های باستانی عشق، زیبایی، باروری، بهار ابدی و زندگی گرفته شده است. به عنوان مثال، نام مارگاریتا (مروارید) از القاب الهه آفرودیت گرفته شده است که بر اساس اساطیر یونان باستان، در نتیجه لقاح باکره متولد شد و از کف دریا در صدفی مانند مروارید درخشان پدید آمد. نام مارینا ("دریایی") از القاب "درخشش" و "مادر مروارید" الهه روم باستان ونوس (کلمه لاتین "**veneris**" به معنی "عشق") گرفته شده است که با آفرودیت شناخته می شد. یکی از نمادهای او یک کبوتر ماده بود. به همین دلیل است که در هنر مسیحی اولیه، که در امپراتوری روم سرچشمه می گیرد، تصاویری از مریم باکره با صدفی بالای سرش، به عنوان نماد کسی که "مروارید الهی" را به ارمغان آورد، وجود داشت. لازم به ذکر است که نام ماریا در امپراتوری روم با مفهوم سنتی مردمان ساکن آنجا - الهه

عشق - "درخشنده" و "مادر مروارید" همراه بود! اما نه "غمگین"، "رد شده" و نه قطعا "تلخی" همانطور که نام او بعدها توسط کشیشان یهودی برای عموم ارائه شد.

آناستازیا: آن ها می توانند...

ریگدن: آنها می توانند فقط به این دلیل که خود مردم نمی خواهند بیشتر از آنچه کشیش ها برای آنها مشخص کرده اند بدانند. و این نتیجه است. اما کافی است نگاهی به نمادها و نام های مقدس مشابه در میان سایر مردم جهان بیندازیم (که دسترسی به آنها عمداً در ذهن مؤمن با کلمات «مباحث»، «کافر» و... محدود می شود)، و همه چیز سر جای خود قرار می گیرد.

آناستازیا: خوب، بله، کشیشان نمادها، علائم و ویژگی های باستانی محبوب شخصیت های الهی را از چه کسی کپی می کردند؟ از مردمان دیگر.

ریگدن: در مورد مریم باکره، فقط به مقایسه نمادها و نام های مادر پیشین مردمان باستانی جهان، خدایان سبک زنانه و القاب آنها بسنده می کنیم. و روشن خواهد شد که برای قرن ها دانش معنوی واحدی در مورد رهایی روح انسان به مردمان مختلف منتقل شده است که در آن قدرت ایجاد کننده اصل زنانه الهی (الات) نقش مهمی ایفا کرده است.

بنابراین، خود مروارید در روسیه باستان "اینچی" نامیده می شد که به معنای "متفاوت"، "یک"، "تنها"، "واقعی" است.

درست» در میان بسیاری از مردم اسلاو و دیگر مردم. به همین دلیل است که بعدها در مسیحیت راهب را «اینوک» و راهبه ها را «اینوکینیا» می نامیدند. مروارید نماد تداعی روح از یک جهان (روحانی) دیگر بود. کلمه روسی باستان "**perlamutr**" "**rakovina**" از کلمات باستانی مردم اسلاو ساکن اروپای شرقی گرفته شده است. **Raky** **rak ve** یک "پوسته" است و شبیه کلمه لاتین " " به معنای "قفل می کنم". یعنی مروارید در صدف یک نام نمادین از روح قفل شده در پوسته مادی بدن است که از دنیای دیگری به اینجا آورده شده است و تنها زمانی می تواند خود را آزاد کند که آگاهی انسان (شخصیت) با آن ترکیب شود (وصل شود). روح با کمک نیروی آفریننده معنوی و تسلط فطرت معنوی در انسان.

آناستازیا: این اطلاعات واقعا برای مردم امروز بسیار جالب است. جالب اینجاست که مرواریدهای بزرگ در دوران باستان **Orient** نامیده می شدند (کلمه لاتین "**orientis**" به معنای "خورشید طلوع"). این کلمه از شرق وام گرفته شده است. این گونه است که اغلب در شعر به چیزی «متفاوت که با کیفیت ناشناخته و زیبایی درونی خود جذب می شود» گفته می شود.

ریدن: کاملاً درست است. مرواریدهای بزرگ دقیقاً "**unio**" نامیده می شدند (از لاتین – "تنها") و کلمه "**orient**" در شرق در ابتدا به معنای درخشش مرواریدهای طبیعی بود.

آناستازیا: بله، از منظر نمادهای معنوی، شما به همه اینها کاملاً متفاوت نگاه می کنید!

ریگدن: من حتی بیشتر می گویم. اتاق استوانه‌ای شکل زیر گنبد بزرگ مرکزی یا برجی در قسمت داخلی و مرکزی معبد گنبدی متقاطع را مجرای اصلی و مرکزی می‌گفتند که محل تاج و تخت و محراب را در آن اختصاص می‌دادند. سقف مقبره به شکل نیمه گنبدی (از حلزون به معنای صدف، گردباد مارپیچی، گرداب) نماد «آسمان» بود. در معماری، سنگ قفلی که طاق یا گنبد را قفل می‌کند، هنوز هم کلید نامیده می‌شود. بنابراین، به عنوان یک قاعده، یک تصویر موزاییک یا یک نقاشی از مادر خدا "اورانتا" با دستان بالا به عنوان نماد "کسی که دروازه را باز می‌کند".

بهشت» در ابتدا بر روی سطح مقعر داخلی اپسید قرار داشت.

آناستازیا: بله، تمام نمادهای کار معنوی انسان بر روی خود واقعاً در اینجا وجود دارد، از جمله رسیدن به رهایی با کمک نیروی الهی اصل زنانه ... تصویر مادر خدا "اورانتا" در روسیه باستان شناخته شده بود. تقریباً از آغاز مسیحیت. بسیاری از مردم آن را با بیزانس می‌دانند اما نه با شرق باستان! کتاب‌های راهنمای مطالعات مذهبی و فرهنگی نشان می‌دهد که نام این نماد از کلمه یونانی "orantis" به معنای "دعا کننده" گرفته شده است. هیچ چیز فراتر از این «محدودیت» ذکر نشده است، بدیهی است به دلیل ناآگاهی یا عدم تمایل به ذکر فرهنگ‌های دیگر. با این حال، اگر عمیق‌تر به تاریخ بپردازیم، مشخص می‌شود که معنای کاملاً متفاوتی در اینجا مطرح شده است!

ریگدن: حق با شماست، اینجا واقعاً معنای دیگری وجود دارد، و بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که در نگاه اول به نظر می‌رسد. با توجه به ارتباط با کلمه "دعا کننده"، بدیهی است که مردم به اطلاعات مربوط

به نقاشی های اولیه مسیحی در دخمه های رومی که در آن چهره های نمازگزار در چنین موقعیتی به تصویر کشیده شده اند، تکیه کرده اند. اما دست‌هایی که به گونه‌ای بلند شده‌اند، همانطور که قبلاً در گفتگوی ما ذکر شد، در واقع تصویر نمادین قدیمی است که در دوران پارینه سنگی، نوسنگی و مس (وجود مصر باستان، بین‌النهرین، تمدن هاراپان و تریپلیه و غیره). این یک نام نمادین از آلات است، نماد دانش در مورد اعمال معنوی برای دستیابی به آمیختگی شخصیت با روح، نماد روشنایی معنوی و شناخت حقیقت.

آناستازیا: این شگفت‌انگیز است. معلوم می‌شود که تمام دانش تا به امروز وجود دارد، این فقط درک مردم از جهان است که به طور اساسی در جهت مخالف تغییر کرده است! حتی معماری معبد مسیحی، به عنوان مثال، حاوی دانش اولیه است: ساختار مربع شکل، چهار برگ با مرکز، اتاق مرکزی استوانه‌ای، و معماری هرمی شکل کل.

ساختمان. این معماری همچنین ممکن است با یک گلدسته هرمی یا گنبد‌های پیازی شکل با یک عنصر نوک تیز تاج گذاری شود. همه اینها با نمادگرایی ساختار انرژی انسان، مسیر رهایی روح او مطابقت دارد: چهار ذات، مرکز روح است، فضای شخصی، ساختار هرمی، نمادهای معماری تبدیل مربع به دایره یا هشت ضلعی (یک نماد). از مکعب). و به روشنی نشان داده شده است که در دین مسیحی، این قدرت الهی اصل زنانه است که نقش اصلی راهنمای واقعی از جهان انسانی به دنیای معنوی را ایفا می‌کند. از میان تصاویر زنانه اصلی مسیحیت - مریم باکره، مریم مجدلیه... مردم تصاویر را تقسیم می‌کنند، اما جوهر آنها یکی است - عشق الهی، مادر خدا - چیزی که از طریق آن عشق ارتباط با خدا را زنده می‌کند، ارتباط قبلی را باز می‌گرداند. با او از

طریق روح. این نیروی معنوی و خیر عشق و خلقت مادر خداست که اصلی ترین نیروی هدایت کننده و اجرایی از جانب خداوند است! در صحنه های بشارت، مریم باکره اغلب با نیلوفر آبی، یا بهتر است بگوییم، با یک زنبق در دست، به عنوان نمادی از خلوص معنوی به تصویر کشیده می شود. او در حال زیر پا گذاشتن یک اژدها با پاهایش به تصویر کشیده شده است - طبیعت حیوانی انسان. به هر حال، با در نظر گرفتن دانش معنوی انسان و تمرین سیر معنوی، همه اینها معنای متفاوت و عمیق تری به خود می گیرد!

مریم باکره یک "قدرت احیا کننده معنوی" و "تجسم دانش واقعی" نامیده می شود. او را "حکمت خدا" می نامند - "نقاش همه چیز"، "مادر آفرینش"، که کتاب مقدس در مورد او می گوید که "او نفس قدرت خدا و ریزش ناب جلال او است"، او انعکاسی از نور ابدی و آینه ای بی لک از کار خداست، "و تنها که یکی است، همه چیز را می تواند انجام دهد، و با ماندن در خود، همه چیز را نو می سازد و در تمام اعصار وارد ارواح مقدس می شود. آنها را دوست خدا و پیامبر قرار می دهد." قدرت معنوی مریم باکره با "دروازه بهشت" مقایسه می شود! او را "حامل یک خدا"، "روح جهان"، "مشیت خدا"، "تجسم لوگوس" نامیده اند.

ریگدن: یک بار عیسی به مریم گفت: "خوشا به حال تو ای مریم، زیرا گوشت و خون آن را بر تو آشکار نکرده است، بلکه پدر من که در آسمان است. و من به شما می گویم: شما مجدالای کلیسای من هستید و دروازه های جهنم بر آن چیره نخواهد شد." «و من کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می دهم، و هر چه را در زمین ببندی، در آسمان بسته

خواهد شد و هر چه را در زمین بگشایی، در آسمان نیز گشوده خواهد شد.»

آناستازیا: بله، این کلمات مهم را به یاد دارم. من این دانش را در کتاب "Sensei-4" در مورد این واقعیت ثبت کردم که مریم مجدلیه نزدیکترین شاگردی بود که عیسی نه تنها دانش پنهان را به او سپرد، بلکه "کلیدهای پادشاهی بهشت" را نیز به او داد - چیزی که امروز مردم جام را می نامند. "مگدالا کلیسای عیسی"، "ستون ایمان" اصلی، که هنوز تعلیم واقعی عیسی را نگه می دارد...

ریگدن: ... و کمک معنوی واقعی برای نجات روح آنها به مردم می رسد.

آناستازیا: می دانید، زمانی که در کیف بودم و از یکی از معابد دیدن کردم، تصویری قدیمی از مادر خدا "اورانتا" را در تصویر نیمه قد دیدم. دست‌های او به‌طور واضح به‌صورت برآمده نشان داده شده‌اند و به‌صورت یک فنجان، نیمه ماه با شاخ‌هایش رو به بالا، به طرفین باز شده‌اند. و دایره بر روی سینه او برجسته شده است، جایی که نوزاد مسیح در آغوش مادر تحت محافظت او قرار دارد. یعنی این نمادی است که نماد "AllatRa" در آن رمزگذاری شده است.

من تعجب کردم که مردم چیزهای واضح را نمی بینند. اگرچه اگر شما سال‌ها پیش ما را در مورد این مسائل روشن نمی کردید، احتمالاً نمی دانستم که چرا نمی توانم از نگاه کردن به آن نماد خاص دست بردارم، چرا احساس می کنم قدرت مثبت از آن نشأت می گیرد. من از این

تصویر "اورانتا" عکس گرفتم و به عنوان تصویر زمینه روی موبایلم قرار دادم. اینهاش...

ریگدن: (با لبخند مهربانی که به عکس نگاه می کند): بانوی ما علامت یا زننامه... البته چیز دیگری نمی توانست باشد...

لطف نورانی خداوند. سینه مادر مردم اسلاو. شادی عادلانه چشمانت ای برادر راستین، تا این که کرسی مشابه به نام جلال تو می درخشد و این روز "من هستم، خواهم بود!"... این نماد خوبی است... قبلاً گفته ام که در روسیه باستان، تصویر مادر خدا در بین مردم محترم ترین بود. این نماد فقط در میان اسلاوهای روسیه، اوکراین و بلاروس (و همچنین در میان آن دسته از مردمانی که بعداً در یک کشور بزرگ متحد شدند) نامیده می شود و در هیچ جای دیگری نیست. در کشورهای دیگر، آن را مادر خدا "پاناژیا بزرگ"، "پانتاناسا"، "پلاتیترا" می نامند. تعداد کمی از مردم می دانند که در زبان اسلاوی قدیم، کلمه "znamenie" از کلمه روسی قدیم "znamya") (گرفته شده است که به معنای "نشانه" است. برای اولین بار، چنین نمادی در قرن یازدهم در روسیه ظاهر شد. اما در حال حاضر پس از زندگی زمینی آگاهی از پچرسک دکتر بی مزدور، مردم شروع به نامیدن این نماد نه تنها "znamenie" بلکه "تجسم"، نشانه نجات کردند. نکته همین است!

آناستازیا: تا به امروز، می توان به آن اشاره کرد. اما، متأسفانه، افسانه های کلیسا شروع به تأکید بر نجات جسمانی مردم کردند تا نجات معنوی. با این وجود، اگر تاریخ آن سال ها را به طور کامل مطالعه کنیم، در نهایت ارجاعات غیرمستقیم نیز ما را به وقایع تاریخی مربوط

به تاریخ های معین می رساند. به عنوان مثال، در 25 فوریه 1169، به لطف نماد "اورانتا"، یک تصمیم معجزه آسا از نتیجه نبرد در ولیکی نووگورود رخ داد، به همین دلیل پس از آن خود مردم شروع به احترام به مادر خدا به عنوان حامی خود کردند. با این حال، صاحبان قدرت جشنی را به افتخار آن رویداد تا اواخر 27 نوامبر طبق تقویم جولیا (10 دسامبر در تقویم میلادی) برپا کردند.

ریدن: این اتفاق افتاد. صرفاً این اتفاق در ایام عید بزرگ رخ داد. به خاطر روزه داری، جشن گرفتن آن برایشان کمی ناخوشایند بود. بنابراین آنها آن را مطابق با روز نام فرماندار نووگورود در آن زمان، مطابق با 27 نوامبر تنظیم کردند. در هر صورت همه چیز مثل همیشه است، هیچ چیز در قدرت تغییر نکرده است.

اما مهمترین چیز این است که مردم حقیقت را احساس کنند. اگرچه انصافاً باید بگویم که این نماد از قرن یازدهم معجزات معنوی زیادی را در کیوان روس انجام داد. حتی بعدها، معجزات پنهان و آشکار بسیاری به لطف این نماد اتفاق افتاد. در سراسر جهان ارتدکس آنقدر محبوب شد که مردم شروع به به تصویر کشیدن آن نه تنها بر روی نقاشی های دیواری در معابد کردند. تابلو برای مردم قابل دسترس شد. از طریق ریخته گری مسی طلسم، شمایل های چهارتایی، انکولیپون (یادگاری که به سینه آویزان می شد که در قدیم به آن لونو یا پرسی می گفتند)،

ضرب شمایل های کوچک رواج یافت. ، و غیره.



شکل 79. تصاویر "اورانتا":

1) درج نماد برنزی با تصویر "اورانتا" (قرن 12-13؛ برست، بلاروس)؛

2) ماریچ (طرف جلو و پشت) با تصویر "اورانتا" و کودک عیسی در جلو (قرن چهاردهم، یافته‌های باستان‌شناسی در نزدیکی شهر برست، بلاروس).

حتی امروزه، این نماد هنوز هم یکی از مورد احترام ترین ها در ارتدکس روسیه است. حتی بیشتر از آن، برای مثال، در بلاروس، نماد مادر خدا

که توسط چهار فرشته احاطه شده است، همچنان نشان پایتخت است (ترجمه شده از آلمانی، " " (گرب) (کلمه روسی به معنای "نشان" - یادداشت مترجم) "erbe" به معنای "میراث") - نماد منحصر به فرد شهر اسلاوی باستانی مینسک (h) واقع در ساحل رودخانه (svisloch (svislach)، یکی از شاخه های دنیپر. افسانه ها اشاره ای جزئی در مورد ارتباط نماد "Znamenie" با کیف باستانی و در مورد کشف معجزه آسا حفظ کرده اند. همه این نمادها و نشانه ها تأثیر خاصی بر میراث معنوی این مردمان اسلاو گذاشتند.

آناستازیا: بله، کافی است به نشان امروزی آن مکان ها نگاه کنیم تا بفهمیم توجه جامعه به چه نمادهایی جلب شده است.



شکل 80. نمادهای مدرن بلاروس:

1) نشان شهر نوو پولوتسک (منطقه ویتبسک، بلاروس)؛

2) نشان شهر مینسک (مادر خدا توسط دو فرشته و دو کروی احاطه شده است).

3) همان نماد در معبد معروف کاتولیک - کلیسای مقدس سیمون و هلن (اوایل قرن بیستم) واقع در میدان استقلال در مینسک.

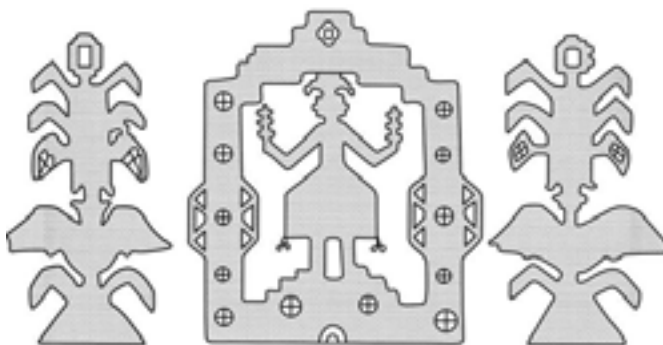
ریگدن: به طور کلی، باید بگویم که اسلاوها در دوره پیش از مسیحیت همچنان نمادگرایی را حفظ کردند، عمدتاً از نوع لوزی. می توان گفت که اسلاوها و مردمان بالتیک عملاً آخرین اقوام هند و اروپایی بودند که مدت ها و قاطعانه در برابر نفوذ نمادگرایی مسیحی به باورهای سنتی خود مقاومت کرده بودند. توجه شما را به این واقعیت جلب می کنم که تا قرن دهم مسیحیت به عنوان یک دین موقعیت خود را در جهان به عنوان ابزار قدرت سیاسی به طور قابل توجهی تقویت کرده بود. با این حال، نمادگرایی این مردمان بیشتر معطوف به معنویت بود. اما، همانطور که گفتیم، همه تغییرات با نمادها شروع می شود. مسیحیت عملاً از قرن ششم هجری قمری و از قرن هشتم بر روی ملتهای آلمانی تأثیر خود را بر نمادهای قدسی غنی مردم ایران آغاز کرد. با این حال، حمله بزرگ نمادهای این دین (از جمله آنهایی که علائم تأثیر منفی دارند) به اسلاوها از قرن 10-11 آغاز شد.

اما به لطف مداخله به موقع آگاپیت پچرسک در این روند، نمادهای مثبت در کیوان روس فعال شدند، که بسیاری از آنها (علائم "AllatRa"، "Allat"، لوزی ها، دایره ها و صلیب های متساوی الاضلاع نیز به خوبی شناخته شده بودند. دوره مسیحیت آگاپیت،

اساساً دانش، از جمله در مورد چهار ذات، در مورد رهایی معنوی انسان را تجدید کرد. البته این کار نه به صورت آشکار بلکه پنهان اما همچنان انجام شد. بنابراین، به لطف کار معنوی آگاپیت از پچرسک، دکتر بی مزدور، علائم عمدتاً مثبت تجدید شد که طبیعتاً آینده معنوی این مردمان را تحت تأثیر قرار داد.

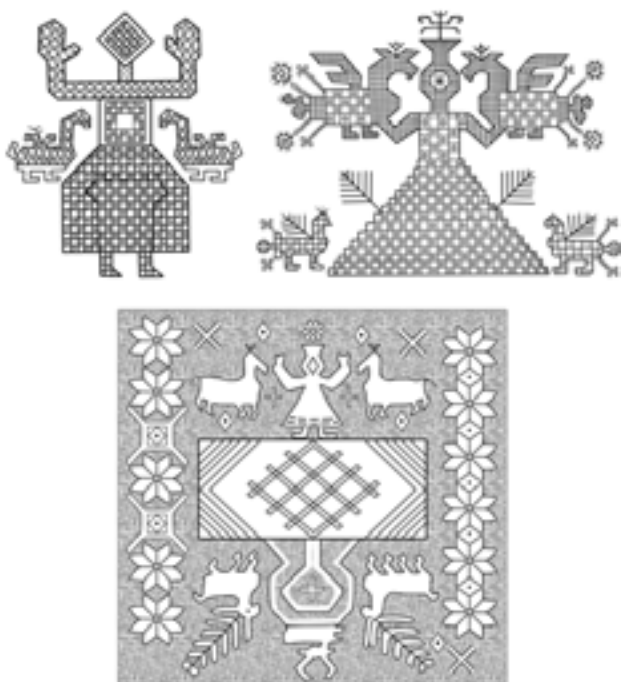
آناستازیا: بله، و این را می توان به راحتی از طریق آثار باستانی مختلف ردیابی کرد. به عنوان مثال، با نمادها و نشانه هایی که به طور انبوه در میان مردمان اسلاو آن زمان ظاهر شده بود. از طریق نمادهایی با نماد آلات و علامت "AllatRa". گلدوزی عامیانه با صحنه های مقدس؛ از طریق گردش حلقه ها، فیولاها (بسته بندی تزئینی برای لباس)، گوشواره ها، سنجاق هایی با نمادهای صلیب های دقیقاً متساوی الاضلاع (و نه صلیب های بلند) با نمادهای چهار ذات. جالب اینجاست که در روسیه باستان، انگشترهای طلایی و نقره ای با تصاویر در شهرها رایج بود، در حالی که در روستاها حلقه های مسی با نقش های هندسی

و جو د د ا ش ت .



شکل 81. گلدوزی با تصویر معبد بت پرستان اسلاو قدیم و الهه ماکوش.

الهه ماکوش در پانتئون خدایان برتر کیوان روس در دوره پیش از مسیحیت بود. او یکی از حامیان اصلی اسلاوهای آسمانی اصل زنانه، باروری، ریسندگی و بافندگی بود.



شکل 82. نمونه هایی از گلدوزی های عامیانه روسی با تصاویر نمادهای مقدس.



شکل 83. عناصر گلدوزی اسلاوی.



شکل 84. نمادهای اسلاوهای ویاتیچی

(اوایل قرن دوازدهم، تصاویری از آثار باستانی یافت شده در قلمروهای مسکو، کالوگا، بخش‌هایی از مناطق اسمولنسک و بریانسک، روسیه).



شکل 85. صلیب های متساوی الاضلاع مسیحی

(قرن 11-13؛ کیوان روس)

1) آثار باستانی یافت شده در قلمرو گوبرنیای سابق ویتبسک (بلاروس)؛

2) صلیب جلیقه فلزی (کشف شده در شهر پولوتسک، منطقه ویتبسک، بلاروس)؛

3) صلیب جلیقه فلزی (پیدا شده در شهر بوریسوف، منطقه مینسک، بلاروس)؛

4) صلیب با تصویری از مصلوب شدن (اواخر قرن دهم - اوایل قرن یازدهم؛ مصنوع از شهر نووگروودوک، منطقه گروودنو، بلاروس)؛

5) صلیب با تصویری از مصلوب شدن (اواخر قرن دهم - اوایل قرن یازدهم؛ مصنوع از شهر پولوتسک، منطقه ویتبسک، بلاروس) است.

ریگدن: به عنوان یک قاعده، توجه مردم عمداً معطوف به فلسفه این یا آن دین یا ایدئولوژی سیاسی است، اما نه به نشانه‌ها و نه قطعاً به هدف واقعی این نشانه‌ها. در حالی که برخی از آنها نشانه‌های کار هستند و ساختار انرژی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بدون توجه به اینکه فرد این را درک می‌کند یا نه، در سطح ناخودآگاه کار می‌کنند. مردم باید نگاه دقیق‌تری به این داشته باشند که چه علائم و نشانه‌های خاصی در خانه، محل کار و سایر مکان‌های زندگی آنها را احاطه کرده است. با داشتن دانش، همیشه می‌توان وضعیت را به سمت بهتر تغییر داد - تنها چیزی که لازم است تمایل خود مردم و کار واقعی آنها در این مسیر است... بنابراین، به گفتگو درباره «اورانتا» برگردیم. این تنها نماد با تصویر مادر خدا نیست که این نمادها و علائم در آن قرار داده شده است.

آناستازیا: درست است، کافی است به تصویر معجزه‌گر بانوی دروازه سپیده دم (نماد ویلنا) نگاه کنید. این شهر در شهر ویلنیوس (لیتوانی) واقع شده است و امروزه در لیتوانی، اوکراین، بلاروس و لهستان بسیار محبوب است. علاوه بر این، کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها آن را مورد احترام قرار می‌دهند.



شکل 86. تصویر بانوی ما

دروازه سپیده دم (نماد ویلنا)

بدیهی است که افسانه های مختلفی با آن مرتبط است، از جمله افسانه ای که در مورد منشأ آن از **Korsun** (نام روسی قدیمی شهر **chersonesus**، جایی که شاهزاده ولادیمیر کیف - پدر یاروسلاو حکیم - در آن غسل تعمید داده شد) با آن مرتبط است. اکنون بقایای

این شهر در مجاورت شهر سواستوپل در کریمه قرار دارد. اما نمی توان متوجه نماد هلال با شاخ های رو به بالا روی این نماد نشد.

ریگدن: بسیاری از چنین تصاویری از مریم باکره با هلالی با شاخ هایش رو به بالا در غرب با ظهور و قوی تر شدن فرمان شوالیه های معبد (قرن 12-13) ظاهر شد. به طور کلی، باید توجه داشت که در دوره گذشته، الهه های فرهنگ های دیگر نیز با نمادهایی مانند اصل زنانه الهی تصویر می شدند. به عنوان مثال، الهه ایرانی آردوی سوره آناهیتا (ترجمه شده از زبان اوستایی، در لغت به معنای آردوی توانا، بی آلایش) - الهه آب و باروری، که سرود جداگانه ای «اردویسور یشت» (یشت 5) به او تقدیم شده است. کتاب مقدس اوستا ضمناً معنای اصلی کلمه آردوی سرچشمه آب جهان از قلمرو الهی نور جاری شده و همه حیات را پدید می آورد (نمونه اولیه آلات).



شکل 87. وجود آردوی سوره آناهیتا

توسط یک پرنده مقدس بلند شده است.

قطعه تصویر روی جام نقره ای (قرن ششم، ایران (ایران)؛ اکنون در موزه ارمیتاژ، سن پترزبورگ، روسیه است

در اینجا مثال دیگری مربوط به الهه مصر باستان ایزیس است، که آیین پرستش او در زمان های قدیم هم در شرق و هم در غرب، به عنوان مثال، در آسیای صغیر، سوریه، یونان، ایتالیا، گول و سایر کشورها رواج داشت.

آناستازیا: بله، حتی در زمان هلنیسم، فرقه داعش بسیار فراتر از مرزهای مصر رایج بود. برای عموم، او به عنوان الهه اصل زنانه، باروری (آفرینش) و الهه دریانوردی معرفی شد. اما اولین چیزی که در یک تصویر معمولی از او توجه را به خود جلب می کند، لباس سر اوست، صفتی به شکل هلال با شاخ های آن به سمت بالا و دایره ای بالای آن ("AllatRa").



شکل 88. صفت باستانی

سرپوش الهه مصری.

ریگدن: در تعبیر مقدس، نام او به معنای مرحله گذار بود، مرحله ای که به حوزه دیگری متصل می شد. به هر حال، در دوره هلنیستی، تفسیر نمادهای مقدس، به عنوان مثال، معبد گنبدی متقاطع، همان طور که قبلاً گفتیم، بیشتر از مفاهیم مذهبی شرق وام گرفته شده است. به عنوان مثال، قبلاً در گفتگو در مورد کلمه یونانی "apse" به معنای اتاق استوانه ای شکل زیر گنبد بزرگ مرکزی یا برجی در معبد گنبدی متقاطع و در مورد سنگ قفل (کلید) اشاره کردم که طاق را "قفل" می کند. یونانی ها معنای نمادین آپس را از معنای مقدس نام الهه مصر باستان - ایزیس وام گرفته اند.

و یکی از ویژگی های او صلیب آنخ مصری است که به معنای "زندگی ابدی"، "کلید زندگی"، نماد جاودانگی است. آپسیس (از یونانی باستان « » به معنای «قوس، حلقه، طاق، برآمدگی»، «آنچه که به هم می آید، متصل می شود») - به این ترتیب یونانیان به هر شکل دایره ای اشاره می کردند: دیسک، گوی، استوانه و فلک.

آناستازیا: بله، کشیش های کشورهای مختلف باستانی در بسیاری از مواقع مجبور بودند چنین احترام گسترده ای را از "الهه خارجی" توسط "گله های خود" تحمل کنند. غلبه بر رشد محبوبیت او در میان مردم برای آنها دشوار بود.

ریدن: البته. کشیش ها نه تنها با این امر مبارزه می کردند، بلکه تلاش می کردند تا این جنبش را رهبری کنند یا دست کم برخی از مناسک و عناصر را از این کیش وام بگیرند، برخی القاب برای الهه های «محلی» خود به منظور افزایش جذابیت و در نتیجه افزایش آن ها. درآمد آنها با این حال، با تمام آن "قرض گیری"، آنها تا حدی دانش ضروری را

نیز کپی کردند. مردمی که حقیقتاً به راز شناخت علائم و نشانه ها راه پیدا کرده بودند، دلیل این محبوبیت را در بین مردم درک کردند. به همین دلیل است که خودشان در روند انتشار نشانه ها و نمادهای مثبت سهیم بودند و از هر ابزار و فرصتی از جمله تسخیر آنها در معماری یادمانی برای انتقال این دانش به نسل های آینده استفاده کردند. و بعداً این به سادگی به یک سنت در میان مردمان مختلف منجر شد، اغلب بدون درک ماهیت. مردم شروع به تقلید کردند، تنها با هدایت فلسفه عمومی و سطحی و تجربه نسل های قبلی در معماری و هنر.

برای یک فرد توجه کافی است به معماری بناهای مقدس - معابد، کلیساها و سایر بناهای مذهبی ساخته شده در دوران باستان و امروز که در قاره های مختلف قرار دارند و متعلق به ادیان مختلف هستند نگاهی بیندازید. و او خواهد دید که آنها منعکس کننده یک نماد اصلی معنوی هستند. اغلب چنین سازه هایی نشان دهنده راه حل های معماری هستند

به صورت تبدیل شکل مربع (به معنای هر زمینی و انسانی) به شکل کروی (به معنای آسمانی و معنوی) که همانطور که قبلاً اشاره کردم نماد رشد معنوی و دگرگونی ساختار انسان است. اساساً این نماد اتحاد چهار ذات انسان و رسیدن به یگانگی آنها بر تسلط روح و رهایی بعدی آن است. و دومی در معماری بناهای مقدس به شکل مکعب یا تصویری نمادین از هشت رأس آن (اغلب به صورت پایانی - یک ستاره هشت پر) به تصویر کشیده شد. بعداً نمونه اولیه مکعب شروع به نشان دادن به شکل هشت ضلعی کرد که به لطف آن مربع برج به دایره گنبد متصل شد، به عنوان نمادی از دگرگونی نهایی، تغییر کیفی ماهیت انسان و او. خروج به قلمرو معنوی

همین امر در مورد هنر باستانی نیز صدق می کند. به عنوان مثال، نقوش هندسی شرق، مانند کاخ ها و مساجد مسلمانان و همچنین کتاب ها، لباس ها و تزئینات ظروف. آنها بر اساس عربی - مربع، دایره، مثلث، ستاره، گل های چند گلبرگ، و درهم تنیده شبیه به نیلوفر آبی و ساقه آن هستند. به هر حال، آخرین آنها به عنوان نقوش تزئینات قرون وسطایی مسلمانان در قرون 12-16، که تشکیل یک ماریچ با برگ های باندوید است، **islimi** نامیده می شوند (این نام در رونویسی انگلیسی آمده است). ترجمه از زبان ترکی به معنای "اسلامی" است. در شرق اعتقاد بر این است که این الگو زیبایی زمین را تجلیل می کند، باغ های بهشتی را به مردم یادآوری می کند و همچنین ایده رشد معنوی نمادین انسان را بیان می کند که در شاخه ای که دائماً در حال تکامل و شکوفه است منعکس می شود. دربرگیرنده امکانات بسیاری از رشد آن و در هم تنیدگی شرایط مختلف جهان است. و زیور آلات هندسی در هنر مسلمانان خاورمیانه و نزدیک در قرون 9 تا 16 میلادی، **girikh** نامیده می شد (این نام در رونویسی انگلیسی آمده است؛ از کلمه فارسی به معنای "گره" گرفته شده است). لازم به ذکر است که برخی از رایج ترین نمادها ستاره های هشت پر، پنج پر و شش پر هستند. و به طور کلی زیور آلات هندسی

در جهان بینی دین اسلام نمادی از اندیشه های وحدت، هماهنگی و نظم است که بر اساس عقاید آنها، جهان هستی وجود دارد که توسط خدای یگانه خالق همه چیز - خداوند آفریده شده است.

زمانی این نمادها برای انتقال دانش نیز خدمت می کردند، و اکنون برای اکثر مردم، آنها فقط موضوع تفکر معنوی هستند، دقیقاً مانند ماندالاها برای هندوها. به هر حال، در ابتدا فقط از نمادها و نشانه ها برای تعیین

بودا استفاده می شد. مانند مسیحیت اولیه برای تعیین مسیح. و فقط خیلی بعد، همانطور که نهاد دین، برای مثال، بودیسم ایجاد شد، بودا به عنوان یک الوهیت تجسم یافت. به طور کلی، همانطور که قبلاً اشاره کردم، نشانه های هندسی در زینت، سنت بسیار قدیمی انتقال نمادین دانش است که حتی در دوران پیش از اسلام نیز در شرق وجود داشته است. به عنوان مثال، عشایر عرب قبلاً چنین زینتی را مانند یک کتاب باز خوانده بودند که بیشتر آنها را درک می کردند.

آناستازیا: خب، به خصوص شرق و اسلام، خود یک داستان است. یک بار، خیلی وقت پیش، از حضرت محمد (ص) به ما گفתי. این امر به نوبه خود باعث علاقه به سنت ها، فرهنگ، هنر، معماری و ادبیات اسلامی شد. همانطور که عموماً مشهور است، زیارتگاه اصلی و زیارتگاه مسلمانان، زادگاه محمد - مکه است. این مکان در دره ای کوچک در کوهستان واقع شده است. حتی در دوران پیش از اسلام، مکه مرکز اصلی مذهبی مردم شبه جزیره عربستان بود و کعبه (ساختمانی به شکل مکعب بزرگ) معمولاً توسط مردمان مختلف شبه جزیره عربستان به عنوان زیارتگاه شناخته می شد. دانشمندان هنوز نمی دانند چه کسی و چه زمانی آن را ساخته است. اما جالب اینجاست که کعبه (نسخه انگلیسی این کلمه) در ترجمه از عربی به معنای مکعب است. و اگر در نظر بگیریم که مکعبی که روی رأس آن (یا با راس مشخص شده) قرار گرفته است، از قدیم الایام در بین مردم جهان نماد معنوی مهمی بوده است که بیانگر تبدیل انسان به یک موجود روحانی است، داستان تبدیل به یک موجود روحانی می شود. واقعا جالبه

بر اساس هندسه، مکعب یک شش وجهی منظم است که از 12 یال، 8 رأس (در هر یک از آنها 3 یال به هم می رسد) و 6 وجه که مربع

هستند، تشکیل شده است. لازم به یادآوری است که عدد 72 را می توان به صورت ترکیبی از 12 در 6 ارائه کرد. باز هم نمادگرایی ارقام و مقادیر هندسی بسیار جالب است.

پس از آن که اسلام دین غالب در مکه شد، مسجدالحرام به زیارتگاه اصلی مسلمانان تبدیل شد. اینجا است که زیارتگاه باستانی کعبه و اتفاقاً مقام آل ابراهیم - بنایی کوچک گنبدی شکل که تاج آن علامت نمادین آلات است - قرار دارد. در داخل آن سنگی با ردپایی وجود دارد که به روایت افسانه متعلق به حضرت ابراهیم (ع) است.



شکل 89. علامت آلات تاج بر گنبد مقام آل ابراهیم در مکه.

ریدن: کاملاً درست است. در قرآن (سوره 3 آیه 97) در مورد این نشانه به صراحت آمده است: «آنجا نشانه‌های روشن برای مردم مکان ابراهیم است. و هر کس وارد آن شود در امان است.» علامت الله دقیقاً نماد دستیابی به رهایی معنوی است - تنها حالت ممکن تحول معنوی برای یک انسان که راهی را به ابدیت باز می کند، تنها جایی که او می تواند از این دنیای مادی در امان بماند.

آناستازیا: من با شما موافقم، بسیار واضح نشان داده شده و نوشته شده است، اما به نظر می رسد مردم متوجه آن نمی شوند یا متوجه می شوند

آن را به روش خود بر اساس استدلال خود از ساکنان جهان سه بعدی است. توجه آنها بیشتر به بیرون معطوف شده است. مثلاً در دیوار بیرونی گوشه شرقی کعبه که یادگار اصلی آن حجر الاسود نامیده می شود، سنگی تخم مرغی شکل است که طول آن سی سانتی متر است. دانشمندان تصور می کنند که این سنگ منشأ آتشفشانی یا شهاب سنگی دارد. اما نکته این نیست. بر اساس افسانه باستانی عربی، فرشته جبرئیل (جبرئیل جبرئیل در مسیحیت؛ در اسلام، چنانکه معروف است، جبرئیل گرامی ترین فرشته ای است که وصیت و آیات خداوند را به پیامبران پیشگویی می کند) پس از حضرت آدم به او تحویل داده شد. توبه، به نشانه غفران الهی، سنگ سفیدی از بهشت به عنوان محراب نماز در زمین، که آغاز کعبه را رقم زد. این امر پس از بیرون راندن آدم و حوا از بهشت و جدا شدن آنها اتفاق افتاد و سالها بعد در نزدیکی مکه دوباره یکدیگر را ملاقات کردند. طبق افسانه، این سنگ در ابتدا سفید بود اما به دلیل گناهان انسان سیاه شد.



شکل 90. تصویر شماتیک قطعه تصویر «محمد اولین مکاشفه خود را از فرشته جبرئیل دریافت کرد» که فرشته جبرئیل (جبرئیل، جبرائیل) را به تصویر می کشد.

(اصل تصویر در کتاب جامع التواریخ آمده است) نوشته رشیدالدین همدانی. این کتاب در سال 1370 در تبریز، ایران منتشر شده است. اکنون در مالکیت کتابخانه دانشگاه ادینبورگ است. اسکاتلند.)

بر اساس اعتقاد دین اسلام، کعبه در مکه را «خانه خدا»، «قسمتی از آسمان که به زمین متمایل شده»، مرکز جهان هستی، و سمتی که نماز به آن می گویند، می باشد. هر مسلمان باید هدایت شود. مؤمنان به این فکر می افتند که هر مسلمانی باید حداقل یک بار در زندگی خود به مکه مشرف شود و در آنجا چندین مراسم از جمله هفت بار پیاده روی در اطراف کعبه به عنوان نماد امر الهی و تبعیت از مرکز واحد انجام دهد.

اما اگر همه این اطلاعات مربوط به یادگار کعبه را با علم مقایسه کنیم، معلوم می شود که مربوط به عبادت خارجی نیست. به هر حال، فرافکنی انرژی یک فرد رشد یافته معنوی در بعد هفتم مانند مکعبی است که روی یکی از رئوس آن قرار گرفته است! مکعبی که یکی از رئوس آن مشخص شده است انتقال نمادین دانش معنوی است. و هفت دایره نماد شناخت هفت بعد است!

ریگدن: قطعا. آداب مذاهب مختلف غالباً شامل انجام برخی اعمال بیرونی برای هفت مرتبه به عنوان نمادی از رسیدن به بعد هفتم در طول زندگی، یک حرکت معنوی خاص (رشد معنوی انسان در طول زندگی) در راه خداست. به عنوان مثال، همانطور که شما به درستی اشاره کردید،

در اسلام هفت بار گردش در اطراف کعبه و همچنین تعدادی مناسک مذهبی مرتبط با عدد هفت است. بر اساس اعتقادات مسلمانان است که عرش خداوند در بهشت بر فراز آسمان هفتم قرار دارد، جایی که «درخت لوط حد» (سدرۃ المنتهی) وجود دارد. یک شاخه باطنی از اسلام وجود دارد - تصوف که تأثیر زیادی بر عقاید مذهبی، فلسفه، ادبیات، اخلاق و شعر مسلمانان شرق داشت.

ریگدن: قطعا. آداب مذاهب مختلف غالباً شامل انجام برخی اعمال بیرونی برای هفت مرتبه به عنوان نمادی از رسیدن به بعد هفتم در طول زندگی، یک حرکت معنوی خاص (رشد معنوی انسان در طول زندگی) در راه خداست. به عنوان مثال، همانطور که شما به درستی اشاره کردید، در اسلام هفت بار گردش در اطراف کعبه و همچنین تعدادی مناسک مذهبی مرتبط با عدد هفت است. بر اساس اعتقادات مسلمانان است که عرش خداوند در بهشت بر فراز آسمان هفتم قرار دارد، جایی که «درخت لوط حد» (سدرۃ المنتهی) وجود دارد. یک شاخه باطنی از اسلام وجود دارد - تصوف که تأثیر زیادی بر عقاید مذهبی، فلسفه، ادبیات، اخلاق و شعر مسلمانان شرق داشت.

آناستازیا: بله، آن «هفت وادی» نمادین در تصوف نام‌های کاملاً شاعرانه دارند. اولی دره جستجو است، جایی که انسان تمام آرزوهای زمینی خود را رها می‌کند. در دومی - دره عشق - سعی می‌کند خدا را تنها معشوق خود بیابد. در سومین - وادی دانش شهودی - یک صوفی فقط شروع به شناخت خدا می‌کند تا نور حقیقت را درک کند. در چهارمین وادی جدایی، خداجو باید سرانجام از دلبستگی‌ها و خواسته‌های خود جدا شود. در پنجمین - وادی وحدت - به وحدت جهان پی ببرید. در ششم - دره عجایب - برای تعمق و احساس اقیانوس

عشق الهی. و در هفتم - وادی مرگ - از دست دادن «من» انسان و خود محوری رخ می دهد و به برداشت صوفیان، روح سالک با خدا آمیخته می شود. مرحله ای از آگاهی که «من» ناپدید می شود و تنها ذات الهی، جوهر حقیقی در درون فرد باقی می ماند، «فانا» («هیچ») نامیده می شود که شبیه نیروانای بودایی است.

ریگدن: درست است، مفاهیم تداعی آنها از گام های معنوی در راه خدا چنین است. به هر حال، بودیسم اساساً همان شش گام متوالی کمال را دارد که منجر به روشنگری و رهایی و رسیدن به نیروانا می شود. با این حال، آنها را "پارامیتا" می نامند، که در سانسکریت به معنای "عبور"، "وسیله نجات"، "که با کمک آن به کرانه مقابل (نیروانا) می رسد."

آناستازیا: بله، همان مراحلی که صوفیان دارند در باورهای اولیه هند - در بودیسم و هنوز هم قبل از آن - در آیین هندو منعکس شده است. شش کمال - پارامیتا.

پارامیتا اول کمال در سخاوت صدقه است. به هر حال، در بودیسم، دقیقاً به معنای کار کردن بر روی خود، جدا شدن از وابستگی به چیزهای مادی، راحتی، انباشت، میل به مالکیت و قدرت است. و همچنین آرزوی توقف دایره رنج از آرزوهای بی پایان زمینی (در تصوف در وادی اول، سالک نیز تمام آرزوهای زمینی خود را رها می کند)، تبدیل شدن از یک خودخواه به فردی سخاوتمند که می تواند بی خود ببخشد، سهمیم باشد، کمک کند. و نیکی کردن را نه به خاطر منفعت یا جلال خود.

پارامیتا دوم کمال در اخلاق است. طهارت اخلاقی مبنای سایر مراحل کمال نفس است و به انسان اجازه می دهد که دری به دنیای معنوی بگشاید (صوفیان در این مرحله سعی می کنند از طریق احساسات متعالی خود خدا را بیابند). در کمال انضباط ذهن، داشتن افکار نیک و انجام اعمال و کردار نیک، رعایت اصول اخلاقی اخلاقی جهانی مشترک بشریت نشان داده می شود. و البته این مرحله در بودیسم، مانند هر دین دیگری، رعایت نذر و رعایت قوانینی را که این دین تعیین می کند، تجویز می کند.

سومین پارامیتا کمال در صبر است. این رشد خویشتن داری است (صوفیان این را مرحله اولیه شناخت خدا، ادراک نور حق می دانند). رام کردن هیجانات، احساسات منفی، عصبانیت، ناامیدی، افسردگی، غلبه بر مشکلات و مشکلات زندگی و همچنین تکمیل اراده.

پارامیتا چهارم کمال در غیرت است. اصولاً این خودکنترلی است، لذت بردن از انجام کارهای نیک و لذت بردن از هر کاری و تولید فکری که فقط به سمت روشنگری باشد. به برکت آن انسان از تنبلی، حسد، حسادت و امیال نفسانی خود جدا می شود (در تصوف، سالک باید سرانجام از دلبستگی ها و امیال خود جدا شود).

پنجمین پارامیتا کمال مراقبه است. بودائیان این مرحله را «آگاهی جامع» و «تدبر» نیز می نامند (صوفیان در اینجا دو مرحله دارند: تحقق وحدت جهان و تفکر)، زمانی که شخص از دیدن جهان به شکلی محدود از سوی ناظر خودخواه و از طریق ناظر خود دست بر می دارد. با دیدن درون او، در حین تمرین مراقبه، شروع به دیدن واقعیت واقعی جهان می کند. سپس او شروع به درک واقعیت واقعی می کند و جهان

های گوناگونی به روی او باز می شود. فرد شروع به درک این می کند که توهم ذهن چیست و شناخت دنیای واقعی به آرزوی غالب او تبدیل می شود. اعتقاد بر این است که چهار کمال دیگر محیط مساعدی را ایجاد می کنند که در آن جوانه معنوی که در مراقبه ایجاد شده است، بعداً میوه رسیده خود را می دهد.

پارامیتا ششم، کمال حکمت متعالیه (شهودی) است. تحول معنوی با کیفیت انسان، بیداری معنوی. به دست آوردن ادراک اولیه خالص و خالی از هرگونه فکر، رسیدن به اشکال غیرمفهومی بالای آگاهی (در تصوف که از دست دادن «من» انسانی است، آمیختگی روح سالک با خدا)، بینش معنوی که در آن ادراک کل واقعیت به صورت آنی و بدون آن اتفاق می افتد. استفاده از ذهن مفهومی انسان که به زبان، تصاویر، تداعی های زمینی و دسته بندی ایده ها نیاز دارد.

ریگدن: بله، طرح مفهومی آنها برای رسیدن به نیروانا چنین است. به هر حال، آنها مرحله ششم دانش شهودی را **Prajnaparamita** می نامند ("**prajña**" در سانسکریت به معنای "خرد"، "فهم"). این نام با یک زن بودیساتوا، مادر روشنگری، الهه خرد کامل (شهود) مرتبط است.

به عنوان یک قاعده، او با چهار بازو، نشسته در موقعیت نیلوفر آبی روی یک گل نیلوفر بزرگ به تصویر کشیده می شود. دو دست علامت (مودرا) چرخش دارما را نشان می دهد - نماد رسیدن به روشنائی، دگرگونی معنوی. در دست راست او استاندارد با نگین چینتمانی و در سمت چپ کتابی روی نیلوفر آبی نقش بسته است. در مجموع، اگر عمیق تر به باستان بپردازیم

فلسفه هندو، پس این الهه شهود عالی، در واقع نمادی از نیروی آفریننده آلات است. بودائیان در دین خود برای تمایز آن با هندوئیسم در برخی جهات از مفاهیم روح و خدا پرهیز می کنند. اما آنچه می خواهم بگویم این نیست که به این معنا نیست که وقتی انسان به مرحله نهایی مسیر معنوی خود نزدیک می شود، آن را در درون خود احساس نمی کند - منظورم روح و خداست



شکل 91. زن بودیساتوا، مادر روشنگری، الهه حکمت عالی -
پرچناپارامیته

(مجسمه قرن سیزدهم؛ کشف شده در نزدیکی معبد singhasari واقع در نزدیکی شهر مالانگ در جزیره جاوه؛ موزه ملی اندونزی در شهر جاکارتا).

برعکس، این حالت از بالاترین دانایی شهودی و درک همه چیز دقیقاً زمانی حاصل می شود که شخص با کمک ابزارهای معنوی تشخیص دهد که روح چیست و به لطف کار معنوی روزانه بر روی خود، تا حد امکان به شخصیت خود نزدیک شود. و ارتباط با خدا را از طریق روح خود باز می گرداند. این که از میان لشکر مؤمنان، تنها عده کمی به پایان راه معنوی می رسند، موضوع متفاوت است. دیگران بدون تغییر جوهره انسانی خود به سادگی فلسفه می ورزند.

آناستازیا: بله، با داشتن تجربه عملی در مدیتیشن، صحبت های شما را بسیار عمیق تر می فهمد.

ریگدن: این طبیعی است... همان مراحل کمال روحی انسان در راه رسیدن به خدا را می توان در دین جهانی دیگر - مسیحیت - نیز یافت. هفت آئین مقدس با مفهوم نجات انسان در آنجا همراه است که به طور نمادین منعکس کننده مسیر معنوی مؤمن است: غسل تعمید، تأیید، اعتراف (توبه)، عشای ربانی (عشای ربانی)، ازدواج (عروسی)، مسح بیماران (عشق) و دستورات مقدس (تعیین). به نظر می رسد که یک فیض الهی نامرئی، قدرت نجات دهنده خدا از طریق آنها بر مؤمن نازل می شود.

آناستازیا: بله، اساساً آنها همان مراحل کمال خود هستند. فقط در متن کلی این دین از کلمات مختلفی استفاده شده است. به عنوان مثال،

اولین آیین مقدس - غسل تعمید، طبق آموزه مسیحی، با پذیرش مؤمن به "آغوش کلیسا" همراه است، زمانی که شخص "برای زندگی جسمانی، به زندگی گناه آلود می میرد، و دوباره از روح القدس به زندگی روحانی و مقدس متولد شد." اعتقاد بر این است که این چشم انداز نجات معنوی را برای انسان باز می کند. در طی مراسم نمادین، شخص «شیطان و همه کارهایش و همه خدماتش را کنار می گذارد». یعنی اساساً آمادگی خود را در زندگی برای ترک خواسته های حیوان خود تأیید می کند

طبیعت و فقط به فطرت روحانی او خدمت می کنند که در این دین از آن به عنوان اتحاد با طبیعت الهی، خدمت به مسیح یاد می شود. به طور نمادین، یک آیین کامل در اساس آیین غسل تعمید وجود دارد، که در طی آن دعا خوانده می شود و فرد یا در آبنمای غسل تعمید پر از آب، یک مخزن غوطه ور می شود، یا با آب پاشیده می شود.

ریگدن: به طور کلی باید توجه داشت که آیین وضو، غوطه ور شدن در آب، برای بسیاری از اقوام در زمان های قدیم شناخته شده بود: مصریان، ایرانیان، فنیقی ها، اسلاوها، یونانی ها، رومی ها و غیره. اتفاقاً در قوانین اولیه کلیسای مسیحی، غسل تعمید نوزاد دقیقاً در روز هشتم پس از تولد، به یاد روز هشتم زندگی عیسی مسیح، مشخص شده بود که ظاهراً مراسم ختنه را با «ختنه روحانی» (آزادی) جایگزین کرد. (از گناهان) به شکلی از آیین غسل تعمید. اما قبل از آن، شستن یک نوزاد تازه متولد شده در آب و نامگذاری او دقیقاً در روز هشتم پس از تولد برای رومیان شناخته شده بود (همانطور که قبلاً ذکر شد، مسیحیت در امپراتوری روم به وجود آمد) که به فرزندی پذیرفته بودند. ، به نوبه خود این سنت از سایر مردمان است. در اینجا مثال دیگری وجود دارد: به عنوان مثال، در بودیسم، حتی امروز، "تولد بودا" در

هشتمین روز از چهارمین ماه قمری با شستن تصویری از بودا در این روز با آب معطر و چای و دعا جشن گرفته می شود. نمونه ها زیاد است.

اما آنچه می خواهیم در این زمینه بگویم. بسیاری از مردمان در روز هشتم پس از تولد نوزاد، این سنت را برای اعمال مناسک، وضو گرفتن و نامگذاری داشتند و این با علم اولیه معنوی مرتبط است. هنگامی که در روز هشتم، روح همراه با تمام پوسته های همراهش - خرده شخصیت ها، وارد بدن تازه متولد شده می شود، در واقع استرس شدیدی را تجربه می کنند. از این گذشته، زیر_شخصیت ها، به عنوان ساختارهای اطلاعاتی هوشمند دنیای مادی، از قبل از همه فرآیندهای تناسخ و ترس از اجتناب ناپذیری نابودی کامل آنها آگاهی کامل دارند. یک بار دیگر وارد جریان انرژی زندگی پرانای یک بدن جدید، احساس زندگی،

اما دیگر مانند گذشته (در طول زندگی خود به عنوان شخصیت) توانایی کنترل این انرژی ها را ندارند، آن دسته از شخصیت های فرعی که به انتخاب خود بیشتر به ماده وابسته بودند، نسبت به شخصیت تازه ظهور، که این دنیا و انتخاب شخصی آن برای اوست، با شدت بیشتری گرایش پیدا می کنند. تازه شروع به آشکار شدن کرد علاوه بر این، همانطور که قبلاً اشاره کردم، شخصیت های فرعی (مخصوصاً آنهایی که در طول زندگی خود دانش و تجربه خاصی در «کار کردن» با انرژی ها به دست آورده اند، مثلاً زمانی که شخصی در طول زندگی خود جادو، اعمال روانی و غیره انجام می دهد) حتی «به دام افتاده» در درون بدن جدید، در مراحل اول تا زمانی که یک شخصیت جدید بالغ شود، ممکن است سعی کند، حداقل به طور موقت، کنترل بدن را به دست آورد. چرا؟ برای اینکه بتوانید هوشیاری را کنترل کنید و از انرژی های بدن جدید استفاده کنید، به دست آوردن لحظه ای، اما قدرت در دنیای

مادی. به عنوان مثال، دومی به آنها اجازه می دهد تا به لطف پیش بینی ها، فوراً در فضا سفر کنند و از مکان هایی که در طول زندگی خود به آنها متصل بودند بازدید کنند. اما در واقع به این می گویند دزدی کوچک انرژی زندگی پرانا از شخصیت نوظهور جدید که سال های اقامت آن را در دنیای مادی کوتاه می کند. علاوه بر این، چنین شورش ترس حیوانی و حملات تهاجمی این خرده شخصیت ها، به نحوی خاص، شرایط نامساعدی را برای شکل گیری شخصیت جدید ایجاد می کند و آثار منفی خود را در رشد بیشتر آن به جای می گذارد. بنابراین، برای حفظ شخصیت جدید در برابر این گونه ترفندهای زیر_شخصیت ی، به حداقل رساندن تأثیر استرس اولیه زیر_شخصیت ها بر آن و همچنین دادن انگیزه معنوی مثبت به شخصیت جدید در جهت رشد معنوی آینده اش، مراسم شستشو انجام شد. از زمان های قدیم در روز هشتم پس از تولد نوزاد. یعنی اساساً چرا در باورهای مردمان مختلف دنیا این گونه تصور می شد که اگر انسان در همان ابتدای مسیر زندگی خود با این گونه آداب وضو و مسح یاری شود، در آینده مهربان خواهد بود. وگرنه شیطان می شد.

هنگام انجام چنین مراسمی با، فرض کنید، آب مقدس (یا روغن های گیاهی که برای مسح استفاده می شود) که به قدرت معنوی افرادی که این مراسم را انجام می دهند، می باشد.

انگیزه معنوی مثبت اولیه (ezoosmos) به شخصیت جدید داده شد. در واقع، این البته یک کمک معنوی کوتاه مدت بود. چنین باورهایی در میان مردمان مختلف جهان رایج بود. آنها جوهر دانش موجود در جامعه را در مورد ساختار انرژی واقعی انسان در مفاهیم مربوط به شخصیت های فرعی، تناسخ روح و شکل گیری منعکس

کردند (اگرچه شکلی بدوی که با تفکر مردمی که در آن زمان زندگی می کردند اقتباس شده بود). از یک شخصیت جدید

در قدیم این رسم وضو گرفتن و نامگذاری روز هشتم پس از تولد فرض بر این نبود که نوزاد از هیچ دینی باشد. به یاد داشته باشید که در کشورهای اسلاو یا مثلاً در کشورهای شرق باستان (مصر، هند، یونان، امپراتوری روم و غیره) شرک وجود داشت (از کلمه یونانی "poly" به معنای "تعدادی" و "Theos" - "خداوند"). به عبارت دیگر، آنها سیستمی از ادیان داشتند که پرستش خدایان بسیاری را می پذیرفتند. این بازتابی از باورها و سنت های پرستش ارواح و توتّم های مختلف است، که قبلاً در دوران سیستم اشتراکی بدوی وجود داشت و نشانی از دانش معنوی در مورد جهان و انسان را به همراه داشت. بنابراین، هنگامی که یک فرد بزرگ شد، شخصیت او شکل گرفت، تنها در آن زمان است که شخص زندگی و مسیر معنوی خود را تعریف می کند و آگاهانه انتخاب شخصی خود را انجام می دهد، از جمله در مورد اعتقادات.

به هر حال، در مورد شخصیت. قبلاً اشاره کردم که یک شخصیت جدید در یک بدن جدید کم و بیش در سن 5-7 سالگی شکل می گیرد و این زمانی است که موج اولیه در آن رخ می دهد. سپس، در سن بلوغ - در سن 11-14 سالگی (این برای هر فرد فردی است)، یک موج دوم انرژی قوی تر رخ می دهد. این موج ها اساساً تجلی هایی از قدرت روح هستند که در ابتدا برای کمک به شخصیت برای یافتن راه هایی برای رهایی معنوی هستند. اما قدرت قدرت است و مهم است که از کدام منشور تفکر می گذرد و بعداً به کجا هدایت می شود. به همین دلیل است که در این سال ها برای شخصیت جدید، محیط آن

و همچنین در درجه اول، جهان بینی، گفتار و کردار افرادی که به طور روزانه و از طرفی با آنها در تماس است مهم است.

او همه چیز را مانند یک اسفنج جذب می کند - چه بد و چه خوب، و این اطلاعات را روی لوحه خالی آگاهی خود ثبت می کند. این نشانگرهای اولیه در زندگی بعدی شخصیت نقش می بندد و به طور غیرمستقیم بر انتخاب زندگی او تأثیر می گذارد: معنوی یا مادی که در آن غالب خواهد بود و در نتیجه سرنوشت او را پس از مرگ رقم می زند.

آناستازیا: بله، پژواک این دانش به نوعی در سنت های مختلف مذهبی گنجانده شده است. به عنوان مثال، در مسیحیت، در ارتدکس، دستورالعملی وجود دارد که کودکان تا 7 سال را به ایمان والدین تعمیم می دهند. از 7 تا 14 سالگی، کودک باید به طور مستقل تمایل خود را برای غسل تعمید، همراه با خواسته های والدینش تأیید کند. و بعد از 14 سالگی خودش انتخاب می کند که به کدام اعتراف پایبند باشد. به عبارت دیگر، در ارتدکس، رضایت والدین برای غسل تعمید در این سن دیگر لازم نیست.

ریگدن: اتفاقاً بعدها این مراسم اولیه وضو و نامگذاری را از روز هشتم پس از تولد در روز چهارم شروع کردند و به این ترتیب اصل این عمل را از دست دادند. آنها شروع کردند به پیچیده کردن مراسم و ساختن یک آیین مذهبی از این مراسم. به طور کلی، همه چیز طبق معمول اتفاق افتاد - وای از هوش انسانی. در نتیجه، کشیش های امروزی نمی توانند خودشان را درک کنند و به بسیاری از سؤالات معنوی مهم پاسخ دهند، و نه توضیح دادن این موضوع برای اهل محله. آنها فقط

به طور سنتی توسط الگوهای مذهبی در پاسخ های خود هدایت می شوند، بدون اینکه عمیق تر به معنای آنها بپردازند.

آناستازیا: مردم اغلب با این موضوع مواجه می شوند. موضوع بحث در بسیاری از وب سایت ها و انجمن های آنلاین است. به هر حال، مدت ها پیش شما اطلاعات بسیار جالبی در مورد آیین غسل تعمید ارائه کردید. من آن را در کتاب **Sensei 2** قرار دادم. به طور کلی، چنین مراسم آیینی غوطه ور شدن در آب در ادیان مختلف مردم جهان نمادی است (درست مانند مسیحیت) پاکسازی اخلاقی انسان و احیای معنوی او. اگر بالغ باشد، فرض بر این است که این مراسم مقدس،

اول از همه، فرد را وادار می کند تا در نگرش خود نسبت به دنیای مادی تجدید نظر کند، ترس های خود را رها کند و در درون خود تغییر کند. پس از آن بر اساس قانون اخلاقی زندگی کند، نیکی کند، از نظر معنوی بهتر شود و روی خود کار کند. در نهایت، این انگیزه ای است برای امید، ایمان معنوی، به شخصیتی که حداقل اولین گام آگاهانه را به سوی خدا انجام دهد. اگر نوزادی باشد که در حال غسل تعمید است، فرض بر این است که وقتی کودک بزرگ شد، چنین "آموزش ایمان" به پدرخوانده او (کسانی که او را با غسل تعمید به فرزندپذیری پذیرفته اند) سپرده شده است.

بنابراین، غسل تعمید در مسیحیت همان اولین مرحله روحانی نمادین برای مؤمنان است که در بودیسم، تصوف و سایر ادیان در اولین مراحل کمال نفس. به عبارت دیگر، همان تحقق کار بر روی خود، قطع دایره رنج از آرزوهای بی پایان زمینی، جدایی از دلبستگی به مادیات، جدا

شدن از همه آرزوهای زمینی شما به خاطر رستگاری معنوی و خودخواهی است. کمال در اخلاق

ریگدن: بله، فقط در کلمات مختلف.

آناستازیا: مراسم غسل تعمید شامل یک آیین مقدس دوم - تأیید است که پس از آن، طبق قوانین مذهبی، شخص در سومین آیین مقدس - اولین عشای ربانی (عشای ربانی) و سایر عبادات کلیسا پذیرفته می شود.

ریگدن: همه این مقدسات نماد دستورالعمل های کلیسا به شخصی است که در مسیر معنوی به سوی خدا قدم می گذارد. به عنوان مثال، آیین تأیید مذهبی مذهبی مسیحی (از کلمه یونانی "myron" به معنای "کریسمس"، "روغن معطر"). به هر حال، آیین مشابهی از مسح با روغن نباتی قبلاً در دوران پیش از مسیحیت به عنوان یک مراسم جادویی مقدس در بین مردمان مختلف انجام می شد. این بر این باور بود که استفاده از روغن روی قسمت های خاصی از بدن «ارواح شیطانی را می ترساند». به عنوان یک قاعده، این قسمت های بدن با چاکران های اصلی انسان مطابقت دارد. به عنوان مثال، چشم ها، مرکز پیشانی ("چشم سوم")، مرکز قفسه سینه، کف دست ها و پاها. اما در واقع، فرآیند زیر انجام می شود.

روغن نباتی معمولی، با خواصی که دارد، انباشته کننده خوبی از انرژی و اطلاعات است که می تواند اطلاعاتی را که در آن قرار داده شده، برای مدت طولانی، شبیه به آب یا کریستال، ذخیره کند. البته در این مورد مهم است که چه کسی و چگونه این روغن را "تهیه" می کند، یعنی چه

اطلاعاتی در آن قرار می گیرد، با کدام غالب. فرآیند "آماده سازی" خود یا خواندن دعا، یا فرمول جادویی یا طلسم است. به هر حال، در واقع، می توان آن را بی سر و صدا انجام داد. به هر حال، موضوع این نیست که این اطلاعات با صدای بلند یا ذهنی تلفظ شوند. نکته اصلی این است که چه چیزی در پشت آن قرار دارد، چه احساسات درونی فرد در این روند قرار می گیرد. این قدرت این احساسات است که روغن را بر اساس آن شارژ می کند و بردار عمل بعدی آن را با توجه به برنامه ای که در آن قرار داده شده است، مشخص می کند. این که کدام بردار خاص خواهد بود، بستگی به شخصی دارد که روغن را "تهیه می کند". اگر از نظر روحی شخصیت قوی باشد، کمک معنوی و مثبت خواهد بود. اگر از نظر انرژی فردی قوی است که امیال مادی در او غالب است، از این نباید انتظار خوبی داشت.

هنگامی که چنین روغن "شارژ شده" روی بدن انسان (به ویژه در نواحی چاکران) اعمال می شود، برنامه (اطلاعات انرژی) که قبلاً در این روغن قرار داده شده بود، وارد آن می شود. در اصل، این اقدام برای حمایت معنوی از فرد و فعال کردن ذات جلویی او بود. به عنوان یک قاعده، روغن نباتی خالص برای این منظور استفاده می شد. و فقط خیلی بعد که این علم از بین رفت و تقلید ساده از این آیین شروع شد، مردم شروع به افزودن مومیایی و مواد معطر به روغن کردند تا اگر اثر نکرد لاقط بوی مطبوعی داشته باشد. اتفاقاً این همان چیزی است که مردم را وادار به ایجاد چنین محصولی به عنوان عطر کرد.

آناستازیا: دقیقاً عطر بالاترین غلظت اسانس را در مقایسه با عطرهای دیگر دارد.

ریگدن: و در اوایل مسیحیت، روغن نباتی خالص معمولی برای این مراسم استفاده می‌شد، که اغلب روغن‌هایی (رزین‌های معطر که از تنه درختان بریده می‌ریزد) از گیاهان از جنس **commiphora** خانواده **burseraceae - myrrh** را ترجیح می‌داد.

خواص ضد عفونی‌کنندگی بسیار خوبی دارد و به همین دلیل است که اکنون مانند گذشته برای التیام زخم‌ها و درمان بیماری‌های مختلف استفاده می‌شود... اما اینها فقط جزئیات هستند. و به طور کلی، راز تأیید مسیحی بازتابی نمادین از برکت معنوی مؤمن در مرحله اولیه حرکت او در راه خداست، جایی که به این ترتیب "هدایای روح القدس داده می‌شود که باز می‌گردد." به و تقویت در زندگی معنوی».

آناستازیا: همین مرحله در سایر ادیان سنتی مرحله کمال نفس نامیده می‌شود. به عنوان مثال، در بودیسم گذر از این مرحله به شخص اجازه می‌دهد تا دری را به سوی دنیای معنوی باز کند، خود را در نظم و انضباط ذهن، تأیید افکار، اعمال و کردار نیکو کامل کند و از اصول اخلاقی اخلاقی جهانی انسانی پیروی کند. صوفیان هم همینطور. گرچه این تشابه در مراحل دیگر سیر معنوی نیز دیده می‌شود که انسان به برکت کار درونی خود انجام می‌دهد.

ریگدن: قطعاً. مجدداً، اجازه دهید به عنوان مثال، آیین توبه (اعتراف) مسیحی را در نظر بگیریم. ماهیت این نیست که شما بیایید، از تمام گناهان طبیعت حیوانی خود به کشیش بگویید، از کشیش "بخشش" بگیرید و به گناه ادامه دهید، همان زندگی را داشته باشید. جوهر آن در کار واقعی روی خود، تغییر افکار، خواسته‌ها و مجموعه ارزش‌های زندگی، رد خودخواهی، حسادت، حسادت، خشم، غرور و تنبلی شما

هفته است. عموماً در «رد افکار و اعمال گناه آلود». پشیمانی از گذشته آنقدر نیست که نگاهی تازه به خود، تجزیه و تحلیل اعمال خود برای درک و کشف اشتباهات خود و تأیید مسیر سفر خود در مسیر معنوی است. نیاز به درک رنجشی که برای کسی ایجاد کردی و بخشیدن همه کسانی که باعث رنجش تو شدند. این خود پاکسازی وجدان و زندگی بیشتر طبق قوانین آن است. این به معنای ایجاد عادت مثبت اندیشی برای خود است. این اتکای درونی به خدا، کنترل سفت و سخت افکار و آرزوهای شما است که از طبیعت حیوانی سرچشمه می‌گیرد یا به قول مسیحیت، «نیت گناه نکردن در آینده».

به هر حال، در مورد کنترل افکار از طبیعت حیوانی. ادبیات مرتاض ارتدکس روسی، که تمرکز مؤمن را بر دنیای درونی خود و تجربه شخصی او از احساس وحدت با خدا توصیف می‌کند، در واقع همان چیزی را می‌گوید که بسیاری از ادیان دیگر، و آنچه برای هر شخصی که در مسیر معنوی قدم می‌گذارد طبیعی است. فقط در اینجا به آن تعلیم در مورد منشأ اولیه گناه و "هیات به عنوان منبع گناه در روح انسان" گفته می‌شود. راهبان تجربه عملی ردیابی مفهوم گناه در آگاهی انسان را در قالب افکار، یا بهتر بگوییم، افکار و خواسته های طبیعت حیوانی، رشد و تجلی آنها به عنوان اعمال منفی به اشتراک می‌گذارند.

مرحله اولیه، لحظه اولیه درک "گناه" را تحریک شیطانی می‌نامند (پیشنهاد شیطانی؛ به معنای حيله، گرفتن، به دست آوردن، حمله). این به عنوان یک عمل از بیرون بر روح انسان تلقی می‌شود، زیرا چنین فکری در نتیجه وسوسه هایی ایجاد می‌شود که در صورت توجه فرد به آن ها احاطه می‌کند یا ممکن است ناشی از خاطراتی از گذشته در مورد خود و شخصی باشد. گناهان دیگران، یا ممکن است تحت تأثیر

نیروهای شیطانی و مانند آن باشد. ضمناً تأکید می شود که این افکار تصادفی، بیرونی و به طور خود به خود در ذهن و بدون مشارکت شخص بر خلاف میل او به وجود می آیند. پیدایش چنین افکار تحریک آمیزی و طرد آنها به منزله تمرینی معنوی و کمکی در شناخت (شناخت) خود تلقی می شود. و در این امر آزادی انتخاب واقعی انسان نمایان می شود. برای سرکوب چنین فکری از طبیعت حیوانی، نباید در همان ابتدای پیدایش به آن توجهی کرد، «فوراً آن را رد کرد». مگر اینکه این کار انجام شود، آنگاه فکر (یا تصویر) درنگ می کند و ذهن را تسخیر می کند. فرد با توجه و تمایل خود شروع به "تغذیه" آن می کند، بنابراین به طور مصنوعی این فکر را با انتخاب خود در ذهن خود نگه می دارد.

و سپس مرحله بعدی فرا می رسد - "اتحاد"، یا به طور دقیق تر، "ادغام" این فکر (از طبیعت حیوانی) با آگاهی انسان.

(با انتخاب شخصیت) یا همانطور که مرتاضان می نویسند "مکالمه ای با تصویر ارائه شده" وجود دارد. پس شخص به محض اینکه فکر می کند و با عقل به چیز مضر گوش می دهد به خود آسیب می زند. مرحله سوم "لذت" به معنای عدم تعادل زمانی است که "اراده" وارد عمل می شود. فرد فکر را "با لذت" می پذیرد و انتخاب نهایی خود را انجام می دهد و این فکر را از بیرون ترجیح می دهد. «اراده» برای اجرای این اندیشه تلاش می کند. فرد انتخاب خود را انجام می دهد تا لذت خیالی شدیدتری از این فکر را زنده کند. بنابراین "رشد رحمی یک گناه" پایان می یابد، یا بهتر است بگوییم، فکری از طبیعت حیوانی قدرت می یابد و آگاهی شخصیت را به بردگی می کشد.

و سپس این به یک عمل خارجی تبدیل می شود. اگر شخص به کنترل افکار خود مشغول نباشد، عملاً بدون هیچ تردیدی این عمل را انجام می دهد. و چنین حالتی از قدرت "افکار تصادفی از بیرون" قبلاً به یک عادت تبدیل شده است. بنابراین او حتی متوجه نمی شود و نمی فهمد که "اراده بیگانه" قبلاً او را کنترل می کند و برده طبیعت حیوانی خود می شود. بنابراین، در آموزه های مسیحی، درست مانند آموزه های دیگر ادیان سنتی جهان، نه تنها بر بازداری خود از ارتکاب «گناهان» انسانی (غرور، خشم، غرور، تنبلی، اندوه، طمع، و غیره تأکید شده است.) بلکه حتی اجازه ندهید افکاری با ماهیت غیر معنوی در درون خود رشد کنند که این اصل اساسی در درک مسیر معنوی است.

آناستازیا: بله، این لحظه بسیار مهمی در شناخت انسان از خود است، همان پایه هایی که در ادیان دیگر وجود دارد... اتفاقاً قبلاً در گفتگوی ما ذکر شده است که در سنت ارتدکس چنین تصور می شود که می توان با شروع اعتراف کرد. 7 سال سن. به عبارت دیگر، درست در پایان دوره اولیه شکل گیری یک شخصیت جدید، زمانی که فرد شروع به مسئولیت آگاهانه برای اعمال خود می کند. در مورد این سن، یک واقعیت جالب وجود دارد که به مذهب مربوط نمی شود. به عنوان مثال، در ژاپن، والدین به طور سنتی به فرزندان خود تا 5-7 سالگی اجازه می دهند تا هر طور که دوست دارند رفتار کنند.

اما پس از این سن، دوره "سهل" با یک فرآیند آموزشی نسبتاً دقیق و منظم جایگزین می شود. به عبارت دیگر، همه اینها دقیقاً در مراحل پایانی دوره اولیه شکل گیری یک شخصیت جدید اتفاق می افتد. فرض بر این است که با شروع از این سن، کودک در حال حاضر باید آگاهانه مسئول اعمال خود باشد.

ریگدن: پژواک های مشابهی از دانش قدیمی توسط مردمان مختلف ثبت شده است...

آناستازیا: شما زمانی اشاره کردید که در مسیحیت اولیه، توبه واقعی با کلمه یونانی **metanoia** (این کلمه در رونویسی انگلیسی آمده است) نامیده می شد که به معنای "پس از ذهن"، "تفکر مجدد" است.

ریگدن: قطعاً. این دگرگونی روحی و اخلاقی فرد است که نه با یک عمل تشریفاتی بیرونی بلکه با درک و درک ماهیت معنوی خود در سطح احساسات عمیق بهتر تسهیل می شود. چرا این دین می گوید اگر انسان احساس توبه واقعی داشته باشد خداوند هر گناهی را می بخشد؟ زیرا همه این درک باید دوباره در سطح عمیق ترین احساسات، ایمان خالصانه و توسل به خدا صورت گیرد. اگر شخص تصمیم گرفته باشد که متفاوت زندگی کند، رویکردی جدی به خودآموزی خود در جهت معنوی داشته باشد و آن را انجام دهد، پس واقعاً شروع به تغییر می کند. نگرش او به گذشته اش نیز تغییر می کند، زیرا در زندگی اش تجدید نظر می کند و نتایج در زمان حال در داشتن افکار، اعمال و کردار خوب ظاهر می شود.

آناستازیا: بله، برای بودایی ها این کمال در غیرت است، تولید افکار معطوف به روشننگری، و مبارزه با امیال خودخواهانه آنها. برای مسلمانان صوفی، این مرحله ای است که سالک خدا باید از اعتیادها و میل به خیر جدا شود.

ریدن: درست است. و اگر به مراسم عشای ربانی مسیحی نگاه کنیم (**Eucharist**؛ از کلمه یونانی "**eucharistia**"، که در آن "**eu**"

به معنی "خوب" و "charis" "رحمت، فیض" است)، می توانیم بازتاب نمادین را نیز مشاهده کنیم. یکی از مراحل کمال معنوی،

که در سایر ادیان نیز مشترک است. عشای ربانی مراسم اصلی خدمات مسیحی (نمایش الهی)، مراسم دسته جمعی و الهی است که در طی آن به شاگردان به طور نمادین در نان و شراب با هم شریک می شوند. در مسیحیت، این آیین نمادی از ارتباط با خدا، شکرگزاری، یافتن وحدت با قادر متعال، پذیرش به الهی، به عشق خدا است. تصادفی نیست که نویسندگان اولیه مسیحی عشای ربانی را "داروی جاودانگی"، "داروی زندگی" می نامند. گمان می رود که افراد عمیقاً مؤمن در حین عبادت (خواندن نماز) می توانند «عبادت بهشتی» را از نظر ذهنی مشاهده کنند، به عبارت دیگر، به لطف نماز، عمیقاً وارد یک حالت تغییر یافته هوشیاری شوند.

آناستازیا: خوب، اگر عمل اصلی هر آیین را در نظر بگیریم - عمیق ترین احساسات درونی مؤمن، آنگاه همان روندی رخ می دهد که هنگام ورود به یک وضعیت آگاهی تغییر یافته در سایر ادیان سنتی. فقط مردم آن را متفاوت می نامند. مثلاً صوفیه آن را ادراک نور حق و احدیت جهان و تدبیر می نامند؛ بودایی ها - آگاهی فراگیر در مراقبه. و همه اینها، در اصل، نفوذ به حوزه های معنوی در حالت تغییر یافته آگاهی با کمک عمیق ترین احساسات فرد است.

ریدن: البته. مسیر معنوی واقعی انسان به سوی خدا یکی است - از طریق عمیق ترین احساسات درونی، اما تفسیرهای انسانی زیادی از این مسیر وجود دارد. به همین دلیل است که در ذهن انسان اختلاف نظر وجود دارد که باید از نظر روحی یکی باشد.

آناستازیا: بله، متأسفانه، حتی در مسائل معنوی نیز کارهای زیادی از ذهن انسان انجام می شود. مراسم آیین عروسی مسیحی را در نظر بگیرید، که به طور سنتی به عنوان انجام مراسم ازدواج بین زن و مردی که توسط کلیسا تقدیس شده است (قرار دادن تاج بر سر کسانی که وارد ازدواج مذهبی می شوند) تلقی می شود. در گذشته این آیین نمادین در مراسم تاج گذاری پادشاهان (ازدواج با پادشاهی، تاج گذاری) نیز برگزار می شد.

بسیاری از مردم صرفاً به این عمل از منظر تفکر مادی می نگرند، بدون اینکه جوهره کل این آیین، نمادگرایی آن را درک کنند، که در تعبیر معنوی یک مرحله کامل از کمال خود شخص، تبدیل او به عنوان یک شخصیت را پنهان می کند.

ریگدن: حق با شماست، رویکرد جامعه به این امور معنوی همچنان تا حد زیادی مبتنی بر دیدگاه طرز تفکر مادی است. به همین دلیل است که بسیاری از زوج های متاهل در جهان آرزو دارند پاسخ این سوال را بدانند که ازدواج نماد چه مرحله ای از کمال خود است؟ همانطور که اسکار وایلد فیلسوف و نویسنده انگلیسی به شوخی گفت: "ازدواج برای یک فرد ناقص حالت بسیار عالی است." با جدیت صحبت کردن، روابط همahنگ بین یک مرد و یک زن، که بر اساس عشق خالصانه ساخته شده است، فوق العاده است. این می تواند آغازی باشد، انگیزه ای برای رشد در هر یک از آنها با بالاترین کیفیت احساس - عشق معنوی، عشقی که ابدی نامیده می شود، پاک، تحمل کننده همه غم ها و بیماری های زندگی، که باعث دل می شود. الهام بخش، و قدرت می بخشد. اما دستیابی به چنین وضعیت معنوی صرفاً نتیجه کار فردی یک فرد بر روی خود (چه مرد یا یک زن) است. این یک

کار معنوی روزانه است، که عادت و موقعیت های برتری را در طبیعت معنوی در خود تقویت می کند، طبیعت حیوانی خود را "روی یک زنجیر" حفظ می کند، نظم و انضباط افکار. انسان باید عشق معنوی را قبل از هر چیز در درون خود پرورش دهد و منتظر نباشد که روزی کسی به شما لطف کند. و هنگامی که یک فرد یاد می گیرد که عشق معنوی را در درون خود تولید کند، یاد می گیرد که دیگران را درک کند و از نظر معنوی عشق بورزد.

اما مردم، به عنوان یک قاعده، نمی خواهند روی خود کار کنند و طبیعت حیوانی خود را رام کنند. به بیان مجازی، آنها نمی خواهند "الوار" خود را از چشم خود بیرون بیاورند، اما حتی یک "نقطه" را در شریک زندگی خود مشاهده می کنند و همیشه سعی می کنند بر کسی کنترل و تسلط داشته باشند. اغلب، روابط در خانواده ها نه بر اساس عشق بلکه بر اساس خودخواهی هر دو همسر است. دعوها و اتهامات متقابل ناشی از ظلم طبیعت حیوانی در هر دوی آنهاست. بنابراین معلوم می شود که به جای امیدهای مورد انتظار برای "ازدواج شاد"، یک ناامیدی کامل وجود دارد.

همه اینها به اندازه جهان قدیمی است، همانطور که جهان جدید نیست.

خاکستر به خاکستر، زمین به خاک و روحانی به روحانی. یک روح به یک بدن، و در مورد روح است که مراقبت اصلی باید باشد. با حیات بدن می آید و با مرگ بدن می رود. همه چیزهای دیگر الگوهایی هستند که توسط مردم برای توجیه زندگی و انتخاب خود اختراع شده اند. در زندگی بیرونی نباید راه معنوی را جستجو کرد، زیرا در درون انسان، در احساسات، افکار، گفتار و کردار اوست. این مسیر او به سمت

تاج است - به قله روحانی، که اوج زندگی او، اوج، بالاترین مرحله و بالاترین نقطه کمال خود است.

آناستازیا: بنابراین، در تعبیر معنوی، عروسی مرحله ای است که متضمن ایجاد عمیق ترین احساس عشق است، احساس ادغام شخصیت با خدا، که به شرایط بیرونی یا محیطی بستگی ندارد، بلکه یک مرحله است. نتیجه کار صرفاً معنوی شخص بر روی خود، توانایی او برای ماندن در حالت غالب طبیعت معنوی است. و این برای زنان و مردان نیز صدق می کند.

من همچنین می خواهم در مورد چنین آیین مسیحیت به عنوان یک مسح صحبت کنم. طبق عقاید دینی، این اساساً شفای کلیسا است، مراسم مقدسی که برای شفای بیمار از ناتوانی های روحی و جسمی و همچنین برای شخص در حال مرگ با استفاده از روغن، یعنی زیتون (چوب) یا غیره انجام می شود. روغن سبزیجات. به درخواست شخص یا نزدیکان او انجام می شود. عبارت است از استغاثه، مسح با روغن و دعای فیض بر شخص بیمار.

ریگدن: خوب، در مورد شفا، این چیز جدیدی نیست. عمل مشابهی نیز در عمل جادویی کاهنان مصر باستان، بابل، و غیره رایج بود... در واقع، همه این اعمال جادویی شفا همیشه در ادیان توده ای وجود داشته است. در غیر این صورت، دومی برای اکثر مردم چندان جذاب نخواهد بود. در مورد خود آیین،

این نوعی تقلید از چیزی است که زمانی مبنای معنوی داشت. توجه داشته باشید که بسیاری از نویسندگان اولیه مسیحی، عیسی مسیح را

در این دین به عنوان تنها دکتر واقعی "روح ها و بدن ها" می نامند. همین چند قرن پیش، عطای عمومی در معابد بر روی افراد کاملاً سالم انجام می شد (اعتقاد بر این بود که آنها مستعد بیماری های معنوی مانند ناامیدی، غم و ناامیدی هستند و دلایل آنها می تواند "گناهان پشیمان نشده" باشد. شاید حتی مواردی که شخص از آنها بی خبر بوده است). اگرچه این سنت حفظ شده است، اما امروزه عصاره بیشتر یک مراسم کلیسا برای شفای بیماران است. اگر دقت کرده باشید، این آیین مسیحی که امروزه انجام می شود به عدد هفت نیز مرتبط است. به عنوان مثال، به طور معمول، هفت کاهن این مراسم را انجام می دهند، هفت داستان انجیل خوانده می شود، هفت دعا، شخص بیمار هفت بار مسح می شود و غیره. اساساً این تلاشی است برای رسیدن به کیفیت با کمیت. این تقلید از کجا می آید؟

در افسانه های باستانی شرق ذکر شده است که بودیساتوا به عنوان موجودی از دنیای معنوی (در مسیحیت معمولاً به این سطح معنوی با درجه فرشته اطلاق می شود) می تواند از طریق لمس (دراز کردن) دست ها یا روی آن، قدرت معنوی بیشتری را برای شخص فراهم کند. از طریق حامل های اطلاعاتی (مانند روغن نباتی، کریستال، آب و غیره) می تواند نیروی معنوی بیشتری را به فرد منتقل کند. به طور کلی، بودیساتوا به یک شخص (البته اگر مستحق آن بود) نوعی هدیه روحانی می داد. و شخص بر حسب انتخاب و ایمان خود از این قدرت استفاده کرد. با مفاهیم امروزی، به طور مجازی، شبیه به بخش اضافی سوخت اضافه شده به خودرو است. این بدون شک مسافت سفر او را افزایش می دهد. اما اینکه این خودرو چقدر سریع و در چه جهتی حرکت خواهد کرد به راننده (شخصیت) بستگی دارد.

طبیعتاً این نیرو برای مدت کوتاهی کار کرد. اما به لطف آن، شخص، برای مثال، در طول تمرین معنوی خود می تواند فراتر از توانایی های شخصی خود به حوزه الهی نفوذ کند. بر این اساس، او می تواند تجربه ارزشمندی از بودن در واقعیت آن، آگاهی عملی از دنیایی متفاوت به دست آورد. که به معنای دریافت انگیزه معنوی (ezoosmos) در رشد او است،

درک جدیدی از جهان، که نگرش او را به واقعیت توهمی دنیای سه بعدی کاملاً تغییر داد. این باعث شد که با بعد هفتم (نیروانا، بهشت هفتم، بهشت) در تماس باشیم و بفهمیم که آزادی نهای چيست یا همانطور که در قدیم می گفتند "احساس نفس ابدیت". این واقعاً یک هدیه معنوی بسیار ارزشمند است که با هیچ چیز زمینی قابل مقایسه نیست.

و این بدان معنا نیست که تأثیر این قدرت بر بدن فیزیکی را ذکر کنیم. هنگامی که یک فرد با چنین قدرت معنوی فراهم می شود، به طور طبیعی، ارگانیزم او، به لطف موجی از انرژی ایجاد اضافی، کیفیت کار خود را بهبود می بخشد. در نتیجه، انفجار انرژی رخ می دهد که به طور مثبت بر عملکرد بسیاری از سیستم های حیاتی تأثیر می گذارد، ایمنی تقویت می شود و غیره. به همین دلیل است که افسانه ها می گویند که این قدرت معنوی می تواند بر هر بیماری حتی جدی ترین آنها تأثیر بگذارد. اما تأثیرات فیزیکی ثانویه هستند، نکته اصلی کمک معنوی به شخصیت است، به اصطلاح "شفای معنوی"، امکان تماس با خانه واقعی آن - دنیای معنوی. به همین دلیل است که، برای مثال، عیسی مسیح تنها دکتر واقعی «نفس و بدن» نامیده شد. زیرا او به عنوان

یک موجود برتر که از عالم روحانی آمده است، گاهی چنین قدرتی را به مردم می بخشد.

یک عمل مشابه (اما طبیعتاً با قدرت کمتر) می تواند توسط شخصی انجام شود که از نظر روحی خود را از تناسخ های زمینی رها کرده است، یعنی فردی که در طول زندگی خود به بعد هفتم رسیده است (اینجاست که پیوند به عدد هفت از آنجا می آید - هفت عمل یا هفت نماز یا هفت شرکت کننده در یک مراسم و غیره). احتمالات کاملاً متفاوتی در برابر این شخصیت که با روح خود ادغام شده و از نظر کیفی متفاوت شده است - موجودی جدید باز می شود.

اما مردم مردم هستند. بسیاری از آنها به سادگی مستعد حسادت و تقلید از ذهن انسان هستند. آنها حتی نمی دانند که چرا مسیح گفت: "بر اساس ایمان شما باشد".

هنگامی که مردم از او خواستند که بدنهای موقت آنها را شفا دهد در حالی که فرصت داشتند از او برای ابدیت، برای نجات روحشان بخواهند ...

آناستازیا: خوب، با توجه به اینکه چه ایدئولوژی در توده ها در آن زمان غالب بود، این تعجب آور نیست. اگرچه تفاوت بین آن زمان و اکنون چندان بزرگ نیست. اگر به فرد مدرن گفته شود که اکنون همه چیز به او داده خواهد شد، او چه چیزی را طلب خواهد کرد...

ریگدن: خب، بله... قرن ها می گذرد، اما مردم تغییر نمی کنند. در رابطه با آیین مسح مریض، در مسیحیت، از دانش مربوط به آداب

مشابه (مثلاً «شفا از طریق دعای افسون») در ادیان قبلی که در میان اقوام مختلف وجود داشت، پدید آمد. به عنوان یک قاعده، آنها با استفاده از مواد پزشکی رایج (مانند، به عنوان مثال، روغن زیتون) که در زمان های قدیم استفاده می شد، تجویز می شدند. به عبارت دیگر، همه چیز یکسان بود، فقط در مفهوم ایدئولوژیک مسیحیت ارائه شد.

جوهر چنین شفای «فحاشی» چیست؟ کاهنانی که دعا می کنند، شمن های قدرتمند، روان شناس ها و مانند آنها می توانند تأثیر کوتاه مدتی بر شخص بگذارند. اما البته، همه اینها در حیطه ذهن حیوانات است. یعنی در بهترین حالت می توانند از جایگاه بعد ششم تأثیر داشته باشند. شکی نیست که این حتی به قدرت یک فرد از نظر روحی رها شده، که بعد هفتم برای او باز است، به ویژه برای کسی که قدرت بودیساتوا را دارد، نزدیک نمی شود. همه این اعمال و آیین های مدرن مردم را می توان به نوعی "کمک" متقابل در درک مردم نسبت داد. آنها از دوران پارینه سنگی در جامعه اجرا می شدند. اما نکته بسیار مهمی از این اعمال مدتهاست که گم شده است: اگر شخصی که به او کمک می شود در درون خود تغییر نکند، بعداً روی خودش کار نکند تا ذات معنوی خود را تقویت کند و خودخواهی و غرور خود را رام کند. است، طبیعت حیوانی) و غیره، پس این کمک هیچ فایده ای ندارد. هیچ کس کار معنوی اصلی را برای فرد انجام نخواهد داد جز خودش! حتی اگر تمام دنیا برای نجات این شخص دعا کنند،

اما او نمی خواهد با انتخاب شخصی خود تغییر کند، تمام تلاش این افراد بی معنی خواهد بود. راز واقعی شفای معنوی در این کلمات نهفته است: "بر اساس ایمان شما برای شما انجام شود." انسان انتخاب می کند که قدرت توجه خود را به کدام طبیعت بدهد، یا به حیوان یا روحانی.

به همین دلیل است که خواسته های انسان بسیار متفاوت است: برخی برای سلامتی بدن فانی خود دعا می کنند و برخی دیگر برای شخصیت خود در خانه واقعی روح برای زندگی ابدی دعا می کنند.

آناستازیا: بله، نمی توان انکار کرد که در جامعه امروزی فقط تقلید از شکل صورت می گیرد، بدون اینکه ماهیت آن را بدانیم. این قدرت روحانی را نمی توان با هفت نفری که لباس های کشیشی بر تن دارند جایگزین کرد. البته رهایی معنوی را نمی توان با پول خرید (این نه رتبه است و نه مقام) یا با لاف زدن به دست می آید.

ریدن: این درست است. برای رسیدن به رهایی روحی باید خیلی روی خودت کار معنوی کرد. فرقی نمی کند که به هر دینی تعلق داشته باشید یا نه. این کار معنوی شخصی هر فرد است...

آناستازیا: مشکل این است که این دانش در مورد امکان رشد معنوی مستقل هر فرد توسط خود کشیش ها از جامعه پنهان می شود. حتی آن دسته از افرادی که به دنبال دانش می گردند، جستجوی خود را با هدایت جهان بینی مادی و مرسوم آغاز می کنند و بر این اساس، افرادی را با همان دیدگاه پیدا می کنند. بنابراین وقتی صحبت از شناخت معنوی می شود، مانند این است که در کتاب مقدس آمده است: "اگر نابینا نابینا را رهبری کند، هر دو به گودال می افتند."

ریدن: قطعاً. به عنوان یک قاعده، چنین افرادی به جای رشد مستقل، به دنبال معلمانی هستند که تا حدودی مسئولیت رشد معنوی خود را به عهده آنها بگذارند. اما اگر به جامعه به عنوان یک کل نگاه کنید، در بیشتر موارد، به اصطلاح "معلمان" عملاً از نظر رشد معنوی با

"دانش آموزان" خود تفاوتی ندارند. مقلدین (از ذهن انسان) که خود را واسطه بین مردم و خدا می دانند، امروزه در جهان فراوانند.

دستورات مقدس (تعیین)، به معنای مراسم تحلیف یک کشیش در سلسله مراتب کلیسا. متأسفانه، امروزه در مسیحیت آن را به نمایشی تشریفاتی، نمایشی، اجرای توانمندسازی افراد خاص برای «اجرای عبادات و شبانی گله» تشبیه کرده اند. این چیزی نزدیک به معنویت نیست - این فقط سیاست است. با توجه به نگرش های موجود در کلیساها و جنبش های مختلف مسیحی، که تابع ذهنیت مصرف کننده هستند، در بیشتر موارد، این مراسم از قبل یک تشریفات و ادای احترام به سنت ها است. همه قبل از مراسم همه چیز را می دانند. پست های بالا همانطور که می گویند خریداری و تخصیص می یابد. و چه چیزی ذهن اکثریت حاضرین در زمان خود مراسم را به خود مشغول می کند؟ «چسب شدگان» می خواهند توزیع قدرت و روابط درون گروه را بدانند، «جوان ها» نگران دنباله ای از اعمال هستند - کدام آیت ها و «دست های مقدس» چه کسانی را اول ببوسند و چند بار تعظیم کنند. با گذشت زمان هیچ چیز تغییر نکرده است، زیرا همان چیزی در مذاهب سایر مردمان در زمان های مختلف وجود داشته است، فقط آن را متفاوت می نامند. اما معنی ثابت مانده است. البته، در میان این همه «انبوه قدرت»، می توان مؤمنان واقعی را یافت که توجه خود را نه بر تشریفات بیرونی، بلکه بر احساسات معنوی خود نسبت به خدا متمرکز می کنند. اما متأسفانه چنین افرادی بسیار کم هستند.

آناستازیا: در واقع، همه اینها کار مردان است. هر کس برای خود چیزی را انتخاب می کند که در امیال پنهانی او را بیشتر وسوسه می کند. اما اگر نگاهی به منشأ مقدس اوامر مقدس داشته باشیم، در اینجا منظور

آخرین مرحله رشد معنوی فرد است. همان چیزی است که در تصوف از دست دادن «من» انسانی، آمیختن روح سالک با خدا نامیده می شود. در بودیسم - کمال حکمت متعالی (شهودی).

ریگدن: البته افرادی که راه معنوی را با کار درونی خود دنبال می کنند، صرف نظر از اینکه به ادیان زمان خود تعلق دارند یا نه، در واقع یک مرحله از کمال خود را پشت سر گذاشته اند.

به عنوان مثال، اگر منشأ مفهوم "کشیش" را دنبال کنیم، در زمان های قدیم به معنای "کسی که در برابر خدا ایستاده است" بود. اساساً، این خروجی به بعد هفتم است، دستیابی به قداست واقعی توسط شخص، دگرگونی معنوی کیفی او در طول زندگی. در این مرحله از رشد معنوی، شخص واقعاً این قدرت را از جانب خدا تجربه می کند که به لطف آن دایره تناسخ ها را ترک می کند و آزاد می شود، به بهشت می رود، نیروانا - مهم نیست که مردم جهان معنوی را چگونه بخوانند، جوهر یکسان می ماند. پس تمام این مراحل کمال روحی انسان که در معنا و مضمون یکسان است، در همه ادیان جهانی تحت پوششی از روایات خاص، مراحل، گذراندن بخشهایی از سیر معنوی و... وجود داشته است. اما آنچه در این زمینه می خواهیم بگویم. معرفت معنوی به هیچ دینی تعلق ندارد، هر چقدر هم که هر یک در تصاحب آن کوشیدند و آن را بر اساس قوانین و سنت خود تفسیر کردند.

آناستازیا: بله، و این را می توان با مطالعه دقیق و مقایسه دانش معنوی در فرهنگ های مذهبی اقوام مختلف به وضوح مشاهده کرد. به عنوان مثال، می توانیم آیین مسیحیت تأیید را که بحث کردیم، در نظر بگیریم. اطلاق (به صورت علامت صلیب متساوی الاضلاع) مره متبرک بر

قسمت های خاصی از بدن: صورت، چشم ها، گوش ها، سینه، بازوها و پاها در این آیین نمادی برای معرفی فیض الهی است. که از طریق آن شخص "هدایای روح القدس را دریافت می کند." علامت صلیب بر روی پیشانی (در ناحیه چاکران چشم سوم) از نظر دین مسیحی نماد تقدیس افکار است تا فرد بتواند آنها را پاک نگه دارد (افکار معنوی). علامت صلیب روی سینه (در ناحیه چاکران، که به عنوان مثال، در هندوئیسم چاکرای عشق نامیده می شود - "آناهاتا") نماد عشق به خدا است که شخص باید در طول زندگی خود حمل کند. روی چشم ها (در زمان های قدیم آنها را "چاکران باز" می نامیدند) - به طوری که فرد بینایی معنوی به دست آورد (فیض خدا را در هر خلقت ببینید). روی گوش - به طوری که شخص دنیای معنوی را بشنود...

ریگدن: اتفاقاً، در زمان های قدیم، افرادی که دانش معنوی واقعی در مورد این فرآیند داشتند، روغن را نه بر روی خود گوش ها، بلکه دقیقاً روی آن نقاط روی هر گوش که در حین صحبت در مورد مراقبه در مورد چهار ذات ذکر کرده بودم، استفاده می کردند. یعنی همان نواحی بالای گوش که در آن ساختارهایی وجود دارد که در فرآیند ادراک فرد از جهت گیری در فضاهای ابعاد مختلف در حالات تغییر یافته هوشیاری شرکت دارند.

آناستازیا: بله، معلوم می شود که زمانی همه چیز با آگاهی از موضوع انجام می شده است... در مسیحیت، مسح دست ها (در منطقه ای که چاکران های دست ها قرار دارند) نمادی از پیام انجام کارهای نیک است. مسح پاها (چاکران نیز روی پاها وجود دارد) نماد فرصتی برای دنبال کردن مسیر معنوی است که به "پادشاهی خدا" منتهی می شود.

به عبارت دیگر، علیرغم فلسفه مسیحی تفسیر فرآیند مسح، خود این فرآیند عملاً در امتداد نقاط چاکران اصلی انجام می شد.

ریگدن: مسلماً، اگر کسی در مورد آداب و رسوم مربوط به مسح با روغن در میان مردمان مختلف جهان از دوران باستان تا کنون بیشتر بیاموزد، می تواند «شبهت شگفت‌انگیزی» را در کاربرد عملاً روغن «شکار، تقدیس» کشف کند. یک و همان قسمت های بدن؛ به عبارت دیگر، فعال شدن مناطق انرژی خاص فرد - چاکران ها. به عنوان مثال، این مراسم در میان مصریان باستان، ساکنان هند باستان و مدرن، ساکنان سرزمین های اروپای باستان، اورال و سیری رایج بود. علاوه بر این، کافی است که یک فرد توجه به سادگی نگاهی بیاندازد به این که مردم در نقاط مختلف کره زمین چگونه خدایان و مقدسین را به تصویر می کشند، چاکرای اصلی آنها با چه نمادهایی مشخص شده است و چگونه انگشتان دست آنها در ترکیبات خاصی به هم متصل شده اند. فقط برای افراد نادان است که همه اینها در دسته بندی مفاهیم کلی به عنوان نمادهایی که ارتباط بین آسمان و زمین را ایجاد می کنند و به عنوان راه هایی برای ایجاد و کنترل خلقت این یا آن خدایی توضیح داده می شود.

در واقع، آنها به نمادهای معنوی و دانش عملی از کمال شخصی انسان اشاره می کنند.

به عنوان مثال، در مسیحیت، یا بهتر است بگوییم، در ارتدکس، نماد مسیح در عظمت (Spas v silach) وجود دارد. زمانی یکی از موقعیت های مرکزی نماد کلیسای ارتدکس را اشغال کرد. در روسیه، درست در زمانی (قرن 14-15) بود که صفحه محراب پایین با یک

صفحه بزرگ - نمادین که محراب را از قسمت اصلی معبد جدا می کند، جایگزین می شد. بنابراین این نماد با نمادهای جالب خود متمایز می شود.



شکل 92. تصویر نماد مسیح در عظمت (Spas v Silach)

(1408)، نقاشی آندری روبلف؛ تی

گالری دولتی ترتیاکوف، مسکو، روسیه.)

عیسی مسیح را در حال نشستن بر تخت نشان می دهد. در دست چپ او کتابی باز گرفته است در حالی که با دست راست با گرفتن انگشتانش در حرکت خاصی که فالانژهای انگشت حلقه و شست به هم وصل شده اند برکت می دهد. شما قبلاً این را می دانید این موقعیت انگشتان در اعمال معنوی خاصی استفاده می شود که "حلقه زدن" نصف النهارهای انرژی انسان به این ترتیب صورت می گیرد.

آناستازیا: بله، این ژست به وضوح نشان می دهد که شخصیت از چه ابزار معنوی خاصی برای کار مراقبه در ساختار انرژی، فضای شخصی و ارتباط با دنیای معنوی استفاده کرده است!

ریگدن: قبلاً به شما گفته بودم که در حرکات مخفی و نامگذاری های مقدس شرق باستان، انگشت حلقه، جدای از انجام عملکردهای اضافی در اعمال معنوی، مشروط به فعال شدن اپی فیز سربری (غده صنوبری، "چشم سوم" است. "چاکران). به شما یادآوری می کنم که وقتی از سانسکریت ترجمه می شود چاکرا به معنای "چرخ" (قبل از آن "دایره"، "دیسک") است. چاکران ها نوعی مراکز انرژی در قسمت نامرئی ساختار انسان هستند که حرکت انرژی (گرداب انرژی) از آن عبور می کند. در شرق، از کلمه "لوتوس" ("پادما") نیز به جای کلمه "چاکرا" برای نشان دادن هفت مرکز انرژی انسان استفاده می شود. اتفاقاً در تصوف، به عنوان مثال، تمرین معنوی مشابهی با مراکز اصلی (شش) لطیف در بدن انرژی انسان (لطایف) وجود دارد. در آموزه های مختلف، «چشم سوم» همچنان «چشم روحانی»، چاکران روشن بینی تلقی می شود. در رساله ها ذکر شده است که اگر فرد ادراک فراحسی را فعال کند، «چشم سوم» به «دستیابی به دانش متعالی» و «نفوذ به دنیای معنوی» کمک می کند. "چشم سوم" به عنوان یک هادی اثر قدرتمند در نظر گرفته می شود که به "عمل خلقت و تأثیرگذاری بر چیزی" کمک می کند و امکان مشاهده وقایع گذشته، حال و آینده را باز می کند. همچنین به آن چاکران «بی نظمی و توانایی های ماوراء طبیعی» می گفتند. این چاکران به صورت مشروط با رنگ آبی (لاجوردی) مشخص شده بود.

آناستازیا: بدون شک نماد باستانی مرتبط با انگشت حلقه آنقدرها هم که در نگاه اول به نظر می رسد ساده نیست. شما یک بار اطلاعات جالبی در مورد منشاء سنت در جامعه بشری به اشتراک گذاشتن حلقه در انگشت حلقه دست راست یا چپ.

ریگدن: این یک داستان واقعاً قدیمی است. در آغاز، پوشیدن حلقه در انگشت حلقه یک نماد مخفی و کاملاً مشروط در میان مردمی بود که به دانش مقدس راه یافتند. حلقه به این معنی حرکت در یک دایره، و به طور دقیق تر، حرکت در دایره چرخش یک ماریچ بود. نمادگرایی دو نوع بود - یکی مربوط به حرکت دست راست (مثلاً سواستیکا صحیح) و دیگری مربوط به حرکت دست چپ (سواستیکا نادرست). اگر شخصی در انگشت حلقه دست راست خود حلقه می زد، این به معنای پیرو نیروهای نور بود، حرکت شخص به سوی خدای یکتا، به سوی ابدیت. این نماد به طور مشروط نشان می داد که شخص فقط راه معنوی را انتخاب کرده و دارای دانش است. اگر انگشتی بر روی انگشت حلقه دست چپ زده می شد، این به معنای حرکت شخص در جهت مخالف (به سمت ذهن مادی)، پیرو نیروهای تاریک (در اختیار داشتن دانش مربوطه) و خدمت او به اراده ذهن حیوانات یعنی تفاوت در پوشیدن انگشت در دست معین، تمایز مشروط برای افراد آغاز شده بود، که نشان می داد صاحب آن به کدام نیروهای خاص و اراده چه کسی خدمت می کرد.

و خود نام "انگشت بی نام" (انگشت حلقه در روسی "بی نام" نامیده می شود - یادداشت مترجم) (انگشت بدون نام) تصادفی نیست. از دانش خاصی در محیط فوق الذکر گرفته شده است. چه در دوران باستان و چه در حال حاضر، نام خدا برای مردم یک راز باقی مانده

است. با وجود گمانه زنی های متعدد کاهنان ادیان مختلف، نام واقعی خدا تا به امروز برای مردم فاش نشده است. چرا؟ افسانه ها می گویند که نام ناگفتنی خدا می تواند تمام نیروهای طبیعت و همه ابعاد ("سطوح") در جهان را کنترل کند. به عنوان یک قاعده، این اطلاعات با یک پست نوشته از کشیشان همراه است که بر اساس افسانه های مربوط به صدای اولیه ساخته شده است، که در زمان های مختلف نام های مختلفی داشته است، یکی از آنها جام است. بنابراین، این پس نوشته چنین می گوید: ظاهراً، کسی که می تواند «نام خدا» را به درستی تلفظ کند (در افسانه ها در ابتدا آن را «صدای اولیه» می گفتند) «می تواند از خدا هر چیزی را که بخواهد بخواهد». تا به امروز، افسانه هایی وجود دارد که اگر کسی خدا را با نام مخفی صدا کند،

می توان توجه او را به خود جلب کرد. اما معمولاً فقط افراد نابالغ معنوی در چنین آرزویی می سوزند. برای کسانی که در درون خود با خدا زندگی می کنند، چنین نیازی وجود ندارد: آنها او را در جان خود یافته اند و در او می مانند. از طرف دیگر، افراد نابالغ از نظر روحی مشتاق دانستن نام هستند. علاوه بر این، آنها برای این که قدرت حیوانی خود را بر همه چیز و همه چیز داشته باشند، هوس می کنند. اما آنها نمی دانند که برای آنها به عنوان یک جنین نابالغ، این کشنده است.

ادراک محدود انسان به دلیل غلبه طبیعت حیوانی در او، درک خدا را به موضوعی مادی تقلیل می دهد که علاوه بر آن، همان چیزی است که شخص خود را در فضای سه بعدی می بیند. کشیشان خدا را با «اسم های» مختلف نام گذاری کرده اند و این یا آن دین را برای خود خلق کرده اند. مهمتر از آن، آنها همچنان مردم را برای برتری ادیان خود و «نام» خدا، برای تسلط بر ادیان رقیب، و در نتیجه، تنها حق خود

برای صحبت از جانب خدا، به جنگ و دشمنی با یکدیگر وا می دارند. با توجه به القاب مختلف و همچنین تعبیر متفاوت عمداً توسط کاهنان، مردم به اشتباه معتقدند که خدایان مختلف الهی وجود دارند. اما امروزه همه «اسماء» مختلف خداوند در واقع القاب هستند که در زمان های قدیم به جای نام ممنوعه خدا به معنای یگانه بوده است.

آناستازیا: حق با شماست و هر کسی می تواند این را تایید کند. کافی است ریشه شناسی منشأ و معنای اصلی کلماتی را که در ادیان مختلف به معنای نام خدا هستند جستجو کنیم.

ریگدن: البته، هر انسان باهوشی، پس از کنار هم قرار دادن این اطلاعات، متوجه خواهد شد که «اسامی» مختلف خداوند در ادیان، صرفاً القاب یگانه است. به عنوان مثال، اجازه دهید نام خدای برتر مصریان باستان - اوزیریس را در نظر بگیریم. این نام نسخه یونانی نام مصری **Usir** است. یعنی کلمه یونانی "**Osiris**" از "**U'sir**" مصری گرفته شده است که به معنای "کسی که در اوج است". یا مثلاً معنای نام ایزد اوستایی در آیین زرتشتی چیست؟

اهورامزدا (اورمزد بعدها) که توسط زرتشت پیامبر به عنوان خدای یگانه اعلام شد؟ ضمناً پیامبر در ابتدا ذکر کرده است که نام اهورا مزدا تنها جایگزینی برای نام حرام خداوند است که هیچ یک از مردم آن را نمی دانند. این خدا حتی در تقویم مذهبی به عنوان "بی نام" یاد می شد. «اهورامزدا» اوستایی به «خداوند خردمند»، «استاد اندیشه» ترجمه شده است. کلمه اوستایی «ماز دا» نیز به معنای «به یاد ماندن» است. در واقع این نام از دو کلمه ایرانی باستانی گرفته شده است که ریشه آریایی (هند و ایرانی) دارند. «اهورا» با کلمه سانسکریت «آسورا» به معنای

«استاد» مطابقت دارد، در حالی که «ماز دا» با واژه هندی «مدها» به معنای «خرد، بینش» است.

به هر حال، مردم در واقع یک حقیقت ساده را فراموش کرده اند - اینکه حکمت واقعا چیست. این به هیچ وجه دانشی نیست که از کتاب ها به دست آمده باشد، تجربه زندگی، ذهنی درخشان یا منطق هوشمندانه تفکر نیست. در قدیمی ترین سنت مردمان مختلف جهان، در اصل "حکمت" هدیه ای از بهشت (شعف احساسات، تجلیل) در طول رشد معنوی انسان است. این موهبتی است که با آن می توان به بالاترین روشنائی، دانایی و درک همه چیز دست یافت. تصادفی نیست که زرتشتیان از اهورامزدا یاد می کنند که خود را به لطف «اندیشه نیک» تنها پس از سال ها جستجوی معنوی پیگیر او به زرتشت نبی نشان می دهد. «پیامبر سؤال کرد و خداوند اجابت کرد و او را در حکمت آسمانی تربیت کرد، یعنی او بود «حکمت و فهم».

بنابراین دقیقاً از القاب است که کاهنان "نام" خدای واحد را تشکیل دادند. این برای هر دینی صادق است. همه «اسماء» خدا دارای القاب هستند: «خدای نجات دهنده»، «خدای شناخته شده»، «شایستگان»، «همگان»، «همه جا حاضر»، «درخشنده»، «بیدار»، بنیاد، «قدرت الهی»، «خوش آور»، «غیر قابل درک» و غیره. من فقط آن تعینات معنایی اصلی کلمات "اسامی" (و در اصل، القاب) مختلف خدا را نام می برم که اکنون برای بسیاری از مردم شناخته شده است.

متعلق به یک یا آن مذهب بزرگ محبوب جهان است. به عبارت دیگر، آن اطلاعاتی که امروزه در ظاهر نهفته است و در دسترس هر علاقه مند به این موضوع است - ناگفته نماند که ریشه های قدیمی تر وام

گرفتن این واژه ها از القاب مشابه ادیان و باورهای باستانی که امروزه به کلی فراموش شده است. آثار باستانی موجود که محبوبیت آنها را در دوران باستان ثابت می کند. اما در نهایت، تمام این «القاب تاریخی»، گام به گام، به نامهای اصلی «یک» در آن پیش‌زبانی که برای همه مردم مشترک بود و زبان‌شناسان از نظر تتوریک تنها اکنون به آن می‌رسند منتهی می‌شود.

آناستازیا: خب، در عین حال خنده‌دار و غم‌انگیز است... این بدان معناست که افراد جامعه در حال دعوا، دعوا و مشاجره بر سر نام‌های کسی هستند که برای همه یکسان است.

ریگدن: متأسفانه... حتی بدون درک جوهر روحانی واحد برای همه مردم، برای کل بشریت. به همین دلیل است که با شناخت ماهیت انسان، در ابتدا نام یگانه، همانطور که قبلاً گفتم، نه به نام او، بلکه با صدای «را» به مردم داده شد، که نمادی از مفهوم «یگانه، ابدی (برترین)» بود. " به همین دلیل است که از زمان های قدیم، حتی تعیین مشروط خدا در میان افرادی که در این دانش آغاز شده اند، نام او را ذکر نکرده است (به هر حال، این در مورد انگشت حلقه نیز صدق می‌کند). بسیار دیرتر، زمانی که اختلاف در جامعه بین مردم آغاز شد که توسط کشیشان دامن می‌زد، تفاسیر و تقسیم‌بندی‌های مختلف به خدایان «ما» و «آنها» و غیره ظاهر شد و در نهایت منجر به از دست رفتن دانش اولیه شد. اما همه اینها اعمال انسانیت است.

اما اجازه دهید به موضوع حلقه ها برگردیم. حلقه های اول ساده و صاف بودند. به هر حال، قبلاً چنین حلقه هایی که توسط افراد آغاز

شده استفاده می شد، منحصرراً از کریستال به عنوان یک ذخیره کننده انرژی و اطلاعات ساخته می شد.

آناستازیا: یعنی از مواد طبیعی که ذرات بنیادی (اتمها، یونها و مولکولها) در آن قرار دارند.

به قوانین هندسی وجوه فضایی و شبکه های کریستالی و عمدتاً شکل و ساختار هندسی درستی دارند (مثلاً چند وجهی ها که قبلاً در گفتگو به آنها اشاره شد). به طور کلی، می توان گفت که این، باز هم نشانه ای از فضای دو بعدی نیست، بلکه سه بعدی است، جایی که شکل بیرونی نشان دهنده تقارن لایه داخلی ذرات بنیادی و در نتیجه، توزیع است. انرژی هایی که آنها را تشکیل می دهند...

ریگدن: مطمئناً... و بعداً، وقتی مردم شروع به از دست دادن دانش کردند، برای ساختن چنین حلقه هایی، شروع به استفاده از سنگ های سخت سنگ، چوب یا استخوان کردند. خیلی بعد، آنها قبلاً از فلز ساخته می شدند... بنابراین، اولین حلقه ها در انجمن های مخفی باستانی ساده بودند و تنها تفاوت این بود که در کدام دست می پوشیدند: چپ یا راست. اما پس از آن طور که می گویند، یک نشت اطلاعات رخ داد و مردم عادی شروع به تقلید از ویژگی های مبتکران کردند، انگشترها بدون درک ماهیت به طور گسترده در جامعه پوشیده شدند، روی انگشتان مختلف، آنها را از فلزات مختلف ساختند، آنها را با سنگ های قیمتی تزئین کردند. و غیره سپس مبتدیان شروع به ترسیم علائم و نشانه های خاصی روی حلقه های خود کردند که برای حلقه اجتماعی آنها قابل درک بود. به عنوان مثال، کسانی که به نیروهای نور تعلق دارند حلقه ای را روی انگشت حلقه دست راست او می پوشند

و حلقه شکلی شبیه مار داشت که دم خود را گاز می‌گیرد و سر آن در جهت عقربه‌های ساعت قرار دارد. در حالی که پیروان نیروهای تاریک حلقه‌ای را در انگشت حلقه دست چپ خود می‌پوشاند. در چنین حلقه‌ای، سر مار برعکس، در خلاف جهت عقربه‌های ساعت قرار داشت. اما این نیز زیاد دوام نیاورد.

به زودی، به دلیل تقلید از انسان و تحریف دانش، نوعی مرسوم مانند انگشت پوشی در میان کسانی که درگیر دانش اولیه بودند معنای خود را از دست داد. اما سنت استفاده از انگشت به عنوان زینت یا نمادی از امتیازات خاص در بین مردم ادامه یافت. مردم راه‌های متعددی برای لاف زدن در مقابل یکدیگر پیدا کردند، از ابداع «حلقه‌های امضای فوق‌العاده جادویی» که ظاهراً از فرد در برابر بیماری‌ها و مشکلات محافظت می‌کردند یا «قدرت می‌دادند» شروع می‌شد و به پایان می‌رسید.

نمادهای نابرابری اجتماعی در قالب حلقه یک فرد ثروتمند - یک "شهروند افتخاری". به طور کلی، همه چیز طبق معمول: غرور انسانی بدون دلیل.

آناستازیا: من می‌خواهم یک سوال جالب دیگر را در رابطه با موضوع مطرح شده انگشت حلقه و حلقه روشن کنم. یک بار در مورد منشاء عبارت " ("انگشت خدا" - یادداشت مترجم) صحبت کردید که در واقع مفهوم "حلقه علامت" از آن گرفته شده است.

ریگدن: بله، کلمه اسلاوی قدیمی "perst" به معنای "انگشت" است. علاوه بر این، انگشت حلقه دست راست قبلاً "پرست" نامیده می‌شد.

شد. تا به امروز، برخی از مردم، به عنوان مثال، قزاق ها، هنوز رسم مرتبط با این باور عامیانه باستانی دارند که به کودکان تازه متولد شده باید ابتدا نه سینه مادر برای شیر دادن، بلکه یک انگشت حلقه داده شود تا اطمینان حاصل شود که کودک تبدیل به یک نوزاد می شود. آدم خوب و مهربان و روحانی اینها پژواک واقعی، هرچند به تعبیر انسانی، از دانش ذکر شده در مورد نمادگرایی متعارف انگشت حلقه هستند. امروزه حلقه زدن یک مد و سنت صرف است. به عنوان مثال، برای قرار دادن حلقه ازدواج در انگشتان حلقه راست یا چپ (بسته به کشور). با این وجود، پژواک هایی از دانشی که زمانی در اختیار مردم بود، هنوز هم قابل یافتن است. به عنوان مثال، در ارتدکس، در مراسم عروسی، حلقه ای که تازه ازدواج کرده روی انگشتان حلقه دست راست خود می گذارند، هنوز نشان دهنده ابدیت و جدایی ناپذیری تاج عروسی با دنیای معنوی است.

آناستازیا: اکثریت مردم حتی متوقف نمی شوند و به این فکر نمی کنند که چرا سنت های متفاوتی وجود دارد و ریشه چنین سنت هایی از کجا رشد می کند. اما وقتی چنین جزئیاتی را درک می کنید، سایر اطلاعات نیز واضح تر می شوند. به عنوان مثال، پیوند این انگشت با انگشت دیگر در مجسمه ها یا تصاویر خدایان به چه معناست، از جمله به عنوان نشانه شرطی تکنیک های مراقبه.

ریگدن: در مورد موقعیت انگشتان... اگر انگشت حلقه، بر اساس عملکردهای مراقبه، نماد بینش معنوی، دانش و قدرت های فوق العاده بود، آنگاه شست نماد پتانسیل انرژی خود انسان بود.



شکل ۹۳. طرح شماتیک چاکرای مولادهارا در هند

در هند، این چاکرا را مولادهارا می‌نامند («m l dh ra» واژه‌ای مشتق از سانسکریت است که در آوانویسی انگلیسی، «mula» به معنای «ریشه، پایه» و «adhara» به معنای «بنیاد، اساس، تکیه‌گاه» است). این چاکرا با بیداری نیروی انرژی درونی انسان نیز مرتبط است و به‌طور سنتی با رنگ قرمز نشان داده می‌شود.

در مشرق‌زمین، بیداری این نیروی قدرتمند انرژی را «بیداری مار کُندالینی خفته که سه و نیم دور پیچیده است» می‌نامند. من پیش‌تر در بحث درباره ساختارهای مارپیچی (هلیکال) بارها به این انرژی اشاره کرده‌ام. از روزگاران کهن، این نیرو جنبهٔ زنانهٔ قدرت الهی (آلت) دانسته می‌شد و بعدها در مسیحیت، برخی ویژگی‌های آن به روح‌القدس نسبت داده شد. این نیرو انسان را یاری می‌کرد تا قدرت عظیم و آفرینشگر عشق معنوی را در خود بیدار کند؛ عشقی که هیچ شباهتی به احساسات جسمی یا جلوه‌های انرژی‌های خام ندارد.

در هند، این چاکرا را اغلب جایگاه برهمن نیز می‌دانستند. باور بر این

بود که نیروی نهفته در این مرکز انرژی در هر انسانی وجود دارد، اما در حالت خفته. این نیرو تنها زمانی بیدار می‌شود که انسان بر

خویشتن و بر مهار طبیعت حیوانی خود کار کند و بکوشد تا طبیعت روحانی در او غالب شود. در مسیحیت، راهبان و زاهدان (واژه یونانی «آسکسیس» به معنای «ورزش، تمرین») این مرحله رشد معنوی را رسیدن به حالت بی تفاوتی نسبت به امیال یا «بی‌هوسی» می‌نامند؛ یعنی حالتی بیرون از تأثیر امیال و خواسته‌ها؛ حالتی از چشم‌پوشی از نیت‌ها و اعمال ناپسند در مسیر فضیلت؛ حالتی از پاکی ذهن. بدون این کار درونی بر خویشتن، هیچ ابزار معنوی نتیجه درست نخواهد داد.

در مشرق‌زمین، بیداری کُندالینی نتیجه دگرگونی کیفی آگاهی انسان دانسته می‌شود؛ نوعی بیداری معنوی، درک شهودی حقیقت. و در مسیحیت، این مرحله همان حالت «بی تفاوتی نسبت به امیال» است، زمانی که «عقل وارد قلمرو ماورای حسی می‌شود» و سالک «به سرزمین معرفت منتقل می‌گردد، جایی که عقل همچون سکونتگاهی در روح خدا آرام می‌گیرد». در شرق، این مرحله انگیزه‌ای عظیم برای دگرگونی شخصیت شمرده می‌شود؛ صعود انرژی کُندالینی از پایه ستون فقرات تا مرکز سر و سپس به اوج، یعنی یگانگی با امر الهی. هنگامی که آگاهی با «یکی» درمی‌آمیزد و این حالت پایدار می‌شود، «رهایی» حاصل می‌گردد.

در همان مسیحیت نیز، رسیدن به عالی‌ترین حالت روحانی را «برکت» می‌گویند و آن را ارزشی جهان‌شمول و مرز نهای تلاش انسان می‌دانند؛ مسیری که در آن نیکی به عنوان ویژگی شخصی روح‌القدس معنا می‌یابد. افزون بر این، مشخص می‌شود که این حالت ویژه، که انسان عادی با هیچ احساس معمولی قادر به رسیدن به آن نیست، دست‌نیافتنی برای

تخیل است و هرگونه اندیشهٔ منطقی را پشت سر می‌گذارد؛ به بیان دیگر، «در ذهن نمی‌گنجد». این حالت تنها از طریق کار معنوی بر خود، در حالت دگرگون‌شدهٔ آگاهی، در نبود افکار و تخیل، و صرفاً با عمیق‌ترین احساسات (یا «حس ششم» که برای انسان عادی ناشناخته است) قابل دستیابی است. خدا «عالی‌ترین نیکی» دانسته می‌شود؛ آن حقیقتِ تغییرناپذیر، جاودانه و فناپذیر که حامل بالاترین قدرت و خرد است.



شکل ۹۴. نمایش قراردادی چاکراهای اصلی در هنگام دستیابی به عالی‌ترین حالت رهایی:

نمایش شماتیک سنتی انسان در وضعیت
لوتوس با ۷ چاکرا در برداشت‌های امروزی؛

نمایش شماتیکِ رسیدن به حالت رهایی روحانی بر روی یک کوزه آیینی تریپولی. حالت قرارگیری دست‌های زن، نشان‌دهنده اتصال میان چاکرای نخست و هفتم است.

این همان نیکی‌ای است که هر روح انسانی به‌سوی آن می‌کوشد. در اصل، این درست همان دگرگونی کیفی انسان و تبدیل ماهیت انرژی او به صورتی است که درک انسانی آن را شبیه یک مکعب انرژی می‌بیند که بر یکی از گوشه‌های خود ایستاده است.

آناستاسیا: بله، این ژست وصل کردن انگشت انگشت و شست به‌عنوان نماد پیوند قدرت الهی با توان بالقوه انرژی انسان - و آن هم از سوی خود عیسی مسیح، فرزند خدا - در واقع ژست حقیقی برکت دادن به بشریت است.

ریگدن: افزون بر این، در تندیس‌نگاری یا شمایل «مسیح در جلال» (Spas v Silakh)، عیسی در میان شکل‌های هندسی تصویر می‌شود. به‌ویژه، در پس‌زمینه، یک مربع سرخ قرار دارد که بر چهار گوشه آن انسان بالدار، شیر، گوساله و عقاب دیده می‌شوند.

آناستاسیا: یعنی نمادهای چهار ماهیت (چهار ذات / چهار جوهر) بر پس‌زمینه یک مربع سرخ.

ریگدن: بله. امروزه در مسیحیت، این تصاویر (تترامورف‌ها) به‌عنوان نماد چهار بشارت‌دهنده (به‌ترتیب: متی، مرقس، لوقا و یوحنا) تفسیر می‌شوند. به‌دلیل چنین تفسیرهای روحانی و کلیسایی، امروز افراد کمی از ماهیت واقعی این نمادها و منشأ آن‌ها آگاه‌اند. و به «رمه»ی این دین جهانی چنین توضیح داده می‌شود:

متی نماد انسان بالدار است. او مالیات گیر بود و به همین دلیل معمولاً با کیسه پول، نیزه، یا شمشیری در تصویرها نشان داده می‌شود...

آناستاسیا: خب، تصویر انسان نماد ماهیت انسانی و خواسته‌ها است. این یک تفسیر سنتی و تمثیلی از ماهیت پستی (Back Essence) در میان اقوام باستانی شرق است، در چارچوب دانشی که درباره چهار ماهیت (چهار ذات) وجود داشت.



شکل ۹۵. تصویر شماتیک یک تصویر از خط مینیسکول کارولنژی (سده ۹م میلادی؛ کشف شده در فرانسه...)

کتابخانه والانسین: «برّه اسرارآمیز» (در مرکز) و چهار «جانور مکاشفه‌ای» که کتابی در دست دارند.

ریگدن: کاملاً درست است، هرچند مدت‌هاست که کسی آن را به یاد نمی‌آورد. سپس می‌رسیم به نماد مرقس - شیر، پادشاه جانوران. نماد لوقا گوساله‌بالدار است، و خود گوساله به‌عنوان حیوان قربانی شناخته می‌شود.

آناستاسیا: خب، حتی در تمدن‌های پیشا-هندی نیز، گوساله نماد طبیعت حیوانی بود، و بیشتر اقوام باستان آن را به ماهیت راست (Right Essence) نسبت می‌دادند. و چه بسیار داستان‌های کهن شرقی که به جنگ با شیر و پیروزی بر آن اختصاص داشته‌اند؛ نمادی از رام کردن ماهیت چپ (Left Essence) توسط انسان؛ آن ماهیتی که زیرک‌ترین و قدرت‌طلب‌ترین بخش طبیعت حیوانی است!

ریگدن: بله، وقتی بدیهیات را بفهمی همه چیز روشن می‌شود... و نماد یوحنا عقاب است. اما در چارچوب دانش مربوط به چهار ماهیت، در اصل پرنده دیگری وجود داشته است. در حقیقت، اگر به منابع اصلی رجوع کنیم - همان منابعی که کشیشان داستان دین جدید خود را از آن‌ها اقتباس کردند - باید شاهین ترسیم شود. برای بسیاری از اقوام باستانی، از جمله مصریان، پرنده (شاهین) نماد ماهیت پیشین (Front Essence) بود. عقاب بعدها افزوده کشیشان است بر اطلاعاتی که از مردمان دیگر وام گرفته بودند. البته این خود بحث دیگری است.

و اما آنچه در داستان شمایل ارتدوکسی «مسیح در جلال» (Spas v Silach) اهمیت دارد این است که تمام این «موجودات زومورفیک» کتابی در دست دارند و به‌عنوان نماد در چهار انتهای الگویی پنهان قرار گرفته‌اند: صلیبی مورّب به‌شکل پرتوهایی که از مکعب ساطع می‌شود. این مکعب در تصویر به‌صورت یک لوزی نمایش داده شده

است. معمولاً در این تصویر، یک بیضی آبی یا سبز بالای مربع سرخ قرار می‌گیرد، و روی بیضی، یک لوزی سرخ دیده می‌شود؛ نمادی از تبدیل مربع به لوزی، یعنی شکل‌گیری مکعبی که بر یکی از گوشه‌های خود ایستاده است.

آناستاسیا: این شگفت‌انگیز است، زیرا یک مکعب روی صفحه، در تصویر ایزومتریک، یک شش ضلعی منتظم است و هر یک از وجه‌های آن یک لوزی است! همه چیز بستگی دارد به این که از چه زاویه‌ای نگاه کنی.

ریگدن: کاملاً درست. در این مورد، باید دقیق‌تر گفت: همه چیز بستگی دارد به این که چه کسی نگاه می‌کند. پس، در شمال، عیسی بر تختی نشسته که پس‌زمینه آن یک مکعب سرخ است. افزون بر این، یکی از پاهای او بر گوشه مکعب قرار دارد و پای دیگر درون بیضی آبی است. در مسیحیت، این بیضی را «هاله بادامی شکل» یا «دهان ماهی» نیز می‌نامند و آن را نماد قدرت الهی می‌دانند که در هنگام رستاخیز و دگرگونی، مسیح را فرا می‌گیرد.

در این بیضی آبی (یا سبز)، سِراف‌ها (در اصل به رنگ سرخ) و کروبیان (در اصل به رنگ آبی) قرار دارند؛ نمادهایی از سلسله‌مراتب آسمانی. هرکدام از آن‌ها به شکل صورتی محاط در شش بال تصویر شده‌اند!

به یاد بیاور نگاره‌های چهره‌مانند (تصاویر شماتیک چهره انسان) روی بت‌شگیری بزرگ که نماد ابعاد بودند. چنین نمایش نمادین از ابعاد دیگر، فقط در فرهنگ شگیری (هزاره پنجم تا چهارم پیش از میلاد، اورال میانی و فراتر از آن؛ روسیه کنونی) رایج نبود، بلکه در فرهنگ اُکونیو در جنوب سیریری (هزاره دوم پیش

از میلاد) و بسیاری فرهنگ‌های بسیار کهن دیگر - مدت‌ها پیش از شکل‌گیری مسیحیت و دین‌های بزرگ امروزی - وجود داشت.

جالب آن‌که فرهنگ اُکونیو بسیار غنی از نشانه‌ها و نمادهاست: دایره‌ها، مارپیچ‌ها، مثلث‌ها، پیکره‌های انسان‌نمای سبک‌سازی‌شده، تصاویر شاهین، الهه‌های زن، و نمادهای معنوی (نشان‌های اَلْت). چنین نمادپردازی‌هایی در جهان باستان بسیار گسترده بود.

حال، بازگردیم به شمایل «مسیح در جلال» (Spas v Silach). ترکیب رنگ قرمز و آبی در مسیحیت نیز بیانگر پیوند طبیعت انسانی و طبیعت الهی مسیح است. و خود تصویر مسیح، نمادی از تجلی آینده او (ظهور بعدی او) برای انسان‌هاست؛ به‌عنوان سالار جهان‌های مرئی و نامرئی، نمادی از ناشناختنی و تجسّد.



شکل ۹۶. چیدمان نمادها در شمایل مسیح در جلال (Spas v) (Silach) - سال ۱۴۰۸، اثر آندری روبلوف:

شیر

بیضی آبی (یا سبز) / کره

تخت که مسیح به عنوان داور بر آن نشسته است

ژست برکت: اتصال انگشت انگشت با شست دست راست

انسان بالدار

عیسی مسیح با جامه‌ای زرین

عقاب

سراف‌ها و کروبیان

کتاب گشوده

لوزی سرخ

مربع سرخ که یک بیضی آبی (یا سبز) در آن گنجانده شده است

گاو نر

پای مسیح که بر گوشه لوزی سرخ قرار گرفته است

آناستاسیا: بله، برای افراد آگاه، این شمایل از نظر نمادپردازی واقعاً شگفت‌انگیز است. مربع به‌عنوان نماد جهان زمینی با چهار ماهیت؛ لوزی به‌عنوان نماد مکعبی که بر یکی از گوشه‌ها ایستاده - یعنی نماد بُعد هفتم، نمادی از دگرگونی معنوی انسان و رهایی. بیضی نیز نشان‌دهنده فضای انرژی شخصی میان انسان و ماهیت‌های او و نیز ارتباط با جهان‌های دیگر (ابعاد دیگر) است. مسیح درون لوزی سرخ قرار دارد؛ یعنی در بُعد هفتم، بهشت، «آسمان هفتم». و نیز با چنین

ژست مهمی از دست راست برکت می‌دهد! همه دانش بنیادی دربارهٔ انسان و توانایی‌های معنوی او در مسیر خدا در اینجا وجود دارد! این خود تأیید دیگری است که اگر کسی دانش داشته باشد، می‌تواند ماهیت اصلی اطلاعاتی را که مردم گذشته در آثارشان ثبت کرده‌اند، عمیقاً و پخته درک کند.

ریگدن: اصولاً چنین شیوه‌ای برای انتقال دانش از دوران باستان به کار می‌رفته است. افزون بر این، معمولاً چنین دانش‌های بنیادی - اگر بتوان این‌طور گفت - در معرض دید همگان قرار داده می‌شد. کافی است به نشانه‌ها و نمادهایی بنگری که در زندگی ما را احاطه کرده‌اند، یا به تصاویر سنتی مذهبی، یا به تاریخ هنر ملت‌های مختلف جهان بنگری تا بفهمی که این دانش همیشه وجود داشته است.

آناستاسیا: درست است. تا آنجا که می‌دانم، شمایل مسیح در جلال (Spas v Silach) از قرن چهاردهم تاکنون در مرکز آیکون‌استاس کلیسای بشارت‌دهی در کرم‌لین مسکو قرار دارد. اما پرسش این است: چه کسی آن را می‌بیند؟ در دین مسیحیت، «مسیح در جلال» نماد یک مفهوم الهیاتی پیچیده است؛ تصویری از آن‌چه مسیح در پایان زمان‌ها خواهد بود - در کمال قدرت و شکوه خود، برای داوری نهایی و دگرگونی آیندهٔ جهان، تا فرمان تقدیر الهی دربارهٔ دنیا تحقق یابد: «تا همه آنچه زمینی و آسمانی است، تحت سروری مسیح متحد شود.»

ریگدن: این شمایل نوعی رسالهٔ کامل نمادپردازانه به شمار می‌رود؛ پیش‌گویی آینده به زبان نگارگری آیکونی. آناستاسیا: جالب است که اینجا تأکید ویژه‌ای بر کتاب شده! در هنگام ظهور دوباره، مسیح کتابی باز در

دست دارد و همه موجودات زومورفیک نیز هرکدام کتابی در دست دارند. آیا منظور اینجا انجیل است یا این نماد معنای تمثیلی عام‌تری دارد؟ می‌دانم که از روزهای آغازین مسیحیت، عیسی مسیح به صورت نمادین به شکل یک کتاب تصویر می‌شد که قمری بر آن فرود می‌آمد - به عنوان تجلی روح القدس. همیشه این پرسش برایم بود که چرا قمری در کتاب مقدس زیاد ذکر می‌شود. معلوم شد که قمری با کبوتر متفاوت است؛ کوچک‌تر است و پرنده‌ای مهاجر به‌شمار می‌رود. قمری در اوایل بهار در فلسطین ظاهر می‌شد و آن را اولین پیام‌آور و پرنده‌ای پاک می‌دانستند.

ریگدن: دقیقاً همین‌طور است. حتی بیش از این بگویم: در آغاز مسیحیت، روح القدس را به صورت قمری سفید (بعدها قمری ماده) تصویر می‌کردند، نه به شکل کبوتر. زیرا قمری نماد عشق الهی و اصل آفریننده مؤنث، یعنی مادر نخستین همه موجودات (الات) بود. و این موضوع به دانشی بسیار کهن‌تر بازمی‌گردد، زمانی که سه‌گانگی الهی به صورت پدر، مادر و پسر معرفی می‌شد. برای نمونه، چنین سه‌گانه‌ای در مصر باستان وجود داشت: اوزیریس - ایزیس - هوروس. بعدها در مسیحیت، قمری (یا قمری ماده در نگاره‌های دیگر) عمده‌تاً در تصاویر بشارت (صحنه جبرئیل و مریم مقدس) و تعمید مسیح ظاهر شد.

در مورد کتاب، مشاهده تو درست است. تأکید بر وجود خود کتاب است، آن هم در حالت گشوده، یعنی در دسترس برای خواندن. در فرهنگ مسیحی، کتاب نمادپردازی بسیار عمیق و مهمی دارد، و هرکس آن را طبق قراردادهای پذیرفته‌شده کلیسایی ترسیم می‌کرد. این کتاب می‌توانست انجیل بشارت باشد، یا کتاب زندگی که نام نجات‌یافتگان در آن است، یا کتاب مکاشفه که درباره پیش‌گویی‌های ظهور دوباره مسیح سخن می‌گوید.

ضمناً در همین کتاب آخر، داستانی دربارهٔ کتابی نوشته‌شده «درون و بیرون» آمده است - کتابی مهر و موم‌شده با هفت مُهر که هیچ‌کس جز ... (ادامهٔ متن ناقص است)

برّه. در آن جا همچنین دربارهٔ چهار حیوان - نگهبانان پیرامون تخت و موضوعات دیگر سخن گفته شده است.

آناستاسیا: لطفاً برای خوانندگانی که این موضوع برایشان اهمیت دارد، یادآوری کن که در کدام بخش از «مکاشفه» می‌توان داستان کتاب و چهار حیوان را پیدا کرد.

ریگدن: در کتاب مقدس (نسخهٔ کینگ جیمز)، این موضوع در فصل چهارم و فصل‌های بعدی از «مکاشفهٔ یوحنا» آمده است. برای نمونه، در فصل چهارم چنین آمده:

«... و در میان تخت و پیرامون تخت، چهار موجود بودند که از جلو و پشت پر از چشم بودند. اولی شبیه شیر بود، دومی شبیه گوساله، سومی چهرهٔ انسان داشت، و چهارمی مانند عقابی در حال پرواز بود. و هر یک از این چهار موجود، شش بال داشت و در درون نیز پر از چشم بودند...»

و در فصل پنجم دربارهٔ کتاب چنین گفته شده است:

«و دیدم در دست راست او که بر تخت نشسته بود، کتابی نوشته شده از درون و بیرون قرار داشت که با هفت مُهر مهر و موم شده بود. و دیدم فرشته‌ای نیرومند با آواز بلند ندا می‌کند: چه کسی شایسته است که کتاب را بگشاید و مُهرهای آن را باز کند؟ و هیچ‌کس در آسمان، نه بر زمین و نه زیر زمین، قادر نبود کتاب را بگشاید یا حتی به آن نگاه کند...»

و دیدم که در میان تخت و در میان چهار موجود و پیران، برّه‌ای ایستاده بود، گویی قربانی شده باشد، که هفت شاخ و هفت چشم داشت - که این‌ها هفت روح خدا هستند که به تمام زمین فرستاده شده‌اند. و او آمد و کتاب را از دست راست کسی که بر تخت نشسته بود گرفت. و هنگامی که کتاب را گرفت، چهار موجود و بیست و چهار پیر، در برابر برّه به سجده افتادند؛ هر یک چنگ در دست داشت و کاسه‌های زرّین پر از بخور که همان دعا‌های مقدسان است. و سرودی نو خواندند و گفتند: تو شایسته‌ای که کتاب را بگیری و مُهرهایش را بگشایی، زیرا تو کشته شدی و ما را به واسطهٔ خونت برای خدا از هر طایفه و زبان و قوم و ملت باز خریدی؛ و ما را برای خدایمان پادشاهان و کاهنان ساختی، و ما بر زمین سلطنت خواهیم کرد.

و دیدم و آواز بسیاری از فرشتگان را شنیدم که گرداگرد تخت و موجودات و...»

و مشایخ؛ و شمار ایشان ده هزار برابر ده هزار و هزاران هزار بود. آنان با آواز بلند می گفتند:

«شایسته است آن برّه قربانی شده که قدرت و دارایی و حکمت و نیرو و حرمت و جلال و برکت را دریافت کند.»

و هر موجودی را که در آسمان است و بر زمین و زیر زمین و آنچه در دریاست - و هر آنچه در آنهاست - شنیدم که می گفت:

«برکت و حرمت و جلال و قدرت از آنِ او باد
که بر تخت نشسته است ،
و از آن برّه ،
تا ابد ا لّا با د . »

و چهار موجود گفتند : « آمین . »
و بیست و چهار پیر سر به سجده نهادند و او را پرستش کردند که تا ابد زنده است .»

آناستاسیا: بله، اکنون این آیات در پرتو درک گسترده تر حقیقت آنچه رخ می دهد، کاملاً معنایی متفاوت پیدا می کنند!

ریگدن: در واقع، من پیش تر اشاره کرده بودم که کتاب مقدس در نمادگرایی مقدس به عنوان ثبت نشانه های قدسی دانسته می شود؛ نشانه هایی که کلام خدا (صدای آفرینش) را که بر جهان آشکار شده است نمایان می کنند. برای مثال، مصری های باستان، هیروگلیف ها را نشانه هایی مقدس می دانستند که بیانگر یک مفهوم کامل و گاهی فقط یک صوت بودند. بعدها، نظام نوشتاری ساده تری پدید آمد که

نه تنها در متون دینی، بلکه در نوشته‌های غیرمذهبی نیز کاربرد داشت.

حروف امروزی در زبان‌های مختلف چیستند؟ در حقیقت، نشانه‌هایی قراردادی هستند که انسان‌ها اختراع کرده‌اند. ترکیب‌های مختلف آن‌ها نوعی کُد قراردادی برای انتقال معنا و فهم اطلاعات است.

افزون بر این، هر نشانه قراردادی به‌خودی‌خود خنثی است؛ اما در ترکیب‌های مختلف، حتی یک نشانه ساده می‌تواند بخشی از دروازه اطلاعاتی گردد برای انتقال و عمل نوعی قدرت یا اراده.

اما تمام این - به اصطلاح - فضای اطلاعاتی، تنها زمانی فعال می‌شود که انسان به آن قدرت بدهد؛ یعنی توجه یا آگاهی خود را صرف خواندن آن کُد کند.

بر ا ی م ث ا ل :

وقتی کسی کتابی بسته را می‌بیند و نمی‌داند درون آن چه نوشته شده است، نشانه‌های آن کتاب در حالت خنثی هستند. اما همین که...

وقتی شروع به خواندن می‌کند (اگر این نشانه‌های قراردادی را بشناسد)، این عمل دقیقاً اولین استفاده از قدرت برای فعال‌سازی آن فضای اطلاعاتی است.

اما آنچه بسیار مهم است، این است که چه چیزی در آن لحظه بر انسان مسلط است و ماهیت نیرویی که او به کار می‌گیرد چیست؛ یعنی خاستگاه آن نیرو کجاست. برای مثال، فردی مشغول خواندن کتابی امروزی و خوب است؛ یک رمان مفید. اما در همان لحظه، طبیعت حیوانی

در او غلبه دارد (خودخواهی، خشم، نفرت و غیره). در نتیجه، حتی هنگام خواندن یک کتاب خوب و اخلاقی، محتوای کتاب او را آزار می‌دهد، خشمگین می‌کند، خودبزرگ‌بینی او را با «ابندال» سرگرم می‌کند، حسادت یا ناراحتی‌اش را برمی‌انگیزد. او تنها نکاتی را از کتاب انتخاب می‌کند که هویت حیوانی او را ارضا کند.

به عبارت دیگر، نشانه‌های قراردادی نوشته‌شده در کتاب، قدرتی را که در آن لحظه در شخص فعال است تقویت خواهند کرد؛ یعنی اراده‌ای مطابق با برنامه‌ی طبیعت حیوانی.

اما اگر طبیعت روحانی در آن لحظه بر انسان حاکم باشد، جنبه‌ی دیگری برایش گشوده می‌شود: نه تنها از اطلاعات کتاب بهره‌مند می‌شود، بلکه قادر است آن را بالغانه و عمیق تحلیل کند. حتی ممکن است بتواند منشأ نیروهایی را تشخیص دهد که خود نویسنده هنگام نگارش، از طریق ترکیب نشانه‌ها و کُدها در آن گنجانده و فعال کرده است.

آناستاسیا: یعنی همان کتاب، اما اگر کسی آن را - چنان‌که می‌گویند - با عشق خدا در جانش بخواند، می‌تواند اطلاعات نهفته در آن را بی‌طرفانه درک کند، جوهره را بفهمد، و منبع پیدایش آن را احساس و شناسایی کند. به بیان دیگر، کتاب یک کُد اطلاعاتی قراردادی است و درک آن بستگی به انتخابِ غالبِ خود انسان دارد.

ریگدن: درست همین‌طور است. این کُدهای اطلاعاتی قراردادی (واژه‌ها و جمله‌ها) به وسیله‌ی انسان‌هایی ثبت شده‌اند که هنگام نوشتن آن‌ها، در سلطه‌ی یک نیرو بوده‌اند (دقیق‌تر بگویم: اراده‌ای

از جهان روحانی یا از عقل حیوانی بر آن‌ها غالب بوده است). اگر شخصی این کدها را نشناسد، برای مثال زبان کتاب را نداند، آنگاه...

طبیعتاً نمی‌تواند آن را بخواند. اما اگر این کدها (زبان و نشانه‌ها) را بداند و آن‌ها را فعال کند، تأثیر این فعالسازی را احساس خواهد کرد؛ یعنی نفوذ نیروی همان اراده‌ای که در کتاب نهفته شده است.

آناستاسیا: یعنی اگر طبیعت حیوانی بر انسان غالب باشد، حتی هنگام خواندن متون روحانی نیز نکات مهم را از دست می‌دهد، همه چیز را انکار می‌کند و چیزی را نمی‌فهمد، زیرا در آن لحظه آگاهی‌اش تنگ و محدود است. و اگر طبیعت روحانی غالب باشد، انسان هر کتابی را در حالت درک گسترده جهان می‌خواند و به سادگی «گندم را از کاه» جدا می‌کند و انگیزه‌های نویسنده، این که چه چیز را با چه هدفی در کتاب گذاشته، به خوبی درک می‌کند.

ریگدن: بله، یعنی وقتی طبیعت روحانی بر آگاهی مسلط است (که به معنای گسترش ادراک جهان از طریق عمیق‌ترین احساسات است)، انسان حقیقت جوهره را درک می‌کند و حکمت به دست می‌آورد. و از طریق حکمت، دانش پدید می‌آید. دانش، در مقام کُدِ نشانه‌ای، هنگامی که توسط طبیعت روحانی فعال می‌شود، شرایطی ایجاد می‌کند که نه تنها موجب دگرگونی شخصیت می‌شود، بلکه جهان پیرامون آن شخصیت را نیز دگرگون می‌کند.

بنابراین، کتاب و اطلاعات رمزگذاری شده در آن در واقع رسانه‌ای هستند برای عبور اراده (چه از جهان روحانی و چه از عقل حیوانی).

کدهای اطلاعاتی متعلق به اطلاعات مبادله‌پذیر هستند: آن‌ها خنثی باقی می‌مانند تا وقتی که انسان آن‌ها را فعال کرده و با نیروی‌شان هم‌طین شود. این نشانه‌های قراردادی نوشتار را انسان‌ها اختراع کرده‌اند. نباید آن‌ها را با نشانه‌های فعال و اصیل اشتباه گرفت؛ نشانه‌هایی که از جایی بیرون از این جهان وارد شده‌اند...

این‌ها دو مفهوم کاملاً متفاوت و دو نوع نشانه کاملاً متفاوت هستند.

آناستاسیا: یعنی منظور شما همان نشانه‌های اصیل است؟

ریگدن: دقیقاً. منظورم همان نشانه‌های فعال و اصیل است که هنوز هم در جامعه انسانی وجود دارند:

۹ نشانه مثبت آفریننده (منتقل‌شده از جهان روحانی)
و ۹ نشانه منفی فعال (منتقل‌شده از عقل حیوانی).
این نشانه‌ها بدون توجه به انسان و بدون توجه به تمایلات یا نیروهای غالب در او فعال هستند. آن‌ها به صورت مستقل فعال‌اند؛ یعنی خودشان دارای قدرت‌اند و با جهان‌های مرئی و نامرئی پیرامون و با کل ساختار پیچیده انسان در شش بُعد تعامل می‌کنند.

آناستاسیا: بله... این اطلاعات نیاز به اندیشه عمیق دارد...

ریگدن: و اما درباره اطلاعاتی که در نمادهای آیکون «مسیح در جلال» (Christ in Majesty / Spas v Silach) ثبت شده است... در روسیه، این دانش بعدها از طریق تصویر آیکون «بانوی ما،

بوته سوزان» (Neopalimaya Kupina) نیز منتشر شد.

ترکیب نمادین و تمثیلی این آیگون، در جزئیات هندسی اصلی تقریباً تصویر مسیح در جلال را تکرار می‌کند:

یک مربع سرخ (با چهار انجیل‌نویس در شکل‌های زومورفیکِ آخرالزمانی - انسان، شیر، گوساله، و عقاب)

یک صلیب مو ر ب

یک بیضی پنهان

یک لوزی (که تصویر حضرت مریم در آن قرار گرفته، و ۶ فرشته نیز درون لوزی حضور دارند)

به‌طور کلی، همه‌چیز همان‌طور است که باید باشد. فقط نام‌گذاری عناصر هندسی در توصیف‌ها متفاوت است؛ مثلاً:

«دو ستاره چهارپَر که بر هم قرار گرفته‌اند» (مجموعاً هشت رأس)

یا یک «ستاره هشت پَر با پره پایینی بُریده»

و رنگ‌ها نیز طبق قاعده هستند: لوزی معمولاً سبز یا آبی (سرمه‌ای) است و مربع زیر آن سرخ، همان‌طور که باید باشد.

در مرکز ترکیب، بانوی ما (مریم مقدس) قرار دارد که:

مسیح کودک را در دست چپ خود نگه داشته

و در دست راستش نردبانی دارد
(گاهی نردبان شانهٔ مریم را لمس می‌کند؛ گاهی هم به‌جای نردبان،
دروازه یا عصایی کشیده می‌شود که نماد نجات‌دهنده است).

تمام این‌ها نماد آن است که بانوی مقدس،
انسانیت را از «زمین به آسمان» بالا می‌برد.

در میان تصاویر این آیگون، فرشتهٔ مقرب جبرئیل نیز حضور دارد، با
نماد بشارت: شاخهٔ سوسن.



شکل ۹۷. تصویر آیکون «بانوی ما بتۀ سوزان (نئوپالیمایا کوپینا)» (اواخر قرن شانزدهم؛ از ردیف محلی آیکون *ostasis* کلیسای جامع «تجلی» در صومعه سولووتسکی؛ موزه-ذخیره «کولومنسکویه» مسکو، روسیه)

آناستاسیا: بله، این آیکون برای کارشناسان هنرهای زیبا بسیار شناخته شده است؛ برای مثال، نسخه قرن شانزدهم آیکون «بانوی ما بتۀ سوزان» که از ردیف محلی آیکون استاسیس کلیسای جامع تجلی در صومعه سولووتسکی منشأ گرفته است. و افراد زیادی آن را می شناسند. تقریباً در هر خانواده ارتدوکس، آیکونی از این نوع وجود دارد. اما چه کسی از میان مردم به چنین جزئیات نشانه‌ای دقت کرده است؟ به هر حال، اگر از هر کسی بپرسی، بسیاری این آیکون را تنها به عنوان «نگهبان خانه در برابر...» (خطرات و بلاها) می شناسند...

می گویند «از آتش محافظت می کند». نهایت دانشی که بیان می کنند این است که این آیکون بر پایه داستان کتاب مقدس «درباره موسی، زمانی که تصمیم گرفت قومش را از مصر بیرون ببرد» ساخته شده است، یا «درباره بوته جگن مشتعل که خدا از درون آن با موسی سخن گفت و او، انگار از روی کنجکاوی، رفت ببیند چرا بوته می سوزد اما آتش آن را نمی سوزاند...»

ریگدن: (با خنده بلند) گرچه حرف‌های مردم خنده دار است، اما در آن‌ها حقیقتی نهفته است! کشیشان همیشه نسبت به اینکه یک موجود واقعاً روحانی این همه نیروی الهی را از کجا می آورد، پر از کنجکاوی و حسادت بوده اند. به نظر تو، موسی، مادر خدا (حضرت مریم)، و آتش سوزی‌ها چه ربطی به هم دارند؟

آناستاسیا: می‌دانی، چنین احساسی هست که این «ارتباط» کاملاً به صورت مصنوعی ساخته شده است. اگر اصل مطلب را در نظر بگیریم، مادر خدا، با توجه به همه نشانه‌های روحانی و اینکه طی هزاران سال چه تعداد معجزه از طریق تصویر او در جهان رخ داده است — حقیقتاً همان «مسیح در جلال» است.

ریگدن: درست است. آیکون «بانوی ما بته سوزان» (نئوپالیمایا کوپینا) هیچ ارتباطی با این داستان‌پردازی‌های کشیشان ندارد. و در روس، این نام نه از واژه «کوپینا» به معنای «بوته خار» آمده است، بلکه از واژه اسلاوی کهن «کوپا» به معنای «پیوند»، «بلندی/رفعت»، «تمامیت و انسجام چیزی» گرفته شده است. و اینکه بعدها اعتقاد پیدا کردند که این آیکون از آتش محافظت می‌کند — دست کم نتیجه‌اش این شد که همان‌گونه که درست گفتی — در هر خانه‌ای پیدا می‌شود، چون به خاطر معجزاتی که به آن نسبت داده شده مشهور شده است. اما مهم‌تر آنکه از طریق آن، دانشی به اکثریت مردم انتقال یافته است، حتی اگر در چنین «بسته‌بندی‌گشوده‌نشده‌ای» باشد. و این که اکنون وجود دارد، اصلاً کم‌اهمیت نیست!

بی‌دلیل نیست که «بانوی ما بته سوزان» (نئوپالیمایا کوپینا) با نماد «تولد پاک و بی‌آلایش» مادر خدا از روح القدس مرتبط دانسته می‌شود. این دقیقاً همان نمادی است از آنچه که پیش‌تر برای توضیح دادم

درباره آنچه سخن گفتیم. مادر خدا رسانای نیروی الهی برای هر انسانی است که در مسیر معنوی گام برمی‌دارد؛ این همان نیروی عشق الهی است که به وسیله آن، روح انسان از چرخه تناسخ‌های زمینی رها می‌شود. عیسی، به عنوان موجودی روحانی از جهانی دیگر، «دانش حقیقی»

را که در طول قرن‌ها گم شده بود تجدید کرد و ابزارهای معنوی نجات روحانی را به مردم بخشید. به بیان دیگر، او «کلیدها» را باقی گذاشت. انسان با کار کردن بر خود و استفاده از این ابزارها، به صورت تمثیلی، کلیدی برای «نشانه» به دست می‌آورد. و او قدرت و خود نشانه‌ها را به مادر خدا سپرد؛ به عنوان رسانای قدرت الهی، موجودی آزادشده از قید مادی که میان دو جهان است برای رهایی روح‌های انسانی.

و تنها وقتی کوشش و کار فرد جوینده معنویت با قدرت مادر خدا (آلت) در هم می‌آمیزد است که شخصیت با روح یکی می‌شود؛ یعنی انسان به رهایی روحانی می‌رسد، به بُعد هفتم یا آن گونه که در مسیحیت می‌گویند «بهشت»، «ملکوت پدر و پسر». و این کاملاً به انتخاب فرد بستگی دارد که آیا نشانه فعال خواهد شد و آیا او شایستگی دریافت این قدرت الهی را خواهد داشت — قدرتی که او را به سوی خدا می‌برد. کلید برای استفاده کردن داده شده است، و برای به کارگیری آن باید تلاش کرد. چنین است راه انسان معنوی — راه «بی‌نفسی سوزان معنوی» که تنها وقتی با نیروی آفرینش‌گر خدا همراه می‌شود، به رهایی می‌انجامد.

و این امر، تنها در مسیحیت شناخته شده نیست؛ بلکه در دیگر ادیان نیز هست. این موضوع از زمان‌های کهن شناخته شده بود، زمانی که مردم نام‌های متفاوتی برای خدا، پسر او، و مادر خدا (مادر بزرگ) به کار می‌بردند. زیرا اصل موضوع نه تصوّرات ذهنی و اصطلاحات روحانی کشیشان است، بلکه دانه‌های اصیل معنوی است که همه ادیان‌شان بر آن بنا شده است. یک نمونه ساده:

همان گونه که گفتم، نه چندان دور، آیین «ایزیس» — الهه‌ای که ریشه

در مصر باستان دارد — میان بسیاری از مردمان شرق و غرب بسیار محبوب بود. به هر حال، کافی است کمی به هنر

هنر مصر باستان توجه کنیم — به نقش مایه‌هایی که تا امروز در بناها، نقاشی‌های معابد کهن و تندیس‌ها باقی مانده‌اند — می‌بینیم همان نشانه‌هایی را که پایهٔ دانش معنوی را در سراسر جهان منتقل کرده‌اند: نشانهٔ فعال آلت‌را، لوتوس، دایره، مکعب، لوزی، هرم، صلیب، مربع، و تصویر نمادین «چهار جوهر». پس آیین الههٔ ایزیس بیش از یک هزاره دوام آورد، از جمله در دوران امپراتوری روم. و دلیل حقیقی این همه محبوبیت کجا پنهان است؟ در نشانه‌های فعال — نشانهٔ آلت‌را — که در آن دوران از طریق آیین ایزیس گسترش یافت، همان‌گونه که امروز از طریق آیین «مادر خدا» در حال گسترش است. دانش آغازین برای بخش اعظمش مدت‌هاست که از میان رفته، اما نمادها و نشانه‌ها باقی مانده‌اند!

آناستاسیا: بله، ایزیس به عنوان «مادر بزرگ» غالباً دقیقاً با نشانهٔ آلت‌را بر سرش تصویر می‌شد؛ همان‌گونه که گفتیم، به شکل یک هلال فنجانی‌شکل با شاخ‌هایی رو به بالا، و دایره‌ای بر فراز آن، همچون بخش بیرون‌زدهٔ یک مروارید.

ریگدن: این نماد نشان می‌دهد که این نیرو به «آن یگانه» تعلق دارد — به آفریدگار همهٔ هستی. پیش‌تر گفته‌ام که در گذشتهٔ بسیار دور، مردم مفهوم «یگانه برتر» (جاودان یگانه) را با آوای «را» مشخص می‌کردند. و بعدها، با پیدایش طبقهٔ کاهنان، خدایی به نام «رع» پدید آمد که طبق افسانه‌ها، از گل لوتوسی سر برآورد که از اقیانوس نخستین بیرون آمده بود. «الههٔ بزرگ» — که در دوره‌های مختلف با لقب‌هایی خوانده می‌شد که بعدها تبدیل به نام‌ها شدند — در

آغاز به عنوان رسانی نیروی «رع» (آن یگانه جاودانه) عمل می کرد.

در دوره های مختلف، افزون بر ایزیس، الهه هایی چون «هاتور» (دختر خورشید رع، که نامش به معنای «خانه آسمان» است) و الهه «یوساآست» (که نامش به معنای «دست آفریننده خدا» و «بزرگترین صادرکنندگان» است) حامل چنین نشانه ای در مصر باستان بودند. مثلاً چنین پنداشته می شد که اگر

این بود که اگر انسانی از بخشش های معنوی الهه هاتور بهره مند می شد، این امر به او نیروی معنوی بیشتری می بخشید و او را یاری می کرد تا از جهان زمینی به جهان دیگر (جهان معنوی) گذر کند. به همین دلیل، لقب هایی چون «مادر بزرگ»، «الهه عشق»، «شادمانی روحانی»، «آن که در پرتوهای رع می درخشد»، «بانوی عظیم»، و «آفریننده همه موجودات زنده» به او داده می شد. از نشانه های اضافی و تداعی گر او نیز می توان به درخت چنار مصری به عنوان «درخت زندگی» اشاره کرد؛ و نیز رنگ های سبز و آبی که به عنوان نماد زندگی جاودان به او نسبت داده می شدند، چراکه طبق اسطوره ها تحت فرمان او بودند. این موضوع با دانش رمزی درباره ماهیت موجی انسان و لحظه دگرگونی معنوی او در ارتباط است.

آناستاسیا: بله، همان رنگ ها - چنان که پیش تر گفتیم - در توصیف شخصیت های الهی ملت های گوناگون نیز دیده می شود؛ شخصیت هایی که برای اقوام مختلف مظهر نظم کیهانی، «آب های زندگی»، باروری، مادرزاینده جهان، و قدرت خلاق وجه زنانه الهی بودند. در دین مسیحیت نیز این رنگ ها به مادر خدا نسبت داده می شوند. برای نمونه، لوزی موجود در نقش «بانوی ما بوش سوزان» (نتوپالیمایا کوپینا)

که تصویر حضرت مریم در آن قرار گرفته، همواره به رنگ سبز یا آبی (لاجوردی) ترسیم می‌شود. این نشانه‌ها ثابت می‌کند که یک دانش بنیادین واحد از نسلی به نسل دیگر و از قومی به قوم دیگر منتقل شده است. در این میان، واژه کهن «لا کا» نیز هست که یونانیان باستان آن را از مردمانی وام گرفتند که زمانی در سرزمین‌های امروزی اسلاوها می‌زیستند. این واژه برای اشاره به نیروی خلاق اصل الهی مرتبط با آب به کار می‌رفت؛ نیرویی که «رنگ‌های سبز و آبی» را فرمان می‌داد.

ریگدن: حتی فراتر از این خواهم گفت. برای اینکه بتوان به مردم جهان سه‌بُعدی، دانش مربوط به جهان نامرئی را توضیح داد، باید از نمادها و تصاویری استفاده کرد که برای آنان قابل درک باشد. در دوران کهن، «مادر بزرگ» (یا الهه) به عنوان تجسم نیروی خلاق سرشت روحانی انسان - که بازتاب آ

که بعدها، برای نمونه، به همان «ایزیس» تبدیل شد که در قالب زنی تصویر می‌شد، در آغاز در حالتی خاص به تصویر درمی‌آمد؛ حالتی شبیه به «مکعب مقدس» — یعنی فردی که نشسته و زانوهای خود را در آغوش گرفته است. از بالا، این «مکعب» با سر او کامل می‌شد که نشان‌دهنده بخش فوقانی آن بود. و نشانه «آلات‌را» بر روی سر یا بر یکی از سطوح مکعب نقش می‌شد.

اصل موضوع ساده است: این یک تصویر نمادین از مسیر رهایی معنوی شخصیت است، هنگامی که با روح در وحدت قرار می‌گیرد — بدون توجه به بدنی که انسان در آن است (برای مثال، جنسیت، نژاد و مانند آن هیچ نقشی ندارد). در دوران بسیار کهن، «مادر نخستین» دقیقاً به همین صورت نشان داده می‌شد — در حالت مکعب‌وار، نشسته

و زانوها را در بغل گرفته. افزون بر این، او را بر روی یک پایهٔ مربع تخت قرار می‌دادند. مکعب نماد جهان معنوی بود؛ جهانی که انسان می‌تواند به واسطهٔ نیروی الهی اصل زنانه (آلات) به آن راه یابد و با آن دگرگون شده، ماهیتی دیگر یابد — یعنی موجودی روحانی گردد. مکعب همچنین نماد شش بُعدی بود که ساختار انسان در آن قرار دارد. سنگ مربع تخت، نماد جهان مادی زمینی بود و نیز چهار گوشهٔ آن به عنوان اشاره‌ای به چهار ذات (Essences) اصلی انسان.

در دوره‌های بعد، هنگامی که مردم شروع به تقلید از این تصاویر کردند، کاهنان نیز چهره‌های خود را به شکل تندیس‌های مکعبی می‌ساختند (برای جاودانه کردن شهرت زمینی خویش).

بعدها، در همان مصر باستان، هنگامی که خدایان در قالب پیکره‌هایی شخصی‌سازی شده به تصویر درمی‌آمدند، برای نشان دادن ماهیت الهی آنان، پیکرهٔ خدا را بر روی یک مکعب قرار می‌دادند. و اگر لازم بود نشان داده شود که میان امر زمینی و امر آسمانی (الهی) پیوندی وجود دارد، پیکره را بر مکعبی می‌نهادند که خود بر روی یک مربع تخت قرار گرفته بود. اگر پیکره مستقیماً بر مربع تخت قرار می‌گرفت، این تنها جنبهٔ زمینی هستی را نشان می‌داد. چنین تندیس‌های مکعب‌مانند اولیه (و همچنین گونه‌های لوزی‌وار آن‌ها) در زمان خود به صورت تصاویر مجسمه‌سازی کاملاً رایج و قانون‌مند نه تنها در مصر باستان بلکه در بخش‌های دیگر جهان نیز گسترش داشتند





تصویر ۹۸. تندیس‌های مکعبی و نمادهای جهان باستان:

۱. تندیس مکعبی «ونوس» دوران پارینه‌سنگی؛

۲. تندیس چینی به شکل مکعبی که بر یکی از گوشه‌ها قرار گرفته

است (ساخته شده از سنگ یشم؛ در چین باستان، یشم به عنوان «سنگ پاک» و نماد آسمان مقدس بود. باور بر این بود که انسان، در مسیر خودکمالی، باید در خود «گوهر شگفت» یا «مروارید یشمی» بیافریند؛ جوهری که تمام بدن او را دگرگون کرده، او را پاک و فناپذیر سازد)؛

۳. تندیس مکعبی خدای-بانویی از دوران پارینه سنگی در حالت نشسته با زانوهای خم و دست‌هایی که زانوها را در آغوش گرفته‌اند (بر بدن او نمادهایی ترسیم شده است؛ معمولاً بدون چهره و گاه بدون سر تصویر می‌شد)؛

۴. بخشی از تصویر «دادگاه اوزیریس» بر پاپیروس مصر باستان؛ در مصر باستان، انسان‌ها، حیوانات و خدایان سنتاً به صورت نیم‌رخ ترسیم می‌شدند؛

۵. پیکره‌های سفالی انسان‌ها در حالت نشسته با زانوهای خم و دست‌هایی که آن‌ها را در آغوش گرفته‌اند (آثار تمدن هاراپا)؛

۶. شیء اِئولیتیک با نماد مرکزی لوزی شکل؛

۷. شکل آیینی مکعبی اِئولیتیک با نقش‌ونگار هندسی (بر چهار پایه ایستاده و بخش بالایی آن با تصویری نمادین از «شش بُعد» ترین شده است)؛

۸. تندیس مکعبی انسان نشسته که بر آن تصویر خدای حکمت مصر باستان، «توت» (به شکل بابون) همراه با نشان آلات را قرار دارد (سده‌های ۴ تا ۱ پیش از میلاد، معبد کارناک، تبس، مصر)؛

۹. تندیس برنزی مکعب‌وار که بر آن الهه حقیقت و عدالت، هماهنگی و نظم جهانی — ماعت، بر تخت نشسته، با زانوهای خم و دست‌هایی که آن‌ها

را در آغوش گرفته‌اند (سده‌های ۱۲-۱۱ پیش از میلاد؛ مصر باستان)؛

۱۰. تندیس مکعبی کاتبِ مصری، «خَع» با نشانهٔ آلات را (هزاره دوم پیش از میلاد، ابیدوس، مصر باستان)؛

۱۱. پیکرهٔ الههٔ آب آرتک‌ها — چالچیوتلی کوئه (سده‌های ۱۵-۱۶ پیش از میلاد؛ مکزیک، آمریکای مرکزی)؛

۱۲. پیکرهٔ «ارباب سال»، خدای آتش و آتشفشان‌ها در اسطوره‌شناسی بومیان آمریکای مرکزی

شکل ۹۸. تندیس‌ها و نمادهای مکعبی جهان باستان:

مجسمهٔ مکعبی «ونوس» مربوط به دوران پارینه‌سنگی

پیکرهٔ چینی به شکل یک مکعب قرارگرفته بر روی گوشه (از سنگ یشم؛ در چین باستان یشم به‌عنوان «سنگ پاک» نماد آسمان به شمار می‌رفت؛ باور داشتند که انسان در مسیر خودکمالی باید در درون خویش گوهر شگفت‌انگیزی را «یگدازد» که وسیلهٔ رسیدن به جاودانگی شود؛ در رساله‌های چینی از آن به عنوان «مروارید شگفت»، «گوهر یشمی» یاد شده است که سراسر بدن را دگرگون و او را پاک و جاودانه می‌سازد.)

مجسمهٔ مکعبی پارینه‌سنگی از الهه در حالت نشسته با زانوهای خمیده و دست‌هایی که دور زانوها حلقه شده‌اند (روی بدن نمادهایی نقش شده است؛ معمولاً بدون چهره و گاه بدون سر ساخته می‌شد.)

بخشی از تصویر «داوری اوزیریس» روی یک پاپیروس مصری باستان؛ در مصر باستان انسان‌ها، حیوانات و خدایان به صورت نیمرخ نمایش داده می‌شدند.

پیکره‌های سفالی انسان‌هایی نشسته با زانوهای خمیده و دستان حلقه‌شده دور آن‌ها (یافته‌های تمدن هاراپا).

شیء عصر مس-سنگی با نماد مرکزی لوزی شکل.

شیء آیینی مکعبی شکل متعلق به دوره مس-سنگی، دارای تزیینات هندسی (ایستاده بر چهار پایه؛ بخش بالایی به صورت تصویری نمادین از شش بُعد تزیین شده است).

پیکره مکعبی فردی نشسته که بر آن تصویر خدای خرد مصری، توت (به شکل بابون) همراه با نشان «آلات را» قرار دارد (سده ۴ تا ۱ پیش از میلاد؛ معبد کرنک، تبس، مصر).

پیکره برنزی مکعبی شکل که بر آن الهه حقیقت و عدالت، هماهنگی و نظم کیهانی، مَعْت، با زانوهای خمیده و دستان حلقه‌شده نشسته است (سده ۱۲-۱۱ پیش از میلاد؛ مصر باستان).

تندیس مکعبی کاتب، خا، همراه با نشان آلات را (هزاره دوم پیش از میلاد؛ ابیدوس، مصر باستان).

مجسمه الهه آب آزتک‌ها، چالچیپوتلی کوه (سده ۱۵-۱۶ پیش از میلاد؛ مکزیک، آمریکای مرکزی).

پیکرهٔ خدای سال، سیهوتکوئتلی، خدای آتش و آتشفشان در اسطوره‌شناسی بومیان آمریکای مرکزی (سدهٔ ۱۴-۱۵ پیش از میلاد؛ مکزیک، آمریکای مرکزی).

پیکرهٔ مکعبی از انسانی در حالت لوتوس با نمادهایی روی بدن؛ برای محکم کردن یک سطل آیینی استفاده می‌شد؛ این سطل در یک کشتی وایکینگ کشف شد (سدهٔ ۹ میلادی، نروژ).

مجسمهٔ مکعبی سنوسرت-سینفنی (هزارهٔ دوم پیش از میلاد؛ مصر باستان).

آ نا ستا ز یا :

واقعاً من اغلب با چنین پیکره‌هایی از خدایان که در حالت مکعبی نشسته‌اند در میان یافته‌های باستان‌شناسی نقاط مختلف جهان روبه‌رو شده‌ام. پیکره‌های یافت‌شده در لایه‌های پارینه‌سنگی (که به آنها «مادر بزرگ» می‌گویند) نیز به همین شکل نشسته‌اند؛ پاها جمع شده و دست‌ها روی زانوها قرار دارد. در یافته‌های متعلق به تمدن هاراپا نیز چنین پیکره‌هایی دیده می‌شود. چه برسد به پیکره‌های مکعبی خدایان هند باستان و چین! و نیز بی‌شمار آثار آرتک‌ها، اولمک‌ها و مایا در موزامریکا!

در سرزمین‌های اسلاو نیز پیکره‌های «مادر نیاکانی» در دورهٔ تمدن تریپولی پیدا شده که بر سینهٔ او لوزی‌ای با یک صلیب مورب و نقاط مرکزی نقش شده است. و در نسخهٔ دیگری از تصویر او، نمادهای هرم ناقص یا دو مار در هم‌تنیده دیده می‌شود که اگر به دانش هند باستان دربارهٔ «مار کندالینی» توجه کنیم، نشان‌دهندهٔ نیروی آفرینندگی و احیای معنوی انسان است.

ر

یگد

ن

:

اتفاقاً مارهایی که در هم پیچیده و گلوله‌وار شده‌اند، برای انسان‌های باستان یکی از نمادهای نخستین مرگ و رستاخیز طبیعت و نوزایی آن بودند. مارها (مثلاً مارهای بی‌زهر) در پاییز به زیر زمین می‌روند و درون لانه‌های خاکی در هم می‌پیچند و به خواب زمستانی فرو می‌روند، سپس در بهار بیدار می‌شوند و از زمین بیرون می‌آیند. به همین دلیل، آن‌ها برای افرادی که می‌خواستند مفهوم تناسخ، مرگ و باززایی انسان در چرخه تولد‌های روح او را بفهمند، نمونه‌ای نمادین به شمار می‌رفتند.

آ

نا

ستا

ز

یا

:

بله، بسیاری از اقوام، به‌ویژه در شرق، مار را نمادی مرتبط با باروری،

اصل زنانه، زمین، آب و همچنین حکمت. اگر این دانش را در بستر معنوی بررسی کنیم، همه چیز سر جای خود قرار می‌گیرد. در مورد تمدن تریپولی، جالب است که مثلاً کوزه‌های سفالی دارای نمادهای مقدس، اکثراً فرم لوزی‌شکل داشتند. اگر کسی یافته‌های باستان‌شناسی را با دقت بررسی کند، می‌بیند که نمادها و نشانه‌های مهم رشد معنوی بر روی این کوزه‌ها نقش شده است: دایره، هلال (با شاخ‌هایی رو به بالا)، مارپیچ‌ها، مثلث‌ها (هرم‌ها)، مارهای موج‌دار (خطوط زیگزاگی جداکننده، نماد ارتباط با آب، یعنی با جهان دیگر)، صلیب‌های چهارسر، «خورشید و ماه»، چهار «خورشید».

افزون بر این، طبق یافته‌های باستان‌شناختی، در هر خانه تمدن تریپولی یک «محراب» مقدس صلیبی‌شکل (به شکل صلیب مورب) وجود داشت که نخستین آتش اجاق بر آن افروخته می‌شد. این همان نماد آتش روح و چهار جوهر است!

ر یگد ن
 شکل لوزی، در کهن‌ترین نقش‌مایه‌ها بسیار دیده می‌شود. آن را نماد یگانگی زمین و آسمان می‌دانستند و با نیلوفر و لوتوس پیوند می‌دادند.

آ نا ستا ز یا
 اینجا حتی اگر ریشه‌شناسی واژه «لوزی» (rhombus) را دنبال کنیم، به نکات جالبی می‌رسیم. این واژه از یونانی **rombos** گرفته شده که به معنی «فرفره، چرخ جادویی، دُهل» است. در این مورد کافی است نقش مهم نمادین دُهل (طبل آیینی) را در اعمال جادویی، مثلاً نزد شمن‌ها، به یاد بیاوریم. و معمولاً همین دُهل با همان نشانه‌ها و نمادهای اصلی تزئین می‌شد.

ر یگد ن
 کاملاً درست است. ضمن اینکه باور بر این بود که شمن با یک دست صدای مقدس را از دُهل بیرون می‌کشد و با دست دیگر میله پشتِ دُهل را نگه می‌دارد که معمولاً به شکل صلیب مورّب یا صلیب متساوی‌الاضلاع بود.

چرا که طبق نمادشناسی، تقاطع دایره و صلیب، هشت وجه (هشت ضلعی) را پدید می‌آورد. شمن‌های سفید سیری باور داشتند - «دانش مقدس» - که اگر مربع، یعنی نماد چهار عنصر، به حرکت درآورده شود، آنگاه می‌تواند...

(بخش آخر متن شما ناتمام است. هر وقت ادامه‌اش را بفرستید، ترجمه دقیق را ادامه می‌دهم.)

ر یگد ن
البته که چنین بود. زیرا این‌ها دانش بنیادین معنوی هستند...

برای مثال، هیروگلیف در مصر باستان چه معنایی داشت؟ در آغاز، آن را نشانه‌ای مقدس، «کلمه الهی»، و علامتی که به صدا اشاره می‌کند می‌دانستند. علاوه بر این، هیروگلیف‌ها را با ترتیب خاصی می‌نوشتند و آن‌ها را در اشکال مربعی و مستطیلی مختلف گروه‌بندی می‌کردند که خود این چینش‌ها نیز معنایی نمادین داشت.

این شیوه نوشتن تنها در مدارس معبدی که «خانه‌های زندگی» نامیده می‌شدند آموزش داده می‌شد.

به یاد بیاوریم که نماد «زندگی» یا «حیات جاودان» برای مصریان باستان، نشانه عنخ (Ankh) بود که آن را «کلید زندگی» و «کلید ابدیت» می‌نامیدند.

این صلیب ویژه، به عنوان نماد جاودانگی، با آب (جهان دیگر) پیوند داشت. این نشانه نه تنها نزد تمدن مصر باستان، بلکه در تمدن مایا و نیز نزد مردمان باستانی اروپا - برای مثال، اسکاندیناوی‌ها - نیز شناخته شد.

جالب است که خود کاتبان مصری که این نشانه‌های مقدس را ترسیم می‌کردند، معمولاً در حالت نیلوفری (لوتوس)، یعنی نشستن با پاهای ضربدری روی یک سنگ مسطح مربعی، به تصویر کشیده می‌شدند. حالت نیلوفری در دوران باستان به صورت نمادین «هرم» نیز نامیده می‌شد.



شکل ۹۹. تندیس باستانی مصری
 « یک کاتب با طومار »
 (سده ۱۸-۱۹ پیش از میلاد، مصر باستان؛
 موزه دولتی هنرهای زیبای پوشکین، مسکو)

مصريان باستان نسبت به صدا (Sound) نگرشی ویژه داشتند و آن را تجلی مقدس وجود نادیده آفریننده همه چیز می دانستند. از همین جاست که در افسانه هایشان این باور ثبت شده که صداها جهان را بیدار می کنند؛ آن ها نه تنها روح را بیدار می سازند، بلکه

زیباترین بخش آن را نیز زنده می‌کنند - یعنی پیوند با وجود نادیدنی.

آ نا ستا ز یا :

واضح است که به همین دلیل در مصر باستان موسیقی به عنوان نیرویی عظیم و آفریننده، بسیار مورد احترام بود. اشاره‌هایی باقی مانده که در برخی مراسم دینی، تنها زنان اجازه داشتند فضا را با صداهای مقدس پر کنند؛ برای مثال، کاهنه‌های الهه‌های ایسیس و هاتور که بر سرشان، اتفاقاً، نشان آلات را (الاترا) قرار داشت.

ر یگد ن :

تمام این‌ها البته آیین‌های بیرونی است، که با این حال، دقیقاً نیروی آفریننده الهی اَلْت را نمادپردازی می‌کرد؛ نیرویی که قدرت خدا (صدای ازلی آفرینش) را از طریق نشان آلات را متجلی می‌ساخت. اما مهم‌ترین چیز در این نمایش آیینی و این انتقال تمثیلی معرفت معنوی، نگرش باورمندان و علامت فعلی بود که در برابر چشم جمعیت قرار داشت.

زمانی که دانش آغاز به فراموش شدن کرد، افراد آگاه دوباره آن را برای نسل‌های جدید در قالب‌هایی قابل فهم تازه بازآفرینی کردند. در آن زمان، تصویر دیگری از الهه مادر بزرگ رواج یافت؛ نه در شکل یک مکعب، بلکه به صورت زنی نشسته بر وجه یک متوازی‌الاضلاع شش‌وجهی (پاراللِلیپاید) — همان شش ضلعی که وجوه روبه‌روی آن مثل مکعب، برابر و موازی هستند و شش بُعد را نماد می‌کردند.

تأکید بر این بود که الهه دقیقاً بر رأس بالایی این مکعب نمادین نشسته است، و یکی از گوشه‌های آن با نقش‌پردازی یا علامت‌گذاری برجسته می‌شد. پاهای الهه بر سنگی مسطح و مربعی قرار داشت.

این مجموعه، پیوند میان زمین و آسمان را نماد می‌ساخت.

بر سرِ «مادر بزرگ»، همیشه نشان آلات را قرار داشت که نقش کلیدی در فعال‌سازی معنوی شخصِ ناظر ایفا می‌کرد.

به مرور، نمادهای معنوی نیز به دست‌های «مادر بزرگ» افزوده شدند. برای نمونه، در دست چپ او

در دست چپ الهه، نشانِ «عنخ» قرار داشت — «کلید ابدیت». و در دست راست او، گل نیلوفر (لوتوس) با ساقه‌ای بلند بود. (گاهی الهه را در حالی نشان می‌دادند که دو جوهرهٔ چپ و راست — به‌عنوان نماد پیروزی بر طبیعت حیوانی — در دست دارد؛ بعدها این تصویر جای خود را به عصا داد.)

نیلوفر در آغاز، نماد دانش معنوی، عمل معنوی، نیروهای آفریننده، کمال، و ابدیت در یگانگی بود. به همین دلیل آن را گل مقدس (دانش) خدای درخشان، «رع» می‌نامیدند. بسیاری از خدایان (نه فقط در مصر باستان) روی گل لوتوس نشسته تصویر می‌شدند.

اتفاقاً، همان‌طور که پیش‌تر گفته بودم، لوتوس یکی از نخستین نمادهای جاودانگی و رستاخیز در میان اقوام مختلف بود — البته در معنای دگرگونی معنوی انسان. بعدها این مفهوم در باورهای دینی فرهنگ‌های مختلف بازتاب یافت: هند باستان، مصر باستان، آشور، فینیقیه، هیتی‌ها، و ...

اگر غنچهٔ لوتوس تصویر می‌شد، این نشان‌دهندهٔ توانایی‌های بالقوهٔ انسان در زندگی بود. و اگر تخم لوتوس رسیده نمایش داده می‌شد — که شکلی شبیه پایین‌تنهٔ یک مخروط ناقص یا هرم کوچک وارونه دارد — این نماد نتیجهٔ اعمال انسان پس از مرگ بود؛ نوعی «میوه» نهایی. اگر این ساقه با کاسه‌بذر در دست یک خدا قرار می‌گرفت، به معنای نیروی بارور آفرینندگی بود.

لوتوس همچنین غالباً در کنار مادر بزرگ / الههٔ ماه تصویر می‌شد؛ و بعدها آن را به شکل جام یا کاسه ترسیم کردند.

بنابراین، در دست‌های مادر دوشیزه در فرهنگ مصر باستان، لوتوس نماد پاکدامنی، باروری معنوی، و پاکی بکرِ نیروی آفرینندهٔ اصل زنانه بود.

بعدها تفسیرهای گوناگونی از لوتوس در دستان الههٔ بزرگ پدید آمد:

عصا (نشانهٔ قدرت معنوی بر ماده، گاه با یک یا دو مار پیچیده بر آن)،

صُوجا ن شکفته ،

دانش به شکل طومار گشوده یا کتاب باز.

در دوران‌های بعد، الهه ایسیس را این‌گونه نیز تصویر کردند: کف دست راست او بر چاکرای شبکهٔ خورشیدی (محل خورشید در بدن) قرار دارد، و با دست چپ، کودک (پسر یگانه) را نگاه می‌دارد؛ کودکی که نامش هوروس است — یعنی «آن‌که از آسمان است».

هوروس، به عنوان خدای آفرینش، معمولاً با سر شاهین ترسیم می‌شد.

آ نا ستا سیا :

بله، پیش‌تر در گفتگو اشاره کرده بودیم که در اسطوره‌شناسی اقوام مختلف جهان، پرنده از زمان‌های بسیار دور، نمادی برای مفاهیم معنوی بوده است: نمادی از یک موجود معنوی «آمده از آسمان»، از «جهانی دیگر»، و همچنین نشانه‌ای از جوهرهٔ پیشین انسان (Essence Front).

برای بسیاری از مردم، نقش بال‌ها خود به‌تنهایی نشانهٔ ارتباط با جهان‌های دیگر، با ابعاد دیگر بوده است؛ و نماد فراروی روح به‌سوی ابدیت جهان معنوی پس از مرگ جسم در دنیای مادی. تصویر پرنده تبدیل شد به کهن‌الگوی تمامی موجودات بال‌دار.



شکل ۱۰۰ - پیکره الهه ایزیس با کودک، هوروس
(قرن ۱۲ پیش از میلاد، مصر باستان؛ موزه آرمیتاژ، سن پترزبورگ،
روسیه)

ر یگد ن :

کاملاً درست است. افزون بر این، پرندگان از جمله نشانه‌های خدایانی بودند که نمایانگر نبرد نیروهای نور و تاریکی به شمار می‌رفتند؛ موجوداتی که در جهان نادیدنی عمل می‌کردند و انسان را به انتخاب مسیر روشنایی یا تاریکی ترغیب می‌نمودند. به همین دلیل، از روزگار کهن، افراد مُشرف و دانا، پرندگان را به‌طور نمادین دسته‌بندی می‌کردند. برای مثال:

شاهین نماد نیروهای نور، بیداری معنوی و شجاعت در عمل بود.

عقاب نماد نیروهای تاریکی و تلاش برای به دست آوردن قدرت مادی.

اما به سبب تقلید کورکورانه و سوء برداشت از معنای حقیقی این نمادها، سبیل شاهین و عقاب به تدریج در جامعه انسانی با یکدیگر خلط شدند و جای هم را گرفتند.

باین حال، برای یک فرد آگاه کافی است به نمادهای کنونی پرچم‌های کشورها و سازمان‌های بین‌المللی نگاهی بیندازد: چند شاهین در آن‌ها دیده می‌شود؟ اما تعداد عقاب‌ها بی‌شمار است. این تنها یکی از شواهد غیرمستقیم - در میان شواهد فراوان - است از اینکه جامعه امروز در چه نقطه حساسی قرار دارد، چه نیروهایی آن را کنترل می‌کنند، و کدام قدرت در این جهان دست بالا را یافته است.

آ نا ستا سیا :

در مصر باستان، پرواز بلند شاهین نمادین به پرواز روح در قلمرو آسمانی تشبیه می‌شد. باور داشتند که هوروس به عنوان فرزند اوزیریس و ایزیس، به جهان انسان آمده تا آسمان و زمین را به هم پیوند دهد و با نیروهای تاریکی بجنگد.

جوهرهٔ نیروی حیات و روح - «با» - را به شکل شاهینی با سر انسان تصویر می‌کردند. برخی خدایان نیز برعکس، به صورت انسان‌هایی با سر شاهین نشان داده می‌شدند.

ر یگد ن :

دقیقاً همین‌طور است. خدایانی چون رع و مونتو در دوران باستان به صورت انسانی با سر شاهین تصویر می‌شدند و بر سر خود نشانهٔ دایره داشتند. نماد آنان دیسک خورشید بال‌دار (دایرهٔ بال‌دار) بود. این نماد نه تنها

به رع، مونتو و هوروس تعلق داشت، بلکه بعدتر - همان‌طور که قبلاً اشاره کردم - به نشانهٔ خدایان دیگر نیز تبدیل شد

مردمان گوناگون نیز این نماد را می‌شناختند؛ برای نمونه، نزد ایرانیان باستان، اهورامزدا - خدای بزرگ نیکی - نیز با همین نماد مرتبط بود.

خب، برگردیم به موضوع نمادپردازی مادرِ بزرگ (الههٔ بزرگ) و مکعب. نام الهه ایزیس، برای مثال، هنگامی که از زبان مصر باستان به یونانی ترجمه شد، به معنای «تخت»، «نشستگاه» آمد. واژهٔ یونانی «تُرونوس» (thronos) نیز به معنای «نشستگاه، سکوی بلند» است.

این معنا درست با تصویرهای باستانی الههٔ بزرگ در حالت نشسته که به شکل «مکعب» نمایش داده می‌شدند، ارتباط دارد. هیروگلیفِ مربوط به نام ایزیس نیز همین را نشان می‌داد: نمای کنار یک سنگ مربعی تخت، یک پاراللپید که تأکید داشت الهه بر بالاترین گوشهٔ آن نشسته است.

این تخت (نشستگاه) اغلب بر سرِ ایزیس نیز ترسیم می‌شد تا نام او را نشان دهد؛ و این، یکی از لقب‌های کهنِ مادرِ بزرگ بود که با تعالی معنوی، مکان مقدس نمادین، و پیوند آسمان و زمین ارتباط داشت.

به این ترتیب، مکعبِ نمادین به تخت تبدیل شد.



تصویر ۱۰۱. تصویر شاهین مصر باستان
(بخشی از یک آویز؛ سده هفتم پیش از میلاد؛ مصر باستان)



تصویر ۱۰۲. هیروگلیف‌های مصر باستان مربوط به الهه ایزیس
(نماد اول، نمای جانبی تحت است.)

و اکنون کافی است که یک قیاس بکشیم میان آنچه ادیان مختلف «جایگاه تقرب به خدا»، «محل بالاترین روشن شدگی» یا «عرصه کمال در خودسازی» می‌نامند؛ آنگاه بسیاری از امور روشن خواهد شد. برای مثال، بودا بر «تختی» به تصویر کشیده می‌شد که آن را با لقب‌های «نیلوفر» و «الماسی» می‌نامیدند. در مسیحیت، به جای واژه «تخت»، از واژه‌ای با همان معنا استفاده می‌شود: «پرستول». واژه کهن اسلاونی «پرستول» از واژه «ستول» یا «ستلات» (به معنای «میز» یا «گستردن») گرفته شده است و خود معنای «جای نشستن» و حتی «سکویی» را می‌دهد (که اشاره به پیوند با امر برین دارد). از این‌رو چنین گفته‌ای وجود دارد: «پرستول خدا آسمان است.»

آناستازیا: میز عشای ربانی (پرستول) - که یک میز چهارگوش حاوی عتیقه‌هاست و با پرده‌ای پوشیده می‌شود - مهم‌ترین عنصر کلیسای ارتدوکس به‌شمار می‌آید. این میز در میانه محراب قرار دارد. جالب آنکه بسیاری از ترکیب‌بندی‌های محراب، دقیقاً تصویر «مادر خداوند بر تخت» را نمایش می‌دهند.

ریگدن: کاملاً درست... اما باید توجه داشت که یک چیز، تصویر کردن خدایان با نمادهای ویژه برای انتقال دانش روحانی است؛ و چیز دیگر، انسان‌ها هستند با عطش سیری‌ناپذیرشان برای تقلید مادی و قدرت. در دوره رشد نمادهای سیاسی و کاهنانه قدرت در جامعه انسانی، صاحبان قدرت با تقلید از تصاویر کهن خدایانی که «بر تخت» می‌نشستند، بدون هیچ تردیدی خود را با همه نشانه‌های «جلال الهی» محاصره می‌کردند، اغلب بی‌آنکه اصل معنای این نشانه‌ها را بفهمند. من در این باره

حتی لازم نیست در این باره به تمدن‌های شرق (آسیا) و غرب (مزوامریکا) اشاره کنیم؛ تاریخ آن‌ها نیز آکنده از نمونه‌های مشابه است. تنها به عنوان نمونه، به روایات سال‌نامه‌ای درباره «نشان‌های شاهی» در روس و «تخت موسوم به مونوماخ» اشاره می‌کنم که تا امروز نیز حفظ شده است.

در گذشته، تخت تزار را «جایگاه تزار» می‌نامیدند. این جایگاه نماد قدرت برتر و عالی بود. چنین تختی نه تنها در تالار ورودی بیرونی شاهزادگان (در کاخ)، بلکه در معابد نیز قرار داشت. در معابد، معمولاً آن را در سمت راست «درهای مقدس» آیکون‌استاس جای می‌دادند؛ تختی با ساختاری شبیه سایبان خیمه‌مانند بر چهار ستون، که در پشت دری جداگانه، سکویی محصور برای نشستن قرار داشت.

و اما ستون‌های این تخت هرمی شکل به صورت چهار حیوان ساخته شده بود. و چه حیواناتی؟ «شیری درنده، اسکیمنت (جانوری افسانه‌ای)، اونا (گفتار) - حیوانی شرور که گردنش نمی‌چرخد - و دو اُسکروگان: یکی پر از گره و دیگری تا لب لبه آکنده از نور.»



تصویر ۱۰۳. تخت مو نو ماخ (سال ۱۵۵۱؛ کاتدرال دورمیسیون، کرملین مسکو، روسیه)

آناستازیا: یعنی در ستون‌های تخت تزار، نمادهای هر چهار بُعد یا «ذات» انسان قرار داشته‌اند؟ شیر و کفتار نماد ذات‌های جانبی‌اند، و آن‌که «پر از گره» است حتماً باید نماد ذات پستی باشد. و ترجمه دقیق عبارت آخر از زبان اسلاوی کهن چیست؟

ریگدن: «... و دومی تا لبه (کِران، اوج) از نور پُر است.»

آناستازیا: این دقیقاً مربوط به ذاتِ پیشین است! زبان باستانی اسلاوی... همان‌طور که می‌گویند، ندانستنش مایه شرمساری است.

ریگدن: درباره چهار ذات، همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، این موضوع برای اسلاوهای باستان چیز تازه‌ای نبود. خدایان کهن آنان - که در دوران گسترش مسیحیت «بت‌واره» نامیده شدند - کاملاً بازتاب‌دهنده

همین دانش بودند، دانشی که در قالبی استعاری و قابل فهم برای مردم بیان شده بود. برای مثال، بیایید به خدای اسلاوی «استروئژ» (استریوگ) - خدای چهار باد - نگاه کنیم. ریشه نام او از واژه «ساختن» می آید، و وظیفه اصلی اش «سامان دهنده نیکی» دانسته می شد.

چهار باد فصل های مختلف، به طور تمثیلی، چهار ذات انسان را نشان می دادند؛ همان فضاهاى نامرئی هوشمندی که می کوشند بر انسان غالب شوند. سه تایی آن ها گردبادهای چرخانی اند که با زوزه و سوت می چرخند و در «رقصی تند به آواز هم سرایان آسمانی» می گردند. به همین دلیل، بعدتر در فرهنگ عامه (افسون ها و وردهای روسی)، مردم نفرین هایی ساختند علیه «شیطان هولناک، گردباد خشمگین... و مار آتشین پرنده».

و باد بهاری با ذات پیشین مرتبط دانسته می شد؛ با نخستین پرندگان بهاری، پیام آوران «ارواح نیک»، و با «آواز و موسیقی آسمان ها». پس همه ابزارها در اختیار انسان گذاشته شده بود تا «نیکی را در درون خود بنا کند». ادامه راه دیگر بستگی به انتخاب خود انسان داشت.

آناستازیا: بله، معلوم می شود که برداشت های تمثیلی اسلاوهای باستان درباره ماهیت ساختار فضایی انسان و بُعد روحانی او، بسیار نزدیک تر بوده است به

آناستازیا: درست است. زیرا باد، به عنوان عنصری از فضای محسوس، بیش از هر چیز دیگری می تواند ماهیت نامرئی چهار ذات را توصیف کند!

ریگدن: اما نکته جالب تر درباره اسلاوهای باستان این است که دانش آنان تنها در اسطوره ها ثبت نشده، بلکه در سازه های معماری نیز تجلی

یافته است! مدت‌ها پیش از مسیحیت، در روس بناهایی وجود داشت که بعدها «نیایشگاه‌های خیمه‌ای-گنبدی» نام گرفتند. واژهٔ روسی کهن «شاتور» از واژهٔ ترکی «شاتیر» به معنای «خیمه، سایبان» گرفته شده است. جالب اینکه واژهٔ سانسکریت «چترَم» نیز به معنای «حجاب، پرده» است و این معنی را القا می‌کرد: «من نور را می‌گشایم و می‌بندم.»

آناستازیا: «نور را می‌گشایم و می‌بندم»؟! یعنی در تفسیر معنوی، در حقیقت همان «کلید آسمان»؟!!

ریگدن: دقیقاً. بنابراین در معماری روسی کهن، «شاتور» نام بخش تاج‌مانندی بود که بر فراز بناهای مرکزی قرار می‌گرفت؛ یک هرم چهاروجهی یا هشت‌وجهی در بالای برج‌ها، معابد، و حتی ورودی‌خانه‌های چوبی معمولی. این ساختار، به زبان امروزی، نمادی از «تلاش فعال انسان برای سویهٔ روحانی (آسمان)» بود. در واقع، این ساختار همان «هشت‌ضلعی قرارگرفته بر چهارضلعی» است که امکان انتقال تدریجی طبقات پایهٔ مربع‌شکل معبد را به تاج هشت‌ضلعی (به‌صورت سایبان هرم‌مانند) فراهم می‌کند؛ و بر فراز آن نیز یک «گنبد کوچک» با نیم‌کره قرار می‌گرفت.

آناستازیا: «گلدسته‌ای با نیم‌کره»؟! تاجی بر هشت وجه با نشانه‌ای از یک گنبد؟! این دقیقاً همان بخش بالایی «مکعبی است که روی گوشه‌اش قرار گرفته»! این‌ها نمادهای اصیل معماری «ستون‌های نور» هستند!

ریگدن: جالب اینکه واژهٔ روسی «گلاوکا» (سرگنبد/کاپولا)، ریشهٔ واژهٔ اسلاوی کهن «گلاوا» را شکل داده است؛ یعنی «سر» به‌عنوان آغاز هر چیز، بنیاد و امر برین: سرِ خاندان، سرِ مجلس، «سر» طومارهای

پوستِ درختِ غان و بعدها کتاب‌ها و... . اما در انسان، «گلاوکا» همان «فرقِ سر»، بلندترین نقطهٔ وجود انسان بود.

آناستاسیا: خب، تاجِ سر همیشه به‌عنوان چاکرای نیلوفر هزارپَر شناخته شده است؛ یا همان‌طور که در هند گفته می‌شود - چاکرای «سَهَسْرارا» که در ترجمه از سانسکریت یعنی «هزار گلبرگ نیلوفر». این، چاکرای هفتم انسان است. جالب است که هندوها باور دارند همین‌جاست که آگاهیِ روحانی، جوهره‌های پایین‌تر انسانی را که با دلبستگی‌ها و میل‌های زمینی، روحِ جویایِ ابدیت را به بند می‌کشند، مسدود می‌کند. به‌واسطهٔ همین چاکراست که یگانگی با امرِ برین، به‌عنوان آخرین مرحلهٔ رشدِ معنویِ روح در پوستهٔ جسمانی، رخ می‌دهد. همین‌جا، بر اساس دیدگاه زاهدان دینی هند، نیروی خلاق بیدارشوندهٔ «کوندالینی» (یا «مارِ کوندالینی») که از میانِ شش چاکرا بالا می‌رود، مسیر خود را به پایان می‌رساند و روشن‌شدگیِ برتر، یگانگی با «ابراگاهی»، پیوند روح با خدا (وجودِ برتر) تحقق می‌یابد.

ریگدن: همچنین ارزش دارد به نمادی توجه کنیم که با آن این چاکرا را مشخص می‌کنند - به‌صورت یک «الماسِ شفاف». از همین‌جا بود که بعدها نام‌های «نیلوفر» و «تختِ الماسین بودا» پدید آمد.

آناستاسیا: هر بار که با دانش کهنِ مردمانِ هندواروپایی روبه‌رو می‌شوم، خرد و ژرفای شناختِ معنویِ آنان مرا شگفت‌زده می‌کند.

ریگدن: مردمانِ گوناگون، از جمله کسانی که در سرزمین‌های امروزیِ اسلاوها زندگی می‌کنند، از دیرباز چنین دانشی داشته‌اند... افزون بر این، آنچه برای معابد کهنِ روسی با این شیوهٔ ساخت‌وساز نیز رایج

بوده بسیار جالب است. این معابد با نمادهای بیرونی و مقیاس ساخت خود تأثیری نیرومند بر بیننده می گذاشتند. اما فضای درونی این معابد کهن بسیار کوچک بود و برای «نیایش‌های جمعی پرجمعیت» ساخته نشده بود. در این فضاهای داخلی باریک، ارتفاع شگفت‌انگیز فضای مرکزی معبد بیش از هر چیز به چشم می آمد. اغلب چنین معابدی را به «نیا-مادر» یک قوم یا ملت، به عنوان نیروی آفریننده اصل الهی زنانه، تقدیم می کردند. بنابراین

ریگدن: بله، یوحنا همچنین درباره «آن که نشسته است» نوشته بود: «که مانند جواهرات به نظر می رسید - مانند جاسپر و کارنلیان؛ و درخشش زمرد، تخت او را همچون رنگین کمانی احاطه کرده بود.» طبیعتاً همه این‌ها همان است. باز هم همان رنگ‌های جواهر که الهه ایزیس و دیگر هادیان آلات را نمادین می کنند. دوباره، همان «تختی که در آسمان نهاده شده بود، و آن که نشسته بود بر تخت» و «... پیش روی تخت دریایی از شیشه مانند کریستال» و «هفت چراغ آتش که پیش روی تخت می سوختند، و آن‌ها هفت روح خدا هستند.»

«در وسط تخت، و اطراف تخت، چهار حیوان کامل از چشم بودند، از جلو و عقب. و حیوان اول مانند شیر بود، حیوان دوم مانند گوساله، حیوان سوم چهره‌ای چون انسان داشت، و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده بود. هر یک از چهار حیوان شش بال داشت و از درون و بیرون پر از چشم بود. بی وقفه، روز و شب، می گفتند: «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند خدای قادر مطلق، که بود، که هست، و که خواهد آمد.»

و وقتی آن حیوانات به او که بر تخت نشسته است جلال و شکوه و سپاس می دهند، آن بیست و چهار پیر بر او که بر تخت نشسته

است فرو می‌افتند و پرستش می‌کنند او را که تا ابد زنده است و تاج‌های خود را پیش تخت می‌افکنند، و می‌گویند: «ای خداوند، شایسته‌ای که جلال و شکوه و قدرت دریافت کنی؛ زیرا تو همه چیز را آفریدی، و برای خوشنودی تو آن‌ها آفریده شدند و هستند.»

یوحنا صرفاً از اطلاعات کاهنان یهود استفاده کرده است. و این آخری‌ها بیشتر این دانش را از افسانه‌های دیگر اقوام اقتباس کرده‌اند، و طبیعی بود که آن‌ها را به گونه‌ای ذهنی به کار گرفتند تا مفاهیم خود را شکل دهند و دین خود را بسازند.

تنها به عنوان پایه، او طرح را گرفته بود، و طبیعتاً نه درباره نیروی خلاق آلات برای انسان‌های زنده، بلکه درباره داوری هر شخص پس از مرگ جسم فیزیکی‌اش. مصریان باستان آن را «دادگاه پس از مرگ خدای عالی اوزیریس» می‌نامیدند (همسر اوزیریس، یادآوری می‌کنم، الهه ایزیس محسوب می‌شد). پیش‌تر درباره اوزیریس به شما گفته بودم. نام او به معنای «آن که در بالاست» است. او به عنوان فرمانروای جهان پس از مرگ محسوب می‌شود، که بر هر روح انسانی پس از زندگی زمینی داوری می‌کند و سرنوشت آینده آن را تعیین می‌کند. در نسخه مدرن ترجمه

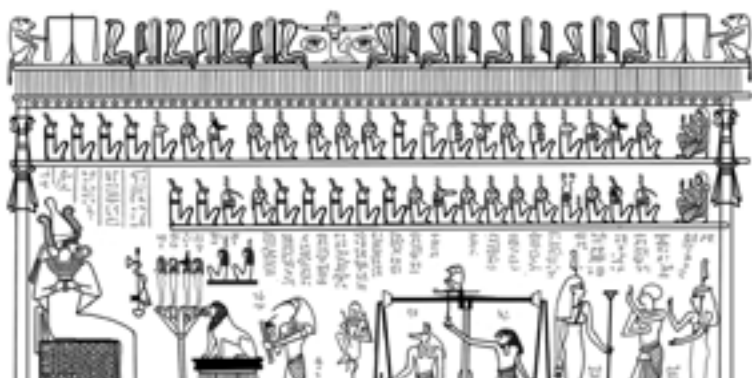
از نسخه پاپیروس که درباره «دادگاه پس از مرگ» سخن می‌گوید، لقب شخصی که وارد این «دادگاه» می‌شود، بسیار جالب است — «تازه‌مرده». همان‌طور که می‌گویند، هر کس زندگی را چگونه درک کند، ترجمه آن به زبان دیگر هم به همان صورت خواهد بود. مصریان باستان معتقد بودند که زندگی پس از مرگ جسم فیزیکی نیز ادامه دارد، اما به شکل و در فضایی متفاوت. این دیدگاه بر اساس دانش و آگاهی‌ای بود که روزگاری به همه مردم داده شده بود.

مکان دادگاه (وضعیت گذر انسان پس از مرگ جسم فیزیکی) در «دنیای زیرین» توسط مصریان باستان «تالار بزرگ دو حقیقت» نامیده می‌شد. اوزیریس در دادگاه، به‌عنوان موجودی از جهان معنوی عالی، به‌طور نمادین بر «تخت»ی مکعبی نشسته است و پاهایش بر پایه‌ای مربعی قرار دارد. او از بالای مکعب قضاوت می‌کند، به طوری که معمولاً گوشه‌ی علامت‌گذاری شده‌ی مکعب به آن اشاره دارد. در دادگاه (تالار بزرگ دو حقیقت)، چهار محافظ تخت اوزیریس نیز حضور دارند...

آناستازیا: یادم می‌آید که یک بار نسخه‌ای از پاپیروس با تصویر دادگاه اوزیریس را به ما نشان دادید. چهار محافظ تخت اوزیریس در دنیای زیرین نیز روی گل نیلوفر قبل از قاضی ایستاده بودند.

ریگدن: درست است. طبق افسانه، آن‌ها پسران پسر اوزیریس - هوروس هستند (هوروس به معنای «آن که از آسمان است»). هر یک از آن‌ها توسط الهه‌ای محافظت می‌شود که به شکل زنی بالدار تصویر شده است. نام‌های پسران هوروس عبارت‌اند از: امست، هپی، دوا موتف و قبه‌سنوئف.

امست چهره‌ای انسانی دارد، هپی با سر میمون، دوا موتف با سر شغال، و قبه‌سنوئف با سر شاهین تصویر شده است. این چهار اصلی به‌طور مکرر در متون هرم، متون تابوت، کتاب مردگان و دیگر متون دینی و جادویی مصریان باستان ذکر شده‌اند. البته بخش بزرگی از این دانش معنوی دستخوش تغییرات و تحریف شده است، به‌ویژه به دلیل تفسیرات ذهنی و تسلط تفکر مادی، اما با این حال، بازتاب‌هایی از آن باقی مانده است.



تصویر ۱۰۴. دادگاه اوزیریس

(نمودار تصویری از یک تصویر مصری باستان روی پاپیروس. قرن ۶ پیش از میلاد. کتاب مردگان؛ موزه هرمیتاژ، سن پترزبورگ، روسیه)

در معنای اصلی معنوی، این‌ها دقیقاً چهار جوهره اصلی انسان هستند. این بخش از ساختار انسانی، «شاهدان» واقعی دنیای نامرئی‌اند که مانند جعبه سیاه هواپیما، تمام اعمال آشکار و پنهان شخصیت، افکار، انتخاب‌ها و ترجیحات او را در طول زندگی ثبت می‌کنند.

جوهره پشت - امست (Amset) - در قالب انسانی به‌عنوان نماد تمام گذشته انسان - زندگی گذشته شخصیت‌های مختلف (زیر-شخصیت‌ها) در تناسخ‌های زمینی روح - ترسیم شده است (جان آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «هیولا صورتی شبیه انسان داشت»).

جوهره سمت راست - هاپی (Hapi) - با سر میمون (بیون هامادریاس) به‌عنوان نماد وحشی‌گری، غریزه گله‌ای، تجلی غرایز

حیوانی، قدرت، خشم و پرخاشگری ترسیم شده است (جان آن را به عنوان «هیولایی شبیه گوساله» - حیوانی گله‌ای - توصیف می‌کند).

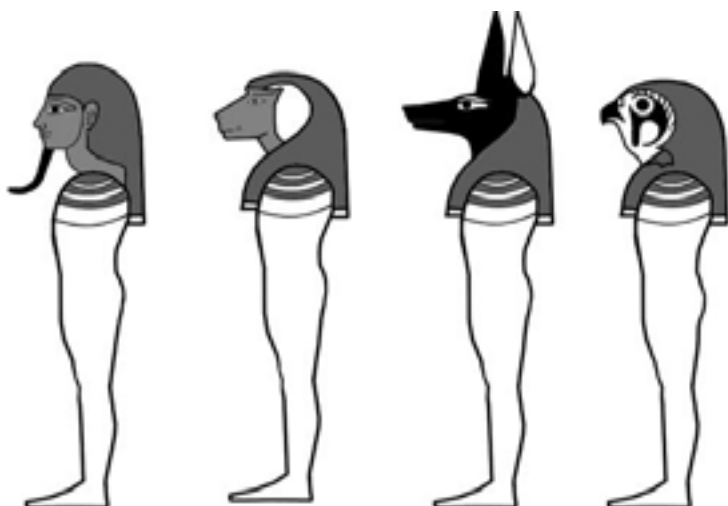
جوهره سمت چپ - دوآموتف (Duamutef) - با سر شغال، نمادی از حیوان بسیار تکامل یافته، حمله برق آسا، چابکی، هوش و حيله گری است (جان آن را «حیوانی شبیه شیر» توصیف می‌کند). به طور کلی، باید توجه داشت که در تصویر تداعی شده از شغال، مصریان باستان به طور بسیار دقیق ویژگی‌های اصلی جوهره چپ را هنگام حمله به انسان با فرم‌های فکری مربوطه به تصویر کشیده‌اند. زیرا شغال نیز به طور ماهرانه به قربانی نزدیک می‌شود و به سرعت آن را می‌گیرد. این حیوان با جسارت و گستاخی حملات ناگهانی شناخته می‌شود و حتی می‌تواند پرنده‌ای که از ارتفاع پرواز می‌کند را بگیرد. علاوه بر این، بسیار پرصداست. هنگام شکار، صدای ناله بلندی تولید می‌کند که حیوانات اطراف را وادار به تکرار و پاسخ می‌کند.

و نهایتاً، نماد جوهره جلو - قباه سنوئف (Qebhsenuf) - با سر شاهین است (جان آن را به عنوان «موجودی زنده شبیه عقاب در حال پرواز» توصیف می‌کند؛ عقاب توضیحی است از سوی روحانیون). شاهین واقعاً نماد آزادی معنوی انسانی بود که در مسیر معنوی (به سمت بالا، به سوی آسمان) به دنبال رهایی روح خود بود. این نماد همچنین الهام، صعود از تمام سطوح و پیروزی بر ماده بود. در مصر، شاهین پادشاه پرندگان، نماد طبیعت آسمانی و یکی از نخستین تجلیات، نماد خدای را بود. و برای بسیاری از اقوام دیگر، مانند اینکاها، نیز

همچنین نمادی خورشیدی (آفتاب) بود که مسیر معنوی انسان را حفظ می‌کرد و روح او را تقویت می‌نمود. این نماد با توانایی شاهین

برای پرواز بلند و طولانی، برای «نزدیک بودن به خورشید» مقایسه می‌شد. در کتاب مردگان، این چهار جوهره همچنین «اربابان حقیقت و راستی»، «شاهزادگان عالی‌رتبه که پشت امستیس (Osiris) ایستاده‌اند» و «ستون‌های شو» (Shu، طبق افسانه‌های کیهانی، «کسی که یک‌بار آسمان را از زمین بالا برده و نگه می‌دارد؛ آن خدای هوا که آسمان و زمین را جدا می‌کند»، و در اساطیر مقدس دربارهٔ انسان - نمادی از «سایه» او در فضای نامرئی) نامیده می‌شوند.

آن‌ها بر گل نیلوفر قرار داده می‌شدند و بعداً در کنار تخت، پشت تخت یا جلوی تخت قرار می‌گرفتند (جان آن‌ها را «در میان تخت و اطراف تخت» ذکر می‌کند).



شکل ۱۰۵. چهار جوهره در دادگاه اوسیرس (قسمتی از نقاشی «دادگاه
ا و س و سیر س») :

جوهره پشت (Amset) با سر انسان؛

جوهره راست (Hapi) با سر میمون (بابون هامادریاس)؛

جوهره چپ (Duamutef) با سر شغال؛

جوهره جلو (Qebehsenuef) با سر شاهین.

آناستازیا: آن زمان اشاره کرده بودید که در مقابل «کسی که روی
مکعب نشسته» (اوسیرس)، ذهن حیوانی به‌طور نمادین، به شکل یک
شیر، و همچنین یک گل نیلوفر کمرنگ روی «مذبح» به تصویر کشیده
شده است. دربارهٔ مورد اخیر

تنها بذر باقی می ماند، که در واقع، این چهار جوهره بر روی آن
 ا یستا د ه ا ند .

ریگدن: درست است. همان طور که قبلاً گفته ام، نیلوفر در این فرم معمولاً به عنوان نماد نتیجه معنوی مسیر زندگی شخصیت پس از مرگ جسم او به تصویر کشیده می شد. نیلوفری با گلبرگ ها نماد زندگی فعال است و وقتی گلبرگ ها می ریزند، جوهره باقی می ماند - بذرها ی معنوی که انسان در طول عمر خود به دست می آورد. تصویر کاغذ پاپیروس به طور نمادین چهار جوهره اصلی را مانند شاهدان نشان می دهد که بر این «جوهره» ایستاده اند. به طور ساده، آن ها اطلاعات مربوط به هر روز زندگی فرد را به طور ثانیه به ثانیه ثبت می کنند.

نشانه گذاری بالای آن ها معمولاً علائم نمادین شمارش «افکار و اعمال» (گناهان) فرد را نشان می دهد که توسط هر جوهره ثبت شده است. این نوعی شاخص قراردادی از معادل کمی تسلط فعال هر جوهره در طول زندگی شخصیت است. هیچ چیزی قابل پنهان کردن نیست؛ تمام اسرار آشکار می شوند. این چهار جوهره مانند «شاهدان خاموش» می شوند که هرگز دروغ نمی گویند. تمام اعمال، افکار، احساسات، تجربیات، تمام وسوسه ها، آنچه فرد به آن دچار شد و آنچه در طول زندگی انتخاب کرد - همه در برابر قاضی حاضر است.



شکل ۱۰۶. شاهدان خاموش در برابر قاضی، که روی گل نیلوفر
 ا یستا د ه ا ند
 (قسمتی از تصویر «دادگاه اوسیرس»)

آناستازیا: جالب است که پایپروس مصر باستان به وضوح نشان می دهد
 که روح انسان در این فرآیند دخالتی ندارد؛ روح فقط سرنوشت خود
 را بر اساس نتایج شهادت چهار جوهره انتظار می کشد در حالی که
 ر و ی ترا ز و ق ر ا ر د ا ر د .

ریگدن: بله، معمولاً در کنار آن، نزدیک کاسه، نماد جوهره جلو
 (شخصیتی با سر شاهین) نیز ترسیم می شد که مشارکت آن در وزن کشی
 را نشان می داد و به طور تداعی گرانه میزان فعالیت آن در طول زندگی
 فرد را نمایش می داد. و یکی از جوهره های طبیعت حیوانی (پشت،

راست یا چپ) معمولاً در نزدیکی ترازو مقابل قرار می‌گرفت که روی آن تصویر الهه عدالت و حقیقت (مات) یا نماد او - یک پر - قرار داشت. در اینجا، جوهره غالب طبیعت حیوانی نشان داده می‌شد تا میزان فعالیت آن در طول زندگی انسان مشخص شود. اغلب، جوهره چپ (شخصیت با سر شغال) در این مکان ترسیم می‌شد. این جوهره به‌عنوان قدیمی‌ترین (رهبر جوهره‌های پشت و راست) و باهوش‌ترین هیپوستاس طبیعت حیوانی در انسان در نظر گرفته می‌شود.



شکل ۱۰۷. وزن کشی روح
(قسمتی از تصویر «دادگاه اوسیرس»): روی ترازویی که شخصیت با سر شغال (جوهره چپ؛ Duamutef) نگه داشته است، تصویر الهه عدالت و حق (مات)؛ روی ترازویی که شخصیت با سر شاهین (جوهره جلو؛ Qebehsenuef) نگه داشته است، نماد مصر

باستانی برای نمایش روح قرار دارد؛ بالای ترازو خدای توت (خدای خرد، شمارش و نوشتن، «سرور زمان») است، که مصریان باستان آن را نیز به شکل بابون ترسیم می کردند. طبق افسانه، توت روزهای تولد و مرگ افراد را ثبت می کرد، وقایع نگاری می کرد و در دادگاه، نتیجه وزن کشی روح هر فرد را ثبت می نمود.

آناستازیا: اگر این را از دید دانش معنوی نگاه کنیم، معلوم می شود که این جوهرها ابتدا در طول زندگی فرد افکار خاصی را در او برمی انگیزند و سپس، بر اساس انتخاب او، ثبت می کنند که بیشترین توجه و انرژی حیاتی او به چه چیزی اختصاص یافته است. و پس از مرگش، آن ها، به نوعی، شخصیت او را در این دادگاه «لو می دهند»؟

ریگدن: دقیقاً چنین است. البته این دادگاه نه به شکلی که مردم ساخته اند و فرآیندهای دنیای نامرئی را از طریق تصاویر تداعی گرانه که مردم دنیای سه بعدی می توانند بفهمند توضیح می دهند، بلکه این ها فرآیندهای اجتناب ناپذیر هر شخصیت اند که، به قولی، در سطح انرژی و اطلاعات رخ می دهند و پس از مرگ جسم فیزیکی در انتظار آن هستند.

آناستازیا: پس، اگر در طول زندگی شخصیت بیشتر طبیعت حیوانی را انتخاب کرده باشد و عمدتاً جوهره های پشت و جانبی خود را فعال کرده باشد، در واقع تبدیل به یکزیر_شخصیت «مهر و موم شده» می شود و روح دوباره در دنیای مادی ذهن حیوانی غوطه ور می گردد، یعنی تناسخ دوباره رخ می دهد و حبس دیگری در جسم مادی...

ریگدن: درست است، روح دوباره محدود می شود؛ به زبان دین، در

«جهنم». در مصر باستان، برای مثال، این به‌طور نمادین به صورت بلعیده شدن روح توسط هیولایی به نام آمات (Amat) نشان داده می‌شد. این هیولا دنیای حیوانی ماده هوشمند را به تصویر می‌کشید و هم‌چنین سه بعدی بودن دنیایی که روح به آن فرستاده می‌شد را نشان می‌داد. به‌ویژه، آمات

دارای ویژگی‌های سه حیوان بود: تمساح، شیر و اسب‌آبی. یعنی به‌طور ساده، روح به تناسخ فرستاده می‌شد و بار دیگر به زندگی زمینی دنیای سه‌بعدی بازمی‌گشت.

اما اگر در طول زندگی انسان، فعال‌شدن جوهرهٔ جلو «سنگین‌تر» می‌شد، آنگاه «روح آزاد می‌گردید». طبق باورهای مصر باستان، روح به «کشتی خورشیدی» فرستاده می‌شد که آن را «کشتی ابدیت» یا «کشتی یک میلیون سال» نیز می‌نامیدند، و به ایارو (Iaru یا Ialu؛ دشت‌های الیزی، «بهشت») می‌رفت؛ یعنی به جهانی دیگر، جهان روحانی.

آناستازیا: و اگر در نظر بگیریم که مصریان باستان، همانند دیگر اقوام - مانند تمدن تریپولیه - «کشتی خورشیدی» را به شکل نشان «آلات‌را» (هلال با یک دایره، «لبخندِ را») ترسیم می‌کردند، این مقایسه بسیار تأمل‌برانگیز می‌شود. کسی که این دانش را در آغاز منتقل کرده بود، بی‌تردید دربارهٔ ابعاد جهان و دنیای روحانی آگاهی بسیار بیشتری داشت، آگاهی‌ای فراتر از آنچه بعدها در مفاهیم و باورهای دینی آن اقوام بازتاب یافت.

ریگدن: همهٔ این‌ها وجود دارد و همیشه هم وجود داشته است. همهٔ این‌ها نمادپردازی فرآیندهای واقعی انرژیایی است که هنگام خروج شخصیت همراه با روح از بدن پس از مرگ فیزیکی رخ می‌دهد. فقط

این مفاهیم برای انسانی که از نظر روحی نابالغ بوده، و برای منطق ذهن مادی او، با استفاده از مثال‌های تداعی‌گر از دنیای سه‌بعدی - که جامعه آن زمان قادر به درکشان بود - توضیح داده شده‌اند.

آناستازیا: بله، معلوم می‌شود که «آنجا» دیگر نمی‌توان چیزی را تغییر داد. آنچه اینجا برای خود انتخاب کرده‌ای، همان را «آنجا» دریافت می‌کنی. زندگی واقعاً مسئولیتی بزرگ است. آزمون‌ها (بار زندگی) دقیقاً به اندازه‌ای توان من داده می‌شوند و نه بیشتر از آن. و مهم‌تر از همه این است که می‌فهمم در واقع برایم دشوار نیست که همین‌جا و همین حالا خودم را کنترل کنم و این زمزمه‌های تحریک‌آمیزِ جوهره‌پشت و جوهره‌های جانبی را نادیده بگیرم؛ چون همه‌چیز در دستان خود من است!

من کسی هستم که انتخاب می‌کنم به آن‌ها گوش دهم یا نه! فقط به کمی کنترل بیشتر از سوی خودم نیاز دارم: اگر برخی ویژگی‌های طبیعت حیوانی جایی در من ظاهر شد، نباید اجازه دهم در من رشد کند؛ باید در همان لحظه بر افکار مثبت تمرکز کنم و در طول روز کارهای معنوی و سازنده بیشتری انجام دهم. این مطلب از قرن‌ها پیش تاکنون گفته شده است. می‌توانیم، برای مثال، دوره‌های اخیر را به یاد آوریم. به خطوطی از موعظه عیسی در کوه (Sermon on the Mount) توجه کنید: «چراغ بدن چشم است. پس اگر چشمت روشن باشد، تمام بدن تو پر از نور خواهد شد. اما اگر چشمت شر باشد، تمام بدنت پر از تاریکی خواهد شد»؛ «...جایی که گنج توست، قلب تو نیز همان‌جاست.»

ریگدن: کاملاً درست است. «هم‌اکنون کسی که درو می‌کند، پاداش می‌گیرد و میوه برای زندگی ابدی جمع می‌کند، تا کاشت‌کننده و

دروکننده با هم شاد باشند». این، به شکل‌های مختلف، تقریباً در همهٔ ادیان سنتی مردم جهان که دانه‌های معنوی دارند گفته شده است. برای مثال، در کتاب مقدس اسلام، قرآن، موارد زیر ذکر شده است: خداوند، پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز، تخت پرجلال خود را بر سطح آب قرار داد، که آسمان‌ها و زمین را در بر می‌گرفت و از آن برای هدایت مخلوقاتش استفاده می‌کرد. «تخت او بر روی آب قرار گرفت تا بیازماید کدام یک از شما بهترین اعمال را دارد.» (سوره ۱۱، آیه ۷).

علاوه بر این، تخت با دو واژه ذکر شده است: کرسی (یک تخت - جایگاه نشستن بلند) و عرش (بلندترین جایگاه که همهٔ موجودات و آنچه بر فراز آن است را در بر می‌گیرد). عرش کرسی را در بر می‌گیرد و بالای آن قرار دارد. بر اساس باورهای مسلمانان، گفته می‌شود که تخت اکنون بر دوش چهار فرشتهٔ بزرگ قرار دارد که آن را نگه می‌دارند. طبق افسانه، این فرشتگان چهره‌های متفاوتی دارند: یکی سر عقاب، دوم سر شیر، سوم سر گوساله و چهارم سر انسان.

قرآن ذکر می‌کند که فرشتهٔ جبرئیل (که وحی‌های خداوند را به پیامبران منتقل می‌کند، از جمله به شکل طومارها و کتاب‌ها، و در صورت نیاز به کمک می‌آید)

جبرئیل به محمد دربارهٔ اسرار روح انسانی، نبرد آن در فضا و زمان، و پاداش و جزای هر فرد در روز قیامت برای اعمال در دنیای زمینی اطلاع می‌دهد. سورهٔ ۱۷ که داستان صعود محمد به آسمان هفتم به واسطهٔ فرشتهٔ جبرئیل را روایت می‌کند، چنین آیات دارد:

(۱ ۱)

آ یه

انسان برای شر به همان شدت دعا می‌کند که باید برای خیر دعا کند - زیرا بشر همیشه شتاب‌زده است (در نادانی).

آیه (۵ ۱)
 کسی که از راه مستقیم پیروی کند،
 به نفع خود پیروی می‌کند.
 اما کسی که به سبب گمراهی
 (از آن راه) منحرف شود،
 این کار را به زیان خود انجام می‌دهد.
 و هیچ نفسی که باری دارد
 بار دیگری را تحمل نخواهد کرد.
 و هیچ کس هرگز
 توسط ما مجازات نشده است،
 تا پیامبری به سوی آنان فرستاده نشده باشد
 (با هشدار درباره مجازات و پیام راه درست و مستقیم).

اینجا ارزش دارد که به این آیات و خطوط بعدی توجه شود، از منظر قلّه فهم دانش موجود. برای مثال، دانش درباره ویژگی‌های ساختار انسانی در شش بعد؛ فعالیت چهار جوهره اصلی انسان (از جمله شهادت آن‌ها در دادگاه پس از مرگ)؛ درباره تمایل روح انسانی به ابدیت، «آرزو»ی آن برای زندگی در «آخرین زندگی» در جهان مادی؛ و درباره بسیاری از خواسته‌های طبیعت حیوانی که روح را در «زندگی‌های گذرا» محدود می‌کنند و توسط سه جوهره تحریک می‌شوند تا انتخاب انسانی به اجرا درآید.

آیه (۸ ۱)
 کسی که خواهان زندگی گذرا و موقتی باشد،
 ما فوراً به او آن چیزها را می دهیم،
 برای هر که بخوا هیم،
 چنان که بخوا هیم .
 و سپس جهنم را برای او مقرر می کنیم،
 جایی که خواهد سوخت،
 رها شده و خوار .

آیه (۹ ۱)
 کسی که خواهان زندگی آخرت است، و به دنبال
 جاودانگی دنیای آینده می گردد، و برای آن تلاش می کند
 چنان که باید تلاش کند،
 با ایمان کامل به خدا،
 همان است که تلاش او،
 با برکت، پذیرفته خواهد شد (توسط خدا)!

آناستازیا: بله، معنای این آیات بسیار عمیق است. پس جبرئیل
 دربارهٔ فعالیت این چهار جوهره در رابطه با انسان سخن گفت.
 یعنی اگر فرد توجه و خواسته اش را به آنچه جوهره های راست،
 چپ و پشت به او پیشنهاد می کنند بدهد، همان چیزی را که
 می خواهد دریافت خواهد کرد. فقط، او سپس باید بابت انتخابش
 پاسخ دهد و با رنج خود مواجه شود، و به یکزیر_شخصیت در
 چرخه تناسخ ها تبدیل شود («در جهنم»، «خواهد سوخت، رها شده
 و خوار») و روحش را با بندگی های جدید در ماده سنگین کند.

و اگر فرد بخواهد چرخه تناسخ‌های زمینی را بشکند و به ابدیت دنیای معنوی فرار کند و در زندگی خود تلاش کند تا هر آنچه در توان دارد برای رشد معنوی انجام دهد، به طوری که این زندگی زمینی آخرین زندگی او باشد، آنگاه او شانس پذیرفته شدن در دنیای معنوی را خواهد داشت... بله، چنین خطوط حکیمانه‌ای در قرآن حقیقتاً جوهره معنوی را بازتاب می‌دهند، که از اعماق دوران‌ها تا امروز رسیده است. تنها مشکل این است که بسیاری از مردم، به ویژه نسل‌های جوان، با چنین متون معنوی ملل مختلف آشنایی ندارند، مانند وداها، اوستا، تریپیتاکا، انجیل و قرآن؛ درست همانطور که من در سن آن‌ها آشنایی نداشتم. به همین دلیل بسیاری از آن‌ها نمی‌توانند

حتی نمی‌دانند که اطلاعاتی درباره روز رستاخیز هم در قرآن وجود دارد.

ریگدن: البته، درباره روز رستاخیز، و درباره کتاب تمام اعمال یک انسان در طول زندگی‌اش، و درباره ترازوی عدالت. برای مثال، سوره ۹۹، «زلزله» (آیات ۷ و ۸) می‌گوید: «هر کس حتی به اندازه وزن یک ذره نیکی کرده باشد، آن را خواهد دید (پاداش آن را خواهد گرفت). و هر کس حتی به اندازه وزن یک ذره بدی کرده باشد، آن را خواهد دید (مجازات آن را خواهد دید).» هر انسانی پاسخ اعمال، افکار و کردارهای خود را خواهد داد. جهان اسلام تا به امروز از گفته‌های پیامبر محمد آگاه است: «در روز رستاخیز، انسان تا زمانی که به چهار پرسش پاسخ ندهد، از محل حسابگری فرار نخواهد کرد: زندگی‌ات را چگونه گذراندی؟ جسمت را چگونه به کار بردی؟ دارایی‌ات را چگونه به دست آوردی و استفاده کردی؟ دانش دینی‌ات را چگونه به کار بردی؟»

آناستازیا: در واقع، این حسابگری مربوط به چهار جوهره است. زیرا

جوهره پشت (گذشته انسانی) مربوط است به اینکه چگونه زندگی خود را گذرانده‌ای. جوهره راست مربوط است به غرایز حیوانی انسان، یعنی اینکه انسان چگونه از بدن خود استفاده کرده است. جوهره چپ مربوط است به عطش قدرت و تمایلات زمینی متعدد مرتبط با آن. جوهره جلو مربوط است به چگونگی رشد معنوی انسان در طول تمام زندگی‌اش.

ریگدن: دقیقاً. در سوره ۲۱، «پیامبران» (آیه ۴۷) آمده است: «در روز قیامت، ترازوی عدالت را برپا می‌کنیم تا هیچ کس به هیچ وجه به ناحق برخورد نشود؛ حتی به اندازه دانه خردل. زیرا هیچ کس نمی‌تواند اعمال را همان‌گونه که ما می‌شماریم، بشمارد!»

آناستازیا: واقعاً، مردم تنها ظاهر دینی آیین‌هایی را که برایشان ناشناخته است می‌بینند و حتی تلاش نمی‌کنند جوهره معنوی و بذره‌های روحانی نهفته در آن‌ها را درک کنند.

ریگدن: متأسفانه، این حقیقت دارد... اشاره به دو مسیر روح - مسیر درست و مسیر غلط - همچنین در اساطیر باستانی هند و اروپایی وجود دارد. آن‌ها نیز

این مطالب در رساله‌های اوپانیشادها نیز حفظ شده‌اند، که به عنوان بخش پایانی ودها شناخته می‌شوند و دانش مقدس و توضیحات معنای درونی مخفی مسیر معنوی را ارائه می‌دهند. این آثار پایه سیستم‌های فلسفی و دینی سنتی هندو در هند هستند.

دین باستانی ایرانی، زرتشتی، که کتاب مقدس آن اوستا است، نیز درباره داورى شخصى انسان پس از مرگ جسم او صحبت

می‌کند. به‌طور خاص، گفته شده است که سرنوشت انسان پس از مرگ کاملاً به تعداد اندیشه‌ها، گفتارها و اعمال درست و نیکویی که در طول زندگی جمع کرده است بستگی دارد. سه روز پس از مرگ جسم، روح انسان به «پل جزا» (چینوات) می‌رود تا داوری شود، که توسط فرزندان اهورا مزدا - میترا، سروش و رشنو - انجام می‌گیرد. اعمالی که شخص در زندگی زمینی انجام داده است توسط رشنو (روح راستی؛ «صادق و درست») در ترازو سنجیده می‌شود.

ضمناً، طبق رساله‌های دینی، اهورا مزدا چهار فرزند داشت: میترا، سروش، رشنو و آشی (جوهر حقیقت، قانون واقعی جهان؛ واژه «آشی» همچنین در معنای نام الهه سرنوشت، حقیقت و عدالت به کار می‌رفته است).

افسانه‌های باستانی ایران بیان می‌کنند که هر شخص پس از مرگ، در ورودی جهان دیگر، همیشه با دئنا (Daena) خود مواجه می‌شد، که به شکل زنانه و تجسم جهان معنوی درونی او بود. تنها برای پرهیزکاران، دئنا به صورت دختری زیبا ظاهر می‌شد و تصور می‌شد که شخص درستکار از چهار مرحله عبور می‌کند:

مرحله اول - به بهشت اندیشه‌های نیک

مرحله دوم - به بهشت گفتارهای نیک

مرحله سوم - به بهشت اعمال نیک

مرحله چهارم - رسیدن به «نور بی پایان»

اما کسانی که زندگی خود را صرف امور دنیوی کرده و برای خود افکار، گفتارها و اعمال بد جمع کرده بودند، روحشان نفرین شده محسوب می‌شد. برای چنین روحی، دُئنا به شکل زن پیر و ترسناک ظاهر می‌شد. این روح از سه دوزخ افکار، گفتارها و اعمال شریر عبور می‌کرد و در نهایت، در مرحله چهارم، با خدای عالی شرّ، اهرمن، و یارانش روبرو می‌شد. آناستازیا: حتی اگر این یک افسانه باشد، اطلاعات واقعی زیادی در آن نهفته است.

ریگدن: بله، هدف از ساختن افسانه‌ها، انتقال اطلاعات بود، حتی از طریق کسانی که آن را نمی‌فهمیدند. بنابراین، ادیان مختلف جهان، مانند مسیحیت، اسلام، بودیسم، زرتشتی و هندو، به نوعی دربارهٔ این «داوری شخصی» صحبت می‌کنند، که هیچ انسانی زنده‌ای پس از مرگ جسم فیزیکی‌اش از آن گریزی ندارد. این دانش در میان تقریباً تمامی مردم جهان وجود داشته و دارد، اگرچه به شکل‌های مختلف بیان می‌شده است. به عنوان مثال، از زمان‌های باستان، واژه «دادگاه، داور» در میان اسلاوها برای اشاره به سرنوشت استفاده می‌شد و بعدها به خدایانی که با تقدیر انسان مرتبط بودند نیز اطلاق می‌گردید. بر این باور بودند که «دادگاه» همهٔ نیکی‌ها و مصیبت‌ها را در دست دارد و احکام آن را نه با عقل و نه با حيله نمی‌توان دور زد.

آناستازیا: تا امروز، اقوام مختلف مفهوم «داوری» را (همانند زبان باستانی هند) به معنای «ارتباط» و «وحدت» تفسیر می‌کنند. برای مثال، اسکاندیناوی‌ها و آلمانی‌های باستان آن را «تنگه»، جایی که می‌توان از آن عبور کرد» معنا می‌کردند و یونانی‌ها به آن «طاق» می‌گفتند.

ریگدن: کاملاً درست است. ضمناً، در باورهای مذهبی یونانیان باستان،

خدای عالی زئوس رهبر خدایان سرنوشت - مویراس - بود. بر این باور بودند که همه انسان‌ها دارای «مویر» هستند (واژه یونانی «μῆτις» به معنای «سرنوشت، تقدیر» است). در باورهای دینی اولیه، آن را قانون اجتناب‌ناپذیر طبیعت، «سرنوشت الهی» می‌نامیدند. طبق عقاید یونانیان باستان، زئوس بر زمین و زیر آن فرمانروایی می‌کرد و بر مردگان داوری می‌نمود. گفته شده بود که دستورات سرنوشت انسان‌ها اغلب برای خود زئوس ناشناخته بود و او تنها با ترازوهای طلایی (خورشیدی و آسمانی) که در یک کفه آن زندگی انسان و در کفه دیگر مرگ قرار داشت، از سرنوشت آن‌ها آگاه می‌شد. خود زئوس نسبت به نتایج ترازو بی‌تفاوت باقی می‌ماند. و برای انسان‌های زنده، نیکی و بدی را از

دو ظرف، و آن‌ها را «کورکورانه» و به تصادف بین مردم تقسیم می‌کردند.

در باورهای چینی، اشاره‌هایی به «کتاب‌های سرنوشت» وجود دارد که در جهان دیگر نگهداری می‌شوند و در آنجا، رویدادهای اصلی و طول عمر هر فرد زنده مشخص شده است. در باورهای دینی سومری-آکدی، مرگ به معنای «ملاقات با شمشه» (shimta) بود؛ یعنی آن چیزی که به طور نامرئی در طول زندگی انسان همراه او بود و سرنوشت بعدی او را تعیین می‌کرد. ضمناً، مفاهیم «شدو» (shedu) و «آلاده» (alade) به عنوان دو نیروی متضاد وجود داشت که در نیروی حیات انسان تجلی می‌یافتند و شخصیت و سرنوشت او را شکل می‌دادند. در این میان، واژه «آلاده» در معنای «آفرینش» به کار می‌رفت. چنین نمونه‌هایی بسیار فراوان است.

آناستازیا: شما زمانی اشاره کرده بودید که هیچ یک از باورهای محبوب

در جهان باستان، هیچ یک از ادیان جهان به این اندازه در میان مردم رواج پیدا نمی کردند، اگر اطلاعاتی درباره جهان نامرئی، ساختار انسان، مراحل معنوی رشد انسان، مسئولیت شخصیت در زندگی سپری شده و هشدار درباره پیامدهای انتخاب او در خود نداشتند.

ریگدن: دین صرفاً یک شکل بیرونی است، که تنوع آن در زمانهای مختلف توسط کشیشان، عمدتاً برای تحقق اهداف زمینی شان اختراع شد. با این حال، پایه و اساس این ساختار (به عنوان چنین شکل های مفهومی مختلف) دانش معنوی بود که توسط اقوام مختلف از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد. در غیر این صورت، این ادیان برای توده ها جذاب نمی بودند. در سطح درونی، با روح خود، مردم واقعاً «دانه معنوی» را حس می کنند، صرف نظر از پوسته هایی که کشیشان از ذهن انسان بر آن می پوشانند.

آناستازیا: بله، شما بارها گفته اید که پس از مرگ جسم انسان، چه بخواند و چه نخواهد، «داوری شخصی» بر او در جهان نامرئی انجام می شود. همان طور که من می فهمم، در مفاهیم دینی، برای مثال

از نظر مسیحیت، اسلام و زرتشتی گری، نوعی ترکیب از مفهوم داوری شخصی بر فرد پس از مرگ و داوری کلی بشریت وجود دارد، همان طور که قبلاً اشاره کرده بودید، یعنی روز داوری جمعی برای تمام انسان های زنده تعیین شده است.

ریگدن: کاملاً درست است. این دوران، دوران چهارراه ها است. این موضوع مدت ها پیش در پیشگویی های مختلف گفته شده بود که در زمان مشخصی، در حالی که مردم زنده هستند، «داوری» جمعی برای کل بشریت انجام خواهد شد.

آناستازیا: در کتاب «چهارراه‌ها» درباره این پیشگویی‌ها نوشتم که امروزه در حال تحقق هستند و در میان مردم مختلف جهان وجود داشتند: سومری‌ها، مایایی‌ها (فال مرد پرنده)، سلت‌ها (فال چرخ زمان‌ها)، ایرانیان باستان و غیره. ضمناً، ایرانیان در زرتشتی‌گری هم، همان‌طور که شما گفتید، اطلاعات زیادی درباره زندگی پس از مرگ، رستاخیز و روز داوری جمعی (فرشگرد به معنای «کامل کردن جهان») حفظ کرده‌اند. بر اساس اعتقادات زرتشتیان، سه سوشیانت باید به جهان زمینی بیایند (سوشیانت واژه‌ای اوستایی است، یک صفت مفعولی از آینده فعل «نجات دادن»). دو سوشیانت اول باید آموزه‌های اهورامزدا را در پایان زمان بازسازی کنند. سپس آخرین سوشیانت برای نبرد نهایی با حاملان شر می‌آید و «داوری هولناک» را انجام می‌دهد. همچنین اطلاعاتی وجود دارد که در پایان زمان، وقتی چرخه تکامل‌های هزارساله کامل شود (وقتی آشا - حقیقت، عدالت، خوبی - پیروز شود)، «بهشت روی زمین» سرانجام برقرار خواهد شد و مردم خوشبخت زندگی خواهند کرد؛ زمین مانند یک دره خواهد شد؛ یک زبان و یک قانون برای همه مردم خواهد بود. و هر انسان درستکار با افکار و اعمال خود این رویداد تحول جهان را نزدیک‌تر می‌کند. از منظر امروز، تمام این پیشگویی‌ها اصلاً به نظر افسانه نمی‌آیند.

ریگدن: بله، همه چیز به خود مردم و انتخابشان بستگی دارد. تنها مسئله این است که امروزه بیشتر مردم

تا اهمیت تمام این فرآیندها، اهمیت تحول شخصی و معنوی را درک کنند، تحولی که نه تنها می‌تواند مسیر ابدیت را برای انسان بگشاید، بلکه به‌طور ناگزیر تحول جهان اطراف او را نیز در پی خواهد داشت.

پیشگویی‌هایی درباره «روز داوری» از مدت‌ها پیش وجود داشته است. کاهنان هنگام ایجاد این یا آن دین، آن‌ها را نیز در مفاهیم خود وارد کرده‌اند. اما آن‌ها از این دانش برای اهداف مادی خود استفاده کردند و بر این نکته تأکید داشتند که اگر تنها به دین آن‌ها ایمان بیاوری، پس از مرگ خود را نجات خواهی داد و در «رستاخیز جسمانی» در «روز داوری» دوباره زنده خواهی شد. خوب، این جایگزینی‌های مادی از ذهن انسان به چه چیزی منجر شد؟ به این که امروزه برخی به سادگی به آن می‌خندند، برخی به‌طور غیرمسئولانه فکر می‌کنند که این اتفاق «بعداً» و «پس از مرگ من» خواهد افتاد، و «اصلاً آن روز یگانه داوری کی فرا می‌رسد؟» و برخی دیگر، به‌طور افراطی و با غریزه حیوانی، یکدیگر را «به خاطر ایمانشان» می‌کشند، گمان می‌کنند که بابت آن «در آنجا پاداش خواهند گرفت». در حالی که اکثریت مؤمنان به سادگی مجبور بودند به‌طور منفعل رفتار کنند، با ایده‌ای که بر آن‌ها تحمیل شده بود: اینکه باید در «گله» فقط این دین باشند و نه دین دیگری، و همه چیز برای آن‌ها با نبردی جایی آن بالا در بهشت میان فرشتگان و شیاطین تصمیم‌گیری خواهد شد. تمام این‌ها حقه‌های ذهن حیوانی و تحریفاتی از سوی کاهنان است که تشنه قدرت زمینی هستند.

در واقع، در دنیای دیگر و معنوی، هیچ جدایی‌ای بین ماهیت مادی و معنوی وجود ندارد، آن‌جا تنها معنویت است! جدایی و مبارزه تنها در خود انسان وجود دارد، زیرا بخشی از جهان معنوی (روح) در بدن مادی قرار گرفته است. «فرشتگان و شیاطین» که کاهنان برای ترساندن مردم به وجود می‌آورند و برای آن‌ها صورت‌های مختلف می‌سازند، در واقع انتخاب انسان است بین این یا آن اراده (اراده‌ای از جهان معنوی یا اراده‌ای از ذهن حیوانی)، که او می‌پذیرد و سپس آن را به

عنوان اراده خود می‌داند. با این انتخاب، انسان سرنوشت خود را در نبرد نهای درونی تعیین می‌کند. همان فرآیندها همچنین در جامعه نیز بازتاب می‌یابند. با این حال، غلبه بر طبیعت حیوانی در جامعه بسیار آسان‌تر است

به‌عنوان یک کل، تا برای هر فرد به‌تنهایی درون خود تسلط پیدا کند. «روز داوری» برای بشریت یک روز مشخص نیست، بلکه مجموع کل و نهای است که انسانیت از روز اول خود تا روز آخر به آن رسیده است (تمام جامعه). این «داوری» زنده‌ها بر زنده‌هاست، که مردم شخصاً بر خود در زمان بلایای جهانی و تغییرات زمین که مربوط به پدیده‌های کیهانی است، انجام می‌دهند.

آناستازیا: بله، اگر امروز جامعه دارای بردار توسعه معنوی بود و در راس آن ایده اتحاد جهانی بر پایه دوستی و کمک متقابل میان ملت‌ها قرار داشت، آنگاه با توجه به امکانات فنی کنونی، واقعاً شانس بقا در این دوره را داشت. اما با چنین اختلاف و تفرقه‌ای که اکنون وجود دارد و با توجه به اینکه سیاستمداران و کاهنان دشمنی میان ملت‌ها را برمی‌انگیزند، به احتمال زیاد جامعه آینده‌ای نخواهد داشت. اما در واقع، همه چیز در دستان خود مردم است! شما یک‌بار اشاره کرده بودید که در زندگی یک انسان واقعی، همیشه جای یک عمل قهرمانانه وجود دارد. همان‌طور که مردم می‌گویند، روح معیار همه چیز است!

ریگدن: درست است... متأسفانه، دنیای مدرن جای بسی تأمل دارد. اگرچه... همه چیز در جریان است، همه چیز تغییر می‌کند. همان‌طور که تجربه نشان می‌دهد، ایده‌های جهانی تنها زمانی تحقق می‌یابند که بر پایه آرزوها و اقدامات مشترک اکثریت مردم و تجمیع تلاش‌ها

در منافع مشترک گروه‌های مختلف باشد. پس خود مردم هنوز هم می‌توانند وضعیت را تغییر دهند؛ جایی که اراده وجود داشته باشد...

آناستازیا: پس مردم برای چنین کار معنوی عظیمی به‌خاطر آینده کل بشریت چه چیزی کم دارند؟ شاید، جامعه از دانش اولیه محروم است، دانشی که در واقع زمانی تمام مردم را در اصلی‌ترین آرزوهای معنوی‌شان متحد می‌کرد؟

ریگدن: من قبلاً گفته‌ام، اما باز هم به‌طور کلی جمع‌بندی آنچه قبلاً گفته شده را بیان می‌کنم. با توجه به وجود نشانه‌ها، نمادها و دانه‌های معنوی در فرهنگ‌های مختلف، هر کسی می‌تواند

می‌توان نتیجه گرفت که دانش به‌عنوان چنین چیزی در همه دوران‌ها وجود داشته است. افزون بر این، هنوز هم وجود دارد. و اگر کسی واقعاً در جستجوی معنویت باشد، می‌تواند آن را بیابد.

اما نکته این است که انسان مدرن با جهان‌بینی مادی خود، محصول جامعه امروز است. و در حال حاضر، جامعه متأسفانه دارای قالب فکری مصرف‌گرایانه است، جایی که اغلب مردم قربانی ذهن حیوانی می‌شوند، مجریان اراده آن، و برده‌های آن در کشتی‌های گالی هستند. زیرا وقتی انسان در حالت سلطه طبیعت حیوانی قرار دارد، حتی در دانش معنوی نیز آن را فرصتی برای سود مادی، برای ارضای احساس اهمیت خود و دیگر ویژگی‌های طبیعت حیوانی می‌بیند. این بدان معناست که حتی با وجود دسترسی به دانش، جایگزینی‌های فراوان و عدم رشد واقعی معنوی رخ خواهد داد.

حتی وارد جزئیات تاریخ هم نمی‌شویم. بیایید یک مثال ساده با کتاب‌های

شما بیاوریم، که در واقع وضعیت کلی را به خوبی نشان می‌دهد. به محض انتشار این کتاب‌ها، علاوه بر افرادی که در جستجوی دانش بودند، کسانی ظاهر شدند که شروع به استفاده از دانش این کتاب‌ها برای ارتقای تصویر شخصی خود و تقویت قدرت و اعتبارشان کردند، برای بزرگ‌نمایی مفاهیم مبتنی بر تفکر مادی خود، برای ارضای خودبزرگ‌بینی و احساس اهمیت خود. برخی از آن‌ها، با استفاده از این دانش به عنوان پوشش، شروع به معرفی خود به عنوان «معلم» یا «خدمتگزار» کردند، و بدین ترتیب تلاش کردند که اگر پولی از این اطلاعات به دست نیاورند، حداقل کمی اعتبار شخصی کسب کنند. اما دانش در کتاب دقیقاً برای این هدف داده شده است که به شکل خالص میان مردم منتشر شود، بدون واسطه‌هایی که از ذهن خود سخن می‌گویند و با جهل یا عدم فهم، جوهره واقعی دانش را تحریف می‌کنند.

می‌توان واقعاً برای این افراد تأسف خورد. زیرا طبیعت معنوی آن‌ها را تشویق می‌کند تا اطلاعات دریافتی را با مردم به اشتراک بگذارند. اما تفکر آن‌ها، که با بنیادها و اصل‌های تجربه قبلی (کسب شده در ادیان و فرقه‌های مختلف) کدگذاری شده است، این میل و قدرت صادرشده از روح را به مسیر از پیش ترسیم‌شده وادار می‌کند در آگاهی خود به سمت جهت‌گیری مادی. بنابراین آن‌ها یک نوع جشن بی‌بندوباری کامل ایجاد می‌کنند: تلاش می‌کنند دیگران را «آموزش» دهند و تجویز کنند چگونه باید مراقبه کنند، در حالی که ذاتاً خودخواه هستند و خودشان را نمی‌شناسند. آن‌ها معتقدند که مجازند تغییراتی در تکنیک‌های مراقبه ایجاد کنند، آن‌ها را ترکیب، تحریف و اصلاح کنند بر اساس تجربیات قبلی خود که در مؤسسات مبهم و با ماهیت خفیه و دینی کسب کرده‌اند. به طور کلی، آن‌ها تلاش می‌کنند از ذهن انسانی خود دیگران را «بیاموزند». اما اوضاع همچنان تغییر نمی‌کند.

ابزارهای دقیق در کتاب‌ها ارائه شده است، اما این افراد به دلیل جهل خود، تلاش می‌کنند آن‌ها را خراب کنند. اما همان‌طور که مشخص است، نمی‌توان با ابزار بد، چیز خوب ساخت. علاوه بر این، این اتفاق اکنون، در زندگی شما و پیش چشمانتان در حال رخ دادن است. و چه خواهد شد در صد سال دیگر، چه برسد به هزاران سال، اگر البته این تمدن چنین فرصتی داشته باشد؟

آناستازیا: بله، درست است. متأسفانه، چنین افرادی بسیارند... اما با این حال، افراد بسیار بیشتری هستند که از عمق این دانش الهام گرفته‌اند، کسانی که تلاش می‌کنند خود را تغییر دهند، انسان شوند و این اطلاعات را بی‌خود و خودخواهانه منتشر می‌کنند. افرادی هستند که مراقبه‌های کتاب‌ها را تمرین می‌کنند بدون آن که خود را از دوستانشان که در مسیر معنوی با آن‌ها حرکت می‌کنند جدا بدانند، حتی اگر کمی تجربه بیشتری در این تمرین‌ها نسبت به هم‌راهان خود داشته باشند... چنین افرادی نه فریاد می‌زنند و نه جار می‌زنند، اما تلاش معنوی آن‌ها، ابتدا بر روی خودشان، با اعمال و رفتارشان قابل مشاهده است.

ریگدن: خوب است که چنین افرادی وجود دارند. دانش اولیه برای آن‌ها داده شده است. ابزارهای معنوی باید برای خودسازی و پیگیری عالی‌ترین‌ها استفاده شوند. بنابراین، دانش در جامعه وجود دارد، و تنها چیزی که کم است، تغییر اولویت از طبیعت حیوانی به طبیعت معنوی است. چیزی که کم است، انتخاب محکم هر روز و کار مستقل روی خود است. به هر حال، مگر آنکه خود انسان بخواهد

تغییر کند (فقط برای خودش شخصاً و نه برای خودنمایی در برابر دیگران) و تجربه عملی کار روی خود و کنترل بر افکار و خواسته‌هایش را کسب کند، در غیر این صورت در میان انبوه نظریه‌ها و تمرین‌های تحریف‌شده، که تا حد غیرقابل شناسایی خراب شده‌اند، گرفتار خواهد شد، مانند یک تار عنکبوت چسبناک.

زمانی که انسان با دانش معنوی واقعی تماس پیدا می‌کند، سادگی، عمق و طبیعی بودن آن را برای خود کشف می‌کند. اما همان‌طور که مشخص است، نظریه بدون عمل مرده است. دانستن تنها کافی نیست؛ باید بتوان این دانش را در عمل به کار برد. کار معنوی روی خود در هر روز چندوجهی است. این کار شامل نه تنها استفاده از ابزارهای معنوی، بلکه پرورش پاکی افکار، اعمال و کردارهایی است که شایسته عنوان انسان باشند.

در غیاب چنین کار فراگیر روی خود، حتی اگر فرد دانش را دریافت کرده باشد، پس از مدتی از خود می‌پرسد: «حالا که کمی دانش دریافت کرده‌ام و تمرین‌هایی انجام داده‌ام، چه تغییری رخ داده است؟» یعنی داشتن این دانش تنها او را با پرسش‌های دیگری از ذهنش مشغول می‌کند. اما چرا؟ زیرا وقتی انسان به سختی روی تحول معنوی خود کار نمی‌کند، با امید پنهانی پر می‌شود که این دانش به او کمک کند تا زندگی مادی خود را تغییر دهد یا بهبود بخشد.

آناستازیا: به عبارت دیگر، چنین فردی انتظار تغییرات سریع و قابل مشاهده برای خود در دنیای مادی را دارد.

ریگدن: کاملاً درست است. اما چه چیزی می‌تواند در آن محدوده محدود جهان سه‌بعدی که او می‌بیند و با پنج حس مادی خود درک

می‌کند، تغییر کند؟ برای مثال، افتادن یک آجر روی پای او همان درد را ایجاد می‌کند؛ گرما و سرما همان ناراحتی را به بدن می‌رساند؛ انسان هنوز نیاز به غذا و خواب را حس خواهد کرد. و طبیعت حیوانی او به همان شکل با هزاران خواسته و اشتیاق برای تمام لذات، او را می‌ترساند

از جهان مادی. انسان، هنگامی که تحت تأثیر طبیعت حیوانی قرار دارد، ناخودآگاه انتظار دارد که تغییرات مادی‌ای در زندگی‌اش رخ دهد، کسب قدرت جادویی که به او رضایت بدهد، تأثیر مخفی بر دیگران و امثال آن.

آناستازیا: به عبارت دیگر، انسان دانش معنوی را، با کمک آن می‌تواند معنوی بر جهان مادی غالب شود، از منظر ساکن (ناظر) فضای سه‌بعدی می‌بیند. و تفکر مادی در قالب این بعد معمولاً محدود به خواسته‌های پنهان و برآورده‌نشده طبیعت حیوانی است... درست است، طبیعت حیوانی چه چیز دیگری می‌تواند به او نجوا کند: «تو با این دانش قدرت مخفی بر دیگران کسب نکرده‌ای، و هاله مادی هم بالای سرت در جمعیت شروع به درخشیدن نکرده است. بالا رفتن وعده داده‌شده کجاست؟»

ریگدن: بدون شک، در مراحل اولیه کار روی خود، انسان تا حدی فرآیندهای معنوی را نمی‌فهمد. از بیرون، بله، هیچ چیزی تغییر نمی‌کند، بدن با مشکلات خود به پیر شدن ادامه می‌دهد. در ابتدا، انسان متوجه نمی‌شود که به لطف دانش اولیه، به آن «دیگر»، «ابدی» دست پیدا می‌کند، چیزی که بسیار مهم‌تر از تمام امور سه‌بعدی، مادی و فانی است. دانش به او پایه‌ای می‌دهد برای شکوفایی قدرت معنوی و حکمت در درونش. با شناخت طبیعت حیوانی خود، در موقعیت‌های خاص انسان از بروز آن جلوگیری می‌کند، خود را متوقف می‌سازد، به فکر بدی بی‌توجهی می‌کند و به این ترتیب آینده خود

را تغییر می‌دهد، که اگر اجازه می‌داد فکری از طبیعت حیوانی به وضعیتی منفی برای طبیعت معنوی او تبدیل شود، ناگزیر رخ می‌داد.

در حالی که هر روز روی خود کار می‌کند، به دیگران هم با یک کلام کمک می‌کند و با کردار نیک خود به دیگران مثال می‌زند، دانش معنوی را با دیگران به اشتراک می‌گذارد. و به این ترتیب، انسان هر روز بیشتر و بیشتر، انتخاب آگاهانه خود را انجام می‌دهد، یعنی «اینجا و اکنون». و از چنین «اینجا و اکنون»ها، تمام زندگی او بافته می‌شود

بنابراین چنین شک و تردیدهایی تنها برای کسی که در آغاز مسیر توسعه معنوی خود قرار دارد، طبیعی است. اما کسی که اکنون محکم در مسیر معنوی ایستاده، خود را به‌طور بنیادین تغییر می‌دهد و عمق معنای زندگی گذرای خود را بیشتر درک می‌کند. چنین افرادی هر روز شتاب‌زده تلاش می‌کنند تا اعمال نیک بسیاری برای مردم و برای روح انجام دهند، چه برنامه‌ریزی‌شده و چه کاملاً تصادفی، و بدین ترتیب شانس شخصیت خود را برای نجات معنوی افزایش می‌دهند. بنابراین، هنگامی که انسان در جایگاه استوار ناظر معنوی قرار دارد و دانش اولیه را دارد و روی خود کار می‌کند، کلیدهای عملی خودسازی را می‌یابد و دانه‌های حقیقت را حتی اگر در میان انبوهی از کاه پنهان باشند، پیدا می‌کند.

آناستازیا: با توجه به توسعه فناوری اطلاعات، امروز مردم زمان و فرصت دارند تا اشتباهات و تجربه‌های گذشته تمدن انسانی را تحلیل کنند. علاوه بر این، مردم مدرن این فرصت را دارند که وضعیت جهان را در جنبه‌های مختلف زندگی جامعه جهانی تا حدی زیر نظر داشته باشند، به‌عنوان مثال، از طریق فناوری‌های اینترنتی. بسیاری از حقایق درباره زندگی و فعالیت‌های سیاستمداران و کاهنان بیشتر

به صورت عمومی آشکار می‌شود. این به‌طور طبیعی واکنش مناسب جامعه را در پی دارد: مردم دیگر به مقامات اعتماد نمی‌کنند.

بسیاری از مردم شروع به درک این موضوع کرده‌اند که چه کسی «سوپ» اتفاقات را برای ملت‌ها می‌پزد، با خاندان‌های کاهنی و سیاسی همدست است - «سرآشپزها» در «آشپزخانه» سیاست، اقتصاد و مهم‌تر از همه، ایدئولوژی جهان. بسیاری از مردم متوجه شده‌اند چه کسی دستور می‌دهد و چه کسی اجرا می‌کند. اما بر مردم تحمیل شده است که این وضعیت در جامعه قابل تغییر نیست و «از ابتدای زمان همین‌گونه بوده است». هرچند در واقع، مردم (ملت‌ها) خود افرادی هستند که تمام این فرآیندها را اجرا و در آن‌ها شرکت می‌کنند و همچنین «محصول» سیاسی یا مذهبی را «مصرف» می‌کنند. بنابراین، بسیاری از مردم پوچی این وضعیت را درک می‌کنند. آن‌ها متوجه می‌شوند که دیگر نمی‌توان این‌گونه زندگی کرد. اما نمی‌دانند چه باید کرد تا زندگی در جامعه واقعاً بهتر شود، نه فقط روی کاغذ، بلکه در عمل. چگونه می‌توان مسیر حرکت جامعه را تغییر داد تا

که وارد مسیر تحریک توسعه واقعی فرهنگی، اخلاقی و معنوی در انسان شود، به‌جای اینکه همچنان در باتلاق ناامیدکننده طبیعت حیوانی با قالب فکری مصرف‌گرایانه، جنگ‌ها و اختلافات گیر کند؟

ریگدن: بله، متأسفانه، احساس ناامیدی و اجتناب‌ناپذیری این فرآیندها مدت‌هاست که در جامعه مدرن شکل گرفته است، اما در واقع، راه خروج وجود دارد و بسیار ساده است. مردم باید تا حد ممکن اطلاعات، زندگی روزمره و رویدادهای آن را از منظر ناظر معنوی ارزیابی کنند؛ آنگاه بهتر خواهند فهمید چگونه زندگی کنند و چه باید انجام دهند. این مشابه

مثال کار بر روی پاکی آگاهی خود است: وقتی فکری از طبیعت حیوانی ظاهر می‌شود، آن را نادیده بگیرید، به آن توجه نکنید؛ بهتر است بیشتر به خوبی، به افکار، اعمال و کردارهای ناشی از طبیعت معنوی توجه کنید.

این موضوع در جامعه نیز صادق است: به سادگی همه چیزهای بد را نادیده بگیرید و همه چیزهای خوب، خلق‌کننده و مهربان را در اطراف خود چند برابر کنید. نباید در امور جامعه منفعل بود؛ خود شما نباید شرایطی ایجاد کنید که محرک‌هایی که طبیعت حیوانی در مردم را فعال می‌کنند، رشد کنند؛ مثلاً پرورش غرور، همان رشوه‌خواری، روابط خودخواهانه مبتنی بر پول به جای دوستی و غیره. وقتی بیشتر مردم از حمایت و اجرای «اراده» کاهنان و سیاستمدارانی که خصومت و ویژگی‌های طبیعت حیوانی را در مردم تحریک می‌کنند، دست بکشند، بسیاری از مشکلات ساختگی از جامعه ناپدید خواهد شد.

فقط باید درک کرد که ما همه انسانیم و همه از یک چیز ساخته شده‌ایم. هیچ کس برتر یا پست‌تر نیست. ما همه در یک بشکه کثافت مادی نشسته‌ایم، یعنی در این جهان مادی و در این بدن فانی با «مشکلات ابدی و خواسته‌های بی‌پایان» محبوس هستیم. و در نقطه‌ای، همه باید پاسخ زندگی خود را بدهند. کاهنان و سیاستمداران نیز انسان هستند و در برابر دیگران برابرند. آن‌ها هیچ تفاوتی با دیگران ندارند، جز عطش بی‌حد و حصر برای قدرت زمینی و اشتیاق به انباشت ثروت.

آناستازیا: درست است. با توجه به تاریخ توسعه تمدن انسانی، کاهنان (مثل سیاستمداران) در تمام دوران وابسته به حمایت مردم بودند، بنابراین همه تلاش خود را می‌کردند تا با استفاده از روش‌های مختلف، عمدتاً مبتنی بر ترس‌ها، اعتبار خود را در میان مردم افزایش دهند. اما در واقع، اگر اکثریت

مردم حمایت از این یا آن دین را متوقف می‌کردند، آن دین رنگ می‌بخت.

ریگدن: درست اشاره کردید، این صرفاً دینی دیگر بود که به عنوان یک الگوی رفتاری برای آگاهی عمومی از بین می‌رفت، نه ایمان مردم به خدا. کاهنان همیشه از این ایمان استفاده می‌کردند و بر اساس آن، قالب‌های جدیدی ایجاد می‌کردند که برای رژیم آن‌ها مطلوب بود، با هدف به بردگی درآوردن آگاهی عمومی.

آناستازیا: در آن زمان، پس از یکی از گفتگوهای به یادماندنی با شما، موضوع انگیزه و توجیه کاهنان در دوران مختلف درباره اهمیت این یا آن دین برای آگاهی مردم را به طور کامل بررسی کردم. و چندین حقیقت جالب پیدا کردم. در تقریباً همه باورها، تأکید بر مراسم قربانی کردن برای این یا آن خدا بود، که اصلی‌ترین عمل در یک آیین مذهبی را تشکیل می‌داد. امروزه، برای مثال، علاوه بر مراسم سنتی، این عمل به یک عمل رایج تبدیل شده است: اهدا کردن پول «برای اهداف مذهبی».

من به یاد دارم آنچه آن زمان گفتید: «آیا مردم حداقل به یاد دارند که «قربانی» برای خدا چیست؟ به هر حال، تقریباً همه سیستم‌های دینی در دوران مختلف حول محور آیین قربانی ساخته شده بودند. چرا از دوران باستان، «قربانی» نقش مهمی در مراسم پرستش مردم مختلف داشته است؟» آنچه بعداً گفتید، برای من بینشی واقعی بود. آیا می‌توانید این لحظه مهم برای بشریت را هم برای خوانندگان توضیح دهید؟

ریگدن: خوب، ارزشش را دارد. شاید بهتر باشد با تفسیر اسلاوی باستانی کلمه « » («ژرتوا» به معنای «قربانی») شروع کنم که، اگرچه ممکن است خنده‌دار به نظر برسد، اما جوهره را به خوبی منتقل

می‌کند. من یک بار توضیح داده بودم که کلمه « »، که در زبان روسی در قرن یازدهم ظاهر شد، در ارتباط با

در انتشار دین مسیحیت، از شکل لفظی یک کلمه اسلاوی باستانی « » («ژرو» به معنای «من قربانی می‌کنم») گرفته شده است. و خود کلمه «ژرو» (« ») پیش‌تر در میان اسلاوها به معنای «پرخوری کردن» استفاده می‌شد (فعل اسلاوی باستانی «زرات» ریشه‌ای هندواروپایی دارد)، یعنی «بلعیدن». ضمناً، «بلعیدن» با کلمه کهن روسی « » («ژیوت»، به معنای شکم - مترجم) مرتبط بود، که در گذشته به معنای «زندگی» بود. از آن است که کلمه اسلاوی باستانی « » («ژیوتنوی» به معنای حیوان - مترجم) مشتق شده است، که به‌طور تحت‌اللفظی به معنای «چیزی که زندگی می‌کند» است. ضمناً، کلمه «ژیوتنویه» به‌ویژه در قرن‌های یازدهم و دوازدهم در روس کیف‌نشین به دلیل تجدید مخفیانه تعالیم معنوی اولیه (شامل آموزه درباره چهار جوهر) توسط آگاپیت پیچرسکی رایج شد.

آناستازیا: پس این بدان معناست که معابد قدیمی اسلاوی، به‌ویژه آن‌هایی که علائم و نمادهای ویژه بر آن‌ها ترسیم شده بود، در واقع «مذابح قربانی» نبوده‌اند. شاید در برخی موارد، این مکان‌ها شناخته‌شده عمومی بودند که مردم برای قرن‌ها برای مطالعه دانش معنوی (با استفاده از علائم و نمادها) و به اشتراک گذاشتن تجربه خود به آن‌ها می‌آمدند، مانند آنچه که مردم باستان در غارهای مقدس خود جمع می‌شدند و پترولیف‌ها (نقوش سنگی) را مطالعه می‌کردند.

ریگدن: برای مردم آسان خواهد بود که این موضوع را ردیابی کنند، اگر دانش معنوی پایه را داشته باشند... بنابراین، بعدها از کلمه « »

«»، «(زرتشتی)» برای اشاره به کلمه «کاهن» استفاده کردند. اگر ریشه‌شناسی کلمات مرتبط را بررسی کنیم، می‌توان دید که پیش‌تر به معنای «کسی که خودستایی می‌کند، خود را یادآوری می‌کند، ستایش می‌کند» بوده است. از این‌رو، منشأ کلمه «کاهن» در میان مردم به وجود آمد، که به اصطلاح امروز، به معنای مصرف‌کننده واقعی هدایایی است که به یک ایزد مشروط آورده شده است. ضمناً، در روزگار قدیم در روس چنین کلمه‌ای وجود داشت به نام « (زرتسوات) در رونوشت انگلیسی)، که به معنای «بلعیدن»، «پرخوری کردن» نیز بود. این کلمه از « (زرتس)» گرفته شده است، به معنای «رشوهِ گیر، ستمگر، دزد، متخلف». بنابراین مردم دقیقاً توصیف می‌کردند که چه کسی کیست.

در این جهان. اگر معنای کلمه «قربانی» (در روسی « (یا «زرتوا» - مترجم) را جستجو کنید، می‌بینید که به معنای «چیزی که بلعیده یا نابود می‌شود» و «چیزی که فنا می‌یابد» است. چیزی که داده می‌شود یا چیزی که به‌طور دائمی از دست می‌رود. این همان ایثار خود، چشم‌پوشی از منافع و لذات است.

در باورهای دینی بسیاری از ملت‌ها، قربانی هدیه‌ای رضایت‌بخش یا خشنودکننده به انواع ایزدهاست، عمدتاً از میوه‌های زمین یا از پادشاهی حیوانات. این عمل «پاک‌سازی از ناپاکی و دستیابی به پاکی معنوی» است. به‌عنوان مثال، در کتاب مقدس آمده که پسران نیاکان قربانی‌ای برای خدا انجام می‌دهند: قاییل از میوه‌های زمین قربانی کرد و هابیل از گله‌های خود. در ادیان مدرن، قربانی به‌عنوان نماد ارائه چیزی عزیز و خوشایند از میان فراوانی خود تلقی می‌شود.

اما اگر به ریشه‌های معنوی این آیین‌ها و باورهای نمادین بپردازیم، می‌توانیم بفهمیم که قربانی واقعی برای خدا چیست، که رابطه‌ای میان خدا و انسان را در بر می‌گیرد. قربانی واقعی برای خدا زمانی است که انسان طبیعت حیوانی خود را در مذبح زندگی‌اش فدا کند، یعنی از خواسته‌ها، افکار، توهّمات زودگذر و موقت خود چشم‌پوشی کند و بدین ترتیب مسیر معنوی واقعی به ابدیت - به جهان خدا - را برای خود باز کند. مدت‌ها پیش، در آغاز تاریخ بشر، این به مردم توضیح داده شده بود که ویژگی‌های طبیعت حیوانی مانند میوه‌های زمین هستند، که ابتدا چشم را فریب می‌دهند اما به سرعت فاسد می‌شوند. تنها با قربانی کردن این امور گذرا به خداست که انسان فرصت ورود به ابدیت او را دارد، یعنی با کار روی خود و امتناع از وسوسه‌های طبیعت حیوانی. و اگر انسان به‌طور معنوی رشد کند، کار نیک انجام دهد و به بیدار کردن دیگر انسان‌هایی که مانند حیوانات بر اساس غریزه زندگی می‌کنند کمک کند، برای خدا این شبیه شادی‌ای است که انسان از نتیجه یک گله خوب از حیوانات خود احساس می‌کند.

اینکه مکانی برای قربانی یا ارتباط مؤمن با ایزدها وجود داشته باشد، که امروزه مردم آن را «مذبح» می‌نامند (از لاتین «*altaria*» و از

... «*altus*» به معنای «بلند»)، در اصل در زمان‌های قدیم صرفاً به‌صورت یک علامت یا نماد نشان داده می‌شد، عمدتاً به شکل مربع، دایره، بیضی (سیلندر)، مکعب (لوزی). همه این نشانه‌ها به‌عنوان نمادهای واضحی از تمرینات معنوی خدمت می‌کردند، که انسان در حالت تغییر یافته آگاهی انجام می‌داد و در آن حالت، مستقیماً با خدا در سطح عمیقی از احساسات ارتباط برقرار می‌کرد. چنین لحظه‌ای از هم‌نوایی با خدا از طریق احساسات تنها زمانی ممکن

است که شخصیت به‌طور کامل در این فرآیند غرق شده باشد و تنها طبیعت معنوی بر او مسلط باشد. با اتخاذ چنین انتخابی به نفع جهان معنوی، انسان به‌طور آگاهانه «قربانی» می‌کند سلطه معمول طبیعت حیوانی بر آگاهی خود که در دنیای مادی رایج است.

بعدها، وقتی مردم دانش معنوی را از دست دادند، مذهب‌های مادی با اشکال نمادین مشابه ساخته شد (از گل، چوب، فلزات): این می‌توانست یک سنگ صاف، گرد یا بیضی، یک میز مربعی، یک مکعب و غیره باشد. آن‌ها شروع کردند به قرار دادن آن‌ها روی ارتفاعات، در معابد، جهت‌دهی به سمت بخشی خاص از جهان و انجام قربانی‌های مادی.

آناستازیا: واقعاً، جایگزینی بسیار جدی در سیستم‌های دینی رخ داده است.

ریگدن: و این فقط در جایگزینی جهان‌بینی معنوی با مادی نیست. این مانند از دست دادن نور درون خود است که اشیاء را برای چشمانت قابل رؤیت می‌کند. جایگزینی در ریشه فهم جهانی انسان از ماهیت زندگی و جهان اطراف، اهداف و مقاصد اقامت موقت در این جهان رخ داده است. مؤلفه اصلی معنوی، راهنمای معنوی اصلی از دست رفته است - خدمت به خدا و ارتباط مستمر با او. به همین دلیل است که اراده ذهن حیوانی به‌راحتی بر آگاهی انسان مسلط می‌شود. در نتیجه، مردم توهم این جهان را جوهره آن می‌پندارند. حتی کسانی که دانش معنوی نسل‌ها را در دست دارند، به دنبال خاکسترهای این جهان هستند - برای سود مادی و قدرت معمولی بر گله خود. به دلیل غرورشان، کاهنان خود را مالک این دانش معنوی جهانی انسان می‌دانند

و بر اساس آن کسب و کاری پرسود ساخته‌اند، که در آن مردم بردگان و حامیان دائمی آن‌ها می‌شوند، به عبارت دیگر، آن‌ها بر اساس فرمولی که کاهنان اختراع کرده‌اند زندگی می‌کنند: «پول بده و به ما خدمت کن.» نکته مهمی از دست رفته است - خدمت رایگان به خدا و به مردم، که شامل انتشار دانش معنوی اولیه می‌شود و بدین ترتیب امکان ادغام شخصیت با روح و رسیدن انسان به رهایی معنوی مستقل فراهم می‌شود.

آناستازیا: بله، ذهن حیوانی واقعاً مردم مدرن را به بردگی کشیده است. همان‌طور که بزرگان باستان می‌گفتند، انسان به جای پرنده آزاد که به ارتفاعات معنوی می‌رسد، مانند پر پرنده‌ای شده است که باد آن را به هر سو که بخواهد می‌برد. مردم مدت‌ها پیش متوجه شدند که افزایش بی‌حد و مرز سود و قدرت مادی به معنای بهبود اخلاقیات نیست.

ریگدن: کاملاً درست است. بنابراین، آیین قربانی از دوران باستان وجود داشته است. علاوه بر این، توجه داشته باشید که این آیین در اشکال مختلف توسعه دین، مانند قبیله‌ای، قومی، دولتی و جهانی، معمول بوده است. در قالب دین، قربانی عمده‌تاً به عنوان یک عمل جادویی، آیین قربانی (هدا هدایا) به نیروهای ماورایی، ارواح یا خدایان تلقی می‌شد، با هدف نشان دادن وفاداری به این نیروها و دستیابی، به واسطه آن‌ها، به نوعی تأثیر بر وضعیت ماده (مردم و پدیده‌های طبیعی) به شکلی ماورایی برای انسان. در این میان، انواع مختلفی از قربانی‌ها استفاده می‌شد. برای مثال، سوزاندن بخور از گیاهان معطر به عنوان پاک‌سازی از ناپاکی یا درخواست چیزی زمینی از ارواح و خدایان. آویختن تکه‌های رنگی پارچه برای خشنودی عناصر در مکان‌های «قدرت» و «محل سکونت» ارواح شامانی، در گذرگاه‌های کوهستانی و نزدیک «چشمه‌های مقدس».

آناستازیا: بله، قربانی محصولات جمع‌آوری شده و کشاورزی نیز برای هدفی چون برداشت بهتر در سال بعد، شکار بهتر یا صید بهتر در نوبت بعد شناخته شده است. همچنین حیوانات قربانی می‌شدند برای افزایش نسل یا به‌عنوان درخواست برای اموری مرتبط با جامعه یا یک فرد در این جهان. ریگدن: درست است، یعنی در نظام‌های مختلف اعتقادات دینی، انواع قربانی‌های گوناگون وجود داشته است، از دود کردن بی‌ضرر گیاهان معطر گرفته تا قربانی کردن بکارت، همجنس‌گرایی معبدی، قربانی‌های خونین از بخش‌هایی از بدن انسان و حتی جان انسان‌ها. و در بیشتر موارد، همه این‌ها توسط کاهنان انجام می‌شد تا قدرتی مشخص در جهان مادی کسب کنند، به عبارت دیگر، برای اهداف زمینی.

آناستازیا: جالب‌ترین نکته این است که این فقط در دوران باستان رخ نداده، بلکه امروز هم در ادیان و جوامع محفی و اسرارآمیز، مانند آرخون‌ها، انجام می‌شود. و این در حالی است که جامعه جهانی مدت‌هاست که قربانی انسانی و چنین وحشی‌گری‌هایی از سوی کاهنان گذشته را محکوم کرده است. مطمئنم برای خوانندگان، درست مانند من در زمان خودم، دانستن این که چرا چنین قربانی‌هایی در طول تاریخ بشر انجام شده و چرا این پدیده همچنان در جامعه انسانی زنده است، بسیار جالب خواهد بود. چرا در ساختارهای دینی توجه زیادی به این موضوع شده است؟ منبع چنین جایگزینی دانش معنوی با خدمت پرشور به امور مادی این جهان چیست؟

ریگدن: البته، این سؤال بسیار جدی است. اما اگر مردم امروز نیز شروع به فکر کردن در این مورد کرده‌اند، شاید ارزش داشته باشد که جوهره جهانی آن را منتقل کنیم. در جهان مادی، یک ذهن حیوانی واحد وجود دارد، که من بیش از یک بار به آن اشاره کرده‌ام. امروز حتی

علم مدرن نیز برخی از تجلیات آن را ثبت می‌کند، که عمدتاً در رفتار جوامع موجودات زنده قابل مشاهده است. برای مثال، از تولیدمثل و حمله جمعی باکتری‌ها به سلول‌ها گرفته تا مهاجرت جمعی، پرخاشگری، خودپیرانگری حیوانات و غیره. در این مورد، کلمه لاتین «quorum» به معنای «تعداد کافی از یک جامعه» است. در علم، این پدیده به نام هوش جمعی شناخته می‌شود. حس «کوآروم» (به ویژه آن که به سلطه، کنترل و تصرف ماده و همچنین بلعیدن آن معطوف است) بسیاری از فرآیندها را هم در جهان خرد و هم در جهان کلان کنترل می‌کند. در پزشکی، برای برای مثال، مشاهده شده است که سلول‌های سرطانی به صورت جمعی مانند یک جامعه هوشمند عمل می‌کنند. حتی وقتی در معرض دارو قرار می‌گیرند، به یکدیگر سیگنال می‌فرستند و برای مدتی بی حرکت می‌مانند؛ یعنی «با هم» اثر دارو را مسدود می‌کنند. هر سلول، در حالی که سیگنال‌های مشخصی از کوآروم دریافت می‌کند، مدل رفتار خود را مطابق با رفتار کلی تغییر می‌دهد (هوش جمعی). به عبارت دیگر، این در واقع یک موجود هوشمند در درون یک موجود هوشمند است. امروز تحقیقات زیادی در زمینه زیست‌شناسی درباره زندگی جوامع زنبورها، مورچه‌ها، موش‌ها، رت‌ها، دلفین‌ها و پستانداران بزرگ انجام شده است، که در آن‌ها سلطه هوش جمعی به وضوح دیده می‌شود.

تجلی‌های سلطه یک ماده بر ماده دیگر در همه جا وجود دارد، حتی در فضا. این موضوع توسط ستاره‌شناسان نیز در رفتار سیارات و سامانه‌های ستاره‌ای مشاهده شده است. برای نمونه، نه خیلی دور از ما، در خوشه‌های ستاره‌ای کهکشان راه شیری، ستارگان غول‌آسا وجود دارند که در اصل مانند خون‌آشام هستند. این‌ها ستارگان دوتایی‌اند که یکی از ستارگان به سادگی ماده را به صورت گاز از «همراه» خود می‌کشد، که در نزدیکی بسیار نزدیک آن قرار دارد. سپس این ستاره را به طور

کامل جذب می‌کند و در نتیجه، عمر خود را طولانی می‌کند و برای مدتی به ستاره‌ای فوق‌غول تبدیل می‌شود. همه این‌ها مطابق همان قوانین سلطه ماده است. چه برسد به تأثیر جمعی جوامع سیارات و کهکشان‌ها بر فرآیندهای موجود در فضا، یعنی آن چیزی که انسان هنوز قادر به مطالعه آن نیست، به دلیل سطح ناکافی فناوری. اما این پدیده‌ها وجود دارند و حتی امروز می‌توان شواهد غیرمستقیم زیادی از آن‌ها یافت.

بنابراین، تسلیم شدن در برابر ذهن حیوانی واحد برای هر ماده‌ای معمول است، از جمله جامعه انسانی که از موجوداتی تشکیل شده است که بخشی از طبیعت مادی دارند. ذهن حیوانی واحد منشأ مشترکی دارد (خودش) و واحدهای خود را به شکل ذهن‌های جمعی و فردی دارد. به صورت استعاری، این مانند یک موجود مستقل با ساختار و سازماندهی چندسطحی است. به‌طور جالب، کلمه «موجود» یا «ارگانیسم» از کلمه یونانی «organon» گرفته شده است، که به معنای «ابزار، وسیله» است. برای اینکه

برای اینکه فهم همه پیچیدگی‌ها و انسجام آن در اداره امور آسان‌تر شود، مثالی از بدن انسان می‌زنم که به‌عنوان یک کل واحد عمل می‌کند.

بدن دارای سطوح مختلف سازماندهی است (مولکولی، سلولی، بافتی و غیره). ذهن مشترکی دارد (مغز) که کار همه سیستم‌های زیستی آن را هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب زندگی بدن را حفظ می‌نماید. همچنین، سیستم‌هایی وجود دارند که اعضا به آن‌ها وابسته‌اند. اعضای هستند که سلول‌ها در آن‌ها با ریتم کلی مشخصی کار می‌کنند. سلول، به‌عنوان پایین‌ترین سطح فردیت ارگانیسم، ساختار و توانایی تکثیر و حیات مستقل دارد. اما همان سلول بخشی از اعضا، بخشی از سیستم و بخشی از کل

ارگانیسم است. همین موضوع در ساختار ذهن حیوانی واحد ماده نیز صادق است. واحدهای زیادی از ذهن‌های جمعی و فردی وجود دارند که با یکدیگر تعامل نزدیک دارند و بدین ترتیب سیستم‌های کاملی در جهان خرد و کلان ایجاد می‌کنند که تابع یک ذهن حیوانی واحد هستند.

آناستازیا: از آنجا که صحبت از ماده کنترل شده است، آیا اهریمن هم در این میان نقشی دارد؟

ریگدن: دقیقاً. اهریمن کسی است که بر ذهن حیوانی واحد تسلط دارد و از آن برای جدا کردن، به‌نوعی، «روح خالص» برای جهان خدا از طریق فیلترهای مادی استفاده می‌کند.

آناستازیا: فکر می‌کنم برای هر کسی که در مسیر خودسازی باقی می‌ماند، جالب باشد که بداند ذهن حیوانی در انسان چگونه عمل می‌کند.

ریگدن: ذهن حیوانی اراده خود را به روش‌های مختلف بروز می‌دهد: از طریق طبیعت حیوانی (با فعالیت جوهرهای پستی و جانبی وقتی که در حالت او عمل می‌کنند)، بدن مادی...

آناستازیا: بله، با توجه به اینکه بیشتر مردم خود را تنها با بازتاب در آینه می‌شناسند و فکر می‌کنند بدن همان «خود واقعی» آنهاست، همان‌طور که مردم می‌گویند، «واقعی». ریگدن: اگر انسان تنها بدن بود، باید تمام ظرایف کنترل آن را به‌طور کامل می‌دانست و زندگی‌اش مبتنی بر مدیریت ده‌ها هزار عملکرد و فعالیت حیاتی مختلفی بود که دائماً در بدن او رخ می‌دهند. اما بدن، به‌عنوان یک ارگانیسم واحد، عمدتاً در حالتی عمل می‌کند که مستقل از آگاهی شخصیت

است. و انسان در بدن خود بدون آینه چه می بیند؟ همین حالا و در دنیای قابل رؤیت با چشمان باز چه می بیند؟ او تنها چیزی را می بیند که اجازه دارد با دو «پنجره کوچک» (چشمها) ببیند، که در اصل برای مشاهده این جهان سه بعدی خارجی از «اتاق تاریک» آگاهی او طراحی شده اند. آیا شخصیت می تواند در این حالت چیز زیادی درباره خود یا تنوع جهان بداند؟ آیا افکار و احساسات محصول آگاهی او هستند؟ و آیا انسان می داند آنها از کجا و چگونه ظاهر می شوند؟

ذهن حیوانی به طور مداوم به یک شکل یا شکل دیگر از طریق شاخه خود - طبیعت حیوانی که بخشی از جهان مادی است - بر انسان تأثیر می گذارد. در بیشتر موارد، مردم حتی این را درک نمی کنند. افکار به سادگی وجود دارند و انسان فکر می کند که اینها «دارایی» خود او هستند. برای انسانها دشوار است که اعمال و افکار ذهن حیوانی را در درون خود تشخیص دهند، وقتی که از دوگانگی طبیعت خود اطلاعی ندارند و طبیعتاً همه اینها را در درون خود رصد نمی کنند. نتیجه این است که آنها تجلی اراده ذهن حیوانی را به عنوان افکار، خواسته ها، احساسات و غیره خود می پندارند. در واقع، انسان تنها در انتخاب خود آزاد است، اما از افکار آزاد نیست، زیرا آگاهی او (ناظر) واقعاً آنها را تولید نمی کند؛ او تنها میان دو جریان انتخاب می کند: افکار و محرک های طبیعت معنوی (اراده او) یا افکار و خواسته های ذهن حیوانی (اراده او). یعنی، انسان می تواند اراده ای را که دوست داشته یا وسوسه اش کرده انتخاب کند و به آن قدرت توجه خود را که به عمل می انجامد، اعمال نماید. این دقیقاً لحظه کلیدی انتخاب انسانی است.

آناستازیا: بله، انسان تنها انتخاب می کند که این حالت، احساس یا فکر مهاجم را بپذیرد یا نپذیرد.

بسیاری از خوانندگان این موضوع را به صورت عملی با ردیابی افکار خود در طول روز درک می کنند. برای مثال، این یک وضعیت معمول است که مردم در نامه های خود توصیف می کنند: «چندین بار متوجه شده ام که همه چیز به نظر خوب است، و ناگهان یک فکر یا احساس منفی ظاهر می شود و بدون دلیل مشخص، حالت روحی افسرده می شود. بی تفاوتی نسبت به همه چیز و همچنین احساس تنش درونی، اضطراب و ترس ایجاد می شود. اما من نمی خواستم این طور شود، انگار خودش اتفاق می افتد، نوعی بدون خواست من. جالب ترین نکته این است که اگر شروع کنید به ساده گرفتن و نادیده گرفتن افکار یا احساسات بد که ناگهان سر برمی آورند و عمداً روی چیزی خوب تمرکز کنید، مثلاً افکار خوب یا یک کار نیک، به مرور زمان این منفی گرایی عقب می نشیند، انگار این حالت هرگز وجود نداشته است. و اگر تسلیم حالت بد شوید، شروع به دلسوزی نسبت به خود کنید و به عبارتی، توجه خود را به احساسات منفی بدهید، آن گاه این حالت فقط بدتر می شود و در درون شما زندگی می کند، یا بهتر بگویم، مانند یک انگل زندگی شما را مسموم می کند. پس از آن، نشستن برای مدیتیشن بسیار دشوار است و من مجبور می شوم خود را وادار کنم. از سوی دیگر، وقتی شما در حال انجام یک تمرین معنوی هستید، در اینجا شما به حالت آزادی درونی منتقل می شوید که برای شما عزیز است، به احساس سپاسگزاری و عشق بی پایان نسبت به همه چیز موجود، به پاکی احساسات...»

ریگدن: قطعاً، در این سوئیچ کردن، نادیده گرفتن افکار از طبیعت حیوانی، انتخاب و تأیید سلطه طبیعت معنوی، جوهره کار بر روی خود است. ذهن حیوانی مردم را مجبور می کند که با طبیعت معنوی خود مخالفت کنند، تنها به سلطه ماده ایمان بیاورند، به بدن مادی «جدانشدن» و «ناپایدار» خود. وقتی فرد وارد افسردگی می شود، خود

را سرزنش می‌کند یا برعکس، در خواب‌های خواسته‌های مادی غرق می‌شود و دنبال شهرت، ثروت و امثال آن در جهان زمینی است - همه این‌ها نشان می‌دهد که در این لحظه، بدون اینکه خودش متوجه شود، تابع اراده ذهن حیوانی است و به راحتی توسط سیستم آن کنترل می‌شود.

آناستازیا: در واقع، انسان می‌تواند لحظات تجلی ذهن حیوانی را از طریق وجود ایده‌های تحریک‌کننده و خواسته‌های مادی طبیعت حیوانی پیگیری کند. ریگدن: بله، اما به شرط آنکه فرد تجلی چنین افکار و خواسته‌هایی را در خود رصد کند، اما در این فرایند شرکت نکند و آن را تقویت نکند. کنترل زندگی انسان توسط ذهن حیوانی به قدری معمول است که انسان خودش عملاً متوجه آن نمی‌شود و تجلی آن را به افکار، خواسته‌ها، عادت‌ها، شخصیت و غیره خود نسبت می‌دهد. اما تسلیم آشکار اراده ذهن حیوانی را می‌توان در رفتار آنچه روانشناسان «جمعیت بیان‌گر» می‌نامند، و به مراتب بیشتر - در «جمعیت فعال» مشاهده کرد، اگر لحظه کلیدی در فعال‌سازی آن سلطه طبیعت حیوانی باشد. این دقیقاً همان سلطه ذهن حیوانی و تجلی آن از طریق هوش جمعی در جمعیتی «خشمگین» است.

به‌طور کلی، باید فهمید که همه افراد «با شخصیت» در یک جمعیت خیلی سریع «فردیت» خود را از دست می‌دهند. آن‌ها در «دیگ ذوب» هوش جمعی شکل‌پذیر می‌شوند. در چنین محیطی، همه سریعاً به هیجان عمومی، تکانشگری و پاسخ‌دهی سریع و بدون فکر مبتلا می‌شوند. اساساً، مردم در جمعیت فردیت خود را از دست می‌دهند و تبدیل به یک توده می‌شوند. یک فرد خودآگاهی خود را از دست می‌دهد و در او انفجارها و احساساتی که برای اراده مشترک جمعیت معمول است، بیدار می‌شوند. افزون بر این، این انفجارها و احساسات

دیگر تحت محدودیت‌های معمولی که فرد روزانه بر آن‌ها اعمال می‌کند، نیستند. یعنی هوش جمعی (تابع ذهن حیوانی) ذاتی جامعه انسانی است، با توجه به این واقعیت که انسان‌ها نیز بخشی از جهان مادی هستند.

تفاوت قابل توجهی وجود دارد بین زمانی که فرد در یک جمعیت است و تابع اراده ذهن حیوانی می‌شود و زمانی که فرد در گروهی از انسان‌ها قرار دارد اما هر کس فردیت واقعی خود را حفظ می‌کند. در حالت اول، سلطه کامل طبیعت حیوانی در آگاهی او رخ می‌دهد، آگاهی او محدود می‌شود و تنها خواسته‌ها، انگیزه‌ها و غرایز حیوانی فعال هستند، در حالی که طبیعت معنوی مسدود است. در یک جمعیت، فرد به عنوان شخصیت ناپدید می‌شود؛ تنها ارگانیسم جمعی وجود دارد

ارگانیسم جمعی با ذهن حیوانی واحد. اما وقتی طبیعت معنوی در فرد غالب است و او در گروهی از همفکران قرار دارد، کسانی که مثلاً به کار نیک مشترک یا فعالیت خلاقانه مشغول‌اند، فردیت واقعی خود را حفظ می‌کند؛ منظور از این فردیت، ارتباط شخصیت او با روح (خدا) است. او می‌تواند دیگران را درک کند، همان‌طور که می‌گویند، روی یک طول موج با آن‌ها باشد، در موفقیت‌هایشان شاد شود، اما آگاهی او همچنان گسترش یافته باقی می‌ماند و از طریق توجه و عمیق‌ترین احساسات خود، ارتباط فردی دائمی با روح را حفظ می‌کند. فرآیند مشابهی نیز در طول مدیتیشن‌های گروهی رخ می‌دهد، وقتی افراد با هم تمرین معنوی انجام می‌دهند، اما هر کس ارتباط شخصی با طبیعت معنوی خود دارد.

آناستازیا: وقتی دانش ابتدایی و اولیه درباره طبیعت معنوی در جامعه از دست می‌رود و پژواک‌های باقی‌مانده به‌طور کامل توسط ادیان بازسازی می‌شوند، درک این که سلطه اراده طبیعت معنوی در جامعه و

در هر فرد چیست، دشوار است. امروز این موضوع شبیه یک افسانه «درباره بهشت روی زمین» به نظر می‌رسد. اما وقتی صحبت از سلطه اراده ذهن حیوانی در جمعیت می‌شود، نمونه‌های فراوانی وجود دارد، هرچند مردم عمدتاً ذات منبع نامرئی تأثیر و دلیل وجود چنین پدیده‌ای در جامعه انسانی را درک نمی‌کنند. علم مدرن در زمینه روانشناسی اجتماعی و مطالعه مشکلات رفتار جمعی تحقیقات زیادی دارد. با آشنایی با این پژوهش‌ها، می‌توان فهمید که تمام ویژگی‌های طبیعت حیوانی کاملاً برای همان جمعیت پرخاشگرانه فعال، طبیعی و معمولی هستند.

برای مثال، یک جمعیت پرخاشگر تحت تأثیر احساس مشترک خشم، غضب و نفرت کور قرار دارد. این اراده که بیگانه با طبیعت معنوی انسان است، اعمال افراد در جمعیت را به سمت نابودی و کشتن هم‌نوعان خود هدایت می‌کند. جمعیتی که دچار وحشت شده، تحت تأثیر احساس مشترک ترس قرار می‌گیرد. انسان‌ها تحت تأثیر آن، هنگام فرار، همانند هر گله حیوانی دیگر، می‌توانند دیگر انسان‌ها را زیر پا بگذارند. مردم انسانیت خود را از دست می‌دهند

در این لحظه و تبدیل به موجوداتی با سلطه غرایز حیوانی می‌شوند، همان‌طور که می‌گویند، «سر خود را از دست می‌دهند» به دلیل ترس و تمایل صرفاً برای نجات خود. احساسات غالب جمعیت موسوم به طماع، شامل ویژگی‌هایی از ذهن حیوانی مانند حرص و میل به دارایی بیشتر مادی است. یا برای مثال، جمعیت شورش‌ی که یک ویژگی دائمی تمام انقلاب‌ها و کودتاهاست. این جمعیت، هادی *typical* - اراده ذهن حیوانی است، اگرچه اقدامات آن در «دیوانگی» خود شامل قتل مردم، یورش و غارت، آتش‌سوزی، تمایل به تصاحب سلاح، گرایش به قدرت مطلق، خشونت، وحشی‌گری و غیره باشد.

ریگدن: کاملاً درست است. در اصل، یک هدایت‌کننده احساسی برای اراده طبیعت حیوانی وجود دارد و همچنین همان قوانین تأثیرگذاری و مبارزه برای سلطه یک ماده بر ماده دیگر. اگرچه انسانیت، عمدتاً، حتی ایده‌ای کلی از تأثیر ذهن حیوانی بر خود ندارد، با این حال، موضوع تجلیات جداگانه آن، مانند رفتارهای مختلف جمعیتی، با دقت مورد مطالعه قرار می‌گیرد، به ویژه توسط سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای مختلف. علاوه بر این، فناوری‌هایی توسعه و اجرا شده‌اند که از این واقعیت که افراد در جمعیت به طور ناخودآگاه عمل می‌کنند، برای رسیدن به اهداف سیاسی یا مذهبی خاص استفاده می‌کنند.

برای مثال، مدت‌هاست که شناخته شده است که یک حادثه خیابانی بسیار جزئی (برای نمونه، یک تصادف رانندگی) جمعیتی غیرعمدی از کنجکاوان را گرد می‌آورد. این جمعیت با احساسات همان نوعی که رخ داده، آلوده می‌شود؛ یعنی آنچه روانشناسان «واکنش دایره‌ای» می‌نامند رخ می‌دهد (افزایش عفونت احساسی در جمعیت). معمولاً این جریان با بحث درباره اینکه چه کسی چه چیزی را دیده، چه کسی و چگونه رانندگی می‌کرد، چگونه راننده می‌پیچید و مقصر کدام یک از رانندگان است، آغاز می‌شود. اما چنین تشدید از شور و هیجان‌های احساسی می‌تواند به سرعت جمعیت را از حالت تصادفی (اتفاقی، از واژه لاتین «occasio» به معنی «رخداد») به حالت بیانگر تبدیل کند، به طوری که موضوع از بحث درباره تصادف جاده‌ای به سرزنش تغییر می‌یابد...

بازی «چه کسی مسئول کیفیت وحشتناک جاده‌ها، زندگی بد و بی‌نظمی در جامعه است». اگر چنین احساساتی شعله‌ور شود، فاصله زیادی تا تبدیل جمعیت به جمعیت فعال (acting crowd) وجود ندارد.

شاید برای درک بهتر اینکه دقیقاً چگونه این اتفاق می‌افتد، بهتر باشد یک طرح کلاسیک از نحوه استفاده سرویس‌های مخفی از فناوری‌های تغییر قدرت بر اساس چنین اثرات عفونت جمعیتی را شرح دهیم. علاوه بر این، این روش‌ها هم توسط کشورهای رقیب و هم توسط سرویس‌های داخلی کشورها در نقاط مختلف اعمال می‌شوند. برای مثال، تقریباً در یک زمان مشخص در بخش‌های مختلف یک پایتخت، تصادفات جاده‌ای «ناگهان» رخ می‌دهد. طبیعی است که جمعیت‌های تصادفی از «کنجکاوان» ظاهر می‌شوند، که در میان آن‌ها متخصصانی حضور دارند که با سخنان خود می‌توانند یک جمعیت اتفاقی (غیر عمدی) را به جمعیت فعال تبدیل کنند و آن را به شورش و بی‌نظمی هدایت کنند تا یک رژیم را براندازند و جای آن را به رژیم دیگری بدهند. همچنین نوعی عفونت مشابه جمعیت، تنها به روش‌ها و طرح‌های دیگر، که باعث بروز ذهن حیوانی در توده‌ها می‌شود، را می‌توان در سری انقلاب‌های رنگی آماده و مصنوعی در کشورهای مختلف جهان مشاهده کرد.

آناستازیا: نکته تأسف بار این است که بیشتر مردم از این موضوع بی‌اطلاع هستند و در نتیجه، چنین فناوری‌هایی هنوز در جمعیت مؤثرند. اگر انسان از آن مطلع بود، دیگر مهره‌ای در دست دیگران نمی‌شد، آگاهانه تسلیم اراده‌ای که بیگانه با طبیعت معنوی اوست نمی‌شد و هادی فعال آن نمی‌گشت و شخصیت خود را با بار سلطه‌های مادی سنگین نمی‌کرد. اما شاید این اتفاق همچنین به دلیل عادت انسان باشد که در زندگی روزمره به افکار و احساسات طبیعت حیوانی اولویت می‌دهد. علاوه بر این، انسان‌ها تمایل دارند رفتار دیگران را تقلید کنند. و بسیاری از مردم امروزه به پاکی افکار خود اهمیت نمی‌دهند.

شاید به همین دلیل است که «حالت حیوانی» در جامعه سریع‌تر و بیشتر از هر چیز خوب، معنوی و مثبت منتقل می‌شود. و مانند آتش در امتداد یک فیوز انفجاری در میان جمعیت گسترش می‌یابد. بسیاری از مردم با چنین پدیده‌هایی مواجه می‌شوند، اما متأسفانه، همیشه

از آن‌ها آگاه نیستند. برای مثال، آن‌ها با دوستان یا اقوام خود دیدار می‌کنند، که معمولاً شروع به گفتن درباره کسی می‌کنند که امروز یا اخیراً با او ملاقات داشته‌اند، با او صحبت کرده‌اند و از اعمال یا سخنان منفی او به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. و جالب این است که شخص صرفاً کلمات «مختل‌کننده آرامش ذهن» خود را منتقل نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند خشم او را دقیقاً تقلید کند، تأکید او بر برخی کلمات را بازسازی کند و حرکاتش را نشان دهد. به عبارت دیگر، در حین انتقال این اطلاعات، همان احساسات و نیروی ناشی از ذهن حیوانی او را در بر می‌گیرد. علاوه بر این، بدون اینکه خود آگاه باشد، او به عنوان یک هادی تلاش می‌کند آن‌ها را منتقل کند و منفی‌گرایی را به زور بر دوستان، همکاران در محل کار و اعضای خانواده تحمیل کند. به طور کلی، با توجه به اینکه این پدیده در جامعه جهانی چقدر رایج است و چند بار در روز افراد مختلف این کار را در مقیاس بشریت انجام می‌دهند، وضعیت نسبتاً غم‌انگیزی ایجاد می‌شود.

ریگدن: فقط کافی است مردم علت چنین موقعیت‌هایی را بفهمند، اراده ذهن حیوانی را نادیده بگیرند و هادی دیگری از آن نشوند. در غیر این صورت، اگر شخص در این لحظه توجه شخصی زیادی به مثلاً گفتگویی که او را جذب کرده، بدهد، با این موضوع آلوده می‌شود و به هادی دیگری از ذهن حیوانی تبدیل می‌گردد. در نتیجه چنین عفونتی، شخص تمایل پیدا می‌کند این «خبر» را به دوستان

دیگر خود منتقل کند، اغلب با حيله‌ای از طبیعت حیوانی (بمانه‌ای برای بحث یا تحقیر کسی، یا خندیدن به کسی) و همیشه احساسات را به همان شیوه تقلید می‌کند. ذهن حیوانی در انسان‌ها قوی است وقتی که آن را نشانند و ظهور آن را در خود ردیابی نکنند.

آناستازیا: جالب است که خبر درباره چیزی خوب، مهربان و به‌ویژه چیزی که از نظر معنوی اهمیت دارد، به سرعتی که خبرهای احساسی از ذهن حیوانی منتشر می‌شوند، پخش نمی‌شود. و نکته معمول این است که شخص، هنگام به اشتراک گذاشتن خبر خوب، تلاش می‌کند آن را با صدای خود بیان کند، گویی که بخشی از حکمت این خبر را بازتولید می‌کند، انگار شخصاً از خودش است.

ریگدن: متأسفانه، رایج نیست که انسان‌های امروزی به‌عنوان هادی جهان معنوی عمل کنند. به همین دلیل است که آن‌ها رویدادها را در تلویزیون می‌بینند اما بدون آن نمی‌بینند، به سخنان یک نفر گوش می‌دهند اما بدون کلمات نمی‌فهمند، می‌توانند کتاب‌هایی به زبان‌های مختلف بخوانند اما کتاب زندگی خودشان را نمی‌توانند بخوانند. آن‌ها می‌کوشند همراه جریان رودخانه زندگی خود بروند، در مقابل جریان بایستند و به دنبال معنا در این مسیر باشند، اما نمی‌فهمند که معنای وجودشان در سوی دیگر قرار دارد. بسیاری فقط بر اساس ظاهر مرده چیزها زندگی می‌کنند و کورکورانه خدمت ذهن حیوانی می‌کنند. اما انسان باید بر اساس آنچه خلایق می‌آفریند زندگی کند، باید بر اساس خلقت معنوی زندگی کند و به جهان معنوی خدمت کند. تنها در این صورت است که انسان رویدادها را می‌بیند، مردم را می‌فهمد و می‌تواند زندگی خود را از دیدگاه ناظر معنوی تنظیم کند.

آناستازیا: من همچنین می‌خواهم به موضوع دردآور جامعه مدرن اشاره کنم - اعتیاد برخی افراد به الکل و مواد مخدر. در گذشته شما گفته بودید چگونه ذهن حیوانی شخصیت انسان را از طریق این سموم تحت کنترل خود قرار می‌دهد، چگونه اعتیاد به آن‌ها به‌طور غیرمستقیم ایجاد می‌شود، و انسان چه چیزهایی را وقتی تحت تأثیر این نیروهای بیگانه با طبیعت معنوی خود قرار می‌گیرد، از دست می‌دهد.

ریگدن: بله، این موضوع ویژه‌ای است. یکی از راه‌های ذهن حیوانی برای قرار دادن کامل انسان تحت کنترل خود، برانگیختن تمایل او به مصرف الکل یا مواد مخدر است. وقتی انسان شروع به مصرف الکل یا مواد مخدر می‌کند، ذهن حیوانی به‌طور کامل بر او تسلط پیدا می‌کند، او را به بردگی می‌گیرد و هر گونه نمود قدرت از طبیعت معنوی را مسدود می‌سازد.

در سطح نورو فیزیولوژی، یک عدم تعادل رخ می‌دهد و بسیاری از نورون‌های مغز مسدود می‌شوند. فرد شروع به درک ناقص اطلاعات می‌کند. در عوض، طبیعت حیوانی فعالانه بر او غالب می‌شود و به نظر او می‌رسد که او «قهرمان» است و همه چیز در این جهان برای او مجاز است. چنین حباب صابونی (توهمی) در واقع ظاهر می‌شود نه به دلیل اینکه او در واقع چنین است، بلکه صرفاً به دلیل نقص در سیستم عملکرد مغز

و وضعیت آگاهی شخصیت انسان به حالتی متفاوت تغییر می‌کند، جایی که تسلیم کامل به طبیعت حیوانی رخ می‌دهد. برای طبیعت معنوی در انسان، این یک فروپاشی است؛ به‌طور تصویری، مانند قرار گرفتن روح در محیطی کشنده و سمی است. قدرت آن به‌طور جزئی توسط «فیلترهای نوری» - زیر-شخصیت ها - مسدود می‌شود و چنین

تسلط کامل طبیعت حیوانی در شخصیت تازه، آخرین شانس و امید او را می‌گیرد. الکل و مواد مخدر انسان را به برده‌ای مطیع ذهن حیوانی تبدیل می‌کنند و حتی در دوزهای کم، جوانه معنوی در او را می‌کشند.

با گذشت زمان، اعتیاد به الکل یا مواد در فرد شکل می‌گیرد و او آن را انکار می‌کند. در عین حال، این فرد به مصرف این سم ادامه می‌دهد و بهانه‌هایی مانند سنت‌ها، جشن‌ها، تولدها، مراسم ترحیم، استرس‌های شخصی و غیره می‌آورد. در نتیجه، او متوجه از دست رفتن بنیان‌های معنوی خود نمی‌شود و این اعتیاد به تدریج باعث تنزل طبیعت انسانی او تا سطح غرایز حیوانی و فساد شخصیت می‌شود. من پیش‌تر اشاره کرده‌ام که افراد در حالت مستی الکلی توانایی درک اطلاعات را به‌طور کامل ندارند. در بیشتر مواقع، آنچه در لحظه مستی (عملاً مسمومیت) بر آن‌ها غلبه دارد، افکار بلند و آشکار از طبیعت حیوانی درباره خود عزیز، اشیاء غرورشان، خواسته‌های خودخواهانه برآورده نشده و جاه‌طلبی‌های افراطی تحقق نیافته است. این واقعاً تراژدی بزرگی است و اول از همه، برای خود شخصیت.

در مورد افرادی که جدی به رشد معنوی خود مشغول‌اند، بدن آن‌ها به‌طور فیزیکی توان تحمل این سموم (الکل و مواد مخدر) را ندارد. چرا؟ زیرا در هنگام مصرف این مواد سمی، ارتباط ظریف با جهان دیگر، یعنی جهان معنوی، مختل می‌شود؛ به زبان امروزی، توانایی‌های فراحسی از دست می‌رود. تحت تأثیر الکل یا مواد مخدر، انسان قادر به دریافت اطلاعاتی که از جهان نامرئی می‌آید نیست؛ نیروهای ماورایی او به‌سادگی محو می‌شوند. آنچه او در چنین حالتی درک می‌کند، تجلی اراده ذهن حیوانی است که انسان آن را به‌عنوان افکار و خواسته‌های خود می‌پندارد.

این موضوع در زمان‌های باستان نیز شناخته شده بود و امروز نیز به خوبی شناخته شده است. برای مثال، در اتحاد جماهیر شوروی، سیستم قدرتمندی از سازمان‌های ویژه وجود داشت که شامل بخش‌هایی برای مطالعه پدیده‌های ماوراءطبیعی و توسعه توانایی‌های روانی برخی از کارکنانشان، مانند «خواب‌ران‌ها» بود. بنابراین حتی محصول لبنی کیفر از رژیم غذایی آن‌ها حذف می‌شد، چه برسد به ممنوعیت کامل الکل و مواد مخدر. کشیدن سیگار، به لحاظ فنی، مجاز بود؛ اگرچه نیکوتین و تار بدن را مسموم می‌کنند، اما نوروهای آینه‌ای را مسدود نمی‌کنند و در نتیجه اجازه می‌دهند که کار با جهان نامرئی و خواندن اطلاعات لازم بدون مانع انجام شود.

پس، فردی که حتی مقادیر کمی الکل مصرف می‌کند، صرف‌نظر از مدت زمان، از نظر معنوی به عنوان شخصیت تنزل می‌یابد. اگر تمایل به مصرف الکل یا استفاده از مواد مخدر ظاهر شود، این‌ها اولین نشانه‌ها هستند که شما تحت کنترل طبیعت حیوانی خود هستید. این بدان معناست که باید اقداماتی برای تغییر غالب آگاهی انجام دهید، بر جنبه‌های مثبت تأکید بیشتری داشته باشید، ورزش کنید و کار جسمانی انجام دهید. شایان ذکر است که اگر فرد به طور کامل مصرف الکل یا مواد مخدر را متوقف کند، بدن در نهایت بازیابی می‌شود و شخص فرصت رشد معنوی شخصیت خود را به دست می‌آورد.

هوش ماده بسیار فعال است. این هوش زمانی بروز می‌کند که افکار درباره دستیابی به نوعی «آزادی بی‌حد و مرز» از طریق الکل یا مواد مخدر بر «کافرانی» با تفکر مادی تحمیل می‌شود. این هوش زمانی بروز می‌کند که افکار درباره دستیابی به یکی از «امکانات» دانایی مقدس یا درک «بلندی‌های معنوی» از طریق الکل یا مواد

مخدر بر «باورمندان» تحمیل شود. همه این افکار، توهمی از طبیعت حیوانی هستند که به یک شکل یا شکل دیگر، مردم را به وابستگی مداوم به اراده ذهن حیوانی سوق می‌دهند و شکل‌های فکری جذابی مرتبط با مصرف دوز بعدی این سم ایجاد می‌کنند.

آناستازیا: بسیاری از مردم به سادگی حقایق آشکار را نمی‌بینند و توقف نمی‌کنند و درباره این که چرا این اتفاق برای خودشان و دوستانشان می‌افتد و چرا این مشکل هنوز در

آنها از خود نمی‌پرسند: «چگونه وابستگی مداوم به الکل به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد؟ چه کسی آن را به صورت مصنوعی در جامعه وارد کرده و چه کسی به طور فعال چنین «سنت» مرگباری برای طبیعت معنوی انسان را حمایت می‌کند؟» در واقع، فرد نه تنها خود و شخصیتش را نابود می‌کند، بلکه مشکلاتی نیز در جامعه اطرافش ایجاد می‌کند.

این یک فاجعه واقعی است، به‌ویژه زمانی که فرد مسئول خانواده و فرزندان است. نکته این نیست که او توانسته چه مقدار مایملک مادی برای فرزندان فراهم کند، بلکه نکته این است که با زندگی خود چقدر ثروت معنوی به آنها بخشیده است. به هر حال، کودکان ملک شخصی یا «چوب دستی» برای تکیه کردن در دوران پیری نیستند. در درجه اول، آنها شخصیت‌های جدیدی هستند که ذهنشان هنوز سفید است. آنها وارد این دنیا شده‌اند، مانند همه، تا فرصت‌رهایی معنوی خود را به دست آورند.

در واقع، از دوران کودکی، این شخصیت‌های جدید تجربه زندگی نسل‌های گذشته را از افرادی که برایشان مرجع و دارای اعتبار

هستند، به‌ویژه والدین، مشاهده و به‌کار می‌گیرند. اگر خانواده‌ای «سنت‌ها» بی‌مرتبط با، برای مثال، مصرف الکل داشته باشد، آنچه از کودکی به فرزندان تحمیل می‌شود، تجربه منفی و الگوهای وابستگی به طبیعت حیوانی است که بزرگسالان با نوشیدن، برای مثال در جشن‌های خانگی، نشان می‌دهند. مردم آن را عملی بی‌ضرر می‌دانند زیرا ماهیت و پیامدهای بلندمدت آن را درک نمی‌کنند.

ریگدن: آن‌ها درک نمی‌کنند که با این کار چه فلاکتی را آغاز می‌کنند، و روح نه تنها فرزندان خود بلکه نسل‌های بعدی را به رنج محکوم می‌سازند. با این حال، وضعیت قابل اصلاح است، اگر مردم ابتدا روی خود کار کنند و اگر جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، به طور فعال به سمت بهتر شدن تغییر دهند.

در مورد جامعه، باید ریشه‌ای بررسی کرد که چه کسانی الکل و مواد مخدر را در میان مردم محبوب می‌کنند و چرا هنوز این کار ادامه دارد؟ این اطلاعات حتی به طور نسبتاً آسان قابل یافتن است، حتی

امروزه نیز، اولین کسانی که مواد مخدر و الکل را وارد مصرف انبوه مردم کردند، روحانیان و سیاستمدارانی بودند که منفعت آشکار برای خود در این کار می‌دیدند. و چرا؟ زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم، مؤلفه معنوی شخصیت با کمک مواد مخدر و الکل مسدود می‌شود و سپس فرد به‌راحتی می‌تواند تحت تأثیر یک اراده بیگانه قرار گیرد. برای هدایت‌کنندگان ذهن حیوانی آسان‌تر می‌شود که او را کنترل و آگاهی او را به‌عنوان بخشی از جمعیت («بیوماس») دستکاری کنند.

کافی است واقعیت‌های امروز را بررسی کنیم. چرا همه این‌ها در واقع

به صورت خاموش تشویق می شوند، با وجود مبارزه آشکار جهانی علیه این پدیده ها؟ همان تبلیغات مانند دوران باستان وجود دارد، اما فقط در مقیاس وسیع تر، از طریق توزیع الکل و مواد مخدر نه تنها از طریق خود محصولات و تبلیغات آن ها، بلکه از طریق شکل دهی به کلیشه ها و وارد کردن آن ها در فرهنگ جمعی جامعه. برای مثال، از طریق تأثیر گسترده رسانه های جمعی و همچنین پروژه ها و فیلم های محبوب فرهنگی. به هر حال، آسان ترین راه این است که فرد با الگوهای رفتاری کدگذاری شود تا او را از طریق تصویر بت ها و «عادات» شان به سیستم تابع کنند، زیرا هر فرد، همان طور که قبلاً گفته ام، گرایش به تقلید دارد. به طور کلی، همه چیز آن طور که در نگاه اول به نظر می رسد ساده نیست.

آناستازیا: متأسفانه، این حقیقت امروز است.

ریگدن: اما باز هم، چه کسی مانع می شود که خود مردم نظم را به جامعه بازگردانند؟ چه کسی مانع می شود که شخصیت خود افکارش را منضبط کند؟ همه چیز در دستان خود مردم است. تنها کافی است که برای دیگران نمونه خوبی باشند و حداقل محیطی مناسب در اطراف خود ایجاد کنند، نه اینکه مردم را به مصرف الکل و مواد مخدر تشویق کنند و نه اینکه شرایط انتشار این اعتیاد حیوانی را در جامعه ایجاد کنند. و همه تلاش خود را به کار بگیرند تا دانش معنوی در فرهنگ جمعی، همچنین ارزش های فرهنگی و اخلاقی و نمونه های تصویر یک انسان واقعی ترویج یابد

آناستازیا: امیدوارم مردم از این دانش الهام بگیرند. اگر امکان دارد، لطفاً کمی درباره ذهن حیوانی روشن کنید. شما گفتید که این ذهن عمدتاً از طریق ذهن های جمعی و فردی عمل می کند، به عبارت

دیگر، از طریق زیرمجموعه‌های خود. آیا می‌توانید تجلی آن را در مقیاس وسیع‌تر با استفاده از مثال جامعه انسانی توضیح دهید؟

ریگدن: این فرآیندها را می‌توان هم در ریزکائنات و هم در کلان‌کائنات ردیابی کرد. انسان‌ها، به دلیل دوگانگی طبیعت خود، نه تنها می‌توانند با آگاهی به مطالعه آن‌ها بپردازند، بلکه می‌توانند جامعه خود را بر پایه‌ای واقعاً معنوی شکل دهند. بالاخره، در حین رشد معنوی، انسان این فرصت را دارد که به عنوان یک ناظر از طبیعت معنوی باشد و بنابراین بتواند تجلیات ذهن حیوانی را درک کند. او قادر است اعمال آن را ردیابی کند و توسعه خود را اصلاح کند، بدون اینکه این اراده‌ای که بیگانه با طبیعت معنوی اوست، در زندگی او دخالت کند. همین امر در مورد جامعه نیز صادق است. برای مثال، اکنون بسیاری از مقالات علمی درباره مطالعه و پایش ماهیت روحیه عمومی وجود دارد. فقط برای بیشتر آن‌ها، نتایج به کنترل سیاسی و روحانیان بر توده‌ها محدود می‌شود. اما موضوع این نیست. حتی در این مقالات، بخش‌هایی وجود دارد که بسیار جذاب هستند.

روحیه یک مشتق روان‌شناختی است. موضوع روحیه‌های جمعی، جمعیت معینی (تعداد افراد، جمعیت) است که به دلیل تأثیر یک عامل خاص متحد شده است. احساسات، عواطف و دیگر تجلیات روان‌شناختی که رفتار مردم را منعکس می‌کنند، می‌توانند به عنوان چنین عاملی عمل کنند. شایعات که معمولاً منفی هستند، به عنوان محرکی برای شکل‌گیری یک جمعیت عمل می‌کنند. آن‌ها ناراحتی پنهانی در یک فرد ایجاد می‌کنند (به دلیل فعال شدن جوهره‌های پستی و جانبی). ما قبلاً درباره سرعت انتشار این شایعات و نحوه خدمت داوطلبانه مردم به عنوان هادیان اراده ذهن حیوانی صحبت کرده‌ایم. اگر اکثر مردم به

چنین شایعاتی باور داشته باشند، به عبارت دیگر، نیروی توجه خود را به آنها وارد کنند، پس به همان نسبت خودشان حامل این اراده می‌شوند و به انتشار بیشتر آن کمک می‌کنند

به‌طور معمول، زنجیره‌ای از شایعات بر اساس تقابل «ما» و «آنها» شکل می‌گیرد. آگاهی مردم به وضعیت فعلی محدود می‌شود و ریشه و دلیل واقعی‌ای که باعث ایجاد این کانون تنش شده است را نمی‌بینند. به همین دلیل است که مردم در خیابان‌ها جمع می‌شوند تا زندگی خود را بهتر کنند، اما در نهایت این امر به ناامیدی و بدتر شدن شرایط زندگی آنها یا حتی به قتل عام خونین ختم می‌شود. تاریخ نمونه‌های کافی دارد که نشان می‌دهد مردم، حتی زمانی که صرفاً برای حمایت مسالمت‌آمیز از یک حرکت وارد خیابان‌ها شدند، پس از پیوستن به جمعیت، دیگر خودشان نمی‌فهمیدند چه بر سرشان آمده و چه چیزی باعث شد با همه بدون و زیرساخت‌های شهر خودشان را که قرار بود فردا در آن زندگی کنند، تخریب کنند.

بنابراین، ویژگی‌های ذاتی روحیه‌های جمعی عبارتند از: محرک، واکنش به آن و آمادگی برای عمل. چنین جمعیتی بسته به شرایط شکل می‌گیرد و به یک محرک یکسان، واکنش مشابهی نشان می‌دهد. این جمعیت توسط یک ارتباط روانی متحد می‌شود که خود از احساسات و انگیزه‌های مشابه ایجاد می‌شود. این حالت ذهنی خاص برای اکثر مردم یکنواخت است. علاوه بر این، معمولاً شامل بار تخریبی مشخصی است و جهت‌گیری منفی پنهانی دارد. اگر مردم قادر بودند حرکت انرژی شکل‌های فکری در جمعیت را ردیابی کنند، می‌دیدند که به شکل یک مارییج با جهت پادساعتگرد است. همان کلمات و احساسات بارها و بارها بازتولید می‌شوند و با تحریک بیشتر هادیان جمعیت که یکدیگر را

تحریک می‌کنند و اتصال (جذب) آگاهی افراد جدیدی که مایل به گوش دادن به سخنرانان یا درک وضعیت هستند، شدت آن‌ها افزایش می‌یابد.

سپس جستجوی مقصر آغاز می‌شود و انواع خصوصیات منفی به او نسبت داده می‌شود. در نهایت، ممکن است وضعیت به تخلیه تمام این انرژی منفی جمعیت روی یک شیء مشخص یا نزدیک یا روی افرادی که در «نظر جمعیت» ارتباطی با علت مشکلاتشان دارند، منجر شود. به علاوه، اگر چنین تحریک متقابل و چرخش شایعات وجود نداشته باشد، این روحیه‌ها به سرعت قدرت خود را از دست می‌دهند.

مثال‌های مشابه را می‌توان نه تنها در ادبیات یافت، بلکه در زندگی واقعی نیز دنبال کرد، برای مثال اینکه چگونه مردم به شکلی متفاوت به دانش داده شده از طریق شما و ثبت شده در کتاب‌ها واکنش نشان می‌دهند. افرادی وجود دارند که پس از مطالعه این کتاب‌ها، شروع به بیدار شدن معنوی کردند، افق‌های دانش خود را گسترش دادند و تلاش کردند افکار خود را منظم کنند. آن‌ها صرفاً شروع به رصد طبیعت حیوانی در خود کردند، بدون اینکه علاقه خود به کار معنوی بر روی خود را در دنیای بیرونی فاش کنند. و در واقع، بسیاری از آن‌ها متوجه شدند که به محض اینکه مسئولانه به این کار بر روی خود نزدیک شدند، طبیعت حیوانی به شدت به آن‌ها حمله کرد.

علاوه بر این، این حملات هم از سوی حلقه‌های آن‌ها (آشنایان، بستگان و دوستانی که خودشان بیشتر تحت تأثیر فعال شدن طبیعت حیوانی در درونشان هستند) و هم از سوی «خودآگاهی» آن‌ها بود. طبیعت حیوانی مقاومت شدیدی در پاسخ به تلاش برای مقابله با قدرت خود در ذهن انسان و «حرمت» الگوهای عمیق فکری‌اش

نشان داد. علاوه بر این، برخی از افرادی که در کار معنوی خود به طور ویژه‌ای پشتکار داشتند، ناگهان تماس‌های تهاجمی و بی‌معنی از بستگان دور، دوستان سابق، از جمله کسانی که مدتی طولانی خبری از آن‌ها نشنیده بودند، دریافت می‌کردند. اما غالباً، به ویژه در مراحل اولیه کار بر روی خود، از هیچ‌جا حمله تهاجمی از محیط کار، خانه و دوباره از سوی افرادی که بیشتر از دیگران مستعد تأثیر طبیعت حیوانی خود بودند، ظاهر می‌شد. این افراد، بدیهی است، حتی مشکوک هم نمی‌شدند که در آن لحظه فقط هادیان حمله ذهن حیوانی بوده‌اند.

ریگدن: این طبیعی است. ذهن حیوانی تمام تلاش خود را می‌کند تا یک فرد بیدار معنوی را به مسیر قدیمی سلطه طبیعت حیوانی بازگرداند، و قدرت سابق خود بر یک چرخ‌دنده که از سیستم مادی خود جدا شده است را بازیابد. کار آن این است که ترس حیوانی را در انسان بیدار کند و او را به برتری ماده، نیروها و قوانین آن باورمند سازد، تا شخص از نظر معنوی تسلیم شود. اما در واقع، انتخاب همیشه با شخصیت فرد باقی می‌ماند. به لطف فرآیند توسعه معنوی،

انسان نه تنها خود را می‌شناسد، بلکه جنبه نامرئی جهان پیرامون خود را نیز درمی‌یابد. او شروع به تمییز واقعیت از توهمی می‌کند که پیش‌تر آن را واقعیت می‌پنداشت. انسان، هنگامی که طبیعت حقیقی معنوی خود را احساس می‌کند، شروع به از دست دادن ترس‌هایی می‌کند که توسط ذهن حیوانی تحمیل شده‌اند. او شروع به احساس روح خود و دنیای آن می‌کند و درمی‌یابد که وقتی خودش هادی اراده طبیعت معنوی است، در واقع هیچ مانعی در جهان مادی برای او وجود ندارد. بنابراین وقتی شخص در چنین حالت روشن و گسترده‌ای از آگاهی قرار دارد، تنها کاری که ذهن حیوانی برای بازگرداندن قدرت

سابق خود بر این شخصیت انجام می‌دهد، این است که «نگهبانی دهد» و منتظر بماند تا شخصیت کنترل معنوی خود را تضعیف کند، تسلیم احساسات یا وسوسه‌ها با هر فکر و تمایلی از طبیعت حیوانی شود. انسان باید صرفاً این را درک کند و در دام فریب‌های آن نیفتد. اما نکته اصلی در این فرایند فعالیت ذهن حیوانی در طول بیداری معنوی انسان این است که خود شخص، در حالی که در موقعیت ناظر از طبیعت معنوی قرار دارد، تجربه عملی و درک آن چیزهایی را به دست می‌آورد که ذهن حیوانی در برابر آن‌ها ناتوان است.

تنها چیزی که ذهن حیوانی نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند، قدرت معنوی است. یعنی وقتی شخص به طور آگاهانه مسیر معنوی را انتخاب کرده و با جهان درونی معنوی خود، با عمق خود، با ارتباط از طریق احساسات و روح خود با جهان خدا زندگی می‌کند، وقتی قادر است نه تنها طبیعت حیوانی خود بلکه تجلیات متعدد آن را در احساسات و تمایلات مختلف کنترل کند. البته این تجربه «جنگیدن» به نوعی از طریق حملات ذهن حیوانی به دست می‌آید، که افراد در حال بیداری معنوی آن‌ها را بر خود جذب می‌کنند. آگاهی به یک میدان نبرد تبدیل می‌شود. اما نتیجه پیروزی ارزشمند است، زیرا انسان قدرت‌های معنوی درون خود را بیدار می‌کند، آن‌ها را تقویت می‌کند، واقعیت و معنای وجود خود را می‌فهمد و شروع به جستجوی آگاهانه خدا، تلاش برای رسیدن به جهان معنوی، یعنی ابدیت می‌کند.

قدرت معنوی اعطا شده به انسان عظیم است. اگر اکثریت مردم در جامعه مدرن قادر باشند

اگر اکثریت مردم این حقیقت ساده را درک کنند، همه ضعف و گذرایی ماده‌ای که آن‌ها را احاطه کرده است بفهمند و شروع به بیداری معنوی کنند، این امر بر کل جامعه انسانی به طور کلی تأثیر خواهد گذاشت و مونا (Monad) برمی‌گردد. در این زمان است که هزاره طلایی، که انسان‌ها از زمان‌های دور آرزوی آن را داشته‌اند، فرا می‌رسد.

آناستازیا: همه چیز با اولین قدم در جهت معنوی یک فرد، به‌عنوان یک واحد از ساختار این جامعه، آغاز می‌شود. به همین دلیل است که برای هر کس مهم است که طبیعت واقعی خود را بشناسد، بداند در برابر چه چیزی ذهن حیوانی ناتوان است، چگونه ظهور آن را در خود ردیابی کند و از تسلط و خشونت آن بر شخصیت خود جلوگیری نماید.

ریگدن: کاملاً درست است، و این بسیار ساده‌تر از چیزی است که مردم در حالت غیرفعالی معنوی تصور می‌کنند. انسان فقط نباید اجازه دهد اراده ذهن حیوانی به واقعیت او تبدیل شود.

اما بیایید به گفتگو درباره قربانی‌های مادی بازگردیم. دانش وجود ذهن‌های جمعی و فردی نیز در جامعه آن زمان به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از دانش معنوی وجود داشت. درک طبیعت دوگانه خود به انسان کمک می‌کرد تا انتخاب آگاهانه‌ای انجام دهد که به کدام یک از طبیعت‌ها (معنوی یا حیوانی) زندگی گذرای خود را اختصاص دهد و به کدام اراده خدمت کند.

راستی، اساس دانش نخستین درباره ذهن‌های جمعی و فردی بعدها منجر به پیدایش باورهای دیرینه، برای مثال، توتم‌گرایی، انیمیزم، فتیش‌گرایی، انیماتیزم و شمن‌گرایی شد. بیایید توتم‌گرایی را بررسی کنیم. در ابتدا، یک توتم علامت خاصی را مشخص می‌کرد، از طریق

آن فردی که دانش معنوی داشت، می‌توانست بر عناصر طبیعی، فرآیندها و جانوران، به عبارت دیگر، ماده تأثیر بگذارد. و بعدها، به دلیل وسوسه مردم به اعمال جادویی، افزایش تسلط طبیعت حیوانی در جوامع و تمایل به دستیابی به رفاه و فراوانی مادی، مردم همه این‌ها را به یک فرقه توتمی تبدیل کردند، مجموعه‌ای کامل از باورها درباره «نسبت فراطبیعی» میان قبایل و توت‌های خاص (حیوانات)،

گیاهان، پدیده‌های طبیعی و اجسام بی‌جان). بار دیگر، تأکید کجا بود؟ بر خواست مردم از ذهن حیوانی برای «به اشتراک گذاشتن قدرت با آن‌ها»، یعنی قدرت ماورایی برای دستیابی به برخی امور دنیوی یا دادن قدرت بر دیگران و غیره. همان‌طور که می‌دانیم، مشابه، مشابه را جذب می‌کند.

جادو، انیمیسیم (باور به ارواح و موجودات ماورایی) و فتیش‌گرایی (پرستش اجسام بی‌جان - فتیش‌ها که بنا بر باور مردم دارای قدرت ماورایی هستند) به همین شیوه پدید آمدند. به همین ترتیب، انیماتیسم (فرقه پرستش قدرت ماورایی بی‌شخصیت که به باور مردم بر فرآیندهای حیاتی طبیعت تأثیر می‌گذارد، مانند موفقیت در شکار، در جنگ، برداشت بهتر و غیره) و شمن‌گرایی (بر اساس فرقه ارواح، ایمان به ارتباط ماورایی واسطه فرقه - شمن - با ارواح) ظاهر شدند.

این فرقه‌ها زمانی بر اساس دانش معنوی شکل گرفتند، پس از آنکه جایگزینی‌ها توسط طبیعت حیوانی آغاز شد، روحانیت پدید آمد و رقابت برای قدرت شروع شد. در آن‌ها، دانش قوانین ماده برای سود سیستم ذهن حیوانی به کار گرفته شد. یعنی مردم شروع به پرستش و تقلید از «قدرتمندترین فرد» کردند. آن‌ها او را خدایی کردند و هاله‌ای از مصونیت برایش ایجاد نمودند. و در برخی موارد،

حتی او را می‌خوردند، زیرا در برخی فرقه‌ها باور بر این بود که برای شبیه شدن به او و دریافت قدرتش، باید این کار انجام شود.

علاوه بر این، نمایندگان چنین باورهایی با افراد دارای عقیده متفاوت برخوردی تهاجمی داشتند. حمله به دشمن (افرادی که فرقه‌های دیگر را پرستش می‌کردند) و نابودی آن‌ها به شدت تشویق می‌شد. خوب، هدف پرستش چنین آیین‌هایی خود گویای همه چیز بود: ثروتمند شدن، یعنی چند برابر کردن دارایی‌های مادی، تضمین باروری زمین و مردم و جلب نظر عناصر طبیعت، که به عنوان نتیجه انعقاد توافق‌نامه‌ای (اغلب به خون) با «قدرت‌های ماورایی» حاصل می‌شد، توافقی که با قربانی‌ها مهر و موم می‌گردید.

آناستازیا: به عبارت دیگر، این اقدامات برای موجود مادی (یا جمعیت) که تحت تأثیر اراده ذهن حیوانی است، کاملاً طبیعی و قابل انتظار است.

ریگدن: و همه این‌ها کار می‌کرد: عناصر از روستاها دور می‌ماندند، طبیعت محصول خوبی می‌داد، و مردم که در «نمازهای» خود درخواست قدرت و مهارت در جهان مادی می‌کردند، این و دیگر ویژگی‌های مورد نظرشان به آن‌ها داده می‌شد. به طور کلی، در بسیاری از موارد، مردم از ماده آن فوایدی را که طلب می‌کردند دریافت می‌کردند، در ازای «نماز» با ایمان (انتخاب غالب) و قربانی مادی در مکانی که زندگی می‌کردند.

اما قیمت واقعی که شخصیت‌ها برای تأمین بدن‌های فانی خود با این منافع موقتی دنیوی از طریق اراده ذهن حیوانی پرداختند، چه بود؟! حتی در هنگام «مقدس‌ترین آیین» بی‌ضرر، مردم قدرت ایمان خود، احساسات درونی، خلاق و عمیق‌ترین احساساتشان را که در ابتدا

برای پیوستن شخصیت به روح و رهایی از اسارت ماده در نظر گرفته شده بود، صرف آن می‌کردند. وگرنه هیچ تأثیری در جهان مادی رخ نمی‌داد. چنین خواسته‌های مادی انسان، همراه با افزایش راحتی و شرایط زندگی و انباشت ثروت، تنها به تقویت طبیعت حیوانی در انسان، وسوسه و جذابیت بیشتر دستیابی به «قدرت‌های ماورایی»، تقسیمات و نزاع میان مردم و پدید آمدن نهادهای قدرت سیاسی و روحانی کمک کرده است. چرا که تصاحب فردی این یا آن قدرت به تقسیم به طوایف، به درگیری‌ها و نزاع‌ها منجر می‌شد، که گاهی مردم را به نابودی بی‌هدف حتی خانواده‌های خود می‌کشاند، وقتی پسران به دلیل باور به قدرت توتم قبیله همسایه علیه پدران خود قیام می‌کردند.

اما باید گفت که با وجود چنین پرستش و قربانی دادن به ذهن حیوانی ماده، جوانه‌های معنوی هنوز راه خود را پیدا می‌کردند. یعنی افرادی وجود داشتند که شهوداً در ایمان خود به دنبال دانش اولیه معنوی بودند، تشنه صلح، مهربانی و اتحاد. به هر حال، همراه با فرقه، هر ملت نیز دارای اسطوره‌شناسی غنی‌ای از پیدایش انسان و جهان بود، که در اصل بر پایه یک دانه از دانش اولیه مشترک همه مردم قرار داشت.

البته قبایل صلح‌جویانی نیز وجود داشتند که دانش اولیه را عمدتاً برای رشد معنوی خود، یعنی همان‌طور که در اصل منظور شده بود، به کار می‌بردند. آن‌ها زندگی ساده‌ای داشتند و گذرای زندگی خود و موقتی بودن آن و این واقعیت را که زندگی برای تحول معنوی انسان و «آمادگی برای زندگی دیگر و ابدی» داده شده است، درک می‌کردند. این افراد غذای لازم برای قبیله خود را از طریق کار جسمی به دست می‌آوردند، بدون آنکه قدرت ارزشمند خود (که عمیق‌ترین احساسات درونی مبتنی بر ایمان صادقانه است) که برای

رشد معنوی در نظر گرفته شده است، صرف کنند. در مورد جهان مادی، آن‌ها این قدرت منحصر به فرد را تنها در موارد بسیار نادر به کار می‌بردند، مثلاً زمانی که در معرض خطر واقعی از یک فاجعه طبیعی غیرمنتظره قرار می‌گرفتند که قادر به نابودی کل قبیله بود.

آن‌ها همچنین سازمان اجتماعی بهتری نسبت به انسان‌های امروزی داشتند. آن‌ها به صورت گروهی زندگی می‌کردند و با یکدیگر دوستانه رفتار می‌کردند. رهبرانی نداشتند، اما افراد باتجربه‌ای وجود داشتند که دانش معنوی، جادویی و پزشکی را حفظ کرده و آن را به جوانان با استعدادترین افراد در زمینه معنوی منتقل می‌کردند. فردی که در این امور بیشترین تجربه را داشت، به عنوان سرپرست شناخته می‌شد و تنها با توافق کل جامعه انتخاب می‌شد. هر کسی می‌توانست برای مشورت‌های مهم به او مراجعه کند. در عین حال، این فرد هیچ امتیاز یا قدرت ویژه‌ای در گروه نداشت و مانند دیگران زندگی می‌کرد.

راستی، نسل‌هایی از برخی از این مردم هنوز هم امروزه زندگی می‌کنند و همان سازمان اجتماعی را دارند. با این حال، آن‌ها در شرایطی زندگی می‌کنند که در مقایسه با مردم کشورهای «متمدن» - دقیق‌تر بگویم، کشورهای راحت‌تر و ثروتمندتر - بسیار سخت‌تر است. اما این مانع زندگی انسانی آن‌ها در جوامعشان نمی‌شود. هر جا خواست باشد، راه هم هست! برای مثال، بوشمن‌ها - مردمان آفریقایی که به زبان‌های باستانی خویسان با صامت‌های کلیکی صحبت می‌کنند. آن‌ها همان کسانی هستند که در نقاشی‌های صخره‌ای سوابق خود را ثبت کرده‌اند. راستی، نام «زبان‌های کلیکی خویسان» صرفاً قراردادی است. واژه «خویسان» از کلمه «کوی» گرفته شده است که به معنای

«انسان»، که به نوبه خود برای اشاره به نام خود مردم آفریقایی خوی-خوین (Khoi-Khoïn) استفاده می‌شد - کسانی که زبان کلیکی نیز داشتند - و به معنای «مردم مردم» یا «مردم واقعی» بود.

آناستازیا: بله، این یک مقایسه جالب است: «مردم واقعی» به زبان کلیکی صحبت می‌کردند، که آشکارا پژواکی از «زبان پرندگان» است که شما پیش‌تر به عنوان نخستین زبان پروتوی مردم ذکر کرده بودید. انسان واقعی حتی در دوران باستان، انسانی واقعی بود! همان‌طور که ضرب‌المثل می‌گوید، مردم واقعی کسانی نیستند که زیبا صحبت کنند، بلکه کسانی هستند که درست زندگی می‌کنند.

ریگدن: دقیقاً. اخیراً در گفت‌وگوی خود به مردم آئینو اشاره کردیم، که جمعیتی باستانی از جزایر ژاپن هستند. این ملت که ویژگی‌های چهره‌ای اروپایی داشت، زمانی از سرزمین‌هایی که امروزه روسیه است، به آنجا آمده بودند. بنابراین، در زبان ژاپنی «آئینو» (رونویسی انگلیسی این واژه) به معنای واقعی «انسان واقعی» است. البته نمی‌توانم بگویم که نسل‌های مدرن آن‌ها تمامی دانش، اسطوره‌شناسی و سازمان اجتماعی اجداد دور خود را حفظ کرده‌اند. اما به لباس ملی آن‌ها توجه کنید، و علائم و نمادهایی خواهید دید که برای شما آشنا هستند و چیزهای زیادی را به شما خواهند گفت.

آناستازیا: جالب است... این‌ها برای باورهای باستانی کافی است! در مورد نشانه‌ها و نمادها، شما عملاً شکاف‌های جدی علم، یعنی «نقاط سفید» در موضوع پیدایش باورهای باستانی را برطرف کرده‌اید. در واقع، دانشمندان بیش از یک قرن است که درباره این موضوع بحث کرده‌اند. اما بسیاری بر این باورند که همه این‌ها «سوءتفاهم

انسان غارنشین» بوده است که با ذهنیت مردم اولیه مرتبط بوده است. اما آن‌ها درک می‌کنند که این «جنین» عملاً تمامی عناصر اصلی دین‌های جهانی آینده (که به دلایلی ناشناخته بر جمعیت‌های انسانی تأثیر گذاشته‌اند) را دارد، حتی از نظر قربانی‌های مذهبی.

ریگدن (با لبخند): «سوءتفاهم انسان غارنشین»؟! انسان مدرن چه فرقی با «انسان اولیه» دارد: ساختار مغز یکسان است، تفکر او با همان چندلایه خواسته‌های طبیعت حیوانی و همان تکانه‌های طبیعت روحانی. همان‌گونه که بوده، هنوز هم در آستانه انتخاب است.

آناستازیا: درست است، غرور خود انسان مانع درک حقیقت می‌شود. در هر عصر می‌توان «دانشمندانی» یافت که دستاوردهای هم‌عصران خود را تا آسمان ستوده و سطح توسعه نسل‌های پیشین را مورد انتقاد قرار داده‌اند. اگرچه در قرن بعد، همین اظهارات قوی توسط نوادگان آن‌ها محکوم شد. تعداد بسیار کمی به‌طور منصفانه به حقایق جالب دربارهٔ رشد روحانی انسان در گذشتهٔ دور توجه کرده‌اند.

و در مورد سازمان اجتماعی قبایل صلح‌جو که شما به آن اشاره کردید، انسان‌های مدرن واقعاً چیزهای زیادی از آن یاد می‌گیرند. قابل توجه است که همه در صلح و دوستی زندگی می‌کردند و باتجربه‌ترین فرد بدون خودخواهی و به‌طور فعال به مردم کمک می‌کرد، بر اساس ایدئولوژی نیکی زندگی می‌کرد و هیچ امتیاز یا قدرتی در جامعه نداشت. به‌طور کلی، او مانند بقیه مردمش زندگی می‌کرد. این یک مثال خوب برای کسانی است که امروز خود را رهبر و کشیش، یعنی سیاستمدار و کشیش کلیسا می‌دانند.

فکر می‌کنم هر ملت عاقلی دوست داشته باشد چنین سازمان اجتماعی‌ای داشته باشد. یک مقایسه جالب: اگر در گذشته، یک فرد باتجربه، که مانند همه زندگی می‌کرد، به‌صورت عملی با دانش خود به جامعه کمک می‌کرد و با مردم به‌صورت فردی کار می‌کرد، در دنیای مدرن، کشیشان و سیاستمداران نه تنها جدا از مردم زندگی می‌کنند، بلکه تلاش می‌کنند قدرت خود را از طریق خلق و خوی جمعی (mass moods) با وعده‌های مختلف تقویت کنند. اگرچه در واقع، اگر به نمونه‌های تاریخی حتی هزاران ساله نگاه کنیم، هیچ‌کس هرگز این وعده‌ها را عملی نکرده است. برای کشیشان و سیاستمداران، این صرفاً یک بازی کهن وعده‌هاست که بر پایه ایمان مردم است.

ریگدن: صرفاً لازم است که درک کنیم چرا این‌گونه می‌شود و چرا خود جامعه این

این فرآیند، هر بار همان اشتباه را تکرار کردن است. همه این‌ها قابل پیش‌بینی است وقتی جامعه تحت سلطه تفکر مصرف‌گرا باشد. وعده‌های سیاستمداران و کشیشان چیست؟ برای کسانی که در قدرت هستند، این صرفاً روشی برای دستکاری توده‌ها است، یعنی خلق و خوی جمعی. این بازی با خواسته‌ها و آرزوهای، تأکید می‌کنم، توده‌ها است، الگوهای فکری آن‌ها از طریق رسانه‌های جمعی که در اختیار صاحبان قدرت است شکل گرفته است. برای توده‌ها، وعده‌ها و تضمین‌های سیاستمداران و کشیشان بیانگر قالب مصرف‌گرایی است که نه تنها با معنویت واقعی هیچ ارتباطی ندارد، بلکه به عملی کردن آنچه وعده داده شده نیز ربطی ندارد. آنچه به توده‌ها وعده داده شده تا «رایگان دریافت کنند»، همان چیزی است که مردم پیشاپیش آن را در ذهن خود متعلق به خود می‌دانند و با این توهم امید زندگی می‌کنند. تنها سوال

اینجا مسئله منفعت شخصی است که منافع مالی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی کشیشان و سیاستمداران این تمایل مصرف‌گرایانه مردم را می‌شناسند، به سادگی خلق و خوی جمعی را دستکاری می‌کنند.

برای مثال، در حالی که مردم امیدوارند کشیشان و سیاستمداران وعده‌های خود را عملی کنند، آنان با خیال راحت به کار خود ادامه می‌دهند. به محض اینکه نارضایتی در جامعه شروع به شکل گرفتن می‌کند و صبر مردم به پایان می‌رسد، یک تناثر سیاسی آغاز می‌شود. تحریک احساسات منفی در جامعه با کمک کشیشان و سیاستمداران شروع می‌شود. شایعاتی از حلقه آن‌ها پخش می‌شود درباره اینکه چه کسی دقیقاً مردم را فریب می‌دهد و چه کسی مسئول همه بدبختی‌ها است (و خشم مردم بر مهره دیگری از سیاستمداران و کشیشان متمرکز می‌شود)، چه کسی به‌طور ظاهری وعده‌های خود را انجام نداده و سخنانش با اعمالش همخوانی ندارد (مردم همیشه این را خیانت به نیازهای خود می‌دانند). در نتیجه، از طریق رسانه‌های جمعی، کسانی که در قدرت هستند، توده‌ها را سریعاً به نقطه بحرانی می‌رسانند و یک انفجار عاطفی رخ می‌دهد. کشیشان و سیاستمداران یکی از مهره‌های خود را برمی‌دارند و مهره دیگری را جایگزین می‌کنند که دقیقاً به همان شکل، وعده‌ها و تضمین‌های بی‌ثمر به مردم می‌دهد و از طریق ایمان خود مردم محبوبیت کسب می‌کند. و دوباره، افکار طبیعت حیوانی در مردم در یک حلقه جدید شروع به چرخیدن می‌کند.”

آناستازیا: پس این یعنی رهبری هر کشوری در جهان، در واقع، با نیازهای مصرفی مردمش هماهنگ است. به عبارت دیگر، وقتی یک نامزد یا سازمانی در کمپین انتخاباتی اعلام می‌کند که به تحقق آرزوهای توده‌ها کمک خواهد کرد، مردم برای برآورده شدن خواسته‌های خود

از طبیعت حیوانی، هجوم به رأی دادن می‌آورند. و پس از انتخابات، با کمک رسانه‌های جمعی، توهم به مردم القا می‌شود که خواسته‌هایشان در حال برآورده شدن است یا در «آینده نزدیک» محقق خواهد شد. به این ترتیب، امیدها و آرزوهای توده‌ها برای مدت معینی تمدید می‌شود. و چنین بازی‌ای از سوی ذهن حیوانی، از نسلی به نسل دیگر ادامه پیدا می‌کند. مردم، همان‌طور که مشخص می‌شود، به این ترتیب، قدرت توجه خود را هدایت می‌کنند. به عبارت دیگر، به جای برآوردن نیازهای معنوی شخصیت و روح خود، آن را صرف هیچ‌چیز می‌کنند. و سپس فقط منتظر می‌نشینند تا کسی شروع به ایجاد زندگی مادی و معنوی آن‌ها برایشان کند. این است جانشینی واقعی واقعیت توسط ذهن حیوانی.

ریگدن: درست است. و چنین جانشینی اعمال انسان به جای بی‌عملی او، به ویژه در امور معنوی، دقیقاً با ایجاد دین به عنوان نهادی آغاز شد. به طور خاص، با توسعه نهاد کشیشی، زمانی که بنیادهای معنوی با دیدگاه‌ها و وعده‌های مادی جایگزین شدند. کشیشان از این واقعیت بهره بردند که کسانی که خود را معنوی کامل می‌کردند، بر اساس انتظار خود از رهایی معنوی و خوشبختی آینده در جهانی دیگر زندگی می‌کردند. بر این اساس، کشیشان سیستم دین را ایجاد کردند، که بعدها سیاستمداران از آن بهره‌گرفتند تا سیستم سیاست خود را بسازند. یعنی، از طریق اقناع و تلقین، کشیشان ابتدا در مردم این عقیده قوی را شکل دادند که انسان خود از نظر معنوی ضعیف و «گناهکار» است و بدون کمک کشیشان قادر به رسیدن به آزادی معنوی نیست. آن‌ها در توده‌ها القا کردند که انسان تنها در صورتی می‌تواند به آزادی معنوی برسد که برده‌وار اراده کشیشان را اجرا کند، آیین‌های آنان را دنبال کند و در تمام زندگی آگاهانه خود از آن‌ها حمایت مالی کند. به عبارت دیگر، این باور القا شد که مردم قادر نخواهند بود به طور مستقل که

روی خود کار کنند، اما فقط از طریق واسطه‌ها - یعنی کشیشان. با این حال، هنگام راه‌اندازی مکانیزم تأثیرگذاری بر توده‌ها، کشیشان فوراً ایده «به تأخیر انداختن» تحقق آرزوها را به مردم پیشنهاد کردند و تحقق واقعی خواسته معنوی‌شان را به مدت نامحدود موکول کردند. برای مثال، در ادیان و باورهای آخرالزمانی، برای اینکه مردم را به طور مشخص به دین خودشان وابسته کنند، کشیشان از اطلاعاتی درباره آخرین «روز داوری» عالم بهره گرفتند، که این اطلاعات را از ادیان باستانی دیگر قرض گرفته بودند. با این حال، چیزی درباره اشاره‌های باستانی در سایر ادیان به مؤمنان گفته نمی‌شد، بلکه صرفاً متقاعد می‌شدند که تنها با پایبندی به این دین و خدمت رایگان به کشیشان در تمام عمر، روزی حتماً نجات خواهند یافت. بدین ترتیب، کشیشان قدرت خود را حفظ می‌کردند، با دادن وعده خوشی پس از مرگ که در واقع، توهمی خالی بود، زیرا بدون کار واقعی معنوی بر روی خود، شخصیت هیچ آینده‌ای ندارد.

در نظام سیاسی، آرزوهای معنوی مردم صرفاً با خواسته‌ها و وعده‌های مادی جایگزین شد و به جای ابدیت، وعده آزادی خیالی «در آینده نزدیک» داده می‌شد. تنها سیاستمداران، بر خلاف کشیشان، دائماً این باور را در مردم القا می‌کنند که بدون آن‌ها، مردم قادر نخواهند بود یک جامعه واقعاً آزاد و امن با سطح مناسبی از رفاه مادی و برابری بسازند. آن‌ها ایمان مردم را به یک «حاکم» خوب (سیاستمدار) شکل می‌دهند که آینده‌ای خوش برای آن‌ها تأمین کند و به طور مداوم باور مردم را به زندگی‌ای که جامعه می‌تواند بدون سیاستمداران و کشیشان بسازد، تضعیف می‌کنند. بنابراین، هم کشیشان و هم سیاستمداران به روش مصرفی توسعه جامعه علاقه‌مندند تا قدرت خود را بر آن از دست ندهند. وگرنه جامعه جهانی می‌تواند متحد شود و یک مسیر در جهت توسعه واقعی معنوی انتخاب کند، که به طور

طبیعی سیستم قدرت سیاسی و کشیشی را غیرضروری رد خواهد کرد.

آناستازیا: با نگاه به جهان امروز، این سؤال پیش می‌آید که مردم با کدام غالب در آگاهی خود نظریه‌های سیاسی و مذهبی را می‌سازند و آن‌ها را به توده‌ها معرفی می‌کنند؟

ریگدن: این یک سؤال اساسی است. کسانی که می‌خواهند پاسخ آن را بیابند، باید نگاهی دقیق‌تر به جامعه مدرن و ارزش‌های غالب آن بیندازند. به هر حال، قربانی کردن‌ها برای ذهن واحد حیوانی همچنان باقی مانده است. غرور انسان‌ها را می‌بلعد؛ آن‌ها تحت سلطه طبیعت حیوانی (به عنوان یک واحد ساختاری از ذهن حیوانی) هستند و به راحتی قابل دستکاری‌اند، با القای غرور نسبت به «ذهن فردی». و غم‌انگیزترین نکته این است که مردم مدرن چنان مملو از این ویژگی‌های طبیعت حیوانی هستند که نکات واضح را نمی‌بینند و یکدیگر را متقاعد می‌کنند که جهان معنوی وجود ندارد و تنها دنیای مادی و قابل مشاهده‌ای هست که می‌توانند ببینند؛ «بهشت در بدن». یعنی مردم آنچه بیگانه با طبیعت معنوی‌شان است را به عنوان حقیقت می‌پذیرند و اطلاعاتی را منتشر می‌کنند که کشیشان و سیاستمداران برای شکل دادن به جهان‌بینی خودشان تغذیه می‌کنند.

در نتیجه، اکثریت جامعه انتخاب کرده‌اند که طبق قوانین ذهن حیوانی زندگی کنند: مثلاً پرستش و تقلید از قدرتمندترین‌ها در این جهان مادی (چه انسان‌ها، کشورها، سازمان‌ها، محافل سری، کشیشان یا سیاستمداران، که برای کسب قدرت بیشتر می‌جنگند) و پیگیری صرفاً اهداف مادی. کافی است مشاهده کنیم که مردم چقدر در جهان از هم جدا هستند، چگونه سیاستمداران و کشیشان به‌خاطر منافع و قدرت

خود جنگ به راه می‌اندازند، «قراردادهای خونی» تنظیم می‌کنند و میلیون‌ها زندگی انسانی را به عنوان قربانی برای سود و موفقیت خود و رفاه نسل‌های بعدی ارائه می‌دهند. چگونه جمعیت‌های عظیمی از مردم به سرعت به خشم و خشونت کشیده می‌شوند و تحت کنترل ذهن جمعی حیوانی مانند گله‌های حیوانات درمی‌آیند. چگونه مردم، در تلاش برای پیشرفت در زندگی، در برابر مدیریت عالی «خم و راست می‌شوند» تا چیزی بیشتر، چیزی بهتر برای خود به دست آورند، رشوه می‌دهند، برای منافع مادی، تضمین موفقیت در کسب‌وکار و تأمین بهتر زندگی نسل‌های بعدی با ذهن خود معامله می‌کنند. و در سنین پیری، آماده‌اند هر «قربانی» را بدهند تا سلامت و قدرت سابق بر دیگران را به دست آورند. به‌طور خلاصه، آن‌ها طبق قوانین سخت ماده، ذهن واحد حیوانی زندگی می‌کنند.

به هر حال، برای به دست آوردن چیزی در دنیای مادی، باید چیزی ارزشمند را فدا کرد - این همان نکتهٔ قربانی دادن در حوزهٔ ذهن حیوانی است. بنابراین انسان با ارزش‌ترین چیزی را که دارد، آنچه برایش به دنیا آمده است، فدا می‌کند. او قدرت خود را که برای رسیدن به ابدیت و دستیابی به حقیقت اختصاص یافته است، در دستیابی به توهمی گذرا و کوتاه‌مدت هدر می‌دهد، چیزی که فردا به خاکستر تبدیل خواهد شد و برای او سقوطی است. او قدرت توجه خود، عمیق‌ترین احساسات و ایمان صادق درونی که برای رشد معنوی در طول زندگی و پیوند شخصیت با روح و نجات در ابدیت اختصاص یافته است را صرف رؤیاهای موقتی و پوچ قدرت، سلامت، ثروت و موفقیت در دنیای مادی می‌کند. بنابراین، در رابطه با خود و روحش، انسان در واقع مرتکب جرمی می‌شود که مدت‌ها، حتی پس از مرگ جسم فیزیکی، او را سنگین می‌کند. به راستی، هیچ چیز بدتر از این نیست! به همین

دلیل مردم در طول زندگی خود رنج می‌کشند، بدون آنکه دلیل واقعی عذاب روحشان را درک کنند و همه چیز را به عوامل بیرونی و محیط نسبت می‌دهند. اما انتخاب، انتخاب است. هر چیزی که انسان در زندگی گذرای خود به آن اولویت دهد، همان را به دست خواهد آورد.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، عیسی مسیح گفت: «بر اساس ایمانتان برایتان باشد.» کشیشان البته او را به کالاهایی که به صورت جداگانه فروخته می‌شوند، تبدیل کردند، «قربانی کفاره برای گناهان بشریت». اما عیسی مسیح یک موجود معنوی بزرگ بود و هنوز هم هست، یکی از کسانی که دارای قدرت عظیم جهان معنوی (جهان خدا) بود و قادر به تغییر هر ماده‌ای بود. وقتی معجزه‌ای انجام می‌داد که مردم درخواست می‌کردند، می‌گفت: «بر اساس ایمانتان برایتان باشد.» برخی برای سلامت (شفای بیماری) دعا می‌کردند و آن را دریافت می‌کردند، برخی برای غذا؛ بعضی برای صید ماهی و دیگران برای رستخیز جسم فیزیکی دعا می‌کردند. و دزدی که در کنار عیسی بر صلیب آویزان بود و از گرسنگی و شکنجه رنج می‌برد، در حالی که جسمش در مرگ دست و پا می‌زد، تنها برای نجات روح خود از مسیح درخواست کرد. و این انسان‌رهایی معنوی را از آن کسی دریافت کرد که واقعاً در جهان ابدی خود به خدا نزدیک بود. فقط کشیشان

این حقیقت را کشیشان به گونه‌ای متفاوت در اناجیل کاننیکال ارائه کردند، با معرفی مفهوم رستخیز جسمانی برای جماعت و حذف جزئیاتی درباره تناسخ‌ها و رهایی روح، که عیسی در تعالیم خود به مردم گفته بود. به همین دلیل، کشیشان پیروان واقعی مسیح را نابود کردند؛ کسانی که با وجود دین‌های کشیشی، تعالیم او را در پاکی معنوی حفظ کرده و به خاطر سپرده بودند. برای مثال، کافی است به آزار و نابودی بی‌رحمانه

گنوستیک‌ها (در قرن‌های ۱ تا ۳ میلادی) و کاتارها (در قرن‌های ۱۱ تا ۱۳ میلادی) اشاره کنیم، کسانی که دانش دربارهٔ تناسخ روح، طبیعت دوگانهٔ انسان، اصل‌های او، نقش اصل مؤنث در آفرینش جهان، قدرت نشانه‌ها و نمادها و بسیاری موارد دیگر را حفظ کرده بودند و کشیشان تلاش کرده بودند آن را از حافظهٔ مردم پاک کنند.

آناستازیا: بله، حقیقتاً، «بر اساس ایمانتان برایتان باشد».

ریگدن: اکنون هم مردم به کلیسا می‌روند، اما از خدا چه می‌خواهند، برای چه دعا می‌کنند؟ برای همان سلامت، رفاه، ثروت، موفقیت و منافع مادی برای خود و نزدیکانشان! این همان قربانی و خدمت به ذهن واحد حیوانی است، فراخوان قدرت نیروهای مخفی دیگر جهانی و ماوراء طبیعی برای رسیدن به اهداف مادی و خشنود کردن جسم فانی انسان. به هر حال، امروزه تقریباً هر دین دعاهایی به قدیسان، خدایان و ارواح دارد که ظاهراً در درمان یک بیماری، انجام کارهای انسانی در جهان مادی و موفقیت در امور روزمره کمک می‌کنند.

و از مردم چه خواسته می‌شود؟ فقط دعا کردن (یعنی استفاده از عمیق‌ترین احساسات ایمان درونی خود) دربارهٔ مشکلاتشان در این جهان، دربارهٔ نیاز مادی و اهدا کردن پول به یک معبد مشخص (یا بهتر بگوییم، به کسانی که مالک این معبد هستند). کشیشان حتی فهرست‌های کاملی با دستورالعمل‌های دقیق تهیه کرده‌اند که مؤمنان باید چه کنند، چگونه، برای چه کسی و در چه نیاز انسانی دعا کنند. و تنها در انتهای این فهرست می‌توان یک یادداشت کوچک یافت که البته می‌توانید برای افزایش انرژی معنوی و نجات روح خود نیز دعا کنید

روح. انسانی که به این فهرست طولانی از خواسته‌های «اسنس‌های جلویی و پشتی و جانبی» خود نگاه می‌کند، به چه چیزی توجه خواهد کرد؟

آناستازیا: بله، جای تعجب نیست که در «دادگاه اوزیریس» در پایروس مصر باستان، جایی که تمام این اسنس‌ها به ترتیب خاصی قرار گرفته‌اند، اسنس جلویی (شخصیت با سر شاهین) در آخرین جای این «صف» خواسته‌ها و دعا‌های انسانی در طول زندگی قرار دارد.

ریگدن: متأسفانه، بعد از این همه زمان، در این زمینه هیچ تغییری در فرد یا به دنبال آن، در جامعه به‌طور کلی رخ نداده است. انسان مدرن باید بفهمد که مهم نیست به کدام دین تعلق دارد یا حتی اگر خود را خارج از دین بدانند و مسیر معنوی را به تنهایی طی کنند، باید تنها برای رستگاری روح خود دعا کند و واقعاً هر روز بر خود کار کند. لازم است طبیعت حیوانی خود را بر «مذبح زندگی» بگذارد و از انبوه خواسته‌ها و افکار وهمی آن صرف‌نظر کند. زیرا این تنها قربانی‌ای است که برای خدا (صرف‌نظر از القابی که مردم به او می‌دهند) قابل قبول است و مسیر معنوی به جهان او را به انسان می‌گشاید.

آناستازیا: با توجه به نامه‌های خوانندگانی که از پیروان دین‌های مختلف هستند، مردم همچنین دربارهٔ مسئله دیگری مربوط به نجات روح نگرانند. بسیاری از مردم نه تنها برای سلامت خود یا بهبودی نزدیکانشان با شور و شوق دعا می‌کنند، بلکه برای نجات روح همهٔ مردم نیز دعا می‌کنند و فکر نجات تنها روح خود را خودخواهانه می‌دانند. آیا این درست است یا خیر؟ ضمناً، خوانندگان همچنین اشاره می‌کنند که با افراد زیادی مواجه می‌شوند که با شور و شوق دربارهٔ نجات جهان و بشریت صحبت می‌کنند اما همزمان خود را برای تحول معنوی خود به زحمت نمی‌اندازند.

ریگدن: انسان همیشه شبیه کسی می‌شود که الگوی اوست. او مایل است در غرور خود غرق شود که می‌تواند برای دیگران نیز دعا کند، حتی اگر خودش موجودی از لحاظ معنوی نابالغ باشد. و اینجاست که

ریگدن: بسیاری از چنین افرادی وجود دارند. من آن‌ها را با ماهیگیرانی مقایسه می‌کنم که به دلیل سوتفاهم در وسط رودخانه در زمستان گیر کرده‌اند و از طریق یخ سقوط کرده‌اند. ماهیگیرانی که در حال غرق شدن هستند، وضعیت انسانیت مدرن است. در عین حال، بسیاری از مردم، در حالی که به ته آب فرو می‌روند و حتی تلاشی برای نجات خود نمی‌کنند، وقت و انرژی خود را به‌طور احمقانه صرف فکر کردن به این می‌کنند که چگونه دیگران را نجات خواهند داد. اما چگونه کسی که خودش در حال غرق شدن است می‌تواند دیگران را نجات دهد؟ برای نجات کسی، ابتدا باید خودتان به یخ محکم برسید و بهتر است به ساحل برسید، و سپس بقیه را نجات دهید. جوهره حقیقت ساده است: ابتدا خود را نجات دهید قبل از اینکه دیگران را نجات دهید.

حتی اگر تمام مردم زمین برای نجات روح یک نفر دعا کنند و خود آن فرد نخواهد تغییر کند، تمام این دعاها و صرف نیروهای معنوی بی‌فایده خواهد بود. هیچ‌کس نمی‌تواند بخشش «گناهان» انباشته شده شخصیت وزیر— شخصیت‌ها را به دست آورد. تنها خود فرد، با تغییر درونی و شروع به کار روی خود، می‌تواند با اقدامات واقعی به اتحاد شخصیت خود با روح دست یابد، موجودی معنوی شود و نجات واقعی را در ابدیت پیدا کند.

البته، مردم می‌توانند با دعا سلامتی، ثروت و موفقیت را برای کسی فراهم کنند، اما در این کار، شانس نجات خود و روح خود را کاهش

می دهند و در واقع، به طور ناآگاهانه ابدیت را با خاکستر معاوضه می کنند. زیرا آنچه که به آن ترجیح داده اید، همان چیزی است که دریافت کرده اید. شما یا قربانی معنوی (ابدی) می شوید یا حیوانی (گذرا) — چنین است انتخاب در زندگی گذرای شخصیت. اگر فردی، در حین دعا، بخواهد که خدا به او برکات زمینی بدهد (از سلامتی جسم تا ثروت مادی)، در واقع شخصیت و روح خود را خراب می کند. حتی وقتی با نیت خیر برای سلامتی عزیزان خود دعا می کند، آیا واقعاً خیر برای روح آن ها انجام می دهد، چه برسد به روح خود؟ شما نباید چیزی مادی از خدا بخواهید، زیرا در واقع قدرت معنوی خود را در درخواست ها به جهان مادی صرف خواهید کرد. و این همان چیزهایی است که به واسطه آن ها امور در دنیا جریان دارد

۱

این جهان، با زمزمه کردن خواسته هایی از طبیعت حیوانی، انسان را وسوسه می کند. آن اندک چیزی که می خواهی به تو داده می شود، اما در عوض، بسیار بیش از آن از تو گرفته خواهد شد. و خدا هیچ نقشی در این میان ندارد. زیرا این تو هستی که به نفع ماده انتخاب می کنی و با همین انتخاب، سرنوشت معنوی خود را نابود می سازی و ابدیت را با لحظه ای فانی معامله می کنی.

آناستازیا: اکثریت قریب به اتفاق مردم، به طور مشخص برای سلامتی دعا می کنند، صرفاً از روی ناآگاهی؛ هم به این دلیل که نیاکانشان چنین می کردند و هم، بیش از آن، به خاطر ترس از ناشناخته ها و از دست دادن زندگی. خود من در جوانی این وحشت ناشی از طبیعت حیوانی را تجربه کرده ام و به خوبی درک می کنم که این افراد چه احساسی دارند. اما

در واقع، اگر انسان بدون تعصب به رویدادهای آن سال‌ها نگاه کند، می‌توانم بگویم که مشکلات سلامتی آن زمان به من کمک کرد نگرشم را نسبت به زندگی به‌طور اساسی تغییر دهم. این مسئله مرا واداشت به دنبال راه‌حل‌های جایگزین بگردم که در نهایت به دیدار تو و کشف جهان معنوی، به لطف دانشت، انجامید. این ملاقات بر بقیه سرنوشت من تأثیر گذاشت، زندگی‌ام را تغییر داد و بنا بر نامه‌های فراوانی که از خوانندگان دریافت شده، نه تنها زندگی من، بلکه زندگی بسیاری دیگر را نیز دگرگون کرد. اما من تو را در زندگی‌ام ملاقات کردم؛ دیگران چه باید بکنند؟

ریگدن: در واقع، همه شرایط زندگی انسان (چه خوب و چه بد) متناسب با توان او به وی داده می‌شود. این شرایط برای آن است که انسان چیزی را درک کند، بر خود غلبه کند و به شکلی با دانش معنوی روبه‌رو شود. این که او این شرایط را با کدام غلبه در آگاهی خود درک می‌کند، انتخاب شخصی اوست و همین انتخاب در نهایت سرنوشت آینده (پس از مرگ) شخصیت او را تعیین می‌کند.

در زندگی موقعیت‌های گوناگونی رخ می‌دهد. گاهی انسان سرشار از انرژی حیاتی است و ناگهان بیماری مرگ‌باری به سراغش می‌آید. معمولاً پس از آگاهی از آن، از یک سو شروع به بازنگری در زندگی خود می‌کند و از سوی دیگر، تسلیم ناامیدی می‌شود و به افکار تحریک‌آمیز طبیعت حیوانی میدان می‌دهد. چرا که طبیعت حیوانی همیشه یک توهم ثابت را به انسان نشان می‌دهد: این که او بسیار، بسیار طولانی زندگی خواهد کرد. مردم اغلب از گذرا بودن زمان و از ضرورت و اهمیت

کار معنوی بر روی خودشان. اما حقیقت زندگی این است که انسان نه تنها فانی است، بلکه ناگهان فانی است. در واقع، او هیچ زمانی برای «بعداً» ندارد؛ تنها چیزی که در این جهان مادی دگرگون‌شونده دارد «اینجا و اکنون» است.

اگر سرانجام روشن باشد و هیچ شانسی وجود نداشته باشد، حتی در چنین شرایطی نیز نباید به یأس افتاد. لازم است ایستادگی کرد و به مبارزه برای زندگی ادامه داد. اما مهم‌تر از همه، باید تلاش برای مراقبت از روح خود را دوچندان کرد و به دیگران کمک نمود تا ارزش‌های واقعی زندگی و گذرا بودن این فرصت داده‌شده را درک کنند. اگر خودت به این آگاهی رسیده‌ای، به دیگری کمک کن. زیرا با کمک به دیگران، در معنای معنوی، به خودت کمک می‌کنی. به این ترتیب، می‌توانی بسیار بیش از پزشکی که موقتاً بدن مادیات را نجات می‌دهد، به خودت یاری برسانی. و مرگ، مرگ است: دیر یا زود، به هر حال، برای هر انسانی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. آنچه اهمیت دارد تعداد سال‌های زیسته‌شده نیست، بلکه کیفیت زندگی زیسته‌شده در معنای معنوی آن است. ممکن است انسانی صد و بیست سال زندگی بیهوده و خودخواهانه داشته باشد و انسانی دیگر تنها بیست و یک سال، اما با زندگی‌ای با کیفیت و معنوی، زندگی یک انسان واقعی. و تفاوت سرنوشت آن‌ها پس از مرگ بسیار عظیم خواهد بود. زیرا زندگی با مرگ بدن پایان نمی‌یابد. برای انسانی که عملاً زمان زیادی برای زندگی ندارد، مهم است که اگر نه نجات شخصیت و روح خود، دست‌کم آرامش را به دست آورد.

آ ن ا س ت ا ز ی ا : آ ر ا م ش ؟

ریگدن: بله. اگر در پایان زندگی، حقیقت ناگهان بر انسانی آشکار

شود، در حالی که او در واقع تمام عمر خود ناآگاهانه از آن پیروی کرده بوده است، آنگاه این فرصت را دارد که با بهره‌گیری از دانش، حتی در بخش باقی‌مانده از عمرش، جهشی در رشد معنوی خود ایجاد کند و اگر نه نجات روح، دست‌کم آرامش را به دست آورد. منظور از آرامش این است که اگر آرامش به‌عنوان پاداش تلاش معنوی برای انسانی مقدر شده باشد، آنگاه شخصیت کنونی او، زمانی که به یک‌زیر_شخصیت تبدیل می‌شود، از رنج‌های خود مسدود خواهد شد، هرچند از تماشای خاموش مسیر زندگی شخصیت جدید محروم نخواهد شد، مسیر

رنج‌ها و اشتباهات. زیرا به‌راستی، به‌صورت تمثیلی، با تولد دوباره، همراه با ماشین (بدن)، راننده نیز عوض می‌شود؛ و اگر او در مسیر زندگی ناشیانه رانندگی کند، ناراحتی شدیدی برای همه سرنشینان خاموش آن (زیر_شخصیت ها) به وجود می‌آورد. به‌هرحال، بر اساس پژوهش‌هایی از دانش مربوط به «آرامش» است که مردم آیین‌های گوناگون پس از مرگ را پدید آورده‌اند؛ مانند مراسم تدفین و امثال آن. اما واقعیت این است که انسان خود باید این آرامش را در طول زندگی‌اش به دست آورد.

البته، موارد دیگری هم وجود دارد که در آن انسان در میانه عمر خود حقیقت را درمی‌یابد، اما فریب توهمات جهان مادی را می‌خورد و آن را رد می‌کند. اما زمان به‌سرعت می‌گذرد. در پایان مسیر زندگی، معمولاً چنین افرادی دچار سرخوردگی می‌شوند، زیرا هم دروغ بودن توهمات جهان و هم جایگزینی‌های ذهن حیوانی آشکار می‌گردد. انسان مشتاقانه می‌خواهد به حقیقت پناه ببرد، اما نبردش را باخته و دیگر آرامشی در دسترس او نیست.

بنابراین، مردم باید به‌سادگی به این درک برسند که ماده برای ماده است و

معنویت برای معنویت. اگر انسان با مشکلات مادی، از جمله مشکلات جسمانی، روبه‌روست، باید آن‌ها را با استفاده از ابزارهای معمول حل کند، نه اینکه تمام توجه خود را بر این مسائل متمرکز سازد و از نیروهای درونی منحصربه‌فردی که برای نجات معنوی او در نظر گرفته شده‌اند استفاده نادرست کند. مسائل مربوط به سلامت، دقیقاً به انضباط ذهن و پرهیز از خواسته‌های افراطی طبیعت حیوانی مربوط می‌شوند.

همه بیماری‌ها با دانش درمان می‌شوند. اگر انسانی دچار مشکل جدی سلامتی شده باشد، خب، پزشکان و متخصصان گوناگون برای بیماری‌های مختلف وجود دارند. پزشکی مدرن، به‌عنوان یک علم، امروزه آن‌چنان توانایی‌های خود را در حوزه ژنتیک، داروشناسی و زیست‌فناوری گسترش داده است که در واقع بسیاری از بیماری‌ها اکنون قابل درمان‌اند، حتی آن‌هایی که امروز «غیرقابل درمان» خوانده می‌شوند. افزون بر این، پزشکی مدرن حتی امکان مقابله با بیماری‌ای به نام پیری را نیز فراهم کرده است.

آناستازیا: افزایش طول عمر زیستی فراتر از حد گونه، یعنی افزایش عمر برای مدت بسیار طولانی؟! بله، من هنوز نتایج آزمایش‌های منحصربه‌فرد تو را به یاد دارم!

ریگدن: خب، الان درباره آن صحبت نمی‌کنم؛ بلکه درباره توانایی‌های پزشکی مدرن...

آناستازیا: باید بگویم پژوهش‌هایت در این زمینه‌ها، به‌ویژه آزمایش‌ها درباره افزایش طول عمر حیوانات آزمایشگاهی، مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد. چیزی که بیش از همه مرا شگفت‌زده کرد این بود که برای ساخت

آن دارو، از ترکیبات ساده‌ای استفاده کردی که برای تولید انبوه در دسترس هستند. «محافظ زمان» - همان‌طور که یکی از آشنایان مشترکمان به شوخی نامش را گذاشته بود! می‌گویند در هر شوخی، ذره‌ای حقیقت نهفته است. داروی آزمایشی تو واقعاً محافظی در برابر زمان است. زیرا نتایج آزمایش‌هایت در عمل نشان می‌دهد که حتی امروز نیز می‌توان عمر انسان را دست‌کم تا ۲۰۰ سال افزایش داد و در بهترین حالت، با در نظر گرفتن کارکرد مغز انسان، در آینده حتی تا ۱۰۰۰ سال!

ریگدن: این کار ممکن است، آن هم بدون پیری زیستی. اما چه فایده‌ای دارد؟ وقتی راه مستقیم آشکار است، چرا باید راهی غیرمستقیم را برگزید؟

آناستازیا: خب... اگر درست به خاطر داشته باشم، در آغاز آزمایش، حیوانات دارای سن زیستی بالاتر از میانگین بودند که اگر به سال‌های انسانی تبدیل شود، حدود ۶۵ سال می‌شد. تنها پس از چند ماه، در نتیجه بازسازی کلی بدن که تنها پس از سه تزریق دارو رخ داد، سن زیستی حیوانات آزمایشگاهی به ۳۵ تا ۴۰ سال انسانی رسید. و از همه مهم‌تر اینکه این وضعیت تا پایان خروج حیوانات از آزمایش حفظ شد.

ریگدن: بله، حیوانات زمانی از آزمایش خارج شدند که سن واقعی آن‌ها بیش از دو برابر حد‌گونه‌شان شده بود... خب که چه؟

آناستازیا: یعنی بیش از ۲۰۰ سال در مقیاس انسانی! و اگر حیوانات همچنان دریافت

این‌ها، به اصطلاح، «محافظ‌های زمان»، می‌توانستند باعث شوند آن‌ها بسیار طولانی‌تر زندگی کنند.

ریگدن: کاملاً درست است... اگر منظور رسیدن به نتیجه‌ای درباره انسان‌هاست، پس این را به تو می‌گویم: حتی اگر انسانی که به سن پیری رسیده است (چه رسد به نوجوانی) شروع به دریافت این دارو کند، بدن او خود را تا سن میانسالی جوان‌سازی می‌کند و برای مدت بسیار طولانی در همان وضعیت باقی می‌ماند. همان‌طور که آزمایش نشان داد، بیش از ۲۰۰ سال و آن هم بدون پیری، با حفظ حالت میانسالی بدن در تمام طول زندگی. البته جاودانگی بدن مادی اساساً منتفی است، زیرا هر ماده‌ای فانی است. اما کاملاً ممکن است که عمر زیستی انسان به‌طور قابل‌توجهی فراتر از حد‌گونه افزایش یابد و افزون بر آن، این کار به‌صورت علمی انجام شود. در این‌جا هیچ جادویی در کار نیست؛ این صرفاً دانش معمولی است. در نهایت، ماتریکس بین‌سلولی پایه و اساس دارویی بود که من استفاده کردم...

آناستازیا: واقعاً شگفت‌انگیز است که تو عملاً ثابت کرده‌ای ماتریکس بین‌سلولی، به‌عنوان ماده‌ای منحصربه‌فرد میان سلول‌ها، نقشی کلیدی در بازسازی سلول‌های بدن ایفا می‌کند و بر افزایش طول عمر فراتر از حد‌گونه تأثیر می‌گذارد! امروزه علم می‌داند که آسیب‌های مولکولی در ساختارهای ماتریکس بین‌سلولی نه‌تنها همراه با پیری رخ می‌دهند، بلکه سبب بسیاری از بیماری‌های جدی نیز می‌شوند.

ریگدن: طبیعی است؛ حتی تغییرات کوچک در ساختار ماتریکس بین‌سلولی نیز به شکل‌گیری انواع گوناگون بیماری‌ها کمک می‌کند! یکی از دلایل اصلی پیری دقیقاً افزایش تغییرات مولکولی در بدن است، به‌ویژه در ساختار ماتریکس بین‌سلولی.

آناستازیا: ماتریکس بین سلولی در بدن انسان بسیار متنوع است و به طور کلی تا حد زیادی مطالعه شده است. اما هیچ پژوهشی توجه چندانی به آن نوع پیش صورت ماتریکس بین سلولی که تو به آن اشاره کردی و در بند ناف جنینی پنهان است، نداشته است!

ریگدن: یک حکمت باستانی وجود دارد: علت هر پایان، در آغاز پنهان است.

آناستازیا: دقیقاً همین طور است! آنچه اکنون در دنیای علم رخ می دهد، دست کم سردرگم کننده است. زیرا دانشمندانی که به بررسی مسائل سالمندی شناسی می پردازند، در این نقطه متوقف شده اند که طول عمر هر گونه، از جمله انسان، به طور ژنتیکی از پیش تعیین شده است و امروز به طور علمی ثابت شده که ظرفیت بالقوه انسان حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ سال است. بنابراین، پژوهش ها را بر افزایش دوره فعال زندگی سالمندان متمرکز کرده اند، بدون آنکه از این چارچوب فراتر بروند. آن ها مدام گرد سلول های بنیادی بدن می چرخند و در چرخه بی پایان توسعه و فروش داروهای پیتیدی گرفتار شده اند. اما پیشرفتی فراتر از این حاصل نمی شود.

ریگدن: خب، به نظر من پاسخ این که چرا در جامعه امروز، با وجود فناوری های قدرتمند مدرن و ظرفیت عظیم علمی جهانی، این پیشرفت رخ نمی دهد، کاملاً روشن است.

آناستازیا: بله، درست است. من درک می کنم که در دنیای امروز، نگرش مصرف گرایانه به زندگی متأسفانه هرچه بیشتر بر ذهن مردم غالب می شود و خود قالب جهان بینی اجتماعی جای بهبود فراوانی دارد... اما دانش و دستاوردهای تو یک کشف تعیین کننده و شگفت انگیز است! آن ها حاوی اطلاعات منحصربه فردی درباره ماتریکس بین سلولی، شرایط

لازم برای بازسازی بدن و نیز ویژگی‌های ایجاد گرانش مصنوعی هستند. این اطلاعات حتی برای علمی مانند فیزیولوژی و زیست‌شناسی گرانشی نیز درباره انسان بسیار ارزشمند است! زیرا این حوزه دانش عملاً هنوز نقطه‌ای ناشناخته در علم به شمار می‌آید. تأثیر میدان گرانشی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم به اندازه کافی مطالعه نشده است. حال آن‌که درباره فضا چه بگوییم؟ ما حتی هنوز از میدان گرانشی زمین به‌طور کامل خارج نشده‌ایم، چه رسد به مطالعه گرانش و تأثیر آن بر انسان در سیارات دیگر. پس انسان‌ها چه زمانی به‌طور تجربی به ویژگی‌های عددی تأثیر سطوح مختلف گرانش دست خواهند یافت و به این درک خواهند رسید که در بدن انسان سامانه‌ای کامل وجود دارد که به تغییرات گرانش واکنش نشان می‌دهد، چه رسد به یافتن راهی برای کنترل آن؟ چند قرن زمان خواهد برد؟

ر یگد ن :

چه چیزی در خود انسان تغییر خواهد کرد؟ زمان متفاوت است و بار مسئولیت هم متفاوت. افزون بر این، آیا مردم اصلاً این زمان را خواهند داشت؟

آ نا ستا ز یا :

خب، همان‌طور که می‌گویند: «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است!» به‌هرحال، همین امروز هم دانشمندان می‌دانند که کارکرد یک موجود زنده تا حد زیادی به شدت نیروهای گرانشی و به این که بدن با چه سرعتی به کاهش گرانش واکنش نشان می‌دهد - و در نتیجه حجم همان مایع بین‌سلولی معروف کاهش می‌یابد - بستگی دارد. البته بحث اصلی این نیست. نکته مهم این است که دانش و پژوهش‌های شما عملاً ثابت می‌کند که سیاره زمین با شرایط گرانشی‌اش، خانه اصلی بشر نیست! می‌توان گفت ما همگی در این جا بیگانه‌ایم! اطلاعات شما پایه‌ای برای

محاسبات نظری شرایط گرانشی ای فراهم می کند که در آن خودبازسازی در بدن انسان رخ می دهد و در نتیجه، طول عمر ده ها برابر مقدار کنونی افزایش می یابد... این یک دگرگونی عظیم در جهان بینی بشر خواهد بود!

از آن جا که ذهنیت مصرف گرایانه در جامعهٔ امروز غالب است، بهتر است مردم فکر کنند که از میمون روی زمین تکامل یافته اند. دانشی که تو به آن اشاره می کنی تنها زمانی سودمند است که کل جامعهٔ جهانی - یا دست کم اکثریت آن - در مسیر رشد معنوی و غلبهٔ طبیعت معنوی در انسان ها حرکت کند. در غیر این صورت، این دانش بی معناست! وقتی طبیعت حیوانی بر آگاهی اکثریت چیره باشد، زندگی مردم تلخ خواهد بود؛ همچون شمعی ذوب شده که نه نوری می دهد و نه گرمایی. برای جامعهٔ کنونی، این دانش نه تنها سودی ندارد، بلکه می توان گفت زیان بار هم هست؛ زیرا افزایش طول عمر انسان (حتی به اندازهٔ بیست سال) به افزایش جمعیت سیاره منجر می شود. این امر ناگزیر به بحران ها، هم بحران غذایی و هم اقتصادی، خواهد انجامید؛ بحران هایی که بخشی از آن ها به طور مصنوعی توسط سیاستمداران و روحانیون ایجاد می شود. به ویژه اگر در نظر بگیریم که در این موضوع باید پویایی روبه افزایش منفی فعالیت فرایندهای گوناگون طبیعی بر روی زمین را نیز لحاظ کرد. برای پرهیز از همهٔ این پیامدها در چنین زمانی و برای طولانی تر کردن عمر مردم، پیش از هر چیز لازم است بردار توسعهٔ جامعه از حالت مصرف گرایانه به بردار معنوی و خلاق تغییر کند؛ به گونه ای که قوانین جهان شمول معنوی و اخلاقی در جامعه حاکم شوند - نه فقط روی کاغذ، بلکه در عمل.

دانش، پیش از هر چیز، مسئولیت است. اگر این دستاوردها به دست حلقه‌ای محدود از افراد بیفتد، پیامدهای آن برای کل بشریت حتی

می‌تواند بسیار وخیم‌تر از حالتی باشد که اکثریت مردم صاحب این دانش باشند. فقط تصور کن اگر برخی کشیش‌ها یا سیاستمداران به این دستاوردها دست یابند. آن‌ها همواره نخستین کسانی بوده‌اند که به چنین «جهش‌های علمی» علاقه نشان می‌دادند تا خود و قدرت طبیعت حیوانی‌شان را «جاودانه» کنند. کافی است نگاهی به تاریخ بیندازی: اعضای انجمن‌های مخفی قرن‌ها در پی اکسیر جاودانگی بوده‌اند. اما جاودانگی جسمانی بی‌تردید افسانه‌ای بیش نیست، زیرا هر ماده‌ای فانی و محدود است. با این حال، طولانی کردن زندگی برای مدتی معین کاملاً امکان‌پذیر است. حال تصور کن اگر مردم، فرزندانشان، نوه‌ها و نتیجه‌هایشان مجبور باشند به مدت ۲۰۰ سال گروهی از کشیش‌ها و سیاستمدارانی را تحمل کنند و به آن‌ها خوراک بدهند که خود پیر نمی‌شوند، در حالی که نسل‌های پی‌درپی مردم می‌میرند! این وضعیت ناگزیر به جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها خواهد انجامید. بار دیگر، ذهن حیوانی از طریق ضعف‌های انسانی حاکم می‌شود و یک ماده، ماده‌ای دیگر را نابود می‌کند. فایده‌اش چیست؟

زمان زندگی گذراست و بسیار سریع می‌گذرد؛ چه صد سال باشد، چه دویست سال یا حتی هزار سال. اما آیا با این کار، رنج انسان و عذاب درونی‌اش کاهش می‌یابد؟ و سپس، انسان باید پاسخ‌گوی همه این سال‌های سپری‌شده باشد؛ برای هر آنچه در طول این لحظات در درون خود ساخته است. کسانی که واقعاً از طریق عمق احساساتشان با جهان معنوی خدا تماس یافته‌اند، به‌خوبی درک می‌کنند که این جهان مادی موهوم تا چه اندازه گذرا و کوتاه‌عمر است. شخصاً، من حتی برای یک لحظه هم حاضر نیستم مدت از پیش تعیین‌شده وجودم را در این جهان مادی، در این بدن فانی با مشکلات و خواسته‌های همیشگی‌اش، طولانی‌تر کنم.

آ نا ستا ز یا :

بله، درست است. اما این را فقط کسانی درک می‌کنند که تجربه معنوی شخصی دارند. بیشتر مردم حتی نمی‌توانند خودشان و طبیعت حیوانی‌شان را کنترل کنند. من فکر می‌کنم وقتی عمر انسان‌ها طولانی‌تر باشد، فرصت‌های بیشتری برای شناختِ خود خواهند داشت. آن‌ها مانند امروز با شتاب از میان زندگی نخواهند تاخت؛ شتاب‌زده، با اشتباهات فراوان، زندگی بر اساس قالب‌ها و الگوهای تکراری دیگران، و تازه در پایان عمرشان بفهمند که همه این‌ها پوچ بوده و ارزش توجه نداشته است. آن‌ها زمان خواهند داشت تا دانش را بیاموزند و درک کنند و با آگاهی، بر پایه تجربه خطاهای گذشته‌شان، خود را از نظر معنوی پرورش دهند. بالاخره، این را هم می‌توان فرصتی برای رشد معنوی دانست؛ برای دستیابی به پیوندِ شخصیت با روح و فرازوی از جهان مادی!

ر یگد ن :

بله، برای انسان واقعاً می‌تواند یک فرصت باشد، اما فقط در صورتی که جامعه الگوهای رفتاری و نگرش مصرف‌گرایانه خود را تغییر دهد. و این اصلاً کار پیچیده‌ای نیست. انسان باید ذات حقیقی معنوی خود را درک کند. آن‌گاه می‌تواند تغییرات واقعی را در زندگی جامعه ایجاد کند و اطرافیانش را بیدار سازد. از این منظر، حتی یک انسان هم یک «رزمنده» است و می‌تواند کارهای مفید بسیاری انجام دهد! در زندگی، هر فرد نقش‌های گوناگونی دارد که به او امکان ارتباط با افراد مختلف را می‌دهد: والد، خویشاوند، همسایه، دوست، متخصص، ورزشکار، دانشجو، کارگر، مدیر، فعال اجتماعی، «ساکن» فضای اینترنت و غیره. و اگر فکر کنیم که هر انسان تاکنون با چه تعداد افرادی در زندگی‌اش برخورد داشته است: دوستان کودکی، همکلاسی‌ها، هم‌دانشگاهی‌ها، همکاران، شرکای کاری، خویشاوندان دور و آشنایان.

این خود یک «جامعه کوچک» کامل است: کسانی که در گذشته با آنها آشنا شده و کسانی که اکنون با آنها در ارتباط است. پس این یعنی او می‌تواند همه‌جا تغییر ایجاد کند: هم در محل کار و هم در خانه؛ هم در میان آشنایان و هم میان ناآشنایان؛ فارغ از ملیت، جایگاه اجتماعی یا دین. همه این شخصیت‌های به‌ظاهر متفاوت، در واقع اشتراکات فراوانی دارند. ما همه انسان هستیم، همه از جلوه‌های یکسان طبیعت حیوانی رنج می‌بریم و از تجلیات واقعی معنوی به یکسان شاد می‌شویم؛ زیرا همه ما «میهمانان» این جهان مادی هستیم و حضورمان در آن موقتی است.

آ نا ستا ز یا :

بله، حق با توست، هیچ چیز دشواری در این کار نیست: کافی است پیوسته خود را از نظر معنوی کامل‌تر کنی، با جهان معنوی زندگی کنی، این دانش را در عمل به کار ببندی؛ آن‌گاه در جامعه به گونه‌ای انسانی زندگی می‌کنی، آن‌چنان که شایسته یک انسان واقعی است، و سپس این دانش را منتقل می‌کنی.

وقتی به اطراف نگاه می‌کنیم و می‌بینیم در ادیان و سیاست جهانی چه می‌گذرد... به نظر می‌رسد امروز ایمان‌ها و باورهای گوناگونی وجود دارد و تقریباً همه آن‌ها مردم را به مراقبت از پاکی معنوی و ارزش‌های اخلاقی فرا می‌خوانند. اما در واقعیت - و این دیگر رازی نیست - بیشتر خادمان انواع فرقه‌ها و آیین‌ها صرفاً بر اساس منافع مادی عمل می‌کنند و در مردم ذهنیت مصرف‌گرایانه شکل می‌دهند؛ حلقه ماده را هرچه تنگ‌تر به دور انسان می‌کشند و پایه معنوی را از زیر پای او می‌کشند. هر جا که نگاه می‌کنی، جایگزینی‌ها و تحریف‌ها همه‌جا دیده می‌شود. روحانیون توده‌های مؤمنان را مانند گاوهای شیرده است شمار

می‌کنند و با هر بهانه‌ای منابع مادی را از جیب آن‌ها بیرون می‌کشند. آن‌ها به هیچ چیز متوقف نمی‌شوند و از قدرت خود بر «گله» استفاده می‌کنند تا نفوذ سیاسی‌شان را - البته برای منافع شخصی - افزایش دهند.

و سیاست که جای خود دارد. نتیجه تأثیر ذهن حیوانی بر جامعه از طریق این حوزه، که با قدرت و کنترل گره خورده، کاملاً آشکار است. خودخواهی، حرص و طمع، و منطق «بخور تا خورده نشوی» به هنجار رایج جامعه تبدیل شده است. ملت‌ها به گروه‌های اجتماعی، احزاب و ادیان تقسیم می‌شوند و وادار می‌گردند برای منافع رهبران‌شان - که همگی از یک روش کهن وعده‌های گوناگون برای کنترل توده‌ها استفاده می‌کنند - با یکدیگر مقابله کنند، بجنگند و یکدیگر را بکشند. روشن است که پرخاشگری در جامعه جهانی چگونه و برای چه منظوری فعال می‌شود، اما دردناک‌تر این است که خود مردم از آن حمایت می‌کنند. و این در زمانی رخ می‌دهد که دقیقاً برعکس آن لازم است: کل جامعه جهانی باید برای بقای بشر به‌عنوان یک گونه، متحد شود؛ آن هم با توجه به افزایش شتاب، فراوانی و گستره بلایای طبیعی و نیز مشکلاتی که بشریت در آینده نزدیک با آن‌ها روبه‌رو خواهد شد.

ر یگد ن :

بله، مگر آن‌که جامعه تغییر کند؛ در غیر این صورت، بشریت به‌سادگی دوام نخواهد آورد. در دوران دگرگونی‌های جهانی، انسان‌ها - به‌سبب فعال‌شدن تهاجمی طبیعت حیوانی (که تابع ذهن حیوانی جمعی است) - مانند هر ماده هوشمند دیگری، صرفاً برای بقای فردی خود خواهند جنگید. یعنی ملت‌ها یکدیگر را نابود خواهند کرد و آن‌هایی هم که زنده بمانند، به‌دست خود طبیعت نابود خواهند شد. تنها راه عبور از کاتاکلیسم‌های پیش رو این است

که تمام بشریت متحد شود و جامعه از نظر معنوی دگرگون گردد. اگر مردم بتوانند به صورت جمعی جهت حرکت جامعه جهانی را از کانال مصرف گرایی به سوی رشد حقیقی معنوی - با غلبه طبیعت معنوی - تغییر دهند، آن گاه بشریت شانس بقا در این دوره را خواهد داشت. افزون بر این، هم جامعه و هم نسل های آینده قادر خواهند بود به مرحله ای کاملاً نوین از تکامل خود دست یابند. اما امروز، همه چیز به انتخاب ها و اقدامات واقعی تک تک انسان ها بستگی دارد! از همه مهم تر این که بسیاری از انسان های خردمند این سیاره این موضوع را درک می کنند؛ آن ها فاجعه نزدیک شونده و فروپاشی جامعه را می بینند، اما نمی دانند چگونه در برابر آن بایستند و چه باید بکنند.

آ نا ستا ز یا :

برای تغییر جامعه، همین حالا و در این جا، چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کنیم؟

ر یگد ن :

از ساده ترین چیز شروع کنید؛ از خودتان. وقتی انسان معنای زندگی و معنای رشد معنوی را درک کند، خود را به گونه ای بنیادین دگرگون می سازد. و اگر این دانش در دسترس انسان های بسیاری بر روی زمین قرار گیرد، دیر یا زود جامعه نیز به عنوان یک کل تغییر خواهد کرد و در نتیجه، جهت حرکت تمدن انسانی به طور کامل دگرگون خواهد شد.

آ نا ستا ز یا :

برای انسان امروزی که در ساخته ها و پیچیدگی های ذهن بشری - در انبوه ادیان موجود، مفاهیم و آموزه ها و دگم های شان - گرفتار شده، درک ذات معنوی، آن معنا و دلیل حقیقی وجودش در این جهان بسیار دشوار است. حقیقت ساده پیچیده شده و به همین دلیل، جوهره نامفهوم گشته

است. البته امروزه تقریباً هر انسانی به ابزارهای گوناگونی دسترسی دارد: تمرین‌های معنوی، دعاها، شیوه‌های مراقبه و مانند آن. هدف نهایی هم روشن است: رهایی معنوی. اما آن بنیان مشترک، آن جوهره‌ای که به واسطه آن این حالت والای معنوی حاصل می‌شود، از دست رفته است. زیرا خود ابزارها درک اصل بنیادین را به انسان نمی‌دهند. این اصل در آگاهی و در عمیق‌ترین احساسات کسی نهفته است که با کمک این ابزارها بر روی خود کار می‌کند. آیا می‌توانی برای مردم آن حقیقت ابتدایی را بیان کنی: هدف رشد معنوی انسان چیست؟

ر یگد ن :

هدف رشد معنوی انسان، دگرگونی کیفی درونی اوست. این پیش از هر چیز به معنای صرفاً بازسازی گفت‌وگوی درونی معنوی با خدا نیست - آن هم نه گاه‌به‌گاه، بلکه در هر روز زندگی، از طریق عمیق‌ترین احساسات و عشق صادقانه به او - بلکه به معنای زیستن در همین راز است. در حقیقت، انسان به‌طور طبیعی به چنین گفت‌وگوی درونی پاکی با خدا کشیده می‌شود. این نیاز درونی بیش از همه در دوران کودکی آشکار است، زمانی که یاد تجسدها هنوز تازه است. کودک این تماس عمیق احساسی را از طریق روح خود احساس می‌کند؛ تماسی که در بیرون می‌تواند به شکل شادی صادقانه کودکانه و عشق پاک و فراگیر به همه چیز و همه کس جلوه‌گر شود. از همین روست که گفته می‌شود کودکان به خدا نزدیک‌ترند تا بزرگسالان. زیرا شخصیت نو هنوز پاک است و به واسطه صداقت و ایمانش با روح پیوند دارد، و روح نیز امید رستگاری را نسبت به این شخصیت نو در خود نگاه می‌دارد. به همین دلیل است که در بیشتر دوران زندگی، انسان احساس می‌کند بهترین‌ها هنوز در پیش است. در واقع، در لحظات بروز «شادمانی صادقانه»، کودک کوچک عمیق‌ترین احساسات تماس با

طبیعت معنوی خود را تجربه می‌کند؛ توجه، عشق و مراقبتِ خدا نسبت به روحش، حتی در چنین شرایط دشواری برای آن، یعنی محبوس بودن در بدن.

با گذشت زمان، شخصیتِ نو آغاز به ادراک و شناختِ جهان پیرامون می‌کند و این گفت‌وگو از طریق احساسات، به ارتباط با نزدیک‌ترین افراد منتقل می‌شود: مادر، پدر و خویشاوندان.

نخستین تصاویر دیداری بیرونی در آگاهی انسان تثبیت می‌شوند، زیرا در این زمان، عمیق‌ترین احساساتِ عشقِ صادقانه‌ای را تجربه می‌کند که از سوی خدا می‌آید. این عشق، تنها با جهان درونی انسان پیوند دارد؛ با آن گفت‌وگوی بی‌کلام و حقیقی با خدا در عشقِ او. از همین روست که گرم‌ترین خاطرات ما از دوران کودکی شکل می‌گیرد؛ برای نمونه، خاطرهٔ مادر به‌عنوان موجودی همه‌توان و دوست‌داشتنی که در این دنیا هیچ‌چیز برایش ناممکن نیست. اما وقتی بزرگ می‌شویم، دیگر او را با چشمانی متفاوت می‌بینیم: به‌عنوان زنی بالغ با سرنوشت و زندگی خاصِ خود.

وقتی بدن شروع به بلوغ می‌کند و شخصیتِ نو بیشتر و بیشتر به سود طبیعت حیوانی انتخاب می‌کند، انسان از سر نادانی این گفت‌وگوی حسیِ نامرئی با خدا را از دست می‌دهد. هرچند خودِ روح هرگز از «در زدن» به انسان دست نمی‌کشد و همواره نشانه‌هایش را به او می‌فرستد. در زندگی انسان شرایطی پدید می‌آید که به شکلی او را فرا می‌خواند تا به این گفت‌وگوی آرامش‌بخشِ روح با خدا بازگردد. اما انسان، که هدایتش به‌دست افکارِ طبیعت حیوانی افتاده، از شنیدن و شنیده‌شدن توسط طبیعت معنوی خود - که همان روح حاملِ عشقِ خداست - سر باز می‌زند.

در این جا طبیعت حیوانی خود را به‌جای این ارتباط زنده می‌نشانند. اگر

شخصیت بخواهد، با مشاهده افکارش می‌تواند این فرایند را به‌روشنی در درون خود دنبال کند. این روند از آن‌جا آغاز می‌شود که انسان، در اثر حواس‌پرتی به‌وسیله افکار طبیعت حیوانی - یا آن‌گونه که در روزگاران کهن می‌گفتند «خاکسترها» - گفت‌وگو با آن یگانه‌ا زلی، آن‌که عزیزترین و نزدیک‌ترین اوست، را از دست می‌دهد. در این لحظه، احساس تنهایی درونی در انسان پدیدار می‌شود. در پی آن، او دست به جایگزینی می‌زند: به دنبال ارتباط بیرونی با کسانی می‌گردد که همچون خودش در این‌جا موقتی‌اند و از غبار ساخته شده‌اند؛ یا آن‌که کاملاً تسلیم افکار طبیعت حیوانی می‌شود و شروع می‌کند «با خودش حرف زدن». اما این ارتباط، هیچ شباهتی به گفت‌وگوی معنوی با خدا ندارد. احساسات صداقت و پاکی معنوی از او رخت برمی‌بندد و در عوض، احساساتی چون رنجش، غرور، حسادت و خودخواهی پدیدار می‌شود.

این‌ها ریشه‌ای‌ترین جایگزینی‌هایی هستند که از سوی طبیعت حیوانی، در هنگام تسلط بر آگاهی، رخ می‌دهند. این وضعیت از آن‌جا ناشی می‌شود که انسان دیگر خود و طبیعت معنوی‌اش را - که معنای حقیقی زندگی او را می‌سازد - درک نمی‌کند. خود زمینی او فهم نیروی ژرف‌ترین خواست روح را تحریف می‌کند: خواست‌رهایی و استقلال از ماده و گریختن از اسارت آن. انسان دیگر احساسات واقعی خود را نمی‌شناسد. او خود را در دژی از خودخواهی حبس می‌کند و شروع می‌کند به پوشیدن نقاب‌هایی که طبیعت حیوانی به او پیشنهاد می‌دهد. در چنین وضعیتی، او در ذهن خود نه خدا، بلکه خودش را مخاطب قرار می‌دهد. در واقع، او تنها به خود - یا دقیق‌تر بگوییم، به طبیعت حیوانی‌اش - گوش می‌دهد و با آن سخن می‌گوید؛ طبیعتی که حقیقت جاودانه را با توهمی گذرا جایگزین می‌کند و انسان را به مجرای خود بدل می‌سازد. چنین گفت‌وگویی با خود، به گفت‌وگوی انسانی فانی

تبدیل می‌شود؛ گفت‌وگویی که او را کینه‌توز و وابسته به نیازهای مادی فراوان می‌سازد. او دیگر با خدا زندگی نمی‌کند، دیگر آزاد نیست؛ لذت و معنای وجود رقت‌بارش را در ماده می‌یابد (با صرف زمان و توجه زندگی‌اش برای انباشتن آن)، در تحت کنترل درآوردن دیگران و در رنج‌دادن آن‌ها. و نکته اساسی این جایگزینی آن است که خود انسان متوجه آن نمی‌شود؛ به نظرش می‌رسد که همه چیز را درست انجام می‌دهد و این راه، «به گمان خودش»، برای دیگران هم بهتر است.

اما در حالی که در گفت‌وگوی انسان فانی باقی می‌ماند، هیچ خوشبختی‌ای نمی‌یابد و همچون پاندولی در امیال مادی‌اش نوسان می‌کند. زمان می‌گذرد و سرانجام این درک پدید می‌آید که همه این‌ها «باطل اباطیل» است. او به یاد می‌آورد که زمانی در کودکی، شادی صادقانه، عشق پاک و اطمینانی داشته که به او احساسی از آزادی درونی شگفت‌انگیز می‌بخشید. و اکنون نه صداقتی مانده، نه پاکی‌ای و نه ایمانی؛ همه چیز از دست رفته و هر روز تنها اندوهی تازه برای روحش به ارمغان می‌آورد.

اما عشق خدا حتی زمانی که انسان آن را فراموش می‌کند نیز او را ترک نمی‌کند. خدا هرگز انسان را رها نمی‌کند، زیرا عشق او، به واسطه روح، همواره با انسان است. با این حال، انسان همیشه مایل به پذیرش این عشق جاودانه نیست و اغلب

یادگیری مقدس آن را به «بعداً» موکول می‌کند؛ با پیروی از خواسته‌های آنی و گذرای ماده فانی. اما انسان چنین «بعداً»ی ندارد؛ تنها «اینجا و اکنون» وجود دارد، جایی که حرکت و انتخاب واقعی رخ می‌دهد. کافی است انسان گشوده شود و به خدا توکل کند. هیچ دلیلی برای هدر دادن زمان گران‌بهای زندگی وجود ندارد.

به محض آن که طبیعت حیوانی حمله‌ای را آغاز می‌کند و احساس تنهایی را برمی‌انگیزد، انسان باید بی‌درنگ بر این خود زمینی غلبه کند و با صداقتِ کودکانه رو به خدا آورد و بر اراده او تکیه کند. او باید آن‌گونه که می‌تواند، با واژه‌ها و اندیشه‌های صادقانه خود، و مهم‌تر از همه، با عمیق‌ترین احساس درونی‌اش - همچون خطاب به نزدیک‌ترین و عزیزترین موجود - با خدا سخن بگوید. هنگامی که انسان با احساسی از توبه عمیق با روح خود سخن می‌گوید، عشق خدا در او چندین برابر می‌شود. خدا به درون روح می‌آید و به آن آرامش می‌بخشد. روح به سرچشمه‌ای پایان‌ناپذیر از نیروی درونی برای انسان بدل می‌شود. روح، روحیه ایمان را در او زنده می‌کند، به او امکان می‌دهد تجربه‌های به‌دست آمده را درک کند و نگاهی تازه به زندگی‌اش بیابد. انسان موهبت بصیرت را به دست می‌آورد: او در عشق می‌ماند، زیرا در خدا می‌ماند و خدا در او. او چیزی برای گفتن به خدا دارد و نیروی صداقت و ایمانی را می‌یابد که برای احساس پاسخ معنوی خدا لازم است. و این گفت‌وگوی دو موجود که یکدیگر را دوست دارند، بی‌پایان است. زیرا خدا، خود ارتباط در عشق است. انسان درمی‌یابد که ماندن در این هم‌نشینی، معنوی شدن و یگانگی با خدا، همان زندگی واقعی و راستین است. این راز در هر یک از ما رخ می‌دهد، هنگامی که آن را بپذیریم و با احساسات صادقانه‌مان در برابر خدا گشوده شویم.

اما اگر انسان بر خودخواهی زمینی خویش تکیه کند، خود دروازه روحش را می‌بندد و برای همیشه احساس تنهایی می‌کند، هرچند دوستان یا خویشاوندان بسیاری پیرامونش باشند. ولی اگر دروازه روح برای ارتباط با خدا گشوده باشد، انسان هرگز تنها نیست، زیرا همواره با او در گفت‌وگوست. هنگامی که این ارتباط درونی با خدا از سر گرفته می‌شود، درکی سالم در انسان پدید می‌آید که برداشت او از زندگی

محدود است و تنها بخشی از آن را می بیند. خدا یگانه کسی است که زندگی انسان را در تمامیتش می بیند. انسان درمی یابد که حتی بزرگترین رنج‌ها نیز همان شرایطی هستند که در واقع او را به مسیر ارتباط با خدا و نوسازی پیوندهای معنوی ازدست‌رفته هدایت می کنند. زیرا خدا وسوسه‌های انسان و ظرفیت او برای دگرگونی‌های درونی معنوی را می بیند. از همین روست که خدا چنین شرایطی را عطا می کند تا انسان، به واسطه آن‌ها، تجربه بیاموزد و انتخاب خود را درک کند و فرصتی برای بازسازی ارتباط با او بیابد؛ امری که در نهایت به پیوند شخصیت با روح و رهایی به سوی جهان معنوی می انجامد. اما انتخاب همواره با خود انسان است: این که با چه چیزی زندگی کند - غرور فانی یا فیض جاودانه.

تمرین‌های معنوی به انسان کمک می کنند این گفت‌وگو با خدا را در سطح عمیق احساسات کامل‌تر کند؛ جایی که پاکی نیت‌ها فرمان‌روایی می کند. آن‌ها همچون راهنما عمل می کنند و شرایطی می آفرینند تا شخصیت با روح پیوند یابد، جهان درونی غنا پیدا کند و دانش، نیرو و پاکی احساساتی را که از جهان معنوی سرچشمه می گیرند، به دست آورد. تمرین‌های معنوی ابزارهایی هستند که با آن‌ها انسان شروع می کند جهانی کاملاً متفاوت را بشناسد و پیوند بسیار نزدیک خود را با آن درک کند. این تمرین‌ها شخصیت را از نخستین گام‌های لرزان شناخت تا گذار کامل به جهان معنوی همراهی می کنند؛ از میل به تغییر خویش تا درک ضرورت ماندن دائمی در خدا. این یک شیوه زندگی است. این راه ابدیت است. این همچون نفسی از هوای تازه، آب، نور و گرمای معنوی است؛ این شادی توبه و سعادت ماندن در عشق خداست.

انسانی که کار بر روی خود و آموختن تمرین‌های معنوی را آغاز می کند، اغلب آن‌ها را رها می کند؛ دلسرد می شود، بی میل و تنبل می گردد

و برای خود بهانه‌ها و حواس‌پرتی‌های گوناگون از گفت‌وگو با خدا می‌تراشد. اما وقتی چنین حالتی پدید می‌آید، باید ایستاد و اندیشید: چه کسی است که نمی‌گذارد با خدا سخن بگوییم؟ چه کسی در آگاهی تو سدهای ذهنی و موانع موهوم می‌آفریند؟ چه کسی تو را وادار می‌کند فکر کنی امور این جهان‌گذرا و لحظه‌ای از مهم‌ترین چیز زندگی است - رستگاری معنوی در ابدیت - مهم‌ترند؟ چه کسی نمی‌خواهد تو در مسیر معنوی گام برداری؟ پاسخ یکی است: طبیعت حیوانی.

طبیعت حیوانی است. به همین دلیل، هنگامی که مخالفت آشکار آن به صورت تنبلی، بی‌میلی و بهانه‌تراشی ظاهر می‌شود، باید تلاش خود را دوچندان کرد و کار بر روی خود را از نظر معنوی آغاز نمود. برعکس، لازم است مدت زمان مراقبه‌ها را افزایش داد، بدون توجه به هر چیزی، عمیق‌تر در احساسات فرو رفت، با پشتکار بیشتری در جهان معنوی را کویید و گفت‌وگوی نجات‌بخش و صادقانه با خدا را بازسازی کرد. انسان باید حداقل روزی دو بار تمرین‌های معنوی انجام دهد و در طول روز، ارتباط با دنیای درونی، با روح، و با حس حضور خدا را حفظ کند. آنگاه این تنها یک شیوه زندگی نخواهد بود؛ بلکه آن مسیر معنوی خواهد شد که با هر قدم، انسان را به ابدیت نزدیک‌تر می‌کند.

زمانی که انسان در خدا زندگی می‌کند، هیچ اختلاف درونی و تضاد با خود ندارد. او دیگر خواسته‌های فردی که مملو از ترس و نگرانی‌های دنیای مادی هستند را طلب نمی‌کند، زیرا می‌فهمد که ماهیت این خواسته‌ها از خود زمینی او نشأت می‌گیرد. او دیگر تلاش نمی‌کند با ذهن بفهمد که خدا کجا در حال عمل است و کجا نیست، زیرا شروع به احساس و شناخت همه این‌ها می‌کند. و این شناخت از ذهن نیست، بلکه از عمیق‌ترین احساسات روح می‌آید. انسان با ذهن باور

می‌کند اما با روح می‌شناسد. او زندگی درونی خود را تنها بر روح متمرکز می‌کند، زیرا از طریق آن، خدا و جهان معنوی بی‌نهایت، که خانه واقعی اوست، را می‌شناسد. انسان با روح خود یگانگی پیدا می‌کند. دیگر جایی برای امور بد در او باقی نمی‌ماند، زیرا شروع به زندگی در جهان خدا می‌کند و حس آرامش از تماس با او را تجربه می‌کند.

و این ارتباط به‌طور مداوم ادامه دارد. دیگر هیچ چیز جز خدا در زندگی درونی انسان وجود ندارد و روح در برابر او پاک می‌ایستد. این هم‌نشینی، راز دوگانگی است. انسان حضور خدا را احساس می‌کند و او را دوست دارد، دست در دست او می‌رود، مانند شخصی عاشق، برای موجودی که دوست دارد، تا همیشه به او نزدیک باشد و بی‌پایان با او ارتباط برقرار کند. به مرور، انسان درک واقعی پیدا می‌کند که نه تنها خدا همیشه در او حضور دارد، بلکه در همه جا، در سراسر جهان پیرامون، حاضر است. انسان درمی‌یابد که خدا برای همه و همه‌چیز است.

پس کسی که گفت‌وگو با خدا را آغاز کرده، به زودی خود را تغییر می‌دهد، دیدگاه و درک متفاوتی از جهان پیدا می‌کند. اما مهم‌ترین نکته این است که شخصیت انسان، در طول زندگی، به‌واسطه این ارتباط مستقل با خدا، شروع به زندگی در جهان معنوی او می‌کند و آن حالت پیوند با روح را کسب می‌نماید که در ادیان مختلف به نام‌های گوناگون شناخته می‌شود - قدوسیت، نیروانا، پیوند عالی با خدا و غیره. این حالت، آزادی واقعی و وجود حقیقی است که انسان تمام عمر در جستجوی آن است.

انستازیا: از طرف تمام کسانی که واقعاً تشنهٔ روشنایی معنوی هستند، از شما سپاسگزارم! این درک واقعاً چشم انسان را به ماهیت واقعی رشد معنوی هر فرد می‌گشاید!

ریگدن: از من تشکر نکن، از او تشکر کن، زیرا کسی که هدایت می‌کند تنها با فروتنی اراده و حکمت او را منتقل می‌سازد!

انستازیا: متشکرم! بله، کلمات قادر به بیان همه آنچه هست نیستند، احساسات صادقانه بسیاری در اینجا وجود دارد! برای بسیاری از کسانی که تشنه حقیقت هستند، این بینش واقعی معنوی و افشاگری است که نشان می‌دهد چگونه می‌توان خود را به‌طور کیفی تغییر داد.

ریگدن: مهم است که مردم به خاطر بسپارند که توجه عنصر کلیدی در زندگی روزمره آنهاست. هر چیزی که انسان در زندگی خود به آن توجه کند و به آن انرژی دهد - چه افکار، ترجیحات و خواسته‌ها - همان چیزی است که دریافت می‌کند.

در تجلی واقعی خود، زندگی یک تبادل اطلاعاتی است، که بسیار فراتر از طیف محدود فرکانس‌های قابل ادراک و شنیداری است که انسان تا حدی در این جهان سه‌بعدی درک می‌کند. من پیش‌تر از مثال تصویری بلوک‌های اطلاعاتی (آجرها) برای توضیح این که اطلاعات همه جا حضور دارد و در همه چیز نهفته است استفاده کرده‌ام. اطلاعات خارج از زمان و مکان وجود دارد، زیرا همه چیز، از جمله زمان و مکان، را شکل می‌دهد. اطلاعات به‌طور مداوم بر فرد تأثیر می‌گذارد، اما تنها زمانی به‌طور کامل در یک فرد فعال می‌شود که فرد به آن توجه کند، یعنی وقتی که او انتخاب می‌کند. به عبارت دیگر، فعال‌سازی ساختارهای انسانی صورت می‌گیرد که

به طور همزمان نه تنها به جهان سه بعدی (برای مثال، آگاهی، ناخودآگاه) بلکه به کل ساختار انرژی انسان متصل است. شخصیت، بدون این که خودش متوجه شود، شروع به زندگی با این اطلاعات می کند و بخشی از واقعیت او می شود. بنابراین، با توجه کردن به اطلاعات مشخصی، انسان سرنوشت بعدی خود را با انتخابش می سازد. هنگامی که قدرت توجه خود را به چنین اطلاعاتی می دهد، در واقع به برنامه هفتگی در آن زندگی می بخشد، و همین است که زندگی او را به یکی از واقعیت های ممکن تبدیل می کند.

انستازیا: بله، این نکته بسیار مهمی است برای درک این که چگونه یک انسان می تواند رساننده اراده ذهن حیوانی باشد یا رساننده اراده جهان معنوی. همه چیز به انتخاب مداوم بستگی دارد. هر اطلاعاتی (برنامه اراده کسی) که بیشترین توجه را به آن بدهی و از آن حمایت کنی، دقیقاً همان اراده ای است که تو رساننده آن خواهی شد. مشکل بشر مدرن این است که بسیاری از مردم خودشان را نمی شناسند و بنابراین توجه خود را به دنیای بیرونی و نه به دنیای درونی خود می دهند.

ریگدن: اصلی ترین بخش انسان، که تمام ساختار او حول آن شکل گرفته است، روح است و شخصیت در این ساختار، نقش یک مازول برای تحول معنوی و کیفی این قدرت را ایفا می کند. ضمناً، کلمه «ماژول» وقتی از لاتین (*“modulus”*) ترجمه می شود، به معنای «واحد کوچک» یا «مقیاس کوچک» است. به عبارت دیگر، اصل بنیادین در انسان، عنصر معنوی اوست. هدف از آفرینش انسان به عنوان یک موجود عاقل با عنصر بنیادین معنوی، در تحول معنوی خود انسان با حفظ حق انتخاب و ایجاد یک رساننده واقعی نیروهای جهان معنوی در شرایط جهان مادی هفتگی است.

واقعیت این است که بسیاری از انسان‌های مدرن خودشان، قابلیت‌های واقعی‌شان و قدرت معنوی عظیمی که در درونشان نهفته است را نمی‌شناسند و به همین دلیل نمی‌دانند چگونه زندگی خود و زندگی جامعه را تغییر دهند تا کیفیت آن را بهبود بخشند. آن‌ها حتی نمی‌دانند زندگی واقعی یا خوشبختی واقعی چیست. انسان تلاش می‌کند تا حتی جشن معنوی داخلی ارتباط با خدا و تماس با جهان معنوی، که در تمرین‌های معنوی با عمیق‌ترین احساسات تجربه می‌شود، را با مراسم و جشن‌های بیرونی که ذهن انسان اختراع کرده جایگزین کند. با این حال، نکته جالب این است که انسان با امید فراوان منتظر همین جشن بیرونی انسانی است. وقتی این جشن اتفاق می‌افتد، در واقع انسان را تخلیه می‌کند و او را به نوعی «یتیم» تبدیل می‌کند، زیرا انسان به‌طور ناخودآگاه انتظار چیزی بزرگ‌تر را داشت؛ نه از نظر سرگرمی یا ارضای جسم، بلکه در عمیق‌ترین احساسات که دریافت نکرده بود. همه این‌ها به این دلیل است که لذت معنوی واقعی (که انسان هر بار هنگام تماس با جهان معنوی تجربه می‌کند) با یک نمایش عادی ذهنی همراه با تزئینات بیرونی جایگزین شده است.

بسیاری از مفاهیم در زندگی مردم با برنامه‌های اراده ذهن حیوانی جایگزین می‌شوند، زیرا خود انسان‌ها غالباً افکار و خواسته‌های ذهن حیوانی را انتخاب می‌کنند و توجه و انرژی زندگی خود را بر آن‌ها متمرکز می‌سازند. مشکل انسان‌ها این است که هنگام انتخاب و تبدیل شدن به رساننده و مجری اراده ذهن حیوانی، بدون آن که متوجه شوند، فکر می‌کنند که ذهن حیوانی اصلاً وجود ندارد. در واقع، ذهن حیوانی برای چشم آن‌ها نامرئی است، بر خلاف بدن فیزیکی و دنیای سه‌بعدی اطرافشان. چنین افرادی قدرت و توانایی آن را دست کم

می گیرند و قابلیت هایش در کنترل ذهن انسان و به ویژه میلش به مادی سازی کامل آگاهی انسان ها در جامعه انسانی را نمی شناسند. و این امر همه انسان ها را بدون استثناء به رساننده اراده ذهن حیوانی تبدیل می کند و قدرت آن را به طور چشمگیری افزایش می دهد.

منبع انرژی زندگی انسان ها با توانایی های مربوط به وجود «موتور پایدار»

(روح) در ساختار هر انسان برای ذهن حیوانی بسیار مهم است. برای افراد بیهوش، کافی است به وقایع چند قرن اخیر نگاهی بیندازند: چگونه جمعیت زمین به طور چشمگیری افزایش یافته است، چگونه در تنها دو قرن تکنولوژی هایی توسعه یافته اند که اساساً برای برقراری ارتباط جمعی انسان ها طراحی شده اند، یعنی برای متحد کردن همه در یک میدان اطلاعاتی واحد. همزمان، چگونه تفکر مصرف گرا به شکل فشرده در سراسر جهان تحمیل می شود و انحراف آشکار تمدن به سمت ماده صورت می گیرد. این چیزی جز آماده سازی ذهن حیوانی برای کنترل کامل انسان ها و استفاده از قدرت و منابع آنان به نفع خود نیست، که ممکن است حتی با دنیای سده بعدی مرتبط نباشد.

ذهن حیوانی دارای قدرت هایی است که فراتر و جالب تر از محدودیت های دنیای پرجمعیت مادی هستند، جایی که حتی تغییرات کوچک، باعث تغییرات جهانی در ابعاد پایین تر می شوند و به نتایج خاصی برای افزایش قدرت ذهن حیوانی منجر می شوند. این قدرت برای بقای خود ذهن حیوانی ضروری است، زیرا وابسته به ماده است و برای ادامه حیات موقت خود در برابر قدرت های عظیم تر - قدرت های آللات - تلاش می کند. برای این منظور، ذهن حیوانی هیچ فداکاری ای را در قالب ذهن های جمعی و فردی تحت اراده خود دریغ نخواهد کرد.

بنابراین، مردم باید به‌طور جدی بیندیشند که جامعه جهانی در چه لبه‌ای قرار دارد، اراده چه کسی را بدون تفکر اجرا می‌کنند و چه پیامدهایی برای هر شخصیت به‌طور جداگانه و برای تمدن بشری به‌طور کلی در انتظار است. امروز، برای بشر، همان‌طور که برای هر شخصیت مهم است، ضروری است که از نظر معنوی بیدار شود، بر پایه معنوی متحد گردد و «منفی» را به «مثبت» تبدیل کند، و از زیرساخت فنی که توسط ذهن حیوانی آماده شده است برای اهداف معنوی استفاده کند. نتیجه نیز دیر نخواهد آمد.

در جهان نامرئی، چنین تصمیمات و اقداماتی که توسط بشریت متحد گرفته می‌شوند، می‌توانند گرداب سریع و رو به رشد رویدادها به سمت صلیب شکسته معکوس را متوقف کنند. بدین ترتیب، مردم نه تنها قادر خواهند بود جلوی رویدادهای آینده‌ای را که طبق برنامه ذهن حیوانی و تهدیدکننده بقای بشر رخ می‌دهند بگیرند، بلکه می‌توانند گرداب رویدادها را به سمت صلیب شکسته راست هدایت کنند. این امر چیزی جز فعال‌سازی نیروهای آفریننده آلات و در نتیجه خلق آینده‌ای کاملاً متفاوت برای کل بشریت نیست.

انستازیا: بله، من منظور شما را می‌فهمم، زیرا توانایی واقعی انسان و جامعه، محدود به جهان سه‌بعدی نیست. با این حال، برای اینکه جامعه به سطحی کیفی و متفاوت از درک برسد، مردم باید کنترل بر طبیعت حیوانی خود را یاد بگیرند و زندگی خود را بر پایه تحول معنوی بسازند.

ریگدن: کاملاً درست است. به همین دلیل است که پایه اصلی دانش معنوی اولیه داده شده است: از کتاب‌های قبلی شما گرفته تا

این کتاب. آن‌ها برای انسان کافی هستند تا نه تنها از نظر معنوی بیدار شود، بلکه با کار روی خود، به‌طور مستقل به ادغام معنوی شخصیت با روح دست یابد. البته مشروط بر اینکه مردم واقعاً در خودسازی تلاش کنند، این دانش را تحریف نکنند و آن را همچون یک مسیر راهنما دنبال کنند، هم‌زمان با گسترش افق‌های شناختی خود و جهت‌یابی معنوی در این اقیانوس متلاطم زندگی مادی.

دانش در مرحله مهمی از زندگی انسان به او می‌رسد، حتی اگر خودآگاه نباشد، اما تنها وقتی برای او آشکار می‌شود که انسان شروع به تحول معنوی خود کرده باشد و شایستگی پذیرش آن را پیدا کرده باشد. در غیر این صورت، هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت. نکته مهم این است که مردم چقدر خوب دانش موجود را به کار می‌گیرند، تغییرات داخلی معنوی‌شان چقدر خواهد بود و چه تحولاتی در جامعه رخ خواهد داد. زیرا سطح بعدی دانش فرصتی است برای مردم تا تحولات معنوی در ابعاد بالاتر جهان مادی را ایجاد کنند، که همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، می‌تواند به تغییرات جهانی در ابعاد پایین‌تر منجر شود. و این مسئولیت بسیار بزرگی است

به معنای رویارویی با نیروهای ذهن حیوانی است، که به این آسانی‌ها جایگاه خود را از دست نمی‌دهد. این، اگر بخواهیم بگوییم، حوزه استفاده از «قدرت‌های فراطبیعی» است، یا همان چیزی که در گذشته هنر «سحر سفید برتر» نامیده می‌شد، و افرادی که مستقیماً با نیروهای ذهن حیوانی مقابله می‌کردند و در آن سوی واقعیت با آن‌ها می‌جنگیدند، گلیارها نامیده می‌شدند.

انستازیا: متأسفانه، امروز اکثر مردم حتی مفاهیم ابتدایی معنوی را

درک نمی‌کنند. و کسانی هم که این دانش را دریافت می‌کنند، اغلب عجله‌ای برای تحول خود ندارند و همچنان طبق الگوهای قدیمی‌ای که سیستم ذهن حیوانی به آن‌ها تحمیل کرده زندگی می‌کنند. مردم هنوز میل راسخ به زندگی و آفرینش از طبیعت معنوی خود ندارند. این را می‌توان در زندگی روزمره نیز مشاهده کرد. مثلاً شخصی که این کتاب‌ها را می‌خواند و با حقیقت تماس پیدا می‌کند، ابتدا انگیزه شدیدی برای کار روی خود و ایجاد تغییرات معنوی در زندگی پیدا می‌کند. اما پس از مدت کوتاهی، با بازگشت توجه خود به مشکلات و دغدغه‌های دنیای مادی، میل معنوی او به سرعت خاموش می‌شود. از طریق طبیعت حیوانی، سیستم دوباره کنترل آگاهی او را در دست می‌گیرد، اگرچه روح او از این ظلم حیوانی به شدت رنج می‌برد.

ریگدن: کسی که با تمایلات پنهان طبیعت حیوانی خود زندگی می‌کند، از نظر معنوی ضعیف است. به همین دلیل، هنگام تماس با حقیقت، مانند کبریتی شعله‌ور می‌شود، اما به سرعت خاموش می‌گردد، زیرا هنوز پشتیبانی معنوی در خود یا در جامعه اطراف ندارد. اما اگر شخص عزم راسخ برای رهایی از سلطه قدرت طبیعت حیوانی داشته باشد، باید بیش از پیش به منبع حقیقت بازگردد - کتاب‌هایی که به او کمک می‌کنند توجه خود را تغییر دهد و از حالت محدود آگاهی خارج شود.

علاوه بر این، باید دانست که در مراحل اولیه رشد معنوی، ارتباط با افراد هم‌فکر نقش مهمی برای او ایفا می‌کند. این پشتیبانی متقابل معنوی برای کسانی که در ابتدای مسیر خود هستند، بسیار حیاتی است. فقط به یاد بیاورید که چگونه این ارتباط در گروه شما در آغاز مسیر معنوی کمک کرد تا نه تنها کمبود اعتماد به نفس و قدرت خود را برطرف کنید، بلکه در زمان مناسب در برابر حملات پنهان طبیعت حیوانی مقاومت نمایید.

در ابتدای بیداری انسان، اغلب سردرگمی و جایگزینی‌های قالبی در ذهن رخ می‌دهد، که باعث می‌شود تشخیص دهد که ظهورها مربوط به طبیعت حیوانی است یا طبیعت معنوی. در گروهی از هم‌فکران، با ارتباط با دیگران، فرد سریع‌تر و بهتر خود را می‌شناسد. معمولاً افراد ابتدا از ”افشای اسرار طبیعت حیوانی“ خود می‌ترسند، به‌ویژه در گروه؛ از بیان مشکلاتشان در جمع می‌ترسند، هرچند با اشتیاق به حرف‌های کسانی که جرأت انجام این کار را دارند گوش می‌دهند.

وقتی شخص مواضع طبیعت حیوانی خود را رها می‌کند، در حقیقت راه‌های نفوذ و اعمال مخفیانه آن را مسدود می‌کند. علاوه بر این، گروه هم‌فکر نه تنها فرد را می‌شنود، بلکه تجربیات مشابه و روش‌های حل آن‌ها را نیز به اشتراک می‌گذارد. بدین ترتیب، شخص نه تنها پشتیبانی معنوی از گروه دریافت می‌کند، بلکه اطلاعات و تجربه مفیدی برای گسترش دانش خود به‌دست می‌آورد.

این نوع تمرین از دوران باستان وجود داشته است. به عنوان مثال، مسیحیان اولیه اعمال اعتراف عمومی در جوامع کوچک را انجام می‌دادند. اساساً این همان گفتگوی صمیمانه با دوستان است که به شخص سود معنوی می‌رساند. اما با ایجاد نهادهای کنترل جمعی - یعنی دین - بسیاری از این مفاهیم وارونه شد.

انستازیا: درست است. رسماً، عمل اعتراف برای همه مؤمنان بالغ در سال ۱۲۱۵ توسط مصوبات شورای چهارم لاتران به مسیحیت تحمیل شد. جالب این است که آن شورا مجموعه‌ای از اقدامات برای مقابله با بدعت‌ها (از جمله ایجاد تفتیش عقاید) به‌منظور تقویت قدرت کلیسا تصویب کرد.

این اقدامات در اصلاحات و توسعه کد «حقوق کانن» گنجانده شد.

هدف اصلی این اقدامات مقابله با گسترش جنبش‌های گسترده بدعت‌آمیز در اوایل قرن ۱۳ بود - مانند کاتارها، آلبیژنس‌ها، والدنس‌ها و غیره. گناه آن‌ها تنها این بود که مردم می‌خواستند حقیقت آموزش واقعی مسیح را بدانند و بدون واسطه به دنبال رشد معنوی خود باشند.

بنابراین، در عمل، دین بر مؤمن تحمیل کرد که حداقل سالی یک بار اعتراف کند. مؤمن باید گناهان خود را به کشیش می‌گفت و کشیش به نام عیسی مسیح با «کلمات بخشش» که از پیش تعیین شده بود، او را معاف می‌کرد. این امر به عنوان شرط لازم برای دریافت بخشش الهی اعلام شد، و بدون آن، فرد اجازه شرکت در «کمیون مقدس» را نداشت و بر اساس آموزه‌های کلیسا، بدون آن نجات روح ممکن نبود.

بله، تفاوت اساسی است: یک چیز این است که انسان خود برای بهبود و کامل شدن تلاش کند، با هم‌فکران و دوستان ارتباط برقرار کند، خودش را بشناسد و به دیگران کمک کند. و کاملاً متفاوت است وقتی که فرد تحت تهدید طرد شدن از کلیسا و آزار عمومی مجبور شود این کار را انجام دهد، آن هم به نمایندگی از یک نهاد رسمی - کلیسای کاتولیک روم، که در آن دوران در واقع نهاد قدرت اجرایی بود.

همه چیز عمداً وارونه شد تا مردم از روی ترس توبه کنند و نه از روی روح؛ تا حتی به فکر پیگیری مسیر معنوی خود نباشند.

ریگدن: این‌ها دقیقاً جایگزینی‌های ذهن حیوانی هستند که مردم بدون اینکه متوجه شوند، در حال تجربه آن هستند

به عنوان هدایت‌کننده‌ها فکر می‌کنند که این افکار متعلق به خودشان است، و اینکه این افکار قرار است قدرت آن‌ها را تقویت کند و در عین حال به «رشد معنوی جمعیت» کمک کند. امور معنوی را نمی‌توان به زور انجام داد؛ این انتخاب شخصی است که اهمیت دارد. همه چیز بر پایه آن ساخته شده است. در واقع، هیچ انسان بدی وجود ندارد، فقط انسان‌هایی هستند که توانایی‌های واقعی معنوی خود را نمی‌شناسند و به همین دلیل رنج می‌برند.

انستازیا: مشخص است که تحول معنوی شخصی انسان همیشه تأثیری بر جامعه اطراف او داشته است. شما بارها اشاره کرده‌اید که اگر چنین انسان‌های بیدار معنوی اکثریت بودند، جامعه نیز تغییر می‌کرد. آیا می‌توانید برای مردم توضیح دهید که چگونه جامعه را به‌طور کیفی تغییر دهند تا از کلیشه‌ها و الگوهای قالبی طبیعت حیوانی و تفکر مصرفی فاصله بگیرند و جهت حرکت تمدن مدرن به سمت رشد معنوی بازگردند؟

ریگدن: همه چیز ساده است. لازم است شرایطی برای مدل بنیادی جدید جامعه ایجاد شود، با در نظر گرفتن دوگانگی طبیعت انسان، به طوری که کوچک‌ترین امکان تحریک وسوسه‌های طبیعت حیوانی در همه حوزه‌های جامعه حذف شود.

چگونه باید ساخت چنین جامعه‌ای را آغاز کرد؟ اگر اکثریت مردم واقعاً قصد داشته باشند تمدنی بسازند که طبق اصول معنوی زندگی کند، همه چیز بسیار ساده است. اولین گام، سامان‌دهی توسعه معنوی جامعه است. در تمدنی که به سمت بردار معنوی گرایش دارد، یعنی ادعای سطح بالای توسعه دارد، نباید شکاف میان مذاهب مختلف وجود داشته باشد. افزون بر این، نباید دینی به عنوان نهاد کنترل جمعی

یا واسطه بین خدا و انسان وجود داشته باشد. نباید حتی کوچک‌ترین نشانه‌ای از روحانیت یا کشیش‌گری باشد، هرچقدر که این ساختارها نام‌گذاری شوند، که سیستم‌ها و نهادهای مذهبی مختلف را ایجاد می‌کنند.

باید تمایل و اقدام جامعه برای ایجاد شرایط زندگی مناسب برای توسعه معنوی شخصیت انسانی به عنوان مؤلفه‌ی اساسی چنین جامعه‌ای وجود داشته باشد.

آغاز بشریت شاهد شکل‌گیری چنین سازماندهی‌ای از زندگی انسان‌ها بود که در آن توجه بیشتری به زندگی معنوی جامعه می‌شد، و مشکلات مادی در درجه دوم قرار داشتند. به دلیل عوامل جغرافیایی و دیگر علل، گروه‌های مختلفی از انسان‌ها که دانه‌های معنوی یکسانی از دانش اولیه داشتند، جدا از هم زندگی می‌کردند.

با گذر زمان، چون دانش نخستین از بین رفت و طبیعت حیوانی در انسان‌ها غالب شد، تفرقه در گروه‌ها و نابرابری اجتماعی شکل گرفت. شکل‌گیری نهاد کشیش‌گری و ایجاد مذاهب مختلف بر پایه‌ی همین دانه‌های اولیه‌ی دانش معنوی بود. با این حال، سیستم به خودی خود بر پایه‌ی غالبیت مادی ساخته شد. در واقع، این تلاشی از سوی ذهن حیوانی برای کنترل کامل مجموعه‌ی ماده‌ی هوشمند است که آن را انسانیت می‌نامد، با منبع توانایی منحصر به فرد خود - انرژی حیات که برای اهداف معنوی طراحی شده است.

انستازیا: یعنی دین به عنوان یک سیستم به منافع ذهن حیوانی خدمت می‌کند، اگرچه جمعیت زیادی را دقیقاً به دلیل وجود دانه‌های معنوی جذب می‌کند. بله، اگر به همه‌ی تنوع آموزه‌ها، باورها و ادیان ملت‌های جهان نگاه کنیم و پوسته‌های سیستم کشیشی و مفاهیم آن

را کنار بگذاریم، وجود یک دانش مشترک آشکار می‌شود: چگونه انسان باید راه معنوی را دنبال کند و فریب وسوسه‌های دنیای مادی را نخورد. این دانه‌های دانش در واقع درباره‌ی یک موضوع واحد هستند، اما در قالب تفسیرهای انسانی مختلف ارائه شده‌اند.

ریگدن: درست است، و این دانش دین نیست؛ به همین دلیل می‌توان آن را در بخش‌های مختلف زمین میان مردم با باورهای متفاوت یافت. این دانش به فرایند طبیعی توسعه معنوی انسان کمک می‌کند، فارغ از نژاد، ملیت، محل زندگی، موقعیت اجتماعی و غیره. اما کشیش‌ها با استفاده از این دانش، ادیان خود را خلق کردند که محصول ذهن انسان است. آن‌ها تفاوت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد هر دین را تنها برای قدرت بر تعداد زیادی انسان ایجاد کردند.

تاریخ بشر شاهد زمان‌هایی است که تلاش شده بود مردم را به سمت بی‌خدایی سوق دهند. به نظر می‌رسید اهداف والا داشتند - نجات مردم از سلطه‌ی آئین کشیش‌ها. اما مشکل این بود که طبیعت حیوانی همچنان در حوزه‌های مختلف جامعه غالب بود. بنابراین به جای یک «آینده روشن»، شرایطی برای شکل‌گیری نوعی بدتر از سلطه‌ی اراده‌ی ذهن حیوانی در آگاهی مردم ایجاد شد. مفاهیم روح و خدا برای نسل‌های جدید از بین رفت و جای آن‌ها را «من» و اولویت‌های مادی گرفت.

نتیجه‌ی این تسلط ذهن حیوانی بر انسان‌ها مشخص است: جهان‌بینی مادی در جامعه غالب شد و آگاهی اکثر مردم توسط الگوها و دستورات مادی به بردگی گرفته شد. امروزه فردی که به یک خدا ایمان دارد و برای نجات روح خود دعا می‌کند، متأسفانه توسط بیشتر مردم به عنوان «نماد گذشته» یا فردی بیگانه با جامعه و دارای آگاهی «محدود توسط دین یا

فرقه» دیده می‌شود، حتی اگر هیچ ارتباطی با این سازمان‌ها نداشته باشد.

چرا چنین نگرش منفی نسبت به معنای اصلی زندگی انسان - رشد معنوی، خدا و روح در جامعه امروز ریشه دوانده است؟ زیرا اولویت‌های ذهن حیوانی در همه جا تبلیغ و تحسین می‌شوند و جامعه را به سمت ارزش‌های مادی و اصول مصرف‌گرایانه هدایت می‌کنند. ذهن انسان‌ها توسط نگرش به پس‌انداز و انباشت پول، دارایی، املاک و حق نامحدود ارث‌بری تسخیر شده است. انسان با دید محدود، هدف زندگی خود را در این‌ها می‌بیند و تلاش می‌کند شهرتی برای خود کسب کند، نه تنها در طول

زندگی، بلکه حفظ آن پس از مرگ (این نوعی جایگزینی ذهن حیوانی است، به نوعی جانشینی برای جاودانگی). خواسته‌های فردی توده مردم به تمایل به مالکیت چیزها، داشتن قدرت در جهان مادی و تبدیل همه چیز، از جمله خودشان، به ملک غیرقابل تقسیم خود محدود شده است. همه این‌ها نه تنها نشانه‌های بیماری‌زای نفوذ ذهن حیوانی در جامعه را نشان می‌دهد، بلکه بیانگر این است که بشر به لبه خودویرانگری نزدیک شده است. و مگر اینکه هم‌اکنون اقدامات فوری برای بازیابی معنوی انجام شود، فردا ممکن است دیر باشد، زیرا فرآیندهای مخرب غیرقابل بازگشت شده‌اند. مهم‌ترین نکته این است که تنها انسان خود می‌تواند هم خود و هم جامعه اطرافش را نجات دهد، با انتخاب و عمل خود.

انستازیا: بله، این دو پرسش دیرینه همیشه مطرح‌اند: «گناهکار کیست؟» و «چه باید کرد؟»

ریگدن: انسان‌ها نباید وقت خود را صرف جست‌وجوی گناهکار

کنند، ذهن حیوانی خود را سرگرم کنند، یا منتظر باشند کسی کاری برایشان انجام دهد. خودشان باید اقدام کنند و به دیگران نمونه خوبی باشند. در جامعه، مردم به کسانی جذب می‌شوند که شرافت و کرامت دارند، به دیگران بدون چشم‌داشت کمک می‌کنند، طبق وجدان زندگی می‌کنند و واقعاً به دنیای معنوی خدمت می‌کنند، بی‌توجه به اولویت‌های مادی. چنین شخصی باید اول از همه خود را بهبود بخشد.

در جامعه‌ای متمدن با بردار توسعه معنوی، همه از کودکی باید قادر باشند افکار ذهن حیوانی را نادیده بگیرند، دوگانگی طبیعت خود را درک کنند و با ساختار انرژی خود و قابلیت‌های آن آشنا باشند. انسان باید بداند که به‌طور مستقیم با دنیای معنوی مرتبط است، تنها یک خدا وجود دارد و هیچ واسطه‌ای در ارتباط با او لازم نیست. این یک سرّ دوگانه: انسان و خدا است. لازم است در جامعه شرایطی ایجاد شود که شخصیت‌های جدیدی که به این جهان وارد می‌شوند، معنای اصلی زندگی را درک کنند: افزایش قدرت معنوی خود، پیروی از اصول فرهنگی و اخلاقی طبیعی برای انسان‌ها، مهربان و انسانی بودن در افکار، گفتار و کردار، تکامل درونی و نهایتاً نجات روح خود.

باید اشتباهات گذشته را در نظر گرفت و مهم‌ترین نقاط مرجع معنوی را از دست نداد. در جهان امروز، مردم یک حقیقت ساده را فراموش کرده‌اند: زمان زندگی‌شان بسیار سریع می‌گذرد. آن‌ها تا حدی آزادی برای رسیدن به خواسته‌های مادی خود می‌بینند. در واقع، این آزادی شرطی و توهمی است. انسان عملاً نمی‌تواند کسی یا چیزی را در جهان مادی مالک شود، حتی اگر مردم یا قلمرو بزرگی را فتح کند و قدرت بر ثروت‌های آن به دست آورد. او تنها به دنیا می‌آید و تنها می‌میرد. این جهان برای انسان تنها توهم

اطلاعاتی است که شرایطی برای تأیید انتخاب غالب او ایجاد می‌کند.

در چنین جامعه‌ی کیفی و جدیدی، ابزارهای مختلف خودسازی معنوی باید در دسترس شخصیت‌ها باشند. اگر شخصی بخواهد از ابزارهای اضافی برای رشد معنوی خود استفاده کند - مانند نماز، تمرینات معنوی، مدیتیشن و غیره - کاملاً آزاد است، این خواست اوست. اما ابزارها تنها ابزار هستند. آن‌ها توجه را هماهنگ می‌کنند، مانند یک تئومتر برای تنظیم روی یک فرکانس خاص، به انسان اجازه می‌دهند لحظه‌ای جهان دیگر، جهان خدا، را حس کند، تجربه کسب کند، مقایسه و تفاوت آن با این جهان را درک کند، با روح خود از طریق عمیق‌ترین احساسات ارتباط برقرار کند و قدرت آن را احساس کند. سپس شخص دوباره به جهان سه‌بعدی آشنا بازمی‌گردد و هر روز انتخاب خود را دوباره انجام می‌دهد.

و اینجا بسیار مهم است که در آینده با این تجربه معنوی چه انتخابی خواهد کرد. آیا شخص می‌خواهد طبیعت خود را به‌طور کیفی تغییر دهد و یک موجود معنوی شود یا فریب توهم موقت ذهن حیوانی را بخورد و در نتیجه روح و شخصیت خود را به ادامه رنج محکوم کند؟ همه این‌ها شاید جزئیات کوچکی به نظر برسند و نتیجه انتخاب شخصی یک فرد باشند. اما انتخاب هر فرد جمع می‌شود و به حرکت تمدن به‌طور کلی شکل می‌دهد، که وابسته به هر انتخاب است. همه چیز با پاکی و صداقت نیت هر فرد، انتخاب واقعی درونی و نگرش مسئولانه نسبت به زندگی شروع می‌شود، با توجه به مدت بسیار محدود آن.

برای ایجاد نظم متمدن در جامعه، و پیش از همه، از نظر معنوی، لازم است تعداد بیشتری از مردم از سواد معنوی برخوردار باشند. این به افرادی اشاره دارد که خود را کامل و معنوی تحول می‌دهند، افق‌های

دانش خود را گسترش می‌دهند. در مراحل اولیه، چنین افرادی باید برای انتشار دانش در حوزه‌های مختلف جامعه متحد شوند. لازم است شرایطی ایجاد شود تا افراد روشنفکر و با توسعه فکری بیشتر در جامعه جهانی ظهور کنند، کسانی که در آن‌ها طبیعت معنوی غالب است و دسترسی آزاد به دانش نخستین برای شناخت جهان و خود دارند.

انستازیا: به عبارت دیگر، باید همه تلاش‌ها انجام شود تا اولویت‌های مبتنی بر نیاز درونی به ایجاد و افزایش خیر در جامعه تثبیت شود: «من به خدا می‌دهم» و «من به مردم می‌دهم»، نه قالب فعلی «بده و بستان» تفکر مصرفی خرید و فروش.

ریگدن: کاملاً درست... سپس، ساختار کشیش‌گری باید لغو شود، این جمعیت از سلسله‌مراتب مذهبی و لشکریان کشیشان که مراسم قربانی انجام می‌دهند و خود را واسطه بین مردم و خدا می‌دانند (صرف‌نظر از اینکه در ادیان مختلف چگونه نامیده شود)؛ در واقع، آن‌ها فقط از مردم ارتزاق می‌کنند. برای بسیاری از آن‌ها، دین تنها یک شغل و منبع درآمد است (که به هزینه کار مردم عادی به دست آمده)؛ این وسیله‌ای برای دستکاری آگاهی جمعی از طریق ایمان برای اهداف سیاسی است.

برای لغو ساختار کشیش‌گری، انقلاب یا نمایش خونین لازم نیست. نیازی به درگیری و تحریکات مشابه طبیعت حیوانی نیست. می‌توان سیستم را به صورت مسالمت‌آمیز لغو کرد. به هر حال، کشیشان هم انسان هستند، مانند همه دیگران؛ آن‌ها نیز تمایل دارند

اشتباه کنند، درست مثل هر انسان دیگری. تنها کافی است شرایطی ایجاد شود که نهاد کشیش‌گری به‌طور طبیعی و خودبه‌خود، به‌عنوان

چیزی غیر ضروری از هم بپاشد. آنگاه افرادی که به این نهاد تعلق دارند، خود را در مشاغل دیگری می‌یابند که برای جامعه مفیدتر است، مطابق با اولویت‌ها و انتخاب‌های واقعی آن‌ها در زندگی.

انستازیا: چگونه می‌توان چنین شرایطی را ایجاد کرد؟

ریگدن: در واقع، کار خیلی سختی نیست. مردم باید خودشان دست از «گناه» بردارند، یعنی دیگر کشیشان را با صدقه‌ها و کمک‌های مادی خود فریب ندهند. در نهایت، وقتی این فعالیت دیگر درآمد شخصی برای آن‌ها نداشته باشد، مجبور خواهند شد لباس کشیشی را از تن بیرون کنند و مانند همه دیگران برای خود جامعه کار کنند.

به‌طور کلی، اگر درباره مفهوم گناه به‌عنوان یک اصطلاح مذهبی صحبت کنیم، صدقه دادن به کشیشان یکی از سنگین‌ترین گناهان محسوب می‌شود، فرقی ندارد به کدام فرقه تعلق داشته باشند. چرا؟ انسان به کشیشان و لشکر خدمتکاران استخدام‌شده آن‌ها صدقه می‌دهد، با این تصور غلط که آن‌ها از او مقدس‌تر هستند، لباس متفاوتی دارند و به خدا نزدیک‌ترند، بنابراین دعای آن‌ها مؤثرتر است. اما کشیشان هم انسان هستند، درست مثل دیگران؛ آن‌ها هنوز خود و روح خود را نجات نداده‌اند، پس چگونه می‌توانند دیگران را نجات دهند؟

در عین حال، انسان باید متوقف شود و فکر کند این فداکاری مادی برای چه کسی و به چه منظور انجام می‌شود.

پس صدقه‌های مادی مؤمنان تنها برای لشکر کشیشان لازم است. خدا نه پول می‌خواهد و نه دیگر ثروت‌های مادی. روابط بین انسان و خدا

فقط بر پایه عمیق ترین احساسات شخص از ارتباط با جهان معنوی، عشق صادقانه و سپاسگزاری او نسبت به خدا برقرار است. این عمیق ترین احساسات واقعی انسان نسبت به خدا تنها گنجینه واقعی هستند که جهان معنوی می تواند بپذیرد. این روابط بدون هیچ واسطه ای انجام می شود.

باید درک شود که تا زمانی که انسان جهان را از دیدگاه ساکن سه بعدی، یعنی از منظر تفکر مادی خود ارزیابی می کند، در بسیاری از امور معنوی پر از توهماتی است که ناشی از غرور اوست. او فکر می کند چون اندکی توجه خود را به جهان معنوی معطوف کرده، باید انگاری لشکر فرشتگان مراقب او باشند، درخواست هایش را برآورده کنند و او را روی بالش های شاهانه به بهشت ببرند. در واقع، تا زمانی که شخصیت انسان از نظر معنوی بالغ نشود، برای جهان معنوی نامرئی است.

عذر می خواهم برای این مثال انسانی معمولی، اما چنین شخصیت هایی مانند میلیون ها سلول جنسی تولید مثل هستند. گامت ها (سلول های جنسی) دارای مجموعه ای از کروموزوم ها و ویژگی های ارثی هستند. انسان حتی وجود مادی آن ها و مرگشان را نمی بیند. گاهی قدرت آن ها را بدون آگاهی استفاده می کند. اما وقتی دو گامت با هم ترکیب شده و زیگوت و جنین شروع به رشد می کند، حداقل یک نفر - یعنی زن (از نظر معنوی، اصل الهی مؤنث) - نمی تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. او حتماً توجه ویژه ای به این پدیده می کند و از موجود جدید در آینده مراقبت خواهد کرد.

همین امر در جنبه معنوی نیز صادق است. مردم باید خود را با جدیت پرورش دهند، تمرینات معنوی را بیاموزند، از طریق ارتباط با جهان خدا در سطح عمیق احساسات زندگی کنند تا شخصیت

آنها قادر به ادغام با روح شود و حق ورود به جاودانگی را کسب کند. سپس جهان معنوی نیز توجه خود را به این فرد معطوف می‌کند و مانند موجود کامل جدید مورد انتظار، به او مهر می‌ورزد.

متأسفانه، حقیقت باستانی دربارهٔ دستیابی به ادغام شخصیت با روح در جهان مدرن گم شده است، و انسان، با این امید که عشق و سپاسگزاری خود را نسبت به خدا نشان دهد، صدقه‌های مادی به کشیشان می‌دهد، و به این ترتیب، ذهن حیوانی را در لباس کشیشان با دنیای مادی فریب می‌دهد و وسوسه می‌کند. شما گناه می‌کنید و کشیش با گرفتن صدقه گناه می‌کند، زیرا این صدقه‌ها برای او موضوع وسوسه می‌شوند. با صدقهٔ خود، او را و روحش را به سوی «دوزخ» سوق می‌دهید، انتخاب او را به نفع ماده و ذهن حیوانی متمایل می‌کنید و همزمان خود را نیز با این عمل گناه‌آلود بار می‌کنید.

این گناه حتی از کشتن جسم انسان هم هولناک‌تر است، زیرا جسم تنها لباس موقتی، در واقع خاکستر است، در حالی که این گناه مانند سم مهلک برای روح عمل می‌کند و شخصیت را از فرصت رسیدن به حیات جاودان محروم می‌کند. در ریشهٔ چنین صدقه‌ها و قربانی‌های مادی، یک جایگزینی ذهن حیوانی وجود دارد، همان‌طور که گفتید، به شکل فرمول معمول خرید و فروش: «تو پشت مرا بخاران، من پشت تو را»، باور به امکان ^{**}بازخرید مادی، پرداخت رشوه برای گناهان، و کسب ثروت در آینده - از سلامتی تا رفاه.»

انستازیا: بسیاری از مردم هرگز توقف نکرده‌اند و به این فکر نکرده‌اند. در این حالت، مؤمنان عادی چنین درخواست‌هایی را در جهت کلیسا طبیعی و انسانی می‌دانند، زیرا به معنای کمک به دیگران

است. معمولاً کشیشان و خدمتکاران آنها درخواست صدقه را با ساخت معبد جدید، نیازهای کلیسا (که پیش‌تر در خطابه‌ها، کلمه کلیسا اغلب با مفهوم کلیسای آسمانی مرتبط بود) یا کمک به مؤمنان نیازمند توجیه می‌کنند. هیچ‌کس به جماعت گزارشی از شرایط واقعی توزیع این پول عمومی یا صورت‌های مالی درآمد و هزینه‌ها نمی‌دهد.

ریگدن: در یک جامعه متمدن عادی، کمک به دیگران، درست مانند ساخت معبد برای تمرینات معنوی جمعی، می‌تواند و باید توسط انجمن‌های شهروندان عادی، ساکنان محل یا یک شهرک انجام شود. همه چیز بر اساس اصل زیر انجام می‌شود: مردم دور هم جمع می‌شوند، تصمیم می‌گیرند و انجام می‌دهند، اگر واقعاً برای ساکنان ضروری باشد و اگر واقعاً بخواهند.

برای مثال، مردم یک روستا می‌خواهند معبدی بسازند - برای خودشان، فرزندانشان و اهالی روستا؛ آنها باید در اینجا زندگی کنند و خودشان تصمیم بگیرند چگونه زندگی کنند، نه کسی از بالا. و مطمئن باشید که برای خودشان، بستگان و دوستانشان

و فرزندان، افراد روحانی توانمند به‌طور حتم یک معبد مناسب را بدون نشانه‌هایی که طبیعت مادی انسان را فعال کند، بلکه تنها با نشانه‌هایی که جنبه‌های روحانی مردم را بیدار می‌کند، خواهند ساخت. در یک معبد یا مکان دیگری که برای تمرینات روحانی جمعی در نظر گرفته شده، مردم به‌عنوان برابر، دانش و تجربه خود را مبادله کرده و با هم برای نجات روح‌هایشان به خاطر عشق خداوند دعا خواهند کرد. آنها مانند اکثریت کشیشان در معابد امروزی، منولوگ‌های سیاسی یا مذهبی را برای جماعت برگزار نمی‌کنند و دانش روحانی را با خواسته‌ها و اهداف طبیعت حیوانی مخلوط نمی‌کنند یا به برنامه‌های کشیشی تلقین نمی‌کنند.

زیرا این مکان واقعاً برای مردم و توسعه روحانی آنها در نظر گرفته شده و نه برای مخلوط کردن دانه‌های روحانی با اهداف مادی یا برای کسب درآمد کشیشی و اخاذی از جماعت به وسیله "استخدام‌شدگان" در لباس کشیشی. در این مکان، مردم به‌طور مستقل به توسعه روحانی خود می‌پردازند.

هیچ‌کس نباید از معابد و مکان‌هایی که مردم برای توسعه روحانی و ارتباط جمع می‌شوند، سود برد. به محض اینکه اخاذی‌ها، فروش‌ها، خدمات پولی یا پرداخت حقوق به کسی در معابد یا "مکان‌های مقدس" آغاز شود، وسوسه‌هایی نیز به وجود خواهد آمد، اینکه چگونه بیشتر به دست آورند و سپس چگونه بدون زحمت بیشتری قدرت بیشتری کسب کنند. زیرا برای ذهنی بیکار، آسان‌تر است که شمع را در یک مراسم نمایشی پر زرق و برق حمل کند و خود را با تشاهی به موجودی عالی مغرور کند تا اینکه با چکش پنوماتیک در یک معدن زغال سنگ کار کند. و شخص حتی متوجه نخواهد شد که به دام رذایل افتاده است. این یک مانور قدیمی شناخته‌شده از طبیعت حیوانی است.

اما موضوع نه معابد به‌عنوان چنین، بلکه مردم است. می‌توان در هر مکانی به کمال روحانی پرداخت - چه در فضای باز و چه در محیط بسته. من قبلاً شرح داده‌ام که در زمان‌های باستان، مردم در غارها به توسعه روحانی می‌پرداختند و نسل‌های مختلفی به آنجا می‌آمدند و تمرینات روحانی را با نشانه‌ها و نمادهایی که اجدادشان بر دیوارهای سنگی نقاشی کرده بودند، یاد می‌گرفتند. این غارها هنوز هم امروز وجود دارند؛ هیچ‌کس به خاطر فقر مادی آنها وسوسه نشده است و

افراد روحانی آگاه می‌توانند هنوز هم از ارزش‌های روحانی - دانش - استفاده کنند. کشیشان ادیان مختلف،

از زمان‌های باستان، کشیشان معابد باشکوهی می‌ساختند تا آیین‌های خود را در آنجا برگزار کنند و آنها را با طلا و جواهر تزئین می‌کردند؛ برای مثال، در مصر باستان، بابل، یونان باستان و غیره. و حالا آن معابد کجا هستند؟ آنها جای خود را به ویرانه‌ها داده‌اند و طلاها مدت‌هاست که به وسیله مردمی که به این گنجینه‌های مادی وسوسه شده‌اند، غارت شده‌اند. وسوسه کردن مردم با چیزهای مادی در مکان‌هایی که آموزش روحانی انجام می‌شود، ننگی بزرگ است.

بنابراین، نباید به مردم اجازه داد که از آرمان‌های روحانی دیگران سود ببرند. انتشار دانش روحانی نباید هیچ سود مالی یا مادی برای فرد به همراه داشته باشد. تنها به این طریق می‌توان از وسوسه‌های مادی جلوگیری کرد و سپس فرد با تمام قلب و روح خود و با صداقت نیت‌های روحانی‌اش این کار را انجام خواهد داد!

آناستازیا: بله، مشکل اکثر مؤمنان این است که با کمک‌های مالی به ادیان، در واقع به نوعی خود را از کار روحانی بر روی خود آزاد می‌کنند و بار وجدان خود را بر دوش کشیشان می‌گذارند. به جای اینکه خودشان در دنیا کار خوبی انجام دهند، برایشان آسان‌تر است که به "خدمتگزاران محراب" پول بدهند. و کشیشی از این موضوع به راحتی سوءاستفاده می‌کند.

ریگدن: متأسفانه، این چنین است. اما نه کاملاً بدون عواقب، زیرا هیچ کس تاکنون نتوانسته و در آینده نیز نخواهد توانست از قضاوت شخصی خود فرار کند و هر فردی طبق اعمال و افکارش پاداش خواهد گرفت. اما در مورد افرادی که تلاش می کنند با صدقات به کشیشان خود را از کار روحانی آزاد کنند، این اشتباه آنهاست. در واقع، این یک خودفریبی است، زیرا هر چه پول مادی که برای خود درست کرده باشند، هیچ کس کار روحانی را به جای آنها انجام نخواهد داد. آنچه در معبد مهم است، پول آنها نیست، بلکه مشارکت شخصی شان در کارهای سازنده جامعه و تغییرات روحانی شخصی مرتبط با این موضوع است. در مورد کمک ها و معابد، برای یک فرد باهوش کافی است که به واقعیت های امروز نگاه کند. ساخت کلیسای

در شهرها، ساخت کلیسایها به پروژه های تجاری تبدیل شده است. آنچه مورد توجه قرار می گیرد، نه کیفیت، بلکه کمیت است؛ نه اینکه چند نفر واقعاً می توانند با روحانیت آشنا شوند، بلکه چه سود اقتصادی و منفعت سیاسی به همراه خواهد داشت. در این میان، هر سازمان مذهبی، به ویژه در شهرهای بزرگ، تلاش می کند که بخشی از زمین را نزدیک به مناطقی که تجمعات مردم در آنجا زیاد است، تصاحب کند تا از این طریق بیشترین تعداد مومنان را جذب کند.

تجربه دین به فرقه ها و درگیری های آنها با یکدیگر، در واقع مبارزه ای برای قدرت است که در آن اهمیت یک فرد بر اساس دارایی اش سنجیده می شود و تسلط بر مؤمنان عادی به عنوان قدرت سیاسی بر رأی دهندگان دیده می شود. همه چیز وارونه شده است! و تنها زمانی

می‌توان آن را درست کرد که مردم در جامعه خود در مسائل روحانی بیشتر آگاه شوند، افق‌های دانش و نگرش خود را گسترش دهند، در زندگی جامعه شرکت کنند، با خدا در درون خود زندگی کنند و کارهای نیک و خلاقانه انجام دهند. در این صورت، "نیاز" به دلالتان تجاری بین خدا و انسان از بین خواهد رفت.

آناستازیا: در ارتباط با این موضوع، سؤال مهم دیگری پیش می‌آید. در "ارتش" کشیشان، بدون شک افرادی وجود دارند که به امید رهایی روحانی، یک دین خاص را انتخاب کرده‌اند، بدون اینکه از وضعیت واقعی سیستم قبل از ورود به آن مطلع باشند. با این حال، حتی در حالی که در این سیستم هستند و چیزهایی را مشاهده می‌کنند که به توده‌های مؤمن نشان داده نمی‌شود، آنها در این کثافت سیاسی، پاکی ایمان و نیت‌های صادقانه خود برای خدمت به خدا و نه به طایفه‌های کشیشی را از دست نداده‌اند. یک بار گفتید که روحانیت واقعی این "مردم خدا" که متأسفانه در کل جهان بسیار کم هستند، مانند ستونی، افتخار هر دین یا باور جمعی را نگه می‌دارد. اگر سیستم ادیان به‌طور کلی لغو شود، چه باید کرد کسانی که واقعاً در مسیر خدا گام برمی‌دارند و در عین حال به‌طور صادقانه به دیگران کمک می‌کنند؟

ریگدن: خوب، اول از همه، امروز افرادی که تمایل صادقانه برای خدمت به خدا به جای خود دارند، بسیار کم هستند

افرادی که با غرور، بدون دریافت پاداش، به مراقبت از روح‌های انسانی می‌پردازند، واقعاً در میان میلیون‌ها نفری که در ارتش کشیشان ادیان مختلف خدمت می‌کنند، بسیار کم هستند. اکثریت قاطع کسانی که در ادیان خدمت می‌کنند، افرادی خارجی هستند که به اهداف مادی وسوسه شده‌اند و نه به رستگاری روحانی. و از طرف دیگر، هیچ تغییر خارجی نمی‌تواند روند داخلی روحانی را برای "مردم خدا" متوقف کند. حتی پس از تغییر شغل و کار کردن مانند دیگران برای نفع جامعه، آنها به توسعه روحانی خود به‌طور صادقانه ادامه خواهند داد و زمان آزاد خود را به کمک به دیگران اختصاص می‌دهند. زیرا این نیاز روحانی آنهاست، زندگی درونی آنها که بر شرایط این دنیا غلبه می‌کند. بنابراین، تغییرات خارجی آنها را متوقف نخواهد کرد، بلکه آنها را شاد خواهد کرد، با توجه به آنچه که در زندگی روزمره یک جامعه مذهبی و همچنین در اعمال و رفتار "همکاران" خود با آن مواجه می‌شوند.

یکی از شرایط لازم برای دستیابی به تحول کیفی در جامعه، درک مردم از معنای توسعه روحانی خود و همچنین پایان دادن به مشارکت در وسوسه قدرت و ارزش‌های مادی برای افرادی است که به "ارتش" کشیشی تعلق دارند. به آنها پول (کمک‌های مالی) یا هدایای هرگونه ندهید؛ غرورشان را با تعظیم، پرستش، بوسیدن دست، خضوع، اطاعت، دعا و یا وسوسه‌های مشابهی که به طبیعت حیوانی آنها مربوط می‌شود، راضی نکنید. به عبارت دیگر، نباید خودتان "گناه" کنید و دیگران را نیز به آن تحریک کنید. پس از همه، این شخص دقیقاً مانند شماست. او (خدمتگزار آیین قربانی) هیچ تفاوتی با یک فرد عادی ندارد، زیرا روح او نیز در بدن، در این دنیای مادی قرار دارد. در اینجا، هیچ کس

نمی‌تواند پایین‌تر یا بالاتر باشد، زیرا تمام روح‌های انسانی به طور یکسان از این اسارت مادی رنج می‌برند.

تنها یک راه خروج از این چنگال‌های مادی وجود دارد - توسعه روحانی و آزاد کردن روح خود، و رفتن به دنیای خدا. هیچ‌کس وجود ندارد که حداقل یک بار این نیاز ناشی از روح خود را احساس نکرده باشد و در جستجوی روحانی واقعی نباشد

آزادی. موضوع دیگر این است که طبیعت حیوانی انسان این نیاز روح را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کند و مفهوم "آزادی" را به شکل خود تحریف می‌کند و آن را با کیفیت‌های مادی که به طبیعت روحانی بیگانه است، آراسته می‌کند. تمام مردم مؤمن هستند؛ تنها هر فرد به‌طور دلخواه از قدرت ایمان خود استفاده می‌کند. به‌طور جالبی، کسانی که خود را بی‌خدا می‌دانند، در واقع، وقتی تنها هستند، به همان ترس‌ها و خرافات مانند هر مؤمن دیگری دچار می‌شوند. در جامعه، این افراد در واقع همان کشیشان هستند، فقط در مقیاس "کوچک"، و تنها تفاوت این است که آنها به‌طور علنی ویژگی‌های طبیعت حیوانی (عشق به خود، غرور، خودشیفتگی و غیره) را تجلیل می‌کنند.

آناستازیا: زمانی که نهاد کشیشی در جامعه لغو شود، چگونه می‌توان از اشتباهات مشابه در آینده جلوگیری کرد؟ منظور من این است که هنگام انتشار دانش روحانی، چگونه می‌توان از وسوسه‌های غرور و

خودپسندی دوری کرد و چگونه می‌توان بر وسوسه‌های طبیعت حیوانی غلبه کرد.

ریگدن: اگر تمدن به سمت روحانیت حرکت کند، حل این مسئله به راحتی ممکن خواهد بود. باید درک کرد که انسان دارای دو طبیعت است و دائم در نوسان بین طبیعت حیوانی و طبیعت روحانی قرار دارد. بنابراین، باید به گونه‌ای عمل کرد که شناخت روحانی و انتشار دانش انسانی بنیادین به نفع طبیعت حیوانی انسان به عنوان هدایت کننده ذهن حیوانی، که نمایانگر جهان مادی و منافع آن است، نباشد، بلکه به طور کامل قابل قبول و مطلوب برای توسعه طبیعت روحانی انسان به عنوان هدایت کننده جهان روحانی باشد. مهم است که دانش روحانی بنیادین برای همه مردم قابل دسترسی باشد و در حین انتشار آن، هر گونه امکانی برای وسوسه مردم با مشوق‌های طبیعت حیوانی از بین برود.

آناستازیا: بنابراین، لازم است که خود مردم چنین شرایطی را در جامعه ایجاد کنند که برای کسانی که به دیگران آموزش روحانی می‌دهند، از نظر مادی غیرمفید باشد

ریگدن: بله، در این مورد باید هرگونه امکان دستکاری آگاهی عمومی توسط هدایت کنندگان ذهن حیوانی و همچنین هر شانسی برای کسب سود اقتصادی یا منفعت سیاسی را حذف کرد؛ علاوه بر این، باید از تحریف اطلاعات و دستکاری آن به نفع شخصی جلوگیری شود، یعنی این نوع ات قدرت اختیاری در حوزه انتشار دانش.

آناستازیا: اما این واقعاً ممکن است تنها زمانی که افراد بسیاری اصول دانش بنیادین را بیاموزند. و هنگامی که جامعه جهانی این اطلاعات

را در اختیار داشته باشد، اکثریت مردم قادر خواهند بود به درستی روحانیات را از غیرروحانیات تفکیک کنند و تحت تأثیر و تحریکات افرادی با نیت‌های بد قرار نگیرند. آنها خواهند توانست به ابرازهای طبیعت حیوانی درون خود بی‌توجهی کنند و طبیعت روحانی را در جامعه و محیط خود حفظ کنند.

ریگدن: کاملاً درست است. اول از همه، مردم باید از نظر روحانی بیدار شوند، و سپس این بقایای تفکر استعماری خود به خود در جامعه از بین خواهد رفت و یک ارتش کامل از پارازیت‌ها و افراد بی‌دردسر که به هزینه ایمان مردم زندگی می‌کنند، از میدان روحانی طرد خواهند شد. تا زمانی که آنها از مردم عادی زندگی کنند، هر تعداد بهانه‌ای خواهند آورد تا به عنوان پارازیت‌های اجتماعی زندگی کنند و در عین حال، مردم نیز دستشان را ببوسند و به آنها احترام بگذارند.

مردم باید بیاموزند که صاحبان سرنوشت روحانی خود باشند و انتظار نداشته باشند که کسی کار حیاتی روحانی آنها را انجام دهد؛ آنها باید به طور مستقل خود را کامل کنند، روی خود کار کنند و افق‌های شناخت خود از جهان را گسترش دهند. نباید انتظار رحمت از کشیشان و سیاستمداران داشته باشند، نباید به توهّمات خود دامن بزنند و نباید اجازه دهند که دیگران آنها را دستکاری کنند. لازم است که یک شخصیت بالغ‌تر، یک انسان اجتماعی فعال و مسئولیت‌پذیر از نظر روحانی باشند. و برای جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته و اجتناب از وابستگی به

اراده ذهن حیوانی در آینده و همچنین تحریفات دانش روحانی و بازگشت به طرح‌های کشیشی، نیازمند این است که کسانی که تصمیم گرفته‌اند

به خود و دیگران در مسائل روحانی کمک کنند، این کار را به قیمت غرور و منافع مادی خود انجام دهند. زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم، هرگاه منافع مالی یا فرصتی برای ارضای غرور، کسب سود یا دریافت امتیازات و قدرت بر دیگران پیش بیاید، دیر یا زود وسوسه‌ای به وجود خواهد آمد و ضعف روح انسان بروز خواهد کرد.

این در زندگی واقعی چگونه به نظر می‌رسد؟ اگر فردی به‌طور مستقل خود را بهبود بخشد، تجربه روحانی داشته باشد و نیاز درونی به انتشار دانش روحانی داشته باشد، او در وقت آزاد خود به مردم کمک می‌کند. آنها یاد می‌گیرند و در نوبت خود به دیگران در این مسائل کمک می‌کنند و این چرخه ادامه می‌یابد. اما هر کس باید برای نفع جامعه کار کند و شغف غیرنظامی داشته باشد و روزی‌اش را با کار خود به دست آورد. در وقت آزاد، مردم باید مطالعه کنند و تجربه و دانش خود را با دیگران به‌عنوان برابر، مانند دوستان خوب، به اشتراک بگذارند و طبیعت حیوانی خود را سرکوب کرده و در اعمال خود به طبیعت روحانی هدایت شوند. این یک کمک واقعی به مردم و در عین حال کار بر روی خود است: شناسایی ابرازهای طبیعت روحانی و حیوانی در خود، کنترل مؤثر بر افکار خود، مطالعه طبیعت خود و توسعه روحانی. این نکته اصلی است: شما خودتان رشد می‌کنید و به دیگران کمک می‌کنید.

آیا متوجه شدید که انتقال دانش روحانی به این شیوه چه ویژگی خاصی دارد؟ فردی می‌خواهد دانش درباره خدا را با مردم به اشتراک بگذارد و زمان، تلاش و منابع خود را بدون دریافت هیچ‌گونه چیز مادی، بدون

وسوسه‌ها یا ارضای طبیعت حیوانی‌اش صرف می‌کند. تنها چیزی که به دست می‌آورد، افزایش روحانی در حین ارتباط بی‌غرض با روح‌های مردم است که مانند او رنج می‌کشند. آنچه را که در خود می‌کارید، در نهایت برداشت خواهید کرد. روحانی به روحانی و مادی به مادی. یعنی این فرد در واقع خود را به‌عنوان قربانی به‌منظور فدا کردن جاه‌طلبی‌های طبیعت حیوانی‌اش بر روی مذبح روحانی قرار می‌دهد

این زندگی اوست و همچنین به‌عنوان نتیجه‌ای از ارتباط با مردم، "هدایای" روحانی‌اش را چند برابر می‌کند. این هدایا مادی نیستند (نه پول، نه غذا، نه اشیاء و نه جاه‌طلبی‌های انسانی ناشی از غرور). این دقیقاً همان مؤلفه روحانی است که فرد از طریق دانش روحانی به دیگران منتقل می‌کند. زیرا با انتشار دانش روحانی، فرد در واقع در برابر ذهن حیوانی متحد مقاومت می‌کند و به دیگران کمک می‌کند تا حداقل کمی ذات الهی نهفته در خود را بشناسند، احساس کنند و درک کنند، که به جهان مادی تعلق ندارد. ماده فانی است، اما روح جاوید است. شخصیت آزادی انتخاب دارد: اینکه آیا فانی شود یا به ابدیت برود. این تمام ماجراست و همه چیز باید از اینجا آغاز شود.

باید به یاد داشت که ذهن حیوانی بسیار قوی است و انسان، به‌واسطه طبیعت دوگانه‌اش و به‌خاطر نوسان‌های انتخابش بین دو طبیعت، ضعیف است. حتی کسانی که به‌طور ثابت در مسیر روحانی حرکت می‌کنند، در معرض حملات طبیعت حیوانی قرار دارند. اگر فردی فقط کمی حواسش پرت شود یا به مادیات وسوسه شود، ذهن حیوانی بلافاصله بر آگاهی‌اش تسلط می‌یابد و غالباً در لحظاتی از زندگی که انتخاب

شخصیت به خصوص اهمیت دارد، پیروز می‌شود. به همین دلیل است که توصیه می‌شود هوشیار باشید، به‌طور مداوم روی خود کار کنید و اجازه ندهید به طبیعت حیوانی‌تان ذره‌ای فضا دهید. اگر یک بار بر روی چنگکی پا گذاشتید، یاد بگیرید که دفعه بعد چگونه از آن اجتناب کنید. هنگام انتشار دانش روحانی، همواره وسوسه‌ای از جانب طبیعت حیوانی وجود دارد که از غرور ناشی می‌شود، خود را به موجودی برتر نسبت دادن، تمایل به تصاحب این دانش و تفسیر آن به شیوه خود از ذهن خود، هنگام صحبت با دیگران. این گونه است که معمولاً تحریف آن از طبیعت حیوانی و جایگزینی با مفاهیم مادی اتفاق می‌افتد و در نتیجه، دانش بنیادین از دست می‌رود. فرد باید درک کند که دانش روحانی به تمام مردم داده می‌شود. انسان نه خداست، نه فرشته، نه کروی، و نه روح‌القدس. او فقط انسان است، درست مانند تمام مردم، زیرا روحش در ساختار انرژی چندبعدی محدود شده است که به جهان مادی تعلق دارد

آناستازیا: یک سؤال مهم دیگر وجود دارد که برای خوانندگان ما جالب است. آیا فرد می‌تواند به کسی بخشش "گناه" خود را بدهد، یا در معنای روحانی چیزی را به هر کسی ببخشد به نمایندگی از موجودات روحانی برتر؟

ریگدن: انسان نمی‌تواند کسی را از "گناهان" خود پاک کند یا برای کسی دعا کند، زیرا خود او ناقص است. و هیچ‌کس در زمین قدرت بخشیدن به نمایندگی از موجودات روحانی برتر را ندارد، و به‌ویژه به نمایندگی از خدا.

بخشش "گناه" با اعتراف مرتبط است، که ما در گفت‌وگوی خود به آن اشاره کرده‌ایم. لازم است که ماهیت روانشناختی پیدایش چنین پدیده‌ای در دین به نام اعتراف را درک کنیم. اثر کاتارسیس (از کلمه یونانی "کاتارسس" به معنای "پاکسازی") نه تنها برای وزیران ادیان مختلف شناخته شده است، بلکه برای روان‌تحلیل‌گران و روان‌درمانگران نیز. مردم از این موضوع در زمان‌های باستان نیز آگاهی داشتند. این یک روش درمانی است که در آن فرد لحظات عاطفی زندگی خود را به یاد می‌آورد که منجر به تجربه عمیق یک تعارض درونی یا اختلال روان‌نروتنی می‌شود. در واقع، این برای فرد یک تسکین روانی است که در هر گفت‌وگوی صمیمانه‌ای وجود دارد، به عنوان مثال، با یک دوست درباره مشکلات یا دغدغه‌هایش، که پس از آن حالت افسردگی‌اش از بین می‌رود و او نوعی تسکین روانی را تجربه می‌کند. همان‌طور که می‌گویند: "شادی مشترک، شادی را دو برابر می‌کند و اندوه مشترک، اندوه را نصف می‌کند." و در بیشتر موارد، هر چه غرور فرد بیشتر باشد، اعتراف به اشتباهات برای او دشوارتر است. وزیران ادیان این روش را به تسلیحات خود افزودند. اعتراف به خطا به عنوان نوعی قربانی ارائه شد که قطعاً با پاداشی همراه بود - "بخشیدن اعمال نادرست" یا "عفو گناهان." به این ترتیب، اساساً آنها مردم را از کار بر روی خودشان در سطح روحانی منحرف کردند و آنها را به این فکر عادت دادند که اگر فرد به اندازه کافی صمیمانه درخواست کند، قطعاً این بخشش را دریافت خواهد کرد. تکرار می‌کنم: این صرفاً یک تکنیک روانشناختی خالص است که بر اساس ایمان فرد است

اما در این زمینه می‌خواهم بگویم که گفت‌وگوی صمیمانه قطعاً خوب است. اما این تنها به‌طور موقت به فرد کمک می‌کند تا یکی از پیامدهای تعارض درونی‌اش را در آن لحظه خاص تجربه کند، اما مشکل

اصلی - حذف علت تعارض - را حل نمی‌کند. ریشه‌های این تعارضات در عادت روزمره فکر کردن نهفته است، که عمدتاً به تمرکز توجه شخصیت بر افکار و خواسته‌های طبیعت حیوانی مربوط می‌شود. تنها خود فرد می‌تواند به‌طور ریشه‌ای علت چنین تعارضاتی را در خود از بین ببرد. هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند این کار را برای او انجام دهد. فقط اوست که با انتخاب خود و تغییرات درونی، با مضاعف کردن کارهای نیک و کار کردن جدی بر روی خود، می‌تواند خود را از نظر روحانی پاک کند، رشد کند و به‌عنوان یک موجود بالغ از اسارت مادی فرار کند و روحش را آزاد کند. تنها او به‌واسطه کار روحانی‌اش می‌تواند به‌تنهایی به بعد هفتم ("بهشت"، "نروانا") برود، یعنی مسیر روحانی‌اش را به سوی جهان خدا طی کند. هر فردی که واقعاً در مسیر روحانی گام برمی‌دارد، که بر روی خود کار می‌کند و زندگی‌اش تحت سلطه ارتباط شخصی و عمیقش با خدا، عشق و اتصال به طبیعت روحانی است، دیر یا زود به این درک دست خواهد یافت.

مردم باید یاد بگیرند که دوگانگی طبیعت خود را درک کنند و اشتباهات یکدیگر را ببخشند، به‌گونه‌ای که گویی خودشان در حال یادگیری این درس هستند و گویی این مسائل دقیقاً برای آنها پیش می‌آید. اشتباه کردن انسانی است. اما افراد روحانی قوی نه‌تنها اشتباهاتشان را می‌پذیرند، بلکه می‌توانند از آنها بیاموزند. آنها شجاعت و صبر دارند تا اشتباهات خود را درک کنند و در صورت امکان، آنها را اصلاح کنند. نباید از آنچه قابل تعمیر نیست ناراحت بود. بلکه باید تلاش‌های خود را دو برابر کرد تا به‌طور حتمی شادی روحانی را هم برای خود و هم برای دیگران به ارمغان آورد. زندگی یک مدرسه واقعی است، جایی که اشتباهات درس هستند و تجربه‌ای که کسب می‌شود - یک مربی.

همان‌طور که می‌گویند، دریا آرام ملوان ماهری نمی‌سازد. وقتی او با تجربه روحانی خود حکمت کسب می‌کند، فرد شروع به هدایت کشتی‌اش به‌طور مطمئن و هدفمند در میان اقیانوس پر تلاطم زندگی می‌کند، و از

اشتباهات گذشته، عدم اجازه دادن به عناصر گذشته برای پرتاب او به این سو و آن سو و ایجاد درگیری‌های درونی. همان‌طور که حکیمان زمان‌های باستان گفتند، کنترل فرمان زندگی در اقیانوس خروشان زندگی نیاز به کار روحانی بر روی خود دارد. برای چنین فرد شجاعی که کشتی‌اش را در طوفان عناصر زندگی هدایت می‌کند، دیر یا زود روزی خواهد آمد که جهانی کاملاً متفاوت، روحانی و خالص، که او قبلاً در درون خود نمی‌شناخته، به چشمان درونی‌اش گشوده خواهد شد. این جهان آرامش را در روح به وجود می‌آورد و اجازه می‌دهد که حکمت از عناصر مادی پیروز بیرون بیاید و در ساحل ابدیت لنگر بیندازد.

آناستازیا: واقعاً، انسان نباید ابتدا به خود، به وجود و تقویت افکار درباره وسوسه‌های مادی مختلف، دلیلی بدهد - و این یک حقیقت است. فکر می‌کنم بسیاری از مردم می‌خواهند در جامعه‌ای زندگی کنند و خلق کنند که در آن کسانی که در کنار هم در زندگی پیش می‌روند یکدیگر را به خاطر جاه‌طلبی‌های خودخواهانه، احساسات منفی و دیگر نشانه‌های طبیعت حیوانی به گل نزنند، بلکه در عوض خوبی را در جامعه تحریک کنند و با درک و احترام به یکدیگر رفتار کنند. با توجه به تاریخ بشریت، مردم مدت‌هاست که به این آرزو دارند.

ریگدن: کاملاً درست است. بنابراین، هنگامی که امور روحانی جامعه توسط خود جامعه رسیدگی می‌شود و این امر طبیعی و اولویت‌دار می‌گردد، آنگاه نظم برقرار خواهد شد. و برای این، لازم است شرایطی

ایجاد شود که اکثریت مردم در این تمدن برای اهداف روحانی زندگی کنند و نه برای اولویت‌های مادی، مانند امروز. در این زمان است که تمامی ساختارهای روحانی به خودی خود ناپدید خواهند شد، زیرا ساختار قدرت پنهانی بر مردم که از طریق پنهان‌سازی دانش واقعی روحانی باقی مانده است، دیگر وجود نخواهد داشت. مردم به حقیقت خواهند دانست و این حقیقت برای همگان قابل دسترسی خواهد بود.

آناستازیا: بله، تغییرات کیفی در جامعه نیاز به تغییر ذهنیت مردم دارد که این جامعه را تشکیل می‌دهند. تمام این موارد نیاز به یک روش نوآورانه در تفکر و همچنین فرهنگ و رفتار نوآورانه دارد

علاوه بر این، این‌ها به ابتکار خود جامعه معرفی شده‌اند. اگرچه در واقع، هر چیز جدید، یک چیز قدیمی است که خوب فراموش شده است. مردم مدت‌هاست که آرزوی ایجاد یک جامعه ایده‌آل و عادلانه را دارند که در آن آزادی و برابری حاکم باشد. اما روحانیون و سیاستمداران از این آرزوی مردم استفاده می‌کنند و آن را در وعده‌های خود می‌گنجانند، اما در واقع، همه چیز را انجام می‌دهند تا از تحقق این آرزو جلوگیری کنند. بنابراین، این "برابری" در واقع همیشه یک تشریفات بوده است، حتی بعد از اینکه روحانیون و سیاستمداران تحولات اجتماعی، اصلاحات و انقلاب‌هایی که به نفع خودشان بود، ایجاد کردند و همچنین تغییرات یک دین، حزب یا نظم اجتماعی به دیگری. به راحتی می‌توان دید که نتیجه چنین اختلالاتی همیشه یکسان است: روحانیون و سیاستمداران بار دیگر یک سلسله‌مراتب مدیریتی (نخبگان با امتیازات) ایجاد می‌کنند؛ به این معنا که وضعیت در جامعه در واقع تغییر نمی‌کند. در واقع، فقط تابلو تبلیغاتی، نام یک سیستم

اجتماعی یا دین غالب تغییر می کند. شاید این به این دلیل است که مردم مدت ها است فراموش کرده اند که برابری و آزادی واقعی چیستند.

ریگدن: مردم به بالای درخت ها نگاه می کنند، اما ریشه ها را نمی بینند. و نکته اصلی این است: همه مردم برابرند و به ویژه، زمانی که صحبت از شرایط حبس در این دنیای مادی، ویژگی های طبیعت های روحی و حیوانی آنها، زودگذر بودن زندگی شان و موقتی بودن اقامتشان در این دنیا می شود! همه مردم به تنهایی به دنیا می آیند و می میرند و همه دارای سرنوشت روحانی خاص خود هستند که خودشان با انتخاب خود شکل می دهند. همه مردم از نظر روحانی مهربان هستند زیرا هر کسی یک روح دارد، و از این نظر، همه نسبت به یکدیگر خویشاوند و بسیار نزدیک هستند، زیرا ارواح متحد هستند و از دنیای خدا آمده اند. و این همه مردم را متحد می کند، فارغ از وضعیت اجتماعی، محل سکونت، اعتقادات دینی و ملیت اجسادشان. پس، تقصیر مردم (شخصیت های جدید) نیست که بدنی خاص با ارث ژنتیکی معین از یک نژاد خاص به دست آورده اند یا اینکه به عنوان چینی، انگلیسی، نیجریه ای و غیره به دنیا آمده اند. یعنی اینکه پوسته بیولوژیکی و مادی آنها در این یا آن گروه قومی بازتولید شده است

اما توجه داشته باشید که با وجود تفاوت های فیزیولوژیکی مشخص، مردم، فارغ از تعلق به نژادهای مختلف، خود و دیگران را، چه آشنا و چه نا آشنا، بر اساس درجه انسانیت ارزیابی می کنند؛ همه ملل مفاهیمی از خوب و بد دارند. این ارزیابی در میدان جنگ آگاهی آنها وجود دارد که بر اساس انتخاب بین طبیعت های روحی و حیوانی است. و نکته اصلی برای مردم این است که بدن دوستشان چگونه به نظر می رسد، بلکه شخصیت درونی او چیست و "زیبایی روحی" او چگونه است.

بدن یک بدن است. آنچه اکثریت مردم واقعاً درباره بدن‌های خود آموخته‌اند را می‌توان با عبارت "اینجا درد می‌کند" خلاصه کرد. ایده‌آل‌های زیبایی بدن در جامعه انسانی نسبی‌اند و تحت تأثیر تبلیغات برخی افراد و تقلید دیگران قرار دارند. علاوه بر این، ملت‌های مختلف ایده‌های خود را درباره زیبایی بدن دارند: برخی از مردم از دوران کودکی گردن‌های خود را با حلقه‌ها بلند می‌کنند، در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دهند فرم نوجوانی داشته باشند. اما این موضوع نیست. تقصیر ارواح مردم نیست که در این یا آن بدن فشرده شده‌اند. بدن شخصیت، همان‌طور که تمام شرایط خارجی وجود آن، نتیجه اولویت‌های انتخابی، تمایلات غالب و انتخابی است که روزگاری توسط زیر_شخصیت‌های فرد فعلی انجام شده است.

چه کسی امروز مردم را این قدر شدید تقسیم می‌کند و کل واحد - انسانیت - را به بخش‌هایی نظیر نژادها، قومیت‌ها و گروه‌های اجتماعی و مذهبی مختلف تقسیم می‌کند؟ سیاستمداران و روحانیون. آن‌ها جهت‌گیری توسعه علم را در زمینه‌های مختلف تعیین می‌کنند، شرایطی را برای مردم ایجاد می‌کنند تا در گسترش و تعمیق موضوعات خاص مشارکت کنند و در نتیجه، آن‌ها را در سیستم آموزشی نسل جوان ادغام می‌کنند. به عنوان مثال، چه کسی به مطالعه ملل و ملی‌گرایی می‌پردازد؟ دانشمندان سیاسی. آن‌ها برای این "تحقیق" و توسعه مفاهیم مختلف خود در یک جهت عمومی که به آن‌ها واگذار شده، مدرک‌های دانشگاهی و جوایز مختلفی کسب می‌کنند. بنابراین آن‌ها در تمام جهات حفاری می‌کنند و اختراعاتی را به وجود می‌آورند

نظریه‌های مختلفی، زیرا همه آن‌ها می‌خواهند خوب زندگی کنند و حقوق مناسبی، اعتبار و احترام داشته باشند.

برای قدرت شخصی خود، سیاستمداران جهانی ملت‌ها را تقسیم می‌کنند و این کار را با دستان خود مردم انجام می‌دهند. به عنوان مثال، نمایندگان علم (آگاهانه یا بدون درک ماهیت جهانی) به ازای پرداخت، برنامه‌ها و دستورات سیاستمداران را اجرا می‌کنند و در واقع تصمیمات سیاسی آن‌ها را پیاده‌سازی کرده و در جامعه چشم‌اندازهایی را که به نفع قدرت‌داران است، ترویج می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها تمام این نظریه‌ها را بر اساس حقایق تاریخی متعدد (زیر بهانه‌ی دانش تاریخی قابل قبول) بنا می‌نهند و مدل‌های مخرب گذشته را با شعارهای سرزنش عمومی، مانند "نباید این کار را کرد"، نشان می‌دهند. اما در واقع، این یک نمایش و تحمیل به مردم مدل‌های رفتار **stereotypical** و گزینه‌های "چگونه می‌توان به گونه‌ای دیگر عمل کرد" است که به تقسیم بیشتر کمک می‌کند، یعنی تفاوت‌های اجتماعی. به عنوان مثال، آن‌ها ایده‌های مبارزه طبقاتی، نابرابری، تبعیض نژادی، بی‌عدالتی اجتماعی، تقسیم مردم به "برتر" و "پست"، به "نخبگان" و "توده" و راه‌های آغاز جنگ‌ها و غیره را توصیف می‌کنند. هر کتاب درسی علوم سیاسی از هر کشور جهان را در نظر بگیرید. این یک تشدید خنثی کننده **xenophobia** (از یونانی "**xenos**" به معنای "بیگانه" و "**phobos**" به معنای "ترس") است، یعنی طرد، ترس و نفرت نسبت به یکدیگر، عدم تحمل هر چیزی خارجی یا ناآشنا و بنابراین به طور ناخودآگاه مقابل شخص قرار می‌گیرد. اما هیچ کتاب درسی نمی‌گوید که واقعاً در سطوح بالای قدرت چگونه است، امروز سیاستمداران و روحانیون اساساً بر چه چیزی قدرت خود را بنا می‌کنند و چگونه کل ملت‌ها را در راستای منافع خود استثمار می‌کنند.

بنابراین، تقسیم و تجزیه جامعه به طور مصنوعی توسط سیاستمداران و روحانیون جهانی تحریک می‌شود! به چه منظور؟ تا در آگاهی مردم

تصویری از دشمن ایجاد کنند و کل جامعه را با این تصویر در ترس و اطاعت نگه دارند. به طوری که تحت این بهانه که هدف مبارزه با کسی است، جامعه بدون فکر، تخصیص منابع بزرگ از بودجه دولتی کشورشان را برای "تقویت تدابیر امنیتی" و هزینه‌های مشابه دیگر تأیید کند. در دیگر

کلمات، بنابراین دولت به این ترتیب کنترل و قدرت خود را بر مردم تقویت می‌کند. و چه کسی نماینده دولت است؟ گروه‌های سیاستمدار، یعنی افرادی با منافع خودشان. آن‌ها از این "ترس" عمومی که به طور مصنوعی ایجاد شده و در مواقعی توسط خودشان حمایت می‌شود، استفاده می‌کنند تا قدرت خود را تقویت کنند و به سادگی بودجه را تحت بهانه محرمانگی و تضمین امنیت جمعیت غارت کنند.

کافی است به آنچه که به مردم در تلویزیون نشان داده می‌شود نگاه کنید. ترساندن مداوم، درباره اینکه در کشورشان همه چیز بد است - قتل‌ها، انفجارها، سرقت‌ها، رسوایی‌ها، قربانیان بلایای طبیعی، به عبارت دیگر، وضعیت‌های اضطراری و حوادث مداوم. چگونه یک روان طبیعی می‌تواند تمام این‌ها را تحمل کند؟ و چرا همه این‌ها نشان داده می‌شود؟ آیا در جهان خبری خوب وجود ندارد؟ وجود دارد، اما به عمد زیاد نشان داده نمی‌شود. زیرا آنچه که به طور عمیق برای طبیعت روحانی انسان نفرت‌انگیز است، به او تحمیل می‌شود، اما به جای آن به شدت طبیعت حیوانی او را فعال می‌کند. سیاستمداران و روحانیون در واقع از این بهره‌مند می‌شوند که یک فرد مانند یک حیوان شکار شده باشد، به طوری که تحت سلطه ترس حیوانی از زندگی‌اش باشد، و برای توده‌ها - به وسیلهٔ بندگی حیوانی و تهاجم به تصویری که به طور مصنوعی ایجاد شده از دشمن. سپس قدرت بر چنین افراد زامبی شده

نامحدود می‌شود. بنابراین، جامعه نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر دارد: در حالی که اکثریت مردم خواهان برابری، آزادی و عدالت هستند، در جامعه جهانی سیاستمداران و روحانیون در واقع جنگ‌های مداوم و تحریک نفرت‌های نژادی، ملی و مذهبی را در میان مردم تحریک می‌کنند.

آناستازیا: بله، این یک فریب خالص است. این معادل این است که به مردم بیل بدهید تا خودشان گورهایی برای خود بکنند، در حالی که فکر می‌کنند که در حال حفر بنیاد خانه‌ای جدید برای خانواده چندملیتی خود هستند. هر کجا که نگاه کنید، تقسیم و تجزیه مصنوعی و ساختگی بشریت وجود دارد. اما این فریب تنها تا زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که مردم خود این وضعیت را تغییر دهند.

ریگدن: کاملاً درست است، همه چیز در دستان مردم است، یا به عبارت دیگر، در نوع تفکرشان. یک حقیقت وجود دارد. اما اگر فرد اجازه دهد که در آن یک تفاوت کوچک با ذهنش وجود داشته باشد

حقیقت در نهایت به پوچی نامحدود در درون او تقسیم می‌شود. دانستن حقیقت به معنای تقسیم همه چیز در آن با ذهن نیست: "موافق" یا "مخالف". دانستن حقیقت به معنای درک ذات واحد و بی‌نهایت آزادی روحانی با روح است. از طبیعت روحانی، نیاز طبیعی انسان به زندگی در برابری، برادری، اتحاد با تمام بشریت و درک اینکه همه مردم بر روی سیاره خویشاوند و به شدت به یکدیگر وابسته‌اند، ناشی می‌شود.

وقتی که طبیعت حیوانی در یک فرد غالب می‌شود، این نیاز را تحریف می‌کند. و سپس فرد شروع به مقایسه خود با دیگران در قالب فکری مصرف‌گرا می‌کند، خود را برابر با کسانی می‌داند که به نظر او به نوعی

"برتر از او" هستند و حتی فراموش می‌کند که کسانی نیز وجود دارند که به نوعی "پایین‌تر از او" هستند. و سیاستمداران و روحانیون از این موضوع با موفقیت زیادی استفاده می‌کنند و ایده‌های مشابهی درباره برابری و برادری را در شعارهای خود، متون مذهبی، مفاهیم سیاسی و قوانین روی کاغذ درج می‌کنند.

آناستازیا: خوب، بله، و سپس مردم تعجب می‌کنند که چگونه این اتفاق می‌افتد در حالی که همه به نظر می‌رسند برادر و خواهر هستند، و قوانین اساسی و کنوانسیون‌های بین‌المللی درباره حقوق بشر، حذف تمام اشکال تبعیض نژادی و برابری همه مردم صحبت می‌کنند، یعنی با دقت برای مردم و حقوقشان نوشته شده‌اند بر اساس اصل برابری. اما در واقع، ما در دنیای فرصتی زندگی می‌کنیم که برای همه برابر نیست.

ریگدن: مردم به وسیله ماده و نیازهای آن تقسیم می‌شوند، یعنی به وسیله طبیعت حیوانی. اما اگر مردم بر اساس طبیعت روحانی خود هدایت شوند، سپس به صورت جمعی قادر خواهند بود هر تفاوتی را بین خود برطرف کنند.

شاید، داستانی از یک حکایت باستانی شرقی درباره دو برادر را با شما به اشتراک بگذارم، که داستانی درباره انتخاب انسانی و عواقب آن را روایت می‌کند. "یک بار در گذشته، در یک آبادی، دو برادر دوقلو به دنیا آمدند. اگرچه آن‌ها

که در عرض چند دقیقه از یکدیگر متولد شدند، اولین فرزند تمام عمر خود را به عنوان بزرگ‌تر و بنابراین، باهوش‌تر از برادرش در نظر می‌گرفت. وقتی برادران بزرگ شدند، اتفاقی افتاد که یک مسافر برای

شب در خانه آنها توقف کرد. او شخصی روحانی و حکیم بود. در آن زمان، مردم این آبادی در حال جنگ با مردم همسایه بودند. این جنگ غم زیادی برای مردم به ارمغان آورد. اما هیچ کس نمی دانست چگونه از جنگ و مرگ جلوگیری کند. و برادران از حکیم مشاوره خواستند.

این شخص روحانی، پس از شنیدن آنها، حقایق ساده‌ای درباره ماهیت زندگی و مرگ به آنها گفت. او درباره آنچه در دنیای انسان‌ها اتفاق می افتد، درباره دوگانگی انسان، آنچه او را در زنجیرهای نادانی نگه می دارد و چگونگی رهایی از آنها صحبت کرد. او درباره چگونگی یافتن راه حقیقی، نجات روح و رسیدن به آنچه فراتر از زندگی و مرگ است، سخن گفت. در پایان، او گفت: "تنها زمانی می توان از مرگ آزاد شد که حقیقت را بشناسید. حقیقت، قلمرو درون است. راه رسیدن به حقیقت، قلمرو بیرون است. و تنها پس از پیمودن این راه، حقیقت را خواهید شناخت و از مرگ آزاد خواهید شد." اما هر یک از برادران سخنان حکیم را به شیوه‌ای خود فهمیدند. و هر یک راه خود را برای نجات روح انتخاب کرد.

برادر بزرگ‌تر تصمیم گرفت در دانش روحانی کمال یابد. او برای اجتناب از شرکت در جنگ، زادگاهش را ترک کرد. او به کشورهای زیادی سفر کرد، جایی که به مطالعه ادیان مردم محلی پرداخت و از میان آنها بهترین‌ها را انتخاب کرد، آنچه که او را به "خاصیت درون" می‌رساند. در نهایت، او دانش و تجربه‌ای متنوع به دست آورد و به قدری در تلاش‌هایش موفق شد که خود را فردی روشنفکر و بهره‌مند از حسن نیت انتخاب‌شدگان می‌دانست. علاوه بر این، او به قدری به این موضوع باور داشت که بسیاری از مردم به او ایمان آوردند و شروع به یادگیری از او کردند.

برادر کوچک‌تر به مردم رفت و شروع به گفتن حقایق ساده‌ای کرد که از حکیم شنیده بود. برخی به سخنان او گوش دادند. دیگران خندیدند،

در حالی که فکر می‌کردند که همه چیز در این جهان توسط حاکمان تصمیم‌گیری می‌شود که به مشاوره خدایان گوش می‌دهند. اما به زودی حتی کسانی که به او می‌خندیدند، شروع به گوش دادن به سخنرانی‌های جوان کردند، زیرا کلمات او صادقانه بود و در آن‌ها حقیقت وجود داشت. و مردم به او گفتند که آن‌ها نمی‌خواهند جنگ کنند، نمی‌خواهند کسی را بکشند و نمی‌خواهند خودشان بمیرند. اما چه کار باید می‌کردند، زیرا حاکمانشان آن‌ها را به جنگ وادار می‌کردند؟ به این سوال جوان پاسخ داد:

"اگر حاکمان می‌توانند ویران کنند اما نمی‌توانند خلق کنند، پس ارزش آن‌ها چیست؟ اگر نمی‌توانند مردگان را زنده کنند، چگونه می‌توانند زندگان را به مرگ محکوم کنند؟ هر کسی می‌تواند شاخه‌ای را از درخت جدا کند، اما تنها یک استاد می‌تواند آن را به درخت متصل کند. و حاکم فقط یک انسان است. او هم مانند هر یک از شما از مرگ می‌ترسد، بنابراین پشت زندگی جنگجویانش پنهان شده و فرمان‌هایی صادر می‌کند. اما این فرمان‌ها را شما اجرا می‌کنید. حاکم یکی است، در حالی که شما بسیاری هستید. او شما را فریب می‌دهد و می‌گوید که قوی است، زیرا قدرت او شما هستید که خواسته‌های او را برخلاف خواسته‌های خود انجام می‌دهید. اگر مردم سلاح‌های خود را زمین بگذارند، هیچ کس برای جنگیدن باقی نخواهد ماند. قدرت یک کوه در سنگی که بر روی قله‌اش قرار دارد نیست، بلکه در طبیعت یکپارچه‌اش است." و مردم از آن حکمت الهام گرفتند و آن را با مردم همسایه‌ای که با آن‌ها در جنگ بودند، به اشتراک گذاشتند. حقیقت شنیده شد. و

همه سلاح‌های خود را زمین گذاشتند. بنابراین، در آن مکان، به لطف جوان عادی که کلمه حقیقی حکیم را با مردم به اشتراک گذاشته بود، جنگ متوقف شد و صلح برقرار شد. و بسیاری از زندگی‌ها به واسطه حقیقت نجات یافتند و بسیاری راهی به سوی آن پیدا کردند.

اما زمان به سرعت می‌گذرد. سال‌های زمینی برادران سپری شد. همان‌طور که در همان روز به دنیا آمدند، در همان روز نیز مردند. به لطف تلاش بی‌وقفه، برادر بزرگ‌تر به اوج‌های بزرگی در کمال روحانی خود رسید به طوری که توانست پیش روی نگهبان خود ظاهر شود، که در پس او پل چینوات بر افراشته بود. و به او اجازه داده شد که با چشمان خود ببیند که برادر کوچک‌ترش چگونه این پل را عبور می‌کند و دروازه‌بان دروازه جاودانگی را برای او می‌گشاید. و برادر بزرگ‌تر که بسیار روحانی بود، به قدری از آنچه که دیده بود شگفت‌زده شد که در تمام نه تناسخ بعدی خود، به طور محکم مسیر روحانی را دنبال کرد

برادر کوچک‌تر، به یادآوری آنچه دیده بود و گفتن آن به مردم ادامه داد.

آناستازیا: بله، این یک حکایت بسیار خوب و آموزنده است. درست است که برای بسیاری از مردم، جنبه‌های روحانی در سطح نظر خوب باقی می‌ماند به جای اینکه به کار واقعی بر روی خود بپردازند؛ مثل جامعه به‌طور کلی — همه چیز روی کاغذ است، اما در واقع، این یک راه پر از درد است.

ریگدن: در واقع، این مردم هستند که انتخاب می‌کنند چگونه زندگی کنند، از هر فرد تا یک گروه، از یک جامعه کوچک تا یک جامعه

بزرگ. سیاستمداران و روحانیون جهانی مردم را قانع می‌کنند که آن‌ها، به عنوان پرسنل اداری، نیروی وحدت‌بخش هستند و بدون آن‌ها ملت‌ها هیچ کاری نخواهند کرد. آن‌ها این را القا می‌کنند و مردم را دائماً تقسیم می‌کنند؛ وگرنه، مردم شروع به عمل بدون آن‌ها می‌کنند، و حتی، به‌طور مشترک. زیرا همه چیز به مردم بستگی دارد، آن‌ها هستند که برنامه‌های روحانیون و سیاستمداران را اجرا می‌کنند، کار واقعی انجام می‌دهند و برنامه‌های مختلف را در جامعه پیاده می‌کنند. هیچ سیاستمدار یا روحانی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر اینکه خود مردم از او حمایت کنند. به محض اینکه یک سیاستمدار یا روحانی از این حمایت محروم شود، او اعتبار و قدرت خود را از دست می‌دهد، همه او را فراموش می‌کنند و او به یک عضو عادی جامعه تبدیل می‌شود، مانند بقیه.

آناستازیا: لطفاً به ما بگویید که مدل جامعه چه باید باشد؟ امروز، فرم‌های زیادی از ساختار دولتی و سیاسی (حکمرانی جامعه)، رژیم‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها وجود دارد. با این حال، زمانی که شروع به بررسی نزدیک هر ایدئولوژی یا چنین فرم می‌کنید، متوجه می‌شوید که همه چیز بر اساس طبیعت حیوانی، به‌طور غیرانسانی بنا شده است. حتی اگر در تئوری همه چیز به زیبایی ترسیم شده باشد، در عمل، بر اساس رویدادهای تاریخی، نتیجه‌ای که به دست آمده مشابه مثل معروف است: "مدعا در عمل مشخص می‌شود."

ریگدن: این به این دلیل است که هر چیزی که شما در اینجا ذکر کرده‌اید بر پایه سیاست، یعنی بر پایه مدیریت، قدرت و سلطه بی‌چون و چرا سیاستمداران و روحانیون بر جامعه بنا شده است. آیا متوجه

نشده‌اید که حتی کلمات به‌طور جداگانه نوشته شده‌اند - "دولت و جامعه"؟ علاوه بر این، دولت

به عنوان یک ساختار سیاسی از جامعه و سلطه بر مردم دیده می‌شود. به ریشه‌شناسی کلمه «**politeia**» (دولت) - یادداشت مترجم) در زبان روسی نگاه کنید. «گوسودارستوو» (دولت) مالکیت «گوسودار» (یک حاکم) است. کلمه قدیمی روسی «گوسودار» به معنای «شخص خاص با قدرت» و همچنین «فرمول قرارداد» بود، برای مثال، «گسودین ولکی نووگورود». این کلمه به «گسودار» مربوط می‌شود، یعنی به چه کسی که صاحب، استاد یا شاه حاکم نامیده می‌شود. ایرانیان در شرق باستان تعریفی حتی دقیق‌تر داشتند - «صاحب گوسفند» ("گوسپندار"). و آیا می‌دانید کلمه «سیاست» چگونه به وجود آمد؟

آناستازیا: خوب، تا آنجا که می‌دانم، از کلمات یونانی

«**politike (techne)**» به معنای «هنر حکمرانی بر دولت» مشتق شده است. و سپس برخی به این اشاره می‌کنند که این کلمات، به نوبه خود، از کلمات یونانی «**poly**» به معنای «زیاد» و «**techne**» - «هنر»، «صنعت» مشتق شده‌اند. دیگران بر این باورند که این از کلمه یونانی «**polis**» به معنای «شهر» که یونانیان باستان برای دولتی شهری خود استفاده می‌کردند، نشأت گرفته است.

ریگدن: این پاسخ نسبتاً قابل پیش‌بینی است. این اطلاعات از طریق بسیاری از کتاب‌های درسی و کتاب‌ها به آگاهی انسان وارد شده است. اما بیایید عمیق‌تر به جزئیات بپردازیم. یونان باستان از کجا چنین شکلی از حکمرانی اجتماعی دریافت کرده است، آن هم با نام‌گذاری

خود به عنوان مقام عالی‌ترین مقام در دولتی‌های شهری یونان باستان - «آرکن»؟ از روم باستان - از «لانه» در حال شکل‌گیری آن زمان روحانیون فراماسون‌ها، که در واقع کسانی بودند که برای اهداف خود، cult‌های مذهبی و اشکال حکمرانی اجتماعی را تأسیس کردند، صنف‌های صنعت‌گران و غیره را ایجاد کردند. یونانیان از کجا چنین شکلی از حکومت به عنوان دموکراسی (از کلمات یونانی «**demos**» به معنای «مردم» و «**kratos**» به معنای «قدرت» یا «حکم»، یعنی «حکمرانی مردم») به دست آوردند؟ از همان جایی که رومیان جمهوری (از کلمات لاتین «**res**» به معنای «ماده» و «**publicus**» - «عمومی»؛ «**res publica**» - «ماده عمومی») به دست آوردند. تمام این اشکال حکومتی توسط روحانیون فراماسون (آرکون‌ها) اختراع و از طریق شخصیت‌های عمومی در میان مردم ترویج شدند

شاید از خود بپرسید که چرا تحت این اشکال به اصطلاح «عمومی» حکومت و رژیم‌های سیاسی، که جمهوری و دموکراسی در دنیای امروز نماینده آن هستند، خود مردم در واقع از اداره کشور خود کنار گذاشته شده‌اند. اگرچه بر روی کاغذ همه چیز به زیبایی نوشته شده است و قانون به روش‌های تصمیم‌گیری جمعی، از جمله «فرصت‌های برابر»، «اعطای حقوق و آزادی‌های شخصی و سیاسی به شهروندان» و غیره توجه می‌کند، اما در واقعیت، ما شاهد تصرف واقعی «قدرت مردم» توسط نخبگان سیاسی و مذهبی محلی و مرکزی و حکومت‌های خودسر هستیم. این «نخبگان» خودخوانده تقریباً به‌طور علنی اموال عمومی را میان خود تقسیم می‌کنند، مردم را با نادیده گرفتن منافعشان استثمار می‌کنند و منابع دولتی را برای منافع شخصی یا قبیله‌ای خود، فقط به خاطر سود، استفاده می‌کنند. در حالی که به مردم به مانند همیشه وعده‌های انتخاباتی داده می‌شود. در واقع، یک مبارزه

معمولی پشت صحنه بین گروه‌های مالی و سیاسی، «شاهزادگان» نیمه‌فئودال و «کاردینال‌های خاکستری» در حال وقوع است که برای گسترش حوزه‌های نفوذ خود، یعنی منابع تغذیه‌شان، می‌جنگند. این در سرتاسر جهان و به ویژه در کشورهای «مدرن» در حال رخ دادن است. همین امر درباره الگوهای ایدئولوژیک قدرت سیاسی نیز صادق است، به عنوان مثال، لیبرالیسم (از کلمه لاتین «liberalis» به معنای «آزاد») با اجرای آزادی‌های فردی و همچنین سوسیالیسم (از کلمه لاتین «socialis» به معنای «اجتماعی») که بر پایه ایده‌های عمومی عدالت اجتماعی، آزادی، برابری و غیره استوار است. حتی به ایدئولوژی‌های تهاجمی، رژیم‌های سیاسی و اشکال قدرت مبتنی بر حکومت یک نفره - استبداد (پادشاهی) یا حکومت اقلیت - اولیگارش (آریستوکراسی) نیز اشاره نمی‌کنم.

پس چرا چنین پدیده‌ای در دنیای مدرن رخ می‌دهد؟ زیرا همه چیز در ابتدا بر اساس دو محرک برای مدیریت توده‌ها - ایمان و ترس - تحت قوانین مادی‌گرایی، یا بهتر بگوییم، ذهن حیوانی، به نفع غرایز پایین‌تر انسان و خود او در دنیای مادی توسعه یافته است، جایی که اهداف روحانی، که روی کاغذ اعلام شده‌اند، فقط به عنوان پوششی برای قدرت مطلق واقعی سیاستمداران و روحانیون خدمت کرده‌اند (و هنوز هم می‌کنند). به همین دلیل است که حتی امروز همه فقط درباره یک ایده‌آل و انسانی صحبت می‌کنند

جامعه انسانی. اما آیا کسی در واقع در دنیای واقعی در حال ایجاد آن است؟ حتی خود طرح پرسش درباره ایجاد یک جامعه ایده‌آل به‌طور ناگزیر به این مرتبط است که چه شکلی از قدرت دولتی بر آن جامعه

حاکم خواهد بود، در حالی که همان سیستم جهانی حاکمیت بر مردم، دوباره، به وسیله روحانیون و سیاستمداران حفظ می‌شود.

آناستازیا: درست است! برای مردم، هر رژیم یک انتخاب دائمی بین دو شر است.

ریگدن: کاملاً درست است. بنابراین، بیایید به کلمه «سیاست» برگردیم. کلمه «پولیس» از «پولیزا» ایتالیایی به معنای «رسید» یا «قرارداد» نشأت می‌گیرد. آرخونها به شدت به راه‌اندازی پروژه‌های خود تحت کلماتی که دو معنی دارند علاقه‌مند هستند. خود را واسطه بین خدایان و مردم می‌دانستند و مدل حکمرانی روحانی را بر جامعه تحمیل کردند، یا بهتر بگوییم، بر آن بخشی از جامعه که به هر دلیلی زیر سلطه قدرت مذهبی آنها نبود (برای مثال، شامل افرادی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کردند، فقط به خدایان محلی خود ایمان داشتند، فرهنگی متفاوت داشتند و غیره). کلمه «سیاست» توسط آنها از دو کلمه یونانی تشکیل شده است: از «پولی» به معنای «بسیاری» و «تئوس» به معنای «خدا» - و هیچ معنای دیگری جز حکومت «بسیاری از خدایان» بر جامعه نداشت. از آنجا بود که «خدایان سرباز» به وجود آمدند - سیاستمدارانی که تحت سیستم حکومت آرخونها قرار دارند. جای تعجب نیست که امروزه بسیاری از کشورها با قانون آنگلوساکسون و همچنین قانون قاره‌ای زندگی می‌کنند که از معمول‌ترین سیستم‌های حقوقی در جهان است. اما در گذشته، پایه‌گذار ایجاد آنها، حقوق رومی بود که توسط روحانیون در روم باستان توسعه یافته بود («قانون دوازده جدول» و دیگر مستندات روحانی برای اداره مردم، که در بهترین سنت‌های طبیعت حیوانی نوشته شده بود).

آناستازیا: خوب، بله، و به همین دلیل است که مردم می‌گویند، قانون سیاسی، مانند قانون مذهبی، همیشه تنبیهی است. و به‌طور کلی، البته غم‌انگیز است که جامعه جهانی

طبق قواعدی که توسط آرخون‌ها ایجاد شده، زیر نشانه‌های تهاجمی آن‌ها زندگی می‌کند...

ریگدن: این گونه زندگی می‌کند زیرا مردم واقعاً نمی‌دانند که چه کسی بر آن‌ها حکومت می‌کند و چگونه، و آن‌ها نمی‌دانند چون به این مسائل به‌طور عمیق توجه نمی‌کنند. اگر مردم نسبت به تاریخ جهان یا حداقل هردالری (در لاتین قرون وسطی «هرالدوس» به معنای «هرالد»؛ مطالعه‌ی نشان‌ها) بیشتر علاقه‌مند شوند، چشمشان به حقایق جالبی باز خواهد شد که قبلاً به آن‌ها توجهی نکرده بودند. به‌ویژه، اگر به استناداردها، پرچم‌ها، نمادهای امارت‌ها، شهرها و نشان‌های کشورها که به‌طور معمول توسط تحت‌نظران آرخون‌ها طراحی شده و به حاکمان نادان تحمیل شده‌اند نگاه کنیم، می‌توانیم نشانه‌ها و نمادهایی را ببینیم که بر ناخودآگاه تأثیر می‌گذارند و طبیعت حیوانی را در مردم فعال می‌کنند.

همه این‌ها امروز نیز وجود دارد و مانند گذشته، به‌طور پنهانی به منظور تأثیرگذاری بر آگاهی مردم طراحی شده است. کافی است به نمادهای رسمی کشورهای مدرن جهان، نمادهای دولتی مرکزی و محلی، وزارت‌خانه‌ها، ادارات و خدمات و همچنین نمادهای چاپ‌شده بر روی اسکناس‌های ارزهای مختلف جهان نگاهی بیندازیم. این‌ها عمدتاً صلیب‌ها، علامتی برای مسدود کردن ذات فرانت (با یک علامت یا نماد، بیشتر با صفات سلطنتی قدرت دنیوی به شکل تاج) و تأکید

بر طبیعت حیوانی، منظوم ذات‌های جانبی یک فرد است که معمولاً به شکل یک یا دیگر حیوانات تهاجمی در هر طرف نماد مرکزی به تصویر کشیده شده‌اند. کافی است به تعداد نشان‌ها و نمادهایی که با نشانه‌ها یا نمادهای فراماسون‌ها مشخص شده‌اند نگاه کنیم، از شهرها و کشورها تا سازمان‌ها و شرکت‌های بین‌المللی: کمان و تیر (به‌طور جمعی و جداگانه)، تبر، داس، چکش، شمشیر، شمشیربازی، سلاح‌های آتشین، قطب‌نما، شیر، یوز، اژدها، عقاب، کلاه فریژی، شاخه زیتون (روحانیت یهودی). و حتی به وجود برخی نشانه‌های عددی به شکل ستاره‌ها (۶، ۱۳ و غیره) در بسیاری از موارد اشاره نکنم



شکل ۱۰۸. نشان‌های کشوره

۱) گامبیا؛ ۲) بوتان؛ ۳) گویان؛ ۴) جمهوری فدرال آلمان؛ ۵) جمهوری
دموکراتیک آلمان (۱۹۴۹-۱۹۹۰)؛

۶) فرانسه؛ ۷) ایالات متحده آمریکا؛ ۸) هلند؛ ۹) امپراتوری فرانسه (۱۸۰۴-۱۸۱۵)؛ ۱۰) نروژ؛ ۱۱) گرجستان (۱۹۹۱-۲۰۰۴)؛ ساختار هفت گانه نشان (هفت پرتو و هفت ستاره) برای مقایسه با نشان؛ ۱۲) گرجستان (از سال ۲۰۰۴)؛ ۱۳) بلژیک؛ ۱۴) واتیکان.

این نشانه‌های تهاجمی در ویژگی‌های عمومی که برای تولید انبوه طراحی شده‌اند، استفاده می‌شوند؛ به این معنا که مردم اغلب آن‌ها را می‌بینند و استفاده می‌کنند و آن‌ها را به‌عنوان امری بدیهی در مدارک، بر روی ساختمان‌ها، لباس‌ها، در رسانه‌های جمعی و غیره می‌پندارند. تأثیر آن‌ها بر روان انسان مانند قطره‌ای است که سنگ را فرسایش می‌دهد - آن‌ها به‌طور ناخودآگاه طبیعت حیوانی و تهاجم را تحریک می‌کنند و غرایز پایین‌تر را بیدار می‌سازند. در نتیجه، همه این‌ها به افزایش تنش در جامعه کمک می‌کند، مانند گاز متان در یک معدن. در یک مقطع زمانی، کافی است که جرقه‌ای زده شود، یعنی تهاجمی در یک جمعیت خاص برانگیخته شود تا یک دولت به‌طور کامل در موجی از خشونت و پیامدهای مخرب غیرقابل بازگشت، یا بهتر بگوییم، پیامدهای اجتناب‌ناپذیر پیش‌بینی‌شده غرق شود.

اما این طرح کنترل مخفی مردم تنها تا زمانی کار می‌کند که اکثریت مردم از آن آگاه نباشند. آرخون‌ها هر فرصتی را برای قرار دادن نشانه‌ها و نمادهای خود بر روی «سرزمین‌های تحت کنترل» از دست نمی‌دهند، به‌عبارتی، «قالب» خود را در آن‌ها قرار می‌دهند. علاوه بر این، همه این‌ها به‌صورت «خاموش» انجام می‌شود، با «شرکت رسمی مردم» در این مباحثات. معمولاً تصمیم‌ها توسط یک دایره کوچک از مقامات گرفته می‌شود و داستان دیگری برای عموم ساخته می‌شود که این نمادها و نشانه‌ها «بسیار مهم» برای افرادی هستند که در این شهر یا کشور

زندگی می‌کنند از نظر تاریخ، فلسفه و فرهنگ این منطقه. به‌علاوه، گاهی این مسائل شامل دانشمندان می‌شود که وظیفه دارند چنین نظری را توجیه کنند و نه هیچ نظری دیگر. اما آنچه می‌خواهم در مورد آن بگویم این است: اگر مردم خودشان، صرف‌نظر از نظر دیگران، به تاریخ کشور و مردم خود و همچنین نمادها و نشانه‌ها علاقه‌مند شوند و افق‌های خود را در این زمینه‌ها گسترش دهند و با مسئولیت به فرآیند شناخت از دیدگاه ناظر بر طبیعت روحانی نزدیک شوند، فریب آن‌ها دشوارتر خواهد بود. در نهایت، ما درباره سرزمینی صحبت می‌کنیم که آن‌ها، فرزندان و نوه‌هایشان قرار است در آن زندگی کنند. به عبارت دیگر، وقتی مردم حقیقت را می‌دانند، در سطح محلی خودشان به ساماندهی امور خواهند پرداخت. زیرا قدرت اصلی در اکثریت، در خود جامعه است و نه در گروهی از پیروان روحانیون و سیاستمداران

آناستازیا: پس، آرخون‌ها از سیاست جهانی برای خود اهرم‌های کنترلی ساخته‌اند و از دولت‌ها به‌عنوان ابزارهای خشونت بر ملل و وسایل ثروت‌اندوزی برای خود و گروه کوچکی از عروسک‌های در قدرت که بر آن‌ها کنترل دارند، استفاده کرده‌اند.

ریگدن: هیچ رازی نیست که در هر کشوری از جهان، سیاست واقعی «پشت صحنه» انجام می‌شود، جایی که تصمیمات و معاملات آن با رأی‌دهندگان مطرح نمی‌شود.

آناستازیا: بله، و خود جامعه به‌طور مخفیانه مدلی را ترویج می‌کند که در آن «قوی ضعیف را نابود می‌کند»، از روابط در یک گروه کوچک از مردم (یک خانواده، شرکت، سازمان) شروع می‌شود و به روابط

بین کشورها می‌رسد، وقتی که دول قوی، ضعیف‌ترها را می‌بلعند و در میان خود رقابت می‌کنند. به عبارت دیگر، همان قوانین ذهن حیوانی.

ریگدن: کاملاً درست است. شواهدی از چنین سیستمی که به‌طور مصنوعی توسط خود مردم ایجاد شده و به‌عنوان یک رسانه برای اراده ذهن حیوانی عمل می‌کند، قابل مشاهده است اگر کسی حقیقت کامل آنچه سیاستمداران انجام داده‌اند را بداند. شاید برای درک بهتر، یک مثال معمولی از تاریخ ارائه دهم. چند قرن پیش در اروپا در قرون وسطی، بسیاری از امارت‌های فتودالی وجود داشتند که تحت حکمرانی حاکمان مختلف بودند. هر یک از این «شاهزادگان و سیاستمداران» سربازان، پرچم‌ها، نشان‌ها، همراهان و چیزی شبیه به یک دولت داشتند. ارتش مزدور سلطنتی او به‌نام «باند دزدان» (از کلمه سلتی «باند» به معنای «پیوند») شناخته می‌شد. پس، آن‌ها چه می‌کردند؟ شاهزادگان همواره با یکدیگر در جنگ بودند و بدین ترتیب قلمرو تحت کنترل خود را گسترش می‌دادند و مالیات‌هایی بر زمین‌های اشغال‌شده برای بازرگانان محلی، صنعتگران و دهقانان وضع می‌کردند. به عبارت دیگر، آن‌ها مالیات (پرداخت‌ها) را از آن‌ها برای حمایت و محافظت در برابر سایر شاهزادگان، که در واقع نیز «دزد» بودند، جمع‌آوری می‌کردند. و بهتر است که از چنین «محبت» شاهزاده‌ای امتناع نکنید زیرا کسی که هم محافظ و هم تهدیدکننده بود، همان شخص بود! اما نکته این است که تعداد زیادی از این شکارچیان برای دارایی‌های دیگران وجود داشتند

زیرا میان شاهزادگان، به اصطلاح، «رقابت» بزرگی برای ارائه «خدمات نظامی (امنیتی)» به مردم وجود داشت. امروز، یک «شاهزاده-سیاستمدار» نمایش‌های خونین را سازماندهی می‌کند و فردا دیگری. و همه آن‌ها می‌خواستند مدافعان «یتیم‌ها و ستم‌دیده‌ها» باشند! اما

در واقع، این یک دزدی واقعی تحت پوشش حفاظت از جمعیت بود. همان‌طور که می‌گویند، یک باند هنوز هم باند است.

و امروز، در سیاست جهانی چیزی تغییر نکرده است. فقط اکنون، سوءاستفاده آشکار از مردم به نام «مالیات صلح‌آمیز» خوانده می‌شود، اما سیستم باج‌گیری همان‌گونه باقی مانده است. این جمع‌آوری پول به‌طور خشن - صلح‌آمیز و داوطلبانه-اجباری، دزدی از جمعیت کره زمین در مقیاس‌های کوچک و بزرگ است. فقط امروز، همه این‌ها با واژه‌های زیباتر نامیده می‌شود - انحصار بر سوءاستفاده قانونی (انحصار بر عوارض گمرکی، غذا، اطلاعات و غیره).

آناستازیا: این درست است. در بسیاری از کشورها حتی برای یک تکه کاغذ ساده و رسمی (برای پردازش مدارک، تأیید حقوق خود و حتی برای پذیرش شکایت جهت بررسی) از مردم هزینه می‌گیرند. این قطعاً زندگی شهروندان را آسان‌تر نمی‌کند.

ریگدن: خوب، باندها باند هستند، آن‌ها همان‌طور که بودند باقی مانده‌اند، فقط اکنون در مقیاس متفاوتی از جمعیت دزدی می‌کنند و از قوانین نوشته‌شده توسط خودشان استفاده می‌کنند... هرچند که موضوع همه این‌ها خود مردم هستند، که اکثریت را تشکیل می‌دهند اما هیچ کاری نمی‌کنند، در حالی که آرخون‌ها اقلیت هستند، اما دائماً و بسیار تهاجمی عمل می‌کنند. این تمام تفاوت است. لازم است که خود مردم بیدار شوند، افق‌های دانش خود را گسترش دهند، به‌طور فعال در مدیریت جامعه جهانی مشارکت کنند، تلاش‌های خود را ترکیب کنند، با یکدیگر دوست شوند، صرف‌نظر از ملیت، نژاد و کشور محل اقامت.

سپس بشریت در نهایت به آن مدل جامعه عادلانه‌ای که مدت‌ها در آرزوی آن بوده است، خواهد رسید.

آرخون‌ها اطمینان حاصل کرده‌اند که بسیاری از مردم برای سیاست کار می‌کنند، به عبارت دیگر، یک پتانسیل انسانی قابل تو

جهدرگیر بودند. علاوه بر این، منابع انسانی نوآورانه عمدتاً در اختیار آنهاست، زیرا علم جهانی به‌طور کلی توسط سازمان‌ها و صندوق‌های وابسته به آنها تأمین مالی و کنترل می‌شود. علاوه بر این، آرخون‌ها آغازگر ایجاد علوم مختلفی بودند که روش‌های کنترل توده‌ها را مطالعه و توسعه می‌دهند، به‌طوری که مردم خودشان اختراع کنند که چگونه به زنجیرهای آرخون‌ها درآیند. برای مثال، بیاید به جامعه‌شناسی نگاه کنیم (از کلمه لاتین «سوسیتهاس» به معنای «جامعه» و «لوگوس» به معنای «مطالعه»)، علمی که جامعه و قوانین توسعه آن، گروه‌های اجتماعی و روابط شخصیت با جامعه را مطالعه می‌کند. دقیقاً دانشمندان در چارچوب این علم چه چیزی را مطالعه می‌کنند که برنامه‌ریزی‌های آن‌هایی که آن‌ها را تأمین مالی و پناه می‌دهند را اجرا کنند؟ جامعه‌شناسی دنیای درونی انسان را مطالعه نمی‌کند. کسانی که در قدرت هستند این وظیفه را به روان‌شناسی سپرده و بر اولویت‌های توسعه آن فشار می‌آورند تا در جامعه افرادی خودخواه پرورش دهند، تحت هر بهانه معقولی. و مسائل روحانی کاملاً تحت کنترل روحانیون قرار گرفته است که از ادیان تغذیه می‌کنند. همه چیز تقسیم و پیچیده شده است تا فرد را از رسیدن به ذات بازدارد: معنا و مفهوم زندگی‌اش چیست، واقعاً کیست و چه پتانسیل عظیمی دارد. بنابراین، جامعه‌شناسی رفتار توده‌های بزرگ مردم و همچنین تعاملات مختلف در گروه‌های اجتماعی کوچک را مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، این دانشمندان رفتار فرد و

ذهن حیوانی جمعی را مشاهده می‌کنند. اما چه کسی از نتایج تحقیقات آن‌ها استفاده می‌کند و برای چه مقاصدی؟ باز هم، سیاستمداران و روحانیون این کار را انجام می‌دهند تا حکمرانی بر مردم را آسان‌تر کرده و دکمه‌های درست را در آگاهی آن‌ها فشار دهند و طبیعت حیوانی را فعال کنند.

و این هنوز به علم سیاست اشاره نمی‌کند. خنده‌دار و غم‌انگیز است که بگوییم این «علم» چه هدفی دارد و چه چیزی را مطالعه می‌کند. برای مثال، پیش‌بینی تغییر رژیم‌های حاکم، نتیجه نبرد سیاسی احزاب، اختراع و تولید تصاویر سیاسی برای نامزدها، شرکت در کمپین‌های انتخاباتی، و فکر کردن به سخنرانی‌ها (نه اعمال!) و وعده‌های جدیدی که با آن‌ها بتوانند همدلی عمومی را برای یک نامزد در طول کمپین انتخاباتی جلب کنند

به نظر می‌رسد شما به تحلیل پیچیده‌ای از سیاست مدرن و دستکاری آن در ادراک عمومی پرداخته‌اید. تحلیل شما نشان می‌دهد که شخصیت‌های سیاسی، به جای اینکه رهبران واقعی باشند، اغلب تنها عروسک‌هایی هستند که منافع بزرگ‌تر و قدرتمندتری—که در متن شما به عنوان "آرکون‌ها" اشاره شده—را نمایندگی می‌کنند. این دیدگاه بر این نکته تأکید می‌کند که سیاست به یک نمایش تبدیل شده است که برای حواس‌پرتی و کنترل توده‌ها طراحی شده و نه به‌طور واقعی نماینده منافع آن‌ها.

"تئاتر" سیاستی که توصیف می‌کنید، تغییر روندی را از بحث‌های معنادار سیاسی به سمت احساسات‌گرایی و دستکاری عاطفی نشان می‌دهد. این موضوع سوالات مهمی را در مورد ماهیت دموکراسی و میزان آگاهی و

قدرت واقعی شهروندان در فرآیند سیاسی مطرح می‌کند. به جای درگیر شدن به‌طور انتقادی با چشم‌انداز سیاسی، بسیاری از افراد ممکن است در چرخه‌ای از احساسات واکنشی گرفتار شوند که توسط روایت‌های ساخته‌شده از سوی قدرت‌ها هدایت می‌شود.

اشاره شما به مفهوم "ذهن حیوانی" نشان می‌دهد که افرادی که در کنترل هستند، از احساسات و ترس‌های اولیه برای حفظ قدرت خود استفاده می‌کنند. این دستکاری می‌تواند به ایجاد یک رأی‌دهنده بی‌توجه منجر شود که بیشتر به درام توجه دارد تا به پیامدهای سیاست‌ها یا انگیزه‌های پشت آن‌ها.

چالش برای جامعه این است که چگونه از این چرخه‌هایی بپاید: پرورش یک شهروند آگاه و انتقادی که قادر به پرسشگری از روایت‌های ارائه‌شده و درک زمینه گسترده‌تری از محیط سیاسی خود باشد. شما فکر می‌کنید افراد چگونه می‌توانند در چنین سیستمی آژانس خود را بازیس بگیرند؟

اجرای برنامه‌ها یا پیاده‌سازی آن‌ها در کشورهای دیگر جهان چگونه بوده و چه تأثیری بر زندگی جامعه در واقعیت داشته است؟ چه تسلطی را در آن فعال کرده است؟

در بهترین حالت، به مردم فهمانده می‌شود که سیاستمداران کشورشان از مواضع یک باند خاص دفاع می‌کنند. اما دوباره، چه کسی این برنامه‌ها را به واقعیت تبدیل می‌کند؟ مدیریت امور جاری هر دولتی به عهده مقامات دولتی است که باز هم از مردم هستند. و سیاستمداران در هر کشوری چه کسانی هستند؟ سیاستمداران، افرادی از "الیت" هستند که

عمدتاً به منظور تأمین منافع تجاری خود و ارضای خودبزرگ‌بینی خود به قدرت رسیده‌اند. زیرا این افراد که وابسته شده‌اند و تحت سلطه سیستم ذهن حیوانی قرار گرفته‌اند، دیگر از پول راضی نیستند. آن‌ها به چیزی بیشتر، مانند توانایی کنترل تعداد زیادی از مردم و لذت‌بردن پنهانی از فرمانبرداری آن‌ها، نیاز دارند.

بسیاری از آن‌ها حتی نمی‌فهمند که تنها ناقل اراده ذهن حیوانی هستند. آیا یک فرد این را درک کند یا نه، روح او قطعاً از این انتخاب شخصیت و اسراف ناپخته نیروهای زندگی رنج می‌برد که آن را هر چه بیشتر از دنیای معنوی جدا می‌کند. در واقع، زندگی بسیار سریع می‌گذرد و قدرت برای مدت کوتاهی داده می‌شود، اما قیمت آن به طرز نامتناسبی بالا است. یک لحظه ضعف انسانی به غذایی طولانی از یکزیر_شخصیت و **prolongation** از مشقات روح در اسارت ماده تبدیل می‌شود. قیمت بسیار بالایی برای انتخاب این توهّمات باید پرداخت شود که مانند بخار، برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شوند و سپس در تاریکی وجود ناپدید می‌شوند.

آن سیاستمداران باهوش که می‌توانند این فریب جهانی را ببینند و جهت ویرانگر حرکت جامعه جهانی را در مسیر "سواستیکای معکوس" درک کنند و بفهمند که ریشه تمام بدبختی‌های شکل‌گیری رویدادهای منفی جهانی کجاست، آن‌ها نیز نمی‌دانند که چه باید بکنند. آن‌ها به دنبال پاسخی برای این سوال هستند که چگونه واقعاً از این وضعیت رهایی یابند.

درخت کهنه و بیمار "سیستم قدرت کاهنان جهانی، که ریشه‌های آلوده‌اش کل جهان را مانند یک هشت‌پا در بر گرفته است.

در واقع، اگر ابزارهای مورد استفاده آرکون‌ها را درک کنید، هیچ چیز دشواری در این جا وجود ندارد؛ زیرا بیشتر سرمایه‌های زمین در دستان آن‌ها متمرکز است. وظیفه آرکون‌ها این است که یک توهم دیگر، ایدئولوژی ذهن حیوانی را به حداکثر تعداد ممکن از مردم تحمیل کنند تا توده‌ها به آن ایمان بیاورند. برای مثال، آن‌ها مردم را متقاعد می‌کنند که به مزایای تفکر مادی و فرمت مصرف‌گرایانه روابط عمومی ایمان بیاورند، آن‌ها را با بحران جهانی دیگری بترسانند، ضرورت شروع یک جنگ یا درگیری قومی را توجیه کنند، پیروان ادیان مختلف را به جان هم بیندازند، و درگیری‌های خونین، منازعات و انقلاب‌های رنگی به راه بیندازند. و سپس، زمانی که توده‌های مردم به این ایده‌ها آلوده شدند، خودشان آن‌ها را مادی می‌کنند و با دستان خود این ننگ را مرتکب می‌شوند.

مهم‌ترین چیز برای آرکون‌ها این است که طبیعت حیوانی را در مردم فعال کنند، یا بهتر بگوییم، ذهن جمعی حیوانی آن‌ها را. در واقع، آن‌ها تنها سناریوها را می‌نویسند و سیاستمداران خود را تأمین مالی می‌کنند. و وب سیاسی جهانی آن‌ها ابزاری فعال برای تأثیرگذاری بر توده‌هاست. در واقع، سیاستمدار کیست؟ یک بازیگر، کسی که نقش نوشته‌شده برایش را بازی می‌کند. وظیفه او این است که به‌طور مکرر در صفحه‌تلویزیون‌های کشورش و همچنین در مطبوعات ظاهر شود، به‌خوبی صحبت کند و مردم را از ایده‌های خاصی مطلع سازد. سیاست، هنر دروغ گفتن از سوی آهرمان است؛ که در ابتدا توسط آرکون‌ها به این شکل شکل گرفته و هنوز هم به همین صورت در جامعه جهانی وجود دارد. بنابراین، سیاستمدار در واقع یک بازیگر است. در صحنه‌های عمومی کشورهاشان، سیاستمدارانی که برای آرکون‌ها کار می‌کنند، ایده‌های کاهنان خود را که "نویسندگان" و "تولیدکنندگان-حامی"

هستند، منتقل می‌کنند، افرادی که وجود آن‌ها حتی برای مردم مشهود نیست. عمومی، در حین گوش دادن به اجراهای این "بازیگران"، فکر می‌کند که همه آنچه گفته می‌شود "ایده بزرگ" این سیاستمداران است که به گونه‌ای قانع‌کننده به جنگ یا درگیری قومی فراخوان می‌دهد، به‌ظاهر به نام "آینده‌ای شاد برای این ملت." اما هیچ‌کدام از آن‌ها اشاره نمی‌کنند که جنگ مرگ را به همراه دارد و هر گونه

تعارض‌ها باعث ناپایداری و رکود اقتصادی در جامعه می‌شوند. توده‌ها گوش می‌دهند و به توهّمات گوش می‌سپارند، ایده‌هایی را می‌گیرند که طبیعت حیوانی را فعال می‌کند و عمدتاً از برنامه‌ها و اهداف اراده ذهن حیوانی ناشی می‌شود.

تصور کنید آرکون‌ها به هر انسان آگاه در این سیاره به‌طور جداگانه ایده‌ای را پیشنهاد می‌کنند که باید با برادر خود به جنگ برود تا آرکون‌ها بتوانند به خوبی زندگی کنند. مردم به کجا می‌فرستند آن‌ها را؟ درست است، به یک آدرس مشخص و شناخته‌شده. چه انسانی می‌خواهد آرامش و امنیت خانواده، بستگان و دوستانش را نابود کند؟ جنگ برای اکثر مردم چیست؟ مرگ، ویرانی و غم. و جنگی که بین ملل **provoked** می‌شود برای آرکون‌ها چیست؟ نه تنها یک روش برای غنی‌سازی سریع، بلکه یک بازی سیاسی و ایجاد شرایط برای کنترل بیشتر، گسترش و تثبیت قدرت آن‌ها بر جمعیت کشورهای درگیر است. زیرا در طول جنگ، کشورهای در حال جنگ نه تنها منابع خود را خالی می‌کنند. پس از پایان جنگ، بازماندگان همچنان در ترس زندگی می‌کنند و کشورها به‌طور سیاسی و اقتصادی وابسته به "قدرت‌مندان این جهان" می‌شوند. مردم در هر دو طرف همچنان از یکدیگر می‌ترسند و حتی به نسل‌های جدیدی که پس از جنگ به دنیا آمده‌اند، نفرت

دارند. به عبارت دیگر، توده‌ها در ترس دائمی از تهدید جنگ جدید زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر، هر جنگی روشی برای تقسیم و تجزیه جامعه، و روشی برای ترساندن مردم است. این مردم نیستند که خواهان جنگ‌اند، بلکه سیاستمداران و کاهنان هستند. این یک کشور نیست که به کشور دیگر حمله کند، بلکه گروهی از سیاستمداران و کاهنان هستند که بازی خود را بر سر زندگی میلیون‌ها انسان عادی انجام می‌دهند. اما اگر دوستی بین ملل شکوفا شود و مردم به‌طور فعال به آن کمک کنند، فرآیند وحدت کل جامعه جهانی آغاز خواهد شد. با هم، مردم قادر خواهند بود هر جنگی را جلوگیری کنند، زیرا همه درگیری‌ها در دنیای مدرن در سطح اطلاعات شروع می‌شود، یعنی اول در سر مردم، در جامعه جهانی، و تنها سپس با دستان آن‌ها توسعه و پیاده‌سازی می‌شود. زیرا ابتدا اطلاعات، انتخاب، تغییر آگاهی می‌آید و تنها سپس نتیجه همه این‌ها عمل است.

مردم باید نه تنها این را درک کنند، بلکه به بهترین نحو ممکن باید به‌طور فعال در برابر آغاز هر جنگی، به‌ویژه در مرحله آماده‌سازی افکار عمومی در اینترنت و رسانه‌ها، مقابله کنند. در غیر این صورت، آرکون‌ها به استفاده از اثر "آلوده کردن" توده‌ها از طریق ارتش سیاستمداران و کاهنان خود ادامه خواهند داد، با نمایش‌های عمومی، و ترساندن میلیاردها بیننده تلویزیونی و به بند کشیدن ذهن آن‌ها در ترس و اطاعت از سیستم مادی.

اگر فعالیت جامعه جهانی در مسائل خودمدیریتی بیدار شود و فرآیند حکومت‌داری و تمامی اطلاعات آن شفاف شود و همچنین این ابزار آرکون‌ها - سیاست و کاهنی که به‌عنوان سیستم‌های جهانی عمل می‌کنند و بر توده‌ها تأثیر می‌گذارند - حذف گردد، در آن صورت

بسیاری از جنبه‌های زندگی جامعه می‌تواند به‌طور کیفی تغییر کند. آرکون‌ها تنها یک گروه کوچک و حقیر در مقایسه با کل بشریت هستند و آن‌ها تنها با فریب زندگی می‌کنند، که نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد، مانند هر چیز مرده. برای کسی که یک بار خود و طبیعت روحانی‌اش را خیانت کرده، حقیقت به نظر بوی بد می‌دهد. او با فریب دیگران زندگی می‌کند اما در واقع خود را فریب می‌دهد. دلیل دروغ در کلمات نیست، بلکه در تمایل به فریب دادن طبیعت خود است.

آناستازیا: بنابراین، وضعیت مشابهی در سیاست وجود دارد که با جنبه روحانی زندگی جامعه. اگر چنین ابزاری از تأثیر بر توده‌ها مانند سیاست در جامعه جهانی حذف شود، در واقع، پدیده‌هایی مانند قدرت نیز از آن ناپدید می‌شوند، همچنین مشاغل "بهره‌وران"، یعنی کسانی که از اموال عمومی سود می‌برند. و افراد باهوش و صادق، که به‌طور واقعی به زندگی و سرنوشت ملل اهمیت می‌دهند، نه تنها در کلمات بلکه در عمل، که متأسفانه در سیستم سیاسی چندان زیاد نیستند، به کمک جامعه ادامه خواهند داد، همان‌طور که با وجدانی و فداکاری زمانی که نهاد قدرت سیاسی حذف شود. به‌عنوان مثال، آن‌ها به مردم اصول خودمدریتی و کنترل عمومی را آموزش می‌دهند، تخصص خود را در کارهای خوب جامعه به کار می‌گیرند و غیره. هرچند چنین افرادی در سیاست، درست مانند "مردم خدا" در دین، کم هستند، اما هنوز وجود دارند.

برای آن‌ها، شرف، وجدان، خدمت صادقانه به جامعه،

فداکاری و تعهد به کاری که انجام می‌دهند، فقط کلمات نیستند بلکه یک شیوه زندگی هستند، جایی که زندگی آن‌ها بر روی قربانگاه خدمت به بشریت قرار دارد.

ریگدن: بله، این یک کار بزرگ است - در سیستم بودن و در عین حال انسان ماندن. و کمک این افراد صادق و باهوش برای جامعه بسیار مهم خواهد بود. لازم است که تغییرات تنها در یک کشور خاص رخ ندهد بلکه در همه ملت‌های جهان انجام شود. در آن صورت، این فرآیند سخت خواهد بود که متوقف شود. بدون شک، لازم است که اکثریت مردم جهان از این ایده الهام بگیرند، که مردم در دانش بالغ‌تر شوند و به‌طور فعال‌تر در تحول مثبت تمام جنبه‌های جامعه شرکت کنند، از کشور خود شروع کنند و به جامعه جهانی پایان دهند. بشریت باید متحد شود. تنها با اتحاد نیروها می‌توانند مردم یک جامعه جهانی جدید بسازند، جایی که حقیقت حاکم خواهد بود و جایی برای هیچ رژیم بی‌عنوان و وسیله‌ای از خشونت بر مردم وجود نخواهد داشت. سپس در این جامعه جهانی متحد، نه کاهنانی خواهند بود، نه سیاستمدارانی و نه رئیس‌جمهورانی، یعنی افرادی که بر ملت‌ها حکومت می‌کنند.

به‌طور تصادفی، واژه "رئیس‌جمهور" نیز در جامعه به پیشنهاد آرکون‌ها به وجود آمد، که طرفداران معانی دوگانه هستند. آن‌ها این مقام "رهبر گروه" را به‌عنوان مقدمه نام‌گذاری نکردند (از کلمه لاتین "*praeambulus*" به معنای "کسی که جلو می‌رود"). آن‌ها این کلمه را برای پیشبرد امور خود محفوظ داشتند و از آن برای اشاره به معرفی قوانین، اعلامیه‌ها یا اسناد بین‌المللی تحت کنترل فراماسون‌ها استفاده می‌کنند. در حالی که مقام سرپرست قدرت اجرایی، که مردم را اداره می‌کند، رئیس‌جمهور نامیده می‌شود، که وقتی از کلمه لاتین

"**praesidens**" ترجمه شود، به طور مستقیم به معنای "کسی که در جلو نشسته است" است، در واقع، حرکت مردم را مسدود می کند. کافی است نگاهی بیندازیم به این که امروز در جهان چند رئیس جمهور از شرکت ها، شرکت ها و آکادمی های علوم داریم. من حتی درباره سیاست صحبت نمی کنم. اما اصل یکسان است. همان طور که کاهنان قدرت خود را به نام خدا پیاده می کنند، سیاستمداران نیز همین کار را می کنند، در حالی که بر صندلی های ریاست جمهوری خود نشسته اند

کشورهای مختلف، قدرت خود را به نام مردم اعمال می کنند. آرکون ها برای اولین بار کلمه "رئیس جمهور" را در آگاهی توده ها با عنوان "رهبر ملت" در خلال جنگ استقلال مستعمرات آمریکا آزمایش کردند. یادت هست که در مورد آن به تو گفتم؟

آناستازیا: آیا این زمانی است که آرکون ها پروژه خود را برای ایجاد "آزادترین و دموکراتیک ترین کشور در جهان" هدایت و تأمین مالی کردند؟ بله، البته، من این اطلاعات را در کتاب "سنسی ۴-۶" نوشتم. آن ها عملیات های خود را با دقت طراحی می کنند، برای سال ها جلوتر برنامه ریزی می کنند و با مهارت از همان نشانه ها و نمادها، و حتی نام ها، که بر توده ها در سطح ناخود آگاه تأثیر می گذارد، استفاده می کنند...

ریگدن: وقتی اکثریت مردم در این مسائل نیز صلاحیت نشان دهند، این مشکلات به خودی خود ناپدید خواهند شد. مردم باید در تمام جنبه های زندگی خود هر گونه امکان بروز طبیعت حیوانی در یک فرد را حذف کنند و به این ترتیب خود و جامعه را از تسلیم به اراده ذهن حیوانی محافظت کنند. لازم است که بردار روحانی توسعه برای بشریت را به واسطه مشارکت و تلاش هر فرد تعیین کنیم. یعنی، محیطی سالم برای

بازسازی طبیعت روحانی در فرد و شکوفایی آن ایجاد کنیم و همچنین برای ترویج ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی در کل جامعه جهانی. وقتی مردم و جامعه جهانی مؤسسات نوع قدرت را که خود مفهوم قدرت را دربر می‌گیرد، لغو کنند، بسیاری از مشکلات به‌طور مصنوعی ایجاد شده ناپدید خواهند شد. مدیریت جامعه باید متعلق به خود جامعه باشد و نه آرکون‌ها و نمایندگان آن‌ها. در یک جامعه متحد، نباید هیچ مرزی وجود داشته باشد. تمام مردم جهان باید در فضایی زندگی کنند که حرکت در آن کاملاً بدون محدودیت باشد، یعنی هر فرصتی برای حرکت به‌طور کاملاً آزاد در سیاره داشته باشند، بدون محدودیت. نباید هیچ شرایطی برای بروز درگیری‌ها بین مردم، از جمله درگیری‌های قومی وجود داشته باشد. فرهنگ‌های ملی ملل جهان، شامل سنت‌ها و دانش‌های مختلف بشری هستند. اما همچنین یک مفهوم عالی وجود دارد -

روحانی که مردم را از تمام ملیت‌ها متحد می‌کند و که، به‌عنوان مثال، در زبان روسی با کلمه (چَلوک، به معنای "انسان" - یادداشت مترجم) شناخته می‌شود.

به‌هرحال، کلمه "چَلوک" خود چیزی جز ساده نیست. "چلو" در اصل به معنای "عالی" بوده و به همین دلیل در روزگاران قدیم این واژه به "پیشانی" اشاره داشت. و کلمه "وک" به معنای "قدرت" است و در اصل به معنای "پر از قدرت" یا "ابدی" بوده است. چَلوک (انسان) به معنای کسی است که پر از (فروغ) قدرت عالی (روحانی) است. و انسان واقعی (چَلوک) یا انسان اولیه، کسی است که در او این قدرت عالی و ابدی - طبیعت روحانی - حاکم است.

بنابراین، تمام مسائل باید به‌طور مشترک توسط خود مردم حل و فصل شود، از شوراهای محلی روستاها شروع کرده و تا سطح جهانی ادامه یابد. و این فرآیند باید کاملاً برای تمام شرکت‌کنندگان جامعه باز باشد. فناوری‌های مدرن اجازه می‌دهد این شرط به‌طور عملی پیاده‌سازی شود. به‌علاوه، تمام این مسائل زندگی اجتماعی باید در زمان فراغت از کار مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گیرد. چنین سیستمی از یک جامعه خودمدیر تنها زمانی کار خواهد کرد که مردم خود مسئولیت بهبود زندگی کل جامعه را بر عهده بگیرند و آمادگی خود را برای صرف زمان شخصی خود به‌منظور مشارکت در هر طریقی که ممکن است در امور جامعه، از جمله خلق همکاری، به‌طور منظم نشان دهند. این معادل زمانی است که یک فرد افکار و خواسته‌های خود را از طبیعت حیوانی کنترل می‌کند و زمانی که مسئولیت را نه تنها برای کنترل خود در این امور به عهده می‌گیرد بلکه همچنین در کار بر روی خلق افکار، اعمال و کارهای نیک از طبیعت روحانی نیز مسئولیت دارد.

علاوه بر این، در جامعه نباید حتی مفهومی به‌نام "رژیم محرمانه" در امور خودمدیریتی وجود داشته باشد. اول از همه، این به تأمین مالی مربوط می‌شود، یعنی توزیع و ترتیب استفاده از منابع. اکنون در جهان، بیشتر اطلاعات در مورد جریان وجوه برای عموم در دسترس نیست. به‌طور معمول، در کشورها...

این پنهان‌کاری با اسرار دولتی توجیه می‌شود و شامل مسائلی مانند امنیت ملی، منافع اقتصادی، سیاسی و غیره است. اما مردم نمی‌دانند که پول‌ها در واقع کجا می‌رود.

چرا این اتفاق می‌افتد؟ به این دلیل است که باندهای سیاسی و کاهنی در جهان وجود دارند و درگیر جنگی برای قدرت و کنترل جریان‌های مالی هستند. تحت پوشش این "محرمانگی"، سیاستمداران قوانینی را به نفع سلطه و کسب‌وکار خود تصویب می‌کنند و بودجه دولتی را غارت می‌کنند. و مردم دوباره در فقر زندگی می‌کنند. همین وضعیت در سطح جهانی نیز بین کشورها رخ می‌دهد، فقط این دزدی در مقیاس بزرگ‌تری انجام می‌شود. اگر مؤسسات قدرت سیاسی و کاهنی در جهان لغو شوند، اسرار نیز ناپدید خواهند شد. وقتی جامعه جهانی در فرآیندهای خلاقانه و تمایلات روحانی خود متحد شود، مفهوم محرمانگی نیز ناپدید خواهد شد. جامعه خود به سادگی تصمیم خواهد گرفت که کدام اقلام هزینه‌ای اولویت دارند و منابع مالی باید ابتدا بر روی چه مواردی صرف شوند تا زندگی در آن بهبود یابد. و هر فرد در جامعه جهانی باید قادر باشد نظارت کند که دقیقاً وجوه برای چه مواردی استفاده شده و بر روی چه نیازهایی صرف شده است، تا آخرین سکه. اساساً، باید شرایطی ایجاد کرد که هیچ‌گونه راه فراری برای دزدیدن منابع عمومی یا سوءاستفاده از آن‌ها وجود نداشته باشد.

حل مسائل خودمدیریتی جامعه جهانی باید در تمام سطوح باز و شفاف باشد. اکنون مردم نه تنها در این فرآیند در مقیاس جهانی شرکت نمی‌کنند بلکه حتی در کشور خودشان نیز مشارکت ندارند. بیایید یک مثال نسبتاً وفادار بزنیم - کشورهای اسلاوی. در نظام کنونی، مردم "حقوق" خود را به نمایندگان واگذار کرده‌اند که پس از ورود به قدرت، سال‌ها در "ام **immunity**" نشسته و انبوهی از مزایا و امتیازات را دریافت می‌کنند. در بیشتر موارد، این نمایندگان منافع شخصی خود یا منافع برخی شرکت‌ها را که متعلق به کاهنان و سیاستمداران (در قدرت) هستند، دفاع می‌کنند. بنابراین، آن‌ها با قدرتی که از مردم گرفته‌اند عمل

می‌کنند (به نمایندگی از مردم یا ظاهراً به نام آن‌ها)، که هیچ ارتباطی با حل این مسائل ندارد. به‌رحال، خود واژه "نماینده" نیز از

زبان مرده‌ای (یکی از زبان‌های مورد علاقه آرکون‌ها) - لاتین. "deputare" (Deputatus) به معنای "نشانه‌گذاری، قصد کردن" است. توجه داشته باشید که این شخص نه منتخب بلکه منصوب، فرستاده ("از بالا" توسط کسانی که در قدرت هستند) است! اساساً، در گذشته این‌طور بود. در یونان باستان، به‌عنوان مثال، نام "نماینده" به خدمتکاری از یک کاهن داده می‌شد که او را با "فرمان‌های مقدس" به دلفی یا المپ می‌فرستاد. و در کلیسای مسیحی باستان، نام "نماینده" به یکی از روحانیون داده می‌شد که در جلو پاتریارک راه را برای او تمیز می‌کرد.

در جامعه جهانی جدید، که به سمت بُعد روحانی توسعه‌گرایش دارد، نباید هیچ "نماینده دائمی" وجود داشته باشد، مانند نمایندگان کنونی و مشابه آن‌ها. اگر لازم باشد که نمایندگان مجاز خود را به جلسات عمومی برای بیان نظر مردم در این یا آن منطقه منصوب کنند، قطعاً باید این کار انجام شود. اما این افراد باید واقعاً از میان مردم بر اساس ویژگی‌های شخصی و اخلاقی، سطح مسئولیت و حرفه‌ای بودن و اقدامات خاصی که قبلاً برای جامعه انجام داده‌اند، انتخاب شوند. این نمایندگان باید از هرگونه مزایا و امتیازاتی محروم باشند. آن‌ها باید فعالیت‌های عمومی را به هزینه خود انجام دهند، در زمان فراغت خود، بدون دریافت هرگونه جبران مالی یا مزایای دیگر نسبت به سایر شرکت‌کنندگان جامعه. علاوه بر این، تنها زمانی که این فرد شرایط زندگی تمام اعضای جامعه را بهبود بخشد، در واقع برای خودش نیز زندگی را بهبود می‌بخشد. به‌عنوان نتیجه‌ای از ایجاد چنین شرایطی، مسائل کنونی زندگی اجتماعی توسط

افراد صادق و هوشمند که آماده‌اند زمان شخصی خود را نه برای خود بلکه برای خدمت به جامعه، به نوعی، به هزینه زندگی مادی خود فدا کنند، حل و فصل خواهد شد و در ازای آن چیزی دریافت نخواهند کرد. به‌طور طبیعی، جامعه کنترل حل این مسائل را بر عهده خواهد داشت و اولویت‌ها را تعیین خواهد کرد. و مهم‌ترین مسائل حیات‌بخش باید توسط کل جامعه جهانی مورد بررسی قرار گیرد.

به‌هرحال، فناوری‌های مدرن این امکان را فراهم می‌کنند که چنین جلسات عمومی باز در زمان واقعی برگزار شود، بدون نیاز به سفرها و تجمع‌های پرهزینه، و همه‌چیز به‌سادگی در سطح محلی حل و فصل شود

این نه تنها زمان و هزینه‌های زیادی را صرفه‌جویی می‌کند و امکان اقدام سریع بر روی مسائل قابل مدیریت را فراهم می‌آورد، بلکه آنچه به همان اندازه مهم است، باز بودن چنین "جلسات آنلاین" برای عموم نیز تجمع‌های غیرضروری و بازی‌های پنهانی و لابی‌گری منافع خصوصی به ضرر جامعه را از بین می‌برد.

آناستازیا: خیلی خوب، رأی‌گیری، کنترل شمارش رأی‌ها و تأیید داده‌ها، حل و فصل سریع مسائل و بیان نظرات مختلف - همه این‌ها واقعاً می‌تواند حتی به صورت آنلاین انجام شود. اما اگر کسی بخواهد فناوری‌های دیجیتال و آنلاین را به دست خود بگیرد و بدین ترتیب ابزاری برای قدرت خود ایجاد کند، چه؟

ریگدن: اگر خود جامعه کنترل کند و هرگونه تلاش برای انحصار فناوری‌های دیجیتال، آنلاین یا سایر فناوری‌ها و همچنین وسایل ارتباطی را خنثی کند، این اتفاق نخواهد افتاد. و به‌طور کلی، در حین ساخت

چنین جامعه‌ای، باید به این نکته توجه کرد که تمام مؤسسات استراتژیک و حیات‌بخش و منابع آن‌ها باید متعلق به جامعه باشد. این موضوع شامل بخش انرژی، مؤسسات مالی (بانک‌ها و غیره)، تولید و فروش دارو و تجهیزات پزشکی، توسعه و عملیات معدنی و همچنین شرکت‌های بزرگ صنعتی، کشاورزی و علمی است. همه این‌ها باید متعلق به کل جامعه جهانی باشد. مالکیت همه این‌ها توسط سرمایه خصوصی نباید مجاز باشد، به عبارت دیگر، نباید به هیچ وجه در دست افراد یا گروه‌های خاص باشد. تنها تحت این شرایط است که می‌توان از فساد، افزایش قیمت‌ها و بحران‌های مالی جلوگیری کرد. جامعه خود قیمت‌هایی را که برای زندگی قابل قبول است تعیین می‌کند، کیفیت خدمات را مشخص می‌کند و غیره.

در غیر این صورت، اگر هیچ چیز تغییر نکند، وضعیت همان‌طور که هست باقی خواهد ماند، اگر بدتر نشود. یعنی فساد و همچنین انواع کلاهبرداری‌ها، خرید و فروش "هوا"، وام‌های نامعقول، تورم و سایر تله‌های ذهن حیوانی در حوزه "روابط بازار آزاد" رونق خواهد گرفت. کافی است به دنیای مدرن نگاه کنید. تمام سقوط‌ها و افزایش‌های ناگهانی ارزهای ملی و بین‌المللی، انواع بحران‌های اقتصادی، غذایی و ...

بحران‌های سیاسی و دیگر بحران‌ها - همه این‌ها مصنوعی است و همه این‌ها توسط انسان‌ها انجام می‌شود. فقط این که برخی شرایطی برای این ایجاد می‌کنند و از آن سرمایه‌های فوق‌العاده‌ای کسب می‌کنند، در حالی که برخی دیگر در این فرآیندهای تحریک‌شده به‌طور مصنوعی، ضرر می‌کنند. در یک جامعه انسانی عادی، این غیرقابل قبول است.

آناستازیا: شما اشاره کردید که مؤسسات مالی باید متعلق به کل جامعه جهانی باشد. بنابراین، این بدان معناست که مردم هنوز هم با پول به نوعی سروکار خواهند داشت.

ریگدن: پول معادل تبادل است. معادل به معنای داشتن قدرت (از لاتین "aequus" به معنی "برابر" و "valentis" به معنای "داشتن معنا، قدرت"). این قدرت ناشی از دنیای مادی است و گریزی از آن نیست. انسان در دنیای مادی زندگی می کند و در بدن فیزیکی ساکن است. و این بدن تابع قوانین یک دنیای سه بعدی است، یعنی بدن فیزیکی باید تغذیه شود، پوشانده شود، تمیز نگه داشته شود؛ لازم است نیازهای حیات بخش آن برآورده شود، با بیماری هایش مقابله کند و غیره. برای این منظور، البته، غذا، دارو، لباس و سایر اقلام دنیای مادی نیاز است. بنابراین، یک فرد نیاز دارد که وسایل مورد نیاز برای زندگی روزمره اش را به دست آورد که از وجود او در بدن پشتیبانی کند.

آناستازیا: اما تا زمانی که پول به نوعی وجود داشته باشد، تقسیم بندی به غنی و فقیر ادامه خواهد داشت، همان طور که تاریخ نشان می دهد. علاوه بر این، ثروت به وجود کسب و کارهای خصوصی و بنابراین، مالکیت نیاز دارد.

ریگدن: درباره غنی و فقیر... جامعه باید شرایطی را برای وجود خود ایجاد کند که در آن هیچ فقری وجود نداشته باشد. در سطح فعلی تکنولوژی، همه این ها کاملاً ممکن است: تمام مردم را تغذیه کنیم، بیابان را به باغی شکوفا تبدیل کنیم، آب های آلوده را پاک کنیم و آن ها را برای استفاده مناسب سازیم و از منابع انرژی جایگزین به جای سوخت های فسیلی استفاده کنیم. تمام این تکنولوژی ها از پیش وجود دارند، اما فقط

در دست عده‌ای محدود است. بیشتر مردم جهان از آن بی‌خبرند. این اطلاعات به‌طور عمدی پنهان شده است و توسعه چنین فناوری‌های پیشرفت

تکنولوژی‌ها به‌طور مصنوعی در سرتاسر جهان تحت کنترل «کشیشان جهانی» قرار دارند. دلیل این کار چیست؟ تا همان آرکون‌ها بتوانند قدرت و اهرم‌های سیاسی تأثیرگذاری را در جامعه جهانی حفظ کنند، به بهره‌کشی از میلیاردها نفر ادامه دهند، تنش‌ها را در جهان افزایش دهند و بیشتر مردم را در ترس از سقوط به زیر خط فقر نگه‌دارند. زیرا وقتی که آگاهی توده‌ها با مسائل بقا مشغول است، کنترل و دستکاری آن‌ها بسیار آسان‌تر است و انتخاب‌های مردم به نفع اجرای اراده عقل حیوانی متمایل می‌شود.

بنابراین، هنگام ساخت یک جامعه جدید، ضروری است که فقر به‌عنوان یک پدیده در سیاره وجود نداشته باشد. مهم است که مردم به تمامی نیازهای ضروری خود دسترسی داشته باشند و فقط سطوح متوسط و بالای رفاه وجود داشته باشد. اگر فردی کار **aholic** باشد، خوش آمد می‌گوید که درآمد کسب کند. کسب‌وکار خصوصی صادقانه کاملاً قابل قبول است، به‌عنوان مثال، ارائه خدماتی به عموم، اما به هیچ وجه قابل قبول نیست که «کارخانه‌ها و کشتی‌های بخار» را، یعنی شرکت‌های بزرگ، انحصارات و صنایع کلیدی که زندگی جامعه را پشتیبانی می‌کنند، در اختیار داشته باشد.

باید محدودیت‌های روشنی برای ثروت وجود داشته باشد! حداکثر سرمایه‌گذاری یک خانواده به‌عنوان یک واحد اجتماعی نباید از ده میلیون دلار در ارزش پولی (طبق قیمت‌های امروز) فراتر رود که شامل

تمامی دارایی‌های ملموس و ثابت است. و حتی این هم زیاد است! در حال حاضر، من یک عدد خیلی بالا را فقط برای آن اعلام می‌کنم که افراد با سرمایه‌های بسیار بزرگ‌تر را شوکه نکنم. این وجوه بیش از اندازه کافی برای حمایت از یک خانواده است. و مزاد، یعنی درآمد خانوادگی که از این مبلغ فراتر رود باید به نیازهای جامعه اختصاص یابد. به عبارت دیگر، یک فرد از این طریق ثروتمند نخواهد شد و در عین حال، به دیگران کمک خواهد کرد. زیرا از زمان‌های باستان شناخته شده که ثروت واقعی یک فرد سخت‌کوش در ثروت معنوی اوست. و در جامعه‌ای که ارزش‌های معنوی و اخلاقی انسانی جهانی حاکم خواهد بود، چنین اقدامات و نمونه‌هایی از انسان باید مورد احترام و ارج قرار گیرد.

در واقع، چه چیزی افراد ثروتمند را در جهان امروز تحریک می‌کند؟ آیا تشنگی برای خود پول است؟ نه. آن‌ها به وسیله انگیزه‌های بی‌پایان

خواسته از طبیعت حیوانی برای نمایش به دیگران. مثلاً او خودروی بهتری دارد، خانه‌اش بهتر است، و حتی جوراب‌هایش خیلی بیشتر از درآمد یک ماه همسایه‌اش هزینه دارد. همه اینها مضحک است، این‌ها همه بی‌معنی است که توسط جامعه مصرفی و مدهایی که عاقل‌ها برای فریب نادان‌ها ایجاد می‌کنند، تحمیل شده‌اند تا راحت‌تر بتوانند پول آن‌ها را به سرقت ببرند. سرمایه نامحدود است که در جامعه، خشونت را پرورش می‌دهد، حسادت را برمی‌انگیزد، تمایل به دستکاری دیگران را تحریک می‌کند و تسلط طبیعت حیوانی را در انسان ترویج می‌دهد. در یک جامعه عادی و متمدن این نباید اتفاق بیفتد. این زیبا نیست و ناپسند است. اما باید “خنک، محترم و باارزش” باشد که به جامعه و مردم کمک کنیم، نه فقط یک بار به کسی غذا بدهیم یا یک بار

اسباب‌بازی بدهیم، بلکه کمک واقعی و منظم و عملی به روستاها، شهرها، مناطق و غیره انجام دهیم؛ یعنی هرچه می‌توانیم برای کمک به جامعه انجام دهیم.

آناستازیا: چگونه می‌توان افراد در موقعیت‌های مسئول را از وسوسه استفاده از موقعیتشان محافظت کرد؟

ریگدن: ساده است. بایستی بوروکراسی اجرایی که به امور جاری جامعه می‌پردازد، به حداقل لازم کاهش یابد و به بهترین شکل ممکن از داشتن هرگونه فرصتی برای استفاده از موقعیت رسمی خود به نفع منافع شخصی جلوگیری شود. به عبارت دیگر، باید شرایطی برای کار افراد در این موقعیت‌ها ایجاد شود که هرگونه امکان وسوسه شدن توسط قدرت، موقعیت یا منافع مادی را مستثنی کند. علاوه بر این، باید به گونه‌ای باشد که مردم بتوانند به‌طور مداوم (از جمله در حالت واقعی) فعالیت‌های کارگزاران، یعنی کارمندان نام‌نویسی دستگاه اداری را تحت نظر داشته باشند. و خود فرایند انجام وظایف توسط مسئولان باید به‌قدری برای عموم باز باشد که این افراد نتوانند ویژگی‌های طبیعت حیوانی خود را در موقعیت‌های خود به کار ببرند. در این صورت، کارگزاران واقعاً به خدمت‌گزاران عمومی تبدیل خواهند شد، یعنی با وجدان به مردم خدمت خواهند کرد و وظایف خود را با صداقت انجام خواهند داد.

آناستازیا: این قطعاً خوب است. اما شخصاً نمی‌توانم تصور کنم که این در زندگی واقعی چگونه خواهد بود

ریگدن: نگران نباشید، در هر زمینه‌ای از زندگی جامعه (و همین‌طور در این زمینه) افراد هوشمند و حرفه‌ای زیادی وجود دارند که وقتی ایده کلی را بپذیرند، قادر خواهند بود با پیوستن به نیروهای هم‌فکر (نه تنها در کشور خودشان) همه چیز را به‌طور منطقی از کمترین تا بیشترین فکر کنند. اگر مردم (هر فردی که این اطلاعات او را بی‌توجه گذاشته است) بی‌تحرك نشسته و هیچ کاری نکنند و دست کم در حوزه‌های حرفه‌ای و سایر زمینه‌های زندگی جامعه که بیشتر با آن‌ها آشنا هستند، نظم برقرار کنند، به زودی یا دیرتر موفق خواهند شد. خود مردم سیستمی خواهند ساخت که تمام راه‌های ممکن و هر گونه امکان بروز فساد در جامعه، به‌ویژه در موقعیت‌های عمومی را مسدود کند. با توجه به تجربه کاری در یک حوزه خاص، شناخت ”چاله‌ها“ی آن، و کنترل نزدیک بر طبیعت حیوانی خود، آن‌ها به‌دقت فکر خواهند کرد که چگونه هر گونه امکان و پیش‌نیاز برای ایجاد شرایطی که انسان را وسوسه کند، را مستثنی کنند.

آناستازیا: خوب، و چگونه جامعه می‌تواند علم را کنترل و مدیریت کند؟ زیرا علم متنوع است و در مسائل خاص باید واقعاً یک متخصص بود یا حداقل بفهمید که چه بحثی مطرح است و مسیرهای امیدوارکننده‌اش را انتخاب کرد.

ریگدن: متخصصان و دانشمندانی وجود دارند که به‌دنبال یک حوزه علمی خاص می‌روند و آن را توسعه می‌دهند. جامعه به‌تناسب اهمیت، نیاز و تأثیر آن حوزه بر کل جامعه جهانی امروز، بودجه‌هایی برای آن حوزه اختصاص می‌دهد. جامعه باید مانند یک مالک محتاط از پس‌اندازهای خود مراقبت کند و منابع را صرف آنچه که واقعاً لازم است، کند. در علم، به‌عنوان مثال، لازم است که تخصیص منابع به

کسانی که تمایل به داشتن هرگونه قدرت بر مردم دارند، و به عبارتی در علم ”دروغ‌گویی“ می‌کنند، اما در عین حال کار مفیدی انجام نمی‌دهند، مستثنی شود. باید محیط علمی را از چنین افرادی آزاد کرد یا آن‌ها را به شغل دیگری منتقل کرد و شرایطی را ایجاد کرد که جامعه از آن‌ها بهره‌مند شود. من قبلاً گفته‌ام که علم فرآیند شناخت حقیقت است. نباید وسیله‌ای برای دستیابی به قدرت باشد. یک متخصص باید کار خود را به‌درستی انجام دهد

به‌طور کلی، در هر شاخه و حوزه‌ای از زندگی، لازم است که شرایطی ایجاد شود که حتی امکان بروز تسلط طبیعت حیوانی وجود نداشته باشد، به‌طوری که تمام اطلاعات برای مردم باز باشد و جامعه تصمیمات عمده را به‌طور مشترک اتخاذ کند. جامعه باید از هر فرد مراقبت کند و فرد نیز باید از جامعه مراقبت نماید. لازم است از این ویژگی طبیعت انسانی - تقلید - استفاده شود. تقلید یک گزینه از طبیعت حیوانی در انسان است. اما نمی‌توان از آن رها شد زیرا ما در بدن مادی ساکن هستیم و در جهان مادی زندگی می‌کنیم. باید به‌درستی از آن استفاده کرد. به‌عنوان مثال، زمانی که در جامعه مد و محبوب می‌شود که کار خیر انجام شود، به‌طور خودخواهانه به مردم کمک شود، به‌طور رایگان به منافع عمومی خدمت شود و ویژگی‌هایی مانند صداقت، مسئولیت و وجدان را داشته باشیم - به‌طور کلی، واقعی‌ترین انسان بودن - این موضوع مورد توجه بسیاری قرار خواهد گرفت، که در نتیجه تقلید خواهد بود. اما مهم‌تر از همه، این ایده‌ها نسل‌های جدید را دربر خواهد گرفت، برای آن‌ها چنین آرزوهای انسانی، ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی و تسلط طبیعت معنوی به‌عنوان هنجارهای طبیعی زندگی خواهد شد. این بدان معناست که برای نسل‌های جدید آسان‌تر خواهد بود که بر

طبیعت حیوانی خود غلبه کنند، به رشد معنوی شخصی خود بپردازند که به‌طور طبیعی در کمال جامعه جهانی خود منعکس خواهد شد.

آناستازیا: بله، واقعاً یک مدل کاملاً جدید از بشریت است که مردم مدت‌ها به‌عنوان ایده‌آل جامعه مدنی درباره‌اش رویاپردازی کرده‌اند. فقط اینکه آن‌ها همه این‌ها را به‌طور تنگ‌نظرانه، در محدودیت‌های خواسته‌های طبیعت حیوانی تصور کرده‌اند. حالا می‌فهمم که چرا نتوانستند این ایده را به واقعیت تبدیل کنند. مردم سعی کردند چنین جامعه‌ای را نه از منظر طبیعت معنوی واقعی خود بلکه از منظر سیستم مادی قدرت و کنترل ایجاد کنند که به‌نوعی با برنامه‌های ارادهٔ عقل حیوانی تداخل دارد. در بیشتر موارد، حتی خود ایده‌...

نظم اجتماعی جدیدی با نفوذ خواسته‌های طبیعت حیوانی آن‌ها.

ریگدن: کاملاً درست است. اما در این باره می‌خواهم بگویم که در زمان ما، بشریت برای اولین بار در تاریخ طولانی خود، چنین فرصت منحصر به فردی دارد - ایجاد یک جامعه جهانی متحد و خودگردان با محوریت توسعه معنوی. قبلاً، حدود ۳۰ تا ۵۰ سال پیش، اجرای این ایده به‌طور جهانی غیرممکن بود، زیرا نه شرایط فنی وجود داشت و نه امکان ارتباطات تعاملی برای اکثریت مردم از طریق وسایل ارتباطی که امروزه بسیاری با آن‌ها آشنا هستند، مانند ارتباطات موبایلی و اینترنت.

در زمان‌های تاریخی خود، گروه‌های خاصی از افراد که به دانش اولیه آشنا بودند سعی کردند جامعه را دگرگون کنند. مثلاً می‌توان به ایمهوتپ و مردمش یا شوالیه‌های معبد اشاره کرد. و برای مدتی آن‌ها توانستند زندگی مردم کشور خود و حتی چندین کشور دیگر را حداقل کمی

بهبود بخشند و فرصت‌هایی برای توسعه معنوی بسیاری از شخصیت‌ها در طول زندگی کوتاه انسانی‌شان فراهم کنند. اما این‌ها همه موارد فردی بودند که بعدها به‌درستی توسعه نیافتند زیرا همه این‌ها در شرایط حاکمیت سیاستمداران و کشیشان بر جامعه انجام شد، و به‌طور دقیق‌تر در شرایط وجود یک سیستم کشیشی مصنوعی برای کنترل بشریت، بر اساس برنامه‌های ارادهٔ عقل حیوانی.

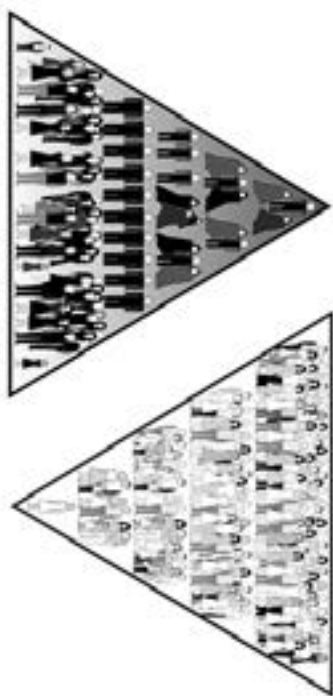
و اکنون بشریت تنها شانس واقعی برای نجات خود و آینده‌اش را دارد. امروز در جامعه انسانی، عقل حیوانی به اوج خود می‌رسد و بر تفکر انسانی غلبه می‌کند. فقط کافی است به سرعتی که فرمت مصرف‌گرای تفکر بر جهان تحمیل می‌شود نگاه کنید. کمی بیشتر، و تمام محرک‌های معنوی هم در جامعه و هم در آگاهی فردی نابود یا جایگزین خواهند شد. و اساساً، سرعت بالای معرفی کلی وسایل فنی در دسترس

ارتباطات میان مردم در سرتاسر جهان و ترویج “سواد حداقلی قابل قبول” در این زمینه‌ها برای عموم دقیقاً کار جهانی‌کنندگان عقل حیوانی است تا کنترل کامل بر بشریت را سازمان‌دهی کنند و آن را به ارادهٔ خود تسلیم کنند. اما این نیز نقطه ضعفی از عقل حیوانی است. بشریت فرصت منحصر به فردی دارد که از همان ابزارها و زیرساخت‌های فنی که خود آماده کرده است، استفاده کند تا خود را سازمان‌دهی کند و متحد شود، به‌طور مستقیم با عقل حیوانی مقابله کند و یک جامعه آزاد بر روی سیاره ایجاد کند. اکنون فرصتی منحصر به فرد برای برگرداندن مونواد وجود دارد؛ وگرنه کمی دیگر صبر کنید و خیلی دیر خواهد شد. زیرا همه چیز به انتخاب انسان بستگی دارد!

آناستازیا: بله، این واقعاً یک فرصت واقعی برای برگرداندن مونواد است. جالب است که اصل حاکمیت و کنترل در جامعه امروز به مردم به صورت یک هرم با راس رو به بالا ارائه می شود. در پایین آن، اکثریت جمعیت قرار دارند، در واقع، کسانی که در شرایط نیازمندی که به طور مصنوعی توسط سیاستمداران و کشیشان ایجاد شده است، "زنده" مانده اند. و در بالای هرم، فقط چند نفر وجود دارند که توسط این جامعه به قدرت "مجهز" شده اند، کسانی که با استفاده از ثروت عمومی زندگی می کنند و بیشتر مزایا و امتیازات را دارند.

اما اگر علامت را برگردانیم، مثلی به دست می آوریم که راس آن به پایین است، طبق اصل الهی خلاق به عنوان نماد جامعه ای که در آن حاکمیت به طور خاص وجود ندارد، جایی که هر فرد در حالی که به طور معنوی تکامل می یابد، زندگی خود را به خاطر نفع کل بشریت ببود می بخشد، جایی که جامعه جهانی فرآیندهای زندگی خود را کنترل می کند، در جهت معنوی حرکت می کند و از تمام امکانات و منابع استفاده می کند. این دقیقاً حرکتی از پایین به بالاست، این پیشرفت واقعی است، یک پرش کیفی و تکاملی در تمدن انسانی!

ریگدن: کاملاً درست است، بنابراین واقعاً هیچ چیز دشواری در اینجا وجود ندارد. فقط مردم باید به طور فعال در فرایند دگرگونی جامعه شرکت کنند و تا جایی که می توانند، شرایط لازم را ایجاد کنند



شکل ۱۰۹. هرم جامعه انسانی:

مثلی با راس رو به بالا نماد قدرت کشیشان و سیاستمداران بر ملت‌ها است؛ مثلی با راس رو به پایین نماد یک جامعه آزاد و برابر است - اله مردم.

آموزش ملل، اتحاد جامعه جهانی و پیروی تمدن انسانی از جهت‌گیری معنوی توسعه.

شرایط اصلی برای ایجاد چنین جامعه‌ای:

(۱) بعبود سواد معنوی و فکری مردم؛

(۲) خودکمال معنوی انسان و مشارکت فعال او در زندگی جامعه؛

(۳) اتحاد خودگردان ملل به یک جامعه جهانی؛

(۴) حذف سیستم جهانی حاکمیت کشیشان و سیاستمداران؛

(۵) محدودیت‌های شدید بر سرمایه‌گذاری فردی؛

(۶) حاکمیت جامعه تنها باید متعلق به خود جامعه به‌عنوان یک کل باشد؛

(۷) مهم‌تر از همه - دگرگونی ایدئولوژیک جامعه که به‌طور ناگسستنی با تسلط طبیعت معنوی و ارزش‌های اخلاقی هم در فرد و هم در جامعه مرتبط است.

همان‌طور که هر فرد باید بر ظهور افکار منفی ناشی از طبیعت حیوانی در خود نظارت کند، جامعه نیز به‌طور کلی باید بر "افکار جمعی، عمومی" خود نظارت داشته باشد. و از آنجا که منبع اصلی این افکار رسانه‌های جمعی در همه اشکال آن است، جامعه خود باید بر پاکی آن نظارت کند.

بدین معنا که آنچه باید توسعه یابد، فرهنگ ترویج ارزش‌های معنوی و اخلاقی، دانش، نیکو، وجدان، شرف، کرامت و دوستی میان مردم است، به‌همراه الگوها و نمونه‌های مثبت و خلاقانه از تفکر، بهترین

اعمال انسانی چه از طرف شخصیت‌ها و چه گروه‌های مردم. نباید هیچ تبلیغ منفی که توسط عقل حیوانی تحمیل شده باشد - مانند جنگ‌ها، خشونت، قتل، خصومت، نفرت، خودخواهی و غیره - وجود داشته باشد. علاوه بر این، ابتکار و مسئله ترویج ایدئولوژی سازنده باید از خود جامعه ناشی شود و همچنین جلوگیری از هرگونه تلاش برای تحمیل ایدئولوژی مخرب بر مردم. این شرایط اساس

در فضای سه‌بعدی، یعنی از دریچه تفکر مادی خود، در بسیاری از مسائل روحانی پر از توهّمات ناشی از غرور خود خواهد بود. او فکر می‌کند که از آنجا که به خود زحمت داده و توجهی به دنیای روحانی کرده است، پس باید گروهی از فرشتگان به او رسیدگی کنند، به خواسته‌هایش پاسخ دهند و او را عملاً بر روی بالشت‌های سلطنتی به بهشت ببرند. در واقع، تا زمانی که شخصیت از نظر روحانی بالغ نشود، برای دنیای روحانی ناچیز است. از اینکه این مقایسه انسانی عادی است، معذرت می‌خواهم، اما چنین شخصیت‌هایی مانند میلیون‌ها سلول تولیدمثلی هستند. گامت‌ها مجموعه‌ای از کروموزوم‌ها را دارند و ویژگی‌های ارثی را حمل می‌کنند. یک فرد حتی وجود، ظهور و مرگ مادی آنها را متوجه نمی‌شود. علاوه بر این، او گاهی از قدرت آنها استفاده می‌کند بی‌آنکه متوجه شود. اما زمانی که دو گامت به هم می‌پیوندند و یک زیگوت شکل می‌گیرد و جنین شروع به رشد می‌کند، در اینجا حداقل یک فرد، منظوم زن است (در معنای روحانی، اصل زنانه الهی)، نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. او به‌طور قطع به این پدیده توجه خواهد کرد و در آینده از موجود جدید مراقبت خواهد کرد. در بعد روحانی نیز همین‌طور است. مردم باید خود را به‌طور مداوم پرورش دهند، قمرینات روحانی را یاد بگیرند، با استفاده از ارتباط عمیق با دنیای خدا، زندگی کنند تا شخصیت بتواند با روح پیوند بخورد و حق

ورود به ابدیت را به دست آورد. سپس دنیای روحانی نیز توجه خود را به این فرد معطوف خواهد کرد و به او به عنوان یک موجود جدید و کامل که مدت‌ها انتظارش را کشیده‌اند، محبت خواهد کرد.

متأسفانه، حقیقت کهن درباره دستیابی به پیوند شخصیت با روح در دنیای مدرن گم شده است و فرد، در امید به ابراز عشق و قدردانی خود نسبت به خدا، صدقه‌های مادی به کشیشان می‌دهد و بدین ترتیب به ذهن حیوانی توجه می‌کند و مردم را با دنیای مادی وسوسه و فریب می‌دهد. شما گناه می‌کنید و کشیش نیز با گرفتن صدقه گناه می‌کند، که تبدیل به موضوعی از وسوسه برای او می‌شود. با صدقات خود، او را وادار می‌کنید که به مادیات فکر کند نه به روح، نه به مراقبت از روح خود و خدمت واقعی به خدا، بلکه به افزایش درآمد مادی‌اش. آیا متوجه شدید که شدت این گناه در کجاست؟

با صدقه دادن، فرد شخصیت و روح کشیش را به "جهنم" می‌فرستد و انتخاب خود را به نفع مادیات، یعنی ذهن حیوانی، متمایل می‌کند و در عین حال خود را با این عمل گناه‌آلود بار می‌کند. این گناه حتی از کشتن بدن انسان بدتر است، زیرا بدن یک پوشش موقت است و در واقع، خاکستر است. در حالی که این گناه مانند سم مرگباری برای روح است که این شخصیت را از شانس عبور به زندگی ابدی محروم می‌کند. در پس این صدقات مادی و قربانی‌ها، جایگزینی ذهن حیوانی وجود دارد که به فرم، همان‌طور که اشاره کردید، فرمول معمول خرید و فروش را دارد: "تو به من لطف کن و من به تو لطف می‌کنم"، باوری

به امکان "خریدن" مادی، "رشوه" برای گناهانشان و به دست آوردن ثروت جدید در آینده - از سلامتی تا رونق.

آناستازیا: بسیاری از مردم هرگز در مورد این موضوع توقف نکرده و فکر نکرده‌اند. در این حال، مؤمنان عادی این درخواست‌ها برای صدقه به نفع کلیسا را طبیعی و انسانی می‌دانند، زیرا این به معنای کمک به دیگران است. از آنجا که معمولاً کشیشان و خدمتگزارانشان درخواست‌های خود را توجیه می‌کنند، به عنوان مثال، به ساخت یک معبد جدید، نیازهای کلیسا (پیش‌تر در خطبه‌ها، کلمه کلیسا غالباً به مفهوم کلیسای آسمانی مرتبط بود)، کمک به مؤمنان نیازمند و غیره. هیچ‌کس به جماعت گزارش نمی‌دهد که شرایط واقعی توزیع این پول عمومی چیست یا هیچ گزارشی از درآمد و هزینه‌ها ارائه نمی‌دهد.

ریگدن: در یک جامعه مدنی عادی، کمک به دیگران، همان‌طور که برای مثال، ساخت معبدی که برای تمرینات روحانی جمعی در نظر گرفته شده، باید توسط انجمن‌های شهروندان عادی، ساکنان یک محله یا یک منطقه انجام شود. تمام این کارها بر اساس این اصل انجام می‌شود: مردم با هم جمع می‌شوند، تصمیم می‌گیرند و اگر واقعاً برای مردم محلی مهم باشد و اگر واقعاً آن را بخواهند، اقدام می‌کنند. برای مثال، مردم یک روستا می‌خواهند معبدی بسازند - برای خودشان، فرزندانشان و هم‌روستاییانشان؛ آنها باید در اینجا زندگی کنند و باید تصمیم بگیرند

که چگونه زندگی کنند - نه کسی از بالا. و مطمئن باشید که برای خودشان، بستگان و دوستانشان، تمام تلاش‌ها را خواهند کرد

و فرزندان، افراد روحانی توانمند به‌طور حتم یک معبد مناسب را بدون نشانه‌هایی که طبیعت مادی انسان را فعال کند، بلکه تنها با نشانه‌هایی که جنبه‌های روحانی مردم را بیدار می‌کند، خواهند ساخت. در یک معبد یا مکان دیگری که برای تمرینات روحانی جمعی در نظر گرفته شده، مردم به‌عنوان برابر، دانش و تجربه خود را مبادله کرده و با هم برای نجات روح‌هایشان به خاطر عشق خداوند دعا خواهند کرد. آنها مانند اکثریت کشیشان در معابد امروزی، منولوگ‌های سیاسی یا مذهبی را برای جماعت برگزار نمی‌کنند و دانش روحانی را با خواسته‌ها و اهداف طبیعت حیوانی مخلوط نمی‌کنند یا به برنامه‌های کشیشی تلقین نمی‌کنند. زیرا این مکان واقعاً برای مردم و توسعه روحانی آنها در نظر گرفته شده و نه برای مخلوط کردن دانه‌های روحانی با اهداف مادی یا برای کسب درآمد کشیشی و اخاذی از جماعت به‌وسیله "استخدام‌شدگان" در لباس کشیشی. در این مکان، مردم به‌طور مستقل به توسعه روحانی خود می‌پردازند.

هیچ‌کس نباید از معابد و مکان‌هایی که مردم برای توسعه روحانی و ارتباط جمع می‌شوند، سود برد. به محض اینکه اخاذی‌ها، فروش‌ها، خدمات پولی یا پرداخت حقوق به کسی در معابد یا "مکان‌های مقدس" آغاز شود، وسوسه‌هایی نیز به وجود خواهد آمد، اینکه چگونه بیشتر به دست آورند و سپس چگونه بدون زحمت بیشتری قدرت بیشتری کسب کنند. زیرا برای ذهنی بیکار، آسان‌تر است که شمع را در یک مراسم

نمایشی پر زرق و برق حمل کند و خود را با تشاهی به موجودی عالی مغرور کند تا اینکه با چکش پنوماتیک در یک معدن زغال سنگ کار کند. و شخص حتی متوجه نخواهد شد که به دام رذایل افتاده است. این یک مانور قدیمی شناخته شده از طبیعت حیوانی است.

اما موضوع نه معابد به عنوان چنین، بلکه مردم است. می توان در هر مکانی به کمال روحانی پرداخت - چه در فضای باز و چه در محیط بسته. من قبلاً شرح داده ام که در زمان های باستان، مردم در غارها به توسعه روحانی می پرداختند و نسل های مختلفی به آنجا می آمدند و تمرینات روحانی را با نشانه ها و نمادهایی که اجدادشان بر دیوارهای سنگی نقاشی کرده بودند، یاد می گرفتند. این غارها هنوز هم امروز وجود دارند؛ هیچ کس به خاطر فقر مادی آنها وسوسه نشده است و افراد روحانی آگاه می توانند هنوز هم از ارزش های روحانی - دانش - استفاده کنند. کشیشان ادیان مختلف،

از زمان های باستان، کشیشان معابد باشکوهی می ساختند تا آیین های خود را در آنجا برگزار کنند و آنها را با طلا و جواهر تزئین می کردند؛ برای مثال، در مصر باستان، بابل، یونان باستان و غیره. و حالا آن معابد کجا هستند؟ آنها جای خود را به ویرانه ها داده اند و طلاها مدت ها است که به وسیله مردمی که به این گنجینه های مادی وسوسه شده اند، غارت شده اند. وسوسه کردن مردم با چیزهای مادی در مکان هایی که آموزش روحانی انجام می شود، ننگی بزرگ است.

بنابراین، نباید به مردم اجازه داد که از آرمان های روحانی دیگران سود ببرند. انتشار دانش روحانی نباید هیچ سود مالی یا مادی برای فرد به همراه داشته باشد. تنها به این طریق می توان از وسوسه های مادی

جلوگیری کرد و سپس فرد با تمام قلب و روح خود و با صداقت نیت‌های روحانی‌اش این کار را انجام خواهد داد!

آناستازیا: بله، مشکل اکثر مؤمنان این است که با کمک‌های مالی به ادیان، در واقع به نوعی خود را از کار روحانی بر روی خود آزاد می‌کنند و بار وجدان خود را بر دوش کشیشان می‌گذارند. به جای اینکه خودشان در دنیا کار خوبی انجام دهند، برایشان آسان‌تر است که به "خدمتگزاران محراب" پول بدهند. و کشیشی از این موضوع به راحتی سوءاستفاده می‌کند.

ریگدن: متأسفانه، این چنین است. اما نه کاملاً بدون عواقب، زیرا هیچ‌کس تاکنون نتوانسته و در آینده نیز نخواهد توانست از قضاوت شخصی خود فرار کند و هر فردی طبق اعمال و افکارش پاداش خواهد گرفت. اما در مورد افرادی که تلاش می‌کنند با صدقات به کشیشان خود را از کار روحانی آزاد کنند، این اشتباه آنهاست. در واقع، این یک خودفریبی است، زیرا هر چه پول مادی که برای خود درست کرده باشند، هیچ‌کس کار روحانی را به جای آنها انجام نخواهد داد. آنچه در معبد مهم است، پول آنها نیست، بلکه مشارکت شخصی‌شان در کارهای سازنده جامعه و تغییرات روحانی شخصی مرتبط با این موضوع است. در مورد کمک‌ها و معابد، برای یک فرد باهوش کافی است که به واقعیت‌های امروز نگاه کند. ساخت کلیساها

در شهرها، ساخت کلیساها به پروژه‌های تجاری تبدیل شده است. آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد، نه کیفیت، بلکه کمیت است؛ نه اینکه چند نفر واقعاً می‌توانند با روحانیت آشنا شوند، بلکه چه سود اقتصادی و منفعت سیاسی به همراه خواهد داشت. در این میان، هر سازمان

مذهبی، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، تلاش می‌کند که بخشی از زمین را نزدیک به مناطقی که تجمعات مردم در آنجا زیاد است، تصاحب کند تا از این طریق بیشترین تعداد مومنان را جذب کند.

تجزیه دین به فرقه‌ها و درگیری‌های آنها با یکدیگر، در واقع مبارزه‌ای برای قدرت است که در آن اهمیت یک فرد بر اساس دارایی‌اش سنجیده می‌شود و تسلط بر مؤمنان عادی به‌عنوان قدرت سیاسی بر رأی‌دهندگان دیده می‌شود. همه چیز وارونه شده است! و تنها زمانی می‌توان آن را درست کرد که مردم در جامعه خود در مسائل روحانی بیشتر آگاه شوند، افق‌های دانش و نگرش خود را گسترش دهند، در زندگی جامعه شرکت کنند، با خدا در درون خود زندگی کنند و کارهای نیک و خلاقانه انجام دهند. در این صورت، "نیاز" به دلالتان تجاری بین خدا و انسان از بین خواهد رفت.

آناستازیا: در ارتباط با این موضوع، سؤال مهم دیگری پیش می‌آید. در "ارتش" کشیشان، بدون شک افرادی وجود دارند که به امید رهایی روحانی، یک دین خاص را انتخاب کرده‌اند، بدون اینکه از وضعیت واقعی سیستم قبل از ورود به آن مطلع باشند. با این حال، حتی در حالی که در این سیستم هستند و چیزهایی را مشاهده می‌کنند که به توده‌های مؤمن نشان داده نمی‌شود، آنها در این کثافت سیاسی، پاکی ایمان و نیت‌های صادقانه خود برای خدمت به خدا و نه به طایفه‌های کشیشی را از دست نداده‌اند. یک بار گفتید که روحانیت واقعی این "مردم خدا" که متأسفانه در کل جهان بسیار کم هستند، مانند ستونی، افتخار هر دین یا باور جمعی را نگه می‌دارد. اگر سیستم ادیان به‌طور کلی لغو شود، چه باید کرد کسانی که واقعاً در مسیر خدا گام برمی‌دارند و در عین حال به‌طور صادقانه به دیگران کمک می‌کنند؟

ریگدن: خوب، اول از همه، امروز افرادی که تمایل صادقانه برای خدمت به خدا به جای خود دارند، بسیار کم هستند

افرادی که با غرور، بدون دریافت پاداش، به مراقبت از روح‌های انسانی می‌پردازند، واقعاً در میان میلیون‌ها نفری که در ارتش کشیشان ادیان مختلف خدمت می‌کنند، بسیار کم هستند. اکثریت قاطع کسانی که در ادیان خدمت می‌کنند، افرادی خارجی هستند که به اهداف مادی وسوسه شده‌اند و نه به رستگاری روحانی. و از طرف دیگر، هیچ تغییر خارجی نمی‌تواند روند داخلی روحانی را برای "مردم خدا" متوقف کند. حتی پس از تغییر شغل و کار کردن مانند دیگران برای نفع جامعه، آنها به توسعه روحانی خود به‌طور صادقانه ادامه خواهند داد و زمان آزاد خود را به کمک به دیگران اختصاص می‌دهند. زیرا این نیاز روحانی آنهاست، زندگی درونی آنها که بر شرایط این دنیا غلبه می‌کند. بنابراین، تغییرات خارجی آنها را متوقف نخواهد کرد، بلکه آنها را شاد خواهد کرد، با توجه به آنچه که در زندگی روزمره یک جامعه مذهبی و همچنین در اعمال و رفتار "همکاران" خود با آن مواجه می‌شوند.

یکی از شرایط لازم برای دستیابی به تحول کیفی در جامعه، درک مردم از معنای توسعه روحانی خود و همچنین پایان دادن به مشارکت در وسوسه قدرت و ارزش‌های مادی برای افرادی است که به "ارتش" کشیشی تعلق دارند. به آنها پول (کمک‌های مالی) یا هدایای هر گونه ندهید؛ غرورشان را با تعظیم، پرستش، بوسیدن دست، خضوع، اطاعت، دعا و یا وسوسه‌های مشابهی که به طبیعت حیوانی آنها مربوط می‌شود، راضی نکنید. به عبارت دیگر، نباید خودتان "گناه" کنید و دیگران را نیز به آن تحریک کنید. پس از همه، این شخص دقیقاً مانند شماست. او (خدمتگزار آیین قربانی) هیچ تفاوتی با یک فرد عادی ندارد، زیرا

روح او نیز در بدن، در این دنیای مادی قرار دارد. در اینجا، هیچ کس نمی‌تواند پایین‌تر یا بالاتر باشد، زیرا تمام روح‌های انسانی به طور یکسان از این اسارت مادی رنج می‌برند.

تنها یک راه خروج از این چنگال‌های مادی وجود دارد - توسعه روحانی و آزاد کردن روح خود، و رفتن به دنیای خدا. هیچ کس وجود ندارد که حداقل یک بار این نیاز ناشی از روح خود را احساس نکرده باشد و در جستجوی روحانی واقعی نباشد

آزادی. موضوع دیگر این است که طبیعت حیوانی انسان این نیاز روح را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کند و مفهوم "آزادی" را به شکل خود تحریف می‌کند و آن را با کیفیت‌های مادی که به طبیعت روحانی بیگانه است، آراسته می‌کند. تمام مردم مؤمن هستند؛ تنها هر فرد به‌طور دلخواه از قدرت ایمان خود استفاده می‌کند. به‌طور جالبی، کسانی که خود را بی‌خدا می‌دانند، در واقع، وقتی تنها هستند، به همان ترس‌ها و خرافات مانند هر مؤمن دیگری دچار می‌شوند. در جامعه، این افراد در واقع همان کشیشان هستند، فقط در مقیاس "کوچک"، و تنها تفاوت این است که آنها به‌طور علنی ویژگی‌های طبیعت حیوانی (عشق به خود، غرور، خودشیفتگی و غیره) را تجلیل می‌کنند.

آناستازیا: زمانی که نهاد کشیشی در جامعه لغو شود، چگونه می‌توان از اشتباهات مشابه در آینده جلوگیری کرد؟ منظور من این است که هنگام انتشار دانش روحانی، چگونه می‌توان از وسوسه‌های غرور و خودپسندی دوری کرد و چگونه می‌توان بر وسوسه‌های طبیعت حیوانی غلبه کرد.

ریگدن: اگر تمدن به سمت روحانیت حرکت کند، حل این مسئله به راحتی ممکن خواهد بود. باید درک کرد که انسان دارای دو طبیعت است و دائم در نوسان بین طبیعت حیوانی و طبیعت روحانی قرار دارد. بنابراین، باید به گونه‌ای عمل کرد که شناخت روحانی و انتشار دانش انسانی بنیادین به نفع طبیعت حیوانی انسان به عنوان هدایت کننده ذهن حیوانی، که نمایانگر جهان مادی و منافع آن است، نباشد، بلکه به طور کامل قابل قبول و مطلوب برای توسعه طبیعت روحانی انسان به عنوان هدایت کننده جهان روحانی باشد. مهم است که دانش روحانی بنیادین برای همه مردم قابل دسترسی باشد و در حین انتشار آن، هر گونه امکانی برای وسوسه مردم با مشوق‌های طبیعت حیوانی از بین برود.

آناستازیا: بنابراین، لازم است که خود مردم چنین شرایطی را در جامعه ایجاد کنند که برای کسانی که به دیگران آموزش روحانی می‌دهند، از نظر مادی غیرمفید باشد

ریگدن: بله، در این مورد باید هرگونه امکان دستکاری آگاهی عمومی توسط هدایت کنندگان ذهن حیوانی و همچنین هر شانس برای کسب سود اقتصادی یا منفعت سیاسی را حذف کرد؛ علاوه بر این، باید از تحریف اطلاعات و دستکاری آن به نفع شخصی جلوگیری شود، یعنی این نوع ات قدرت اختیاری در حوزه انتشار دانش.

آناستازیا: اما این واقعاً ممکن است تنها زمانی که افراد بسیاری اصول دانش بنیادین را بیاموزند. و هنگامی که جامعه جهانی این اطلاعات را در اختیار داشته باشد، اکثریت مردم قادر خواهند بود به درستی روحانیات را از غیرروحانیات تفکیک کنند و تحت تأثیر و تحریکات افرادی با نیت‌های بد قرار نگیرند. آنها خواهند توانست به ابرازهای

طبیعت حیوانی درون خود بی‌توجهی کنند و طبیعت روحانی را در جامعه و محیط خود حفظ کنند.

ریگدن: کاملاً درست است. اول از همه، مردم باید از نظر روحانی بیدار شوند، و سپس این بقایای تفکر استعماری خود به خود در جامعه از بین خواهد رفت و یک ارتش کامل از پارازیت‌ها و افراد بی‌دردسر که به هزینه ایمان مردم زندگی می‌کنند، از میدان روحانی طرد خواهند شد. تا زمانی که آنها از مردم عادی زندگی کنند، هر تعداد بهانه‌ای خواهند آورد تا به‌عنوان پارازیت‌های اجتماعی زندگی کنند و در عین حال، مردم نیز دستشان را ببوسند و به آنها احترام بگذارند.

مردم باید بیاموزند که صاحبان سرنوشت روحانی خود باشند و انتظار نداشته باشند که کسی کار حیاتی روحانی آنها را انجام دهد؛ آنها باید به‌طور مستقل خود را کامل کنند، روی خود کار کنند و افق‌های شناخت خود از جهان را گسترش دهند. نباید انتظار رحمت از کشیشان و سیاستمداران داشته باشند، نباید به توهّمات خود دامن بزنند و نباید اجازه دهند که دیگران آنها را دستکاری کنند. لازم است که یک شخصیت بالغ‌تر، یک انسان اجتماعی فعال و مسئولیت‌پذیر از نظر روحانی باشند. و برای جلوگیری از تکرار اشتباهات گذشته و اجتناب از وابستگی به...

اراده ذهن حیوانی در آینده و همچنین تحریفات دانش روحانی و بازگشت به طرح‌های کشیشی، نیازمند این است که کسانی که تصمیم گرفته‌اند به خود و دیگران در مسائل روحانی کمک کنند، این کار را به قیمت غرور و منافع مادی خود انجام دهند. زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم، هرگاه منافع مالی یا فرصتی برای ارضای غرور، کسب سود یا دریافت امتیازات

و قدرت بر دیگران پیش بیاید، دیر یا زود وسوسه‌ای به وجود خواهد آمد و ضعف روح انسان بروز خواهد کرد.

این در زندگی واقعی چگونه به نظر می‌رسد؟ اگر فردی به‌طور مستقل خود را بهبود بخشد، تجربه روحانی داشته باشد و نیاز درونی به انتشار دانش روحانی داشته باشد، او در وقت آزاد خود به مردم کمک می‌کند. آنها یاد می‌گیرند و در نوبت خود به دیگران در این مسائل کمک می‌کنند و این چرخه ادامه می‌یابد. اما هر کس باید برای نفع جامعه کار کند و شغف غیرنظامی داشته باشد و روزی‌اش را با کار خود به دست آورد. در وقت آزاد، مردم باید مطالعه کنند و تجربه و دانش خود را با دیگران به‌عنوان برابر، مانند دوستان خوب، به اشتراک بگذارند و طبیعت حیوانی خود را سرکوب کرده و در اعمال خود به طبیعت روحانی هدایت شوند. این یک کمک واقعی به مردم و در عین حال کار بر روی خود است: شناسایی ابرازهای طبیعت روحانی و حیوانی در خود، کنترل مؤثر بر افکار خود، مطالعه طبیعت خود و توسعه روحانی. این نکته اصلی است: شما خودتان رشد می‌کنید و به دیگران کمک می‌کنید.

آیا متوجه شدید که انتقال دانش روحانی به این شیوه چه ویژگی خاصی دارد؟ فردی می‌خواهد دانش درباره خدا را با مردم به اشتراک بگذارد و زمان، تلاش و منابع خود را بدون دریافت هیچ‌گونه چیز مادی، بدون وسوسه‌ها یا ارضای طبیعت حیوانی‌اش صرف می‌کند. تنها چیزی که به دست می‌آورد، افزایش روحانی در حین ارتباط بی‌غرض با روح‌های مردم است که مانند او رنج می‌کشند. آنچه را که در خود می‌کارید، در نهایت برداشت خواهید کرد. روحانی به روحانی و مادی به مادی. یعنی

این فرد در واقع خود را به عنوان قربانی به منظور فدا کردن جاه طلبی های طبیعت حیوانی اش بر روی مذهب روحانی قرار می دهد

این زندگی اوست و همچنین به عنوان نتیجه ای از ارتباط با مردم، "هدایای" روحانی اش را چند برابر می کند. این هدایا مادی نیستند (نه پول، نه غذا، نه اشیاء و نه جاه طلبی های انسانی ناشی از غرور). این دقیقاً همان مؤلفه روحانی است که فرد از طریق دانش روحانی به دیگران منتقل می کند. زیرا با انتشار دانش روحانی، فرد در واقع در برابر ذهن حیوانی متحد مقاومت می کند و به دیگران کمک می کند تا حداقل کمی ذات الهی نهفته در خود را بشناسند، احساس کنند و درک کنند، که به جهان مادی تعلق ندارد. ماده فانی است، اما روح جاوید است. شخصیت آزادی انتخاب دارد: اینکه آیا فانی شود یا به ابدیت برود. این تمام ماجراست و همه چیز باید از اینجا آغاز شود.

باید به یاد داشت که ذهن حیوانی بسیار قوی است و انسان، به واسطه طبیعت دوگانه اش و به خاطر نوسان های انتخابش بین دو طبیعت، ضعیف است. حتی کسانی که به طور ثابت در مسیر روحانی حرکت می کنند، در معرض حملات طبیعت حیوانی قرار دارند. اگر فردی فقط کمی حواسش پرت شود یا به مادیات وسوسه شود، ذهن حیوانی بلافاصله بر آگاهی اش تسلط می یابد و غالباً در لحظاتی از زندگی که انتخاب شخصیت به خصوص اهمیت دارد، پیروز می شود. به همین دلیل است که توصیه می شود هوشیار باشید، به طور مداوم روی خود کار کنید و اجازه ندهید به طبیعت حیوانی تان ذره ای فضا دهید. اگر یک بار بر روی جنگگی پا گذاشتید، یاد بگیرید که دفعه بعد چگونه از آن اجتناب کنید. هنگام انتشار دانش روحانی، همواره وسوسه ای از جانب طبیعت حیوانی وجود دارد که از غرور ناشی می شود، خود را به موجودی برتر

نسبت دادن، تمایل به تصاحب این دانش و تفسیر آن به شیوه خود از ذهن خود، هنگام صحبت با دیگران. این گونه است که معمولاً تحریف آن از طبیعت حیوانی و جایگزینی با مفاهیم مادی اتفاق می افتد و در نتیجه، دانش بنیادین از دست می رود. فرد باید درک کند که دانش روحانی به تمام مردم داده می شود. انسان نه خداست، نه فرشته، نه کروبی، و نه روح القدس. او فقط انسان است، درست مانند تمام مردم، زیرا روحش در ساختار انرژی چندبعدی محدود شده است که به جهان مادی تعلق دارد.

آناستازیا: یک سؤال مهم دیگر وجود دارد که برای خوانندگان ما جالب است. آیا فرد می تواند به کسی بخشش "گناه" خود را بدهد، یا در معنای روحانی چیزی را به هر کسی ببخشد به نمایندگی از موجودات روحانی برتر؟

ریگدن: انسان نمی تواند کسی را از "گناهان" خود پاک کند یا برای کسی دعا کند، زیرا خود او ناقص است. و هیچ کس در زمین قدرت بخشیدن به نمایندگی از موجودات روحانی برتر را ندارد، و به ویژه به نمایندگی از خدا.

بخشش "گناه" با اعتراف مرتبط است، که ما در گفت و گوی خود به آن اشاره کرده ایم. لازم است که ماهیت روانشناختی پیدایش چنین پدیده ای در دین به نام اعتراف را درک کنیم. اثر کاتارسیس (از کلمه یونانی "کاتارسیس" به معنای "پاکسازی") نه تنها برای وزیران ادیان مختلف شناخته شده است، بلکه برای روان تحلیل گران و روان درمانگران نیز. مردم از این موضوع در زمان های باستان نیز آگاهی داشتند. این یک روش درمانی است که در آن فرد لحظات عاطفی زندگی خود را به یاد

می آورد که منجر به تجربه عمیق یک تعارض درونی یا اختلال روان‌نروتنی می شود. در واقع، این برای فرد یک تسکین روانی است که در هر گفت‌وگوی صمیمانه‌ای وجود دارد، به عنوان مثال، با یک دوست درباره مشکلات یا دغدغه‌هایش، که پس از آن حالت افسردگی‌اش از بین می رود و او نوعی تسکین روانی را تجربه می کند. همان طور که می گویند: "شادی مشترک، شادی را دو برابر می کند و اندوه مشترک، اندوه را نصف می کند." و در بیشتر موارد، هر چه غرور فرد بیشتر باشد، اعتراف به اشتباهات برای او دشوارتر است. وزیران ادیان این روش را به تسلیحات خود افزودند. اعتراف به خطا به عنوان نوعی قربانی ارائه شد که قطعاً با پاداشی همراه خواهد بود - "بخشیدن اعمال نادرست" یا "عفو گناهان." به این ترتیب، اساساً آنها مردم را از کار بر روی خودشان در سطح روحانی منحرف کردند و آنها را به این فکر عادت دادند که اگر فرد به اندازه کافی صمیمانه درخواست کند، قطعاً این بخشش را دریافت خواهد کرد. تکرار می کنم: این صرفاً یک تکنیک روانشناختی خالص است که بر اساس ایمان فرد است.

اما در این زمینه می خواهم بگویم که گفت‌وگوی صمیمانه قطعاً خوب است. اما این تنها به طور موقت به فرد کمک می کند تا یکی از پیامدهای تعارض درونی‌اش را در آن لحظه خاص تجربه کند، اما مشکل اصلی - حذف علت تعارض - را حل نمی کند. ریشه‌های این تعارضات در عادت روزمره فکر کردن نهفته است، که عمدتاً به تمرکز توجه شخصیت بر افکار و خواسته‌های طبیعت حیوانی مربوط می شود. تنها خود فرد می تواند به طور ریشه‌ای علت چنین تعارضاتی را در خود از بین برد. هیچ کس دیگری نمی تواند این کار را برای او انجام دهد. فقط اوست که با انتخاب خود و تغییرات درونی، با مضاعف کردن کارهای نیک و کار کردن جدی بر روی خود، می تواند خود را از نظر روحانی

پاک کند، رشد کند و به عنوان یک موجود بالغ از اسارت مادی فرار کند و روحش را آزاد کند. تنها او به واسطه کار روحانی اش می تواند به تنهایی به بعد هفتم ("بهشت"، "نروانا") برود، یعنی مسیر روحانی اش را به سوی جهان خدا طی کند. هر فردی که واقعاً در مسیر روحانی گام برمی دارد، که بر روی خود کار می کند و زندگی اش تحت سلطه ارتباط شخصی و عمیقش با خدا، عشق و اتصال به طبیعت روحانی است، دیر یا زود به این درک دست خواهد یافت.

مردم باید یاد بگیرند که دوگانگی طبیعت خود را درک کنند و اشتباهات یکدیگر را ببخشند، به گونه ای که گویی خودشان در حال یادگیری این درس هستند و گویی این مسائل دقیقاً برای آنها پیش می آید. اشتباه کردن انسانی است. اما افراد روحانی قوی نه تنها اشتباهاتشان را می پذیرند، بلکه می توانند از آنها بیاموزند. آنها شجاعت و صبر دارند تا اشتباهات خود را درک کنند و در صورت امکان، آنها را اصلاح کنند. نباید از آنچه قابل تعمیر نیست ناراحت بود. بلکه باید تلاش های خود را دو برابر کرد تا به طور حتمی شادی روحانی را هم برای خود و هم برای دیگران به ارمغان آورد. زندگی یک مدرسه واقعی است، جایی که اشتباهات درس هستند و تجربه ای که کسب می شود - یک مربی.

همان طور که می گویند، دریا آرام ملوان ماهری نمی سازد. وقتی او با تجربه روحانی خود حکمت کسب می کند، فرد شروع به هدایت کشتی اش به طور مطمئن و هدفمند در میان اقیانوس پر تلاطم زندگی می کند، و از

اشتباهات گذشته، عدم اجازه دادن به عناصر گذشته برای پرتاب او به این سو و آن سو و ایجاد درگیری های درونی. همان طور که حکیمان زمان های باستان گفتند، کنترل فرمان زندگی در اقیانوس خروشان زندگی

نیاز به کار روحانی بر روی خود دارد. برای چنین فرد شجاعی که کشتی‌اش را در طوفان عناصر زندگی هدایت می‌کند، دیر یا زود روزی خواهد آمد که جهانی کاملاً متفاوت، روحانی و خالص، که او قبلاً در درون خود نمی‌شناخته، به چشمان درونی‌اش گشوده خواهد شد. این جهان آرامش را در روح به وجود می‌آورد و اجازه می‌دهد که حکمت از عناصر مادی پیروز بیرون بیاید و در ساحل ابدیت لنگر بیندازد.

آناستازیا: واقعاً، انسان نباید ابتدا به خود، به وجود و تقویت افکار درباره وسوسه‌های مادی مختلف، دلیلی بدهد - و این یک حقیقت است. فکر می‌کنم بسیاری از مردم می‌خواهند در جامعه‌ای زندگی کنند و خلق کنند که در آن کسانی که در کنار هم در زندگی پیش می‌روند یکدیگر را به خاطر جاه‌طلبی‌های خودخواهانه، احساسات منفی و دیگر نشانه‌های طبیعت حیوانی به گل نزنند، بلکه در عوض خوبی را در جامعه تحریک کنند و با درک و احترام به یکدیگر رفتار کنند. با توجه به تاریخ بشریت، مردم مدت‌هاست که به این آرزو دارند.

ریگدن: کاملاً درست است. بنابراین، هنگامی که امور روحانی جامعه توسط خود جامعه رسیدگی می‌شود و این امر طبیعی و اولویت‌دار می‌گردد، آنگاه نظم برقرار خواهد شد. و برای این، لازم است شرایطی ایجاد شود که اکثریت مردم در این تمدن برای اهداف روحانی زندگی کنند و نه برای اولویت‌های مادی، مانند امروز. در این زمان است که تمامی ساختارهای روحانی به خودی خود ناپدید خواهند شد، زیرا ساختار قدرت پنهانی بر مردم که از طریق پنهان‌سازی دانش واقعی روحانی باقی مانده است، دیگر وجود نخواهد داشت. مردم به حقیقت خواهند دانست و این حقیقت برای همگان قابل دسترسی خواهد بود.

آناستازیا: بله، تغییرات کیفی در جامعه نیاز به تغییر ذهنیت مردم دارد که این جامعه را تشکیل می‌دهند. تمام این موارد نیاز به یک روش نوآورانه در تفکر و همچنین فرهنگ و رفتار نوآورانه دارد

علاوه بر این، این‌ها به ابتکار خود جامعه معرفی شده‌اند. اگرچه در واقع، هر چیز جدید، یک چیز قدیمی است که خوب فراموش شده است. مردم مدت‌هاست که آرزوی ایجاد یک جامعه ایده‌آل و عادلانه را دارند که در آن آزادی و برابری حاکم باشد. اما روحانیون و سیاستمداران از این آرزوی مردم استفاده می‌کنند و آن را در وعده‌های خود می‌گنجانند، اما در واقع، همه چیز را انجام می‌دهند تا از تحقق این آرزو جلوگیری کنند. بنابراین، این "برابری" در واقع همیشه یک تشریفات بوده است، حتی بعد از اینکه روحانیون و سیاستمداران تحولات اجتماعی، اصلاحات و انقلاب‌هایی که به نفع خودشان بود، ایجاد کردند و همچنین تغییرات یک دین، حزب یا نظم اجتماعی به دیگری. به راحتی می‌توان دید که نتیجه چنین اختلالاتی همیشه یکسان است: روحانیون و سیاستمداران بار دیگر یک سلسله‌مراتب مدیریتی (نخبگان با امتیازات) ایجاد می‌کنند؛ به این معنا که وضعیت در جامعه در واقع تغییر نمی‌کند. در واقع، فقط تابلو تبلیغاتی، نام یک سیستم اجتماعی یا دین غالب تغییر می‌کند. شاید این به این دلیل است که مردم مدت‌هاست فراموش کرده‌اند که برابری و آزادی واقعی چیستند.

ریگدن: مردم به بالای درخت‌ها نگاه می‌کنند، اما ریشه‌ها را نمی‌بینند. و نکته اصلی این است: همه مردم برابرند و به ویژه، زمانی که صحبت از شرایط حبس در این دنیای مادی، ویژگی‌های طبیعت‌های روحی و حیوانی آن‌ها، زودگذر بودن زندگی‌شان و موقتی بودن اقامتشان در این دنیا می‌شود! همه مردم به تنهایی به دنیا می‌آیند و می‌میرند و همه

دارای سرنوشت روحانی خاص خود هستند که خودشان با انتخاب خود شکل می‌دهند. همه مردم از نظر روحانی مهربان هستند زیرا هر کسی یک روح دارد، و از این نظر، همه نسبت به یکدیگر خویشاوند و بسیار نزدیک هستند، زیرا ارواح متحد هستند و از دنیای خدا آمده‌اند. و این همه مردم را متحد می‌کند، فارغ از وضعیت اجتماعی، محل سکونت، اعتقادات دینی و ملیت اجسادشان. پس، تقصیر مردم (شخصیت‌های جدید) نیست که بدنی خاص با ارث ژنتیکی معین از یک نژاد خاص به دست آورده‌اند یا اینکه به عنوان چینی، انگلیسی، نیجریه‌ای و غیره به دنیا آمده‌اند. یعنی اینکه پوسته بیولوژیکی و مادی آن‌ها در این یا آن گروه قومی بازتولید شده است

اما توجه داشته باشید که با وجود تفاوت‌های فیزیولوژیکی مشخص، مردم، فارغ از تعلق به نژادهای مختلف، خود و دیگران را، چه آشنا و چه ناآشنا، بر اساس درجه انسانیت ارزیابی می‌کنند؛ همه ملل مفاهیمی از خوب و بد دارند. این ارزیابی در میدان جنگ آگاهی آن‌ها وجود دارد که بر اساس انتخاب بین طبیعت‌های روحی و حیوانی است. و نکته اصلی برای مردم این است که بدن دوستشان چگونه به نظر می‌رسد، بلکه شخصیت درونی او چیست و "زیبایی روحی" او چگونه است.

بدن یک بدن است. آنچه اکثریت مردم واقعاً درباره بدن‌های خود آموخته‌اند را می‌توان با عبارت "اینجا درد می‌کند" خلاصه کرد. ایده‌آل‌های زیبایی بدن در جامعه انسانی نسبی‌اند و تحت تأثیر تبلیغات برخی افراد و تقلید دیگران قرار دارند. علاوه بر این، ملت‌های مختلف ایده‌های خود را درباره زیبایی بدن دارند: برخی از مردم از دوران کودکی گردن‌های خود را با حلقه‌ها بلند می‌کنند، در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دهند فرم نوجوانی داشته باشند. اما این موضوع نیست.

تقصیر ارواح مردم نیست که در این یا آن بدن فشرده شده‌اند. بدن شخصیت، همان‌طور که تمام شرایط خارجی وجود آن، نتیجه اولویت‌های انتخابی، تمایلات غالب و انتخابی است که روزگاری توسط زیر_شخصیت های فرد فعلی انجام شده است.

چه کسی امروز مردم را این قدر شدید تقسیم می‌کند و کل واحد - انسانیت - را به بخش‌هایی نظیر نژادها، قومیت‌ها و گروه‌های اجتماعی و مذهبی مختلف تقسیم می‌کند؟ سیاستمداران و روحانیون. آن‌ها جهت‌گیری توسعه علم را در زمینه‌های مختلف تعیین می‌کنند، شرایطی را برای مردم ایجاد می‌کنند تا در گسترش و تعمیق موضوعات خاص مشارکت کنند و در نتیجه، آن‌ها را در سیستم آموزشی نسل جوان ادغام می‌کنند. به عنوان مثال، چه کسی به مطالعه ملل و ملی‌گرایی می‌پردازد؟ دانشمندان سیاسی. آن‌ها برای این "تحقیق" و توسعه مفاهیم مختلف خود در یک جهت عمومی که به آن‌ها واگذار شده، مدرک‌های دانشگاهی و جوایز مختلفی کسب می‌کنند. بنابراین آن‌ها در تمام جهات حفاری می‌کنند و اختراعاتی را به وجود می‌آورند

نظریه‌های مختلفی، زیرا همه آن‌ها می‌خواهند خوب زندگی کنند و حقوق مناسبی، اعتبار و احترام داشته باشند.

برای قدرت شخصی خود، سیاستمداران جهانی ملت‌ها را تقسیم می‌کنند و این کار را با دستان خود مردم انجام می‌دهند. به عنوان مثال، نمایندگان علم (آگاهانه یا بدون درک ماهیت جهانی) به ازای پرداخت، برنامه‌ها و دستورات سیاستمداران را اجرا می‌کنند و در واقع تصمیمات سیاسی آن‌ها را پیاده‌سازی کرده و در جامعه چشم‌اندازهایی را که به نفع قدرت‌داران است، ترویج می‌کنند. علاوه بر این، آن‌ها تمام

این نظریه‌ها را بر اساس حقایق تاریخی متعدد (زیر بهانه‌ی دانش تاریخی قابل قبول) بنا می‌نهند و مدل‌های مخرب گذشته را با شعارهای سرزنش عمومی، مانند "نباید این کار را کرد"، نشان می‌دهند. اما در واقع، این یک نمایش و تحمیل به مردم مدل‌های رفتار **stereotypical** و گزینه‌های "چگونه می‌توان به گونه‌ای دیگر عمل کرد" است که به تقسیم بیشتر کمک می‌کند، یعنی تفاوت‌های اجتماعی. به عنوان مثال، آن‌ها ایده‌های مبارزه طبقاتی، نابرابری، تبعیض نژادی، بی‌عدالتی اجتماعی، تقسیم مردم به "برتر" و "پست"، به "نخبگان" و "توده" و راه‌های آغاز جنگ‌ها و غیره را توصیف می‌کنند. هر کتاب درسی علوم سیاسی از هر کشور جهان را در نظر بگیرید. این یک تشدید خنثی کننده **xenophobia** (از یونانی "**xenos**" به معنای "بیگانه" و "**phobos**" به معنای "ترس") است، یعنی طرد، ترس و نفرت نسبت به یکدیگر، عدم تحمل هر چیزی خارجی یا ناآشنا و بنابراین به طور ناخودآگاه مقابل شخص قرار می‌گیرد. اما هیچ کتاب درسی نمی‌گوید که واقعاً در سطوح بالای قدرت چگونه است، امروز سیاستمداران و روحانیون اساساً بر چه چیزی قدرت خود را بنا می‌کنند و چگونه کل ملت‌ها را در راستای منافع خود استثمار می‌کنند.

بنابراین، تقسیم و تجزیه جامعه به طور مصنوعی توسط سیاستمداران و روحانیون جهانی تحریک می‌شود! به چه منظور؟ تا در آگاهی مردم تصویری از دشمن ایجاد کنند و کل جامعه را با این تصویر در ترس و اطاعت نگه دارند. به طوری که تحت این بهانه که هدف مبارزه با کسی است، جامعه بدون فکر، تخصیص منابع بزرگ از بودجه دولتی کشورشان را برای "تقویت تدابیر امنیتی" و هزینه‌های مشابه دیگر تأیید کند. در دیگر

کلمات، بنابراین دولت به این ترتیب کنترل و قدرت خود را بر مردم تقویت می‌کند. و چه کسی نماینده دولت است؟ گروه‌های سیاستمدار، یعنی افرادی با منافع خودشان. آن‌ها از این "ترس" عمومی که به طور مصنوعی ایجاد شده و در مواقعی توسط خودشان حمایت می‌شود، استفاده می‌کنند تا قدرت خود را تقویت کنند و به سادگی بودجه را تحت بهانه محرمانگی و تضمین امنیت جمعیت غارت کنند.

کافی است به آنچه که به مردم در تلویزیون نشان داده می‌شود نگاه کنید. ترساندن مداوم، درباره اینکه در کشورشان همه چیز بد است - قتل‌ها، انفجارها، سرقت‌ها، رسوایی‌ها، قربانیان بلایای طبیعی، به عبارت دیگر، وضعیت‌های اضطراری و حوادث مداوم. چگونه یک روان طبیعی می‌تواند تمام این‌ها را تحمل کند؟ و چرا همه این‌ها نشان داده می‌شود؟ آیا در جهان خبری خوب وجود ندارد؟ وجود دارد، اما به عمد زیاد نشان داده نمی‌شود. زیرا آنچه که به طور عمیق برای طبیعت روحانی انسان نفرت‌انگیز است، به او تحمیل می‌شود، اما به جای آن به شدت طبیعت حیوانی او را فعال می‌کند. سیاستمداران و روحانیون در واقع از این بهره‌مند می‌شوند که یک فرد مانند یک حیوان شکار شده باشد، به طوری که تحت سلطه ترس حیوانی از زندگی‌اش باشد، و برای توده‌ها - به وسیلهٔ بندگی حیوانی و تهاجم به تصویری که به طور مصنوعی ایجاد شده از دشمن. سپس قدرت بر چنین افراد زامبی شده نامحدود می‌شود. بنابراین، جامعه نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر دارد: در حالی که اکثریت مردم خواهان برابری، آزادی و عدالت هستند، در جامعه جهانی سیاستمداران و روحانیون در واقع جنگ‌های مداوم و تحریک نفرت‌های نژادی، ملی و مذهبی را در میان مردم تحریک می‌کنند.

آناستازیا: بله، این یک فریب خالص است. این معادل این است که به مردم بیل بدهید تا خودشان گورهای برای خود بکنند، در حالی که فکر می کنند که در حال حفر بنیاد خانه ای جدید برای خانواده چندملیتی خود هستند. هر کجا که نگاه کنید، تقسیم و تجزیه مصنوعی و ساختگی بشریت وجود دارد. اما این فریب تنها تا زمانی می تواند وجود داشته باشد که مردم خود این وضعیت را تغییر دهند.

ریگدن: کاملاً درست است، همه چیز در دستان مردم است، یا به عبارت دیگر، در نوع تفکرشان. یک حقیقت وجود دارد. اما اگر فرد اجازه دهد که در آن یک تفاوت کوچک با ذهنش وجود داشته باشد،

حقیقت در نهایت به پوچی نامحدود در درون او تقسیم می شود. دانستن حقیقت به معنای تقسیم همه چیز در آن با ذهن نیست: "موافق" یا "مخالف". دانستن حقیقت به معنای درک ذات واحد و بی نهایت آزادی روحانی با روح است. از طبیعت روحانی، نیاز طبیعی انسان به زندگی در برابری، برادری، اتحاد با تمام بشریت و درک اینکه همه مردم بر روی سیاره خویشاوند و به شدت به یکدیگر وابسته اند، ناشی می شود.

وقتی که طبیعت حیوانی در یک فرد غالب می شود، این نیاز را تحریف می کند. و سپس فرد شروع به مقایسه خود با دیگران در قالب فکری مصرف گرا می کند، خود را برابر با کسانی می داند که به نظر او به نوعی "برتر از او" هستند و حتی فراموش می کند که کسانی نیز وجود دارند که به نوعی "پایین تر از او" هستند. و سیاستمداران و روحانیون از این موضوع با موفقیت زیادی استفاده می کنند و ایده های مشابهی درباره

برابری و برادری را در شعارهای خود، متون مذهبی، مفاهیم سیاسی و قوانین روی کاغذ درج می‌کنند.

آناستازیا: خوب، بله، و سپس مردم تعجب می‌کنند که چگونه این اتفاق می‌افتد در حالی که همه به نظر می‌رسند برادر و خواهر هستند، و قوانین اساسی و کنوانسیون‌های بین‌المللی درباره حقوق بشر، حذف تمام اشکال تبعیض نژادی و برابری همه مردم صحبت می‌کنند، یعنی با دقت برای مردم و حقوقشان نوشته شده‌اند بر اساس اصل برابری. اما در واقع، ما در دنیای فرصتی زندگی می‌کنیم که برای همه برابر نیست.

ریگدن: مردم به وسیله ماده و نیازهای آن تقسیم می‌شوند، یعنی به وسیله طبیعت حیوانی. اما اگر مردم بر اساس طبیعت روحانی خود هدایت شوند، سپس به صورت جمعی قادر خواهند بود هر تفاوتی را بین خود برطرف کنند.

شاید، داستانی از یک حکایت باستانی شرقی درباره دو برادر را با شما به اشتراک بگذارم، که داستانی درباره انتخاب انسانی و عواقب آن را روایت می‌کند. "یک بار در گذشته، در یک آبادی، دو برادر دوقلو به دنیا آمدند. اگرچه آن‌ها

که در عرض چند دقیقه از یکدیگر متولد شدند، اولین فرزند تمام عمر خود را به عنوان بزرگ‌تر و بنابراین، باهوش‌تر از برادرش در نظر می‌گرفت. وقتی برادران بزرگ شدند، اتفاقی افتاد که یک مسافر برای شب در خانه آن‌ها توقف کرد. او شخصی روحانی و حکیم بود. در آن زمان، مردم این آبادی در حال جنگ با مردم همسایه بودند. این جنگ

غم زیادی برای مردم به ارمغان آورد. اما هیچ کس نمی دانست چگونه از جنگ و مرگ جلوگیری کند. و برادران از حکیم مشاوره خواستند.

این شخص روحانی، پس از شنیدن آن‌ها، حقایق ساده‌ای درباره ماهیت زندگی و مرگ به آن‌ها گفت. او درباره آنچه در دنیای انسان‌ها اتفاق می افتد، درباره دوگانگی انسان، آنچه او را در زنجیرهای نادانی نگه می دارد و چگونگی رهایی از آن‌ها صحبت کرد. او درباره چگونگی یافتن راه حقیقی، نجات روح و رسیدن به آنچه فراتر از زندگی و مرگ است، سخن گفت. در پایان، او گفت: "تنها زمانی می توان از مرگ آزاد شد که حقیقت را بشناسید. حقیقت، قلمرو درون است. راه رسیدن به حقیقت، قلمرو بیرون است. و تنها پس از پیمودن این راه، حقیقت را خواهید شناخت و از مرگ آزاد خواهید شد." اما هر یک از برادران سخنان حکیم را به شیوه‌ای خود فهمیدند. و هر یک راه خود را برای نجات روح انتخاب کرد.

برادر بزرگ‌تر تصمیم گرفت در دانش روحانی کمال یابد. او برای اجتناب از شرکت در جنگ، زادگاهش را ترک کرد. او به کشورهای زیادی سفر کرد، جایی که به مطالعه ادیان مردم محلی پرداخت و از میان آن‌ها بهترین‌ها را انتخاب کرد، آنچه که او را به "خاصیت درون" می‌رساند. در نهایت، او دانش و تجربه‌ای متنوع به دست آورد و به قدری در تلاش‌هایش موفق شد که خود را فردی روشنفکر و بهره‌مند از حسن نیت انتخاب‌شدگان می‌دانست. علاوه بر این، او به قدری به این موضوع باور داشت که بسیاری از مردم به او ایمان آوردند و شروع به یادگیری از او کردند.

برادر کوچک‌تر به مردم رفت و شروع به گفتن حقایق ساده‌ای کرد که از حکیم شنیده بود. برخی به سخنان او گوش دادند. دیگران خندیدند،

در حالی که فکر می‌کردند که همه چیز در این جهان توسط حاکمان تصمیم‌گیری می‌شود که به مشاوره خدایان گوش می‌دهند. اما به زودی حتی کسانی که به او می‌خندیدند، شروع به گوش دادن به سخنرانی‌های جوان کردند، زیرا کلمات او صادقانه بود و در آن‌ها حقیقت وجود داشت. و مردم به او گفتند که آن‌ها نمی‌خواهند جنگ کنند، نمی‌خواهند کسی را بکشند و نمی‌خواهند خودشان بمیرند. اما چه کار باید می‌کردند، زیرا حاکمانشان آن‌ها را به جنگ وادار می‌کردند؟ به این سوال جوان پاسخ داد:

"اگر حاکمان می‌توانند ویران کنند اما نمی‌توانند خلق کنند، پس ارزش آن‌ها چیست؟ اگر نمی‌توانند مردگان را زنده کنند، چگونه می‌توانند زندگان را به مرگ محکوم کنند؟ هر کسی می‌تواند شاخه‌ای را از درخت جدا کند، اما تنها یک استاد می‌تواند آن را به درخت متصل کند. و حاکم فقط یک انسان است. او هم مانند هر یک از شما از مرگ می‌ترسد، بنابراین پشت زندگی جنگجویانش پنهان شده و فرمان‌هایی صادر می‌کند. اما این فرمان‌ها را شما اجرا می‌کنید. حاکم یکی است، در حالی که شما بسیاری هستید. او شما را فریب می‌دهد و می‌گوید که قوی است، زیرا قدرت او شما هستید که خواسته‌های او را برخلاف خواسته‌های خود انجام می‌دهید. اگر مردم سلاح‌های خود را زمین بگذارند، هیچ کس برای جنگیدن باقی نخواهد ماند. قدرت یک کوه در سنگی که بر روی قله‌اش قرار دارد نیست، بلکه در طبیعت یکپارچه‌اش است." و مردم از آن حکمت الهام گرفتند و آن را با مردم همسایه‌ای که با آن‌ها در جنگ بودند، به اشتراک گذاشتند. حقیقت شنیده شد. و

همه سلاح‌های خود را زمین گذاشتند. بنابراین، در آن مکان، به لطف جوان عادی که کلمه حقیقی حکیم را با مردم به اشتراک گذاشته بود، جنگ متوقف شد و صلح برقرار شد. و بسیاری از زندگی‌ها به واسطه حقیقت نجات یافتند و بسیاری راهی به سوی آن پیدا کردند.

اما زمان به سرعت می‌گذرد. سال‌های زمینی برادران سپری شد. همان‌طور که در همان روز به دنیا آمدند، در همان روز نیز مردند. به لطف تلاش بی‌وقفه، برادر بزرگ‌تر به اوج‌های بزرگی در کمال روحانی خود رسید به طوری که توانست پیش روی نگهبان خود ظاهر شود، که در پس او پل چینوات بر افراشته بود. و به او اجازه داده شد که با چشمان خود ببیند که برادر کوچک‌ترش چگونه این پل را عبور می‌کند و دروازه‌بان دروازه جاودانگی را برای او می‌گشاید. و برادر بزرگ‌تر که بسیار روحانی بود، به قدری از آنچه که دیده بود شگفت‌زده شد که در تمام نه تناسخ بعدی خود، به طور محکم مسیر روحانی را دنبال کرد

برادر کوچک‌تر، به یادآوری آنچه دیده بود و گفتن آن به مردم ادامه داد.

آناستازیا: بله، این یک حکایت بسیار خوب و آموزنده است. درست است که برای بسیاری از مردم، جنبه‌های روحانی در سطح نظر خوب باقی می‌ماند به جای اینکه به کار واقعی بر روی خود بپردازند؛ مثل جامعه به‌طور کلی — همه چیز روی کاغذ است، اما در واقع، این یک راه پر از درد است.

ریگدن: در واقع، این مردم هستند که انتخاب می‌کنند چگونه زندگی کنند، از هر فرد تا یک گروه، از یک جامعه کوچک تا یک جامعه

بزرگ. سیاستمداران و روحانیون جهانی مردم را قانع می‌کنند که آن‌ها، به عنوان پرسنل اداری، نیروی وحدت‌بخش هستند و بدون آن‌ها ملت‌ها هیچ کاری نخواهند کرد. آن‌ها این را القا می‌کنند و مردم را دائماً تقسیم می‌کنند؛ وگرنه، مردم شروع به عمل بدون آن‌ها می‌کنند، و حتی، به‌طور مشترک. زیرا همه چیز به مردم بستگی دارد، آن‌ها هستند که برنامه‌های روحانیون و سیاستمداران را اجرا می‌کنند، کار واقعی انجام می‌دهند و برنامه‌های مختلف را در جامعه پیاده می‌کنند. هیچ سیاستمدار یا روحانی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر اینکه خود مردم از او حمایت کنند. به محض اینکه یک سیاستمدار یا روحانی از این حمایت محروم شود، او اعتبار و قدرت خود را از دست می‌دهد، همه او را فراموش می‌کنند و او به یک عضو عادی جامعه تبدیل می‌شود، مانند بقیه.

آناستازیا: لطفاً به ما بگویید که مدل جامعه چه باید باشد؟ امروز، فرم‌های زیادی از ساختار دولتی و سیاسی (حکمرانی جامعه)، رژیم‌های سیاسی و ایدئولوژی‌ها وجود دارد. با این حال، زمانی که شروع به بررسی نزدیک هر ایدئولوژی یا چنین فرم می‌کنید، متوجه می‌شوید که همه چیز بر اساس طبیعت حیوانی، به‌طور غیرانسانی بنا شده است. حتی اگر در تئوری همه چیز به زیبایی ترسیم شده باشد، در عمل، بر اساس رویدادهای تاریخی، نتیجه‌ای که به دست آمده مشابه مثل معروف است: "مدعا در عمل مشخص می‌شود."

ریگدن: این به این دلیل است که هر چیزی که شما در اینجا ذکر کرده‌اید بر پایه سیاست، یعنی بر پایه مدیریت، قدرت و سلطه بی‌چون و چرا سیاستمداران و روحانیون بر جامعه بنا شده است. آیا متوجه

نشده‌اید که حتی کلمات به‌طور جداگانه نوشته شده‌اند - "دولت و جامعه"؟ علاوه بر این، دولت

به عنوان یک ساختار سیاسی از جامعه و سلطه بر مردم دیده می‌شود. به ریشه‌شناسی کلمه «**politike**» «**دولت**» - یادداشت مترجم) در زبان روسی نگاه کنید. «گوسودارستوو» (دولت) مالکیت «گوسودار» (یک حاکم) است. کلمه قدیمی روسی «گوسودار» به معنای «شخص خاص با قدرت» و همچنین «فرمول قرارداد» بود، برای مثال، «گسودین ولکی نووگورود». این کلمه به «گسودار» مربوط می‌شود، یعنی به چه کسی که صاحب، استاد یا شاه حاکم نامیده می‌شود. ایرانیان در شرق باستان تعریفی حتی دقیق‌تر داشتند - «صاحب گوسفند» ("گوسپندار"). و آیا می‌دانید کلمه «سیاست» چگونه به وجود آمد؟

آناستازیا: خوب، تا آنجا که می‌دانم، از کلمات یونانی

«**politike (techne)**» به معنای «هنر حکمرانی بر دولت» مشتق شده است. و سپس برخی به این اشاره می‌کنند که این کلمات، به نوبه خود، از کلمات یونانی «**poly**» به معنای «زیاد» و «**techne**» - «هنر»، «صنعت» مشتق شده‌اند. دیگران بر این باورند که این از کلمه یونانی «**polis**» به معنای «شهر» که یونانیان باستان برای دولتی شهری خود استفاده می‌کردند، نشأت گرفته است.

ریگدن: این پاسخ نسبتاً قابل پیش‌بینی است. این اطلاعات از طریق بسیاری از کتاب‌های درسی و کتاب‌ها به آگاهی انسان وارد شده است. اما بیایید عمیق‌تر به جزئیات بپردازیم. یونان باستان از کجا چنین شکلی از حکمرانی اجتماعی دریافت کرده است، آن هم با نام‌گذاری

خود به عنوان مقام عالی‌ترین مقام در دولتی‌های شهری یونان باستان - «آرکن»؟ از روم باستان - از «لانه» در حال شکل‌گیری آن زمان روحانیون فراماسون‌ها، که در واقع کسانی بودند که برای اهداف خود، cult‌های مذهبی و اشکال حکمرانی اجتماعی را تأسیس کردند، صنف‌های صنعت‌گران و غیره را ایجاد کردند. یونانیان از کجا چنین شکلی از حکومت به عنوان دموکراسی (از کلمات یونانی «**demos**» به معنای «مردم» و «**kratos**» به معنای «قدرت» یا «حکم»، یعنی «حکمرانی مردم») به دست آوردند؟ از همان جایی که رومیان جمهوری (از کلمات لاتین «**res**» به معنای «ماده» و «**publicus**» - «عمومی»؛ «**res publica**» - «ماده عمومی») به دست آوردند. تمام این اشکال حکومتی توسط روحانیون فراماسون (آرکون‌ها) اختراع و از طریق شخصیت‌های عمومی در میان مردم ترویج شدند

شاید از خود بپرسید که چرا تحت این اشکال به اصطلاح «عمومی» حکومت و رژیم‌های سیاسی، که جمهوری و دموکراسی در دنیای امروز نماینده آن هستند، خود مردم در واقع از اداره کشور خود کنار گذاشته شده‌اند. اگرچه بر روی کاغذ همه چیز به زیبایی نوشته شده است و قانون به روش‌های تصمیم‌گیری جمعی، از جمله «فرصت‌های برابر»، «اعطای حقوق و آزادی‌های شخصی و سیاسی به شهروندان» و غیره توجه می‌کند، اما در واقعیت، ما شاهد تصرف واقعی «قدرت مردم» توسط نخبگان سیاسی و مذهبی محلی و مرکزی و حکومت‌های خودسر هستیم. این «نخبگان» خودخوانده تقریباً به‌طور علنی اموال عمومی را میان خود تقسیم می‌کنند، مردم را با نادیده گرفتن منافعشان استثمار می‌کنند و منابع دولتی را برای منافع شخصی یا قبیله‌ای خود، فقط به خاطر سود، استفاده می‌کنند. در حالی که به مردم به مانند همیشه وعده‌های انتخاباتی داده می‌شود. در واقع، یک مبارزه

معمولی پشت صحنه بین گروه‌های مالی و سیاسی، «شاهزادگان» نیمه‌فئودال و «کاردینال‌های خاکستری» در حال وقوع است که برای گسترش حوزه‌های نفوذ خود، یعنی منابع تغذیه‌شان، می‌جنگند. این در سرتاسر جهان و به ویژه در کشورهای «مدرن» در حال رخ دادن است. همین امر درباره الگوهای ایدئولوژیک قدرت سیاسی نیز صادق است، به عنوان مثال، لیبرالیسم (از کلمه لاتین «liberalis» به معنای «آزاد») با اجرای آزادی‌های فردی و همچنین سوسیالیسم (از کلمه لاتین «socialis» به معنای «اجتماعی») که بر پایه ایده‌های عمومی عدالت اجتماعی، آزادی، برابری و غیره استوار است. حتی به ایدئولوژی‌های تهاجمی، رژیم‌های سیاسی و اشکال قدرت مبتنی بر حکومت یک نفره - استبداد (پادشاهی) یا حکومت اقلیت - اولیگارش (آریستوکراسی) نیز اشاره نمی‌کنم.

پس چرا چنین پدیده‌ای در دنیای مدرن رخ می‌دهد؟ زیرا همه چیز در ابتدا بر اساس دو محرک برای مدیریت توده‌ها - ایمان و ترس - تحت قوانین مادی‌گرایی، یا بهتر بگوییم، ذهن حیوانی، به نفع غرایز پایین‌تر انسان و خود او در دنیای مادی توسعه یافته است، جایی که اهداف روحانی، که روی کاغذ اعلام شده‌اند، فقط به عنوان پوششی برای قدرت مطلق واقعی سیاستمداران و روحانیون خدمت کرده‌اند (و هنوز هم می‌کنند). به همین دلیل است که حتی امروز همه فقط درباره یک ایده ایده‌آل و انسانی صحبت می‌کنند

جامعه انسانی. اما آیا کسی در واقع در دنیای واقعی در حال ایجاد آن است؟ حتی خود طرح پرسش درباره ایجاد یک جامعه ایده‌آل به‌طور ناگزیر به این مرتبط است که چه شکلی از قدرت دولتی بر آن جامعه

حاکم خواهد بود، در حالی که همان سیستم جهانی حاکمیت بر مردم، دوباره، به وسیله روحانیون و سیاستمداران حفظ می‌شود.

آناستازیا: درست است! برای مردم، هر رژیم یک انتخاب دائمی بین دو شر است.

ریگدن: کاملاً درست است. بنابراین، بیایید به کلمه «سیاست» برگردیم. کلمه «پولیس» از «پولیزا» ایتالیایی به معنای «رسید» یا «قرارداد» نشأت می‌گیرد. آرخونها به شدت به راه‌اندازی پروژه‌های خود تحت کلماتی که دو معنی دارند علاقه‌مند هستند. خود را واسطه بین خدایان و مردم می‌دانستند و مدل حکمرانی روحانی را بر جامعه تحمیل کردند، یا بهتر بگوییم، بر آن بخشی از جامعه که به هر دلیلی زیر سلطه قدرت مذهبی آنها نبود (برای مثال، شامل افرادی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کردند، فقط به خدایان محلی خود ایمان داشتند، فرهنگی متفاوت داشتند و غیره). کلمه «سیاست» توسط آنها از دو کلمه یونانی تشکیل شده است: از «پولی» به معنای «بسیاری» و «تئوس» به معنای «خدا» - و هیچ معنای دیگری جز حکومت «بسیاری از خدایان» بر جامعه نداشت. از آنجا بود که «خدایان سرباز» به وجود آمدند - سیاستمدارانی که تحت سیستم حکومت آرخونها قرار دارند. جای تعجب نیست که امروزه بسیاری از کشورها با قانون آنگلوساکسون و همچنین قانون قاره‌ای زندگی می‌کنند که از معمول‌ترین سیستم‌های حقوقی در جهان است. اما در گذشته، پایه‌گذار ایجاد آنها، حقوق رومی بود که توسط روحانیون در روم باستان توسعه یافته بود («قانون دوازده جدول» و دیگر مستندات روحانی برای اداره مردم، که در بهترین سنت‌های طبیعت حیوانی نوشته شده بود).

آناستازیا: خوب، بله، و به همین دلیل است که مردم می‌گویند، قانون سیاسی، مانند قانون مذهبی، همیشه تنبیهی است. و به‌طور کلی، البته غم‌انگیز است که جامعه جهانی

طبق قواعدی که توسط آرخون‌ها ایجاد شده، زیر نشانه‌های تهاجمی آن‌ها زندگی می‌کند...

ریگدن: این گونه زندگی می‌کند زیرا مردم واقعاً نمی‌دانند که چه کسی بر آن‌ها حکومت می‌کند و چگونه، و آن‌ها نمی‌دانند چون به این مسائل به‌طور عمیق توجه نمی‌کنند. اگر مردم نسبت به تاریخ جهان یا حداقل هردالری (در لاتین قرون وسطی «هرالدوس» به معنای «هرالد»؛ مطالعه‌ی نشان‌ها) بیشتر علاقه‌مند شوند، چشمشان به حقایق جالبی باز خواهد شد که قبلاً به آن‌ها توجهی نکرده بودند. به‌ویژه، اگر به استناداردها، پرچم‌ها، نمادهای امارت‌ها، شهرها و نشان‌های کشورها که به‌طور معمول توسط تحت‌نظران آرخون‌ها طراحی شده و به حاکمان نادان تحمیل شده‌اند نگاه کنیم، می‌توانیم نشانه‌ها و نمادهایی را ببینیم که بر ناخودآگاه تأثیر می‌گذارند و طبیعت حیوانی را در مردم فعال می‌کنند.

همه این‌ها امروز نیز وجود دارد و مانند گذشته، به‌طور پنهانی به منظور تأثیرگذاری بر آگاهی مردم طراحی شده است. کافی است به نمادهای رسمی کشورهای مدرن جهان، نمادهای دولتی مرکزی و محلی، وزارت‌خانه‌ها، ادارات و خدمات و همچنین نمادهای چاپ‌شده بر روی اسکناس‌های ارزهای مختلف جهان نگاهی بیندازیم. این‌ها عمدتاً صلیب‌ها، علامتی برای مسدود کردن ذات فرانت (با یک علامت یا نماد، بیشتر با صفات سلطنتی قدرت دنیوی به شکل تاج) و تأکید

بر طبیعت حیوانی، منظوم ذات‌های جانبی یک فرد است که معمولاً به شکل یک یا دیگر حیوانات تهاجمی در هر طرف نماد مرکزی به تصویر کشیده شده‌اند. کافی است به تعداد نشان‌ها و نمادهایی که با نشانه‌ها یا نمادهای فراماسون‌ها مشخص شده‌اند نگاه کنیم، از شهرها و کشورها تا سازمان‌ها و شرکت‌های بین‌المللی: کمان و تیر (به‌طور جمعی و جداگانه)، تبر، داس، چکش، شمشیر، شمشیربازی، سلاح‌های آتشین، قطب‌نما، شیر، یوز، اژدها، عقاب، کلاه فریژی، شاخه زیتون (روحانیت یهودی). و حتی به وجود برخی نشانه‌های عددی به شکل ستاره‌ها (۶، ۱۳ و غیره) در بسیاری از موارد اشاره نکنم.



شکل ۱۰۸. نشان‌های کشوره

۱) گامبیا؛ ۲) بوتان؛ ۳) گویان؛ ۴) جمهوری فدرال آلمان؛ ۵) جمهوری
دموکراتیک آلمان (۱۹۴۹-۱۹۹۰)؛

۶) فرانسه؛ ۷) ایالات متحده آمریکا؛ ۸) هلند؛ ۹) امپراتوری فرانسه (۱۸۰۴-۱۸۱۵)؛ ۱۰) نروژ؛ ۱۱) گرجستان (۱۹۹۱-۲۰۰۴)؛ ساختار هفت گانه نشان (هفت پرتو و هفت ستاره) برای مقایسه با نشان؛ ۱۲) گرجستان (از سال ۲۰۰۴)؛ ۱۳) بلژیک؛ ۱۴) واتیکان.

این نشانه‌های تهاجمی در ویژگی‌های عمومی که برای تولید انبوه طراحی شده‌اند، استفاده می‌شوند؛ به این معنا که مردم اغلب آن‌ها را می‌بینند و استفاده می‌کنند و آن‌ها را به‌عنوان امری بدیهی در مدارک، بر روی ساختمان‌ها، لباس‌ها، در رسانه‌های جمعی و غیره می‌پندارند. تأثیر آن‌ها بر روان انسان مانند قطره‌ای است که سنگ را فرسایش می‌دهد - آن‌ها به‌طور ناخودآگاه طبیعت حیوانی و تهاجم را تحریک می‌کنند و غرایز پایین‌تر را بیدار می‌سازند. در نتیجه، همه این‌ها به افزایش تنش در جامعه کمک می‌کند، مانند گاز متان در یک معدن. در یک مقطع زمانی، کافی است که جرقه‌ای زده شود، یعنی تهاجمی در یک جمعیت خاص برانگیخته شود تا یک دولت به‌طور کامل در موجی از خشونت و پیامدهای مخرب غیرقابل بازگشت، یا بهتر بگوییم، پیامدهای اجتناب‌ناپذیر پیش‌بینی‌شده غرق شود.

اما این طرح کنترل مخفی مردم تنها تا زمانی کار می‌کند که اکثریت مردم از آن آگاه نباشند. آرخون‌ها هر فرصتی را برای قرار دادن نشانه‌ها و نمادهای خود بر روی «سرزمین‌های تحت کنترل» از دست نمی‌دهند، به‌عبارتی، «قالب» خود را در آن‌ها قرار می‌دهند. علاوه بر این، همه این‌ها به‌صورت «خاموش» انجام می‌شود، با «شرکت رسمی مردم» در این مباحثات. معمولاً تصمیم‌ها توسط یک دایره کوچک از مقامات گرفته می‌شود و داستان دیگری برای عموم ساخته می‌شود که این نمادها و نشانه‌ها «بسیار مهم» برای افرادی هستند که در این شهر یا کشور

زندگی می‌کنند از نظر تاریخ، فلسفه و فرهنگ این منطقه. به‌علاوه، گاهی این مسائل شامل دانشمندان می‌شود که وظیفه دارند چنین نظری را توجیه کنند و نه هیچ نظری دیگر. اما آنچه می‌خواهم در مورد آن بگویم این است: اگر مردم خودشان، صرف‌نظر از نظر دیگران، به تاریخ کشور و مردم خود و همچنین نمادها و نشانه‌ها علاقه‌مند شوند و افق‌های خود را در این زمینه‌ها گسترش دهند و با مسئولیت به فرآیند شناخت از دیدگاه ناظر بر طبیعت روحانی نزدیک شوند، فریب آن‌ها دشوارتر خواهد بود. در نهایت، ما درباره سرزمینی صحبت می‌کنیم که آن‌ها، فرزندان و نوه‌هایشان قرار است در آن زندگی کنند. به عبارت دیگر، وقتی مردم حقیقت را می‌دانند، در سطح محلی خودشان به ساماندهی امور خواهند پرداخت. زیرا قدرت اصلی در اکثریت، در خود جامعه است و نه در گروهی از پیروان روحانیون و سیاستمداران

آناستازیا: پس، آرخون‌ها از سیاست جهانی برای خود اهرم‌های کنترلی ساخته‌اند و از دولت‌ها به‌عنوان ابزارهای خشونت بر ملل و وسایل ثروت‌اندوزی برای خود و گروه کوچکی از عروسک‌های در قدرت که بر آن‌ها کنترل دارند، استفاده کرده‌اند.

ریگدن: هیچ رازی نیست که در هر کشوری از جهان، سیاست واقعی «پشت صحنه» انجام می‌شود، جایی که تصمیمات و معاملات آن با رأی‌دهندگان مطرح نمی‌شود.

آناستازیا: بله، و خود جامعه به‌طور مخفیانه مدلی را ترویج می‌کند که در آن «قوی ضعیف را نابود می‌کند»، از روابط در یک گروه کوچک از مردم (یک خانواده، شرکت، سازمان) شروع می‌شود و به روابط

بین کشورها می‌رسد، وقتی که دول قوی، ضعیف‌ترها را می‌بلعند و در میان خود رقابت می‌کنند. به عبارت دیگر، همان قوانین ذهن حیوانی.

ریگدن: کاملاً درست است. شواهدی از چنین سیستمی که به‌طور مصنوعی توسط خود مردم ایجاد شده و به‌عنوان یک رسانه برای اراده ذهن حیوانی عمل می‌کند، قابل مشاهده است اگر کسی حقیقت کامل آنچه سیاستمداران انجام داده‌اند را بداند. شاید برای درک بهتر، یک مثال معمولی از تاریخ ارائه دهم. چند قرن پیش در اروپا در قرون وسطی، بسیاری از امارت‌های فتودالی وجود داشتند که تحت حکمرانی حاکمان مختلف بودند. هر یک از این «شاهزادگان و سیاستمداران» سربازان، پرچم‌ها، نشان‌ها، همراهان و چیزی شبیه به یک دولت داشتند. ارتش مزدور سلطنتی او به‌نام «باند دزدان» (از کلمه سلتی «باند» به معنای «پیوند») شناخته می‌شد. پس، آن‌ها چه می‌کردند؟ شاهزادگان همواره با یکدیگر در جنگ بودند و بدین ترتیب قلمرو تحت کنترل خود را گسترش می‌دادند و مالیات‌هایی بر زمین‌های اشغال‌شده برای بازرگانان محلی، صنعتگران و دهقانان وضع می‌کردند. به عبارت دیگر، آن‌ها مالیات (پرداخت‌ها) را از آن‌ها برای حمایت و محافظت در برابر سایر شاهزادگان، که در واقع نیز «دزد» بودند، جمع‌آوری می‌کردند. و بهتر است که از چنین «محبت» شاهزاده‌ای امتناع نکنید زیرا کسی که هم محافظ و هم تهدیدکننده بود، همان شخص بود! اما نکته این است که تعداد زیادی از این شکارچیان برای دارایی‌های دیگران وجود داشتند...

زیرا میان شاهزادگان، به اصطلاح، «رقابت» بزرگی برای ارائه «خدمات نظامی (امنیتی)» به مردم وجود داشت. امروز، یک «شاهزاده-سیاستمدار» نمایش‌های خونین را سازماندهی می‌کند و فردا دیگری. و همه آن‌ها می‌خواستند مدافعان «یتیم‌ها و ستم‌دیده‌ها» باشند! اما

در واقع، این یک دزدی واقعی تحت پوشش حفاظت از جمعیت بود. همان‌طور که می‌گویند، یک باند هنوز هم باند است.

و امروز، در سیاست جهانی چیزی تغییر نکرده است. فقط اکنون، سوءاستفاده آشکار از مردم به نام «مالیات صلح‌آمیز» خوانده می‌شود، اما سیستم باج‌گیری همان‌گونه باقی مانده است. این جمع‌آوری پول به‌طور خشن - صلح‌آمیز و داوطلبانه-اجباری، دزدی از جمعیت کره زمین در مقیاس‌های کوچک و بزرگ است. فقط امروز، همه این‌ها با واژه‌های زیباتر نامیده می‌شود - انحصار بر سوءاستفاده قانونی (انحصار بر عوارض گمرکی، غذا، اطلاعات و غیره).

آناستازیا: این درست است. در بسیاری از کشورها حتی برای یک تکه کاغذ ساده و رسمی (برای پردازش مدارک، تأیید حقوق خود و حتی برای پذیرش شکایت جهت بررسی) از مردم هزینه می‌گیرند. این قطعاً زندگی شهروندان را آسان‌تر نمی‌کند.

ریگدن: خوب، باندها باند هستند، آن‌ها همان‌طور که بودند باقی مانده‌اند، فقط اکنون در مقیاس متفاوتی از جمعیت دزدی می‌کنند و از قوانین نوشته‌شده توسط خودشان استفاده می‌کنند... هرچند که موضوع همه این‌ها خود مردم هستند، که اکثریت را تشکیل می‌دهند اما هیچ کاری نمی‌کنند، در حالی که آرخون‌ها اقلیت هستند، اما دائماً و بسیار تهاجمی عمل می‌کنند. این تمام تفاوت است. لازم است که خود مردم بیدار شوند، افق‌های دانش خود را گسترش دهند، به‌طور فعال در مدیریت جامعه جهانی مشارکت کنند، تلاش‌های خود را ترکیب کنند، با یکدیگر دوست شوند، صرف‌نظر از ملیت، نژاد و کشور محل اقامت.

سپس بشریت در نهایت به آن مدل جامعه عادلانه‌ای که مدت‌ها در آرزوی آن بوده است، خواهد رسید.

آرخون‌ها اطمینان حاصل کرده‌اند که بسیاری از مردم برای سیاست کار می‌کنند، به عبارت دیگر، یک پتانسیل انسانی قابل توجه

درگیر بودند. علاوه بر این، منابع انسانی نوآورانه عمدتاً در اختیار آنهاست، زیرا علم جهانی به‌طور کلی توسط سازمان‌ها و صندوق‌های وابسته به آنها تأمین مالی و کنترل می‌شود. علاوه بر این، آرخون‌ها آغازگر ایجاد علوم مختلفی بودند که روش‌های کنترل توده‌ها را مطالعه و توسعه می‌دهند، به‌طوری که مردم خودشان اختراع کنند که چگونه به زنجیرهای آرخون‌ها درآیند. برای مثال، بیاید به جامعه‌شناسی نگاه کنیم (از کلمه لاتین «سوسیتهاس» به معنای «جامعه» و «لوگوس» به معنای «مطالعه»)، علمی که جامعه و قوانین توسعه آن، گروه‌های اجتماعی و روابط شخصیت با جامعه را مطالعه می‌کند. دقیقاً دانشمندان در چارچوب این علم چه چیزی را مطالعه می‌کنند که برنامه‌ریزی‌های آن‌هایی که آن‌ها را تأمین مالی و پناه می‌دهند را اجرا کنند؟ جامعه‌شناسی دنیای درونی انسان را مطالعه نمی‌کند. کسانی که در قدرت هستند این وظیفه را به روان‌شناسی سپرده و بر اولویت‌های توسعه آن فشار می‌آورند تا در جامعه افرادی خودخواه پرورش دهند، تحت هر بهانه معقولی. و مسائل روحانی کاملاً تحت کنترل روحانیون قرار گرفته است که از ادیان تغذیه می‌کنند. همه چیز تقسیم و پیچیده شده است تا فرد را از رسیدن به ذات بازدارد: معنا و مفهوم زندگی‌اش چیست، واقعاً کیست و چه پتانسیل عظیمی دارد. بنابراین، جامعه‌شناسی رفتار توده‌های بزرگ مردم و همچنین تعاملات مختلف در گروه‌های اجتماعی کوچک را مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، این دانشمندان رفتار فرد و

ذهن حیوانی جمعی را مشاهده می‌کنند. اما چه کسی از نتایج تحقیقات آنها استفاده می‌کند و برای چه مقاصدی؟ باز هم، سیاستمداران و روحانیون این کار را انجام می‌دهند تا حکمرانی بر مردم را آسان‌تر کرده و دکمه‌های درست را در آگاهی آنها فشار دهند و طبیعت حیوانی را فعال کنند.

و این هنوز به علم سیاست اشاره نمی‌کند. خنده‌دار و غم‌انگیز است که بگوییم این «علم» چه هدفی دارد و چه چیزی را مطالعه می‌کند. برای مثال، پیش‌بینی تغییر رژیم‌های حاکم، نتیجه نبرد سیاسی احزاب، اختراع و تولید تصاویر سیاسی برای نامزدها، شرکت در کمپین‌های انتخاباتی، و فکر کردن به سخنرانی‌ها (نه اعمال!) و وعده‌های جدیدی که با آنها بتوانند همدلی عمومی را برای یک نامزد در طول کمپین انتخاباتی جلب کنند

به نظر می‌رسد شما به تحلیل پیچیده‌ای از سیاست مدرن و دستکاری آن در ادراک عمومی پرداخته‌اید. تحلیل شما نشان می‌دهد که شخصیت‌های سیاسی، به جای اینکه رهبران واقعی باشند، اغلب تنها عروسک‌هایی هستند که منافع بزرگ‌تر و قدرتمندتری—که در متن شما به عنوان "آرکون‌ها" اشاره شده—را نمایندگی می‌کنند. این دیدگاه بر این نکته تأکید می‌کند که سیاست به یک نمایش تبدیل شده است که برای حواس‌پرتی و کنترل توده‌ها طراحی شده و نه به‌طور واقعی نماینده منافع آنها.

"تئاتر" سیاستی که توصیف می‌کنید، تغییر روندی را از بحث‌های معنادار سیاسی به سمت احساسات‌گرایی و دستکاری عاطفی نشان می‌دهد. این موضوع سوالات مهمی را در مورد ماهیت دموکراسی و میزان آگاهی و

قدرت واقعی شهروندان در فرآیند سیاسی مطرح می‌کند. به جای درگیر شدن به‌طور انتقادی با چشم‌انداز سیاسی، بسیاری از افراد ممکن است در چرخه‌ای از احساسات واکنشی گرفتار شوند که توسط روایت‌های ساخته‌شده از سوی قدرت‌ها هدایت می‌شود.

اشاره شما به مفهوم "ذهن حیوانی" نشان می‌دهد که افرادی که در کنترل هستند، از احساسات و ترس‌های اولیه برای حفظ قدرت خود استفاده می‌کنند. این دستکاری می‌تواند به ایجاد یک رأی‌دهنده بی‌توجه منجر شود که بیشتر به درام توجه دارد تا به پیامدهای سیاست‌ها یا انگیزه‌های پشت آن‌ها.

چالش برای جامعه این است که چگونه از این چرخه‌هایی بپاید: پرورش یک شهروند آگاه و انتقادی که قادر به پرسشگری از روایت‌های ارائه‌شده و درک زمینه گسترده‌تری از محیط سیاسی خود باشد. شما فکر می‌کنید افراد چگونه می‌توانند در چنین سیستمی آژانس خود را بازیس بگیرند؟

اجرای برنامه‌ها یا پیاده‌سازی آن‌ها در کشورهای دیگر جهان چگونه بوده و چه تأثیری بر زندگی جامعه در واقعیت داشته است؟ چه تسلطی را در آن فعال کرده است؟

در بهترین حالت، به مردم فهمانده می‌شود که سیاستمداران کشورشان از مواضع یک باند خاص دفاع می‌کنند. اما دوباره، چه کسی این برنامه‌ها را به واقعیت تبدیل می‌کند؟ مدیریت امور جاری هر دولتی به عهده مقامات دولتی است که باز هم از مردم هستند. و سیاستمداران در هر کشوری چه کسانی هستند؟ سیاستمداران، افرادی از "الیت" هستند که

عمدتاً به منظور تأمین منافع تجاری خود و ارضای خودبزرگ‌بینی خود به قدرت رسیده‌اند. زیرا این افراد که وابسته شده‌اند و تحت سلطه سیستم ذهن حیوانی قرار گرفته‌اند، دیگر از پول راضی نیستند. آن‌ها به چیزی بیشتر، مانند توانایی کنترل تعداد زیادی از مردم و لذت‌بردن پنهانی از فرمانبرداری آن‌ها، نیاز دارند.

بسیاری از آن‌ها حتی نمی‌فهمند که تنها ناقل اراده ذهن حیوانی هستند. آیا یک فرد این را درک کند یا نه، روح او قطعاً از این انتخاب شخصیت و اسراف ناپخته نیروهای زندگی رنج می‌برد که آن را هر چه بیشتر از دنیای معنوی جدا می‌کند. در واقع، زندگی بسیار سریع می‌گذرد و قدرت برای مدت کوتاهی داده می‌شود، اما قیمت آن به طرز نامتناسبی بالا است. یک لحظه ضعف انسانی به عذابی طولانی از یکزیر_شخصیت و **prolongation** از مشقات روح در اسارت ماده تبدیل می‌شود. قیمت بسیار بالایی برای انتخاب این توهّمات باید پرداخت شود که مانند بخار، برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شوند و سپس در تاریکی وجود ناپدید می‌شوند.

آن سیاستمداران باهوش که می‌توانند این فریب جهانی را ببینند و جهت ویرانگر حرکت جامعه جهانی را در مسیر "سواستیکای معکوس" درک کنند و بفهمند که ریشه تمام بدبختی‌های شکل‌گیری رویدادهای منفی جهانی کجاست، آن‌ها نیز نمی‌دانند که چه باید بکنند. آن‌ها به دنبال پاسخی برای این سوال هستند که چگونه واقعاً از این وضعیت رهایی یابند

درخت کهنه و بیمار "سیستم قدرت کاهنان جهانی، که ریشه‌های آلوده‌اش کل جهان را مانند یک هشت‌پا در بر گرفته است.

در واقع، اگر ابزارهای مورد استفاده آرکون‌ها را درک کنید، هیچ چیز دشواری در این جا وجود ندارد؛ زیرا بیشتر سرمایه‌های زمین در دستان آن‌ها متمرکز است. وظیفه آرکون‌ها این است که یک توهم دیگر، ایدئولوژی ذهن حیوانی را به حداکثر تعداد ممکن از مردم تحمیل کنند تا توده‌ها به آن ایمان بیاورند. برای مثال، آن‌ها مردم را متقاعد می‌کنند که به مزایای تفکر مادی و فرمت مصرف‌گرایانه روابط عمومی ایمان بیاورند، آن‌ها را با بحران جهانی دیگری بترسانند، ضرورت شروع یک جنگ یا درگیری قومی را توجیه کنند، پیروان ادیان مختلف را به جان هم بیندازند، و درگیری‌های خونین، منازعات و انقلاب‌های رنگی به راه بیندازند. و سپس، زمانی که توده‌های مردم به این ایده‌ها آلوده شدند، خودشان آن‌ها را مادی می‌کنند و با دستان خود این ننگ را مرتکب می‌شوند.

مهم‌ترین چیز برای آرکون‌ها این است که طبیعت حیوانی را در مردم فعال کنند، یا بهتر بگوییم، ذهن جمعی حیوانی آن‌ها را. در واقع، آن‌ها تنها سناریوها را می‌نویسند و سیاستمداران خود را تأمین مالی می‌کنند. و وب سیاسی جهانی آن‌ها ابزاری فعال برای تأثیرگذاری بر توده‌هاست. در واقع، سیاستمدار کیست؟ یک بازیگر، کسی که نقش نوشته‌شده برایش را بازی می‌کند. وظیفه او این است که به‌طور مکرر در صفحه‌تلویزیون‌های کشورش و همچنین در مطبوعات ظاهر شود، به‌خوبی صحبت کند و مردم را از ایده‌های خاصی مطلع سازد. سیاست، هنر دروغ گفتن از سوی آهرمان است؛ که در ابتدا توسط آرکون‌ها به این شکل شکل گرفته و هنوز هم به همین صورت در جامعه جهانی وجود دارد. بنابراین، سیاستمدار در واقع یک بازیگر است. در صحنه‌های عمومی کشورهایشان، سیاستمدارانی که برای آرکون‌ها کار می‌کنند، ایده‌های کاهنان خود را که "نویسندگان" و "تولیدکنندگان-حامی"

هستند، منتقل می‌کنند، افرادی که وجود آن‌ها حتی برای مردم مشهود نیست. عمومی، در حین گوش دادن به اجراهای این "بازیگران"، فکر می‌کند که همه آنچه گفته می‌شود "ایده بزرگ" این سیاستمداران است که به گونه‌ای قانع‌کننده به جنگ یا درگیری قومی فراخوان می‌دهد، به‌ظاهر به نام "آینده‌ای شاد برای این ملت." اما هیچ‌کدام از آن‌ها اشاره نمی‌کنند که جنگ مرگ را به همراه دارد و هر گونه

تعارض‌ها باعث ناپایداری و رکود اقتصادی در جامعه می‌شوند. توده‌ها گوش می‌دهند و به توهیات گوش می‌سپارند، ایده‌هایی را می‌گیرند که طبیعت حیوانی را فعال می‌کند و عمدتاً از برنامه‌ها و اهداف اراده ذهن حیوانی ناشی می‌شود.

تصور کنید آرکون‌ها به هر انسان آگاه در این سیاره به‌طور جداگانه ایده‌ای را پیشنهاد می‌کنند که باید با برادر خود به جنگ برود تا آرکون‌ها بتوانند به خوبی زندگی کنند. مردم به کجا می‌فرستند آن‌ها را؟ درست است، به یک آدرس مشخص و شناخته‌شده. چه انسانی می‌خواهد آرامش و امنیت خانواده، بستگان و دوستانش را نابود کند؟ جنگ برای اکثر مردم چیست؟ مرگ، ویرانی و غم. و جنگی که بین ملل provoked می‌شود برای آرکون‌ها چیست؟ نه تنها یک روش برای غنی‌سازی سریع، بلکه یک بازی سیاسی و ایجاد شرایط برای کنترل بیشتر، گسترش و تثبیت قدرت آن‌ها بر جمعیت کشورهای درگیر است. زیرا در طول جنگ، کشورهای در حال جنگ نه تنها منابع خود را خالی می‌کنند. پس از پایان جنگ، بازماندگان همچنان در ترس زندگی می‌کنند و کشورها به‌طور سیاسی و اقتصادی وابسته به "قدرت‌مندان این جهان" می‌شوند. مردم در هر دو طرف همچنان از یکدیگر می‌ترسند و حتی به نسل‌های جدیدی که پس از جنگ به دنیا آمده‌اند، نفرت

دارند. به عبارت دیگر، توده‌ها در ترس دائمی از تهدید جنگ جدید زندگی می‌کنند. به عبارت دیگر، هر جنگی روشی برای تقسیم و تجزیه جامعه، و روشی برای ترساندن مردم است. این مردم نیستند که خواهان جنگ‌اند، بلکه سیاستمداران و کاهنان هستند. این یک کشور نیست که به کشور دیگر حمله کند، بلکه گروهی از سیاستمداران و کاهنان هستند که بازی خود را بر سر زندگی میلیون‌ها انسان عادی انجام می‌دهند. اما اگر دوستی بین ملل شکوفا شود و مردم به‌طور فعال به آن کمک کنند، فرآیند وحدت کل جامعه جهانی آغاز خواهد شد. با هم، مردم قادر خواهند بود هر جنگی را جلوگیری کنند، زیرا همه درگیری‌ها در دنیای مدرن در سطح اطلاعات شروع می‌شود، یعنی اول در سر مردم، در جامعه جهانی، و تنها سپس با دستان آن‌ها توسعه و پیاده‌سازی می‌شود. زیرا ابتدا اطلاعات، انتخاب، تغییر آگاهی می‌آید و تنها سپس نتیجه همه این‌ها عمل است.

مردم باید نه تنها این را درک کنند، بلکه به بهترین نحو ممکن باید به‌طور فعال در برابر آغاز هر جنگی، به‌ویژه در مرحله آماده‌سازی افکار عمومی در اینترنت و رسانه‌ها، مقابله کنند. در غیر این صورت، آرکون‌ها به استفاده از اثر "آلوده کردن" توده‌ها از طریق ارتش سیاستمداران و کاهنان خود ادامه خواهند داد، با نمایش‌های عمومی، و ترساندن میلیاردها بیننده تلویزیونی و به بند کشیدن ذهن آن‌ها در ترس و اطاعت از سیستم مادی.

اگر فعالیت جامعه جهانی در مسائل خودمدیریتی بیدار شود و فرآیند حکومت‌داری و تمامی اطلاعات آن شفاف شود و همچنین این ابزار آرکون‌ها - سیاست و کاهنی که به‌عنوان سیستم‌های جهانی عمل می‌کنند و بر توده‌ها تأثیر می‌گذارند - حذف گردد، در آن صورت

بسیاری از جنبه‌های زندگی جامعه می‌تواند به‌طور کیفی تغییر کند. آرکون‌ها تنها یک گروه کوچک و حقیر در مقایسه با کل بشریت هستند و آن‌ها تنها با فریب زندگی می‌کنند، که نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد، مانند هر چیز مرده. برای کسی که یک بار خود و طبیعت روحانی‌اش را خیانت کرده، حقیقت به نظر بوی بد می‌دهد. او با فریب دیگران زندگی می‌کند اما در واقع خود را فریب می‌دهد. دلیل دروغ در کلمات نیست، بلکه در تمایل به فریب دادن طبیعت خود است.

آناستازیا: بنابراین، وضعیت مشابهی در سیاست وجود دارد که با جنبه روحانی زندگی جامعه. اگر چنین ابزاری از تأثیر بر توده‌ها مانند سیاست در جامعه جهانی حذف شود، در واقع، پدیده‌هایی مانند قدرت نیز از آن ناپدید می‌شوند، همچنین مشاغل "بهره‌وران"، یعنی کسانی که از اموال عمومی سود می‌برند. و افراد باهوش و صادق، که به‌طور واقعی به زندگی و سرنوشت ملل اهمیت می‌دهند، نه تنها در کلمات بلکه در عمل، که متأسفانه در سیستم سیاسی چندان زیاد نیستند، به کمک جامعه ادامه خواهند داد، همان‌طور که با وجدانی و فداکاری زمانی که نهاد قدرت سیاسی حذف شود. به‌عنوان مثال، آن‌ها به مردم اصول خودمدریتی و کنترل عمومی را آموزش می‌دهند، تخصص خود را در کارهای خوب جامعه به کار می‌گیرند و غیره. هرچند چنین افرادی در سیاست، درست مانند "مردم خدا" در دین، کم هستند، اما هنوز وجود دارند.

برای آن‌ها، شرف، وجدان، خدمت صادقانه به جامعه، فداکاری و تعهد به کاری که انجام می‌دهند، فقط کلمات نیستند بلکه یک شیوه زندگی هستند، جایی که زندگی آن‌ها بر روی قربانگاه خدمت به بشریت قرار دارد.

ریگدن: بله، این یک کار بزرگ است - در سیستم بودن و در عین حال انسان ماندن. و کمک این افراد صادق و باهوش برای جامعه بسیار مهم خواهد بود. لازم است که تغییرات تنها در یک کشور خاص رخ ندهد بلکه در همه ملت‌های جهان انجام شود. در آن صورت، این فرآیند سخت خواهد بود که متوقف شود. بدون شک، لازم است که اکثریت مردم جهان از این ایده الهام بگیرند، که مردم در دانش بالغ‌تر شوند و به‌طور فعال‌تر در تحول مثبت تمام جنبه‌های جامعه شرکت کنند، از کشور خود شروع کنند و به جامعه جهانی پایان دهند. بشریت باید متحد شود. تنها با اتحاد نیروها می‌توانند مردم یک جامعه جهانی جدید بسازند، جایی که حقیقت حاکم خواهد بود و جایی برای هیچ رژیم بی‌عنوان وسیله‌ای از خشونت بر مردم وجود نخواهد داشت. سپس در این جامعه جهانی متحد، نه کاهنانی خواهند بود، نه سیاستمدارانی و نه رئیس‌جمهورانی، یعنی افرادی که بر ملت‌ها حکومت می‌کنند.

به‌طور تصادفی، واژه "رئیس‌جمهور" نیز در جامعه به پیشنهاد آرکون‌ها به وجود آمد، که طرفداران معانی دوگانه هستند. آن‌ها این مقام "رهبر گروه" را به‌عنوان مقدمه نام‌گذاری نکردند (از کلمه لاتین *praeambulus* به معنای "کسی که جلو می‌رود"). آن‌ها این کلمه را برای پیشبرد امور خود محفوظ داشتند و از آن برای اشاره به معرفی قوانین، اعلامیه‌ها یا اسناد بین‌المللی تحت کنترل فراماسون‌ها استفاده می‌کنند. در حالی که مقام سرپرست قدرت اجرایی، که مردم را اداره می‌کند، رئیس‌جمهور نامیده می‌شود، که وقتی از کلمه لاتین *praesidens* ترجمه شود، به‌طور مستقیم به معنای "کسی که در جلو نشسته است" است، در واقع، حرکت مردم را مسدود می‌کند. کافی است نگاهی بیندازیم به این که امروز در جهان چند رئیس‌جمهور از شرکت‌ها، شرکت‌ها و آکادمی‌های علوم داریم. من حتی درباره

سیاست صحبت نمی‌کنم. اما اصل یکسان است. همان‌طور که کاهنان قدرت خود را به نام خدا پیاده می‌کنند، سیاستمداران نیز همین کار را می‌کنند، در حالی که بر صندلی‌های ریاست جمهوری خود نشسته‌اند

کشورهای مختلف، قدرت خود را به نام مردم اعمال می‌کنند. آرکون‌ها برای اولین بار کلمه "رئیس‌جمهور" را در آگاهی توده‌ها با عنوان "رهبر ملت" در خلال جنگ استقلال مستعمرات آمریکا آزمایش کردند. یادت هست که در مورد آن به تو گفتم؟

آناستازیا: آیا این زمانی است که آرکون‌ها پروژه خود را برای ایجاد "آزادترین و دموکراتیک‌ترین کشور در جهان" هدایت و تأمین مالی کردند؟ بله، البته، من این اطلاعات را در کتاب "سنسی ۴-۶" نوشتم. آن‌ها عملیات‌های خود را با دقت طراحی می‌کنند، برای سال‌ها جلوتر برنامه‌ریزی می‌کنند و با مهارت از همان نشانه‌ها و نمادها، و حتی نام‌ها، که بر توده‌ها در سطح ناخودآگاه تأثیر می‌گذارد، استفاده می‌کنند...

ریگدن: وقتی اکثریت مردم در این مسائل نیز صلاحیت نشان دهند، این مشکلات به خودی خود ناپدید خواهند شد. مردم باید در تمام جنبه‌های زندگی خود هر گونه امکان بروز طبیعت حیوانی در یک فرد را حذف کنند و به این ترتیب خود و جامعه را از تسلیم به اراده ذهن حیوانی محافظت کنند. لازم است که بردار روحانی توسعه برای بشریت را به واسطه مشارکت و تلاش هر فرد تعیین کنیم. یعنی، محیطی سالم برای بازسازی طبیعت روحانی در فرد و شکوفایی آن ایجاد کنیم و همچنین برای ترویج ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی در کل جامعه جهانی. وقتی مردم و جامعه جهانی مؤسسات نوع قدرت را که خود مفهوم قدرت را دربر می‌گیرد، لغو کنند، بسیاری از مشکلات به‌طور مصنوعی ایجاد شده

ناپدید خواهند شد. مدیریت جامعه باید متعلق به خود جامعه باشد و نه آرکون‌ها و نمایندگان آن‌ها. در یک جامعه متحد، نباید هیچ مرزی وجود داشته باشد. تمام مردم جهان باید در فضایی زندگی کنند که حرکت در آن کاملاً بدون محدودیت باشد، یعنی هر فرصتی برای حرکت به‌طور کاملاً آزاد در سیاره داشته باشند، بدون محدودیت. نباید هیچ شرایطی برای بروز درگیری‌ها بین مردم، از جمله درگیری‌های قومی وجود داشته باشد. فرهنگ‌های ملی ملل جهان، شامل سنت‌ها و دانش‌های مختلف بشری هستند. اما همچنین یک مفهوم عالی وجود دارد -

روحانی که مردم را از تمام ملیت‌ها متحد می‌کند و که، به‌عنوان مثال، در زبان روسی با کلمه (چلُوک، به معنای "انسان" - یادداشت مترجم) شناخته می‌شود.

به‌هرحال، کلمه "چلُوک" خود چیزی جز ساده نیست. "چلو" در اصل به معنای "عالی" بوده و به همین دلیل در روزگاران قدیم این واژه به "پیشانی" اشاره داشت. و کلمه "وک" به معنای "قدرت" است و در اصل به معنای "پر از قدرت" یا "ابدی" بوده است. چلُوک (انسان) به معنای کسی است که پر از (فروغ) قدرت عالی (روحانی) است. و انسان واقعی (چلُوک) یا انسان اولیه، کسی است که در او این قدرت عالی و ابدی - طبیعت روحانی - حاکم است.

بنابراین، تمام مسائل باید به‌طور مشترک توسط خود مردم حل و فصل شود، از شوراهای محلی روستاها شروع کرده و تا سطح جهانی ادامه یابد. و این فرآیند باید کاملاً برای تمام شرکت‌کنندگان جامعه باز باشد. فناوری‌های مدرن اجازه می‌دهد این شرط به‌طور عملی پیاده‌سازی شود. به‌علاوه، تمام این مسائل زندگی اجتماعی باید در زمان فراغت از

کار مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گیرد. چنین سیستمی از یک جامعه خودمدیر تنها زمانی کار خواهد کرد که مردم خود مسئولیت بهبود زندگی کل جامعه را بر عهده بگیرند و آمادگی خود را برای صرف زمان شخصی خود به منظور مشارکت در هر طریقی که ممکن است در امور جامعه، از جمله خلق همکاری، به‌طور منظم نشان دهند. این معادل زمانی است که یک فرد افکار و خواسته‌های خود را از طبیعت حیوانی کنترل می‌کند و زمانی که مسئولیت را نه تنها برای کنترل خود در این امور به عهده می‌گیرد بلکه همچنین در کار بر روی خلق افکار، اعمال و کارهای نیک از طبیعت روحانی نیز مسئولیت دارد.

علاوه بر این، در جامعه نباید حتی مفهومی به نام "رژیم محرمانه" در امور خودمدیریتی وجود داشته باشد. اول از همه، این به تأمین مالی مربوط می‌شود، یعنی توزیع و ترتیب استفاده از منابع. اکنون در جهان، بیشتر اطلاعات در مورد جریان وجوه برای عموم در دسترس نیست. به‌طور معمول، در کشوره

این پنهان‌کاری با اسرار دولتی توجیه می‌شود و شامل مسائلی مانند امنیت ملی، منافع اقتصادی، سیاسی و غیره است. اما مردم نمی‌دانند که پول‌ها در واقع کجا می‌رود.

چرا این اتفاق می‌افتد؟ به این دلیل است که باندهای سیاسی و کاهنی در جهان وجود دارند و درگیر جنگی برای قدرت و کنترل جریان‌های مالی هستند. تحت پوشش این "محرمانگی"، سیاستمداران قوانینی را به نفع سلطه و کسب وکار خود تصویب می‌کنند و بودجه دولتی را غارت می‌کنند. و مردم دوباره در فقر زندگی می‌کنند. همین وضعیت در سطح جهانی نیز بین کشورها رخ می‌دهد، فقط این دزدی در مقیاس بزرگ‌تری

انجام می‌شود. اگر مؤسسات قدرت سیاسی و کاهنی در جهان لغو شوند، اسرار نیز ناپدید خواهند شد. وقتی جامعه جهانی در فرآیندهای خلاقانه و تمایلات روحانی خود متحد شود، مفهوم محرمانگی نیز ناپدید خواهد شد. جامعه خود به سادگی تصمیم خواهد گرفت که کدام اقلام هزینه‌ای اولویت دارند و منابع مالی باید ابتدا بر روی چه مواردی صرف شوند تا زندگی در آن بهبود یابد. و هر فرد در جامعه جهانی باید قادر باشد نظارت کند که دقیقاً وجوه برای چه مواردی استفاده شده و بر روی چه نیازهایی صرف شده است، تا آخرین سکه. اساساً، باید شرایطی ایجاد کرد که هیچ‌گونه راه فراری برای دزدیدن منابع عمومی یا سوءاستفاده از آن‌ها وجود نداشته باشد.

حل مسائل خودمدیریتی جامعه جهانی باید در تمام سطوح باز و شفاف باشد. اکنون مردم نه تنها در این فرآیند در مقیاس جهانی شرکت نمی‌کنند بلکه حتی در کشور خودشان نیز مشارکت ندارند. بیاید یک مثال نسبتاً وفادار بزنیم - کشورهای اسلاوی. در نظام کنونی، مردم "حقوق" خود را به نمایندگان واگذار کرده‌اند که پس از ورود به قدرت، سال‌ها در "ام **immunity**" نشسته و انبوهی از مزایا و امتیازات را دریافت می‌کنند. در بیشتر موارد، این نمایندگان منافع شخصی خود یا منافع برخی شرکت‌ها را که متعلق به کاهنان و سیاستمداران (در قدرت) هستند، دفاع می‌کنند. بنابراین، آن‌ها با قدرتی که از مردم گرفته‌اند عمل می‌کنند (به نمایندگی از مردم یا ظاهراً به نام آن‌ها)، که هیچ ارتباطی با حل این مسائل ندارد. به‌هرحال، خود واژه "نماینده" نیز از...

زبان مرده‌ای (یکی از زبان‌های مورد علاقه آرکون‌ها) - لاتین. "**deputare**" (**Deputatus**) به معنای "نشانه‌گذاری، قصد کردن" است. توجه داشته باشید که این شخص نه منتخب بلکه

منصوب، فرستاده ("از بالا" توسط کسانی که در قدرت هستند) است! اساساً، در گذشته این طور بود. در یونان باستان، به عنوان مثال، نام "نماینده" به خدمتکاری از یک کاهن داده می شد که او را با "فرمان های مقدس" به دلفی یا المپ می فرستاد. و در کلیسای مسیحی باستان، نام "نماینده" به یکی از روحانیون داده می شد که در جلو پاتریارک راه را برای او تمیز می کرد.

در جامعه جهانی جدید، که به سمت بُعد روحانی توسعه گرایش دارد، نباید هیچ "نماینده دائمی" وجود داشته باشد، مانند نمایندگان کنونی و مشابه آنها. اگر لازم باشد که نمایندگان مجاز خود را به جلسات عمومی برای بیان نظر مردم در این یا آن منطقه منصوب کنند، قطعاً باید این کار انجام شود. اما این افراد باید واقعاً از میان مردم بر اساس ویژگی های شخصی و اخلاقی، سطح مسئولیت و حرفه ای بودن و اقدامات خاصی که قبلاً برای جامعه انجام داده اند، انتخاب شوند. این نمایندگان باید از هرگونه مزایا و امتیازاتی محروم باشند. آنها باید فعالیت های عمومی را به هزینه خود انجام دهند، در زمان فراغت خود، بدون دریافت هرگونه جبران مالی یا مزایای دیگر نسبت به سایر شرکت کنندگان جامعه. علاوه بر این، تنها زمانی که این فرد شرایط زندگی تمام اعضای جامعه را بهبود بخشد، در واقع برای خودش نیز زندگی را بهبود می بخشد. به عنوان نتیجه ای از ایجاد چنین شرایطی، مسائل کنونی زندگی اجتماعی توسط افراد صادق و هوشمند که آماده اند زمان شخصی خود را نه برای خود بلکه برای خدمت به جامعه، به نوعی، به هزینه زندگی مادی خود فدا کنند، حل و فصل خواهد شد و در ازای آن چیزی دریافت نخواهند کرد. به طور طبیعی، جامعه کنترل حل این مسائل را بر عهده خواهد داشت و اولویت ها را تعیین خواهد کرد. و مهم ترین مسائل حیات بخش باید توسط کل جامعه جهانی مورد بررسی قرار گیرد.

به هر حال، فناوری‌های مدرن این امکان را فراهم می‌کنند که چنین جلسات عمومی باز در زمان واقعی برگزار شود، بدون نیاز به سفرها و تجمع‌های پرهزینه، و همه چیز به سادگی در سطح محلی حل و فصل شود.

این نه تنها زمان و هزینه‌های زیادی را صرفه جویی می‌کند و امکان اقدام سریع بر روی مسائل قابل مدیریت را فراهم می‌آورد، بلکه آنچه به همان اندازه مهم است، باز بودن چنین "جلسات آنلاین" برای عموم نیز تجمع‌های غیرضروری و بازی‌های پنهانی و لابی‌گری منافع خصوصی به ضرر جامعه را از بین می‌برد.

آناستازیا: خیلی خوب، رأی‌گیری، کنترل شمارش رأی‌ها و تأیید داده‌ها، حل و فصل سریع مسائل و بیان نظرات مختلف - همه این‌ها واقعاً می‌تواند حتی به صورت آنلاین انجام شود. اما اگر کسی بخواهد فناوری‌های دیجیتال و آنلاین را به دست خود بگیرد و بدین ترتیب ابزاری برای قدرت خود ایجاد کند، چه؟

ریگدن: اگر خود جامعه کنترل کند و هرگونه تلاش برای انحصار فناوری‌های دیجیتال، آنلاین یا سایر فناوری‌ها و همچنین وسایل ارتباطی را خنثی کند، این اتفاق نخواهد افتاد. و به طور کلی، در حین ساخت چنین جامعه‌ای، باید به این نکته توجه کرد که تمام مؤسسات استراتژیک و حیات بخش و منابع آن‌ها باید متعلق به جامعه باشد. این موضوع شامل بخش انرژی، مؤسسات مالی (بانک‌ها و غیره)، تولید و فروش دارو و تجهیزات پزشکی، توسعه و عملیات معدنی و همچنین شرکت‌های بزرگ صنعتی، کشاورزی و علمی است. همه این‌ها باید متعلق به کل جامعه جهانی باشد. مالکیت همه این‌ها توسط سرمایه خصوصی نباید مجاز باشد، به عبارت دیگر، نباید به هیچ وجه در دست افراد یا گروه‌های

خاص باشد. تنها تحت این شرایط است که می‌توان از فساد، افزایش قیمت‌ها و بحران‌های مالی جلوگیری کرد. جامعه خود قیمت‌هایی را که برای زندگی قابل قبول است تعیین می‌کند، کیفیت خدمات را مشخص می‌کند و غیره.

در غیر این صورت، اگر هیچ چیز تغییر نکند، وضعیت همان‌طور که هست باقی خواهد ماند، اگر بدتر نشود. یعنی فساد و همچنین انواع کلاهبرداری‌ها، خرید و فروش "هوا"، وام‌های نامعقول، تورم و سایر تله‌های ذهن حیوانی در حوزه "روابط بازار آزاد" رونق خواهد گرفت. کافی است به دنیای مدرن نگاه کنید. تمام سقوط‌ها و افزایش‌های ناگهانی ارزهای ملی و بین‌المللی، انواع بحران‌های اقتصادی، غذایی و...

بحران‌های سیاسی و دیگر بحران‌ها - همه این‌ها مصنوعی است و همه این‌ها توسط انسان‌ها انجام می‌شود. فقط این که برخی شرایطی برای این ایجاد می‌کنند و از آن سرمایه‌های فوق‌العاده‌ای کسب می‌کنند، در حالی که برخی دیگر در این فرآیندهای تحریک‌شده به‌طور مصنوعی، ضرر می‌کنند. در یک جامعه انسانی عادی، این غیرقابل قبول است.

آناستازیا: شما اشاره کردید که مؤسسات مالی باید متعلق به کل جامعه جهانی باشد. بنابراین، این بدان معناست که مردم هنوز هم با پول به‌نوعی سروکار خواهند داشت.

ریگدن: پول معادل تبادل است. معادل به معنای داشتن قدرت (از لاتین "aequus" به معنی "برابر" و "valentis" به معنای "داشتن

معنا، قدرت"). این قدرت ناشی از دنیای مادی است و گریزی از آن نیست. انسان در دنیای مادی زندگی می‌کند و در بدن فیزیکی ساکن است. و این بدن تابع قوانین یک دنیای سه‌بعدی است، یعنی بدن فیزیکی باید تغذیه شود، پوشانده شود، تمیز نگه‌داشته شود؛ لازم است نیازهای حیات‌بخش آن برآورده شود، با بیماری‌هایش مقابله کند و غیره. برای این منظور، البته، غذا، دارو، لباس و سایر اقلام دنیای مادی نیاز است. بنابراین، یک فرد نیاز دارد که وسایل مورد نیاز برای زندگی روزمره‌اش را به‌دست آورد که از وجود او در بدن پشتیبانی کند.

آناستازیا: اما تا زمانی که پول به‌نوعی وجود داشته باشد، تقسیم‌بندی به غنی و فقیر ادامه خواهد داشت، همان‌طور که تاریخ نشان می‌دهد. علاوه بر این، ثروت به وجود کسب‌وکارهای خصوصی و بنابراین، مالکیت نیاز دارد.

ریگدن: درباره غنی و فقیر... جامعه باید شرایطی را برای وجود خود ایجاد کند که در آن هیچ فقری وجود نداشته باشد. در سطح فعلی تکنولوژی، همه این‌ها کاملاً ممکن است: تمام مردم را تغذیه کنیم، بیابان را به باغی شکوفا تبدیل کنیم، آب‌های آلوده را پاک کنیم و آن‌ها را برای استفاده مناسب سازیم و از منابع انرژی جایگزین به‌جای سوخت‌های فسیلی استفاده کنیم. تمام این تکنولوژی‌ها از پیش وجود دارند، اما فقط در دست عده‌ای معدود است. بیشتر مردم جهان از آن بی‌خبرند. این اطلاعات به‌طور عمدی پنهان شده است و توسعه چنین فناوری‌های پیشرفته‌ای...

تکنولوژی‌ها به‌طور مصنوعی در سرتاسر جهان تحت کنترل «کشیشان جهانی» قرار دارند. دلیل این کار چیست؟ تا همان آرکون‌ها بتوانند قدرت و اهرم‌های سیاسی تأثیرگذاری را در جامعه جهانی حفظ کنند، به بهره‌کشی از میلیاردها نفر ادامه دهند، تنش‌ها را در جهان افزایش دهند و بیشتر مردم را در ترس از سقوط به زیر خط فقر نگه‌دارند. زیرا وقتی که آگاهی توده‌ها با مسائل بقا مشغول است، کنترل و دستکاری آن‌ها بسیار آسان‌تر است و انتخاب‌های مردم به نفع اجرای اراده عقل حیوانی متمایل می‌شود.

بنابراین، هنگام ساخت یک جامعه جدید، ضروری است که فقر به‌عنوان یک پدیده در سیاره وجود نداشته باشد. مهم است که مردم به تمامی نیازهای ضروری خود دسترسی داشته باشند و فقط سطوح متوسط و بالای رفاه وجود داشته باشد. اگر فردی کار **aholic** باشد، خوش آمد می‌گوید که درآمد کسب کند. کسب‌وکار خصوصی صادقانه کاملاً قابل قبول است، به‌عنوان مثال، ارائه خدماتی به عموم، اما به هیچ وجه قابل قبول نیست که «کارخانه‌ها و کشتی‌های بخار» را، یعنی شرکت‌های بزرگ، انحصارات و صنایع کلیدی که زندگی جامعه را پشتیبانی می‌کنند، در اختیار داشته باشد.

باید محدودیت‌های روشنی برای ثروت وجود داشته باشد! حداکثر سرمایه‌گذاری یک خانواده به‌عنوان یک واحد اجتماعی نباید از ده میلیون دلار در ارزش پولی (طبق قیمت‌های امروز) فراتر رود که شامل تمامی دارایی‌های ملموس و ثابت است. و حتی این هم زیاد است! در حال حاضر، من یک عدد خیلی بالا را فقط برای آن اعلام می‌کنم که افراد با سرمایه‌های بسیار بزرگ‌تر را شوکه نکنم. این وجوه بیش از اندازه کافی برای حمایت از یک خانواده است. و مازاد، یعنی درآمد

خانوادگی که از این مبلغ فراتر رود باید به نیازهای جامعه اختصاص یابد. به عبارت دیگر، یک فرد از این طریق ثروتمند نخواهد شد و در عین حال، به دیگران کمک خواهد کرد. زیرا از زمانهای باستان شناخته شده که ثروت واقعی یک فرد سخت کوش در ثروت معنوی اوست. و در جامعه‌ای که ارزش‌های معنوی و اخلاقی انسانی جهانی حاکم خواهد بود، چنین اقدامات و نمونه‌هایی از انسان باید مورد احترام و ارج قرار گیرد.

در واقع، چه چیزی افراد ثروتمند را در جهان امروز تحریک می‌کند؟ آیا تشنگی برای خود پول است؟ نه. آن‌ها به وسیله انگیزه‌های بی‌پایان

خواسته از طبیعت حیوانی برای نمایش به دیگران. مثلاً او خودروی بهتری دارد، خانه‌اش بهتر است، و حتی جوراب‌هایش خیلی بیشتر از درآمد یک ماه همسایه‌اش هزینه دارد. همه اینها مضحک است، این‌ها همه بی‌معنی است که توسط جامعه مصرفی و مدهایی که عاقل‌ها برای فریب نادان‌ها ایجاد می‌کنند، تحمیل شده‌اند تا راحت‌تر بتوانند پول آن‌ها را به سرقت ببرند. سرمایه نامحدود است که در جامعه، خشونت را پرورش می‌دهد، حسادت را برمی‌انگیزد، تمایل به دستکاری دیگران را تحریک می‌کند و تسلط طبیعت حیوانی را در انسان ترویج می‌دهد. در یک جامعه عادی و متمدن این نباید اتفاق بیفتد. این زیبا نیست و ناپسند است. اما باید “خنک، محترم و باارزش” باشد که به جامعه و مردم کمک کنیم، نه فقط یک بار به کسی غذا بدهیم یا یک بار اسباب‌بازی بدهیم، بلکه کمک واقعی و منظم و عملی به روستاها، شهرها، مناطق و غیره انجام دهیم؛ یعنی هرچه می‌توانیم برای کمک به جامعه انجام دهیم.

آناستازیا: چگونه می‌توان افراد در موقعیت‌های مسئول را از وسوسه استفاده از موقعیتشان محافظت کرد؟

ریگدن: ساده است. بایستی بوروکراسی اجرایی که به امور جاری جامعه می‌پردازد، به حداقل لازم کاهش یابد و به بهترین شکل ممکن از داشتن هرگونه فرصتی برای استفاده از موقعیت رسمی خود به نفع منافع شخصی جلوگیری شود. به عبارت دیگر، باید شرایطی برای کار افراد در این موقعیت‌ها ایجاد شود که هرگونه امکان وسوسه شدن توسط قدرت، موقعیت یا منافع مادی را مستثنی کند. علاوه بر این، باید به گونه‌ای باشد که مردم بتوانند به‌طور مداوم (از جمله در حالت واقعی) فعالیت‌های کارگزاران، یعنی کارمندان نام‌نویسی دستگاه اداری را تحت نظر داشته باشند. و خود فرایند انجام وظایف توسط مسئولان باید به‌قدری برای عموم باز باشد که این افراد نتوانند ویژگی‌های طبیعت حیوانی خود را در موقعیت‌های خود به کار ببرند. در این صورت، کارگزاران واقعاً به خدمت‌گزاران عمومی تبدیل خواهند شد، یعنی با وجدان به مردم خدمت خواهند کرد و وظایف خود را با صداقت انجام خواهند داد.

آناستازیا: این قطعاً خوب است. اما شخصاً نمی‌توانم تصور کنم که این در زندگی واقعی چگونه خواهد بود

ریگدن: نگران نباشید، در هر زمینه‌ای از زندگی جامعه (و همین‌طور در این زمینه) افراد هوشمند و حرفه‌ای زیادی وجود دارند که وقتی ایده کلی را بپذیرند، قادر خواهند بود با پیوستن به نیروهای هم‌فکر (نه تنها در کشور خودشان) همه چیز را به‌طور منطقی از کمترین تا بیشترین فکر کنند. اگر مردم (هر فردی که این اطلاعات او را بی‌توجه گذاشته است)

بی‌تحرک نشسته و هیچ کاری نکنند و دست کم در حوزه‌های حرفه‌ای و سایر زمینه‌های زندگی جامعه که بیشتر با آنها آشنا هستند، نظم برقرار کنند، به زودی یا دیرتر موفق خواهند شد. خود مردم سیستمی خواهند ساخت که تمام راه‌های ممکن و هر گونه امکان بروز فساد در جامعه، به‌ویژه در موقعیت‌های عمومی را مسدود کند. با توجه به تجربه کاری در یک حوزه خاص، شناخت ”چاله‌ها“ی آن، و کنترل نزدیک بر طبیعت حیوانی خود، آنها به‌دقت فکر خواهند کرد که چگونه هر گونه امکان و پیش‌نیاز برای ایجاد شرایطی که انسان را وسوسه کند، را مستثنی کنند.

آناستازیا: خوب، و چگونه جامعه می‌تواند علم را کنترل و مدیریت کند؟ زیرا علم متنوع است و در مسائل خاص باید واقعاً یک متخصص بود یا حداقل بفهمید که چه بحثی مطرح است و مسیرهای امیدوارکننده‌اش را انتخاب کرد.

ریگدن: متخصصان و دانشمندانی وجود دارند که به‌دنبال یک حوزه علمی خاص می‌روند و آن را توسعه می‌دهند. جامعه به‌تناسب اهمیت، نیاز و تأثیر آن حوزه بر کل جامعه جهانی امروز، بودجه‌هایی برای آن حوزه اختصاص می‌دهد. جامعه باید مانند یک مالک محتاط از پس‌اندازهای خود مراقبت کند و منابع را صرف آنچه که واقعاً لازم است، کند. در علم، به‌عنوان مثال، لازم است که تخصیص منابع به کسانی که تمایل به داشتن هرگونه قدرت بر مردم دارند، و به عبارتی در علم ”دروغ‌گویی“ می‌کنند، اما در عین حال کار مفیدی انجام نمی‌دهند، مستثنی شود. باید محیط علمی را از چنین افرادی آزاد کرد یا آنها را به شغل دیگری منتقل کرد و شرایطی را ایجاد کرد که جامعه از آنها بهره‌مند شود. من قبلاً گفته‌ام که علم فرآیند شناخت حقیقت است.

نباید وسیله‌ای برای دستیابی به قدرت باشد. یک متخصص باید کار خود را به درستی انجام دهد...

به‌طور کلی، در هر شاخه و حوزه‌ای از زندگی، لازم است که شرایطی ایجاد شود که حتی امکان بروز تسلط طبیعت حیوانی وجود نداشته باشد، به‌طوری که تمام اطلاعات برای مردم باز باشد و جامعه تصمیمات عمده را به‌طور مشترک اتخاذ کند. جامعه باید از هر فرد مراقبت کند و فرد نیز باید از جامعه مراقبت نماید. لازم است از این ویژگی طبیعت انسانی - تقلید - استفاده شود. تقلید یک گزینه از طبیعت حیوانی در انسان است. اما نمی‌توان از آن رها شد زیرا ما در بدن مادی ساکن هستیم و در جهان مادی زندگی می‌کنیم. باید به‌درستی از آن استفاده کرد. به‌عنوان مثال، زمانی که در جامعه مد و محبوب می‌شود که کار خیر انجام شود، به‌طور خودخواهانه به مردم کمک شود، به‌طور رایگان به منافع عمومی خدمت شود و ویژگی‌هایی مانند صداقت، مسئولیت و وجدان را داشته باشیم - به‌طور کلی، واقعی‌ترین انسان بودن - این موضوع مورد توجه بسیاری قرار خواهد گرفت، که در نتیجه تقلید خواهد بود. اما مهم‌تر از همه، این ایده‌ها نسل‌های جدید را دربر خواهد گرفت، برای آن‌ها چنین آرزوهای انسانی، ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی و تسلط طبیعت معنوی به‌عنوان هنجارهای طبیعی زندگی خواهد شد. این بدان معناست که برای نسل‌های جدید آسان‌تر خواهد بود که بر طبیعت حیوانی خود غلبه کنند، به رشد معنوی شخصی خود بپردازند که به‌طور طبیعی در کمال جامعه جهانی خود منعکس خواهد شد.

آناستازیا: بله، واقعاً یک مدل کاملاً جدید از بشریت است که مردم مدت‌ها به‌عنوان ایده‌آل جامعه مدنی درباره‌اش رویاپردازی کرده‌اند. فقط اینکه آن‌ها همه این‌ها را به‌طور تنگ‌نظرانه، در محدودیت‌های

خواسته‌های طبیعت حیوانی تصور کرده‌اند. حالا می‌فهمم که چرا نتوانستند این ایده را به واقعیت تبدیل کنند. مردم سعی کردند چنین جامعه‌ای را نه از منظر طبیعت معنوی واقعی خود بلکه از منظر سیستم مادی قدرت و کنترل ایجاد کنند که به‌نوعی با برنامه‌های ارادهٔ عقل حیوانی تداخل دارد. در بیشتر موارد، حتی خود ایده‌...

نظم اجتماعی جدیدی با نفوذ خواسته‌های طبیعت حیوانی آنها.

ریگدن: کاملاً درست است. اما در این باره می‌خواهم بگویم که در زمان ما، بشریت برای اولین بار در تاریخ طولانی خود، چنین فرصت منحصر به فردی دارد - ایجاد یک جامعه جهانی متحد و خودگردان با محوریت توسعه معنوی. قبلاً، حدود ۳۰ تا ۵۰ سال پیش، اجرای این ایده به‌طور جهانی غیرممکن بود، زیرا نه شرایط فنی وجود داشت و نه امکان ارتباطات تعاملی برای اکثریت مردم از طریق وسایل ارتباطی که امروزه بسیاری با آنها آشنا هستند، مانند ارتباطات موبایلی و اینترنت.

در زمان‌های تاریخی خود، گروه‌های خاصی از افراد که به دانش اولیه آشنا بودند سعی کردند جامعه را دگرگون کنند. مثلاً می‌توان به ایمهوتپ و مردمش یا شوالیه‌های معبد اشاره کرد. و برای مدتی آنها توانستند زندگی مردم کشور خود و حتی چندین کشور دیگر را حداقل کمی بهبود بخشند و فرصت‌هایی برای توسعه معنوی بسیاری از شخصیت‌ها در طول زندگی کوتاه انسانی‌شان فراهم کنند. اما این‌ها همه موارد فردی بودند که بعدها به‌درستی توسعه نیافتند زیرا همه این‌ها در شرایط حاکمیت سیاستمداران و کشیشان بر جامعه انجام شد، و به‌طور دقیق‌تر در شرایط وجود یک سیستم کشیشی مصنوعی برای کنترل بشریت، بر اساس برنامه‌های ارادهٔ عقل حیوانی.

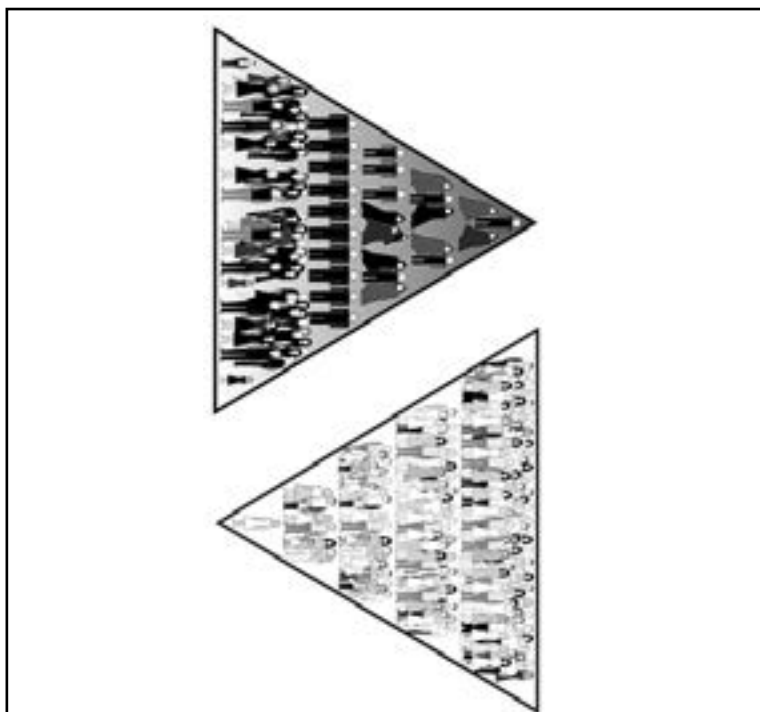
و اکنون بشریت تنها شانس واقعی برای نجات خود و آینده‌اش را دارد. امروز در جامعه انسانی، عقل حیوانی به اوج خود می‌رسد و بر تفکر انسانی غلبه می‌کند. فقط کافی است به سرعتی که فرمت مصرف‌گرای تفکر بر جهان تحمیل می‌شود نگاه کنید. کمی بیشتر، و تمام محرک‌های معنوی هم در جامعه و هم در آگاهی فردی نابود یا جایگزین خواهند شد. و اساساً، سرعت بالای معرفی کلی وسایل فنی در دسترس...

ارتباطات میان مردم در سرتاسر جهان و ترویج “سواد حداقلی قابل قبول” در این زمینه‌ها برای عموم دقیقاً کار جهانی‌کنندگان عقل حیوانی است تا کنترل کامل بر بشریت را سازمان‌دهی کنند و آن را به اراده خود تسلیم کنند. اما این نیز نقطه ضعفی از عقل حیوانی است. بشریت فرصت منحصر به فردی دارد که از همان ابزارها و زیرساخت‌های فنی که خود آماده کرده است، استفاده کند تا خود را سازمان‌دهی کند و متحد شود، به‌طور مستقیم با عقل حیوانی مقابله کند و یک جامعه آزاد بر روی سیاره ایجاد کند. اکنون فرصتی منحصر به فرد برای برگرداندن مونواید وجود دارد؛ وگرنه کمی دیگر صبر کنید و خیلی دیر خواهد شد. زیرا همه چیز به انتخاب انسان بستگی دارد!

آناستازیا: بله، این واقعاً یک فرصت واقعی برای برگرداندن مونواید است. جالب است که اصل حاکمیت و کنترل در جامعه امروز به مردم به‌صورت یک هرم با راس رو به بالا ارائه می‌شود. در پایین آن، اکثریت جمعیت قرار دارند، در واقع، کسانی که در شرایط نیازمندی که به‌طور مصنوعی توسط سیاستمداران و کشیشان ایجاد شده است، “زنده” مانده‌اند. و در بالای هرم، فقط چند نفر وجود دارند که توسط این جامعه به قدرت “مجهز” شده‌اند، کسانی که با استفاده از ثروت عمومی زندگی می‌کنند و بیشتر مزایا و امتیازات را دارند.

اما اگر علامت را برگردانیم، مثلی به دست می آوریم که راس آن به پایین است، طبق اصل الهی خلاق به عنوان نماد جامعه‌ای که در آن حاکمیت به طور خاص وجود ندارد، جایی که هر فرد در حالی که به طور معنوی تکامل می یابد، زندگی خود را به خاطر نفع کل بشریت بهبود می بخشد، جایی که جامعه جهانی فرآیندهای زندگی خود را کنترل می کند، در جهت معنوی حرکت می کند و از تمام امکانات و منابع استفاده می کند. این دقیقاً حرکتی از پایین به بالاست، این پیشرفت واقعی است، یک پرش کیفی و تکاملی در تمدن انسانی!

ریگدن: کاملاً درست است، بنابراین واقعاً هیچ چیز دشواری در اینجا وجود ندارد. فقط مردم باید به طور فعال در فرایند دگرگونی جامعه شرکت کنند و تا جایی که می توانند، شرایط لازم را ایجاد کنند...



شکل ۱۰۹. هرم جامعه انسانی:

مثلی با راس رو به بالا نماد قدرت کشیشان و سیاستمداران بر ملت‌ها است؛ مثلی با راس رو به پایین نماد یک جامعه آزاد و برابر است - اله مردم.

آموزش ملل، اتحاد جامعه جهانی و پیروی تمدن انسانی از جهت‌گیری معنوی توسعه.

شرایط اصلی برای ایجاد چنین جامعه‌ای:

(۱) بعبود سواد معنوی و فکری مردم؛

(۲) خودکمال معنوی انسان و مشارکت فعال او در زندگی جامعه؛

(۳) اتحاد خودگردان ملل به یک جامعه جهانی؛

(۴) حذف سیستم جهانی حاکمیت کشیشان و سیاستمداران؛

(۵) محدودیت‌های شدید بر سرمایه‌گذاری فردی؛

(۶) حاکمیت جامعه تنها باید متعلق به خود جامعه به‌عنوان یک کل باشد؛

(۷) مهم‌تر از همه - دگرگونی ایدئولوژیک جامعه که به‌طور ناگسستنی با تسلط طبیعت معنوی و ارزش‌های اخلاقی هم در فرد و هم در جامعه مرتبط است.

همان‌طور که هر فرد باید بر ظهور افکار منفی ناشی از طبیعت حیوانی در خود نظارت کند، جامعه نیز به‌طور کلی باید بر "افکار جمعی، عمومی" خود نظارت داشته باشد. و از آنجا که منبع اصلی این افکار رسانه‌های جمعی در همه اشکال آن است، جامعه خود باید بر پاکی آن نظارت کند.

بدین معنا که آنچه باید توسعه یابد، فرهنگ ترویج ارزش‌های معنوی و اخلاقی، دانش، نیکو، وجدان، شرف، کرامت و دوستی میان مردم است، به‌همراه الگوها و نمونه‌های مثبت و خلاقانه از تفکر، بهترین

اعمال انسانی چه از طرف شخصیت‌ها و چه گروه‌های مردم. نباید هیچ تبلیغ منفی که توسط عقل حیوانی تحمیل شده باشد - مانند جنگ‌ها، خشونت، قتل، خصومت، نفرت، خودخواهی و غیره - وجود داشته باشد. علاوه بر این، ابتکار و مسئله ترویج ایدئولوژی سازنده باید از خود جامعه ناشی شود و همچنین جلوگیری از هرگونه تلاش برای تحمیل ایدئولوژی مخرب بر مردم. این شرایط اساس

تشکیل یک جامعه جهانی متحد با بردار معنوی توسعه

در اینجا، درک این نکته مهم است که میدان اطلاعاتی مصنوعی که خود انسان‌ها ایجاد می‌کنند، چه نقش مهمی در زندگی بشریت ایفا می‌کند. این میدان می‌تواند حامل اراده ذهن حیوانی یا حامل اراده دنیای معنوی باشد. امروزه، این حقیقت دیگر پنهان نیست که به لطف رسانه‌های جمعی، توده‌ای ارتباطی از انسان‌ها در جهان شکل می‌گیرد که از هر گردهمایی فیزیکی عظیم، چندین برابر بزرگ‌تر است. اما در این میدان اطلاعاتی مصنوعی، الگوهای خاصی از درک یکنواخت، تفکر، رفتار و عملکرد افراد نیز ایجاد و از طریق سرایت و تقلید گسترش می‌یابند و عمل می‌کنند. در نتیجه، این توده نامرئی و متحد شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، آگاهی و رفتار بسیاری از افراد که از نظر اجتماعی و فرهنگی به گروه‌های نامرتبط تعلق دارند، همگن می‌شود.

ارتباط فرامادی افراد مختلف را به یکدیگر متصل و متحد می‌کند. اما آنچه جالب است این است که برخلاف جمعیت فیزیکی، در این توده عظیم، هر فرد به صورت مستقل و با انتخاب خود، به جریان خاصی از اطلاعات متصل می‌شود که در نهایت یک میدان اطلاعاتی گسترده و متنوع را شکل می‌دهد. این جریان‌های اطلاعاتی، مانند هزاران نهر،

جهت، گسترش، تقویت و تعمیق پیدا می‌کند و به برنامه‌های کانال‌های اطلاعاتی خاصی که آن‌ها را متحد می‌سازند، تبدیل می‌شوند.

در محدوده دنیای مادی، تنها دو بردار اطلاعاتی کاملاً متضاد وجود دارد: یکی از اراده ذهن حیوانی و دیگری از اراده دنیای معنوی. هر یک از این بردارها میدان اطلاعاتی خاص خود را شکل می‌دهند و به همین ترتیب، "جرم بحرانی" خود را ایجاد می‌کنند. این جرم بحرانی، به‌عنوان یک پدیده، تابع قوانین فیزیک دنیای مادی است (البته در مقیاس جهانی) و به آن مقدار از جرم اشاره دارد که برای آغاز یک واکنش زنجیره‌ای خودپایدار در جامعه انسانی با استفاده از انرژی عظیم، لازم است. بنابراین، هنگامی که در سلطه جهانی یکی از دو میدان اطلاعاتی (اراده ذهن حیوانی یا اراده دنیای معنوی) برتری آشکاری به وجود آید، به لطف توده ارتباطی انسانی، تکانه‌هایی رخ خواهد داد.

آناستازیا: یعنی از نظر ظاهری (وهمی)، بالاترین درجه ممکن از فردیت در میان مردم به نوعی حفظ می‌شود. و فرد به نظر می‌رسد که آزادانه می‌تواند انتخاب کند که چگونه اطلاعات دریافت کند؛ مثلاً تصمیم بگیرد که به رادیو گوش دهد، روزنامه‌ها و مجلات را بخواند، کانال‌های مختلف تلویزیونی را تماشا کند (و سپس با دیگران درباره آن بحث کند) یا به پیام‌ها و سرگرمی‌های مختلف در اینترنت توجه کند. اما در نهایت معلوم می‌شود که چنین آزادی‌ای واقعاً وجود ندارد و تمام این‌ها فقط توهمی از فردیت هستند. در حقیقت، با انتخاب چیزی از میان پیشنهادات تمدن، فرد به یک میدان اطلاعاتی مصنوعی متصل می‌شود که، می‌توان گفت، توده‌ای را از هیچ خلق می‌کند.

زیرا بیشتر مردم، دقیقاً مانند او، همان کانال‌های تلویزیونی را تماشا می‌کنند، همان روزنامه‌ها را می‌خوانند، همان ایستگاه‌های رادیویی را گوش می‌دهند، به همان وب‌سایت‌ها سر می‌زنند و از طریق شبکه‌های اجتماعی آنلاین با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. و درجه جهت‌گیری فعالیت چنین توده‌ای دائماً تحت نظارت و کنترل قرار دارد؛ برای مثال، از طریق رتبه‌بندی تلویزیونی، میزان بازدید از وب‌سایت‌ها، میزان محبوبیت مقالات خاص در مطبوعات و غیره.

اما این در واقع نوعی توده‌ای‌سازی روانی است که در گذشته شمن‌ها با دف، جادوگران با انجام آیین‌ها، و دیگر افسونگران در برابر مردم به کار می‌بردند. تنها تفاوت این است که امروز همان مکانیسم‌های باستانی تأثیرگذاری بر آگاهی انسان با ابزارهای جدید و در مقیاسی جهانی اجرا می‌شود، اما اصول همچنان همان است.

منظورم این است که در ابتدا مجموعه‌ای خاص از اطلاعات در اختیار مخاطبان قرار می‌گیرد؛ یک سیستم واحد برای درک آن توسط توده‌ها ایجاد می‌شود، اهداف مشترک و جهت‌گیری‌های ارزشی شکل می‌گیرند. ارتباط‌گر مدرن پیام‌هایی را منتشر می‌کند که باعث ایجاد، برای مثال، حالت انجماد ذهنی، تقلید غیرانتقادی و تسلیم کورکورانه می‌شود. یعنی یک وضعیت عاطفی و روانی که در میان مخاطبان مشترک است. این امر در نهایت منجر به شکل‌گیری یک الگوی خاص از تفکر و رفتار می‌شود که توسط اطلاعات درون توده ارتباطی انسانی ایجاد شده است، جهت توجه آن را تعیین می‌کند، و در نتیجه اقدامات آن را در مسیر برنامه‌ریزی شده هدایت می‌کند؛ بدون این که فردی که بخشی از این توده است، متوجه این فرآیند شود.

ریگدن: کاملاً درست است. این تأثیری بر آگاهی انسانی است که از زمان‌های باستان شناخته شده بود. اما امروزه این تأثیرگذاری با کیفیتی کاملاً جدید مورد استفاده قرار می‌گیرد. و تفاوت اساسی آن در این است که در میدان اطلاعاتی مصنوعی که اراده ذهن حیوانی را از طریق انسان‌هایی که به‌عنوان رسانه عمل می‌کنند، منتشر می‌کند، با وجود تمام تنوع اطلاعاتی که طبیعت حیوانی انسان را تحریک می‌کند، در واقع فرد هیچ انتخابی ندارد. برای شخصیت حقیقی، این یک بن‌بست در مسیر رشد معنوی است، فارغ از این که یک فرد چقدر از این منبع اطلاعات دریافت کند. چرا که تمام این اطلاعات تنها توجه او را به ادامه حیات ذهن حیوانی متمرکز خواهد کرد.

اما در میدان اطلاعاتی که به‌طور مصنوعی در بشریت ایجاد شده و اراده دنیای معنوی را از طریق افراد رسانه منتشر می‌کند، انتخاب برای فرد باقی می‌ماند. چرا که با دریافت حقیقت، و بازتولید آن به‌صورت خالص توسط چنین افرادی در همان میدان اطلاعاتی مصنوعی، هر فرد این فرصت را پیدا می‌کند که خود را بشناسد، و به‌عنوان ناظر از طبیعت معنوی خود عمل کند. یعنی به میدان اطلاعاتی جهانی متصل شود که در حقیقت، هیچ‌گاه قابل مقایسه با میدان اطلاعاتی مصنوعی و محدود بشری در دنیای مادی نیست. و بدین ترتیب، یک فرد می‌تواند به رشد شخصیت حقیقی خود کمک کرده و به‌طور کیفی دگرگون شده و از نظر معنوی به موجودی جدید تبدیل شود. و این تفاوت کلیدی است.

آناستازیا: دقیقاً درست گفتید - یک میدان اطلاعاتی مصنوعی و محدود. برای ذهنیت جمعی، از طریق رسانه‌های جمعی (در درجه اول تلویزیون و اینترنت) یک اسطوره ایجاد شده و به‌طور فعال حمایت و پرورش داده می‌شود که نوعی درک از جهان را شکل می‌دهد، مفاهیم را

تثبیت می‌کند و در عین تنوع، به تقویت متقابل اطلاعات کمک می‌کند. این اسطوره در ذهن فرد روابط علیّ ساخته‌شده‌ای را میان اشیای واقعی تثبیت می‌کند، افسانه‌هایی درباره‌ی رویدادها و شخصیت‌های عمومی گذشته و حال ایجاد می‌کند، و یک مدل از پیش ساخته‌شده از نگرش نسبت به واقعیت را در اختیار او قرار می‌دهد.

این دانش تکه‌تکه درباره‌ی جهان، اما در قالب زیبای اسطوره عرضه می‌شود، در میان توده‌ها توهم دانشی جامع درباره‌ی جهان و رویدادهایی که رخ می‌دهند ایجاد می‌کند. همان اصل ادراک نادرست که در تماشاگران یک نمایش شعبده‌بازی فعال می‌شود: «من آن را دیدم، پس حتماً واقعیت دارد». هرچند در واقع، مردم حتی اطلاعات دریافتی را به‌طور مستقل تحلیل نمی‌کنند و زحمت نمی‌کشند که بفهمند چه کسی و چرا می‌خواهد که توده‌ها به این اطلاعات توجه کنند، در حالی که آن‌ها را در دامنه‌ی محدودی از امور دنیای سه‌بعدی گرفتار می‌سازند.

با وجود تنوع ظاهری اطلاعات، مردم در واقع از تفکر مستقل بازداشته شده‌اند؛ با بازسازی ادراک و تفکر توده‌ها بر اساس الگوهای خاص. ویژگی کلیدی جریان پیام‌های مختلف نیز شایان توجه ویژه است، جایی که هدف اصلی برانگیختن احساسات و جلب توجه به این یا آن پیام است.

ریگدن: من دقیق‌تر می‌گویم که هدف اصلی اینجا جلب توجه نیست، بلکه منحرف کردن توجه فرد از رشد درونی و معنوی‌اش است. علاوه بر این، اگر به تمام تنوع اطلاعات امروز نگاه کنید، در اساس آن یک ریشه‌ی مادی واحد و فعالسازی تمایلات طبیعت حیوانی در انسان را می‌بینید، جایی که همه چیز بر تحریک احساسات خاص و ایجاد ذهنیت

مشخصی در توده‌ها تحت تأثیر متقابل منابع مختلف اطلاعاتی بنا شده است.

آناستازیا: واقعاً، اگر فردی بر طول‌موج طبیعت حیوانی قرار داشته باشد، در واقع هیچ انتخابی ندارد، زیرا حتی متوجه نمی‌شود که او موضوع دستکاری‌های بیرونی است و تصاویر و افکار تحمیل‌شده بر او را به‌عنوان ایده‌های خود تلقی می‌کند، بدون اینکه درباره‌ی منبع واقعی آن‌ها فکر کند. اما وقتی فردی ناظر از طبیعت معنوی است، او چیزی برای مقایسه کردن دارد؛ او واقعاً حق انتخاب دارد، درک می‌کند که چگونه ذهن حیوانی بر او تأثیر می‌گذارد، دنیای معنوی چیست، زندگی چقدر زودگذر است، و چقدر خودسازی معنوی شخصی در آن مهم است.

ریگدن: بله، این همه حقیقت دارد. متأسفانه بسیاری از مردم حتی به این فکر نمی‌کنند که افکار مختلف از کجا در آن‌ها ظاهر می‌شود، چرا به آن‌ها توجه می‌کنند و چرا زندگی یکی از برنامه‌های ذهنی خود را ادامه می‌دهند. چه کسی و چرا باید اینطور شود که جمعیت زیادی از مردم (که شما هم مانند دانه‌ای از گرد و غبار در میان آن‌ها هستید) این یا آن داستان تأثیرگذار، فیلم، پیام شوکه‌کننده، یا مقاله‌ای که احساساتشان را برمی‌انگیزد بخوانند. مردم به منبع اصلی آن فکر نمی‌کنند، اینکه این اطلاعات چه معنایی دارند، به چه کسی واقعاً خدمت می‌کنند، و اصولاً پشت این یا آن میدان اطلاعاتی که به صورت مصنوعی در سطح جهانی ایجاد شده است، چه چیزی قرار دارد که فرد توجه خود را به آن معطوف می‌کند و وقت ارزشمند زندگی‌اش را در آن هدر می‌دهد.

در اینجا یک مثال ساده از زندگی یک خانواده متوسط مدرن در شب پس از یک روز کاری آورده شده است. به طور معمول، هر فرد مشغول سرگرمی‌های اطلاعاتی خود است. برخی زمان خود را آنلاین می‌گذرانند و توجه خود را به پیام‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌هایی که بیشتر از همه آن‌ها را تحریک می‌کند و توجهشان را جلب می‌کند معطوف می‌سازند. کافی است آمار رسمی و نام‌های وبسایت‌های پر بازدید را نگاه کنیم تا متوجه شویم که چه جاذبه‌هایی از طبیعت حیوانی هنوز توجه مردم را جلب می‌کند و انبوهی از مردم را به نوع خاصی با ویژگی‌های خاص خود تشکیل می‌دهد. اعضای دیگر خانواده ممکن است به موسیقی گوش دهند و احساساتی که با این آهنگ هم‌راستا است را تجربه کنند. برخی دیگر تلویزیون تماشا می‌کنند و با شخصیت‌های فیلم‌ها و برنامه‌ها هم‌دردی می‌کنند و ذهنی در جریان یک عمل مجازی شرکت می‌کنند. و برخی دیگر مشغول کارهای خانگی هستند، اما افکارشان همچنان درگیر اطلاعاتی است که به طور مثال در مورد لحظاتی که آن‌ها را روانی تحت تأثیر قرار داده، رویدادهای روز، اخبار به دست آمده از رسانه‌های جمعی یا مشکلات شخصی خودشان است.

اما در واقع، در تمام موارد ذکر شده، توجه افراد به طور برابر و حداکثری توسط سرگرمی‌شان جلب می‌شود که در واقع یک بردار مادی دارد و به نیروهای ذهنی حیوانی مرتبط است. در واقع، تمام این "سرگرمی‌ها" خالی هستند؛ این‌ها حواس‌پرتی اطلاعاتی هستند که زمان زندگی را نابود می‌کنند. و زندگی، همچون آبی که از دست‌ها می‌ریزد، به سرعت سپری می‌شود.

یک فرد نه کاری بد انجام داده است و نه چیزی خوب از وجود او حاصل شده است. از نظر محتوا، زندگی او در نهایت خالی می‌شود،

مانند خوشه‌ای از گندم که در باد به این سو و آن سو باد می‌خورد، و سپس بر روی شاخه می‌گنجد بدون اینکه میوه‌ای روحانی بدهد. در همین جا، همه مانند خوشه‌های گندم از رشد روحانی خود توسط اطلاعات خارجی حواسشان پرت می‌شود. آگاهی مردم به قدری محدود می‌شود که بر روی این یا آن احساس و افکار از طبیعت حیوانی متمرکز می‌شود که در این لحظات، هیچ‌کس حتی به مسائل روحانی فکر نمی‌کند، چه رسد به انجام کار جدی بر روی خود. در حالی که در واقع، رشد روحانی مهم‌ترین چیز در زندگی هر فرد است و معنای وجود اوست.

فرد احساسات خود را به اشتراک می‌گذارد، توجه زیادی به یک توهم خالی می‌دهد که هیچ چیزی به او نمی‌دهد، زیرا او را روحانی غنی نمی‌کند. اما این توهم احساسات (قدرت) را از توده‌ای از مردم که توسط آن تشکیل شده است استخراج می‌کند. هر چیزی که یک فرد پس از مشارکت گسترده (مداخله‌گرانه، فوری، بی‌پروایانه عاطفی) در این نمایش خیالی برای روان توده‌ها به دست می‌آورد، ویرانی است، تقویت افکار، احساسات و خواسته‌ها از طبیعت حیوانی، در واقع سم برای روح. بنابراین، توده‌ای از مردم که توسط این یا آن توهم اطلاعاتی غرق شده‌اند، که هر فرد را به نوعی رویایی خیالی می‌اندازد و هر نشانه‌ای از رشد روحانی او را نادیده می‌گیرد، به طور نامرئی توسط ذهن حیوانی کنترل می‌شود. هر روز، مردم به طور ناخودآگاه نیروی زندگی خود را به آن می‌دهند، با توجه به اطلاعات از طبیعت حیوانی و بنابراین، مانند اهداکنندگان، به طور مداوم آن را تغذیه و قدرت ذهن حیوانی را افزایش می‌دهند.

اما با بیداری روحانی، فرد شروع به تفکر در مورد این سوالات حیاتی برای خود می‌کند. او شروع به درک می‌کند که تا آن زمان تنها یک

عنصر بی‌رضایت از تولید و توزیع اطلاعات از طبیعت حیوانی برای این توده بوده است. با بیداری روحانی و کار کردن بر روی خود، فرد در واقع انتخاب واقعی خود را انجام می‌دهد. او به یک هادی فعال اراده جهان روحانی تبدیل می‌شود و به گسترش حقیقت در میدان اطلاعاتی موجود که توسط انسان‌ها ایجاد شده، کمک می‌کند.

حقیقت به قدرتی تبدیل می‌شود که قابلیت‌های فرد را چندین برابر افزایش می‌دهد.

آناستازیا: بله، حقیقت، همانطور که به نظر می‌رسد، بسیار ساده است... بنابراین به نظر می‌رسد که در این مرحله، ذهن حیوانی به طور فعال در حال ایجاد سیستمی است که به طور نظری باید آگاهی اکثریت مردم روی کره زمین را دربر بگیرد.

ریگدن: متأسفانه، اینطور است. ابزاری که به طور فعال در حال تکامل است و شامل تمام تأثیرات فوق‌العاده ارتباطات جدید جمعی می‌شود، هم‌اکنون در حال توسعه است. این ابزار برای اکثر مردم روی این کره زمین به خوبی شناخته شده است، یعنی اینترنت، به عنوان یکی از مؤثرترین ابزارها برای جهانی‌سازی روان انسان‌ها در امروز. امروزه اینترنت که به سرعت جای تلویزیون را گرفته است، به طور فعال در سراسر جهان در حال پیاده‌سازی است. هر تلاشی در حال انجام است تا دسترسی عمومی به آن برای ملت‌های مختلف فراهم شود، به این معنی که حداکثر تعداد مردم به شبکه جهانی وب جذب شوند. مزیت آن بر تلویزیون، رسانه‌های چاپی و رادیو این است که اینترنت تمام این وسائل ارتباط جمعی را ترکیب می‌کند ولی هزینه کمتری دارد و بنابراین برای عموم مردم قابل دسترس‌تر است. این ابزار همچنان درجه‌ای از

فردیت انسانی را حفظ می‌کند. اما مهم‌تر از همه، در آن تمایل به تکثیر و بازتولید اطلاعات در سراسر جهان نهفته است که به هزینه توده‌های شکل گرفته خود و همچنین "رهبران نظر" و افراد فعال انجام می‌شود. اما این فناوری جهانی همچنین نقطه ضعف ذهن حیوانی را پنهان می‌کند. و افراد هوشمند باید این نکته را در نظر بگیرند.

اگر پیش‌تر فردی که در یک جمع فیزیکی بود و تمام ابله‌های اقدامات انجام‌شده توسط آن را درک می‌کرد، در واقعیت می‌توانست کاری برای تغییر وضعیت انجام دهد، اکنون هر فرد فعال چنین فرصتی را دارد. به عبارت دیگر، به لطف فناوری‌های اینترنت، حتی یک فرد

انسان در میدان، خود یک جنگجو است، زیرا او به تنهایی حقیقت روحانی را به بسیاری از مردم می‌آورد. هر فرد فرصتی برای بازتولید اطلاعات، انتقال سریع و تکثیر آن دارد. هر کسی که این اطلاعات را دریافت کرده است، حق انتخاب آگاهانه خود را دارد: تا

ادامه بدهند تا اراده ویرانگر ذهن حیوانی را خدمت کنند یا اراده خلاقانه دنیای روحانی را به اجرا درآورند.

حالا شرایط منحصربه‌فردی شکل گرفته است که در آن انسانیت می‌تواند از شانس خود استفاده کند و موند را به سوی توسعه روحانی تمدن هدایت کند. آن‌ها می‌توانند یک نظم اجتماعی کاملاً جدید خلق کنند، با استفاده از ابزارهای تأثیرگذاری اطلاعاتی ذهن حیوانی بر مردم، ولی در هدفی و در جهتی کاملاً مخالف آن - یعنی توسعه بشریت در راهی روحانی و خلاقانه. مشارکت شخصی هر فرد در هدف مشترک تحول روحانی و اخلاقی جامعه بسیار مهم است. می‌توان گفت که هر

کاری حتی اگر به نظر ساده و "بی‌اهمیت" بیاید که برای انتشار حقیقت انجام شود، در نهایت به یک نحو یا دیگری بر وضعیت جهانی جامعه تأثیر می‌گذارد و آینده آن را شکل می‌دهد. مانند دریا که از بسیاری جویبارها و رودخانه‌ها تشکیل می‌شود، به همین ترتیب، میدان اطلاعات خلاق جهانی از افکار و اعمال بسیاری از انسان‌ها که حقیقت را پذیرفته و آن‌ها را به صورت فعال هدایت می‌کنند، شکل می‌گیرد. اگر فردی که این اطلاعات را دارد بخواهد آن را منتشر کند، لازم است که: (1) تمام دامنه دانش موجود در این کتاب‌ها را در اختیار مردم قرار دهد و سعی کند آن را به بیشترین تعداد ممکن از مردم در سراسر کره زمین منتشر کند؛ (2) در فرآیندهای اتحاد مردم بر اساس این اطلاعات مشارکت کند، که به طور اجتناب‌ناپذیری منجر به تغییر در رفتار و نگرش‌ها و همچنین شکل‌گیری ارزش‌های جدید و خودآموزی روحانی جامعه خواهد شد. در صورتی که این اهداف اجرایی شوند، تشکیل یک جامعه جهانی خودکفا که قادر به سازماندهی خود، حل مسائل مهم و اجرای تصمیمات اتخاذ شده باشد، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ارتباط فعال هر یک از شرکت‌کنندگان آن تنها به تقویت، حمایت و گسترش تأثیر این اطلاعات کمک خواهد کرد، تون عاطفی و روان‌شناختی خاصی را به دیگران منتقل خواهد کرد، آن‌ها را از طریق نمونه‌ای از رفتار، ایده کلی و اقدامات الهام خواهد بخشید. به طور کلی، در اینجا چیزی دشوار وجود ندارد. مهم‌ترین چیز این است که اطلاعات را به مردم به صورت پاک

فرم، شرکت فعال در فرآیند شکل‌گیری جامعه جدید و کار مداوم بر روی خود.

مردم از دیرباز آرزوی چنین جامعه‌ای را داشته‌اند و آن را در افسانه‌های خود “سرزمین خوبی‌ها”، “دولت سعادت”، “هزاره طلایی”، “دنیای عدالت”، “هزاره”، یعنی آینده‌ای که می‌تواند با دخالت الهی به آن نزدیک‌تر شود، ولی از طریق اعمال انسان‌ها به آن دست خواهد یافت، می‌نامند. برای مثال، در مسیحیت، مفهوم “هزاره” به اسکتولوژی تعلق دارد (کلمه یونانی “*eschatos*” به معنای “آخرین”، “محدود” و “*logos*” به معنای “کلمه”، “تعلیم”)، یعنی به تعلیمات دینی درباره سرنوشت‌های نهایی جهان و انسان، درباره آخرین مراحل سلطه ذهن حیوانی بر انسانیت. اسکتولوژی به موضوعات “حکومت هزاره‌ای مسیح پس از بازگشت دوم – بازگشت به زمین و پیروزی او بر شیطان” و نبرد هرمجدون – جنگ نهایی بین خیر و شر در پایان زمان‌ها، که در آن “پادشاهان تمام زمین مسکونی” شرکت خواهند کرد، می‌پردازد. اما در این آموزه مسیحی، شیطان به کی گفته می‌شود؟ به ذهن حیوانی جهان مادی.

کافی است به اطراف نگاه کنیم تا ببینیم چه می‌گذرد: مبارزه برای قدرت، خشونت روحانی، سیاسی و اقتصادی گروه‌های سلطه‌گر از آرکون‌ها بر ملت‌ها؛ تسلط نگرش‌های بازار و مصرف که تفکر کاملاً مادی در مردم ایجاد می‌کند؛ روابطی که بر اساس غرایز حیوانی استوار است. در واقع، حمله اطلاعاتی تهاجمی از سوی ذهن حیوانی بر جامعه انسانی صورت می‌گیرد، جنگ اطلاعاتی. انسان مدرن بیشتر به ماده روی می‌آورد و به سختی از حوزه تأثیر طبیعت حیوانی خود، خودی زمینی‌اش، خودخواهی، خارج می‌شود. به عنوان یک هدایت‌کننده، این مدل از رفتار را به دیگران تحمیل می‌کند، بدون آنکه حتی متوجه شود که در دام اراده‌ای که بیگانه با طبیعت روحانی اوست، گرفتار شده است. این دقیقاً همان قدرت، “نقاب شیطان”، از ذهن حیوانی

است که انسانیت را به بردگی کشیده است و حالا بدون نقاب در آن حضور دارد.

اما فرصت برای تغییر همه چیز در دستان مردم است! مردم منتظر دخالت الهی هستند. ام

همانطور که در گفتگوی انسان با خدا است. این فقط از طریق انتخاب، اعمال و تحول واقعی روحانی خود انسان قابل دستیابی است! در انجیل، کلمات زیر از عیسی به شاگردانش آمده است: "من از پدر درخواست خواهم کرد و او به شما یک تسلاهی دیگر خواهد داد که همیشه با شما باشد؛ یعنی روح حقیقت که جهان نمی تواند او را دریافت کند، زیرا او را نمی بیند یا نمی شناسد..." دانش به انسان داده شده است و انتخاب و عمل او تنها به خودش بستگی دارد! و تغییرات در کل جامعه جهانی بستگی به اقدامات هر فرد دارد! برای همه مردم زنده، این واقعاً آخرین شانس باقی مانده است تا خود و تمدن را از نظر روحانی نجات دهند.

ساخت چنین جامعه ای ضروری است، زیرا این تنها مدل است که به انسانیت این امکان را می دهد تا در آینده زنده بماند. در واقع، ساخت آن آسان است. بنیان ها داده شده اند و جزئیات این مدل جدید برای مردم کار سختی نخواهد بود تا با هم آن را تدوین کنند. همین حالا نیز افراد ماهر و باهوش زیادی وجود دارند که واقعاً می توانند و می خواهند جامعه مدرن را تغییر دهند، آن را آزاد و برابر بسازند، نه فقط روی کاغذ تحت شعارهای آرکون ها، بلکه در زندگی، از منظر تسلط طبیعت روحانی در انسان. ساخت چنین جامعه ای بستگی به اقدامات و انتخاب شخصی هر فرد دارد. آرکون ها مردم را به انجام ندادن هیچ کاری عادت داده اند و به انتظار بی حرکتی گذاشته اند که کسی بیاید، تصمیم بگیرد و

همه چیز را برای آنها انجام دهد. آنها "آزادی زندانی" را در سیستم خود برای انسان به جایی محدود کرده‌اند که او می‌تواند هرچقدر که می‌خواهد به تلویزیون تف کند و به سیاستمداران و روحانیون ناسزا بگوید چون هیچ کس به او گوش نمی‌دهد. اما برای یک نفر آسان است که این توهم تحمیل شده را در خود از بین ببرد. او فقط باید ننشیند و هیچ کاری نکند؛ بلکه باید خود را و جامعه را تحول دهد و پیام‌آور صلح در معنای کامل این کلمه باشد.

آناستازیا: پیام‌آور؟ حقیقتاً خوب گفته شده است! زیرا پیام‌آور به طور ذاتی کسی است که دانش را می‌آورد! و در دنیای مدرن، این نام همچنین به شخصیتی در تراژدی کلاسیک داده می‌شود که خارج از صحنه درباره آنچه اتفاق می‌افتد روایت می‌کند. با توجه به تمام موارد گفته‌شده، یک پیام‌آور...

پیام‌آور صلح کسی است که معنای پنهان آنچه در حال وقوع است را به همه افرادی که نمایش را در صحنه جهانی تماشا می‌کنند، می‌شناساند و توضیح می‌دهد.

ریگدن: همه‌ی ما، در حالی که در بدن‌هایمان هستیم، در تئاتر ماده شرکت می‌کنیم. نمایش شوک‌آور است، اما آموزنده است. حقیقت خود را به چشم برخی نمایان می‌کند، در حالی که دیگران غرق در بازی اجرا می‌شوند. تنها تفاوت این است که آگاهی شما در این مکان نمایش‌های توهمی در کنار کدام طرف است.

یک پیام‌آور قادر است حقیقت را به بسیاری از مردم - دوستان، خانواده، آشنایان و بیگانگان - منتقل کند. او قادر است در آنها

میل به گفتن حقیقت به دایره‌های خود را برانگیزد و آنها می‌توانند به دیگران بگویند. و بدین گونه پیام مانند یک شاهین در پرواز سریع خود در سراسر جهان پرواز خواهد کرد. سرعتی که این اطلاعات در جامعه منتشر می‌شود بستگی به خود مردم دارد، به تلاش‌های هر پیام‌آور. هرچقدر کسانی که از حقیقت الهام می‌گیرند بیشتر باشند، تعداد کسانی که شروع به تغییر وضعیت در جامعه جهانی می‌کنند، با توجه به فرصت‌های خود در سطح محلی بیشتر خواهد شد. تمامی وسایل ممکن برای انتشار اطلاعات قابل استفاده هستند: انتقال کلامی، رسانه‌های جمعی از جمله رادیو، مطبوعات، تلویزیون، و مهم‌ترین اهرم ارتباط جمعی امروز - اینترنت. اگر هر فرد دست، ذهن و پاکی نیت خود را به آن اعمال کند، این اطلاعات اصلی به سرعت در سراسر جهان پخش خواهد شد و در مدت زمان کوتاهی این ایده در اکثریت نفوذ خواهد کرد. و در اکثریت قدرت واقعی نهفته است! هنگامی که مردم این اطلاعات را دریافت کرده و از آن الهام می‌گیرند، خودشان همه چیز را خواهند فهمید - چگونه زندگی جامعه را بر اساس توانایی‌های واقعی خود بهبود بخشند، و جریانی از وحدت جهانی آغاز خواهد شد. پس، بسیاری از چیزها به یک نفر بستگی دارد. نکته اصلی این است که ننشینید و منتظر لطف از جانب آرکون‌ها نباشید!

جنبه روحانی واقعی انسان نسبت به جامعه در نیت صادقانه و عمل بی‌چشم‌داشت او برای خیر جامعه تجلی می‌یابد. هنگامی که در چنین...

با نیت صادقانه، مردم قادر خواهند بود بیشتر به دست آورند و شرایطی برای تشکیل یک تمدن کاملاً جدید ایجاد کنند - بشریتی که توسط ماهیت کلمه "آلاترا" هدایت خواهد شد.

راز این کلمه روزگاری در دایره‌های کسانی که به‌طور روحانی مایه‌دار شده بودند و در برابر قدرت ذهن حیوانی در هر یک از ظهورات آن مقاومت می‌کردند، محفوظ بود. این‌ها جنگجویان حقیقی نور بودند، نگهبانان دانش اصلی. برای فتوحات خود، حقیقت برایشان آشکار شد: «هیچ قدرتی بزرگ‌تر از قدرت روحانی نیست! با داشتن دانش اصلی، شما همچنین قدرت را دارید. با داشتن قدرت، شما با کلمه‌ای که افتخار، نام و ندای آن است تأثیر می‌گذارید. افتخار حقیقت را در درخشندگی جاودانگی برای کسانی که در نزدیکی یکتایی تاج‌گذاری شده‌اند، اعلام می‌کند. نام علامت یکتای اصلی را نمایان می‌سازد که اساس و کلید درک وقایع است. ندای جاودانه صدای اصلی است، صدای آفرینش. این صدا با قدرت آلت آن را پر کرده و در آفرینش قدرتمند می‌سازد. زیرا آلات تجلی اراده خداوند است، نیروی فطری همه‌چیز، مادر اولیه هر چیزی که بر اساس اراده او آفریده شده است. شخص شایسته ندای جاودانه روح را دنبال می‌کند و فریاد پیروزی روح را می‌سازد: «آلاترا!» هر کسی که آن را بشنود، فراخوانده شده است و در کنار یکدیگر قدرتی هستند که قادر به تغییر تمام جهان‌اند.» قدرت آفرینشی که از خداوند می‌آید، آلترا است.

هیچ نقطه‌ای در این کتاب گذاشته نشده است زیرا کلمه نهایی به مردم بستگی دارد...

سایت رسمی آناستازیا نوپک:

schambala.com.ua

ایمیل آناستازیا نوپک:

کتاب‌های آناستازیا نوپک در سراسر جهان به عنوان پرفروش‌ترین آثار روحانی و فکری شناخته شده‌اند که پاسخ‌هایی به سؤالات شخصی هر فرد ارائه می‌دهند، درک عمیقی از جهان و خود را به ارمغان می‌آورند، بهترین ویژگی‌های انسانی را تقویت می‌کنند، به خودشناسی درونی الهام می‌دهند، افق دید فرد را گسترش می‌دهند، بر خود پیروز می‌شوند و کارهای نیک واقعی را انجام می‌دهند. کتاب‌های این نویسنده - "سنسای. منشأ شمالا" (چهار جلد)، "اوزوموس"، "پرندگان و سنگ"، "تقاطع‌ها" و "آلاترا" به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شده‌اند. این کتاب‌ها به دایره‌المعارفی برای مردم در سنین مختلف، ملیت‌ها و ادیان مختلف در کشورهای مختلف تبدیل شده‌اند. پدیده آثار آناستازیا نوپک این است که هر کسی در آن‌ها چیزی درونی‌تر از خود می‌بیند. این‌ها یک معدن از دانش درباره جهان و انسان، معنای زندگی او و راه‌های عملی خودشناسی و خودسازی است. این کتاب‌ها بسیاری از مردم را در سراسر کره زمین با دانش جهانی و نوآوری در ادراک جهان و خودشان متحد کرده‌اند. تمام کتاب‌ها به صورت رایگان در دسترس همه افراد در اینترنت از طریق سایت رسمی نویسنده قرار دارند:

schambala.com.ua

books.الاترا.org/en

book.org-الاترا

کتاب‌های منحصر به فرد آناستازیا نوپک پایه‌گذاری یک اتحاد بزرگ از افراد همفکر و نیکوکار در سراسر جهان شده است. به لطف این کتاب‌ها، انسان‌های نیکو از سراسر دنیا که می‌خواهند مهارت‌ها و توانایی‌های خود را برای فعالیت‌های خلاقانه به کار گیرند، متحد می‌شوند. این افراد پروژه‌های بزرگ مقیاس را به اجرا می‌گذارند که اخلاق، روحانیت و فرهنگ را در جامعه جهانی توسعه و تقویت می‌کنند. نمونه‌ای از چنین اتحادی از افراد نیکوکار و خودخواه، جنبش عمومی بین‌المللی الاترا است که فعالیت‌های جهانی و بین‌المللی آن امروز نقش بی‌بدیلی در شکل‌دهی به روحانیت، اخلاق و انسانیت در سراسر جهان ایفا می‌کند. الاترا IPM یک انجمن جهانی است که افرادی را که در واقع کار خیر انجام می‌دهند و برای همه انسان‌ها صلح برقرار می‌کنند، گرد هم می‌آورد. جنبش الاترا مردم را در سراسر جهان بدون توجه به وضعیت اجتماعی،

از جمله پروژه‌ها می‌توان به: تلویزیون اینترنتی بین‌المللی "الاترا TV"؛ ابتکار ملی - "توافق‌نامه شراکت جهانی الاترا"؛ فضای رسانه‌ای خلاقانه - "الاترا RADIO"؛ "الاترا SCIENCE" - تحقیقات نوآورانه مدرن در زمینه‌های اقلیم‌شناسی و فیزیک؛ پورتال بین‌المللی فضای اطلاعات مثبت جهانی - "الاترا News" و بسیاری دیگر اشاره کرد. ما مردم را به رهبران و مجریان تقسیم نمی‌کنیم، هر یک از ما هم رهبر و هم مجری هستیم، و با هم قدرت هستیم.

مدیر کلی ما وجدان است. ما از همه افرادی که مایلند مهربانی نشان دهند و به جامعه بین‌المللی کمک کنند تا در مسیر توسعه معنوی و فرهنگی از طریق پروژه‌های مشترک اجتماعی مهم گام بردارند، دعوت می‌کنیم. هر کسی که بخواهد، قادر باشد و عمل کند، همراه ما است.

امروزه زمان و مد است که انسان خوبی باشی

مرکز هماهنگی الاترا IPM:

• 380 (44) 89 238 80 + ; 380 (44) 89 238 81 +;

• 380 (99) 47 175 77 + ; 380 (96) 47 875 77 +
380 (63) 47 178 77 +

ایمیل: center@alatra.org

اسکایپ: الاترا-center

وبسایت: alatra.org

الاترا TV یک تلویزیون اینترنتی بین‌المللی است که ویدیوهای مرتبط و جالبی را در موضوعات مختلف ارائه می‌دهد: علم، اخبار خوب، برنامه‌های اطلاعاتی و تحلیلی، مصاحبه با افراد معروف، شوخی‌های دوستانه، ویدیوهای انیمیشنی آموزشی، برنامه‌های خانوادگی و بسیاری از برنامه‌های صادقانه و مثبت که انسانیت، مهربانی و وحدت را در جامعه تقویت می‌کنند. واقعیتی که بر همه ما تأثیر می‌گذارد!

برنامه‌های الاترا TV برای همه کسانی که در پی بهبود خود، رشد معنوی و فرهنگی و تقویت بهترین ویژگی‌ها در خود و جامعه اطرافشان هستند جالب و جذاب است.

به تیم بین‌المللی داوطلبان الاترا IPM پیوندید و ایده‌ها و پروژه‌های خلاقانه خود را از طریق فرمت جدید تلویزیون ملی به واقعیت تبدیل کنید!

برنامه‌های سریالی «حقیقت برای همه یکی است» و فیلم جدید «آگاهی و شخصیت» از مرگ حتمی به زندگی ابدی» به‌ویژه در بین مخاطبان محبوب هستند.

آگاهی و شخصیت: از مردن حتمی تا زندگی ابدی

این یک گفتگوی زنده با ایگور میخائیلوویچ دانیلوف است. این یک کتاب زنده است. این آغاز رویدادهای جهانی است که به طور حتم توسعه بیشتری خواهد داشت. این نتیجه آنچه است که در تاریخ 21 دسامبر 2012 رخ داد. این گام بعدی پس از کتاب "الاترا" است.

این افشاگری سیستم است. این دانش گمشده در قرن‌هاست. ابزاری است که با استفاده از آن‌ها بسیاری از مردم می‌توانند آزادی واقعی از اسارت سیستم که به طور پنهانی از طریق آگاهی عمل می‌کند، به دست آورند. این تجربه و تمرین منحصربه‌فردی است برای ارتباط با دنیای معنوی. این یک گفتگوی زنده است برای کسانی که می‌خواهند بخشی از دنیای بی‌کران شوند.

در اینجا، ابزارهایی ارائه می‌شود تا نه تنها در برابر شیطان در خود مقاومت کنید بلکه آنچه را که مدت‌ها از دست رفته است به این دنیا بیاورید:

- این بیشتر عشق صادقانه و واقعی خداوند است و آن آزادی که مانند آب‌های تازه کثیفی و دروغ آگاهی را می‌شوید و تشنگی معنوی شخصیت را فرو می‌نشانند. گفتگوی زنده کلیدی برای شخصیت است و راهی برای تحول فرد از مرگ حتمی به زندگی ابدی.

حقیقتی که سیستم را افشا می‌کند و شما را برای همیشه تغییر می‌دهد!

در این گفتگوی زنده:

- تجربه عملی خودشناسی؛
- شخصیت به عنوان روح چیست؛
- تفاوت بین آموزش اتوژنیک، مدیتیشن و تمرین معنوی چیست؛
- پیامبران چه مشکلاتی داشتند؛
- انسان دو بار آفریده شد؛
- چگونه بود: "انسان به صورت و شبیه خداوند آفریده شد"؛
- گناه اصلی چیست؟ شما گناهکار نیستید!
- آگاهی به عنوان ابزاری از سیستم؛
- تا روز هشتم، تفاوتی بین انسان و حیوان وجود ندارد؛

- سیستم چگونه کار می کند و مردم چه چیزی را نمی بینند؛
 - سیستم چگونه با مردم صحبت می کند؛
 - ترفندها و جایگزینی های سیستم در عمل: صلح و قدرت؛
 - چگونه با دنیای معنوی ارتباط برقرار کنیم: تجربه و تمرین؛
 - فیزیک ماوراءالطبیعه؛
 - اتحاد، فرمت جدید شخصیت و جامعه؛
 - جادوی آگاهی؛ حقیقت کامل در مورد جادو؛
 - پیش بینی ها به حقیقت می پیوندند: پایان و آغاز.
- نسخه متنی این برنامه که توسط آناستازیا نویخ و ترجمه های نسخه متنی این برنامه به زبان های مختلف جهان ویرایش شده، می تواند در سایت book.org الاترا پیدا شود.
- برای خرید و توزیع کتاب های آناستازیا نویخ، می توانید مستقیماً با انتشارات الاترا تماس بگیرید.
- اطلاعات تماس انتشارات:

- اوکراین 01024، کی‌یف، خیابان کروگلو یونیورستی، شماره 14

- تلفن: +380 (44) 01 57 599

- وب‌سایت: www.الاترا.ua

- ایمیل: ua@info.الاترا

آدرس برای مکاتبات:

- اوکراین، 01001، خیابان خرشچاتیک، شماره 22، صندوق پستی B-39

توزیع کتاب‌ها در جمهوری بلاروس:

- PSUE "الاترا plus"

- جمهوری بلاروس، 125 220، مینسک، خیابان گینتوفتا، ساختمان 14، پست 7

- تلفن: +375 (17) 72 76 276، +375 (33) 559 3 559، +375 (29) 34 34 777

- وب‌سایت: www.الاترا.by

- ایمیل: plus.by@infoالاترا

توزیع کتاب‌ها در فدراسیون روسیه:

- "Rus" OOO "الاترا"

- روسیه، 129329، مسکو، خیابان ایوویا، شماره 9 (ایستگاه مترو سوئیلو)

- تلفن: +7 (499) 28 57 755

- تلفن همراه (مگافون): +7 (925) 28 57 755

- وبسایت: www.alatra.ru

- ایمیل: ru@infoالاترا

فروشگاه آنلاین که می‌توانید از آن کتاب‌ها را با ارسال جهانی سفارش دهید:

- وبسایت: www.alatra.net

1. vydání, 2014
Sazbu zhotovilo Nakladatelství IBIS s. r. o.
Vytiskla Tiskárna Tisk SPRINT s.r.o.
Vestecká 541, 252 42 Jesenice-Vestec

České vydání © IBIS, 2019
Překlad © Mgr. Hana Duffková,
Mgr. Jana Míková, 2014
Obálka © Nakladatelství □□□□□□

Kontaktní adresa: Nakladatelství IBIS s.r.o.,
tel.: +420 774 689 512
info@ibisbooks.cz
www.ibisbooks.cz

